

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهاره

(سطح دو)

## درس اول

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خواران می باشد))

## مقدمه

در این درس و درس آینده مقدمه ای پیرامون کتاب «دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی» بیان می‌شود. قسمتی از مقدمه که در این درس بیان می‌شود از چهار محور تشکیل شده است که عبارتند از:

۱. مطالبی پیرامون مولف کتاب؛

۲. سبک و روش مؤلف در تالیف کتاب؛

۳. وجه نامگذاری کتاب؛

۴. ویژگی های کتاب.

## مطالبی پیرامون کتاب

قبل از ورود به بحث لازم است در رابطه با کتاب «دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی» مطالبی را در ضمن چهار محور بیان کنیم:

### محور اول: مؤلف کتاب

مؤلف کتاب آیت الله شیخ باقر ایروانی از اهالی ایروان گرجستان است. زمانی که ایروان جزء ایران بود، خانواده ایشان در آنجا زندگی می کردند و بعد از آنکه روسیه بخشهایی را از ایران جدا کرد و در سال ۱۹۱۷ م انقلاب کمونیستی صورت پذیرفت، خانواده ایشان موفق شدند به ایران مهاجرت کنند. ایشان بعد از مهاجرت به ایران، به نجف مشرف می شود و در درس آیت الله العظمی خوئی شرکت می کند و سالیان زیادی را از محضر ایشان استفاده می کند. مؤلف کتاب چند سالی هم از محضر درس شهید صدر استفاده می نماید و شاید نبوغ و خلاقیتی که در تالیف کتب دارد را از محضر شهید صدر فرا گرفته باشد.

در هر صورت ایشان تا زمان جنگ تحمیلی در عراق بودند تا اینکه صدام افراد ایرانی الاصل و از جمله ایشان را از عراق بیرون کرد. ایشان به قم مشرف شدند و به تدریس خارج فقه و اصول پرداختند. چند سالی پس از اینکه زمینه در عراق آماده شد ایشان دوباره به عراق بازگشتند و الان در نجف اشرف به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال دارند.

### محور دوم: سبک و روش مؤلف در تالیف کتاب

سبک ایشان در این کتب بر خلاف کتابهایی مثل شرح لمعه - که تلفیقی است و بین مساله و دلیل آن تفکیک صورت پذیرفته است - تلفیقی نیست و کاملاً بین مسائل و مستندات آنها تفکیک صورت پذیرفته است؛ مثلاً در باب طهارت ابتدا چند مساله را بیان می کنند و در ادامه مستندات این مسائل را مورد بررسی قرار می دهند. نکته دیگر اینکه در این کتاب بر خلاف کتبی مثل شرح لمعه مستند تمام مسائل مطرح شده بیان می شود و اینطور نیست که فقط مستند برخی از مسائل بیان شود.

### محور سوم: وجه نامگذاری کتاب

تمام مسائل این کتاب به صورت مستدل و مستند بیان شده است منتها متناسب با سطح مخاطبین کتاب، استدلالها به صورت مختصر و ساده بیان شده است و در حد مباحث خارج نیست که به بررسی گسترده و عمیق مسائل بپردازد و اقوال متعدد را بیان نماید؛ پس مطالب کتاب در حد مقدماتی و تمهیدی است و لذا نام کتاب را «دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی» قرار داده اند؛ یعنی دروس تمهیدی است بر خلاف مباحث خارج که از آن به دروس عالیه تعبیر می نمایند.

SCO۱: ۸:۳۳

## محور چهارم: ویژگی های کتاب

کتابهایی مانند شرح لمعه و تحریر روضه که در گذشته خوانده می شد دارای ویژگی هایی مثل متن قوی و مولفانی قوی مانند شهید اول و ثانی بودند و در آنها به اقوال متعدد علماء هم اشاره می شد ولی در عین حال نقائصی هم داشتند؛ این کتاب به دنبال آن است که نقائص آن کتابها را رفع نماید و لذا دارای ویژگی هایی است که عبارتند از:

۱. این کتاب بر خلاف کتابهایی مثل شرح لمعه، مدرک و مستند تمام مسائل را بیان می نماید؛ مثلاً در بحث وضوء ۲۴ فرع فقهی را آورده است و ۲۴ مستند هم برای آنها ذکر می کند ولی در کتابهایی مثل شرح لمعه خیلی از مسائل طرح شده است ولی مستند و دلیلی برای آنها بیان نشده است.
۲. این کتاب بر خلاف کتب فقهی گذشته مثل شرح لمعه، تمام آراء در مساله را بیان نمی کند و فقط به آراء مهم اشاره می کند و معمولاً نظر مشهور را عنوان می نماید و به ندرت اقوال دیگر را مطرح می نماید و دلیل این نکته هم این است که کتاب در سطح مقدماتی و تمهیدی نگاشته شده است و نیازی نیست که در این سطح به تمام اقوال در یک مساله اشاره شود.
۳. مهم ترین ویژگی این کتاب این است که مخاطب را با روش استنباط احکام آشنا می نماید و اگر کسی حتی یک باب از این کتاب را بخواند با روش استنباط احکام آشنا می شود زیرا در این کتاب در تک تک مسائل مراحل مختلف استنباط یک حکم شرعی به صورت بسیار منظمی طی می شود و وقتی وارد مستند یک مساله می شود ابتدا آیات و روایات مساله را می آورد و اگر روایات مخالفی باشد سراغ جمع عرفی و یا ترجیح یکی از ادله می روند و در صورت تعارض یا عدم دلیل اجتهادی در مساله سراغ اصول عملیه می روند و بحث آن را مطرح می نمایند و به همین ترتیب در تمام مسائل ما را با مراحل استنباط احکام شرعی آشنا می نمایند.
۴. در این کتاب سعی شده است که تمام روایات از کتاب شریف وسائل الشیعه بیان شود تا دسترسی به آن برای اساتید و دانش پژوهان آسان تر باشد زیرا کتاب وسائل الشیعه در دسترس همه قرار دارد و مراجعه به آن هم به دلیل منظم بودن و باب بودن آن آسان است.
۵. از آنجایی که کتاب استدلالی است در برخی از موارد نظر مولف محترم بر خلاف مشهور است و این بعدی ندارد زیرا کتاب استدلالی است و ممکن است مولف محترم نظر مشهور را نپذیرفته باشند و بر خلاف مشهور فتوا بدهند.
۶. این کتاب همه مسائل را مطرح نکرده است بلکه مسائلی را مطرح نموده است که مهم و مورد ابتلاء است و یا از مسائل مستحدثه و جدید است و این باعث می شود که مخاطب رغبت بیشتری نسبت به مطالعه کتاب داشته باشد.
۷. در این کتاب بر خلاف کتب فقهی دیگر رابطه بین فقه و اصول کاملاً مشخص و ملموس می شود و دلیل آن هم این است که در این کتاب مستندات تمام مسائل بیان می شود و لذا مخاطب نیاز فقه به اصول را کاملاً درک می نماید و این نکته را می فهمد که برای فهم بهتر کتاب ناچار است به اصول فقه مراجعه نماید.

SCO۲: ۲۴:۳۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهاره  
سطح ۲

## درس دوم

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

در ادامه بیان محورهای مقدماتی برای ورود به بحث ، در این درس به محور پنجم پرداخته می شود که در آن به نکاتی اشاره می شود که در امر تعلیم و تعلم کتاب مورد نیاز است و لازم است که استاد و شاگرد قبل از ورود به کتاب آنها را مد نظر قرار دهند. در محور پنجم در مجموع به نه نکته اشاره می شود.

## محور پنجم: نکات لازم برای تسهیل فهم و مراجعه به کتاب

در درس گذشته چهار محور از نکاتی که پیش از ورود به کتاب لازم است بیان شود، بیان شد. در این درس به بیان محور پنجم می‌پردازیم که نکات و بایسته‌هایی است که در امر تعلیم و تعلم کتاب ضروری است این نکات عبارتند از:

۱. در این کتاب، مستند تمام مسائل بیان شده است و لذا لازم است برای فهم آن به اصول فقه مراجعه شود و الا در فهم مطالب کتاب با مشکل مواجه می‌شویم.

۲. برای فهم کامل مطالب کتاب باید با عناوین و اصطلاحات علم حدیث و رجال و درایه آشنا باشیم؛ عناوینی مثل حدیث صحیح، ضعیف، موثق و... زیرا کاربرد این عناوین در کتاب زیاد است.

۳. این کتاب در موارد متعددی روایات را از نظر سندی مورد بررسی قرار داده است. منبعی که بتوان برای شناخت روایان احادیث به آسانی به آن مراجعه نمود کتاب «المفید من معجم رجال الحدیث» نوشته محمد جواهری است که کتاب «معجم رجال الحدیث» مرحوم آیت الله خوئی را خلاصه نموده است و مطالب مفید آن را در یک جلد استخراج کرده است.

۴. در این کتاب با نام افرادی مثل شیخ مفید و سید مرتضی و... آشنا می‌شویم که لازم است اطلاعاتی در مورد آنها داشته باشیم در این زمینه هم کتب مبسوطی مثل «اعیان الشیعه» وجود دارد ولی مراجعه به آنها مشکل است و دسترسی به آن برای همه مقدور نمی‌باشد، لذا در این زمینه مراجعه به کتاب «الکنی و الالقاب» نوشته شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان که در سه جلد به رشته تحریر در آمده است، سفارش می‌شود.

۷:۳۴ → SCO۱

## نکات لازم برای تسهیل فهم و مراجعه به کتاب

۵. از آنجایی که در این کتاب بسیاری از عناوین فقهی تعریف نشده‌اند، لازم است که استاد قبل از ورود به بحث این عناوین را تعریف نماید تا فهم مطالب کتاب برای دانش پژوه آسان تر باشد؛ مثلاً مولف محترم طهارت و یا آب مضاف را تعریف نمی‌کند و لازم است قبل از ورود به بحث این عناوین مورد تعریف قرار بگیرند.

۶. در این کتاب با قواعد فقهی هم مواجه هستیم مثلاً مؤلف دلیل مساله را قاعده طهارت یا قاعده سوق المسلمین یا قاعده ید بیان می‌کند. از آنجا که بسیاری از مخاطبان با قواعد فقهی آشنا نیستند، توصیه می‌شود به کتاب «دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه» نوشته مولف محترم مراجعه شود.

۷. با تمام محسناتی که کتاب دارد ولی برخی از ابواب کتاب در هنگام تدریس نیاز به نظام و سازماندهی جدید دارند که اساتید محترم لازم است به این نکته توجه داشته باشند و در موارد مقتضی با سازماندهی مطالب نقص احتمالی کتاب را جبران نمایند.

۸. لازم است که در هنگام تدریس یا مطالعه کتاب، مسائل کتاب کاملاً از هم تفکیک شوند و در هنگام بیان مستندات، دلیل هر مساله ای به صورت مجزا مورد بررسی قرار گیرد تا فهم مطالب کتاب آسان تر باشد.

۹. این کتاب شامل چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام است و این تقسیم با همه اش کالاتی که دارد ولی تقسیمی است که فقهاء در کتب فقهی از آن استفاده می‌کنند و از مخترعات محقق حلی در کتاب «شرائع الاسلام» است.

منظور از عبادات مواردی مثل طهارت، نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد و... و منظور از عقود مواردی مثل بیع، صلح، اجاره، نکاح، مضاربه و... و منظور از ایقاعات مواردی مثل طلاق، عتق، یمین و... و منظور از احکام مواردی مثل ارث، دیات، قصاص، حدود و... است.

شهید اول در کتاب «القواعد و الفوائد» مبنای این تقسیم بندی را ذکر کرده است که از این قرار است:

مسئله اگر مربوط به امور اخروی باشد، جزء عبادات است و اگر مربوط به امور دنیوی باشد، چند قسم است:

الف. مسئله نیاز به ایجاب و قبول دارد که در این صورت در مباحث عقود از آن بحث می شود.

ب. مسئله فقط ایجاب دارد و مثل طلاق نیازی به قبول ندارد که در این صورت در مباحث ایقاعات از آن بحث می شود.

ج. مسئله نیاز به هیچکدام از ایجاب و قبول ندارد مثل ارث و... که در این صورت وارد قسم احکام می شود.

SCO۲ → ۲۴:۲۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهاره  
(سطح دو)

## درس سوم

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

در کتب فقهی معمولاً اولین کتابی که مورد بحث قرار می‌گیرد کتاب طهارت است. مؤلف نیز از این قاعده مستثنی نبوده و کتاب طهارت را به عنوان نخستین بحث مورد بررسی قرار می‌دهد. در این کتاب اقسام آبها و احکام هر کدام، احکام تخلی، وضو، غسل، تیمم، نجاسات و مطهرات مطرح می‌شود. در این درس شش مساله از مسائل مربوط به تقسیم بندی آبها و احکام آب مضاف بیان خواهد شد و در ادامه مستندات سه مساله از این شش مساله مورد بررسی قرار خواهد گرفت. برای فهم بهتر این درس توصیه می‌شود به بحث تقسیم منطق مراجعه شود.

## متن عربى

تقسيم المياه و احكامها

تقسيم الماء

ينقسم الماء الى مطلق و مضاف. و المضاف طاهر فى نفسه و ليس بمطهر من الحدث و لا من الخبث. و اذا لاقى نجاسة تنجس جميعه مهما كان مقداره الا مع التدافع فلا ينجس جميعه.  
و المستند فى ذلك:

١- اما انقسام الماء الى مطلق و مضاف، فهو وجدانى لا يحتاج الى دليل . اجل اطلاق لفظ الماء على المضاف مجاز، فالتقسيم من باب تقسيم الشئ الى نفسه و الى غيره.

٢- و اما ان المضاف طاهر فى نفسه، فلقاعدته الطهارة المستفادة من موثقة عمار الساباطى عن ابى عبد الله عليه السلام : «كل شئ نظيف حتى تعلم انه قدر، فاذا علمت فقد قدر و ما لم تعلم فليس عليك». مضافاً الى استحباب الطهارة مع فرض طهارة الاصل.

٣- و اما انه ليس بمطهر من الحدث، فهو المشهور بين الاصحاب. و يكفى لاثبات ذلك مجرد الشك فى رافعيته للحدث، فان ارتفاع الحدث به يحتاج الى دليل - استحباب بقاء الحدث بعد الغسل - و هو مفقود. بل الدليل على العدم موجود، و هو قوله تعالى: (فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيداً طيباً).

## تعریف طهارت

طهارت در لغت<sup>۱</sup> به معنای پاک شدن از آلودگی هاست و در اصطلاح به معنای استفاده از مطهراتی مثل آب و خاک به منظور ایجاد طهارت است. وضو و غسل و تیمم حالتی در روح انسان ایجاد می کنند که قابلیت نزدیکتر شدن به خدا را پیدا می کند همانگونه که در حدیث هم آمده است که وضو نور است. طهارت شامل وضوء، غسل و تیمم می شود و مشروط به قصد قربت می باشد و به خاطر همین است که در بخش عبادات گنجانده شده است.

### شبهه

در کتاب الطهاره از مواردی مانند اقسام آبها و احکام آنها، احکام تخلی، وضوء، غسل، تیمم، مطهرات، نجاسات و ... بحث شده است که برخی از آنها مانند وضوء و غسل و تیمم مشروط به قصد قربت هستند و مناسبت دارد که در قسم عبادات آورده شوند ولی مباحثی مانند اقسام آبها و احکام آنها، احکام تخلی، مطهرات، نجاسات، کیفیت تطهیر و ... در این کتاب وجود دارد که قصد قربت در آنها دخالتی ندارد و به تعبیر دیگر عبادی نیستند و سوال این است که چرا مباحث مربوط به آنها در قسم عبادات آورده شده است؟

### جواب

مباحث اصلی کتاب الطهاره در رابطه با طهارات ثلاث یعنی وضوء، غسل و تیمم است که جزء عبادات هستند و فقهاء موارد دیگر را به مناسبت و استطراداً بحث نموده اند مثلاً از آنجا که وضوء احتیاج به آب دارد، در این کتاب مباحث مربوط به آبها هم آورده شده است، سائر موارد غیر عبادی هم هر کدام به مناسبتی و از باب تبیین مطالب مرتبط با مباحث اصلی کتاب مورد بحث قرار گرفته اند.

## اقسام آبها و احکام آنها

مساله اول:

آبها بر دو قسم هستند: آب مطلق و آب مضاف.

مساله دوم:

آب مضاف خود به خود پاک است؛ مثلاً آب گل آلود یا آب هندوانه یا آب سائر میوه ها به خودی خود پاک است.

مساله سوم:

آب مضاف باعث طهارت از حدث نیست و وضوء و غسل با آن صحیح نمی باشد.

مساله چهارم:

آب مضاف باعث طهارت از خبث نیست و با آن نمی توان چیز متنجس را پاک نمود.

مساله پنجم:

<sup>۱</sup> . هی لغة النظافة و النزاهة من الأدناس و شرعاً بناءً علی ثبوت الحقائق الشرعیة استعمال طهور مشروط با لئیه. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، کتاب الطهاره.

آب مضاف به مجرد برخورد با نجاست نجس می شود و لو اینکه مقدار آن بسیار زیاد باشد و لازم نیست که رنگ یا بو یا مزه نجاست را به خود بگیرد.

مساله ششم:

اگر آب مضاف با فشار به نجاست برخورد کند؛ مثلاً از بالا بر روی نجاست ریخته شود، فقط مقداری که به نجاست برخورد نموده است نجس می شود و آبهای باقی مانده در ظرف نجس نمی شود با اینکه بین دو آب در حین برخورد اتصال وجود دارد.

FG ۱

## تطبیق

تقسیم المیاه و احکامه

تقسیم آبها و احکام آنها

تقسیم الماء

تقسیم آب

ینقسم الماء الی مطلق و مضاف. و المضاف طاهر فی نفسه و لیس بمطهر من الحدث و لا من الخبث. و اذا لاقی نجاسة تنجس جمیعہ مهما کان مقداره الا مع التدافع فلا ینجس جمیعہ.

آب به مطلق و مضاف تقسیم می شود. و آب مضاف به خودی خود پاک است و پاک کننده از حدث و خبث (نجاست) نفی باشد. و هنگامیکه با نجاست برخورد نماید هر مقداری که باشد، تمامش نجس می شود مگر با فشار (بر روی نجاست بریزد) که در این صورت همه آن نجس نفی شود. (فقط آن مقداری که با نجاست برخورد کرده نجس می شود).

Sco ۱: ۱۱:۱۷

## مستند مساله اول و دوم

### مستند مساله اول

این که آبها به دو قسم مطلق و مضاف تقسیم می شوند یک امر وجدانی است. توضیح اینکه در منطق تصدیقات یقینی را به دو قسم ضروری و نظری تقسیم می کنند. تصدیقات یقینی ضروری آنهایی هستند که نیازی به فکر و نظر ندارند و تصدیقات یقینی نظری آنهایی هستند که با فکر و نظر از ضروریات به دست می آیند. ضروریات هم اقسامی دارند که یک قسم آنها مشاهدات و محسوسات هستند که با حواس ظاهری انسان مثل باصره درک می شوند و یک قسم آنها وجدانیات هستند که با حواس باطنه درک می شوند. در اینجا هم تقسیم آب به دو قسم مطلق و مضاف از وجدانیات<sup>۱</sup> است و انسان با حواس باطنی خود درک می کند که آب همین دو قسم را دارد.

### اشکال

۱. بیاندیشیم: آیا منظور از وجدانی بودن در این بحث، وجدانی بودن به معنای منطقی آن است یا معنای دیگری مد نظر است؟

تقسیم آب به مطلق و مضاف درست نیست زیرا در منطق آمده است که تقسیم در صورتی صحیح و حقیقی است که مقسم قابل حمل بر اقسام باشد؛ مثلاً اگر کلمه را به سه قسم فعل، اسم و حرف تقسیم می‌نمائیم، مقسم قابل حمل بر هر کدام از اقسام است، مثلاً می‌توان گفت که «الفعل کلمه» یا «الاسم کلمه» ولی در اینجا حمل آب بر آب مضاف، صحیح نیست و مثلاً نمی‌توان گفت که آب هندوانه آب است پس تقسیم آب به دو قسم مطلق و مضاف مجاز است زیرا حمل آب بر آب مضاف، صحیح نمی‌باشد پس آب مضاف از اقسام آب نیست و تقسیم مجازی و از قبیل تقسیم شیء به خودش و غیر خودش می‌باشد.

## مستند مساله دوم

دلیل پاک بودن آب مضاف به خودی خود دو چیز است:

الف. قاعده طهارت که مضمون آن این است که هر چیزی پاک است مگر آن که علم به نجاست آن داشته باشیم. در اینجا هم ما علم به نجاست آب مضاف نداریم پس پاک است.

مستند قاعده طهارت موثقه عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام است که مضمون آن این است که همه چیز در عالم پاک است مگر آنکه علم به نجاست آن داشته باشی پس در برخورد با هر چیزی، حکم به پاک بودن آن می‌کنیم مگر آنکه علم به نجاست آن داشته باشیم.

ب. استصحاب طهارت، به این شکل که آب قبل از اینکه تبدیل به آب مضاف شود پاک بوده است و الان شک می‌کنیم که نجس است یا نه که به خاطر استصحاب حالت سابقه حکم به طهارت آن می‌نماییم. مثلاً آب هندوانه زمانی که در هندوانه بود پاک بود، الان هم که تبدیل به آب هندوانه شده است حکم به پاک بودن آن می‌نمائیم البته این استصحاب طهارت در صورتی جاری است که خود هندوانه که منشأ آب هندوانه است پاک بوده باشد و الا این استصحاب جاری نمی‌شود.

## نکته

یکی از فرقه‌های قواعد فقهی و اصولی این است که قواعد فقهی به گستردگی قواعد اصولی نیست مثلاً قاعده طهارت در ابوابی مثل صلوه و حج و... کاربرد ندارد ولی قاعده ای اصولی مثل استصحاب در کل فقه کاربرد دارد.

FG۲

## تطبیق

و المستند فی ذلک:

۱- اما انقسام الماء الی مطلق و مضاف، فهو وجدانی لا یحتاج الی دلیل . اجل اطلاق لفظ الماء علی المضاف مجاز، فالتقسیم من باب تقسیم الشیء الی نفسه و الی غیره.

و مستند در آن (مسائلی که گفته شد):

۱- اما تقسیم آب به مطلق و مضاف امری وجدانی است که احتیاج به دلیل ندارد بل اطلاق نمودن لفظ آب بر آب مضاف مجاز است پس تقسیم مذکور از باب تقسیم یک شیء به خودش و غیر خودش می‌باشد.

۲- و اما ان المضاف طاهر فی نفسه، فلقاعدۃ الطهارة المستفادۃ من موثقة عمار الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلام : «کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر، فاذا علمت فقد قدر و ما لم تعلم فلیس علیک». مضافاً الی استصحاب الطهارة مع فرض طهارة الاصل.

۲- و اما اینکه آب مضاف به خودی خود پاک است به خاطر قاعدۀ طهارت است که از موثقة عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود: «هر چیزی پاک است تا اینکه بدانی نجس است، پس هنگامیکه نجاست آن را دانستی، نجس است و تا زمانیکه علم به نجاست آن نداشته باشی، بر تو چیزی نیست». دلیل دیگر، استصحاب طهارت می‌باشد، البته در صورتی که فرض شود اصل و منشأ آب مضاف پاک باشد.

SCO۲: ۲۲:۱۴

### مستند مسأله سوم

عدم مطهریت آب مضاف از حدث بین علماء مشهور است و دو دلیل می‌توان بر آن اقامه نمود:  
الف. استصحاب بقاء حدث بعد از تطهیر با آب مضاف؛ به این ترتیب که بعد از وضوء یا غسل با آب مضاف شک می‌کنیم که آیا طهارت از حدث حاصل شده است یا نه و بر اساس استصحاب، حکم به بقاء حدث می‌نمائیم.  
ب. نص آیه قرآن که می‌فرماید: (فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیداً طیباً)<sup>۲</sup> که مضمون آن این است که اگر آب نیافتید، تیمم نمائید و همانطور که بیان شد بر آب مضاف اطلاق نمی‌شود و معنای آیه این می‌شود: «در صورتی که آب مطلق نیافتید وظیفه شما تیمم است و لو اینکه آب مضاف هم داشته باشید» و این نشانگر این است که آب مضاف قابلیت رفع حدث را ندارد و الا آیه به این نکته اشاره می‌کرد که اگر آب نداشتید در صورت دسترسی به آب مضاف، با آب مضاف وضوء بگیرید. و همین عدم اشاره نشانگر این است که آب مضاف قابلیت تطهیر از خبث را ندارد.

FG ۳

### تطبیق

۳- و اما انه لیس بمطهر من الحدث، فهو المشهور بین الاصحاب. و یکفی لاثبات ذلک مجرد الشک فی رافعیته للحدث، فان ارتفاع الحدث به یحتاج الی دلیل - لاستصحاب بقاء الحدث بعد الغسل - و هو مفقود. بل الدلیل علی العدم موجود، و هو قوله تعالی: (فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیداً طیباً)<sup>۲</sup>.

۳- و اما اینکه آب مضاف پاک کننده از حدث نیست، بین اصحاب مشهور است و برای اثبات آن مجرد شک در اینکه آیا آب مضاف برطرف کننده حدث است یا نه، کفایت می‌نماید، زیرا برطرف شدن حدث بواسطه آب مضاف نیاز به دلیل دارد - زیرا استصحاب باقی ماندن حدث وجود دارد - و دلیلی در مقام وجود ندارد بلکه دلیل بر عدم برطرف شدن حدث وجود دارد که این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «اگر آبی نیافتید بر زمین پاکی تیمم نمائید».

SCO۳: ۲۸:۴۹

۱. وسائل الشیعه، باب ۳۷ من ابواب النجاسات، حدیث ۴.

۲. النساء: ۴۳.

۳. النساء: ۴۳.

## چکیده

۱. آب به دو قسم مطلق و مضاف تقسیم می‌شود؛ آب مضاف به خودی خود پاک است و لی به واسطه آن طهارت از حدث و خبث حاصل نمی‌شود.

۲. آب مضاف هر مقداری که باشد، به مجرد برخورد با نجاست نجس می‌شود مگر اینکه با فشار به نجاست برخورد نماید که در این صورت فقط مقداری از آن که به نجاست برخورد نموده است نجس می‌شود.

۳. تقسیم آب به مضاف و مطلق از امور وجدانی است و نیاز به دلیل ندارد.

۴. پاک بودن آب مضاف به خودی خود به دو دلیل است:

الف: قاعده طهارت؛

ب: استصحاب طهارت در صورتی که منشأ آن طاهر باشد.

۵. عدم مطهریت آب مضاف نسبت به حدث مشهور است و دو دلیل دارد:

الف: استصحاب حدث؛

ب: آیه شریفه قرآن که می‌فرماید: (فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيداً طيباً)!



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس چهارم

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

اقسام و احکام آنها با توجه به اهمیتی که در عبادات و دیگر بخشهای فقه دارد، نوعاً در اوایل کتب فقهی مورد بحث قرار می‌گیرد. در درس قبل شش مسأله از مسائل مربوط با آنها بیان گردید و مستند سه مسأله مورد بررسی قرار گرفت. در این درس مستند سه مسأله باقی مانده مورد تحلیل و بررسی قرار خواهد گرفت.

## متن عربى

٤- و اما انه ليس بمطهر من الخبث، فهو المشهور بين الاصحاب ايضاً . و يكفى لاثبات ذلك عدم الدليل على ارتفاع الخبث به، بل الدليل على العدم موجود، كرواية بريد بن معاوية عن ابي جعفر عليه السلام : «يجزى من الغائط المسح بالاحجار و لا يجزى من البول الا الماء»، فانه بضم عدم الفصل بين البول و غيره يثبت المطلوب. هذا و المنسوب الى الفيض الكاشاني حصول الطهارة من الخبث بكل جسم مزيل للنجاسة و لو بالمضاف.

و المنسوب الى السيد المرتضى و شيخه المفيد : عدم كفاية ازالة النجاسة بكل جسم، بل لابد من تحقق عنوان الغسل الا انه لا يلزم كون الغسل بالماء بل يكفى كل مائع و لو كان هو المضاف

٥- و اما نتجسه بمجرد الملاقاة فهو متسالم عليه. و يمكن الاستدلال له بموثقة السكونى عن جعفر عن ابيه عليهما السلام: «ان علياً عليه السلام سئل عن قدر طبخت و اذا فى القدر فارة . قال يهرق مرقها و يغسل اللحم و يؤكل »<sup>١</sup> فانه بضم عدم الفصل يثبت العموم.

٦- و اما انه مع التدافع لا ينجس جميعه، فلانه لو كان يتدافع من العالى الى السافل مثلاً و لاقت النجاسة السافل، فلا يتنجس العالى بل السافل فقط: اما لانه مع التدافع يتحول المائع الى مائعين بالنظر العرفى، و لا موجب مع تنجس احدهما لتنجس الثانى او لان العرف لا يرى تاثر العالى بالنجاسة و مسالة كيفية السر اية حيث لم يرد فيها نص خاص فلا بد من تنزيلها على ما يراه لعرف.

١ . وسائل الشيعه، باب ٥ من ابواب الماء المضاف، حديث ٣.

## مستند مسأله چهارم

### مسائل شش گانه

در درس قبل شش مسأله بیان شد که عبارت بودند از:

مسأله اول:

آبها بر دو قسم هستند: آب مطلق و آب مضاف.

مسأله دوم:

آب مضاف خود به خود پاک است؛ مثلاً آب گل آلود یا آب هندوانه یا آب سائر میوه ها به خودی خود پاک است.

مسأله سوم:

آب مضاف باعث طهارت از حدث نیست و وضوء و غسل با آن صحیح نمی باشد.

مسأله چهارم:

آب مضاف باعث طهارت از خبث نیست و با آن نمی توان چیز متنجس را پاک نمود.

مسأله پنجم:

آب مضاف به مجرد برخورد با نجاست نجس می شود و لو اینکه مقدار آن بسیار زیاد باشد و لازم نیست که رنگ یا بو یا

مزه نجاست را به خود بگیرد.

مسأله ششم:

اگر آب مضاف با فشار به نجاست برخورد کند؛ مثلاً از بالا بر روی نجاست ریخته شود، فقط مقداری که به نجاست

برخورد نموده است نجس می شود و آبهای باقی مانده در ظرف نجس نمی شود با اینکه بین دو آب در حین برخورد

اتصال وجود دارد.

از این شش مسأله، مستند سه مسأله اول بیان شد و اکنون نوبت به بیان مستند مسأله چهارم به بعد می رسد.

## مستند مسأله چهارم

مشهور علماء به این نکته قائل هستند که آب مضاف قابلیت تطهیر از خبث و نجاست را ندارد مثلاً با آب گلاب نمی توان

بدن یا لباس نجس را پاک نمود.

در مقابل به فیض کاشانی نسبت داده شده است که هر چیزی که از بین برنده نجاست باشد، پاک کننده از آن می باشد و لو اینکه از بین برنده نجاست آب مضاف باشد. همچنین به سید مرتضی و شیخ مفید نسبت داده شده است که ملاک مطهر بودن یک چیز، صدق عنوان «غسل» در هنگام استفاده از آن است و لو اینکه آب مضاف باشد؛ مثلاً اگر با گلاب لباسی را شستشو دهند، به خاطر اینکه عنوان «شستن» صدق می کند، لباس متنجس پاک می گردد ولی اگر با آب هندوانه این کار انجام پذیرد، به خاطر اینکه عنوان «شستن» صدق نمی کند بلکه عنوان آلوده کردن صدق می کند، لباس متنجس پاک نمی شود.

مستند قول مشهور دو دلیل است که عبارتند از:

الف. استصحاب نجاست: بعد از شستن نجاست با آب مضاف، شک می کنیم که آیا نجاست بر طرف شد یا نه در اینجا دلیلی برای برطرف شدن نجاست نداریم و لذا با استصحاب نجاست حکم به بقاء آن می نمائیم.

ب. روایت برید بن معاویه: «يجزى من الغائط المسح بالاحجار و لا يجزى من البول الا الماء»<sup>۱</sup> به این معنا که برای تطهیر از غائط مسح با سنگها کفایت می کند ولی برای تطهیر از بول، فقط آب کفایت می نماید و همانطور که بیان شد آب شامل آب مضاف نمی شود پس آب مضاف قابلیت تطهیر از بول را ندارد.

### اشکال

در روایت فقط لفظ «بول» وارد شده است پس چطور آن را به تمام نجاسات سرایت می دهید و عدم قابلیت آب مضاف برای تطهیر از خبث را در مورد تمام نجاسات بیان می دارید؟

### جواب

به ضمیمه قول به عدم فصل، مطلب روایت را به همه نجاسات سرایت می دهیم. توضیح مطلب اینکه علماء بین بول و غیر آن تفصیل نداده اند و برای همه نجاسات به یک نحو حکم کرده اند حال یا مثل مشهور قائل به عدم قابلیت تطهیر آن با آب مضاف هستند یا مثل فیض کاشانی و سید مرتضی و شیخ مفید قائل به قابلیت آب مضاف برای تطهیر از خبث و لو در بعضی از صور هستند، پس اگر ما با روایت ثابت کردیم که آب مضاف قابلیت تطهیر از بول را ندارد به ضمیمه قول به عدم فصل، این عدم قابلیت را به تمام نجاسات سرایت می دهیم.

FG ۱

### تطبیق

۱. وسائل الشیعه، باب ۳۰ من احکام الخلو، حدیث ۲.

۴- و اما انه ليس بمطهر من الخبث، فهو المشهور بين الاصحاب ايضاً. و يكفي لاثبات ذلك عدم الدليل على ارتفاع الخبث به، بل الدليل على العدم موجود، كرواية بريد بن معاوية عن ابي جعفر عليه السلام: «يجزى من الغائط المسح بالاحجار و لا يجزى من البول الا الماء»<sup>۱</sup>، فانه بضم عدم الفصل بين البول و غيره يثبت المطلوب.

۴- اما اينکه آب مضاف پاک کننده از حدث نیست نیز بین علماء مشهور است. و برای اثبات آن، عدم دلیل بر بر طرف شدن نجاست با آن کفایت می نماید، بلکه دلیل بر طرف نشدن نجاست با آن وجود دارد، مثل روایت بريد بن معاويه از امام باقر عليه السلام: «برای تطهیر از غائط، مسح با سنگها کفایت می کند و برای تطهیر از بول فقط آب کفایت می کند» زیرا با ضمیمه نمودن عدم فصل بین بول و غیر آن در کلمات علماء، مطلوب ما ثابت می شود.

هذا و المنسوب الى الفيض الكاشاني حصول الطهارة من الخبث بكل جسم مزيل للنجاسة و لو بالمضاف<sup>۲</sup>.

این مطلب را در نظر داشته باش و به فیض کاشانی نسبت داده شده که طهارت از خبث با هر جسمی که از بین برنده نجاست باشد حاصل می شود و لو آن جسم آب مضاف باشد.

و المنسوب الى السيد المرتضى و شيخه المفيد: عدم كفاية ازالة النجاسة بكل جسم، بل لا بد من تحقق عنوان الغسل الا انه لا يلزم كون الغسل بالماء بل يكفي كل مائع و لو كان هو المضاف<sup>۳</sup>

و به سید مرتضی و استاد او شیخ مفید نسبت داده شده است که: ازاله نجاست با هر جسمی کفایت نفی کند بلکه لازم است عنوان شستن تحقق یابد البته لازم نیست که شستن با آب باشد بلکه به هر مائعی و لو اینکه مضاف باشد، کفایت می نماید. (بنابر این در صورت تحقق عنوان شستن، آب مضاف پاک کننده از خبث خواهد بود).

Sco1: ۱۲:۱۵

### مستند مسأله پنجم

نجس شدن آب مضاف به مجرد ملاقات با نجاست، مورد اتفاق علماء است و برای اثبات آن می توان از موثقه سکونی کمک گرفت. مضمون این روایت این است که از حضرت علی علیه السلام در مورد ظرف بزرگی که در آن موشی پیدا شده است سوال کردند و حضرت در پاسخ فرمودند: «آب و خورش غذا دور ریخته می شوند و گوشتها بعد از شستشو قابل استفاده می باشند». از اینکه در این روایت حضرت حکم به دور ریختن خورش غذا و شستن گوشتها نموده اند، فهمیده می شود که آب مضاف و لو اینکه زیاد باشد، به مجرد ملاقات با نجاستی مثل موش مرده نجس می شود.

### نکته

اگر گفته شود که این روایت در مورد میته موش وارد شده است نه همه نجاسات، در جواب گفته می شود که به ضمیمه قول به عدم فصل، مطلب را به همه نجاسات سرایت می دهیم.

۱. وسائل الشیعه، باب ۳۰ من احکام الخلو، حدیث ۲.

۲. الحدائق الناضرة: ۴۰۶/۱.

۳. نفس المصدر: ۳۹۹/۱.

## تطبيق

۵- و اما تنجسه بمجرد الملاقاة فهو متسالم عليه. و يمكن الاستدلال له بموثقة السكوني عن جعفر عن ابيه عليهما السلام: «ان علياً عليه السلام سئل عن قدر طبخت و اذا في القدر فارة قال يهرق مرقها و يغسل اللحم و يؤكل»<sup>۱</sup> فان بضم عدم الفصل يثبت العموم.

۵- و اما نجس شدن آب مضاف به مجرد برخورد با نجاست، مورد اتفاق است و می توان به موثقه سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السلام: «از علی علیه السلام در مورد دیگی که در آن غذا پخته شده و در آن موشی یافت شده است، سوال شد فرمود آب (خورش) آن ریخته می شود و گوشت آن شسته و خورده می شود» استدلال نمود زیرا به ضمیمه عدم فصل (و اینکه علماء بین موارد مختلف نجاسات تفصیل نداده اند) عموم (حکم نسبت به غیر موش) ثابت می شود.

Sc02: ۱۶:۳۴

## مستند مسأله ششم

مسأله ششم این بود که اگر آب مضاف با فشار به نجاست برخورد کند، همه آب نجس نمی شود و دلیل این حکم دو چیز است:

الف. در مواردی که آب مضاف از بالا بر روی شیء نجس ریخته شود، عرف، آبی که بر نجاست ریخته شده را غیر از آبی می داند که در ظرف باقی مانده است پس نجاست یکی بر نجاست دیگری دلالت نمی کند و آبی که در ظرف باقی مانده پاک است.

ب. در مواردی که آب مضاف از بالا بر نجاست ریخته شود، آبی که بالا است عرفاً از نجاست متأثر نشده است و نجاست به آن سرایت نکرده است و نجس شدن اشیاء به خاطر سرایت نجاست به آنها است و از آنجا که شرع ملاکی را در سرایت و تاثیر نجاست بیان ننموده است پس در این موارد به عرف مراجعه می شود و عرف هم به عدم سرایت و تاثیر نجاست در قسمت بالای آب مضاف حکم می کند پس قسمت بالای آب مضاف که عرفاً از نجاست متأثر نشده است، پاک است بلکه اگر آب مضاف از پایین یا مساوی نجاست، با فشار به آن برخورد نماید، ممکن است عرف قائل به تاثیر آن از نجاست شود و در نتیجه حکم به نجاست آن شود.

FG ۲

## تطبيق

۶- و اما انه مع التدافع لا ينجس جميعه، فلانه لو كان يتدافع من العالي الى السافل مثلاً و لاقت النجاسة السافل، فلا يتنجس العالي بل السافل فقط: اما لانه مع التدافع يتحول المائع الى مائعين بالنظر العرفي، و لا موجب مع تنجس احدهما لتنجس الثاني ۶- و دلیل اینکه در صورت برخورد با فشار، همه آب نجس نمی شود، این است که اگر برخورد با فشار مثلاً از بالا به پایین باشد و نجاست با قسمت پایین آب مضاف برخورد نماید، قسمت بالای آب مضاف نجس نمی شود بلکه فقط

۱. وسائل الشیعه، باب ۵ من ابواب الماء المضاف، حدیث ۳.

قسمت پایین آن نجس می‌شود (دلیل این موضوع) یا این است که در صورت فشار داشتن، مائع مضاف در نظر عرف به دو مائع تبدیل می‌شود (و لو اینکه به نظر دقیق عقلی متصل باشد) و در این صورت دلیلی نیست که با نجاست یکی دیگری هم نجس شود.

او لان العرف لا یری تاثر العالی بالنجاسة و مسالة کیفیت السراية حیث لم یرد فیها نص خاص فلا بد من تنزیلها علی ما یراه العرف.

و یا این است که عرف آب بالایی را متأثر از نجاست نفی داند و از آنجا که در مورد مساله کیفیت نجاست روایت خاصی وارد نشده است پس لازم است که آن را مطابق نظر عرف قرار دهیم (و بر طبق نظر عرف حکم به سرایت یا عدم سرایت بنماییم).

Score: ۲۵: ۰۲



## چکیده

۱. عدم مطهریت آب مضاف از خبث، بین علماء مشهور است و می‌توان دو دلیل برای آن ذکر نمود:  
الف. عدم دلیل بر رفع حدث بواسطه آب مضاف و استصحاب نجاست؛  
ب. صحیحه برید بن معاویه به ضمیمه عدم فصل.  
۲. در مقابل مشهور قول منسوب به فیض کاشانی و همچنین سید مرتضی و شیخ مفید قرار دارد که هر کدام به نحوی مطهریت آب مضاف از خبث را می‌پذیرند.  
۳. تنجس آب مضاف به مجرد برخورد با نجاست بین علماء مشهور است و می‌توان به واسطه موثقه سکونی به ضمیمه عدم فصل بر آن استدلال نمود.  
۴. در مواردی که آب مضاف با فشار به نجاست برخورد می‌نماید و آب مضاف مثلاً از بالا به پایین ریخته می‌شود، به دو دلیل می‌توان عدم تنجس قسمت بالای آب را ثابت نمود:  
الف. آب بالا و آب پایین عرفاً دو آب محسوب می‌شوند.  
ب. عرف سرایت نجاست به آب بالا (تاثیر آب بالا از نجاست) را نفی پذیرد پس آب بالا نجس نفی شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

درس پنجم

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

روش مؤلف کتاب بر ذکر احکام یک موضوع و سپس بیان مستند هر کدام از آن احکام استوار است . در دو درس گذشته اقسام آبها را بیان نمودیم و احکام آب مضاف و مستندات آن را مورد بررسی قرار دادیم . در درس حاضر به بیان شش مساله در مورد آب مطلق خواهیم پرداخت و مستندات پنج مساله از این مسائل بیان خواهد شد. در پایان دو قول در مورد مقدار حجمی آب کر، ذکر می گردد.

## مث عربي

المطلق و احكامه

المطلق قد يكون كثيرا و قد يكون قليلاً و الكثير لا يتنجس بملاقاة النجاسة الا اذا تغير احد اوصافه الثلاثة . و المراد بالكثير الكر و بحكمه القليل الذي له مادة.

و القليل يتنجس بمجرد ملاقاة النجاسة الا اذا كان متدافعاً و في مقدار الكر اقوال.  
و المستند في ذلك:

١- اما عدم نجاسة الماء اذا بلغ كراً فلصحيح معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام : «اذا كان الماء قدر كر لم ينجسه شيء» و غيره.

٢- و اما تنجسه عند تغير احد الاوصاف الثلاثة فلصحيحة حريز عن أبي عبد الله عليه السلام : «كلما غلب الماء على ربح الجيفة فتوضأ من الماء و اشرب فاذا تغير الماء و تغير الطعم فلا توضأ منه و لا تشرب » و هي واردة في طبيعي الماء فتشمل باطلاقها الكر.

٣- و اما الحاق ذى المادة بالكر فلصحيحة محمد بن اسماعيل بن بزيع : «كتبت الى رجل اسأله أن يسأل ابا الحسن الرضا عليه السلام فقال: ماء البئر واسع لا يفسده شيء الا ان يتغير ريحه او طعمه فينزع منه حتى يذهب الريح و يطيب طعمه لأن له مادة » فانها تدل على كلا الحكمين: عدم الانفعال بمجرد الملاقاة و الانفعال بالتغير و بعموم التعليل يتعدى الى كل ذى مادة.

٤- و اما تنجس القليل بمجرد الملاقاة، فهو المعروف لمفهوم صحيح معاوية المتقدم . هذا و لكن المنسوب الى ابن ابي عقيل و الفيض الكاشاني عدم التنجس.

٥- و اما انه مع التدافع لا يتنجس جميعه فلما تقدم في المضاف.

٦- و اما تحديد الكر بالمساحة ففيه اقوال و المعروف منها قولان:

احدهما: ما كان كل من ابعاده الثلاثة يساوي ثلاثة اشبار. و نتيجته ذلك ان الكر = ٢٧ شبراً.

ثانيهما: ما كان كل من ابعاده الثلاثة يساوي ثلاثة اشبار و نصفاً و نتيجته ان الكر =  $42 \frac{7}{8}$  شبراً.

## شش مساله در مورد آب مطلق

مساله اول:

اگر آب مطلق، کثیر و به مقدار کر باشد، به مجرد ملاقات با نجس، نجس نفی گردد.

مساله دوم:

اگر آب کر به واسطه ملاقات با نجاست تغییر نماید؛ یعنی رنگ یا بو یا مزه نجاست را به خود بگیرد، متنجس می شود.

مساله سوم:

آبهای مطلق جاری مثل آب چشمه و چاه، حکم آب کر را دارند.

مساله چهارم:

اگر آب مطلق قلیل باشد، به مجرد ملاقات با نجاست متنجس می شود.

مساله پنجم:

اگر آب قلیل با حالت فشار از بالا به نجاست برخورد نماید، آن مقداری که به نجاست برخورد می کند قطعاً متنجس می شود اما آن مقداری که در ظرف باقی مانده است، متنجس نفی شود. (مثل آب مضاف)

مساله ششم:

در مورد مقدار حجمی آب کر احوال متعددی وجود دارد که به دو قول اشاره می کنیم:

الف: مقدار حجمی آب کر  $\frac{3}{5}$  و جب طول در  $\frac{3}{5}$  و جب عرض در  $\frac{3}{5}$  و جب ارتفاع می باشد که مساوی  $\frac{27}{125}$  و جب می شود؛ یعنی هر حجمی که به این مقدار باشد، کر است و لو اینکه طول و عرض و عمق آن متفاوت باشد.

ب. مقدار حجمی آب کر  $\frac{3}{3}$  و جب طول در  $\frac{3}{3}$  و جب عرض در  $\frac{3}{3}$  و جب ارتفاع می باشد که مساوی  $\frac{27}{27}$  و جب می شود؛ یعنی هر حجمی که با این مقدار باشد، کر است و لو اینکه طول و عرض و عمق آن متفاوت باشد.

اقوال دیگری هم در مساله وجود دارد که مثلاً مقدار حجمی آب کر را معادل ۱۰۰ و جب  $(4 \times 5 \times 5)$  یا  $36$  و جب  $(4 \times 3 \times 3)$  می داند.

FG ۱

## تطبيق

المطلق و احكامه

آب مطلق و احكام آن

المطلق قد يكون كثيراً و قد يكون قليلاً و الكثير لا يتنجس بملاقاة النجاسة الا اذا تغير احد اوصافه الثلاثة . و المراد بالكثير الكر و بحكمه القليل الذي له مادة.

آب مطلق گاهی کثیر (کر) است و گاهی قلیل است و کثیر (کر) با برخورد با نجاست متنجس نمی شود مگر آنکه یکی از اوصاف سه گانه آن (رنگ، بو و مزه) تغییر نماید. و منظور از کثیر کر می باشد. آب قلیلی که ریشه دار است (اگر مقداری از آن برداشته شود، جوشش می کند و آن مقدار را جبران می نماید مثل آب چاه و چشمه) به حکم آب کر است.

و القليل يتنجس بمجرد ملاقة النجاسة الا اذا كان متدافعاً و في مقدار الكر احوال.

و آب قليل به مجرد برخورد با نجاست متنجس می شود مگر آنکه با فشار به نجاست برخورد نماید و در مقدار آب کر احوالی وجود دارد.

SCO۱: ۹: ۳۲

## مستندات مسأله اول و دوم

### مستند مسأله اول

دلیل عدم نجاست آب کر به صرف برخورد با نجاست صحیحه معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام است. معاویه از راویان ثقه است که ۹۶۴ روایت از امام صادق علیه السلام نقل نموده است. در این روایت امام صادق علیه السلام می فرمایند: «وقتی آب به اندازه کر برسد، چیزی آن را نجس نمی کند». البته در صورت تغییر یکی از اوصاف سه گانه آب کر، دلیل خاص داریم که متنجس می شود و این دلیل خاص صحیحه معاویه را تخصیص می زند.

### مستند مسأله دوم

دلیل متنجس شدن آب کر در صورت تغییر یکی از اوصاف سه گانه آن، صحیحه حریز بن عبد الله است که امام صادق علیه السلام در آن می فرماید: «هر گاه آب بر بوی میته غالب بود، (آب بو یا رنگ یا مزه نجاست را به خود نگرفت) با آن وضوء بگیر و آن را بنوش؛ اما اگر آب تغییر کرد و مزه اش عوض شد، از آن ننوش و وضوء بگیر» و مشخص است که علت نهی امام علیه السلام از نوشیدن و وضوء گرفتن با آب کر در صورت تغییر، چیزی غیر از متنجس شدن آن نمی باشد و از طرفی لفظ «الماء» که در روایت وارد شده است اطلاق دارد و شامل آب کر هم می شود پس آب کر در صورت تغییر، متنجس می شود.

### اشکال

اگر آب مطلق باشد و شامل آب قلیل هم باشد، طبق فقره اول روایت آب قلیل هم بدون تغییر متنجس نمی شود.

### جواب

در مورد آب قلیل دلیل خاص بر تنجس به مجرد برخورد وجود دارد که این روایت را تخصیص می زند.

FG ۲

### تطبیق

و المستند فی ذلک:

و مستند مسائلی که گفته شد عبارت است از:

۱- اما عدم نجاسة الماء اذا بلغ كراً فلصح یح معاویه بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام : «اذا كان الماء قدر کر لم ینجسه شیء» ۱ و غیره.

۱. وسائل الشیعه، باب ۹ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۲.

۱- اما عدم نجاست آبی که به مقدار کر باشد، به خاطر صحیحۀ معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام: «زمانی که آب به اندازه کر باشد، چیزی آن را نجس نمی کند» و غیر آن می باشد.

۲- و اما تنجسه عند تغییر احد الاوصاف الثلاثة فلصحیحة حریر عن ابي عبد الله علیه السلام : «كلما غلب الماء علی ریح الجیفة فتوضاً من الماء و اشرب فاذا تغیر الماء و تغیر الطعم فلا توضاً منه و لا تشرب» ۱ و هی وارده فی طبیعی الماء فتشمل باطلاقتها الكر.

۲- و اما متنجس شدن آب کر هنگام تغییر یکی از اوصاف سه گانه آن، به دلیل صحیحۀ حریر از امام صادق علیه السلام می باشد «هر وقت آب بر بوی مردار غالب بود، با آب وضوء بگیر و بنوش و هنگامیکه آب تغییر کرد و مزه آن عوض شد، با آن وضوء نگیر و بنوش» و این روایت در مورد طبیعی آب وارد شده است پس با اطلاقش شامل آب کر هم می شود.

SCO۲: ۱۴: ۲۴

### مستند مسأله سوم

در مورد آبهای قلیل ریشه دار، مشهور فقهاء قائل به عدم نجاست به مجرد برخورد با نجاست هستند مگر آنکه یکی از اوصاف سه گانه آن تغییر نماید. در مقابل، قولی وجود دارد که حکم آن را مثل آب قلیل بدون ریش می داند. مستند قول مشهور، صحیحۀ محمد بن اسماعیل بن بزیر از امام رضا علیه السلام است که به این حکم در مورد آب چاه اشاره دارد و آن را معلل به این می نماید که آب چاه دارای ماده و جوشش است. با استفاده از قانون تعمیم علت، این حکم را به سایر آبهای ریشه دار مثل آب چشمه هم سرایت می دهیم.

### تطبیق

۳- و اما الحاق ذی المادة بالکر فلصحیحة محمد بن اسماعیل بن بزیر: «کتبت الی رجل اسأله أن یسال ابا الحسن الرضا علیه السلام فقال: ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر ریحہ او طعمه فینزح منه حتی یذهب الریح و یطیب طعمه لأن له مادة»<sup>۲</sup> فانها تدل علی کلا الحکمین: عدم الانفعال بمجرد الملاقاة و الانفعال بالتغیر و بعموم التعلیل یتعدی الی کل ذی مادة.

۳- و اما ملحق شده آب قلیل ریشه دار به آب کر به دلیل صحیحۀ محمد بن اسماعیل بن بزیر: «به فردی نامه نوشتم و از او خواستم که از ابی الحسن رضا علیه السلام سوال نماید پس حضرت فرمود: آب چاه زیاد است و چیزی آن را نجس نمی نماید مگر آنکه بو یا مزه آن را عوض کند پس (در صورت تغییر) مقداری از آن کشیده می شود تا اینکه بوی نجاست برود و مزه آب خوب شود زیرا آب چاه ریشه دار است».

SCO۳: ۲۰: ۲۸

۱. نفس المصدر، باب ۳ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۱.

۲. نفس المصدر، باب ۱۴ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۷.

## مستند مسأله چهارم و پنجم و دو قول در مقدار کر

### مستند مسأله چهارم

مسأله چهارم بین علماء معروف است و دلیل آن مفهوم شرط صحیحہ معاویہ بن عمار است که گذشت و مفهوم شرط آن این چنین است: «اذا لم يبلغ الماء قدر کر ینجسه شیء» یعنی اگر آب به مقدار کر نباشد، با نجاست نجس می شود. در مقابل مشهور، قول ابن ابی عقیل و فیض کاشانی قرار دارد که عدم تنجس آب قلیل در صورت عدم تغیر اوصاف سه گانه آن می باشد.

### مستند مسأله پنجم

مستند این مسأله، همان دلیلی است که در مورد آب مضاف بیان داشتیم؛ یعنی در صورتی که آب قلیل با فشار از بالا به نجاست برخورد نماید، به دو دلیل آب باقیمانده در ظرف نجس نیست: الف. آبی که به نجاست برخورد کرده است و آب باقیمانده در ظرف عرفاً دو آب حساب می شوند و نجس شدن یکی به باعث نجس شدن دیگری نیست. ب. عرف تائر آب باقیمانده در ظرف از نجاست را نفی پذیرد پس نجس نیست.

### دو قول در مورد مقدار آب کر

در مورد مقدار آب کر اقوالی وجود دارد که مؤلف به دو قول آن اشاره می کند که عبارتند از:

الف: حجم آب کر  $42\frac{1}{2}$  و جب می باشد یعنی به مقدار  $(\frac{3}{5} \times \frac{3}{5} \times \frac{3}{5})$

ب: حجم آب کر ۲۷ و جب می باشد یعنی به مقدار  $(3 \times 3 \times 3)$

و در مسأله اقوال دیگر نیز وجود دارد که به آنها اشاره شد.

FG ۳

### تطبیق

۴- و اما تنجس القلیل بمجرد الملاقاة، فهو المعروف لمفهوم صحیح معاویة المتقدم . هذا و لكن المنسوب الی ابن ابی عقیل و الفیض الكاشانی عدم التنجس.<sup>۱</sup>

۴- و اما نجس شدن آب قلیل به مجرد برخورد با نجاست، در بین علماء مشهور است و دلیل آن مفهوم صحیحہ گذشتہ معاویہ می باشد. این مطلب را داشته باش ولی بدان که منسوب به ابن ابی عقیل و فیض کاشانی، عدم تنجس آب قلیل (به مجرد برخورد با نجاست) است.

۵- و اما انه مع التدافع لا یتنجس جمیعہ فلما تقدم فی المضاف.

و اما اینکه در صورت برخورد با فشار همه آب قلیل نجس نفی شود به همان دلیلی است که در مورد آب مضاف گذشت.

۶- و اما تحديد الكر بالمساحة ففیه اقوال و المعروف منها قولان:

۱. الحدائق الناضرة، ۱/۲۸۱، ۳۰۱.



احدهما: ما كان كل من ابعادهما الثلاثة يساوي ثلاثة اشبار. و نتیجه ذلك ان الكر = ۲۷ شبراً.

ثانيهما: ما كان كل من ابعاده الثلاثة يساوي ثلاثة اشبار و نصفاً و نتیجه ان الكر =  $۴۲\frac{7}{8}$  شبراً.

۶- و اما در اندازه گیری آب کر بواسطه بیان حجم، اقوالی است و معروف از این اقوال دو قول است:

قول اول: آن آبی که هر کدام از ابعاد سه گانه آن (طول، عرض و ارتفاع) مساوی سه و جب باشد و نتیجه آن این می شود که کر مساوی ۲۷ و جب است.

قول دوم: آن آبی که هر کدام از ابعاد سه گانه آن (طول، عرض و ارتفاع) مساوی سه و نیم و جب باشد و نتیجه آن این می شود که کر مساوی  $۴۲\frac{7}{8}$  و جب می شود.

Score: ۲۸: ۵۰

## چکیده

۱. آب مطلق به دو قسم آب کر و قارلی تقسیم می شود.
۲. آب کر به مجرد برخورد با نجاست متنجس نفی شود مگر آنکه رنگ یا بو یا مزه نجاست را به خود بگیرد.
۳. آب قلیلی که ریشه دار است در حکم آب کر می باشد.
۴. آب قلیلی به مجرد برخورد با نجاست متنجس می شود مگر آنکه با فشار به نجاست برخورد نماید.
۵. در مورد مقدار - حج می - آب کر دو قول معروف وجود دارد که قول اول حجم آب کر را  $42 \frac{7}{8}$  و جب می داند و قول دوم حجم آن را ۲۷ و جب بیان می دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس هشتم

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

در انتهای درس گذشته دو قول در مورد مقدار حجمی آب کر بیان شد. در این درس در ابتداء به بیان مستند این دو قول می‌پردازیم و در ادامه شش مساله از مسائل مربوط به آب باران را بیان می‌کنیم و مستند سه، مساله از شش مساله را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

برای فهم بهتر این درس توصیه می‌شود که دانش پژوه به دو روایت حریز و محمد بن اسماعیل بن بزيع در درس چهارم مراجعه نماید.

## متن عربى

اما القول الاول، فتدل عليه صحیحة اسماعیل بن جابر : «سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الماء الذى لا ینجسه شیء فقال کر قلت و ما الکر؟ قال ثلاثة أشبار فى ثلاثة أشبار » بتقريب أن الاقتصار على ذکر بعدین يدل على ان الثالث مساو لهما و لذا حذف أجل قد یناقش فى سندھا بأن الراوی عن اسماعیل هو ابن سنان، و هو مردد بین محمد و عبد الله، و حیث إن الاول لم تثبت وثاقته، فتسقط عن الحجیة بید أن هذه الناقشة غیر مهمة بعد امکان التعویض بروایة اخرى و اما القول الثانى فیمكن الاستدلال له بروایة الحسن بن صالح الثورى عن ابى عبد الله عليه السلام : «إذا كان الماء فى الرکی كراً لم ینجسه شیء . قلت و کم الکر؟ قال : ثلاثة اشبار و نصف عمقھا فى ثلاثة اشبار و نصف عرضھا » بالتقريب السابق فى صحیحة اسماعیل.

و الروایة المذكورة حیث انها ضعيفة السند- لعدم وثاقة الثورى، فتبقى الروایة الاولى حجة بلا معارض .

### ماء المطر

ماء المطر كالکر لا یتنجس بمجرد الملاقاة ما دام ینزل. و اذا اجتمع فى مكان و كان قليلاً فما دام المطر یتقاطر علیه فهو كالکر. و اذا اصاب الشیء المتنجس طهر بلا حاجة الى عصر او تعدد اذا نفذ فى جمیعہ . و اذا وصل الى ظاهره دون باطنه طهر ظاهر فقط.

و المستند فى ذلك:

۱- اما أن ماء المطر لا یتنجس بمجرد الملاقاة فلصحیحة هشام بن سالم عن أبى عبد الله عليه السلام : «السطح بیال علیه فتصیبه السماء فیکف فیصیب الثوب فقال لا بأس به ما اصابه من الماء اکثر منه » و غیرها فانها تدلّ على أن ماء المطر لا یتنجس باصابته البول.

و أما أنه یتنجس بالتغیر فلاطلاق صحیحة حریز المتقدمة فى حکم الماء الكثير.

۲- و أما ان ذلك مشروط بالنزول فلأنه مع الانقطاع لا یصدق علیه عنوان ماء المطر و یكون قليلاً فیثبت له حکمه.

۳- و أما أن القلیل منه بالتقاطر علیه یصیر معتصماً كالکر فلأنه یصبح ذا مادة فیشملة عموم التعلیل الوارد فى صحیحة ابن بزيع المتقدمة.

## مستندات اقوال در مقدار آب کر

در مورد مقدار حجمی آب کر دو قول مشهور وجود دارد که عبارتند از:

الف: مقدار حجمی آب کر ۲۷ وجب است.

ب: مقدار حجمی آب کر  $\frac{۴۲}{۸}$  وجب است.

### مستند قول اول

مستند قول اول روایت اسماعیل بن جابر است. در این روایت در مورد مقدار آب کر از امام صادق علیه السلام سوال شده است و حضرت در جواب فرموده اند: «سه وجب در سه وجب» بنابراین مقدار حجمی آب کر از ضرب سه در سه در سه حاصل می‌شود که همان ۲۷ وجب است.

### اشکال اول

امام فقط طول و عرض آب کر را بیان داشته اند و در مورد ارتفاع آن ساکت هستند پس چطور شما ارتفاع آن را سه وجب در نظر می‌گیرید؟

### جواب

ظرف آب که بی ارتفاع نیست و وقتی امام علیه السلام ارتفاع آن را بیان می‌کند معلوم می‌شود که ارتفاع آن همان سه وجب است و الا اگر کمتر یا بیشتر بود امام علیه السلام مقدار آن را بیان می‌نمود پس از سکوت امام علیه السلام فهمیده می‌شود که ارتفاع آب همان سه وجب است و حجم آن ۲۷ وجب می‌شود.

### اشکال دوم

برخی در مورد این روایت مناقشه نموده اند و بیان داشته اند که راوی از اسماعیل بن جابر، اب ن سنان است و ابن سنان عنوانی است که بین محمد بن سنان و عبد الله بن سنان مشترک است و از آنجایی که وثاقت محمد بن سنان ثابت نشده است، روایت از حجیت ساقط می‌شود زیرا وثاقت یک از روایت آن ثابت نمی‌شود.

### جواب

روایات صحیح السند دیگری با هم‌پن مضمون به عنوان جایگزین داریم که این مشکل را حل می‌نمایند.

### مستند قول دوم

دلیل قول دوم روایتی از حسن بن صالح ثوری است که حجم آب کر را  $\frac{۳}{۵}$  وجب عمق در  $\frac{۳}{۵}$  وجب عرض بیان می‌کند و به همان بیان روایت قبل، طول آب کر هم  $\frac{۳}{۵}$  وجب است و الا امام علیه السلام بیان می‌کردند و از ضرب این مقادیر حجم  $\frac{۴۲}{۸}$  وجب به دست می‌آید.

از آنجا که وثاقت حسن بن صالح ثوری ثابت نیست، حجیت روایت مخدوش است و روایت صحیح السند جایگزین هم نداریم پس روایت قول ۲۷ و جب بدون معارض می شود و قول حق همان قول ۲۷ و جب است.

FG ۱

## تطبیق

اما القول الاول، فتدل عليه صحیحة اسماعیل بن جابر: «سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الماء الذي لا ينجسه شيء فقال كرت و ما الكرت؟ قال ثلاثة اشبار في ثلاثة اشبار»<sup>۱</sup> بتقريب أن الاقتصار على ذكر بعدین يدل على ان الثالث مساوٍ لهما و لذا حذف

اما بر قول اول دلالت می کند صحیحة اسماعیل بن جابر: «از امام صادق عليه السلام درباره آبی که چیزی آن را نجس نمی کند، سوال نمودم پس فرمود: کر، گفتم کر چیست؟ گفت: سه و جب در سه و جب»، به این تقریب که اکتفاء امام عليه السلام بر ذکر دو بعد حجم، بر این دلالت دارد که بعد سوم هم مساوی آن دو بعد است و برای همین حذف شده است. أجل قد يناقش في سندها بأن الراوي عن اسماعيل هو ابن سنان، و هو مردد بين محمد و عبد الله، و حيث إن الاول لم تثبت وثاقته، فتسقط عن الحجية بيد أن هذه المناقشة غير مهمة بعد امکان التعويض برواية اخرى<sup>۲</sup>

بله ممکن است در سند روایت اینگونه مناقشه شود که روای از اسماعیل، ابن سنان است و ابن سنان بین محمد و عبد الله مردد است و از آنجا که وثاقت محمد ثابت نیست، روایت از حجیت ساقط می شود البته این مناقشه مهم نیست زیرا می توان روایت دیگری را جایگزین این روایت نمود.

و اما القول الثاني فيمكن الاستدلال له برواية الحسن بن صالح الثوري عن ابي عبد الله عليه السلام: «اذا كان الماء في الركي كراً لم ينجسه شيء. قلت و كم الكرت؟ قال: ثلاثة اشبار و نصف عمقها في ثلاثة اشبار و نصف عرضها»<sup>۳</sup> بالتقريب السابق في صحیحة اسماعیل.

و اما ممکن است بر قول دوم استدلال شود به روایت حسن بن صالح ثوری از امام صادق عليه السلام: «هنگامیکه آب در چاهها (چاه بدون جوشش) کر باشد، چیزی آن را نجس نمی کند. گفتم: کر چقدر است؟ گفت: عمق سه و نیم و جب در عرض سه و نیم و جب» به همان تقریبی که در روایت اسماعیل گذشت.

و الرواية المذكورة حيث انها ضعيفة السند - لعدم وثاقة الثوري، فتبقى الرواية الاولى حجة بلا معارض.

و از آنجایی که روایت مذکور (روایت ثوری) به خاطر عدم وثاقت ثوری ضعیف السند است، پس روایت اول (روایت اسماعیل) بدون معارض باقی می ماند.

۱. وسائل الشیعه، باب ۹ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۷.

۲. و هي الصحیحة الثانية لاسماعيل بن جابر: «قلت لابي عبد الله: الماء الذي لا ينجسه شيء؟ قال ذراعان عمقه في ذراع وشبر سعتة» (وسائل الشیعه، باب ۹ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۱)

۳. وسائل الشیعه، باب ۹ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۸.

## مسائل مربوط به آب باران

در رابطه با آب باران، شش مساله عنوان شده است:

مساله اول:

آب باران مثل آب کر است و به مجرد ملاقات با نجاست متنجس نفی شود.

مساله دوم:

عدم تنجس آب باران به مجرد ملاقات با نجاست مشروط به باریدن باران است یعنی تا زمانیکه باران در حال باریدن است، آب باران مانند آب کر است.

مساله سوم:

تا زمانیکه باران در حال بارش است، آب قلیل موجود در چاله هم حکم آب کر را دارد یعنی به مجرد برخورد با نجاست متنجس نفی شود.

مساله چهارم:

آب باران به صرف برخورد با شیء متنجس آن را پاک می کند و نیازی به تعدد شستن یا فشار دادن متنجس نیست.

مساله پنجم:

برای اینکه آب لبوان تمام جسم متنجس دارای عمق را پاک نماید، باید در تمام آن نفوذ نماید.

مساله ششم:

اگر آب باران فقط به ظاهر شیء متنجس برخورد نماید، فقط ظاهر آن را پاک می نماید.

## تطبیق

### ماء المطر

ماء المطر کالکر لا یتنجس بمجرد الملاقاة ما دام ینزل. و اذا اجتمع فی مکان و کان قلیلاً فما دام المطر یتقاطر علیه فهو کالکر. و اذا اصاب الشیء المتنجس طهر بلا حاجة الی عصر او تعدد اذا نفذ فی جمیعہ . و اذا وصل الی ظاهره دون باطنه طهر ظاهر فقط.

### آب باران

آب باران تا زمانیکه در حال بارش است، مانند آب کر به صرف برخورد با نجاست متنجس ن می شود. و هنگامیکه در مکانی جمع شود و قلیل باشد، تا زمانیکه در حال باریدن است، مانند آب کر است. (یعنی به مجرد برخورد با نجاست متنجس نمی شود. و هنگامیکه به چیز متنجس برخورد نماید، اگر در تمام چیز متنجس نفوذ نماید، بدون نیاز به فشار یا تعدد شستن، آن چیز پاک می گردد. و اگر فقط به بیرون چیز نجس برخورد نماید نه به درون آن، فقط ظاهر آن پاک می شود.



### مستند مسال اول

مستند مسالۀ اول روایتی است که هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و مضمون روایت این است که کسی روی پشت بام ادرار کرده است و آب باران به آن رسیده است و جاری شده است و بر روی لباسی ریخته است که امام علیه السلام فرمودند: اشکال ندارد زیرا آب باران بیشتر از ادرار است پس معلوم می‌شود آب باران به صرف برخورد با نجاست متنجس نمی‌شود.

#### نکته

در صورتی که رنگ یا بو یا مزه آب باران در اثر برخورد با نجاست تغییر نماید، آب باران نجس می‌شود و دلیل آن اطلاق صحیحۀ حریر است که اینگونه بود: «...فاذا تغير الماء و تغير الطعم فلا توضأ منه و لا تشرب»<sup>۱</sup> یعنی اگر آب در اثر برخورد با مردار تغییر کرد، آن را ننوش و با آن وضوء نگیر و این مطلب دلالت بر نجاست آب با تغییر می‌نماید و آب مطلق است و شامل آب باران هم می‌شود.

#### تطبیق

و المستند فی ذلک:

۱- اما أنّ ماء المطر لا يتنجس بمجرد الملاقاة فلصحيحة هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام : «السطح يبالي عليه فتصيبه السماء فيكف فيصيب الثوب فقال لا بأس به ما اصابه من الماء اكثر منه»<sup>۲</sup> و غيرها فانها تدلّ على أنّ ماء المطر لا يتنجس باصابتة البول.

و مستند در احکامی که بیان شد عبارت است از:

۱- اما اینکه آب باران به صرف برخورد با نجاست متنجس نمی‌شود، به دلیل صحیحۀ هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام است: «(از حضرت سوال نمودم در مورد ) پشت بام که بر آن ادرار می‌شود و باران بر آن قطره قطره می‌بارد و جاری می‌شود و به لباس برخورد می‌نماید پس حضرت فرمود: اشکالی ندارد آبی که به نجاست برخورد نموده است بیش از مقدار ادرار است» و غیر آن؛ زیرا بر این مطلب دلالت دارد که آب باران با برخورد به ادرار متنجس نمی‌شود.

و أما أنه يتنجس بالتغير فلاطلاق صحيحة حرير المتقدمة في حكم الماء الكثير.

و اما اینکه آب باران با تغییر یکی از اوصاف سه گانه آن متنجس می‌گردد، به دلیل اطلاق صحیحۀ گذشته حریر در مورد حکم آب زیاد (کر) است.

۱. نفس المصدر، باب ۳ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۱.

۲. نفس المصدر، باب ۶ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۱.

## مستند مسأله دوم و سوم

### مستند مسأله دوم

دلیل اینکه عدم تنجس آب باران مشروط به باریدن باران است این است که در صورت قطع بارش، آب باران بر آن آب صدق نفی کند و اگر قلیل باشد به صرف برخورد با نجاست متنجس می‌شود.

### مستند مسأله سوم

بیان شد که اگر آب باران در ظرفی باشد و قلیل باشد ولی بارش باران بر آن ادامه داشته باشد، این آب در حکم کر است و به صرف برخورد با نجاست متنجس نفی شود؛ دلیل این مطلب این است که در صورت ادامه بارش صدق می‌کند که «له ماده» یعنی این آب دارای منبع و ماده است زیرا به آب باران وصل است و در این صورت صحیحه محمد بن اسماعیل «کتبت الی رجل اسأله أن یسال ابا الحسن الرضا علیه السلام فقال : ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر ریحہ او طعمه فینزح منه حتی یذهب الریح و یطیب طعمه لأن له ماده» ۱ شامل آن می‌شود و حکم به عدم نجاست آن به صرف برخورد با نجاست می‌نماید

FG ۲.

### تطبیق

- ۲- و أما ان ذلك مشروط بالنزول فلأنه مع الانقطاع لا یصدق علیه عنوان ماء المطر و یكون قلیلاً فثبت له حکمه.
- ۲- و اما اینکه (عدم تنجس آب باران) مشروط به بارش باران است، به دلیل این است که با قطع باران عنوان آب باران بر آن صدق نفی کند و قلیل است پس حکم آب قلیل (تنجس به مجرد برخورد) بر آن ثابت می‌شود.
- ۳- و أما أن القلیل منه بالتقاطر علیه یصیر معتصماً کالکر فلأنه یصبح ذا مادة فیشمله عموم التعلیل الوارد فی صحیحة ابن بزیر المتقدمه.
- ۳- و اما اینکه مقدار قلیل آب باران در صورت ادامه بارش، مثل آب کر به مجرد برخورد با نجاست متنجس نمی‌شود، به خاطر این است که (با ادامه بارش) دارای ماده و منبع می‌شود پس عموم علت وارد شده در صحیحه گذشته ابن بزیر شامل آن می‌شود. (و حکم به عدم تنجس آن به مجرد برخورد با نجاست می‌نماید).

Score: ۳۱: ۰۱

۱. نفس المصدر، باب ۱۴ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۷.

## چکیده

۱. صحیحۀ اسماعیل بن جابر بر این دلالت دارد که حجم آب کر ۲۷ وجب است.
۲. صحیحۀ مذکور به ضعف سند مبتلا است ولی این ضعف اشکالی ایجاد نمی‌کند زیرا روایت جایگزین با همین مضمون وجود دارد.
۳. روایت حسن بن صالح ثوری حجم آب کر را ۴۲ و هفت هشتم وجب می‌داند ولی دچار ضعف سند می‌باشد بنابراین این قول حق همان ۲۷ وجب است.
۴. آب باران تا زمانیکه باران در حال باریدن است به مجرد برخورد با نجاست نجس نمی‌شود حتی اگر قلیل باشد.
۵. آب باران اگر به شیء متنجس برخورد کند و در تمام آن نفوذ نماید آن را پاک می‌کند و نیازی به فشار دادن یا تعدد شستشو نیست و اگر فقط به ظاهر آن برخورد نماید، فقط ظاهر آن را پاک می‌نماید.
۶. صحیحۀ هشام بن سالم بر این دلالت می‌کند که آب باران به مجرد برخورد با نجاست متنجس ن می‌شود و همچنین صحیحۀ حریر بر این مطلب دلالت دارد که اگر آب باران در اثر برخورد با نجاست تغییر نماید، متنجس می‌شود.
۷. عدم تنجس آب باران مشروط به نزول باران است زیرا در صورت عدم بارش، آب باران بر آن صدق نمی‌کند.
۸. در صورت بارش، آب باران و لو اینکه قلیل باشد، در حکم کر است زیرا صدق می‌کند که « له ماده » و آبی که دارای ماده و منبع باشد، بنا بر صحیحۀ ابن بزیر به صرف برخورد، نجس نمی‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس، مضمون

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

در درس گذشته شش مساله در مورد آب باران بیان شد و مستند سه م ساله مورد بحث و بررسی قرار گرفت . در این درس به بحث پیرامون مستندات سه مساله باقیمانده خواهیم پرداخت . در ادامه به احکام تخلی که از دیگر مباحثی است که در کتاب طهارت مطرح می شود می پردازیم و سه مساله پیرامون ستر عورت بیان کرده و مستندات این مسائل را ذکر می کنیم.

## متن عربى

٤- و أمّا أنّه باصرايته للمتنجس يطهر بلا حاجة الى عصر او تعدد، فهو المشهور و تدل عليه رواية الكاهلى عن رجل عن أبى عبد الله عليه السلام : «...كل شيء يراه ماء المطر فقد طهر» فانها تدلّ على كفاية مجرد الرؤية فى حصول الطهارة . و ضعف سندها منجبر بفتوى المشهور على طبّقها بناء على تسليم كبرى الانجبار.

٥- و أمّا اعتبار نفوذه الى جميع الجسم المتنجس، فالأنه بدونه لا يصدق عنوان الرؤية بلحاظ المجموع.

٦- و أمّا أنّه يطهر الظاهر فقط باصابة المطر له، فلصدق عنوان الرؤية بلحاظه.

## احكام التخلّى

### ستر العورة

يجب على المكلف فى جميع الحالات- و منها حالة التخلّى - ستر عورته عن كل ناظر مميّز عدا الزوج و الزوجة ما بحكهما. و المستند فى ذلك:

١- اما وجوب الستر، فلقوله تعالى: (قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم ) بناء على عدم كون الحفظ كناية عن خصوص عدم الزنا بل يراد به الأعم، و لضرورة الفقه، و بعض الأخبار كصحيحة رفاعة عن ابى عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر، فلا يدخل الحمام إلّا بمئزر » بضميمة القطع بعدم خصوصية للحمام و المئزر. و صحيح حريز عن أبى عبد الله عليه السلام: «لا ينظر الرجل الى عورة اخيه» بعد الملازمة العرفية بين حرمة النظر و وجوب الستر و عدم الخصوصية لنظر الرجل الى مماتله.

٢- و أما التقييد بالمميّز فلا ينصرف الأدلّه عن غيره بعد كونه كالمجنون لا شعور له.

٣- و أما عدم وجوب التستر عن ذكر، فلقوله تعالى : (و الذين هم لفروجهم حافظون إلّا على أزواجهم او ما ملكت أيمانهم) و للملازمة بين جواز الوطء و عدم وجوب التستر.

## مستند مساله چهارم

در مورد آب باران شش مساله بيان شد كه مساله چهارم اين بود كه آب باران بدون نياز به فشار و تعدد شستشو شيء متنجس را پاك مي كند. اين مساله بين علماء مشهور است و مستند آن روايت عبد الله بن يحيى كاهلي است در اين روايت امام صادق عليه السلام مي فرمايند: «...كل شيء يراه ماء المطر فقد طهر»<sup>۱</sup> به اين معنا كه آب باران به هر چيزي كه برخورد نمايد، آن چيز پاك مي شود. در اين روايت امام عليه السلام در مقام بيان هستند و صحبتي از لزوم تعدد يا فشار فعي كنند و فقط ماده «يري» به معنای برخورد و ملاقات را مطرح مي نمايند پس معلوم مي شود كه تعدد يا فشار لازم نيست و صرف برخورد كفايت مي نمايد.

### اشكال

اين روايت به ضعف سند مبتلا است زيرا روايت مرسله است و عبارت «عن رجل» در سند آن وجود دارد.

### جواب

بر طبق مبنای انجبار ضعف سند به خاطر عمل مشهور قداماء مي توان مشكل را حل نمود . توضيح مطلب اينكه مبنای وجود دارد كه اگر قدامای اصحاب قبل از شيخ طوسي به روايتي عمل کرده باشند و بر طبق آن فتوا داده باشند، ضعف سند روايت جبران مي شود. بنابر اين بر طبق اين مبنای، صغري و كبرايي به شكل زير درست مي كنيم و به نتيجه مطلوب مي رسيم:

صغري: در روايت ضعيف السند كاهلي وارد شده است كه آب باران به هر چيزي برخورد نمايد، آن را پاك مي كند و اين روايت مورد عمل مشهور است.

كبري: ضعف سند با فتواي مشهور جبران مي شود.

نتيجه: ضعف سند روايت كاهلي جبران مي شود و آب باران بدون نياز به فشار دادن به صرف برخورد با نجاست آن را پاك مي نمايد.

### تطبيق

۴- و أمّا أنّه باصابتہ للمتنجس يطهر بلا حاجة الي عصر او تعدد، فهو المشهور و تدل عليه رواية الكاهلي عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام: «...كل شيء يراه ماء المطر فقد طهر»<sup>۲</sup> فانها تدلّ على كفاية مجرد الرؤية في حصول الطهارة . و ضعف سندھا منجبر بفتوى المشهور على طبقها بناء على تسليم كبرى الانجبار.

۴- و اما اينكه شيء متنجس به صرف برخورد با آب باران بدون نياز به فشار يا تعدد شستن پاك مي شود، مشهور است و روايت كاهلي از فردي از امام صادق عليه السلام: «... هر چيزي كه آب باران آن را احساس نمايد (به آن برخورد نمايد) پاك مي شود» بر آن دلالت دارد زيرا بر كفايت صرف برخورد در حصول طهارت دلالت دارد و ضعف سند اين روايت (به خاطر ارسال) بنا بر قبول كبراي جبران ضعف سند به عمل مشهور، به خاطر فتواي مشهور بر طبق آن جبران مي شود.

۱ . وسائل الشيعه، باب ۶ من ابواب الماء المطلق، حديث ۵.

۲ . وسائل الشيعه، باب ۶ من ابواب الماء المطلق، حديث ۵.

### مستند مساله پنجم و ششم

مساله پنجم این بود که برای اینکه آب باران شیء متنجس را پاک کند، لازم است در تمام آن نفوذ کند، مثلاً اگر فرشی متنجس باشد برای اینکه آب باران کل آن را پاک نماید لازم است آب باران در تمام فرش نفوذ نماید و مساله ششم این بود که اگر آب باران فقط به ظاهر شیء متنجس برخورد نماید، فقط ظاهر آن را پاک می نماید.

مستند این دو مساله همان روایت کاهلی است که ملاک پاک شدن متنجس به وسیله آب باران را «پراه» قرار دارد است؛ پس برای اینکه آب باران متنجس را پاک نماید لازم است که آب باران با آن برخورد نماید و وقتی که آب باران به درون متنجس نفوذ نکند با قسمت متنجس درونی برخورد و ملاقات نداشته است پس درون آن را پاک نکرده است. دقیقاً به همین دلیل آب باران ظاهر متنجس را پاک می نماید زیرا با ظاهر آن برخورد داشته است و صدق می کند که «رای ماء المطر ظاهر المتنجس» پس موضوع روایت کاهلی محقق شده است و ظاهر متنجس پاک می گردد.

FG ۱

### تطبیق

- ۵- و أمّا اعتبار نفوذه الى جميع الجسم المتنجس، فلأنّه بدونه لا يصدق عنوان الرؤية بلحاظ المجموع.
- ۵- و اما لزوم نفوذ آب باران به همه اجزاء جسم متنجس به خاطر این است که بدون نفوذ عنوان رویت (پراه در روایت کاهلی) به لحاظ مجموع متنجس صدق نمی کند. (پس کل متنجس پاک نمی شود).
- ۶- و أمّا أنّه يطهر الظاهر فقط باصابت المطر له، فلصدق عنوان الرؤية بلحاظه.
- ۶- و اما اینکه آب باران در صورت برخورد با ظاهر متنجس ظاهر آن را پاک می نماید به خاطر این است که عنوان رویت (پراه در روایت کاهلی) به لحاظ ظاهر صدق می کند (پس طبق روایت کاهلی ظاهر آن پاک می گردد).

### احکام مربوط به ستر عورت

بحث دوم کتاب الطهاره مربوط به مباحث و احکام تخلی است و در ابتدا احکام ستر عورت بیان می گردد. در مورد ستر عورت سه مساله بیان می شود که عبارتند از:  
مساله اول:

پوشاندن عورت واجب است و این وجوب اختصاصی به حالت تخلی ندارد و در همه حالات واجب است.



مسأله دوم:

پوشاندن عورت از بچه ممیز به بالا واجب است و ممیز در اینجا به کسی می گویند که قدرت تشخیص زشت بودن کشف عورت را داشته باشد و کشف عورت در نظر او زشت و قبیح باشد و لو اینکه سن او کم باشد.

مسأله سوم:

زن و شوهر و کسانی که در حکم زن و شوهر هستند، لازم نیست عورتشان را از همدیگر بپوشانند.

### نکته

عورت در مرد مخرج بول و غائط است و در مورد زن تمام بدن او عورت حساب می شود و لازم است آن را از نامحرم بپوشاند ولی آنچه در اینجا در مورد زنان مورد بحث است عورت به معنای مخرج بول و غائط است که واجب است زن آن را از محارم خود غیر از شوهر هم بپوشاند نه عورت به معنای تمام بدن زن.

### تطبیق

ستر العورة

يجب على المكلف في جميع الحالات - ومنها حالة التخلی - ستر عورته عن كل ناظر ممیز عدا الزوج و الزوجة و ما بحكمهما.

پوشاندن عورت

بر مکلف واجب است که در همه حالات - که حالت تخلی هم جزء آن حالات است - عورت خودش را از هر بیننده ممیزی غیر از شوهر و همسر و کسی که در حکم شوهر و همسر است، بپوشاند.

Score: ۱۵:۳۲

### مستندات مساله اول

چند دلیل بر وجوب پوشاندن عورت وجود دارد:

#### دلیل اول

دلیل اول نص کریمه (قل للمومنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم) است که مومنان را امر به حفظ فرج می نماید.

#### شأن نزول آیه

جوانی در کوچه های مدینه راه می رفت و زنی را مشاهده نمود که گردن و مقداری از سینه اش پیدا بود . جوان مجذوب نگاه کردن به زن شد به طوری که با صورت به دیواری برخورد نمود و صورتش زخمی شد. بعد از این جریان جوان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و این آیه در شأن او نازل گردید.

## کیفیت دلالت آیه

اگر منظور از وجوب حفظ فرج حفظ آن از زنا باشد، این آیه ربطی به مورد ما نخواهد داشت ولی برخی با استناد به روایتی که در تفسیر نور الثقلین<sup>۱</sup> در ذیل آیه وارد شده است حفظ فرج را به حفظ آن از دیده شدن معنا نموده اند که در این صورت وجوب پوشاندن عورت از آیه به دست می آید.

## دلیل دوم

دلیل دوم بر وجوب پوشاندن عورت، ضرورت فقه است به این معنا که از مجموعه فقه استفاده می شود که پوشاندن عورت واجب است و این مساله از ضروریات فقه می باشد.

## دلیل سوم

روایات هم بر وجوب پوشاندن عورت دلالت دارد که به دو روایت اشاره می شود:

## روایت اول

روایت رفاعه از امام صادق علیه السلام بر این مطلب دلالت دارد زیرا در آن وارد شده است که : «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر، فلا یدخل الحمام الا بمئزر»<sup>۲</sup> یعنی کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد، داخل حمام نشود مگر با لنگ و معلوم است که نهی از ورود به حمام بدون لنگ به خاطر کشف عورت است پس کشف عورت مورد نهی قرار گرفته است و پوشاندن آن واجب است.

## اشکال

این روایت در مورد حمام و لنگ وارد شده است و وجوب پوشاندن عورت را در غیر این دو مورد ثابت نمی کند.

## جواب

با نگاه به روایت قطع به عدم خصوصیت برای این دو مورد پیدا می کنیم پس با الغاء خصوصیت قطعی از این دو مورد وجوب پوشاندن عورت را به سائر موارد تسری می دهیم.

## روایت دوم

روایت حریز هم بر وجوب پوشاندن عورت دلالت می کند متن روایت اینگونه است : «لا ینظر الرجل الی عورة اخیه»<sup>۳</sup> یعنی مرد نباید به عورت برادر مومنش نگاه کند.

## اشکال اول

این روایت در مورد حرمت نگاه است و ربطی به لزوم پوشش ندارد.

۱. نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۸۷.

۲. وسائل الشیعه، باب ۹ من ابواب آداب الحمام، حدیث ۵.

۳. نفس المصدر، باب ۳ من ابواب آداب الحمام، حدیث ۱.

## جواب

بین حرمت نگاه و لزوم پوشاندن از دید عرف ملازمه وجود دارد؛ یعنی اگر گفته شود نگاه به نامحرم حرام است، عرف می‌فهمد، نامحرم هم لازم است خودش را بپوشاند.

## اشکال دوم

این روایت در مورد نگاه مرد به مرد وارد شده است و لزوم پوشش مرد در مقابل مرد را ثابت می‌نماید نه پوشش عورت زن در مقابل مرد یا مرد در مقابل زن را.

## جواب

با مراجعه به فهم عرفی می‌فهمیم که مرد خصوصیتی ندارد و با الغاء خصوصیت روایت را نسبت به پوشش مرد در مقابل زن و بالعکس سرایت می‌دهیم بلکه می‌توان گفت وقتی که پوشش مرد در مقابل مرد واجب است به طریق اولی پوشش مرد در مقابل زن و بالعکس هم واجب است.

FG ۲

## تطبيق

و المستند في ذلك:

و مستند در مطالبی که بیان شد عبارت است از:

۱- اما وجوب الستر، فلقوله تعالى: (قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم)<sup>۱</sup> بناء على عدم كون الحفظ كناية عن خصوص عدم الزنا بل يراد به الأعم، و لضرورة الفقه،

۱- اما وجوب پوشاندن عورت به خاطر قول خداوند متعال : «(ای رسول) به مومنان بگو که چشمهای خود را پایین بیندازند و عورت‌هایشان را حفظ نمایند» است بنا بر اینکه حفظ کنایه از خصوص عدم زنا نباشد بلکه اعم از ترک زنا و پوشش باشد و به خاطر ضرورت فقه است.

و بعض الأخبار كصحيحة رفاعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر، فلا يدخل الحمام ألبا بمئزر»<sup>۲</sup> بضميمة القطع بعدم خصوصية للحمام و المئزر . و صحيح حريز عن أبي عبد الله عليه السلام: «لا ينظر الرجل الى عورة اخيه»<sup>۳</sup> بعد الملازمة العرفية بين حرمة النظر و وجوب الستر و عدم الخصوصية لنظر الرجل الى مماثله.

و به خاطر بعضی از اخبار مثل صحيح ٥ رفاعه از امام صادق عليه السلام : پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود : «کسی که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد جز با لنگ داخل حمام نشود» به ضمیمه یقین به عدم خصوصیت برای حمام و لنگ در

۱. النور: ۳۰.

۲. وسائل الشیعه، باب ۹ من ابواب آداب الحمام، حدیث ۵.

۳. نفس المصدر، باب ۳ من ابواب آداب الحمام، حدیث ۱.

روایت و مثل صحیحہ حریر از امام صادق علیه السلام: «مرد نباید به عورت برادر مؤمنش نگاه نماید» بعد از ملازمه عرفی بین حرمت نگاه کردن و وجوب پوشاندن و عدم خصوصیت برای نگاه مرد به مماثل خودش (یعنی نگاه مرد به مرد)

Sco4: 26:01

### مستند مسأله دوم و سوم

دلیل اینکه وجوب پوشیدن عورت در مورد غیر ممیز وجود ندارد این است که ادله ای که برای وجوب پوشاندن عورت بیان گردید همه از غیر ممیز انصراف دارند همانطور که از مجنون هم انصراف دارند و وجوب پوشش از مجنون را ثابت نمی کنند.

مستند عدم وجوب پوشاندن عورت از زوج و زوجه دو چیز است:

الف: کریمه (و الذین هم لفروجهم حافظون إلیا علی أزواجهم او ما ملکت أیمانہ م) که حفظ عورت از همسر و کنیز را واجب نمی داند.

ب: بین جواز وطیء بین همسران و عدم لزوم پوشاندن عورت ملازمه وجود دارد.

FG 3

### تطبیق

۲- و أما التقیید بالمیمیز فالانصراف الأدله عن غیره بعد کونه کالمجنون لا شعور له.

۲- و اما مستند اینکه وجوب ستر عورت مقید به ممیز است به علت انصراف ادله از غیر ممیز است ؛ چون غیر ممیز مانند مجنون، شعور و قدرت تشخیص قبح کشف عورت را ندارد.

۳- و أما عدم وجوب التستر عن ذکر، فلقوله تعالی : (و الذین هم لفروجهم حافظون إلیا علی أزواجهم او ما ملکت أیمانهم) و للملازمه بین جواز الوطیء و عدم وجوب التستر.

۳- و اما علت عدم وجوب ستر عورت از همسر و کنیز ، سخن خداوند است: «و کسانی که بر عورت خود محافظت میکنند مگر برای همسرانشان یا کنیزانشان» و همچنین به خاطر ملازمه میان جواز وطی و عدم وجوب ستر عورت است.

Sco5: 29:05

## چکیده

۱. مستند اینکه آب باران به صرف برخورد با متنجس و بدون نیاز به فشار و تعدد، آن را پاک می‌گرداند، روایت کاهلی است.
۲. سند روایت کاهلی مرسل است ولی این ضعف سند به واسطه عمل مشهور بر طبق آن جبران می‌گردد.
۳. لزوم نفوذ آب باران به تمام متنجس برای پاک کردن آن، این است که بدون نفوذ در باطن عنوان رؤیت به لحاظ باطن صدق نفی کند.
۴. دلیل پاک شدن ظاهر متنجس در فرض بالا این است که عنوان رؤیت نسبت به ظاهر صدق می‌کند.
۵. بر هر مکلفی واجب است که در همه حالات عورت خودش را از هر بیننده ممیزی غیر از همسر خودش و کسی که در حکم همسرش است بپوشاند.
۶. سه دلیل برای وجوب پوشاندن عورت وجود دارد:  
الف. کریمه (قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم)<sup>۱</sup> بنابر اینکه حفظ فرج اعم از حفظ آن از زنا باشد؛  
ب. ضرورت فقه؛  
ج. روایاتی مثل صحیحہ رفاعه و حریز.
۷. دلیل عدم وجوب پوشاندن عورت از غیر ممیز این است که ادله وجوب پوشش از غیر ممیز انصراف دارد.
۸. دلیل عدم وجوب پوشاندن عورت از همسر دو چیز است:  
الف. کریمه (و الذین هم لفروجهم حافظون إنا علی أزواجهم او ما ملکت أیمانهم)  
ب. ملازمه بین جواز وطی و عدم وجوب پوشاندن عورت

۱. التور: ۳۰.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس هشتم

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

مباحث مربوط به پوشش عورت در درس قبل گذشت. رسالت این درس بیان احکام مخصوص به تخلی می باشد که در این زمینه نه مساله بیان می گردد و در ادامه مستند و دلیل دو مساله مورد بحث و تحلیل قرار می گیرد. مراجعه به مباحث مربوط به اجماع مدرکی برای فهم بهتر مباحث این درس مفید خواهد بود.

## متن عربى

### احكام خاصة بالتخلى

المشهور حرمة استقبال القبلة و استدبارها حالة التخلى.

و يطهر موضع البول بغسله بالماء فقط مرة واحدة. و قيل مرتين.

و أما موضع الغائط فيطهر ايضاً بكل جسم قالع للنجاسة.

و قيل بطهارة ماء الاستنجاء اذا لم تصحبه اجزاء متميزة من النجاسة و لم يتغير و لم تصبه نجاسة اخرى.

و المستند فى ذلك:

١- أما حرمة الاستقبال و الاستدبار حالة التخلى، فلتسالم الاصحاب عليها إلا من بعض المتأخرين كصاحب المدارك حيث ذهب الى الكراهة.

و المهم هو التسالم المذكور بين المتقدمين الذى قد يجعل كاشفاً عن وصول الحكم يداً بيد من المعصوم عليه السلام و إلا

فالروايات بين ضعيف السند كرواية الهاشمى عن النبى صلى الله عليه و آله: «اذا دخلت المخرج فلا تستقبل القبلة و لا

تستدبرها و لكن شرقوا او غربوا» أو ضعيف الدلالة و السند كمرفوعة محمد بن يحيى: «سئل ابو الحسن عليه السلام: ما حدّ

الغائط قال: لا تستقبل القبلة و لا تستدبرها و لا تستقبل الريح و لا تستدبرها» فان السياق قرينة على ارادة الأدب الاسلامى.

و عليه فالحكم بالحرمة قابل للتأمل بعد ضعف الروايات و احتمال استناد المجمعين اليها.

٢- و أمّا طهارة موضع البول بغسله بالماء فقط فلصحيحة زرارة عن ابى جعفر عليه السلام: «لا صلوة الا بطهور و يجزيك من

الاستنجاء ثلاثة احجار. بذلك جرت السنة من رسول الله صلى الله عليه و آله. و اما البول فانه لا بدّ من غسله» على أن ذلك

مقتضى الأصل بلا حاجة إلى رواية.



## احکام مخصوص به تخلی

مسأله اول:

هنگام تخلی رو به قبله بودن و پشت بمقبله بودن حرام است.

مسأله دوم:

مخرج بول فقط با آب پاک می شود.

مسأله سوم:

طبق نظر مصنف برای تطهیر مخرج بول یکبار آب ریختن کفایت می کند.

مسأله چهارم:

برخی از فقهاء معتقدند که برای تطهیر مخرج بول لازم است دو بار آب ریخته شود.

مسأله پنجم:

مخرج غائط به جز آب با هر چیز دیگری مثل سنگ یا پارچه که از بین برنده عین نجاست باشد، تطهیر می شود.

مسأله ششم:

آب استنجا (آبی که برای تطهیر روی مخرج بول یا غائط ریخته می شود) پاک است.

مسأله هفتم:

پاک بودن آب استنجا مشروط به این است که یکی از اوصاف سه گانه آن یعنی رنگ، بو و مزه آن تغییر نکند.

مسأله هشتم:

پاک بودن آب استنجا مشروط به این است که اجزای جدا شده از نجاست همراه آن نباشد.

مسأله نهم:

پاک بودن آب استنجا مشروط به این است که نجاست دیگری همراه بول یا غائط وجود نداشته باشد.

## تطبیق

### احکام خاصة بالتخلي

احکام مخصوص به تخلی از بول یا غائط

المشهور حرمة استقبال القبلة و استدبارها حالة التخلي.

مشهور به حرمت رو به قبله بودن و پشت به قبله بودن در حالت تخلی قائل هستند.

و يطهر موضع البول بغسله بالماء فقط مرة واحدة. و قيل مرتين. و أما موضع الغائط فيطهر ايضاً بكل جسم قالع للنجاسة.

و مخرج بول فقط با آب با یکبار شستن پاک می شود و گفته شده که با شستن دوبار. و اما مخرج غائط به غیر از آب با

هر چیزی که زائل کننده عین نجاست باشد پاک می گردد.

و قيل بطهارة ماء الاستنجا اذا لم تصحبه اجزاء متميزة من النجاسة و لم يتغير و لم تصبه نجاسة اخرى.

و گفته شده که آب تطهیرِ مخرج بول یا غائط، در صورتی که اجزای جدا شده از نجاست (بول یا غائط) همراه آن نباشد و (یکی از اوصاف سه گانه آن) تغییر نکند و نجاست دیگری غیر از بول یا غائط به آن برخورد نکند، پاک است.

Sco1: 9:10

### مستند مسأله اول

مسأله اول مورد تسالم اصحاب است مگر از طرف بعضی از متاخرین مثل صاحب مدارک که قائل به کراهت می باشد و عمده مستند آن همین تسالم اصحاب است که می تواند کاشف از قول معصوم علیه السلام باشد و الا روایات مسأله بر دو قسم است که هر دو ضعیف هستند:

الف. روایاتی مثل روایت هاشمی که از نظر دلالت خوب هستند ولی از نظر سند ضعیف هستند. متن این روایت در بردارنده نهی از رو به قبله بودن و پشت به قبله بودن در حال تخلی است و دلالت نهی بر حرمت بدون اشکال می باشد، ولی همانگونه که بیان شد سند روایت ضعیف است.

ب. روایاتی مثل مرفوعه محمد بن یحیی که هم دچار ضعف سند هستند هم دچار ضعف دلالت. ضعف سند این روایت بخاطر مرفوعه بودن آن است زیرا بین محمد بن یحیی و ابو الحسن علیه السلام چند واسطه حذف شده است. و ضعف دلالت آن به خاطر این است که در این روایت، نهی از روبه قبله بودن و پشت به قبله بودن در سیاق نهی از روبه باد بودن و پشت به باد بودن در حین تخلی وارد شده است در حالی که نهی از روبه باد بودن و پشت به باد بودن در حین تخلی نهی کراهتی است پس نهی از روبه قبله بودن و پشت به آن بودن هم نهی کراهتی می شود و بیش از این از روایت به دست نمی آید.

بنابر این تنها دلیل مسأله، تسالم اصحاب است که طبق نظر مصنف آن هم ضعیف است زیرا تسالم اصحاب دو منشأ می تواند داشته باشد:

۱. سیره متشرعه که متصل به زمان معصوم باشد و مورد امضاء معصوم واقع شده باشد.

۲. روایات مسأله که بیان شد.

در صورتی که منشأ تسالم اصحاب روایات مسأله باشد، تسالم اصحاب از باب اجماع مدرکی است که جدای از روایات مورد استئد حجیتی ندارد و از آنجا که روایات مسأله ضعیف هستند نمی توان به آنها استناد نمود. بنابر این احتمال مدرکی بودن تسالم اصحاب وجود دارد و این تسالم حجت نیست پس نمی توان حرمت روبه قبله بودن و پشت به قبله بودن را در حین تخلی اثبات نمود و لو اینکه مشهور قائل به آن باشند.

FG1

### تطبیق

و المستند فی ذلک:

و مستند در احکامی که بیان شد عبارت است از:

۱- أما حرمة الاستقبال و الاستدبار حالة التخلي، فلتسالم الاصحاب عليها إلا من بعض المتأخرين كصاحب المدارك حيث ذهب الى الكراهة.<sup>۱</sup>

۱- اما حرمت رو به قبله بودن و پشت به قبله بودن در حال تخلي به خاطر تسالم اصحاب بر آن است مگر بعضی از متأخرين مثل صاحب مدارك كه قائل به كراهت شده است.

و المهم هو التسالم المذكور بين المتقدمين الذي قد يجعل كاشفاً عن وصول الحكم يداً بيد من المعصوم عليه السلام و إلا فالروايات بين ضعيف السند كرواية الهاشمي عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: «إذا دخلت المخرج فلا تستقبل القبلة و لا تستدبرها و لكن شرقوا او غربوا»<sup>۲</sup>

و مهم در مساله همين تسالم مذکور بين قدماء است كه گاهی كاشف از رسيدن حكم به صورت دست به دست از معصوم عليه السلام می باشد و الا روايات مساله برخی مثل روايت هاشمی از پیامبر صلی الله عليه و آله: «هنگامیکه داخل متسراح شدی رو به قبله و پشت به قبله نباش ولی به طرف شرق یا غرب (قبله) بنشین» دچار ضعف سند است..  
أو ضعيف الدلالة و السند كمرفوعة محمد بن يحيى: «سئل ابو الحسن عليه السلام: ما حدّ الغائط قال: لا تستقبل القبلة و لا تستدبرها و لا تستقبل الريح و لا تستدبرها»<sup>۳</sup> فان السياق قرينة على ارادة الأدب الاسلامی.

و برخی مثل مرفوعة محمد بن يحيى: «از ابوالحسن عليه السلام سوال شد كه: حد و شرط غائط چیست؟ فرمود: رو به قبله نباش و پشت به قبله نباش و رو به باد نباش و پشت به باد نباش» هم دچار ضعف سند هستند و هم دچار ضعف دلالت زیرا سياق (ورود نهی از رو به قبله بودن و پشت به آن بودن در کنار نهی كراهتی) قرینه بر ارادة ادب اسلامی (كراهتی بودن نهی) می باشد.

و عليه فالحكم بالحرمة قابل للتأمل بعد ضعف الروايات و احتمال استناد المجمعين اليها.

بنابر این حكم به حرمت استقبال و استدبار قبله در حال تخلي، بعد از آنكه روايات مساله ضعيف است و احتمال استناد اجماع كنندگان به آن روايات وجود دارد، قابل تامل (ضعيف) است.

Sc02: 21: 07

## مستند مسأله دوم

دلیل اینكه مخرج بول حتماً باید با آب پاک شود نه چیز دیگر مثل سنگ یا پارچه دو چیز است:  
الف: صحیحه زراره بن اعین كه صراحتاً این نکته را بیان می كند كه مخرج بول حتماً باید با آب پاک شود.  
ب: استصحاب نجاست بعد از پاک كردن مخرج بول با چیزهایی غير از آب، مثل كلوخ یا پارچه.  
FG 2

۱. مدارك الاحكام: ۱/۱۵۸.

۲. وسائل الشیعه، باب ۲ من ابواب احكام الخلو، حدیث ۵.

۳. نفس المصدر، باب ۲ من ابواب احكام الخلو، حدیث ۲.

## تطبيق

۲- و أمّا طهارة موضع البول بغسله بالماء فقط فلصحيحة زرارة عن ابي جعفر عليه السلام: «لا صلوة الا بظهور و يجزيك من الاستنجاء ثلاثة احجار. بذلك جرت السنة من رسول الله صلى الله عليه و آله. و اما البول فانه لا يبدّ من غسله»<sup>۱</sup> على أنّ ذلك مقتضى الأصل بلا حاجة إلى رواية.

۲- و اما پاک شدن مخرج بول بواسطه شستن آن فقط با آب به خاطر صحیحۀ زراره از امام باقر عليه السلام است: «نمازی نیست مگر با طهارت و برای طهارت مخرج غائط، سه سنگ برای کفایت می کند. سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر این مطلب جاری شده است و اما بول حتماً باید با آب شسته شود» علاوه بر اینکه عدم طهارت بواسطه غیر آب مقتضای اصل عملی (استصحاب نجاست بعد از تطهیر با غیر آب) می باشد بدون اینکه نیازی به روایت باشد.

Score: ۲۴: ۱۵

---

۱. همان، باب ۹ من ابواب احکام الخلو، حدیث ۱.

## چکیده

۱. مشهور قائل به حرمت رو به قبله بودن و پشت به قبله بودن در حال تخلی هستند.
۲. مخرج بول فقط با آب پاک می شود آن هم با یکبار شستن و برخی معتقدند که دوبار شستن لازم است.
۳. مخرج غائط به جز آب، با هر چیزی که زائل کننده عین نجاست باشد پاک می شود.
۴. آب استنجا به سه شرط پاک می باشد:
  - عدم تغیر اوصاف سه گانه آن
  - اجزای جدا شده از نجاست همراه آن نباشد.
  - عدم وجود نجاست دیگری غیر از بول یا غائط به همراه بول یا غائط.
۵. برای حرمت رو به قبله بودن و پشت به قبله بودن دو دلیل وجود دارد که عبارتند از:
  - روایاتی که یا مثل روایت هاشمی دچار ضعف سند هستند و یا مثل روایت محمد بن یحیی دچار ضعف سند و دلالت هستند.
  - تسالم قدماء اصحاب که به خاطر احتمال استناد قدماء اصحاب به روایات مذکور، مدرکی و ضعیف است.
۶. مستند عدم تطهیر مخرج بول به غیر آب دو دلیل است:
  - صحیحۀ زرارہ
  - استصحاب نجاست بعد از تطهیر به غیر آب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس نهم

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

در درس قبل نه مساله از مسائل مخصوص به تخرلی بیان گردید و مستند دو مساله از این مسائل مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این درس ابتداء مستندات هفت مساله باقیمانده به بحث و تحلیل گذاشته می شود و در ادامه پانزده مساله از مسائل مربوط به کیفیت وضوء بیان می گردد. برای فهم بهتر این درس توصیه می شود به بحث اطلاق و تقیید اصول فقه مراجعه شود.

## متن عربى

- ٣- و أمّا كونه مرة واحدة فلعدة روايات كصحيحة جميل بن دراج عن ابى عبد الله عليه السلام : «إذا انقطعت درة البول فصبّ الماء» فان اطلاق الصبّ يشمل المرة الواحدة.
- ٤- و أمّا القول باعتبار التعدد فمبنى على المناقشه فى الرواية السابقة و امثالها بعدم كونها فى مقام البيان من الناحية المذكورة فيرجع الى الاصل و هو يقتضى التعدد لاستصحاب النجاسة.
- ٥- و أمّا طهارة موضع الغائط بكل قالع فلصحيحة زرارة المتقدمة بناء على فهم المثالية للاحجار بل صحيحة ابن المغيرة عن أبى الحسن عليه السلام: «قلت له: للاستنجاء حد؟ قال لا، ينقى ما ثمة» واضحة فى اعتبار التنقية بأى مزيل.
- ٦- و أمّا طهارة ماء الاستنجاء فللأخبار الدالة على طهارة ملاقيه - بضميمة الملازمة العرفية بين طهارة الملاقى و الملاقى - كصحيحة الاحول عن ابى عبد الله عليه السلام : «أخرج من الخلاء فاستنجى بالماء فيقع ثوبى فى ذلك الماء الذى استنجيت به فقال: لا بأس به»
- ٧- و أمّا اشتراط عدم تغيره فلعوم ما دلّ على نجاسة الماء المتغير باوصاف النجس المتقدم تحت عنوان «المطلق و احكامه».
- ٨- و أمّا اشتراط عدم المصاحبة فلأنّ دليل العفو يدل على العفو من ناحية اصابة النجاسة و هى فى موضعها لا اكثر.
٩. و أما اشتراط عدم اصابة نجاسة أخرى فلأن أخبار العفو تقتضى عدم الانفعال بملاقاة الغائط او البول حال الاستنجاء و غير ناظرة الى الاصابة من ناحية اخرى فيتمسك باطلاق ما دلّ على تنجس الماء القليل بالملاقاة.

## الوضوء

### كيفية الوضوء

يجب فى الوضوء غسل الوجه ما بين قصاص الشعر و الذقن طولاً و ما بين الابهام و الوسطى عرضاً و المشهور عدم جواز النكس. ثم غسّل اليدين بتقديم اليمنى من المرفق الى اطراف الاصابع بدون نكس . ثم مسح مقدّم الرأس بمقدار المسّمى . ثم مسح الرجلين الى الكعبين كذلك مع مسح اليمنى باليمنى و تقديمها و اليسرى با اليسرى. و يجوز فيه النكس . و يلزم كونه بنداوة الوضوء.



## مستند مساله چهارم و پنجم

در مورد احکام مخصوص به تخلی نُه مساله بیان شد و مستند مساله اول که حرمت استقبال و استدبار قبله در حالت تخلی بود و مستند مساله دوم که لزوم طهارت مخرج بول با آب بود، مورد بررسی قرار گرفت.

دلیل مساله سوم که کفایت یکبار شستن برای تطهیر مخرج بول است، صحیحه جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام است که امام علیه السلام به صورت مطلق فرموده: «هنگامیکه بول قطع شد، آب بریز» و اطلاق «صب الماء» شامل یکبار آب ریختن هم می شود یعنی با یکبار شستن مخرج بول، «صب الماء» صدق می کند پس کفایت می کند.

در مقابل برخی قائل به لزوم تعدد شستن شده اند و دلیل آنها این است که در دلالت این روایات خدشه کرده اند که این روایات در مقام بیان تعداد شستن نیست و فقط در مقام بیان این است که لازم است شستن با آب صورت ب پذیرد و در مورد تعداد شستن نمی توان به اطلاق این روایات تمسک نمود زیرا شرط تمسک به اطلاق این است که مطلق در مقام بیان از آن جهت باشد و وقتی که دست ما از روایات کوتاه شد نوبت به اصول عملیه می رسد و در مقام بعد از یکبار شستن شک می کنیم که مخرج بول پاک شد یا نه که استصحاب نجاست حکم به عدم پاک شدن می نماید بنابر این شستن یکبار دیگر لازم است. پس نتیجه استصحاب در مقام لزوم شستن دوباره مخرج بول می باشد. ۱ FG

### تطبیق

- ۳- و اما کونه مرة واحدة فلعدة روایات کصحیحة جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام : «إذا انقطعت درة البول فصب الماء»<sup>۱</sup> فان اطلاق الصبّ يشمل المرة الواحدة.
- ۳- و اما اینکه یکبار شستن کفایت می کند به خاطر تعدادی از روایات مثل صحیحه جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام: «هنگامیکه ریزش بول قطع شد، آب بریز» است زیرا اطلاق ریختن شامل یک مرتبه می شود.
- ۴- و أمّا القول باعتبار التعدد فمبنى على المناقشه فى الروایة السابقة و امثالها بعدم كونها فى مقام البيان من الناحية المذكورة فيرجع الى الاصل و هو يقتضى التعدد لاستصحاب النجاسة.
- ۴- و اما قول به لزوم شستن دوبار مبتنی است بر مناقشه در روایت گذشته و امثال آن به اینکه این روایات در مقام بیان از ناحیه مذکور (تعدد شستن) نیستند پس به اصل عملی رجوع می شود و اصل عملی به خاطر استصحاب نجاست، مستلزم دوبار شستن است.

Sco1:6: 15

## مستند مساله پنجم

مساله پنجم این بود که مخرج غائط با هر چیزی که زائل کننده عین نجاست باشد، پاک می شود مستند این مساله دو روایت است:

۱. وسائل الشیعه، باب ۳۱ من ابواب احکام الخلو، حدیث ۱.

الف. صحیحہ زرارہ کہ گذشت و در آن وارد شده بود که: «یجزیک من الغائط ثلاثه احجار» به این معنا که برای پاک شدن مخرج غائط سه سنگ کفایت می کند پس معلوم است که با سنگ می توان مخرج غائط را پاک نمود.

### اشکال

روایت فقط به سنگ اشاره دارد و شامل موارد دیگری مثل پارچه که نجاست را زائل می کند نمی شود.

### جواب

سنگ در روایت از باب مثال است و از این باب ذکر شده است که در دسترس افراد بوده است و الا عرف از این روایت می فهمد که ملاک تطهیر مخرج غائط قدرت زوال عین نجاست است و سنگ خصوصیتی ندارد.

ب. صحیحہ عبد الله بن مغیره که در آن ابو الحسن علیه السلام در جواب ابن مغیره که در مورد حد استنجاء سوال کرد، فرمود: «حدی ندارد و مهم این است که محل پاک شود» پس معلوم می شود که مهم رفع شدن نجاست است و لازم نیست که حتماً از آب استفاده شود.

FG ۲

### تطبیق

۵- و أمّا طهارة موضع الغائط بكل قاع فلصحیحة زرارة المتقدمة بناء على فهم المثالية للاحجار بل صحیحة ابن المغيرة عن أبي الحسن عليه السلام: «قلت له: للاستنجاء حد؟ قال لا، ینقی ما ثمة»<sup>۱</sup> واضحة فی اعتبار التنقیة بأی مزیل.

۵- و اما پاک شدن مخرج غائط به هر چیزی که از بین برنده عین نجاست باشد به دلیل صحیحہ گذشتہ زرارہ بنابر فهم مثال بودن در مورد سنگها می باشد بلکه صحیحہ عبد الله بن مغیره از ابی الحسن علیه السلام: «به او گفتم: آیا استنجاء حد و شرطی دارد؟ فرمود: نه، آنجا را پاک نماید» به وضوح در این مطلب که فقط پاک کردن عین نجاست با هر زائل کننده ای معتبر است، دلالت دارد.

SCO۲: ۱۰: ۴۰

### مستندات مسأله ششم و هفتم

مسأله ششم این بود که آب استنجاء پاک است و مسأله هفتم این بود که شرط اول پاک بودن آن این است که یکی از اوصاف سه گانه آن به واسطه برخورد با نجاست تغییر نکرده باشد.

مستند مسأله ششم صحیحہ احوال از امام صادق علیه السلام است که راوی سوال می کند که لباس من هنگام خروج از بیت الخلاء به آب استنجاء برخورد می کند آیا اشکال دارد؟ و امام علیه السلام در جواب او می فرماید: اشکالی ندارد.

این روایت بر این مطلب دلالت دارد که لباس ملاقات کننده با آب استنجاء پاک است و به ضمیمه اینکه عرف بین طهارت ملاقات کننده (لباس) با طهارت ملاقات شونده (آب استنجاء) ملازمه می بیند نتیجه می گیریم که آب استنجاء هم پاک می باشد و الا اگر آب نجس بود لباس هم نجس می شد.

۱. نفس المصدر، باب ۱۳ من ابواب احکام الخلو، حدیث ۱.

مستند مساله هفتم همان عموماتی است که در بحث آب مطلق گذشت و بر این دلالت داشت که آب در صورت تغییر بواسطه نجاست، متنجس می شود.

FG ۳

### تطبيق

۶- و أمّا طهارة ماء الاستنجاء فللأخبار الدالة على طهارة ملاقيه - بضميمة الملازمة العرفية بين طهارة الملاقى و الملاقى - كصحيحة الاحول عن ابى عبد الله عليه السلام : «اخرج من الخلاء فاستنجى بالماء فيقع ثوبى فى ذلك الماء الذى استنجيت به فقال: لا بأس به»<sup>۱</sup>

۶- و اما پاک بودن آب استفاده شده در طهارت مخرج بول یا غائط به خاطر روایاتی است که دلالت بر پاک بودن چیزی می کند که با این آب برخورد کرده است - به ضمیمه ملازمه عرفی بین طهارت برخورد کننده (لباس) با طهارت برخورد شونده (آب استنجاء) - مثل صحیحه احول از امام صادق علیه السلام : «از بیت الخلاء خارج می شوم و با آب خودم را شستشو می کنم پس لباسم در آبی می افتد که با آن خودم را پاک نموده ام (آیا اشکال دارد) پس فرمود: اشکالی ندارد».

۷- و أمّا اشتراط عدم تغيره فلعموم ما دلّ على نجاسة الماء المتغير باوصاف النجس المتقدم تحت عنوان «المطلق و احكامه».

۷- و اما شرط بودن عدم تغییر آب استنجاء (برای پاک بودن آن) به خاطر عموم روایاتی است که در بحث «آب مطلق و احکام آن» گذشت و بر نجاست آب در صورت تغییر آن بوسیله اوصاف نجاست دلالت داشت.

Score: ۱۹:۰۵

### مستند مساله هشتم و نهم

مساله هشتم این بود که یکی از شرائط پاک بودن آب استنجاء دم وجود ذرات نجاست به همراه آن است . مستند این مساله این است که از ادله طهارت آب استنجاء مثل صحیحه احول استفاده می شود که این آب از ناحیه برخورد با نجاست متنجس نمی شود و لو اینکه قلیل باشد ولی از آن استفاده نمی شود که این آب در صورت همراه داشتن ذرات نجاست متنجس نیست پس در صورتی که ذرات نجاست همراه آب استنجاء باشد، بر طبق ادله نجاست آب قلیل به مجرد برخورد با نجاست، این آب متنجس می شود.

مساله نهم این بود که یکی از شرائط پاک بودن آب استنجاء عدم برخورد آن با نجاست دیگر می باشد.

مستند این مساله این است که ادله طهارت آب استنجاء ناظر به عدم نجاست آن بواسطه برخورد با بول یا غائط است و به سائر نجاسات نظری ندارد پس در مورد سائر نجاسات بر طبق ادله، به نجس شدن آب استنجاء در صورت برخورد با آنها حکم می نمایم.

FG ۴

۱ . نفس المصدر، باب ۱۳ من ابواب الماء المضاف، حدیث ۱.

## تطبيق

۸- و أما اشتراط عدم المصاحبة فلأن دليل العفو يدل على العفو من ناحية اصابة النجاسة و هي في موضعها لا اكثر. و اما شرط بودن عدم همراهی با ذرات نجاست به خاطر این است که دلیل عفو از نجاست آب استنجا، بر عفو از ناحیه برخورد این آب با نجاست دلالت دارد در حالیکه نجاست در جای خودش باقی مانده باشد نه بیشتر. (پس اگر نجاست با آب همراه شده باشد عفو از آن بدست نفعی آید و به ادله دیگر مراجعه می کنیم).

۹- و أما اشتراط عدم اصابة نجاسة أخرى فلأن أخبار العفو تقتضي عدم الانفعال بملاقاة الغائط او البول حال الاستنجا و غیر ناظره الى الاصابة من ناحية اخرى فيتمسك باطلاق ما دلّ على تنجس الماء القليل بالملاقاة.

و اما شرط بودن عدم برخورد با نجاست دیگری (غیر از بول و غائط) به خاطر این است که اخبار عفو مستلزم عدم تاثر آب استنجا در حال استنجا از بول یا غائط است و ناظر به برخورد آب استنجا به نجاسات دیگر نیست پس در مورد سائر نجاسات به اطلاق ادله ای تمسک می شود که دلالت بر نجس شدن آب قلیل به صرف برخورد با نجاست را دارند.

Sc04: ۲۳:۱۴

## مسائلی در مورد کیفیت وضوء

مباحث وضوء جزء مباحث اصلی کتاب الطهاره است زیرا این کتاب در قسم عبادات واقع شده است و وضوء هم جزء عبادات است ولی مباحث مربوط به آنها و احکام تخلی جزء مباحث اصلی کتاب الطهاره نیست زیرا مشروط به قصد قربت نفعی باشد و عبادت نیست.

در مورد کیفیت وضوء پانزده مساله عنوان می شود:

مساله اول:

وضوء مرکب از دو شستن و دو مسح است؛ شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها.

مساله دوم:

صورت در وضوء از نظر طول از رستنگاه موها تا چانه و از نظر عرض به اندازه فاصله بین شصت و انگشت وسط شسته می شود.

مساله سوم:

شستن صورت باید از بالا به پایین صورت پذیرد و عکس این صورت جایز نیست.

مساله چهارم:

دستها باید از آرنج تا سر انگشتان شسته شود.

مساله پنجم:

شستن دست باید از آرنج به طرف پایین دست باشد و عکس این صورت جایز نیست.

مساله ششم:

لازم است اول دست راست شسته شود.

مسأله هفتم:

مسح باید بر قسمت جلوی سر صورت پذیرد نه همه قسمتهای آن.

مسأله هشتم:

در مورد مسح سر، مسمای مسح کفایت می نماید.

مسأله نهم:

پاها هم باید مسح شود و شستن آن جایز نیست.

مسأله دهم:

مسح پا تا برآمدگی روی پاها کافی است و مسح خود برآمدگی لازم نیست.

مسأله یازدهم:

از نظر عرض مسح در پاها، مسمای مسح کفایت می کند و لازم نیست با تمام انگشتان باشد.

مسأله دوازدهم:

مسح پای راست باید با دست راست و مسح پای چپ باید با دست چپ صورت پذیرد.

مسأله سیزدهم:

مسح پای راست باید مقدم باشد.

مسأله چهاردهم:

در مورد مسح پا و سر می توان به عکس صورت متعارف هم مسح نمود.

مسأله پانزدهم:

لازم است که مسح سر و پاها با رطوبت وضوء صورت پذیرد نه رطوبت آب خارجی.

## تطبیق

الوضوء

کیفیه الوضوء

يجب في الوضوء غَسْلُ الوجه ما بين قصاص الشعر و الذقن طولاً و ما بين الابهام و الوسطى عرضاً و المشهور عدم جواز

النكس.

وضوء

کیفیت وضوء

در وضوء شستن صورت از رستنگاه مو تا چانه از حیث طول و فاصله بین شصت و انگشت وسط از حیث عرض واجب است و مشهور این است که شستن به عکس این شکل جایز نیست.

ثم غَسْلُ اليدين بتقديم اليمنى من المرفق الى اطراف الاصابع بدون نكس . ثم مسح مقدم الرأس بمقدار المسمى . ثم مسح

الرجلين الى الكعبين كذلك مع مسح اليمنى باليمنى و تقديمها و اليسرى باليسرى . و يجوز فيه النكس . و يلزم كونه بنداوة

الوضوء.

سپس (واجب است) شستن دستها به مقدم کردن دست راست از آرنج تا سر انگشتان نه به صورت عکس (که جایز نیست). سپس (واجب است) مسح نمودن قسمت جلوی سر به مقدار مسمای مسح و مسح نمودن دو پا تا برآمدگی روی پا به مسمای مسح به شکلی که پای راست با دست راست مسح شود و پای چپ با دست چپ و در مسح عکس صورت متعارف هم جایز است. و لازم است که مسح با رطوبت وضوء باشد.

Sc05: ۳۱: ۴۱

## چکیده

۱. کفایت یکبار شستن مخرج بول با آب به دلیل روایاتی مثل صحیحۀ جمیل بن دراج است که در آنها صرف ریختن آب واجب شده است که بر یکبار هم صدق می‌نماید.
۲. قائل به لزوم تعدد شستن، روایات مذکور را از حیث تعداد شستن در مقام بیان می‌داند و لذا به کمک استصحاب نجاست لزوم دوبار شستن را اثبات می‌نماید.
۳. طهارت مخرج غائط به هر چیزی که زائل کننده عین نجاست باشد، بواسطه صحیحۀ زراره و فهم مثالیت در مورد احجار و صحیحۀ ابن مغیره به دست می‌آید.
۴. طهارت آب استنجا به خاطر اخبار دال بر طهارت ملاقی به علاوه ملازمه عرفی بین طهارت ملاقی و طهارت ملاقی می‌باشد.
۵. اشتراط عدم تغیر آب استنجا به اوصاف نجاست ب رای پاک بودن آن به خاطر عموم روایاتی است که آب را در صورت تغیر متنجس می‌داند.
۶. اشتراط عدم همراهی آب استنجا با بول یا غائط برای پاک بودن آن به خاطر این است که اخبار عفو، دلالت بر عفو از ناحیه برخورد با نجاست می‌نماید نه عفو از ناحیه سائر جهات.
۷. اشتراط عدم برخورد آب استنجا با نجاست دیگری غیر از بول و غائط ، به خاطر این است که اخبار عفو، دلالت بر عفو از ناحیه برخورد با بول یا غائط را دارد نه سائر نجاسات.
۸. در وضوء، شستن صورت از رستنگاه موها تا چانه از نظر طول و به اندازه فاصله بین شصت و انگشت وسط از نظر عرض واجب است و شستن به عکس این صورت جایز نیست.
۹. بعد از صورت لازم است که دو دست از آرنج تا سر انگشتان شسته شود و لازم است اول دست راست شسته شود و شستن به عکس این صورت جایز نیست.
۱۰. بعد از دستها لازم است که قسمت جلوی سر مسح گردد و مسمای مسح کافی است.
۱۱. بعد از مسح سر لازم است که پاها تا برآمدگی رو پا مسح گردد و مسمای مسح کافی است . لازم است که مسح پای راست با دست راست و پای چپ با دست چپ صورت پذیرد.
۱۲. لازم است که مسح با رطوبت حاصل از آب وضوء صورت پذیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس دهم

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری



## مقدمه

کیفیت انجام وضو از جمله مسائلی است که از دیرباز مورد اختلاف شیعه و اهل سنت بوده است. این اختلافات از نحوه استنباط و بوداشت احکام وضو از مستندات و دلایل آن ناشی می شود. در این درس مستند شش مسأله از مسائل وضو را بررسی کرده و چگونگی استخراج صحیح احکام از مستندات آنها را بیان خواهیم نمود.

١- أمّا تركب الوضوء من غسلين و مسحين ، فيدلّ عليه قوله تعالى : ( يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق و امسحوا برؤوسكم و ارجلكم الى الكعبين ) فان الارجل عطف على محل المجرور كما يقتضيه الظهور و صحيحة زرارة الآتية فى الرقم (٣).

٢- أمّا تحديد الوجه بما ذكره فلصحيحة زرارة عن ابى جعفر عليه السلام: «أخبرنى عن حدّ الوجه الذى ينبغى له أن يوضأ الذى قال الله عزّ و جلّ فقال الوجه الذى أمر الله تعالى بغسله الذى لا ينبغى لأحد أن يزيد عليه و لا ينقص منه إن زاد عليه لم يؤجر و إن نقص منه أثم ما دارت عليه السبابة و الوسطى و الإبهام من قصاص الرأس إلى ال ذقن و ما جرت عليه الأصبعان من الوجه مستديراً فهو من الوجه و ما سوى ذلك فليس من الوجه قلت الصدغ ليس من الوجه قال لا»  
و طريق الصدوق الى زرارة صحيح فى المشيخة.

٣- و أما عدم جواز النكس فى غسل الوجه فقد يستدل له: تارة بالأخبار البيانية كصحيحة زرارة: «حكى لنا أبو جعفر ووضوء رسول الله ص فدعا بقدر من ماء فأدخل يده اليمنى فأخذ كفاً من ماء فأسدلها على وجّهه من أعلى الوجه ثم مسح بيده الجانبيين جميعاً ثم أعاد اليسرى فى الإناء فأسدلها على اليمنى ثم مسح جوانبها ثم أعاد اليمنى فى الإناء ثم صبّه على اليسرى فصنع بها كما صنع باليمنى ثم مسح ببلّة ما بقى فى يديه رأسه و رجليه و لم يعدّهما فى الإناء» حيث دلت على أنه اسدل من اعلى الوجه.

و اخرى باصالة الاشتغال حيث لا يقطع بالفراغ مع النكس.

٤- أما وجوب غسل اليدين بالمقدار المذكور فهو مقتضى آية الوضوء.

٥- و أما عدم جواز النكس فيهما، فكاد أن يصير من شعار الشيعة و لم ينسب الخلاف إلا الى المرتضى و ابن ادريس.

و يمكن استفادة ذلك من بعض الأخبار البيانية «... ثم غمس كفه اليسرى فغرف بها غرفة فافرغ ذراعه اليمنى فغسل بها ذراعه من المرفق الى الكف لا يردّها الى المرفق...» فان التاكيد على عدم الرد يمكن أن يستفاد منه ذلك.

و اذا قيل: إن الآية الكريمة عبرت ب «الى» الدالة على شرعية النكس فيطرح ما خالفها. كان الجواب: إن هذا يتم لو كان الجار متعلقاً ب «فاغسلوا» ليكون تحديداً لنهاية الغسل دون ما لو كان قيداً ل «أيديكم» حيث ان اليد لها اطلاقات متعددة و يراد بذكر لفظ «الى» تحديد المقدار الواجب غسله منها نظير ما لو قيل: «اصبغ الجدار الى السقف».

و مما يؤكد ذلك: أن التعلق لو كان بالفعل يلزم دلالة الآية الكريمة على وجوب النكس و الحال أن احداً لم يقل بذلك.

٦- واما لزوم تقديم اليمنى فمتسالم عليه و يدل عليه صحيح منصور بن حازم عن ابى عبد الله عليه الس لام: «الرجل يتوضأ فيبدأ بالشمال قبل اليمين . قال: يغسل اليمين و يعيد اليسار «<sup>١</sup> و غيره . و الرواية المذكورة و غيرها لا تدل على المنع من المقارنة إن امكنت كما هو واضح.

---

١ . نفس المصدر، باب ٣٥ من ابواب الوضوء، حديث ٢.

## مستند مسأله اول (ترکب وضوء از دو غسل و دو مسح)

وضوء، مرکب از دو شستن و دو مسح می‌باشد. دلیل این مسأله نص آیه ششم سوره مائده است: (یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الى المرافق و امسحوا برءوسکم و ارجلکم الى الکعبین)<sup>۱</sup> و معنای آن این است: «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامیکه (قصد) به پا داشتن نماز را دارید، صورتها و دستهایتان را تا آرنج بشوئید و سرها و پاهایتان را تا دو برآمدگی روی پاها مسح نمائید» پس در این آیه در رابطه با وضوء، دو غسل و دو مسح واجب گشته است.

### اشکال

کلمه «أرجلکم» در آیه هم منصوب قرائت شده است و هم مجرور. اگر مجرور باشد، عطف بر «رءوسکم» است و مشکلی وجود ندارد زیرا دو مسح ثابت می‌شود ولی اگر منصوب باشد، اهل سنت آن را عطف بر «وجوهکم» می‌گیرند و به این وسیله لزوم شستن پاها را ثابت می‌کنند یعنی وضوء را مرکب از سه غسل و یک مسح قرار می‌دهند.

### جواب

کلمه «أرجلکم» عطف بر محل «رءوسکم» است و از آنجا که محل «رءوسکم» منصوب بنا بر مفعول به بودن برای «امسحوا» می‌باشد، کلمه «أرجلکم» هم منصوب شده است و دو شاهد وجود دارد که این کلام را اثبات می‌کند:  
الف: ظهور آیه این است که کلمه «أرجلکم» عطف به «رءوسکم» باشد نه «وجوهکم» زیرا فاصله زیادی بین «أرجلکم» و «وجوهکم» وجود دارد و این خلاف ظاهر است که با وجود کلمه نزدیک ما کلمه را به جای دورتر عطف نمائیم.  
ب: صحیحه زراره که در مستند مسأله سوم خواهد آمد، دلالت بر ترکب وضوء از د و غسل و دو مسح می‌نماید و شاهد خوبی بر عطف «أرجلکم» بر «رءوسکم» می‌باشد.

FG۱

### تطبیق

و المستند فی ذلک

۱- أمّا ترکب الوضوء من غسلین و مسحین، فیدلّ علیه قوله تعالی : (یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الى المرافق و امسحوا برءوسکم و ارجلکم الى الکعبین)<sup>۲</sup> فان الارجل عطف علی محل المجرور كما یقتضیه الظهور و صحیحة زرارة الآتیة فی الرقم (۳).  
و مستند مسائلی که بیان شد عبارت است از:

۱- اما مرکب بودن وضوء از دو شستن و دو مسح به خاطر دلالت قول خداوند متعال است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشوئید! و سر و پاها را تا مفصل [برآمدگی پشت پا]

۱. المائده: ۶.

۲. المائده: ۶.

مسح کنی» زیرا کلمه «أرجل» (که منصوب است) همانطور که ظهور آیه و صحیحۀ زراره ای که در رقم (۳) می آید، آن را اقتضا می کند، عطف بر محل کلمه «رءوس» می باشد. (پس دو غسل و دو مسح ثابت می شود).

س۴: ۴: Sco1

## مستند مسأله دوم

مسأله دوم این است که مقدار طولی شستن صورت از رستنگاه موها تا چانه و مقدار عرضی آن به اندازه فاصله بین شصت و انگشت وسط می باشد.

مستند این مسأله روایت زراره از امام باقر علیه السلام است که راوی در آن از حد صورت سوال می نماید و امام علیه السلام حد صورت را از رستنگاه مو تا چانه از نظر طول و به مقدار فاصله بین شصت و انگشت وسط از نظر عرض بیان می دارد.

این روایت دو سند دارد که سند شیخ طوسی به زراره ضعیف است ولی سند شیخ صدوق به زراره صحیح است ؛ بنابر این روایت از نظر سند مشکلی ندارد چون یکی از دو طریق آن صحیح می باشد.

## تطبیق

۲- أما تحديد الوجه بما ذكر فلصحيحة زرارة عن ابي جعفر عليه السلام: «أخبرني عن حد الوجه الذي ينبغي له أن يؤضأ الذي قال الله عز وجل فقال الوجه الذي أمر الله تعالى بغسله الذي لا ينبغي لأحد أن يزيد عليه ولا ينقص منه إن زاد عليه لم يؤجر وإن نقص منه أثم ما دارت عليه الوسطى والأبهام من قصاص الرأس إلى الذقن وما جرت عليه الأصبعان من الوجه مستديراً فهو من الوجه وما سوى ذلك فليس من الوجه قلت الصدغ ليس من الوجه قال لا»<sup>۱</sup>  
و طريق الصدوق الى زرارة صحيح في المشيخة.<sup>۲</sup>

۲- اما بیان اندازه شستن صورت به مقداری که بیان شد، به خاطر صحیحۀ زراره از امام باقر علیه السلام است: «مرا مطلع کن از مقداری از صورت که شایسته است در وضوء شسته شود همان مقداری که خدا فرموده است . پس فرمود: صورتی که خداوند امر به شستن آن نموده است و شایسته نیست کسی بیشتر یا کمتر از آن بشوید و اگر بیشتر شست ثوابی ندارد و اگر کمتر شست گناه کرده است، فاصله بین انگشت وسط و شصت از رستنگاه موهای سر تا چانه است و آن مقداری که دو انگشت مذکور دایره وار بر آن کشیده شود، از صورت است و غیر از این مقدار جزء صورت نیست . گفتم: کناره- های گوش جزء صورت نیست؟ فرمود: نه»  
و سند شیخ صدوق به زراره در مشیخه (من لا یحضر) صحیح است.

۱ . وسائل الشیعه، باب ۱۷ من ابواب الوضوء، حدیث ۱.

۲ . راجع نهاية الجزء الرابع من كتاب من لا يحضره الفقيه: ۹.

المشيخة و المشيخة: جمع شيخ . مشيخة قسمتی است که در آخر من لا يحضر قرار دارد و جناب صدوق در آن مشایخ و طرق خود به کتب روایی را بیان نموده است. هدف از نگارش مشیخه این بوده که اسناد روایات مختصرتر شود و به این ترتیب از حجم کتاب کاسته شود.

## مستند مسأله سوم

مسأله سوم این است که شستن صورت از چانه به طرف بالا جایز نیست. مستند این مسأله دو دلیل است:  
الف: روایاتی که به روایات بیانیه معروف هستند و فعل معصوم را بیان می‌کنند. یکی از این روایات صحیحۀ زراره از امام باقر علیه السلام است. در این روایت امام علیه السلام وضوی پیامبر را به صورت عملی حکایت می‌نماید تا به اینجا می‌رسد که « فَأَدْخَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ مَاءٍ فَأَسْدَلَهَا عَلَى وَجْهِهِ مِنْ أَعْلَى الْوَجْهِ هِ ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ الْجَانِبَيْنِ جَمِيعاً » یعنی امام علیه السلام دست راستش را داخل ظرف آب نمود و مشتی آب برداشت و این آب را از بالای صورت بر صورت رو آنه ساخت و سپس با دست مبارک دو طرف صورت را مسح نمود . پس امام علیه السلام آب را از بالا روی صورت ریخته است و این نشانگر این است که در وضوء صورت باید از بالا شسته شود.

ب: اگر فرض کنیم روایتی هم وجود نداشته باشد مقتضای اصل عملی هم شستن از بالا است زیرا در اینجا برای خواندن نماز، تکلیف یقینی به وضوء وجود دارد و معلوم نیست که صورت باید از بالا شسته شود یا از پایین هم مجزی است. آنجا که بر طبق أصالة الاشتغال، اشتغال یقینی مستدعی فراغ یقینی است و قطع به فراغ ذمه جز با شستن از بالا حاصل نمی‌شود، پس لازم است که صورت از بالا شسته شود و شستن از پایین مجزی فعی باشد. FG ۲

## تطبیق

۳- و أما عدم جواز النكس في غسل الوجه فقد يستدل له: تارة بالأخبار البيانية كصححة زرارة: «حَكَى لَنَا أَبُو جَعْفَرٍ ع وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَدَعَا بِدَحِّ مِنْ مَاءٍ فَأَدْخَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ مَاءٍ فَأَسْدَلَهَا عَلَى وَجْهِهِ مِنْ أَعْلَى الْوَجْهِ ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ الْجَانِبَيْنِ جَمِيعاً ثُمَّ أَعَادَ الْيُسْرَى فِي الْإِنَاءِ فَأَسْدَلَهَا عَلَى الْيُمْنَى ثُمَّ مَسَحَ جَوَانِبَهَا ثُمَّ أَعَادَ الْيُمْنَى فِي الْإِنَاءِ ثُمَّ صَبَّهَا عَلَى الْيُسْرَى فَصَنَعَ بِهَا كَمَا صَنَعَ بِالْيُمْنَى ثُمَّ مَسَحَ بِبِلَّةٍ مَا بَقِيَ فِي يَدَيْهِ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ وَلَمْ يُعِدْهُمَا فِي الْإِنَاءِ»<sup>۱</sup> حيث دلت علی أنه اسدل من اعلى الوجه.

اما بر عدم جواز شستن به صورت عكس حالت قبل، (از چانه به طرف رستنگاه موها) گاهی به اخبار بینانگر فعل معصوم مثل صحیحۀ زراره استدلال می‌شود: «امام باقر علیه السلام برای ما وضوء رسول خدا را حکایت کرد پس ظرف آبی را خواست و دست راستش را داخل آب نمود و مشتی آب برداشت و آن را از بالای صورت بر آن روانه ساخت سپس با دستش تمام هر دو طرف صورت را مسح نمود . سپس دوباره دست چپ را داخل ظرف نم ود و آب را بر دست راست ریخت و جوانب دست راستش را مسح کرد سپس دست راست را داخل ظرف نمود و آب را بر دست چپ ریخت و همانکاری را کرد که با دست راست کرده بود سپس با رطوبتی که در دو دستش بود سر و دو پیش را مسح نمود و (برای انجام مسح) دوباره دو دستش را داخل ظرف ن کرد» زیرا بر این دلالت دارد که امام علیه السلام، آب را از بالای صورت بر صورت روانه ساخته است.

۱ . وسائل الشیعه، باب ۱۵ من ابواب الوضوء، حدیث ۱۰.

و اخرى باصالة الاشتغال حيث لا يقطع بالفراغ مع النكس.

و گاهی به اصاله الاشتغال استدلال می شود زیرا در صورت شستن به صورت عکس (از پایین با بالا) قطع به فراغ ذمه حاصل نمی شود.

Score: ۱۹: ۴۰

### مستند مسأله چهارم و پنجم

مسأله چهارم این است که مقدار شستن دست، از آرنج تا سر انگشتان می باشد. مستند این مسأله آیه ۶ سوره مائده است که در مستند مسأله اول گذشت که بیان می دارد: « فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق » یعنی دستها باید تا آرنج ها شسته شود پس آیه کریمه حد شستن دستها را تا آرنج بیان نموده است.

مسأله پنجم این است که شستن دست باید از آرنج به پایین باشد و عکس این صورت جایز نیست به حدی که شستن از آرنج شعار شیعه است و این بر خلاف اهل سنت است که شستن از پایین را هم جایز می دانند البته در میان علمای ما به سید مرتضی و ابن ادریس نسبت داده شده است که شستن از پایین را هم جایز می دانند.

مستند این مسأله برخی از اخبار بیانیه است مثلاً در یکی از این روایات وارد شده است که «... ثم غمس کفه الیسری فغرف بها غرفة فافرغ علی ذراعه الیمنی فغسل بها ذراعه من المرفق الی الکف لا یردها الی المرفق...» یعنی امام علیه السلام دست چپش را زیر آب برد و یک مشت آب برداشت و آن را بر دست راستش ریخت و بواسطه آن آب دستش را از آرنج تا کف دستش شست و آب را به طرف آرنج بر نگرداند (از بالا به پایین شست نه به صورت عکس) پس معلوم می شود که شستن به صورت عکس جایز نیست.

### اشکال

در آیه ۶ سوره مائده که در مستند اول گذشت گفته شده «الی المرافق» یعنی دستها را به طرف آرنج بشوئید و این نشانگر جواز عکس است پس روایت مذکور را به خاطر مخالفت با قرآن کنار می گذاریم.

### جواب

«الی المرافق» جار و مجرور است و نیاز به متعلق دارد. اگر این جار و مجرور متعلق به «فاغسلوا» باشد، اشکال وارد است زیرا حد غسل را بیان می کند ولی این جار و مجرور می تواند قید «ایدیکم» باشد به این ترتیب که ید استعمالات متعددی دارد و بر دست تا مچ و دست تا آرنج و تمام دست اطلاق می شود و آیه برای اینکه یکی را معین کند قید الی المرافق را آورده که معلوم شود منظور از آن دست به معنای دست تا آرنج است و در این صورت دلالت بر لزوم شستن از پایین به بالا ندارد و قید شستن نیست نظیر اینکه گفته می شود: «اصبغ الجدار الی السقف» که «الی السقف» قید جدار است و دلالتی بر این ندارد که حتماً لازم است رنگ آمیزی از پایین به بالا باشد بلکه می توان از بالا به پایین هم رنگ زد بلکه نباید محدوده رنگ آمیزی از دیوار فراتر برود.

۱. وسائل الشیعه، باب ۱۵ من ابواب الوضوء، حدیث ۳.

نکته ای که متعلق بودن جار و مجرور مذکور به ایدی را تاکید می‌نماید این است که اگر متعلق به فاغسلوا بود، شستن از پایین واجب می‌شد در حالی که هیچکس حتی اهل سنت هم این کیفیت را واجب و متعین ن می‌دانند بلکه آن را جایز می‌دانند. FG ۳

## تطبيق

۴- أما وجوب غسل اليدين بالمقدار المذكور فهو مقتضى آية الوضوء.

۴- اما وجوب شستن دستها به مقدار مذکور (از آرنج تا سر انگشتان) مقتضای آیه وضوء می‌باشد.

۵- و أما عدم جواز النكس فيهما، فكاد أن يصير من شعار الشيعة و لم ينسب الخلاف إلا الى المرتضى و ابن ادریس.<sup>۱</sup>

و يمكن استفادة ذلك من بعض الأخبار البيانية «... ثم غمس كفَّه اليسرى فغرف بها غرفة فافرغ على ذراعه اليمنى فغسل بها ذراعه من المرفق الى الكف لا يردها الى المرفق...»<sup>۲</sup> فان التأكيد على عدم الرد يمكن أن يستفاد منه ذلك.

۵- و اما عدم جواز شستن دستها به صورت عكس (از كف دست به بالا) نزدیک است که شعار شیعه بشود و فقط به سید مرتضی و ابن ادریس نسبت مخالفت داده شده است.

و استفادة عدم جواز عكس از برخی اخبار بیانیه «... سپس امام علیه السلام دست چپش را زیر آب برد و یک مشت آب برداشت و آن را بر دست راستش ریخت و بواسطه آن آب، دستش را از آرنج تا كف آن شست و آب را به طرف آرنج برگرداند (از بالا به پایین شست نه به صورت عكس)»<sup>۳</sup> ممکن است زیرا می‌توان از تاکید بر عدم برگرداندن آب به طرف آرنج عدم جواز را استفاده نمود.

و اذا قيل: إن الآية الكريمة عبرت ب «الى» الدالة على شرعية النكس فيطرح ما خالفها

و اگر گفته شود: آیه کریمه تعبیر به «الى» دارد که دلالت بر مشروع بودن عكس می‌نماید پس روایات مخالف آن دور انداخته می‌شود.

. كان الجواب: إن هذا يتم لو كان الجار متعلقاً ب «فاغسلوا» ليكون تحديداً لنهاية الغسل دون ما لو كان قيداً ل «أيديكم» حيث ان اليد لها اطلاقات متعددة و يراد بذكر لفظ «الى» تحديد المقدار الواجب غسله منها نظير ما لو قيل : «اصبغ الجدار الى السقف».

جواب این است: این اشکال در صورتی تمام است که جار و مجرور متعلق به «فاغسلوا» و معین کننده آخر شستن باشد نه در صورتی که قید «ایدکم» باشد زیرا دست اطلاقات متعددی دارد و بواسطه بیان لفظ «الى» معین کردن مقدار واجب شستن اراده شده است مثل اینکه گفتشود: «دیوار را تا سقف رنگ بزن»

و مما يوكد ذلك: أن التعلق لو كان بالفعل يلزم دلالة الآية الكريمة على وجوب النكس و الحال أن احداً لم يقل بذلك.

و از چیزهایی که قید بودن جار برای «ایدکم» را تاکید می‌نماید این است که اگر جار متعلق به فعل «فاغسلوا» باشد، دلالت آیه بر وجوب عكس لازم می‌آید درحالی که کسی به این مطلب قائل نشده است. (حتی اهل سنت).

۱. الانتصار: ۱۶؛ السرائر: ۱۷.

۲. وسائل الشیعه، باب ۱۵ من ابواب الوضوء، حدیث ۳.



### مستند مسأله ششم

مسأله ششم این است که باید اول دست راست شسته شود. مستند این مسأله دو چیز است:  
الف: این مسأله مورد تسالم فقهاء است.

ب: صحیح منصور بن حازم: «الرجل يتوضأ فيبدأ بالشمال قبل اليمين . قال: يغسل اليمين و يعيد اليسار»<sup>۱</sup> یعنی از امام در مورد فردی سوال کردم که در وضو دست چپش را قبل از دست راست شسته است و امام علیه السلام فرمود : دست راست را بشوید و چپ را اعاده نماید.

### اشکال:

دلالت این روایت در این حد است که دست چپ نباید مقدم باشد اما مقارنت بین دو دست را نفی نمی کند پس اگر کسی در وضوی ارتماسی همزمان دو دستش را زیر آب ببرد و بشوید، در وضویش اشکالی ایجاد نمی شود مگر آنکه از باب أصالة الاشتغال وارد شویم و بگوئیم که اشتغال یقینی به وضوء مستدعی فراغ یقینی از آن به مقدم داشتن دست راست می باشد.

### تطبیق

۶- و اما لزوم تقدیم الیمنی فمتسالم علیه و یدل علیه صحیح منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام : «الرجل يتوضأ فيبدأ بالشمال قبل اليمين . قال: يغسل اليمين و يعيد اليسار»<sup>۲</sup> و غیره . و الروایة المذكورة و غیرها لا تدل علی المنع من المقارنة إن امكنت كما هو واضح

۶- و اما لزوم مقدم داشتن دست راست مورد تسالم فقهاء می باشد و صحیح منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام: «از حضرت در مورد فردی سوال کردم که وضوء می گیرد پس قبل از دست راستش از دست چپ شروع می کند. فرمود: باید دست راست را بشوید و دست چپ را اعاده نماید» و غیر این صحیح بر آن دلالت دارد. و روایت مذکور و غیر آن دلالتی بر منع از همزمانی شستن دو دست اگر امکان داشته باشد، ندارد.

۱ . نفس المصدر، باب ۳۵ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.

۲ . نفس المصدر، باب ۳۵ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.

## چکیده

۱. آیه (فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برءوسکم و ارج لکم الی الکعبین)<sup>۱</sup> دلالت بر ترکیب وضو از دو غسل و دو مسح دارد؛ زیرا «ارجلکم» عطف به محل «رءوسکم» می باشد.
۲. صحیحۀ زراره: «... مَا دَارَتْ عَلَيْهِ الْوُسْطَىٰ وَالْأَبْهَامُ مِنْ قُصَاصِ الرَّأْسِ إِلَى الذَّقَنِ...» بر مقدار لازم وضوء که از رستگاه مو تا چانه و به اندازه فاصله بین شصت و انگشت وسط می باشد، دلالت دارد.
۳. عدم جواز شستن صورت از چانه به طرف رستگاه موها به دو دلیل است:  
الف: صحیحۀ زراره: «... فَأَسْدَلَهَا عَلَىٰ وَجْهِهِ مِنْ أَعْلَى الْوَجْهِ...»  
ب: اصاله الاشتغال.
۴. آیه وضوء (فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق..) بر مقدار شستن دست از آرنج تا سر انگشتان دلالت دارد.
۵. عدم جواز شستن دست از سر انگشتان به طرف آرنج از روایاتی مثل «فغسل بها ذراعه من المرفق الی الکف لا یردها الی المرفق...»<sup>۲</sup> به دست می آید.
۶. اگر اشکال شود که آیه وضوء با کلمۀ «الی» بر جواز شستن دست از سر انگشتان به طرف آرنج دلالت دارد، در جواب گفته می شود که جار و مجرور متعلق به «ایدیکم» است و مقدار دست را مشخص می نماید و کاری به جهت شستن ندارد.
۷. لزوم مقدم کردن دست راست در شستن مورد تسالم اصحاب است و صحیحۀ منصور بن حازم بر آن دلالت دارد البته این صحیحۀ، جواز شستن همزمان دو دست را نفی نمی کند.

۱. المائدة: ۶.

۲. وسائل الشیعه، باب ۱۵ من ابواب الوضوء، حدیث ۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس یازدهم

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

در رابطه با کیفیت وضوء پانزده مساله در کتاب عنوان شده است که در درس قبل مستندات مربوط به شش مساله بررسی گردید. در این درس مستندات پنج مساله دیگر از این مسائل مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

این پنج مساله عبارتند از:

- لزوم مسح بر قسمت جلوی سر

- کفایت مسمای مسح، در مسح سر

- لزوم مسح پاها و نه شستن آنها

- لزوم مسح پاها تا برآمدگی روی پاها

- کفایت مسمای مسح پاها از نظر عرفی

برای فهم بهتر این درس توصیه می شود با به معانی «باء» و باب المجاوره از کتاب مغنی ابن هشام مراجعه شود.

## متن عربى

٧- و أما لزوم المسح على مقدم الرأس فمتسالم عليه ايضاً و إن كان مقتضى اطلاق الآية الكريمة جواز المسح كيف اتفق الا أن صحیحة محمد بن مسلم عن أبى عبد الله عليه السلام: «مسح الرأس على مقدمه»<sup>١</sup> دلت على التقييد. و الروايات الدالة على جواز المسح على المؤخر<sup>٢</sup> لا بد من حملها على التقية او غير ذلك بعد هجران الاصحاب لمضمونها و عدم فتوى احد على طبقها.

٨- و أما كفاية المسمى فيكفى لاثباته اطلاق الآية الكريمة فان الباء يدل على أن الواجب مسح بعض الرأس و حيث لم يقيد فيثبت الاطلاق.

على أن صحیحة زرارة و بكير عن ابى جعفر عليه السلام : «... و اذا مسحت بشىء من رأسك او بشىء من قدميك ما بين كعبيك الى اطراف الاصابع فقد اجزأك»<sup>٣</sup> و غيرها واضحة في ذلك و معه فما عليه بعض العامة من مسح تمام الرأس حتى الاذنين<sup>٤</sup> لا دليل عليه.

٩- و أما أن الواجب فى الرجلين المسح دون الغسل - خلافاً لما عليه العامة<sup>٥</sup> - فكتاب الله واضح فيه فان الارجل إما عطف على لفظ «رؤسكم» او على محلها على اختلاف القرائتين و على كلا التقديرين يثبت وجوب المسح.

و دعوى: أن العطف على «وجوهكم» فيجب الغسل، غايته على قراءة الجر يكون ذلك من باب المجاورة كقولهم «جر ضب خرب» مدفوعة بإباء الذوق السليم لها بعد طول الفصل بين المعطوف و المعطوف عليه بكلام اجنبى.

١٠- و أما أن المسح الى الكعبين بلا لزوم ادخا لهما فى المسح، فهو إما لأن ظاهر الغاية عدم الدخول فى المعنى او لصحیحة زرارة و بكير السابقة.

١١- و أما كفاية المسمى عرضاً فى مسح الرجلين فهو مقتضى آية الوضوء بناء على قراءة الجر لتقدير الباء بل قد يقال بذلك حتى بناء على قراءة النصب عطفاً على المحل.

١ . وسائل الشيعه، باب ٢٢ من ابواب الوضوء، حديث ٢.

٢ . نفس المصدر، باب ٢٢ من ابواب الوضوء، حديث ٦.

٣ . نفس المصدر، باب ٢٣ من ابواب الوضوء، حديث ٤.

٤ . الفقه على المذاهب الاربعه، ٥٨/١ طبعة دار الكتب العلمية..

٥ . نفس المصدر، ٥٩/١.

## مستند مسأله هفتم

در باب وضوء پنج بحث وجود دارد که بحث اول راجع به کیفیت وضوء است که پانزده مسأله در رابطه با آن عنوان گردید و مستند شش مسأله مورد بررسی قرار گرفت این شش مسأله عبارتند از:  
مسأله اول:

وضوء مرکب از دو شستن و دو مسح است؛ شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها.  
مسأله دوم:

صورت در وضوء از نظر طول از رستنگاه موها تا چانه و از نظر عرض به اندازه فاصله بین شصت و انگشت وسط شسته می شود.

مسأله سوم:

شستن صورت باید از بالا به پایین صورت پذیرد و عکس این صورت جایز نیست.  
مسأله چهارم:

دستها باید از آرنج تا سر انگشتان شسته شود.

مسأله پنجم:

شستن دست باید از آرنج به طرف پایین دست باشد و عکس این صورت جایز نیست.  
مسأله ششم:

لازم است اول دست راست شسته شود.

مسأله هفتم این است که مسح باید در قسمت جلوی سر صورت پذیرد به این ترتیب که اگر سر را به چهار قسمت تقسیم نمایم مسح باید در قسمت جلوی سر صورت پذیرد.

اگر به آیه وضوء نگاه کنیم گفته «وامسحوا براءوسکم» و این بیان مطلق است و علی القاعده می بایستی مسح در هر قسمتی از سر که باشد کفایت نماید ولی روایت محمد بن مسلم محل مسح را در قسمت جلوی سر قرار داده است و به این ترتیب آیه را تقييد نموده است، پس محل مسح سر جلوی سر می باشد.

## اشکال

بعضی روایات مسح بر پشت سر را هم جایز دانسته است.

## جواب

در برخورد با این روایات می توان به دو شکل عمل نمود:

الف: این روایات را حمل بر تقيه نمود زیرا مطابق نظر اهل سنت است و احتمال تقيه در آنها وجود دارد.

ب: به دلیل اعراض اصحاب از عمل به این روایات آنها را طرح می نمایم زیرا اعراض اصحاب از یک روایت آن را از

حجیت ساقط می نماید  
FG ۱.

## تطبيق

۷- و أما لزوم المسح على مقدم الرأس فمتسالم عليه ايضاً و إن كان مقتضى اطلاق الآية الكريمة جواز المسح كى ف اتفق الا أن صحیحة محمد بن مسلم عن أبى عبد الله عليه السلام: «مسح الرأس على مقدمه»<sup>۱</sup> دلت على التقييد.

۷- و اما لزوم مسح بر جلوى سر هم مورد تسالم است و لو اینکه مقتضای اطلاق آیه کریمه وضوء جواز مسح است به هر شکلی که باشد الا اینکه صحیحه محمد بن مسلم از ام ام صادق علیه السلام: «مسح سر بر جلوى سر است» دلالت بر تقييد آیه می نماید.

و الروایات الدالّة على جواز المسح على المؤخر<sup>۲</sup> لا بدّ من حملها على التقيّة او غير ذلك بعد هجران الاصحاب لمضمونها و عدم فتوى احدٍ على طبقها.

و روایاتی را که دلالت بر جواز مسح بر پشت سر می نماید، باید حمل بر تقيه یا غیر تقيه نمود، (آنها را کنار گذاشت) بعد از آنکه اصحاب ما مضمون آن را ترک نموده اند و احدی بر طبق آن فتوا نداده است.

Sc01: 6:02

## مستند مسأله هشتم

مسأله هشتم این است که در مسح سر صدق مسمای مسح کفایت می نماید، دو دلیل برای این مسأله وجود دارد:  
الف: آیه وضوء که فرموده «وامسحوا برءوسکم» و این «باء» که باء تبعیض است دلالت می کند که مسح بعض سر کفایت می کند و از آنجا که مسح بعض سر در آیه مطلق است و مقدار این بعض بیان نشده است، پس مسمای مسح کفایت می نماید.

ب: روایاتی مثل صحیحه زراره و بکیر از امام باقر علیه السلام که در آن وارد شده است : «... و اذا مسحت بشيء من رأسك او بشيء من قدميك ما بين كعبيك الى اطراف الاصابع فقد اجزأك<sup>۳</sup>» و از این روایات معلوم می شود که مسح مقداری از سر کفایت می کند هر چند تنها مسمای مسح حاصل شود زیرا روایت بیان کرده که هنگامیکه مقداری از سر را مسح نمائی... کفایت می کند» و اطلاق این کلام شامل مسح به مسمای مسح هم می شود. ۲ FG

## تطبيق

۸- و أما كفاية المسمّى فيكفى لاثباته اطلاق الآية الكريمة فانّ الباء يدلّ على أنّ الواجب مسح بعض الرأس و حيث لم يقيد فيثبت الاطلاق.

۱ . وسائل الشيعه، باب ۲۲ من ابواب الوضوء، حديث ۲.

۲ . نفس المصدر، باب ۲۲ من ابواب الوضوء، حديث ۶.

۳ . نفس المصدر، باب ۲۳ من ابواب الوضوء، حديث ۴.

۸- و اما برای اثبات کفایت مسمای مسح در مورد سر، اطلاق آیه کریمه وضوء کفایت می نماید زیرا «باء» دلالت می کند که مقدار واجب مسح بعض سر است و از آنجا که این بعض مقید نشده است اطلاق اثبات می شود (و مسمای مسح کفایت می نماید).

علی أن صحیحة زراره و بکیر عن ابی جعفر عل یه السلام: «... و اذا مسحت بشیء من رأسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزأك»<sup>۱</sup> و غیرها واضحة فی ذلک و معه فما علیه بعض العامة من مسح تمام الرأس حتی الاذنین<sup>۲</sup> لا دلیل علیه.

به علاوه اینکه صحیح زراره و بکیر از امام باقر علیه السلام: «... و هنگامیکه مقداری از سرت را یا مقداری از دو پایت در فاصله بین دو برآمدگی روی پا تا سر انگشتان را مسح نمودی، برایت کفایت می کند» و غیر آن به وضوح بر آن مطلب دلالت دارد و با وجود این ادله، اعتقاد بعض اهل سنت به لزوم مسح تمام سر حتی دو گوش بدون دلیل است.

SCO۲: ۱۰: ۵۰

### مستند مسأله نهم

مسأله نهم این است که آنچه در وضو در مورد پاها لازم است مسح است نه شستن و این بر خلاف عامه است که شستن پاها را واجب می دانند.

دلیل ما آیه وضوء است: (یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برءوسکم و ارجلکم الی الکعبین)<sup>۳</sup> در این آیه ارجلکم بر طبق قرائت جر عطف بر لفظ «رءوسکم» است و مطلوب ثابت است و بنابر قرائت نصب هم عطف بر محل «رءوسکم» است و محل «رءوسکم» بنابر مفعول بودن برای «امسحوا» منصوب است پس معطوف هم منصوب است و مطلوب که وجوب مسح پاها است ثابت است.

### ادعای اهل سنت

در مقابل اهل سنت اعتقاد دارند که «أرجلکم» بنابر قرائت نصب عطف بر «وجوهکم» است و بنابر قرائت جر هم عطف بر همان «وجوهکم» است منتها به خاطر مجاورت با «رءوسکم» که مجرور است، مجرور شده است همانطور که در مثال «جر ضب خرب» لفظ «خرب» با آنکه خبر است و باید مرفوع باشد به خاطر مجاورت با «ضب» مجرور آورده شده است.

### جواب ادعای اهل سنت

اگر فردی با ذوق سلیم به آیه نگاه کند در می یابد که عطف «ارجلکم» بر «وجوهکم» صحیح نیست زیرا بین معطوف و معطوف علیه فاصله زیادی آنهم بواسطه یک جمله اجنبی مك «امسحوا برءوسکم» ایجاد می شود و ذوق سلیم این را نمی-

۱. نفس المصدر، باب ۲۳ من ابواب الوضوء، حدیث ۴.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ۵۸/۱ طبعه دار الکتب العلمیه..

۳. المائده: ۶.



پذیرد. علاوه بر اینکه با مراجعه به کتب ادبیات مثل مغنی متوجه می‌شویم که باب مجاورت مربوط به موارد ضرورت شعری است نه کلام خدا پس این توجیه در اینجا قابل قبول نیست.

FG ۳

### تطبيق

۹- و أما أن الواجب في الرجلين المسح دون الغسل - خلافاً لما عليه العامة<sup>۱</sup> - فكتاب الله واضح فيه فان الرجل إما عطف على لفظ «رؤسكم» او على محلها على اختلاف القرائتين و على كلا التقديرين يثبت وجوب المسح.

۹- و اما اینکه واجب در پاها مسح است نه شستن - بر خلاف اعتقاد اهل سرت - کتاب خدا به وضوح بر آن دلالت دارد زیرا کلمه «أرجل» بنابر اختلاف دو قرائت یا عطف بر لفظ «رءوسکم» است (بنابر قرائت جر) یا عطف بر محل آن (بنابر قرائت نصب) و بر هر دو تقدیر وجوب مسح ثابت می‌گردد.

و دعوی: أن العطف على «وجوهكم» فيجب الغسل، غايته على قراءة الجر يكون ذلك من باب المجاورة كقولهم «جر ضب خرب» مدفوعة بإباء الذوق السليم لها بعد طول الفصل بين المعطوف والمعطوف عليه بكلام اجنبی.

و ادعای اینکه «أرجلكم» عطف بر «وجوهكم» است پس شستن پاها واجب است نهایتاً اینکه بنابر قرائت جر برای «أرجلكم»، این جر بنابر باب مجاورت می‌باشد مثل قول عربها که می‌گویند «خانه سوسمار خراب است»، این ادعا به خاطر اینکه ذوق سلیم به دلیل طولانی شدن فاصله بین معطوف و معطوف علیه به کلا می‌اجنبی آن را نفی پذیرد، مردود است.

Scor: ۲۰: ۱۳

### مستند مسأله دهم

مسأله دهم این است که مسح پاها تا برآمدگی روی پاها است و لازم نیست که خود برآمدگی هم مسح شود. مستند این مسأله دو چیز می‌تواند باشد:

الف: صحیح زراره و بکیر که گذشت و در آن آمده بود: «... و اذا مسحت بشيء من رأسك او بشيء من قدميك ما بين كعبيك الى اطراف الاصابع فقد اجزأك»<sup>۲</sup> همانطور که ملاحظه می‌شود امام علیه السلام فرموده اند اگر بین دو برآمدگی تا سر انگشتان مسح شود کفایت می‌کند پس مسح بین کعبین تا سر انگشتان کافی است و لازم نیست خود برآمدگی داخل در مسح باشد.

ب: بحثی وجود دارد که اگر در کلامی غایتی ذکر شود مثلاً گفته شود «تا جمعه می‌آیم» آیا غایت داخل در مغبی است یا نه؟ ظاهر این است که غایت در حکم مغبی داخل نیست و در آیه که وارد شده «الى الكعبين» غایت که همان «كعبين» است داخل در حکم مغبی یعنی وجوب مسح نیست. FG ۴

۱. نفس المصدر، ۵۹/۱.

۲. نفس المصدر، باب ۲۳ من ابواب الوضوء، حدیث ۴.

## تطبيق

۱۰- و أما أن المسح الى الكعبين بلا لزوم ادخالهما في المسح، فهو إما لأن ظاهر ا لغاية عدم الدخول في المغيبي او لصحيحة زرارة و بكير السابقة.

۱۰- و اما اینکه مسح تا دو برآمدگی روی پاها است و لازم نیست که خود دو برآمدگی مسح گردد، یا به خاطر این است که ظاهر غایت، عدم دخول در مغیا است یا به خاطر صحیحۀ گذشتۀ زراره و بکیر است.

SCO۴: ۲۳: ۲۶

## مستند مسأله یازدهم

مسأله یازدهم این است که در مورد مقدار عرضی مسح پا مسمای مسح کفایت می نماید. مستند این مسأله آیه وضوء است زیرا اگر «أرجلكم» عطف بر ظاهر «رءوسکم» باشد، تقدیر آیه اینگونه می شود: «امسحوا بأرجلكم» که «باء» تبعیض بر سر «أرجل» هم داخل می شود و مطلوب مثل بحث مسح سر ثابت می شود و اگر «أرجلكم» عطف بر محل «رءوسکم» باشد، تقدیر آیه اینگونه می شود: «امسحوا أرجلكم» که در این صورت هم به خاطر اطلاق آیه مطلوب ثابت است زیرا با انجام مسمای مسح، به دستور آیه مبنی بر مسح عمل نموده ایم. FG ۵

## تطبيق

۱۱- و أما كفية المسمى عرضاً في مسح الرجلين فهو مقتضى آية الوضوء بناء على قراءة الجر لتقدير الباء بل قد يقال بذلك حتى بناء على قراءة النصب عطفاً على المحل.

۱۱- و اما از نظر عرضی کفایت مسمای مسح در مسح پاها، به مقتضای آیه وضوء است بنابر قرائت جر برای «أرجلكم» به خاطر تقدیر باء تبعیض (بر سر أرجلكم) بلکه ممکن است حتی بنابر قرائت نصب و عطف بر محل «أرجلكم» این مطلب بیان شود. (زیرا اطلاق مسح سر شامل مسمای مسح هم می شود).

SCO۵: ۲۷: ۴۱

## چکیده

۱. لزوم مسح بر قسمت جلوی سر به مقتضای صحیحۀ محمد بن مسلم است که اطلاق آئی وضوء را مقید می‌سازد.
۲. روایاتی که مسح بر پشت سر را جایز می‌داند، یا حمل بر تقیه می‌شود یا به خاطر اعراض اصحاب طرح می‌گردد.
۳. اطلاق آیه وضوء و صحیحۀ زراره و بکیر بر کفایت مسمای مسح سر دلالت می‌نمایند.
۴. دلیل اینکه در وضو آنچه در پاها لازم است مسح است نه غسل، این است که کلمۀ «أرجلکم» در آیه وضوء، بنابر قرائت جر عطف به لفظ «رءوسکم» است، و بنابر قرائت نصب عطف بر محل آن و در هر دو صورت مطلوب ثابت است.
۵. اهل سنت «أرجلکم» را عطف بر «وجوهکم» قرار می‌دهند منتها قرائت جر را بنابر قانون مجاورت توجیه می‌نمایند. جواب این کلام این است که ذوق سلیم عطف با فاصلۀ طولانی بین معطوف و معطوف علیه آن هم با جمله اجنبی را نمی‌پذیرد.
۶. دلیل اینکه مسح پاها تا برآمدگی رو پا است و لازم نیست خود برآمدگی مسح شود دو چیز است:  
الف: غایت داخل در حکم مغیی نیست؛ پس «الکعبین» هم داخل در حکم «أرجلکم» نفی باشد؛  
ب: صحیحۀ زراره و بکیر.
۷. دلیل اینکه در مقدار عرضی مسح پا، مسمای مسح کفایت می‌نماید این است که بنابر قرائت جر برای «أرجلکم» تقدیر آیه این می‌شود: «و امسحوا بأرجلکم» و به خاطر «باء» تبعیضیه مطلوب ثابت است، و بنابر قرائت نصب تقدیر این می‌شود: «و امسحوا أرجلکم» و به خاطر اطلاق مطلوب ثابت می‌گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس دوازدهم

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

در درسهای گذشته پانزده مساله درباره به کیفیت وضوء بیان شد و مستندات یازده مساله از این مسائل بررسی گردید . در این درس نخست مستندات چهار مساله باقیمانده مورد بررسی قرار می گیرد. سپس بحث دوم از مباحث مربوط به وضوء که بحث از شرائط وضوء است شروع می گردد و نُ شرط برای وضوء بیان می شود. در نهایت مستند یکی از این شرائط یعنی لزوم قصد قربت در وضوء، مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد.

برای فهم بهتر این درس مراجعه به بحث سیره و ارتکاز متشرعه از سلسله مباحث مربوط به اصول فقه توصیه می گردد.

## متن عربی

۱۲- و أما مسح الیمنی بالیمنی و الیسری بالیسری فلصحیحة زرارۃ الآتیة.

۱۳- و أما تقدیم مسح الیمنی فلصحیحة محمد بن م سلم عن ابی عبد الله علیه السلام : «امسح علی القدمین و ابدأ بالشق الایمن»

۱۴- و أما جواز النکس فی مسح الرأس و القدمین فلاطلاق الآیة الکریمة. و یؤكدہ فی مسح القدمین صحیحة حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام: «لا بأس بمسح القدمین مقبلاً و مدبراً»

۱۵- و أما لزوم کون مسح الرأس و القدمین بماء الوضوء فلصحیحة زرارۃ عن ابی جعفر علیه السلام : «و تَمَسَّحُ بِلِیْلَةٍ یُمْنَاکَ نَاصِیَّتِکَ وَ مَا بَقِيَ مِنْ بِلَّةٍ یَمِیْنِکَ ظَهَرَ قَدَمِکَ الِیْمَنِ وَ تَمَسَّحُ بِلِیْلَةٍ یَسَارِکَ ظَهَرَ قَدَمِکَ الِیْسْرِی» و غیرها.  
شرائط الوضوء

یلزم فی الوضوء: النیة- بمعنی قصد الفعل بداعی امتثال امر الله سبحانه- و طهارة الماء و اباحتہ و اطلاقہ و الترتیب و الموالاة و المباشرة. و المشهور اعتبار طهارة الأعضاء و عدم المانع من استعمال الماء شرعاً.  
و المستند فی ذلك:

۱- أما لزوم قصد الفعل بداعی امتثال امر الله سبحانه فلأن ذلك لازم العبادیة. و منه تتضح مبطلیة الریاء للوضوء و لكل عمل عبادی بل هو محرم و من الكبائر لكونه شركاً بالله سبحانه. ففی الحدیث: «وَأَنَّ عَبْدًا عَمِلَ عَمَلًا یَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ وَ الدَّارَ الآخِرَةَ ثُمَّ أُدْخِلَ فِیهِ رِضًا أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كَانَ مُشْرِكًا» و الشرك حرام و لازم الحرمة البطلان.  
و فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله : «سُئِلَ فِیمَا النَّجَاةُ غَدًا فَقَالَ إِنَّمَا النَّجَاةُ فِی أَنْ لَا تُخَادِعُوا اللَّهَ فِیخَدَعُکُمْ فَإِنَّهُ مَنْ یُخَادِعِ اللَّهَ یَخْدَعُهُ وَ یَخْلَعُ مِنْهُ الِیْمَانَ وَ نَفْسُهُ یَخْدَعُ لَوْ یَشْعُرُ قَبْلَ لَهُ فَکَیْفَ یُخَادِعُ اللَّهَ قَالَ یَعْمَلُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ ثُمَّ یریدُ بِهِ غَیْرَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ فِی الرِّیَاءِ فَإِنَّهُ الشَّرِکُ بِاللَّهِ إِنْ المُرَائِیَ یُدْعَى یَوْمَ القِیَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ یَا کَافِرِ یَا فَاجِرِ یَا غَادِرِ یَا خَاسِرِ حَبِطَ عَمَلُکَ وَ بَطَلَ أَجْرُکَ فَلَا خَلَاصَ لَکَ الِیَوْمَ فَالْتَمِسْ أَجْرَکَ مِمَّنْ کُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ»

و بقی بعد هذا السؤال عن الوجه فی عبادیة الوضوء و الجواب: ذلك باعتبار أن المرتکز فی ذهن جمیع المتشرعة الكبير منهم و الصغیر، الرجل و المرأة أن الوضوء عبادة و هذا الارتکاز لا یحتمل نشوؤہ عبثاً - لاستحالة صدور المعلول بلا علة- و لا علة له سوى وصوله یداً یداً من العصوم علیه السلام.

## مستند مسائل باقیمانده در مورد کیفیت وضوء

مساله دوازدهم درباره وضوء این است که مسح پای راست باید با دست راست باشد و مسح پای چپ باید با دست چپ باشد. مستند این مساله صحیحة زرارہ است که در مستند مساله پانزدهم می آید و این مطلب از آن استفاده می شود.

مساله سیزدهم لزوم مقدم داشتن مسح پای راست است. دلیل این مساله صحیحۀ محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام است که به لزوم مقدم داشتن پای راست در مسح اشاره می کند: «امسح علی القدمین و ابدأ بالشق الایمن»<sup>۱</sup> به این مضمون که باید مسح را از پای راست شروع فحائی .

مسالۀ چهاردهم این است که در مسح سر و پاها می توان مسح را بر عکس انجام داد. برای این مساله دو دلیل وجود دارد: الف: اطلاق آیه وضوء که ما را امر به مسح سر و پاها می نماید ولی کیفیت خاصی را مشخص نمی کند پس مسح به هر شکلی که باشد کفایت می نماید.

ب: صحیحۀ حماد بن عثمان که در مورد مسح پاها وارد شده است : «لا بأس بمسح القدمین مقبلاً و مدبراً»<sup>۲</sup> یعنی مسح پاها را هم می توان از بالا به پایین انجام داد و هم بالعکس.

مساله پانزدهم این است که مسح تماماً باید با آب وضوء صورت پذیرد نه آب خارجی . مستند این مساله روایاتی م ثل صحیحۀ زراره است: «و تَمَسَّحُ بِيَلَّةٍ يُمْنَاكَ نَاصِيَتِكَ وَ مَا بَقِيَ مِنْ بِلَّةٍ يَمِينِكَ ظَهْرَ قَدَمِكَ الْيُمْنَى وَ تَمَسَّحُ بِيَلَّةٍ يَسَارِكَ ظَهْرَ قَدَمِكَ الْيُسْرَى»<sup>۳</sup> امام علیه السلام در این روایت لزوم مسح سر و پاها با رطوبت باقیمانده وضوء را گوشزد می نمایند و دستور می دهند که با رطوبت دست راست سر و پای راست را و با رطوبت دست چپ پشت پای چپ را مسح نما.

## تطبیق

۱۲- و أما مسح الیمنی بالیمنی و الیسری بالیسری فلصحیحة زرارة الآتیة.

۱۲- و اما لزوم مسح پای راست با دست راست و پای چپ با دست چپ بخاطر صحیحۀ زراره است که خواهد آمد.

۱۳- و أما تقدیم مسح الیمنی فلصحیحة محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام : «امسح علی القدمین و ابدأ بالشق الایمن»<sup>۴</sup>

۱۳- و اما لزوم مقدم داشتن پای راست به خاطر صحیحۀ محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام: «بر دو پا مسح نما و از پای راست شروع کن» می باشد.

۱۴- و أما جواز النکس فی مسح الرأس و القدمین فلاطلاق الآیة الکریمة. و یؤکده فی مسح القدمین صحیحة حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام: «لا بأس بمسح القدمین مقبلاً و مدبراً»<sup>۵</sup>

۱۴- و اما جایز بودن عکس مسح کردن در مسح سر و دو پا به خاطر اطلاق آیه کریمه وضوء می باشد. و صحیحۀ حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام: «اشکالی در مسح دو پا رو به جلو (از انگشت به طرف برآمدگی) و یا رو به عقب (از برآمدگی به طرف انگشت) نیست» این مساله را در مورد مسح پاها تاکید می نماید.

۱ . وسائل الشیعه، باب ۳۴ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.

۲ . نفس المصدر، باب ۲۰ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.

۳ . نفس المصدر، باب ۳۱ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.

۴ . وسائل الشیعه، باب ۳۴ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.

۵ . نفس المصدر، باب ۲۰ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.

۱۵- و أما لزوم كون مسح الرأس و القدمين بماء الوضوء فلصحيحة زرارة عن أبي جعفر عليه السلام : «وَتَمْسَحُ بِيَلَّةِ يُمْنَاكَ نَاصِيَتِكَ وَ مَا بَقِيَ مِنْ بِلَّةِ يَمِينِكَ ظَهَرَ قَدَمِكَ الْيُمْنَى وَ تَمْسَحُ بِيَلَّةِ يَسَارِكَ ظَهَرَ قَدَمِكَ الْيُسْرَى»<sup>۱</sup> و غيرها.  
۱۵- و اما اینکه لازم است مسح سر و پاها با آب وضوء صورت پذیرد به خاطر صحیحۀ زراره از امام باقر علیه السلام: «و باید بوسیلهٔ رطوبت دست راستت جلوی سرت را و بوسیلهٔ باقیماندهٔ رطوبت دست راستت پشت پای راستت را مسح نمائی و باید بوسیلهٔ رطوبت دست چپت پشت پای چپت را مسح نمائی» و غیر آن می‌باشد.

SCO۱:۸:۰۰

## شرائط وضوء

بحث کیفیت وضوء با پانزده مساله به پایان رسید و الان نوبت به بحث دوم از مباحث مربوط به وضوء یعنی بحث از شرائط وضوء می‌رسد. نه شرط برای وضوء بیان شده است که عبارتند از:

شرط اول:

وضوء باید با نیت باشد یعنی بمقصد امتثال امر خداوند صورت پذیرد.

شرط دوم:

آب وضوء باید پاک باشد.

شرط سوم:

آب وضوء باید مباح باشد.

شرط چهارم:

آب وضوء باید مطلق باشد.

شرط پنجم:

رعایت ترتیب واجب است یعنی اول صورت شسته شود بعد دست راست و بعد دست چپ و بعد مسح سر انجام گیرد و بعد مسح پای راست و بعد مسح پای چپ.

شرط ششم:

رعایت موالات واجب است یعنی بین افعال وضوء فاصلهٔ زیادی واقع نشود.

شرط هفتم:

افعال وضوء باید بوسیلهٔ خود فرد صورت پذیرد نه با کمک دیگری.

شرط هشتم:

اعضای وضوء باید پاک باشد.

شرط نهم:

۱. نفس المصدر، باب ۳۱ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.



مانع شرعی از استعمال آب وجود نداشته باشد مثلاً اگر با آب، وضوء بگیرد درحالیکه خوف مرگ به خاطر عطش را داشته باشد، وضوی او صحیح نیست زیرا اینجا وظیفه شرعی او تیمم است نه وضوء.

## تطبیق

### شرائط الوضوء

يلزم في الوضوء: النية- بمعنى قصد الفعل بداعي امثال امر الله سبحانه- و طهارة الماء و اباحته و اطلاقه و الترتيب و الموالاة و المباشرة. و المشهور اعتبار طهارة الأعضاء و عدم المانع من استعمال الماء شرعاً.

### شرائط وضوء

در وضوء نیت - به معنای قصد انجام فعل به انگیزه امتثال امر خداوند متعال - و پاک بودن آب و مباح بودن آن و مطلق بودن آن و ترتیب در افعال وضوء و موالات بین افعال و کمک نگرفتن از دیگران شرط است. و مشهور پاک بودن اعضاء وضوء و عدم مانع شرعی از استفاده از آب را شرط می‌دانند.

SCO۲: ۱۵: ۱۵

## مستند لزوم قصد قربت در وضوء

لازمة عبادی بودن وضوء، انجام آن به قصد قربت است. عبادی بودن عمل به این معنا است که فقط به قصد خدا و امتثال امر او صورت پذیرد و هر قصد غیر الهی عمل عبادی را باطل می‌سازد و از روایات هم استفاده می‌شود که ریا باعث بطلان اعمال عبادی می‌شود.

حال سوال این است دلیل عبادی بودن وضوء چیست؟ در جواب این سوال باید گفت که دلیل عبادی بودن وضوء ارتکاز متشرع است به این معنی که سراغ هر کدام از متشرعه که برویم، ارتکازشان این است که وضوء از اعمال عبادی است و این ارتکاز نفی تواند بدون علت باشد زیرا هیچ معلولی بدون علت نیست و علت آن چیزی غیر از این نیست که عبادی بودن وضوء از طرف معصوم علیه السلام، نسل به نسل دست به دست گشت ه تا به دست نسل امروز رسیده است پس عبادی بودن وضوء به واسطه ارتکاز متصل به سنت معصوم علیه السلام ثابت می‌گردد.

## خلاصه بحث

صغری: وضوء عبادی است.

کبری: هر امر عبادی باید به قصد امتثال امر خدا صورت پذیرد.

FG ۱

نتیجه: وضوء باید به قصد امتثال امر خدا صورت پذیرد.

## تطبیق

و المستند في ذلك:

و مستند شرائطی که بیان شد عبارت است از:

۱- أمّا لزوم قصد الفعل بداعي امتثال امر الله سبحانه فلاّن ذلك لازم العبادية . و منه تتضح مبطلية الرياء للوضوء و لكل عمل عبادي بل هو محرم و من الكبائر لكونه شركاً بالله سبحانه.

۱- اما لزوم انجام وضوء به انگیزه امتثال امر خدای پاک و منزّه به خاطر این است که انجام فعل به آن انگیزه لازمه عبادی بودن است. و از این مطلب فهمیده می شود که ریا باطل کننده وضوء و هر عمل عبادی دیگری می باشد بلکه ریا حرام و از گناهان کبیره است زیرا نوعی شرک به خدای متعال می باشد.

ففي الحديث: «وَأَنَّ عَبْدًا عَمِلَ عَمَلًا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ ثُمَّ أُدْخِلَ فِيهِ رِضًا أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كَانَ مُشْرِكًا»<sup>۱</sup> و الشرك حرام و لازم الحرمة البطلان.

پس در حدیث است که: «بنده ای که عملی را به خاطر خدا و آخرت انجام دهد و سپس رضای احدی از مردم را داخل آن نماید، مشرک است» و شرک حرام است و لازمه حرمت بطلان عمل می باشد.

و في الحديث عن النبي صلى الله عليه و آله : «سُئِلَ فِيمَا النَّجَاةُ عَدَا فَقَالَ إِنَّهَا النَّجَاةُ فِي أَنْ لَا تُخَادِعُوا اللَّهَ فَيَخْدَعَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ يُخَادِعِ اللَّهَ يَخْدَعُهُ وَيَخْلَعُ مِنْهُ الْإِيمَانَ وَنَفْسَهُ يَخْدَعُ لَوْ يَشْعُرُ قَبْلَ لَهُ فَكَيْفَ يُخَادِعُ اللَّهَ قَالَ يَعْمَلُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ ثُمَّ يُرِيدُ بِهِ غَيْرَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي الرِّبَاءِ فَإِنَّهُ الشُّرْكُ بِاللَّهِ إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ يَا كَافِرُ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا خَاسِرُ حَبِطَ عَمَلُكَ وَبَطَلَ أَجْرُكَ فَلَا خَلَّاصَ لَكَ الْيَوْمَ فَالْقِسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ»<sup>۲</sup>

و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که : «از پیامبر سوال شد که فردای قیامت نجات در چیست؟ پس فرمود: همانا نجات در این است که خدا را فریب ندهید تا شما را فریب دهد پس همانا کسی که با خدا عمل فریب کارانه ای انجام دهد خدا او را فریب می دهد و ایمان را از او بیرون می برد و اگر بفهمد خودش را فریب داده است (نه خدا را). گفته شد: بنده چطور با خدا عمل فریب کارانه انجام می دهد؟ فرمود: به امر خدا عمل می نماید سپس بواسطه آن دیگری را اراده می نماید (ریا می کند) در مورد ریا از خدا بترسید زیرا ریا شرک به خدا است . ریا کننده در روز قیامت به چهار اسم خوانده می شود: ای کافر ای نابکار ای فریبکار ای ضرر کننده عمل تو از بین رفت و اجرت باطل شد پس امروز راه خلاصی برایت نیست و پاداشت را از همان کسی طلب کن که برای او کار می کردی».

و بقی بعد هذا السؤال عن الوجه في عبادية الوضوء و الجواب: ذلك باعتبار أن المرتكز في ذهن جميع المشرعة الكبير منهم و الصغير، الرجل و المرأة أن الوضوء عبادة و هذا الارتكاز لا يحتمل نشوؤه عبثاً - لاستحالة صدور المعلول بلا علة - و لا علة له سوى وصوله يبدأ من المعصوم عليه السلام.

و بعد از این ، سوال از دلیل عبادیت وضوء باقی می ماند و جوابش این است که عبادیت وضوء به دلیل این است که مرتکز در ذهن همه متشرعه، بزرگ از آنان و کوچک، مرد و زن این است که وضوء عبادت است و احتمال این وجود ندارد که این ارتکاز بدون علت و عبث ایجاد شده باشد- به خاطر محال بودن صدور معلول بدون علت- و علتی برای آن

۱ . نفس المصدر، باب ۱۱ من ابواب مقدمه العبادة ، حدیث ۱۱.

۲ . نفس المصدر، باب ۱۱ من ابواب مقدمه العبادة ، حدیث ۱۶.

غير از رسيدن آن از معصوم به صورت دست به دست از نسلهاي قبل وجود ندارد . (پس منشأ اين ارتكاز سنت معصوم عليه السلام است).

Score: ۲۶: ۵۹

## چکیده

۱. لزوم مسح پای راست با دست راست و پای چپ با دست چپ به خاطر صحیحۀ زراره است که در شماره ۴ خواهد آمد.
۲. لزوم تقدیم مسح پای راست به دلیل صحیحۀ محمد بن مسلم: «و ابدأ بالشق الايمن»<sup>۱</sup> است.
۳. جواز مسح کردن به صورت عکس، مقتضای اطلاق آیه وضوء و صحیحۀ حماد بن عثمان می باشد.
۴. لزوم مسح با آب وضوء به دلیل ص حیحۀ زراره: «و تَمَسَّحُ بِلِلَّةٍ يُمْنَاكَ نَاصِيَتِكَ وَ مَا بَقِيَ مِنْ بِلَّةٍ يَمِينِكَ ظَهَرَ قَدَمِكَ الْيُمْنَى وَ تَمَسَّحُ بِلِلَّةٍ يَسَارِكَ ظَهَرَ قَدَمِكَ الْيُسْرَى»<sup>۲</sup> است.
۵. در وضوء نه شرط وجود دارد: انجام وضوء به قصد امتثال امر خدا، طهارت آب وضوء مباح و مطلق بودن آن، ترتیب، موالات، مباشرت، پاک بودن اعضاء وضوء و عدم مانع شرعی در استعمال آب برای وضوء.
۶. لزوم قصد قربت در وضوء به خاطر این است که وضوء فعل عبادی است و هر فعل عبادی باید با قصد امتثال امر خدا باشد و لذا ریا مبطل عمل عبادی می باشد.
۷. عبادی بودن وضوء به خاطر ارتکاز متشرعه است و ارتکاز متشرعه هم کاشف از سنت معصوم علیه السلام می باشد.

۱. وسائل الشیعه، باب ۳۴ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.

۲. نفس المصدر، باب ۳۱ من ابواب الوضوء، حدیث ۲.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس سیزدهم

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

در درس گذشته نُه شرط از شرائط وضوء بیان گردید و مستند شرط اول مورد بحث و بررسی قرار گرفت . در این درس مستندات مربوط به هفت شرط دیگر وضوء مورد بررسی قرار خواهد گرفت که این شرائط عبارتند از:

- طهارت آب وضوء
- مباح بودن آب وضوء
- مطلق بودن آب وضوء
- ترتیب
- موالات
- مباشرت در افعال وضوء
- طهارت اعضای وضوء

برای فهم بهتر این درس توصیه می شود به بحث قیاس اصول فقه مراجعه شود.

## متن عربى

- ٢- و أما اعتبار طهارة الماء فلموثقة سماعة عن ابى عبد الله عليه السلام: «رَجُلٌ مَعَهُ إِنَاءٌ فِيهِمَا مَاءٌ وَقَعَ فِي أَحَدِهِمَا قَذْرٌ وَ لَأَ يَدْرِي أَيُّهُمَا هُوَ لَيْسَ يَقْدِرُ عَلَى مَاءٍ غَيْرِهِ قَالَ يَهْرِيْقُهُمَا جَمِيعاً وَ يَتَيَمَّمُ» و غيرها من الروايات الكثيرة المتواترة.
- ٣- و أما اعتبار إباحته فلائنه بدونها يكون التوضأ تصرفاً غصبياً محرماً و بالتالى لا يمكن أن يتصف بالعبادية.
- ٤- أما اعتبار اطلاقه فيمكن الاستدلال له باطلاق قوله تعالى: (فلم تجدوا ماء فتيمموا...) .
- ٥- و أما اعتبار الترتيب فيقتضيه صحيح زرارة: «سُئِلَ أَحَدُهُمَا عَنِ رَجُلٍ بَدَأَ بِيَدِهِ قَبْلَ وَجْهِهِ وَ بِرِجْلَيْهِ قَبْلَ يَدَيْهِ قَالَ يَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ وَ يُعِيدُ مَا كَانَ» و غيره.
- و الصحيح المذكور- كما هو واضح- لا يدل على لزوم تقدم غسل اليد اليمنى إلا أنه يمكن الاستدلال لذلك بصحيح منصور بن حازم المتقدم.
- ٦- و أما اعتبار الموالاة فمقتضى اطلاق الآية الكريمة عدمه إلا أن صحيحة معاوية: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رُبَّمَا تَوَضَّأْتُ فَنَفِدَ الْمَاءُ فَدَعَوْتُ الْجَارِيَةَ فَأَبْطَأَتْ عَلَيَّ بِالْمَاءِ فَيَجِفُّ وَضَوْبِي فَقَالَ أَعِدْ» دلت على اعتبار الموالاة بمعنى عدم الجفاف.
- ٧- و أما اعتبار المباشرة فيمكن استفادته من آية الوضوء اذ بدونها لا يتحقق اسناد الفعل الى الفاعل الذى يدل على اعتباره ظاهر الآية.
- ٨- و أما اعتبار طهارة الاعضاء فقد ذهب اليه المشهور و لا دليل له سوى القياس على غسل الجنابة- الذى دلت صحيحة زرارة و غيرها على لزوم غسل المواضع المتنجسة قبله- أو لأن تنجس الاعضاء يستلزم تنجس الماء.
- و كلاهما قابل للتأمل. أما الاول فلاحتمال الفارق و أما الثانى فلإمكان فرض عدم تنجس الماء فى بعض الحالات كما فى الارتماس فى الكثير او فرض طهارة الغسالة المتعقبية بطهارة المحل. و عليه فلا وجه لاعتبار طهارة الاعضاء اذا لم يلزم من تنجسها تنجس الماء.

## مستند لزوم طهارت آب وضوء

شرط دوم طهارت آب وضوء است پس وضوء با آب متنجس باطل است. در مورد این شرط روایات زیادی وجود دارد که یکی از آنها موثقه سماعه است. در این روایت راوی از امام صادق علیه السلام در مورد مردی سوال می کند که دو ظرف دارد که می داند یکی از آندو نجس است اما نمی داند کدامیک است و آب دیگری هم ندارد، برای وضوء چه کند؟ امام علیه السلام در جواب می فرماید: «هر دو آب را بریزد و تیمم کند». از این روایت به خوبی لزوم پاک بودن آب وضوء استفاده می شود.

## مستند لزوم مباح بودن آب وضوء

دلیل شرط سوم یعنی مباح بودن آب وضوء این است که اگر آب وضوء غصبی باشد، وضوی با آن هم تصرف در آب غصبی بوده و حرام می باشد و از طرفی با وضوی حرام نمی توان قصد امتثال امر خدا را کرد؛ پس وضوء با آب غصبی باطل است.

## مستند لزوم مطلق بودن آب وضوء

مستند شرط چهارم یعنی مطلق بودن آب وضوء آیه ۶ سوره مائده است که در آن آمده است: «: (فلم تجدوا ماء فتیمموا...)»<sup>۱</sup> یعنی اگر آب نیافتید، وظیفه تیمم است و همانطور که در درسهای ابتدای کتاب بیان داشتیم آب به صورت مطلق بر آب مضاف اطلاق نمی گردد و تقسیم آب به مطلق و مضاف تقسی می مجازی است. در این آیه هم کلمه «ماء» بر آب مضاف صدق نمی کند و در صورتی که آب مطلق نداشته باشیم وظیفه تیمم است و نمی توان با آب مضاف وضوء گرفت. ۱ FG

## تطبیق

۲- و أما اعتبار طهارة الماء فلموثقة سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام: «رَجُلٌ مَعَهُ إِتَاءٌ فِيهِمَا مَاءٌ وَقَعَ فِي أَحَدِهِمَا قَدْرٌ وَ لَأَ يَدْرِي أَيُّهُمَا هُوَ لَيْسَ يَقْدِرُ عَلَى مَاءٍ غَيْرِهِ قَالَ يُهَرِّقُهُمَا جَمِيعاً وَيَتِيمَمُ»<sup>۲</sup> و غيرها من الروايات الكثيرة المتواترة. و اما لزوم پاک بودن آب وضوء به خاطر موثقه سماعه از امام صادق علیه السلام: «(از امام سوال کردم در مورد مردی که دو ظرف آب همراهش وجود دارد که در یکی از آندو نجاستی می افتد و نمی داند که در کدامیک افتاده است و قدرت بر تهیه آبی غیر از آن هم ندارد؟ فرمود: هر دو آب را بریزد و تیمم نماید» و غیر آن از روایات فراوان متواتر می باشد.

۳- و أما اعتبار إباحته فلائنه بدونها يكون التوضأ تصرفاً غصبياً محرماً و بالتالي لا يمكن أن يتصف بالعبادية. و اما لزوم مباح بودن آب وضوء به خاطر این است که بدون مباح بودن آب، وضوء گرفتن تصرف غصبی حرام است و در نتیجه امکان متصف شدن به عبادت را ندارد. (پس باطل است).

۱. المائدة: ۶.

۲. وسائل الشیعه، باب ۸ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۲.



۴- أما اعتبار اطلاقه فيمكن الاستدلال له باطلاق قوله تعالى: (فلم تجدوا ماء فتيمموا...)¹

اما بر لزوم م طلق بودن آب وضوء می توان به اطلاق قول خداوند متعال : «اگر آبی نیافتید، پس تیمم نمائید» تمسک نمود. (دستور به تیمم داده چه آب مضافی باشد و چه نباشد).

Sco1: ۶: ۵۲

### مستند لزوم ترتیب در وضوء

شرط پنجم لزوم رعایت ترتیب در اعمال وضوء به شکل زیر است:

شستن صورت- شستن دست راست- شستن دست چپ- مسح سر- مسح پای راست- مسح پای چپ

مستند این شرط روایتی از زراره است که در آن از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام در مورد فردی که دستش را قبل از صورت شسته و پایش را قبل از شستن دستش مسح کرده است سوال می شود و امام علیه السلام می فرماید: «باید از همان چیزی که خدا در قرآن شروع کرده شروع نماید و وضوء را اعاده نماید». منظور امام علیه السلام از قرآن آیه وضوء: «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برءوسکم و أرجلکم الی الکعبین» می باشد که می فرماید: «صورت و دستهایتان ... را بشوئید و سرها و پاهایتان را .... مسح نمائید» و همانطور که دیده می شود در ابتدا شستن صورت و سپس شستن دستها را بیان می دارد و بعد از آن مسح سر و در نهایت مسح پاها را اضافه می کند و امام علیه السلام به همین ترتیب اشاره دارند.

### اشکال

لزوم مقدم بودن دست راست از آیه وضوء استفاده نمی شود زیرا گفته «فاغسلوا.... ایدیکم» یعنی دستهایتان را بشوئید و نگفته است که کدام را اول بشوئید.

### جواب

لزوم مقدم بودن دست راست را می توان از صحیحۀ منصور بن حازم که در مستند ۶ کیفیت وضوء گذشت، استفاده نمود البته همانطور که آنجا گذشت مدلول این صحیحۀ عدم جواز مقدم شدن دست چپ بود ولی مقارن بودن شستن دو دست را نفی نمی کرد بنابر این نظر مصنف در آنجا این شد که شستن همزمان دو دست در مثل وضوی ارتماسی اشکال ندارد.

### تطبیق

۵- و أما اعتبار الترتیب فیقتضیه صحیح زرارة: «سُئِلَ أَحَدُهُمَا (ع) عَنْ رَجُلٍ بَدَأَ بِيَدِهِ قَبْلَ وَجْهِهِ وَ بَرَجْلَيْهِ قَبْلَ يَدَيْهِ قَالَ يَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ وَ يُعِيدُ مَا كَانَ»² و غیره.

و اما لزوم ترتیب بین اعضای وضوء را صحیحۀ زراره: «از یکی از آن دو بزرگوار (امام صادق یا امام باقر علیهما السلام) در مورد فردی سوال شد که قبل از صورت، دستش را شسته است و قبل از شستن دو دستش دو پایش را مسح نموده

۱ . المائدة: ۶.

۲ . وسائل الشیعه، باب ۳۵ من ابواب الوضوء، حدیث ۱.

است؟ فرمود: باید به همان چیزی شروع نماید که خداوند متعال در قرآن شروع نموده است و آن وضویی را که انجام داده بود، تکرار نماید» و غیر آن اقتضا می نماید.

و الصحيح المذكور - كما هو واضح - لا يدل على لزوم تقديم غسل اليد اليمنى إلا أنه يمكن الاستدلال لذلك بصحيح منصور بن حازم المتقدم.

و صحیحۀ مذکور - همانطور که واضح است - بر لزوم مقدم داشتن شستن دست راست دلالت ن می کند غیر از اینکه استدلال بر این مطلب به صحیحۀ گذشته منصور بن حازم ممکن می باشد.

Sco2: ۱۳: ۰۶

### مستندات لزوم موالات و مباشرت در وضوء

شرط ششم از شرائط وضوء لزوم رعایت موالات است . موالات به این معنا است که هنگام ورود به یک جزء نباید جزء قبلی آن خشک شده باشد؛ مثلاً هنگام شستن دست راست نباید صورت خشک شده باشد. اگر غیر از آیه وضوء دلیل دیگری نداشتیم، موالات شرط نبود زیرا آیه وضوء مطلق است و گفته صورت و دستها را بشوئید و سر و پاها را مسح نمائید و نسبت به رعایت موالات مطلق است و حرفی به میان نیاورده است ولی صحیحۀ معاویه بن عمار بر لزوم موالات دلالت می نماید و آیه مذکور را تقييد می نماید. در این صحیحۀ راوی از امام صادق علیه السلام سوال می کند که بعضی وقتها در حال وضوء گرفتن هستم و آب تمام می شود و کنیزم را صدا می زنم که برایم آب بیاورد و او کند آب می آورد و اعضای وضویم خشک می شود چه کنم؟ و حضرت می فرماید: «وضوء را تکرار نما». از این روایت استفاده می شود که موالات - به معنای خشک نشدن اعضای سابق - لازم است و اطلاق آیه وضوء تقييد می گردد. شرط هفتم از شرائط وضوء، لزوم مباشرت در انجام افعال وضوء است؛ به این معنا که هر کسی باید خودش افعال وضوء را انجام دهد و صورت و دستهایش را بشوید و سر و پاها را مسح نماید. این شرط را می توان از آیه وضوء استفاده نمود زیرا ظاهر امر به هر کسی این است که خودش متعلق امر را انجام دهد مثلاً اگر به ما گفته شود: «اضرب بکراً» ظاهر این کلام این است که خودمان این کار را انجام دهیم. در آیه وضوء هم آمده است: «اغسلوا... و امسحوا...» و ظاهر این امر این است که هر کسی خودش شستن و مسح کردن را انجام دهد زیرا اگر کسی دیگری انجام دهد استناد شستن و مسح کردن به او می باشد پس امر الهی امتثال نشده است و این وضوء صحیح نمی باشد. ۲ FG

### تطبيق

۶- و أما اعتبار الموالاة فمقتضى اطلاق الآية الكريمة عدمه إلا أن صحیحة معاوية: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ رَبِّمَا تَوَضَّأْتُ فَنَفِدَ الْمَاءُ فَدَعَوْتُ الْجَارِيَةَ فَأَبْطَأَتْ عَلَيَّ بِالْمَاءِ فَيَجِفُّ وَضُؤِي فَقَالَ أَعِدِّي»<sup>۲</sup> دلالت علی اعتبار الموالاة بمعنی عدم الجفاف.

۱ . شخصیت بزرگواری مثل زراره از غیر از معصوم علیه السلام مطلب نقل نمی نماید و لذا روایت او از احدهما هم صحیحه است زیرا احدهما یا امام باقر علیه السلام است و یا امام صادق علیه السلام.

۲ . نفس المصدر، باب ۳۳ من ابواب الوضوء، حدیث ۳.

۶- و اما در مورد معتبر بودن موالات در وضوء مقتضای اطلاق آیه کریمه وضوء عدم اعتبار آن است الا اینکه صحیحه معاویه: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چه بسا وضوء می گیرم و آب وضوء تمام می شود پس کنیز را صدا می زنم و به کندی برایم آب می آورد و وضویم خشک می شود (اعضایی که وضوء گرفته ام خشک می شود) پس فرمود: وضوء را تکرار نما» بر معتبر بودن موالات به معنای خشک نشدن اعضای قبل دلالت دارد (و آیه را تقیید می زند).

۷- و اما اعتبار المباشرة فیمكن استفادته من آية الوضوء اذ بدونها لا يتحقق اسناد الفعل الى الفاعل الذي يدل على اعتباره ظاهر الآیة.

۷- و اما معتبر بودن مباشرت را می توان از آیه وضوء استفاده نمود زیرا بدون مباشرت، اسناد فعل به فاعل وضوء که ظاهر آیه بر اعتبارش دلالت دارد، محقق نمی شود.

Scor: ۱۹: ۲۴

### مستند لزوم طهارت اعضای وضوء

شرط هشتم لزوم طهارت اعضای وضوء است که اختلافی است و مشه و ر به آن قائل هستند. مستند این شرط دو دلیل است که هر دو ضعیف می باشند:

الف: قیاس به غسل جنابت، به این ترتیب که در غسل جنابت دلیل داریم که قبل از غسل باید اعضا تطهیر شوند و وضوء هم به غسل قیاس شده و در مورد وضوء هم گفته شده است که قبل از وضوء باید اعضا تطهیر شوند.

اشکال این دلیل این است که قیاس ظنی غیر منصوص العله حجت نیست و شاید غسل خصوصیتی داشته باشد که وضوء آن خصوصیت را نداشته باشد و لذا این حکم در مورد آن وجود نداشته باشد.

ب: نجاست اعضا باعث تنجس آب وضوء می شود و یکی از شرائط وضوء از بین می رود و وضوء باطل می شود. اشکال این دلیل هم این است که در بعضی از موارد نجاست اعضای وضوء مستلزم نجاست آب وضوء نیست که ما به دو نمونه اشاره می کنیم:

- اگر کسی با آب کر وضوی ارتماسی بگیرد به مجرد اینکه مثلاً دست نجسش را داخل آب کر بکند دست او پاک می شود و آب وضوء هم نجس نمی گردد و وضوی او صحیح است.
- اگر کسی دو مشت آب روی دست نجسش بریزد، دستش پاک می شود و اگر قائل به پاک بودن غسله آن باشیم، با همان غسله، وضوء را ادامه می دهیم و آب وضوء هم متنجس نشده است.

بنابر این در مواردی مثل دو مورد بالا دلیلی بر لزوم پاک بودن اعضای وضوء وجود ندارد. ۳ FG

### تطبيق

۸- و اما اعتبار طهارة الاعضاء فقد ذهب اليه المشهور و لا دليل له سوى القياس على غسل الجنابة- الذي دلت صحیحه زرارة و غيرها على لزوم غسل المواضع المتنجسة قبله- أو لأن تنجس الاعضاء يستلزم تنجس الماء.

۸- و اما معتبر بودن طهارت اعضای و وضوء مذهب مشهور فقهاء می باشد و دلیلی غیر از قیاس بر غسل جنابت - که صحیحه زراره و غیر آن بر لزوم شستن مواضع متنجس قبل از غسل دلالت دارد- ندارد. و یا به خاطر این است که متنجس بودن اعضای وضوء مستلزم متنجس شدن آب وضوء می شود. (و طهارت آب وضوء شرط می باشد).  
و کلاهما قابل للتأمل . أما الاول فلاحتمال الفارق و أما الثاني فإمكان فرض عدم تنجس الماء في بعض الحالات كما في الارتماس في الكثير او فرض طهارة الغسالة المتعقبة بطهارة المحل . و عليه فلا وجه لاعتبار طهارة الاعضاء اذا لم يلزم من تنجسها تنجس الماء.

و هر دو دلیل قابل اشکال است . اما دلیل اول به خاطر احتمال وجود فرق بین وضوء و غسل و اما دلیل دوم به خاطر امکان فرض عدم تنجس آب وضوء در بعض حالات مثل وضوی ارتماسی با آب کر یا فرض پاک بودن غساله ای که بعد از طهارت محل از آن جدا می گردد (و با آن وضوء ادامه می یابد). بنابر این اگر از متنجس بودن اعضای وضوء، متنجس شدن آب وضوء لازم نیاید، دلیلی بر معتبر بودن طهارت اعضای وضوء وجود ندارد.

Score: 29: 28

## چکیده

۱. روایات متواتری مثل موثقه سماعه بر لزوم پاک بودن آب وضوء دلالت دارد.
۲. لزوم مباح بودن آب وضوء به خاطر این است که وضوء با آب غضبی حرام است و با کار حرام قصد قربت متمشی نفی شود.
۳. اطلاق آیه (فان لم تجدوا ماء فتميموا) بر لزوم مطلق بودن آب وضوء دلالت دارد زیرا لفظ «ماء» بر آب مضاف اطلاق نفی شود.
۴. صحیحه زراره به همراه صحیحه منصور بن حازم بر لزوم ترتیب در وضوء دلالت دارد.
۵. اطلاق آیه وضوء با لزوم موالات سازگار نیست الا اینکه صحیحه معاویه اطلاق آن را مقید می‌نماید و موالات را شرط می‌نماید.
۶. دلیل لزوم مباشرت در افعال وضوء آیه وضوء است زیرا در صورت انجام افعال وضوء توسط دیگری اسناد افعال وضوء به نفر اول صحیح نیست.
۷. دو دلیل بر لزوم طهارت اعضای وضوء اقامه شده است که هر دو ضعیف است:
  - قیاس به غسل جنابت؛ ضعف این دلیل به خاطر این است که احتمال فرق بین وضوء و غسل متنفی نیست.
  - متنجس شدن آب وضوء به خاطر تنجس اعضا؛ ضعف این دلیل به خاطر این است که تنجس اعضا در همه جا مستلزم تنجس آب وضوء نیست.
۸. نتیجه ای که از ضعف دو دلیل بالا به دست می‌آید این است که در مواردی که تنجس اعضا مستلزم تنجس آب وضوء نباشد، دلیلی بر لزوم طهارت اعضای وضوء وجود ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس چهاردهم

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

در این درس پس از بیان مستند شرط نهم وضو، مبطلات وضوء بیان می‌گردد و مستندات برخی از این مبطلات مورد بحث و بررسی قوار می‌گیرد. مبطلاتی که مستندات آنها در این درس بررسی می‌شود عبارتند از:

- بول
- غائط
- خروج باد معده
- خواب
- هر چیزی که عقل را زائل نماید.
- استحاضه قلیله و متوسطه و کثیره

۹- وأما اعتبار عدم المانع، فهو تام في خصوص فرض العطش لصحيحة الحلبي عن ابي عبد الله ع ليه السلام: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الْجُبُّ يَكُونُ مَعَهُ الْمَاءُ الْقَلِيلُ فَإِنْ هُوَ اغْتَسَلَ بِهِ خَافَ الْعَطْشَ أَوْ يَغْتَسِلُ بِهِ أَوْ يَتَّيَّمُ قَالَ بَلْ يَتَّيَّمُ وَكَذَلِكَ إِذَا أَرَادَ الْوُضُوءَ» حيث دلت على ارتفاع الامر بالوضوء و معه فلا يمكن تصحيحه لا به لعدمه و لا بالملاك لعدم الكاشف عنه.

نواقض الوضوء

ينتقض الوضوء بالبول و الغائط و خروج الريح و النوم و كل ما يزيل العقل و الاستحاضة القليلة و المتوسطة بل و الكبيرة و الجنابة. و في حكم البول البلب المشتبه قبل الاستبراء.

و المستند في ذلك:

۱- أما الانتقال بالاربعة الاولى فمتسالم عليه و يستفاد من صحيحة زرارة : «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ وَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ فَقَالَ مَا يَخْرُجُ مِنْ طَرْفَيْكَ الْأَسْفَلَيْنِ مِنَ الدُّبْرِ وَ الذِّكْرِ غَائِطٌ أَوْ بَوْلٌ أَوْ مَنِيٌّ أَوْ رِيحٌ وَ النَّوْمُ حَتَّى يُذْهَبَ الْعَقْلُ» و غيرها من الاخبار الكثيرة.

۲- و أما الانتقال بما يزيل العقل فامر متسالم عليه و يمكن ان يستفاد من ذيل الصحيحة المتقدمة.

۳- و أما الانتقال بالاستحاضة القليلة فلصحيحة معاوية بن عمار عن ابي عبد الله ع ليه السلام : «...وَإِنْ كَانَ الدَّمُ لَا يَتَّقِبُ الْكُرْسُفَ تَوَضَّأَتْ وَ دَخَلَتْ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى كُلَّ صَلَاةٍ بِوُضُوءٍ»

و أما الانتقال بالاستحاضة المتوسطة فلموثقة سماعة عن ابي عبد الله ع ليه السلام : « الْمُسْتَحَاضَةُ إِذَا تَقَبَّ الدَّمُ الْكُرْسُفَ اغْتَسَلَتْ لِكُلِّ صَلَاةٍ وَ لِلْفَجْرِ غُسْلًا وَ إِنْ لَمْ يَجْزِ الدَّمُ الْكُرْسُفَ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً وَ الْوُضُوءُ لِكُلِّ صَلَاةٍ » و أما المستحاضة الكبيرة فيمكن القول بعدم وجوب الوضوء في حقها بل عليها الغسل ثلاث مرات فقط كما تدل بوضوح على ذلك الموثقة.

و هل ينتقض وضوءها باستحاضتها؟ لا يبعد ذلك تمسكاً بالاولوية فان القليلة و المتوسطة اذا كانت ناقضة فبالاولوية الكبيرة غايته لا يجب عليها الوضوء لإجزاء الغسل عن ذلك و إن كان الاحتياط بفعله أمراً مناسباً بل لازماً تحفظاً من مخالفة المشهور القائل بذلك.



## مستند اعتبار عدم شرعی در وضوء

ممکن است موانع متعددی مثل بیماری و ... برای استعمال آب وجود داشته باشد ولی مانعی که روایت دارد و مانعیت آن مورد قبول است، عطش می باشد به این معنا که اگر آب برای وضوء استفاده شود، جان وضوء گیرنده یا دیگری در معرض تلف قرار می گیرد. حال سوال این است که آیا وضوء در این شرایط صحیح است یا نه؟ جواب این است که خیر صحیح نیست و مستند آن هم صحیح حلبی از امام صادق علیه السلام است که مضمون آن این است که اگر کسی خوف عطش داشته باشد، وظیفه اش به جای غسل یا وضوء تیمم است. پس این شخص امر به وضوء ندارد و اگر وضوء بگیرد، امری وجود ندارد که قصد امتثال آن را نماید و وضویش باطل است.

اگر کسی بگوید که درست است که امر وجود ندارد ولی مصلحت و ملاک وضوء که وجود دارد و فرد می تواند به قصد ملاک، وضوء را انجام دهد.

در جواب گفته می شود که ملاک و مصلحت، نیاز به کاشف دارد و کاشف آن هم امر است که در اینجا وجود ندارد پس احراز ملاک و مصلحت امکان ندارد.

## تطبیق

۹- و أما اعتبار عدم المانع، فهو تام في خصوص فرض العطش لصحیحة الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام: « قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الْجُنْبُ يَكُونُ مَعَهُ الْمَاءُ الْقَلِيلُ فَإِنْ هُوَ اغْتَسَلَ بِهِ خَافَ الْعَطْشَ أَوْ يَتَّيَّمُ قَالَ بَلْ يَتَّيَّمُ وَكَذَلِكَ إِذَا أَرَادَ الْوُضُوءَ<sup>۱</sup> » حيث دللت علی ارتفاع الامر بالوضوء و معه فلا يمكن تصحيحه لا به لعدمه و لا بالملاك لعدم الكاشف عنه.

۹- و اما معتبر بودن عدم مانع شرعی در خصوص فرض عطش به خاطر صحیح حلبی از امام صادق علیه السلام : «به امام صادق علیه السلام گفتم: جنبی که همراه او آب خیلی است که اگر با آن غسل نماید خوف تشنگی دارد آیا غسل نماید یا تیمم کند؟ فرمود: بلکه تیمم نماید و همین کار را انجام دهد (تیمم نماید) هنگامیکه اراده وضوء گرفتن (در این شرایط را دارد)» تمام است زیرا دلالت بر برداشته شدن امر به وضوء می کند و با عدم امر، تصحیح وضوء نه با امر ممکن است و نه با ملاک زیرا ملاک کاشفی ندارد.

Sc01: ۹: ۲۷

## مبطلات وضوء

مبطلات وضوء عبارتند از:

- چهار موردی که از بدن انسان خارج می شوند: بول، منی، غائط و باد معده؛
- خواب؛
- هر چیزی که از بین برنده عقل باشد؛ مثل مستی، بیهوشی و جنون و لو مقطعی باشد؛
- استحاضه قلیله و متوسطه و کثیره؛

۱. وسائل الشیعه، باب ۲۵ من ابواب التیمم، حدیث ۲

- رطوبت مشتبهی که قبل از استبراء از انسان خارج می‌شود که در حکم بول می‌باشد. ۱ FG

## تطبیق

### نواقض الوضوء

ينتقض الوضوء بالبول والغائط و خروج الريح و النوم و كل ما يزيل العقل و الاستحاضة القليلة و المتوسطة بل و الكبيرة و الجنابة. و في حكم البول البلل المشتبه قبل الاستبراء.

### مبطلات وضوء

وضوء با بول و غائط و خروج باد معده و خواب و هر چیزی که عقل را زائل نماید و استحاضهٔ قلیله و متوسطه و کبیره (کثیره) و جنابت باطل می‌شود. و رطوبت مشتبه قبل از استبراء هم در حکم بول است.

SC02: ۱۳: ۲۶

## مستند باطل شدن وضوء به بول، غائط، باد معده، خواب و مزیل عقل

باطل شدن وضوء به واسطهٔ چهار مورد اول مورد تسالم اصحاب است و روایات زیادی مثل صحیحهٔ زراره بر آن دلالت می‌نماید. در این روایت امام باقر و صادق علیهما السلام به برخی از مبطلات وضوء اشاره می‌فرمایند که چهار مورد مذکور هم جزء آنها می‌باشد. اما باطل شدن وضوء به هر آنچه عقل را زائل نماید هم مورد تسالم اصحاب است و می‌توان آن را از ذیل صحیحهٔ مذکور استفاده نمود زیرا در ذیل آن وارد شده است: «وَالنَّوْمُ حَتَّى يَذْهَبَ الْعَقْلُ»<sup>۱</sup> یعنی خوابی که عقل را زائل می‌نماید، جزء مبطلات است. از این روایت مشخص می‌شود که زوال عقل ملاکی برای بطلان وضوء است و هر چیزی که باعث زوال عقل گردد، وضوء را باطل می‌سازد.

## تطبیق

و المستند في ذلك:

و مستند در مواردی که بیان شد عبارتند از:

۱- أما الانتقاض بالاربعة الاولى فمتسالم عليه و يستفاد من صحیحة زرارة : «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ وَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ فَقَالَ مَا يَخْرُجُ مِنْ طَرْفَيْكَ الْأَسْفَلَيْنِ مِنَ الدَّبْرِ وَ الذَّكْرِ غَائِطٌ أَوْ بَوْلٌ أَوْ مَنِيٌّ أَوْ رِيحٌ وَ النَّوْمُ حَتَّى يَذْهَبَ الْعَقْلُ»<sup>۲</sup> و غيرها من الاخبار الكثيرة.

۱- اما باطل شدن وضوء به چهار مورد اول (بول، غائط، خروج باد معده و خواب) مورد تسالم اصحاب است و از صحیحهٔ زراره: «به امام باقر و امام صادق علیهما السلام گفتم: چه چیزی وضوء را باطل می‌نماید؟ فرمودند: آنچه که از

۱. نفس المصدر، باب ۲ من ابواب نواقض الوضوء، حدیث ۲.

۲. نفس المصدر، باب ۲ من ابواب نواقض الوضوء، حدیث ۲.

دو طرف پایینت یعنی مخرج غائط و مخرج بولت خارج می‌شود: غائط یا بول یا منی یا باد معده؛ و خوابی که زائل کننده عقل باشد.

۲- و أما الانتقاض بما یزیل العقل فامر متسالم علیه و یمکن ان یرتفع من ذیل الصحیحة المتقدمة.

۲- و اما باطل شدن وضوء به چیزی که زائل کننده عقل باشد، مورد تسالم اصحاب است و می‌توان آن را از ذیل صحیحة قبل به دست آورد.

Score: ۱۷: ۵۵

### مستند بطلان وضوء با استحاضه

بیان شد که استحاضه با انواع سه گانه اش مبطل وضوء است. در ابتداء به تعریف انواع سه گانه استحاضه می‌پردازیم: استحاضه قلیله: اگر پنبه ای درون فرج قرار داده شود و در هر دفعه، خون فقط ظاهر پنبه را آلوده نماید و به درون آن نفوذ نکند، این را استحاضه قلیله گویند.

استحاضه متوسطه آن است که خون به درون پنبه نفوذ کند ولی به پارچه ای که بعد از پنبه قرار می‌دهند نرسد؛ یعنی از پنبه به پارچه بعدی نفوذ ننماید.

استحاضه کثیره آن است که خون از پنبه بگذرد و به پارچه بعدی برسد.

مستند بطلان وضوء به واسطه استحاضه قلیله، صحیحة معاویه بن عمار است که وظیفه استحاضه قلیله را وضوء برای هر نمازی مشخص می‌کند؛ یعنی استحاضه قلیله باید برای هر نمازی وضوء بگیرد و این نشان می‌دهد که استحاضه وضوی او را باطل ساخته است.

مستند بطلان وضوء به واسطه استحاضه متوسطه، موثقه سماعه است که وظیفه استحاضه متوسطه را یک غسل در هر روز و وضوء برای هر نماز تعیین می‌کند و این نشانگر این است که استحاضه متوسطه وضوء را باطل می‌سازد و لذا لازم است زن برای هر نمازی وضوی جدید بگیرد.

برای بطلان وضوء به وسیله استحاضه کثیره نمی‌توان به روایات تمسک نمود زیرا در روایات وظیفه استحاضه کثیره سه غسل در روز برای هر وعده نماز قرار داده شده است و اشاره ای به وضوء نشده است پس معلوم نیست استحاضه کثیره باعث بطلان وضوء بشود مگر اینکه گفته شود، وقتی استحاضه قلیله و متوسطه باعث بطلان وضوء می‌شوند، استحاضه کثیره به طریق اولی باعث بطلان وضوء است و اینکه در روایات وظیفه او وضوء قرار داده نشده است به خاطر این است که غسل، کفایت از وضوء می‌نماید مثل غسل جنابت که از وضوء کفایت می‌نماید، البته به خاطر عدم مخالفت با مشهور احتیاط واجب در این است که استحاضه کثیره، وضوء هم بگیرد. ۲ FG

### تطبیق

۳- و أما الانتقاض بالاستحاضة القلیلة فالصحیحة معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام : «...وَإِنْ كَانَ الدَّمُّ لَا يَنْقُبُ الْكُرْسُفَ تَوَضَّأَتْ وَدَخَلَتْ الْمَسْجِدَ وَصَلَّتْ كُلَّ صَلَاةٍ بِوُضُوءٍ»<sup>۱</sup>

۱. نفس المصدر، باب ۱ من ابواب الاستحاضة، حدیث ۱.

۳- و اما باطل شدن وضوء با استحاضه قلیله به خاطر صحیحه معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام «... و اگر خون به درون پنبه نفوذ نکرده باشد، باید وضوء بگیرد و داخل مسجد بشود و هر نمازی را با وضوی جدیدی بخواند».

و أما الانتقاض بالاستحاضة المتوسطة فلموثقة سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام : « الْمُسْتَحَاضَةُ إِذَا تَقَبَّ الدَّمُ الْكُرْسُفَ اغْتَسَلَتْ لِكُلِّ صَلَاتَيْنِ وَ لِلْفَجْرِ غُسْلًا وَ إِن لَّمْ يَجْزِ الدَّمُ الْكُرْسُفَ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً وَ الْوُضُوءُ لِكُلِّ صَلَاةٍ »<sup>۱</sup>

و اما باطل شدن وضوء با استحاضه متوسطه به خاطر موثقه سماعه از امام صادق علیه السلام: «مستحاضه اگر خون از پنبه بگذرد و به پارچه برسد (مستحاضه کثیره) باید برای هر دو نماز و نماز صبح غسل نماید و اگر از پنبه نگذرد (استحاضه متوسطه) باید در هر روز یکبار غسل کند و برای هر نفازی وضوء بگیرد».

و أما المستحاضة الكبيرة فيمكن القول بعدم وجوب الوضوء في حقها بل عليها الغسل ثلاث مرات فقط كما تدل بوضوح على ذلك الموثقة.

و اما در مورد مستحاضه کبیره (کثیره) قول به عدم وجوب وضوء در حقش ممکن است بلکه فقط لازم است سه بار در روز غسل نماید ه مانطور که موثقه سماعه به وضوح بر آن دلالت می نماید.

و هل ينتقض وضوءها باستحاضتها؟ لا يبعد ذلك تمسكاً بالاولوية فان القليلة والمتوسطة اذا كانت ناقضة فبالاولوية الكبيرة غايته لا يجب عليها الوضوء لإجزاء الغسل عن ذلك و إن كان الاحتياط بفعله أمراً مناسباً بل لازماً تحفظاً من مخالفة المشهور القائل بذلك.

و آیا وضویش با استحاضه اش باطل می شود؟ بطلان وضوء به خاطر تمسک به اول ویت بعید نیست زیرا اگر قلیله و متوسطه مبطل وضوء باشند، به طریق اولی کبیره مبطل خواهد بود نهایتاً این است که وضوء به خاطر کفایت غسل از آن ، برایش واجب نیست و لو اینکه به خاطر دوری از مخالفت با مشهور که وضوء را لازم می دانند، احتیاط به انجام غسل امر مناسب بلکه لازمی می باشد.

Sco4: 27: 39

۱. نفس المصدر، باب ۱ من ابواب الاستحاضه، حدیث ۶.

## چکیده

۱. صحیحۀ حلبی بر بطلان وضوء در خصوص صورت عطش دلالت دارد.
۲. مبطلات وضوء عبارتند از:  
بول، غائط، باد معده، خواب، هر چیزی که عقل را زائل گرداند، استحاضه، جنابت و رطوبت مشتبه قبل از استبراء.
۳. صحیحۀ زراره: «مَا يَخْرُجُ مِنْ طَرْفَيْكَ الْأَسْفَلَيْنِ مِنَ الدُّبْرِ وَالدَّكْرِ غَائِطٌ أَوْ بَوْلٌ أَوْ مَنِيٌّ أَوْ رِيحٌ وَ الرَّوْمُ حَتَّى يَذْهَبَ الْعَقْلُ»<sup>۱</sup>  
بر بطلان وضوء با پیچ مورد اول دلالت می نماید.
۴. صحیحۀ معاویه بن عمار بر بطلان وضوء به واسطۀ استحاضۀ قلیله دلالت دارد.
۵. موثقه سماعه بر بطلان وضوء به واسطۀ استحاضۀ متوسطه دلالت دارد.
۶. در مورد بطلان وضوء به واسطۀ استحاضۀ کثیره روایتی وجود ندارد؛ البته می توان گفت وقتی که قلیله و متوسطه وضوء را باطل می نماید، به طریق اولی کثیره باعث بطلان وضوء می شود الا اینکه غسل کفایت از وضوء می نماید.
۷. به خاطر عدم مخالفت با مشهور احتیاط واجب به این است که در کثیره همراه با غسل وضوء هم بگیرد.

---

۱. نفس الهمدر، باب ۲ من ابواب نواقض الوضوء، حدیث ۲.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس پانزدهم

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

وضو از جمله اعمالی است که نه تنها خود ، مطلوب پروردگار است بلکه شرط صحّت یا کمال بعضی اعمال دیگر نیز می‌باشد؛ از اینرو احکام آن مورد توجه خاصّ بوده و در کتاب طهارت مفصّل به آن پرداخته می‌شود. در درس گذشته مبطلات وضوء بیان شد و مستندات برخی از این مبطلات مورد بحث و بررسی قرار گرفت . در این درس نخست مستندات بقیه مبطلات وضوء بررسی می‌شود، سپس موارد وجوب وضوء پیلن می‌گردد و مستندات وجوب در آن موارد مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت برخی از احکام مخصوص به وضوء ذکر می‌شود.

## متن عربى

٤- و أما الانتقاض بخروج المنى فلصحيحة زرارة السابقة.

و أما الانتقاض بالجماع فلصحيحة ابى مريم : «قلت لابي جعفر عليه السلام: ما تقول فى الرجل يتوضأ ثم يدعو جاريتة فتأخذ بيده حتى ينتهى الى المسجد فإن من عندنا يزعمون أنها الملامسة فقال: لا والله ما بذلك بأس وربما فعلته و ما يعنى بهذا إلا الواقعة فى الفرج»

٥- و أما أن البلل المشتبه قبل الاستبراء هو بحكم البول، فللروايات ال حاكمة بانتقاض الطهارة او ببولية المشتبه كمفهوم صحيحة محمد بن مسلم: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ رَجُلٌ بَالَ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مَاءٌ فَقَالَ يَعْصِرُ أُصْلَ ذَكَرِهِ إِلَى طَرْفِهِ ثَلَاثَ عَ صَرَاتٍ وَ يَنْتَرُ طَرْفَهُ فَإِنْ خَرَجَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ فَلَيْسَ مِنَ الْبَوْلِ وَ لَكِنَّهُ مِنَ الْحَبَائِلِ» متى يجب الوضوء؟

يجب الوضوء للصلاة الواجبة- ما عدا الصلاة على الميت- و للاجزاء المنسية، و لصلاة الاحتياط، و للطواف الواجب، و بالنذر و اخويه.

و المستند فى ذلك:

١- اما وجوب الوضوء للصلاة الواجبة فلاية الوضوء و ما دلّ من الاحاديث على أنه: «لا صلوة إلا بطهور»

٢- و اما عدم وجوبه فى المستثنى فلما يأتى عند البحث عنه.

٣- و اما وجوبه للأجزاء المنسية و صلاة الاحتياط فلأنهما جزء من الصلاة

٤- و اما وجوبه للطواف الواجب فلصحيح على بن جعفر عن أخيه عليه السلام: «... و سألته عن رجل طاف ثم ذكر انه على غير وضوء. قال: يقطع طوافه و لا يعتدّ به»

٥- و اما وجوبه فى المورد الأخير فلو جوب الوفاء بالنذر و أخويه.

أحكام خاصة بالوضوء

من تيقن الحدث و شك فى الطهارة أو بالعكس بنى على الحالة السابقة. و من شك فى الطهارة بعد الصلاة بنى على صحتها و توضأ لما يأتى. و من شك فيها أثناءها و لم يكن محكوماً بالطهارة ظاهراً قطعها و استأنفها بعد الوضوء. و من شك فى حاجبية الموجود أو وجود الحاجب قبل الوضوء أو أثناءه فلا بدّ له من تحصيل اليقين أو الاطمئنان بعدمه، و لو كان بعده بنى على صحته



## مستند باطل شدن وضوء بواسطه جنابت

یکی دیگر از نواقض وضوء جنابت است. جنابت به دو سبب محقق می شود:

الف: خروج منی

ب: جماع و لو اینکه منی خارج نشود.

مستند بطلان وضوء به واسطه خروج منی، صحیحه زراره است: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ وَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ فَقَالَا مَا يَخْرُجُ مِنْ طَرْفَيْكَ الْأَسْفَلَيْنِ مِنَ الدُّبْرِ وَ الذَّكَرِ غَائِطٌ أَوْ بَوْلٌ أَوْ مَنِيٌّ أَوْ رِيحٌ وَ الرَّهْمُ حَتَّى يَذْهَبَ الْعَقْلُ»<sup>۱</sup>

و اما مستند بطلان وضوء به واسطه جماع صحیحه ابی مریم است . در این روایت ابی مریم از امام باقر علیه السلام در مورد فردی سوال می کند که با کنیزش ملاعبه می نماید و بیان می دارد که در نزد ما کسانی هستند که این را از مصادیق ملامسه می دانند - همان ملامسه ای که در آیه وضوء و آیه ۴۳ سوره نساء به آن اشاره شده است: «او لامستم النساء» و جزء مبطلات وضوء قرار داده شده است- و امام علیه السلام این مساله را نفی می نماید و منظور از ملامسه ای که مبطل وضوء است را جماع و مواقعه در فرج بیان می دارند. FG ۱

### تطبیق

۴- و أما الانتقاض بخروج المنی فلصحیحة زرارة السابقة.

و أما الانتقاض بالجماع فلصحیحة ابی مریم: «قلت لابی جعفر علیه السلام: ما تقول فی الرجل يتوضأ ثم يدعو جاريتہ فتأخذ بیده حتى ينتهی الى المسجد فإن من عندنا يزعمون أنها الملامسة فقال: لا والله ما بذلك بأس وربما فعلته و ما یعنی بهذا إلا المواقعة فی الفرج»<sup>۲</sup>

۴- اما باطل شدن وضوء به واسطه خروج منی با خاطر صحیحه گذشته زراره می باشد.

و اما باطل شدن وضوء بواسطه جماع به خاطر صحیحه ابی مریم است: «به امام باقر علیه السلام گفتم: در مورد مردی که وضوء می گیرد سپس کنیزش را می خواند و دستش را می گیرد (کنایه از ملاعبه) تا اینکه به مسجد برود چه می فرمائید؟ همانا در نزد ما کسانی هستند که خیال می کنند این از مصادیق ملامسه (در آیه او لامستم النساء) می باشد. پس فرمود: نه به خدا قسم آن اشکالی ندارد و چه بسا خودم هم آن را انجام دهم. مقصود آیه نیست مگر جماع در فرج».

Sco ۱: ۴: ۴۶

۱. نفس المصدر، باب ۲ من ابواب نواقض الوضوء، حدیث ۲.

۲. وسائل الشیعه، باب ۹ من ابواب نواقض الوضوء، حدیث ۴.

## مستند باطل شدن وضوء بواسطه رطوبت مشتبیه

بیان شد که رطوبت مشتبیه قبل از استبراء در حکم بول می‌باشد و باعث باطل شدن وضوء می‌گردد. مستند این مساله مفهوم صحیحه محمد بن مسلم است. در این صحیحه امام باقر علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند که اگر بعد از استبراء، مایعی از انسان خارج شود، در حکم بول نیست. مفهوم این عبارت این است که اگر قبل از استبراء مایع مشتبیهی از انسان خارج شود در حکم بول می‌باشد.

### تطبیق

۵- و أما أن الببل المشتبیه قبل الاستبراء هو بحکم البول، فللروایات الحاکمة بانتقاض الطهارة او ببولیة المشتبیه کمفهوم صحیحة محمد بن مسلم: « قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ رَجُلٌ بَالٌ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مَاءٌ فَقَالَ يَعْصِرُ أَصْلَ ذَكَرِهِ إِلَى طَرْفِهِ ثَلَاثَ عَصْرَاتٍ وَ يَنْتَرُ طَرْفَهُ فَإِنْ خَرَجَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ فَلَيْسَ مِنَ الْبَوْلِ وَ لَكِنَّهُ مِنَ الْحَبَائِلِ »<sup>۱</sup>

۵- و اما اینکه رطوبت مشتبیه قبل از استبراء در حکم بول است به خاطر روایاتی است که به باطل شدن وضوء (بواسطه رطوبت مشتبیه) یا بول بودن رطوبت مشتبیه حکم می‌نماید مثل مفهوم صحیحه محمد بن مسلم: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مردی ادرار نموده است و آبی با او نیست (چه کند؟) فرمود: پایین آلتش را سه بار به طرف بالا فشار دهد و سرش را بکشد پس اگر بعد از آن چیزی از او خارج شد، در حکم بول نیست و از زوائد بدن است».

SCO۲: ۸: ۳۷

### موارد وجوب وضوء

اصل وضوء گرفتن مستحب است ولی در مواردی واجب می‌شود:

- برای خواندن نمازهای واجب مثل نمازهای یومیه و آیات و... الا نماز میت.
- برای به جا آوردن اجزای فراموش شده نماز مثل سجده یا تشهد فراموش شده.
- برای خواندن نماز احتیاط مثل مواردی که فردی بین رکعات ۳ و ۴ شک نماید و نماز احتیاط بر او واجب شود.
- برای به جا آوردن طواف واجب مثل طواف زیارت و طواف نساء در عمره مفرده.
- نذر وضوء یا عهد و قسم برای انجام وضوء. ۲ FG

### تطبیق

متی يجب الوضوء؟

يجب الوضوء للصلاة الواجبة - ما عدا الصلاة على الميت - و للاجزاء المنسية، و لصلاة الاحتياط، و للطواف الواجب، و بالندر و اخويه.

۱. نفس المصدر، باب ۱۱ من ابواب احكام الخلو، حديث ۲.

چه وقتی وضوء واجب می‌شود؟

وضوء برای نماز واجب - غیر از نماز بر م-یت- و برای اجزای فراموش شده نماز و برای نماز احتیاط و برای طواف واجب و به واسطه نذر و دو برادرش (عهد و قسم) واجب می‌شود.

Score: ۴۳: ۱۳: ۴۳

### مستندات موجبات وضوء

دو دلیل برای وجوب وضوء برای به جا آوردن نمازهای واجب وجود دارد:

الف: روایات فراوانی که نماز را مشروط به طهارت می‌نماید.

ب: آیه وضوء: «اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا...» که به افراد امر می‌کند که هنگام اقامه نماز وضوء بگیرید و امر ظهور در وجوب دارد؛ پس وضوء در هنگام نماز واجب واجب است.

اما مستند استثله نماز میت خواهد آمد و اجمالش این است که نماز میت در حقیقت نماز نیست بلکه نوعی دعا است و اطلاق نماز بر آن مجاز می‌باشد و لذا ادله ای که وضوء را برای نماز واجب می‌نماید، شامل نماز میت نمی‌شود زیرا موضوع این ادله نماز است و نماز میت همانطور که گفتیم حقیقتاً نماز نیست.

اما مستند وجوب وضوء برای به جا آوردن اجزای فراموش شده نماز و نماز احتیاط این است که اینها در حقیقت جزء نماز هستند و همانطور که بیان شد، برای به جا آوردن نماز و اجزای آن وضوء واجب می‌شود.

و اما دلیل وجوب وضوء برای به جا آوردن طواف واجب، صحیحه علی بن جعفر علیه السلام است که از امام موسی بن جعفر در مورد فودی سوال می‌نماید که طوافش را به جا آورده و یادش آمده که وضوء نداشته است و امام علیه السلام می‌فرماید: «آن طواف را قطع بنماید و به آن اعتنا ننماید» پس حتی فراموش کردن وضوء هم باعث بطلان طواف است و از اینجا معلوم می‌شود که طواف مشروط به وضوء است پس در طواف واجب، وضوء واجب می‌باشد.

و اما مستند وجوب وضوء به واسطه نذر و عهد و قسم این است که وفاء به نذر و عهد و قسم بر طبق ادله واجب است و وفای به نذر به معنای عمل به متعلق نذر می‌باشد. متعلق نذر در نذر وضوء و عهد به آن و قسم به آن، انجام وضوء است پس انجام وضوء در این موارد واجب است. FG ۳

### تطبیق

و المستند فی ذلک:

۱- اما وجوب الوضوء للصلاة الواجبة فلاية الوضوء<sup>۱</sup> و ما دلّ من الاحادیث علی أنّه: «لا صلوة إلتا بطهور»

و مستند مواردی که بیان شد عبارت است از:

۱- اما وجوب وضوء برای نماز واجب به دلیل آیه وضوء و احادیثی است که دلالت بر این دارد که: «نماز بدون طهارت صحیح نیست».

۲- و اما عدم وجوبه فی المستثنی فلما یأتی عند البحث عنه.

۱. المائدة: ۶.

۲- و اما عدم وجوب وضوء در مستثنی (نماز میت) به خاطر دلیلی است که هنگام بحث از نماز میت خواهد آمد.

۳- و اما وجوبه للأجزاء المنسبیه و صلاة الاحتیاط فلأنهما جزء من الصلاة

۳- و اما وجوب وضوء برای اجزاء فراموش شده نماز و نماز احتیاط به دلیل این است که ایندو جزئی از نماز هستند.

۴- و اما وجوبه للطواف الواجب فلصحيح علی بن جعفر عن أخیه علیه السلام : «... و سألته عن رجل طاف ثم ذکر انه علی غیر وضوء. قال: یقطع طوافه و لا یعتدّ به»<sup>۱</sup>

۴- و اما وجوب وضوء برای طواف واجب به خاطر صحیحۀ علی بن جعفر از برادرش علیه السلام است: «... از او سوال کردم در مورد مردی که طواف می کند سپس یادش می آید که وضوء نداشته است. فرمود: طوافش را قطع نماید و به آن اعتنا نکند»

۵- و اما وجوبه فی المورد الأخير فلو وجوب الوفاء بالنذر و أخویه.

۵- و اما وجوب وضوء در مورد آخر (نذر و عهد و قسم) به خاطر وجوب وفای به نذر و دو برادرش (عهد و قسم) است.

SCO۴: ۲۰: ۵۹

## برخی از احکام خاص به وضوء

آخرین بحث وضوء احکام خاص به وضوء است. این احکام عبارتند از:

- کسی که حالت سابقۀ عدم طهارت دارد و شک می کند که وضوء گرفته است یا نه، باید بنا را بر عدم طهارت بگذارد و کسی که حالت سابقۀ طهارت دارد و شک در بطلان وضویش می نماید باید بنا را بر طهارت بگذارد.
- کسی که نمازی را بخواند و بعد از نماز در طهارت در حین نماز شک نماید، نمازی که خوانده است صحیح است و باید برای نمازهای بعدی وضوء بگیرد.
- کسی که در اثنای نماز در طهارتش شک نماید، اگر حالت سابقۀ طهارت داشته باشد، نمازش صحیح است ولی اگر حالت سابقۀ طهارت نداشته باشد، نمازش باطل است.
- اگر کسی در مانعیت چیزی یا اصل وجود مانع قبل از وضوء یا در حین وضوء شک نماید، باید یقین یا اطمینان به عدم مانع پیدا کند و اگر شک او بعد از وضویش باشد، بنا را بر صحت وضوء می گذارد.

## تطبیق

أحكام خاصة بالوضوء

احکام مخصوص به وضوء

من یقن الحدث و شک فی الطهارة أو بالعکس بنی علی الحالة السابقة. و من شک فی الطهارة بعد الصلاة بنی علی صحتها و توضاً لما یأتی. و من شک فیها أثناءها و لم یکن محکوماً بالطهارة ظاهراً قطعها و استأنفها بعد الوضوء.

۱. وسائل الشیعه، باب ۱ من ابواب الوضوء، حدیث ۱.

کسی که یقین به حدث داشته باشد و شک در طهارت نماید یا بالعکس (یقین در طهارت و شک در حدث) بنا را بر حالت سابق می‌گذارد. و کسی که بعد از نماز شک در طهارتش نماید بنا را بر صحت نمازش می‌گذارد و برای آنچه می‌آید، وضوء می‌گیرد. و کسی که در اثناء نماز در طهارت شک نماید و محکوم به طهارت ظاهری (استصحابی) نباشد، نماز را قطع می‌نماید و بعد از وضوء گرفتن آن را از سر می‌گیرد.

و من شك في حاجبية الموجود أو وجود الحاجب قبل الوضوء أو أثناءه فلا بد له من تحصيل اليقين أو الاطمئنان بعدمه، و لو كان بعده بنى على صحته

و کسی که در مانعیت موجود یا وجود مانع قبل یا در اثناء وضوء شک نماید، باید به تحویل یقین یا اطمینان به عدم مانع بپردازد و اگر شک او بعد از وضوء باشد، بنا را بر صحت وضوء می‌گذارد.

Scoo: ۳۱: ۱۱

## چکیده

۱. مستند بطلان وضوء به واسطه خروج منی ، صحیحه زراره است و مستند بطلان وضوء به واسطه جماع صحیحه ابی مریم است.
۲. مفهوم صحیحه محمد بن مسلم، این است که رطوبت مشتبه به ادرار قبل از استبراء، در حکم بول بوده و باعث بطلان وضوء است.
۳. وضوء در موارد زیر واجب می‌باشد:  
نمازهای واجب، اجزای فراموش شده نماز و نماز احتیاط، طواف واجب، نذر و عهد قسم به وضوء.
۴. وجوب وضوء در نمازهای واجب به دلیل آیه وضوء و روایاتی است که نماز را مشروط به طهارت قرار می‌دهد.
۵. وجوب وضوء در اجزای فراموش شده نماز و نماز احتیاط به دلیل این است که ایندو جزء نماز هستند.
۶. وجوب وضوء برای انجام طواف واجب به دلیل صحیحه علی بن جعفر می‌باشد.
۷. وجوب وضوء در موارد نذر، عهد و قسم به وضوء، به دلیل این است که وفاء به نذر واجب است.
۸. کسی که یقین سابق به حدث دارد و شک لاحق در طهارت، یا یقین سابق به طهارت دارد و شک لاحق در حدث، باید بنا را بر حالت سابقه بگذارد.
۹. کسی که بعد از نماز در طهارتش شک نماید، نمازش صحیح است و باید برای نمازهای بعدی وضوء بگیرد.
۱۰. کسی که در اثناء نماز در طهارتش شک نماید و حالت سابقه طهارت نداشته باشد، نمازش باطل است.
۱۱. کسی که در مانعیت موجود یا در اصل وجود مانع ، قبل از وضوء یا در اثناء آن شک نماید، باید یقین یا اطمینان به عدم مانع پیدا کند و کسی که بعد از وضوء شک نماید، بنا را بر صحت وضوء می‌گذارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

## درس شانزدهم

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای مهاجری

## مقدمه

در درس گذشته برخی از احکام اختصاصی وضوء بیان شد . در این درس یک حکم اختصاصی دیگر برای وضوء بیان می‌گردد و سپس مستند این احکام بیان شده و مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. با بیان مستند احکام اختصاصی وضوء، مباحث مربوط به وضوء در کتاب به پایان می‌رسد. برای فهم بهتر این درس توصیه می‌شود به مباحث مربوط به قاعده فراغ مراجعه شود.



## متن عربى

و من كان بعض أعضاء وضوءه متنجسا و توضأ ثم شك فى تطهيرها بنى على الصحة و بقاء النجاسة فيجب غسلها لما يأتى من أعمال.

و المستند فى ذلك:

١- اما البناء على الحالة السابقة المتيقنة فللاستصحاب.

٢- و اما البناء على الصحة لمن شك فى الطهارة بعدها فلقاعدته الفراغ المستفادة من موثق محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام: «كل ما شككت فيه مما قد مضى فامضه كما هو» و غيرها.

٣- و اما وجوب الوضوء لما يأتى فللزوم احراز شرط العمل بعد فرض عدم جريان قاعدة الفراغ بلحاظه..

٤- و اما وجوب الوضوء لمن شك فى الأثناء و لم يكن محكوماً بذلك ظاهراً فللزوم احراز الشرط بلحاظ ما يأتى.

٥- و اما ان الشاك فى حاجبية الموجود او فى وجود الحاجب يلزمه تحصيل اليقين أو الاطمئنان فلاشتغال الذمة بغسل الوجه و اليدين و لا بدّ من تحصيل اليقين بفراغ الذمة من ذلك و هو لا يتحقق الا مع الجزم بعدم الحاجب.

٦- و اما البناء على الصحة إذا كان الشك بعد الفراغ فلقاعدته الفراغ. و هل يشترط فى جريان قاعدة الفراغ فى هذا الفرع و غيره احتمال الالتفات حين العمل؟ فى ذلك خلاف بين الأعلام.

٧- و أما الحكم بالصحة فى الفرع الاخير فلقاعدته الفراغ . و الوجه فى الحكم ببقاء النجاسة - على فرض عدم كفاية الغسل الوضوئى لتحقق التطهير- هو الاستصحاب بعد عدم حجية القاعدة فى اثبات لوازمها.

## آخرین حکم اختصاصی وضوء

در درس گذشته چهار مساله از احکام اختصاصی وضوء بیان گردید که عبارت بودند از:

- ۱. کسی که حالت سابقه عدم طهارت دارد و شک می کند که وضوء گرفته است یا نه، باید بنا را بر عدم طهارت بگذارد و کسی که حالت سابقه طهارت دارد و شک در بطلان وضویش می نماید، باید بنا را بر طهارت بگذارد.
  - ۲. کسی که نمازی را بخواند و بعد از نماز در طهارت در حین نماز شک نماید، نمازی که خوانده است صحیح است و باید برای نمازهای بعدی وضوء بگیرد.
  - ۳. کسی که در اثنای نماز در طهارتش شک نماید، اگر حالت سابقه طهارت داشته باشد، نمازش صحیح است ولی اگر حالت سابقه طهارت نداشته باشد، نمازش باطل است.
  - ۴. اگر کسی در مانعیت چیزی یا اصل وجود مانع قبل از وضوء یا در حین وضوء شک نماید، باید یقین یا اطمینان به عدم مانع پیدا کند و اگر شک او بعد از وضویش باشد، بنا را بر صحت وضوء می گذارد.
- آخرین و پنجمین حکم اختصاصی وضوء این است که اگر برخی از اعضای وضوی شخصی متنجس بود و او بعد از وضوء شک کرد که آیا هنگام وضوء گرفتن، آن عضو پاک بوده است یا نه، وضویش صحیح است ولی باید بنا را بر نجاست آن عضو بگذارد و برای اعمال بعدی آن عضو را تطهیر نماید.

### تطبیق

و من كان بعض أعضائه وضوءه متنجسا و توضحاً ثم شك في تطهيرها بنى على الصحة و بقاء النجاسة فيجب غسلها لما يأتي من أعمال

و کسی که بعضی از اعضای وضویش متنجس بود و وضوء گرفت و سپس در پاک نمودن آن عضو شک نمود، بنا را بر صحت وضوء و باقی ماندن نجاست دستش می گذارد، پس شستن آن عضو متنجس برای اعمال بعدی واجب است.

Sc01: ٤: ٥٨

### مستند مساله اول و مساله دوم

مساله اول این است که در صورت حالت سابقه نجاست یا طهارت و شک لاحق باید بنا را بر ح الت سابقه قرار دهد . دلیل این مساله استصحاب است که در اصول بحث شده است و مفاد آن این است که در صورت یقین سابق و شک لاحق در متعلق یقین سابق، به شک اعتنا نمی شود.

مساله دوم این است که اگر کسی بعد از نماز در وضوء داشتن خود شک کند، بنا را بر صحت آن نماز می گذارد و برای نمازهای دیگر وضوء می گیرد. مستند قسمت اول این مساله قاعده فراغ است که از قواعد فقهی است و مفادش این است که اگر بعد از تمام شدن نماز در صحت آن نماز شک شود، نباید به آن شک اعتنا شود و مستند آن موثقه محمد بن مسلم است که به آن اشاره دارد.

دلیل قسمت دوم این مساله آن است که طهارت یکی از شرائط نماز است و باید هنگام ورود به نماز وجود آن احراز شود و با شک در آن نمی توان نماز را شروع کرد و قاعده فراغ مربوط به شک بعد از نماز است نه قبل از آن. ١ FG

## تطبيق

و المستند في ذلك:

۱- اما البناء على الحالة السابقة المتقنة فللاستصحاب.

و مستند در احكامی که بیان شد عبارت است از:

۱- اما بنا بر حالت سابق یقینی به خاطر استصحاب می باشد.

۲- و اما البناء على الصحة لمن شك في الطهارة بعدها فلقاعدة الفراغ الاستفادة من موثقة محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام: «كل ما شككت فيه مما قد مضى فامضه كما هو»<sup>۱</sup> و غيرها.

۲- و اما بنا بر صحت نماز برای کسی که بعد از نماز در طهارتش شک نماید، به دلیل قاعده فراغ است که از موثقه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام: «هر چیزی که در آن شک نمودی از آن چیزهایی که گذشته است، بگذر از آن همانطور که بوده است (کنایه از عدم اعتنا به شک) و غیر آن بدست می آید.

۳- و اما وجوب الوضوء لما يأتي فللزوم احراز شرط العمل بعد فرض عدم جریان قاعدة الفراغ بلحاظه.

۳- و اما وجوب وضوء برای اعمالی که در پیش است به خاطر لزوم احراز شرط عمل است بعد از اینکه فرض این است که قاعده فراغ به لحاظ شک قبل از عمل جاری نمی شود.

Sco2:12: 04

## مستند مسأله سوم و قسمت اول مسأله چهارم

مسأله سوم این است که اگر کسی در اثنای نماز در طهارتش شک نماید، اگر حالت سابقه طهارت داشته باشد، نمازش صحیح است و الا نمازش باطل است. مستند این مسأله این است که احراز شرط نماز که طهارت است به لحاظ بقیه نماز شرط است و فرض این است که شک دارد و قاعده فراغ هم در اینجا جاری نیست و لذا نمازش باطل است.

قسمت اول مسأله چهارم این است که اگر کسی در مانعیت چیزی یا اصل وجود مانع قبل از وضوء یا در حین وضوء شک نماید، باید یقین یا اطمینان به عدم مانع پیدا کند. مستند این مسأله قاعده اشتغال است زیرا اشتغال به وضوء برای نماز یقینی است و فرد لازم است برائت یقینی از آن حاصل نماید و برائت یقینی در صورتی حاصل می شود که یقین یا اطمینان به عدم مانع داشته باشد. ۲ FG

## تطبيق

۴- و اما وجوب الوضوء لمن شك في الأثناء و لم يكن محكوماً بذلك ظاهراً فللزوم احراز الشرط بلحاظ ما ياتي.

۴- و اما وجوب وضوء برای کسی که در اثناء نماز شک کند و محکوم به طهارت ظاهری (استصحابی) نباشد، به دلیل لزوم احراز شرط نماز (طهارت) به لحاظ بقیه نماز می باشد.

۱. وسائل الشیعه، باب ۲۳ من ابواب الخلل فی الصلوه، حدیث ۳.

۵- و اما ان الشاک فی حاجیة الموجود او فی وجود الحاجب یلزمه تحصیل یقین أو الاطمینان فلاشتغال الذمة بغسل الوجه و الیدین و لابد من تحصیل یقین بفراغ الذمة من ذلك و هو لا یتحقق الا مع الجزم بعدم الحاجب.

۵- و اما لزوم تحصیل یقین یا اطمینان بر شاک در مانعیت موجود یا وجود مانع به دلیل اشتغال ذمه به شستن صورت و دو دست برای اوست و باید تحصیل یقین به فراغ ذمه از آن بنماید و تحصیل یقین به فراغ ذمه محقق نمی شود مگر با جزم به عدم مانع.

Score: ۱۷: ۲۴

### مستند قسمت دوم مساله چهارم و مساله پنجم

قسمت دوم مساله چهارم این است که اگر شک در مانعیت موجود یا اصل وجود مانع بعد از وضوء باشد، وضوء صحیح است و به شک اعتنا نمی شود. مستند این مساله هم قاعده فراغ است زیرا شک، بعد از وضوء حاصل شده است و بر طبق قاعده فراغ به شک بعد از عمل اعتنا نمی شود.

#### نکته

برخی از فقها شرط اجرای قاعده فراغ را احتمال التفات به نکته مورد شک در حین عمل می دانند؛ به این معنا که اگر فرد یقین به عدم التفات و توجه در حین عمل داشته باشد این قاعده جاری نمی گردد پس لازم است که فرد احتمال التفات و توجه در حین عمل به نکته مورد شک را داشته باشد و دلیل این عده از فقهاء هم روایاتی است که قاعده را حجت قرار می دهد زیرا در این روایات نکته اجرای قاعده را «التفات حین عمل» قرار می دهند به این معنا که فرد در حین عمل التفات و توجه بیشتری به صحت عمل دارد، حال اگر کسی یقین به عدم التفات داشته باشد، التفات بیشتر در حق او معنا ندارد و این قاعده در حق او جاری نمی گردد.

مساله پنجم این است که اگر برخی از اعضای وضوی شخصی متنجس بود و وضوء گرفت و شک کرد که آیا وقت وضوء گرفتن آن عضو پاک بوده یا نه، وضویش صحیح است ولی باید بنا را بر نجاست آن عضو بگذارد و برای اعمال بعدی آن عضو را تطهیر نماید.

مستند صحت وضوء در این فرض همان قاعده فراغ است زیرا شک بعد وضوء حادث شده است. و مستند حکم به بقاء نجاست استصحاب نجاست است البته بعد از فرض عدم کفایت شستن اعضای وضوء برای حصول طهارت آن اعضاء؛ بنابر این اگر کسی شستن اعضای وضوء برای وضوء را کافی در حصول طهارت آن اعضاء بداند، و غسله نجاست را پاک بداند با شستن وضویی، نجاست قبل برطرف می گردد.

#### اشکال

با اجرای قاعده فراغ در مورد وضوی اول، حکم به صحت این وضوء می شود و لازمه صحت وضوء این است که اعضای وضوء پاک باشد و الا حکم به بطلان وضوء می شود پس با اجرای قاعده فراغ نتیجه می گیریم که اعضای وضوء شرعاً پاک هستند و استصحاب نجاست جاری نمی گردد.

ادله قاعده فراغ، لوازم این قاعده را حجت نمی کند بنابر این لازمه صحت وضوء که پاک بودن اعضاء است، ثابت نمی شود (۳)FG

SCO۴: ۲۹: ۰۲

تطبيق:

- ۶- و اما البناء على الصحة إذا كان الشك بعد الفراغ فللقاعدة الفراغ. و هل يشترط في جريان قاعدة الفراغ في هذا الفرع و غيره احتمال الالتفات حين العمل؟ في ذلك خلاف بين الأعلام.
- ۶- و اما بنا را بر صحت گذاشتن در صورتی که شک (در مانعیت موجود یا اصل وجود مانع) بعد از وضو باشد، به دلیل قاعده فراغ است. و در اینکه آیا برای جريان قاعده فراغ در این فرع و غیر آن، احتمال التفات و توجه در حین عمل شرط است یا نه، میان فقها اختلاف وجود دارد.
- ۷- و أما الحكم بالصحة في الفرع الاخير فللقاعدة الفراغ . و الوجه في الحكم ببقاء النجاسة - على فرض عدم كفاية الغسل الوضوئي لتحقيق التطهير - هو الاستصحاب بعد عدم حجية القاعدة في اثبات لوازمها.
- ۷- و اما حکم به صحت وضو در فرع اخیر (جایی که بعضی از اعضاء وضو متنجس باشد و بعد از وضو شک کند که آیا آن عضو را تطهیر کرده یا نه) به خاطر قاعده فراغ است. اما علت اینکه حکم به بقاء نجاست (بر فرض عدم کفایت غسل وضویی در تحقق تطهیر) می شود، استصحاب است؛ زیرا قاعده فراغ در اثبات لوازم خود حجت نیست.

## چکیده

۱. اگر برخی از اعضای وضوی شخصی متنجس بود و وضوء گرفت و شک کرد که آیا وقت وضوء گرفتن آن عضو پاک بود یا نه؟ وضویش صحیح است ولی باید بنا را بر نجاست آن عضو بگذارد و برای اعمال بعدی آن عضو را تطهیر نماید.
۲. مستند لزوم بقاء بر حالت سابقه حدث یا طهارت، در صورت شک لاحق در بر طرف شدن آن، استصحاب است.
۳. مستند بنا گذاشتن بر صحت نماز برای کسی که بعد از نماز شک در طهارت از حدث نماید، قاعده فراغ می باشد.
۴. مستند وجوب وضوء برای اعمال بعدی در مسأله بالا، لزوم احراز شرط عمل قبل از ورود به آن می باشد.
۵. مستند وجوب وضوء برای کسی که در اثناء نماز شک در طهارت نماید و حالت سابقه طهارت نداشته باشد، لزوم احراز شرط عمل قبل از ورود به آن می باشد.
۶. اشتغال ذمه یقینی به وضوء اقتضا می کند کسی که قبل از وضوء یا در اثناء وضوء شک در مانعیت موجود یا اصل وجود مانع دارد، بواسطه یقین یا اطمینان به عدم مانع ، فراغ یقینی حاصل نماید بله اگر شک او بعد از وضوء باشد، مقتضای قاعده فراغ عدم اعتنا به شک است.
۷. برخی از فقهاء شرط اجرای قاعده فراغ را احتمال التفات در حین عمل می دانند.
۸. مستند حکم به صحت وضوء برای کسی که حالت سابقه نجاستِ اعضا وضوء را دارد و بعد از وضوء شک در طهارت حین وضوء می نماید، قاعده فراغ است.
۹. دلیل عدم حکم به بقاء نجاست اعضا در فرض بالا، استصحاب نجاست است البته بعد از فرض عدم کفایت غسل وضوئی در حصول طهارت اعضا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۱۷

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

غسل از جمله اموری است که با توجه به موجبات و انواعش در کتاب طهارت مطرح می‌شود. موجبات غسل شش مورد می‌باشند که در این درس پس از ذکر این موجبات ششگانه، به توضیح و تعلیل اولین آنها یعنی جنابت می‌پردازیم.

در این راستا نخست موجب غسل جنابت را بیان کرده و حکم لواط را در این رابطه خواهیم گرفت، سپس حکم رطوبت مشتبه بعد از جماع و عدم وجوب نفسی غسل جنابت را مطرح خواهیم کرد و در ادامه به بیان مستند هر کدام از این احکام خواهیم پرداخت.



## متن عربى

### الغسل

يجب الغسل للجنابة، و الحيض، و النفاس، و الاستحاضة و الموت، و مس الميت.

غسل الجنابة و سببه

تتحق الجنابة باحد السببين: خروج المنى، و الجماع فى قبل المرأة او الدبر.

و يلحق بالاول خروج الرطوبة المشتبهة بعد الغسل و قبل الاستبراء بالبول . و يجب الغسل لكل مشروط بالطهارة اذا وجب.

و المستند فى ذلك:

١- اما سببية خروج المنى، فلصحيحة الحلبي : « سالت ابا عبد الله (ع) عن المفخذ، عليه غسل؟ قال : نعم اذا انزل » و غيرها.

و اما تحققها بالجماع فى قبل المرأة و دبرها، فلاطلاق قوله تعالى: «او لامستم النساء فلم تجدوا ماء...»، مضافا الى النصوص الكثيرة.

٢- و هل الوطء فى دبر الذكر -الذى هو من الكبائر- موجب الجنابة أيضا؟

المشهور ذلك.

و قد يستدل له:

بالإجماع المدعى من قبل السيد المرتضى.

و بإطلاق صحيحة محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام: «سألته متى يجب الغسل على الرجل و المرأة؟

فقال: إذا أدخله فقد وجب الغسل و المهر و الرجم»

و برواية أبى بكر الحضرمي عن أبى عبد الله عليه السلام : «قال رسول الله صلى الله عليه و آله : من جامع غلاما جاء يوم القيامة جنبا لا ينقيه ماء الدنيا، و غضب الله ع ليه و لعنه و أعد له جهنم و ساءت مصيرا . ثم قال: ان الذكر يركب

الذكر فيهتز العرش لذلك»

و اذا تمت هذه الوجوه كلاً او بعضاً حكماً بالجنابة و الا يبقى الاحتياط أمراً مناسباً، و هو يتحقق بالجمع بين الغسل و

الوضوء فيما اذا لم يفرض سبق الوضوء و الا كفى الغسل كما هو واضح.

٣- و اما لحوق الرطوبة المشتبهة بالمنى حكماً، فلصحيحة محمد ابن مسلم: «سألنا أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل

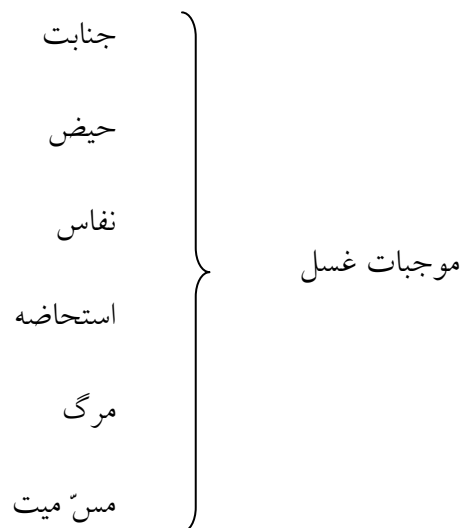
يخرج من احليله بعد ما اغتسل شىء، قال: يغتسل و يعيد الصلاة إلا ان يكون بال قبل ان يغتسل فانه لا يعيد غسله».

٤- و اما عدم وجوب غسل الجنابة فى نفسه، فلاصل البراءة بعد عدم الدليل على الوجوب.

و اما وجوبه للواجب المشروط بالطهارة، فهو مقتضى وجوب مقدمة الواجب و لو عقلاً.

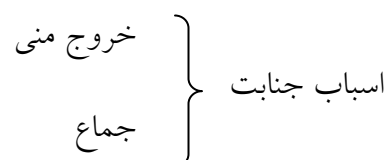
## موارد وجوب غسل

در شش مورد غسل واجب می‌شود. آن موارد عبارتند از: جنابت، حیض، نفاس، استحاضه، مرگ و مسّ میت.



## غسل جنابت

حالت جنابت در دو صورت حاصل می‌شود. اول اینکه منی از بدن خارج شود و دوم اینکه فردی با دیگری نزدیکی کند و عمل دخول رخ دهد. در اینجا فرقی نمی‌کند دخول از جلو باشد یا از عقب و یا اینکه همراه با خروج منی باشد یا بدون آن.



## دو نکته

**اول:** همانطور که پس از بول عمل استبراء مستحب است، در غسل نیز مستحب است. اما استبراء در غسل به بول کردن است. اگر کسی پس از غسل، استبراء نکرده و رطوبتی از او خارج شود که مشتبه بوده و ماهیت آن نامعلوم باشد، حکم خروج منی را دارد.

**دوم:** غسل وجوب ذاتی ندارد و در صورتی واجب می‌شود که انسان بخواهد عمل واجب دیگری که مشروط به غسل است را - مثل نماز - انجام دهد.

## تطبیق

الغسل

غسل

۱۷

يجب الغسل للجنابة، و الحيض، و النفاس، و الاستحاضة و الموت، و مس الميت.

غسل برای جنابت، حیض، نفاس، استحاضه، مرگ و مس میت واجب می شود.

غسل الجنابة و سببه

غسل جنابت و سبب آن

تعق الجنابة باحد السببين: خروج المنى، و الجماع في قبل المرأة او الدبر.

جنابت با یکی از دو سبب: خروج منی و عمل نزدیکی در جلو زن یا پشت محقق می شود.

و يلحق بالاول خروج الرطوبة المشتبهة بعد الغسل و قبل الاستبراء بالبول . و يجب الغسل لكل مشروط بالطهارة اذا

وجب.

خارج شدن رطوبت نامعلوم پس از غسل و قبل از استبراء با بول به (سبب) اول ملحق می شود. و غسل برای هر

عملی که مشروط به طهارت است وقتی آن عمل واجب شود، واجب می شود.

Sc01 → ۷:۱۳

### بررسی ادله احکام پیش گفته

برای اثبات اینکه خروج منی موجب جنابت می شود می توان به روایاتی اشاره کرد که از آن جمله صحیحه حلبی

است. در این صحیحه امام (ع) به صراحت و جوب غسل را منوط به انزال یعنی خروج منی می داند.

اما در مورد سبب دوم مبنی بر اینکه عمل نزدیکی در جلو یا عقب زن موجب جنابت می شود، علاوه بر نصوص

فراوان می توان به اطلاق آیه ۶ سوره مائده که فرمود: «یا اینکه زنان را لمس کنید» استدلال کرد. در این آیه لمس

زنان که کنایه از نزدیکی با آنان است را سبب جنابت می شمارد و این تعبیر از این جهت که نزدیکی از جلو باشد

یا عقب، منی خارج شود یا نشود اطلاق دارد و همه این موارد را شامل می شود.

### سببیت دخول در پشت مرد

اگر بین دو مرد عمل لواط که از گناهان کبیره است انجام شود، آیا این گونه نزدیکی هم باعث جنابت و در نتیجه

و جوب غسل می شود؟ مشهور فقهاء معتقدند این عمل موجب جنابت و جوب غسل است.

### دلیل حکم مشهور

دلیل اول: اجماعی است که از سوی سید مرتضی ادعا شده است<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup>. نقله عنه فی المعتبر: ۱/۸۱؛ مدارک الاحکام: ۱/۲۷۲.

**دلیل دوم:** اطلاق صحیحہ محمد بن مسلم<sup>۱</sup> است. در آن روایت امام (ع) در پاسخ به زمان وجوب غسل می‌فرمایند: هنگامی که مرد داخل کند در فرج، غسل و رجم و مهر واجب می‌شود. و این فرج اطلاق دارد در اینکه فرج زن باشد یا مرد.

**دلیل سوم:** در روایتی<sup>۲</sup> از امام صادق(ع) به نقل از رسول خدا (ص) آمده است: کسی که با پسر نوجوانی نزدیکی کند، روز قیامت جنب محشور می‌شود در حالی که آب دنیا او را پاک نکرده است. پس روایت بیان می‌کند که غسلی که در دنیا کرده است موجب پاکی او نمی‌شود. لذا اصل انجام غسل در آن مفروض گرفته شده است.

### جمع بندی ادله

گویا مصنف این سه دلیل را تمام نمی‌داند، چرا که اجماع مدرکی است لذا دلالت ندارد. در دلیل دوم هم به قرینه اینکه بلافاصله پس از غسل وجوب مهر ذکر شده است، حکم آن مختص به زن می‌شود. دلیل سوم هم در مقام بیان یک امر معنوی است و نه حکم شرعی تا بتواند مستند قرار بگیرد. با توجه به این اشکالات مصنف می‌گوید اگر هر سه دلیل یا بعضی را پذیرفتیم، حکم به جنابت می‌کنیم. و اگر نپذیرفتیم در این صورت هم به جهت پرهیز از مخالفت با مشهور مناسب است احتیاط کنیم. احتیاط به این است که شخص اگر قبلا وضو داشته فقط غسل کند و اگر وضو نداشته، هم غسل کند و هم وضو بگیرد.

### تطبیق

و المستند فی ذلک:

و دلیل بر آن:

۱- اما سبب فوج المنی، فلصحیحة الحلبي: «سالت ابا عبد الله(ع) عن المفخذ، علیه غسل؟ قال: نعم اذا انزل» و غیرها. اما سبب بودن فروج منی، پس بخاطر صحیحہ حلبی است: «از امام صادق (ع) پرسیدم در مورد میان ران گذارنده (یعنی دخول رخ نداده است). آیا غسل بر او واجب است؟ فرمود: بله اگر منی خارج شود.» و غیر این صحیحہ است. و اما تحققها بالجماع فی قبل المرأة و دبرها، فلاطلاق قوله تعالی: «او لامستم النساء فلم تجدوا ماء...»<sup>۳</sup>، مضافا الی النصوص الكثيرة.

و اما محقق شدن جنابت با نزدیکی در جلو و پشت زن، پس بخاطر اطلاق سخن خداوند متعال است: «یا زنان را لمس کردید (کنایه از نزدیکی) پس آب نیافتید...»، علاوه بر روایات بسیار.

۲- و هل الوطء فی دبر الذکر -الذی هو من الكبائر- موجب الجنابة أيضا؟

و آیا دخول در پشت مرد - که از گناهان کبیره است - هم باعث جنابت می‌شود؟

۱. وسائل الشیعة الباب ۶ من أبواب الجنابة الحدیث ۱.

۲. وسائل الشیعة الباب ۱۷ من أبواب النکاح المحرم الحدیث ۱.

۳. المائدة: ۶.

المشهور ذلك.

مشهور آن است. (یعنی موجب جنابت می شود)

و قد يستدل له:

و گاهی برای این حکم استدلال می شود:

بالإجماع المدعى من قبل السيد المرتضى.

به اجماعی که از سوی سید مرتضی ادعا شده است.

و بإطلاق صحیحة محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السّلام: «سألته متى يجب الغسل على الرجل و المرأة؟

و به اطلاق صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع): «از او پرسیدم چه وقت غسل بر مرد و زن

واجب می شود؟

فقال: إذا أدخله فقد وجب الغسل و المهر و الرجم»

پس فرمود: هنگامی که مرد داخل کند آن را پس غسل و مهر و رجم واجب شده است»

و بروایة أبی بکر الحضرمی عن أبی عبد الله عليه السّلام : «قال رسول الله صلّى الله عليه و آله : من جامع غلاما جاء

يوم القيامة جنبا لا ينقيه ماء الدنيا، و غضب الله عليه و لعنه و أعدّ له جهنّم و ساءت مصيرا. ثم قال: ان الذكر يركب

الذكر فيهتر العرش لذلك»

و به روایت ابی بکر حضرمی از امام صادق (ع): «رسول الله (ص) فرمود: کسی که با پسر نوجوانی نزدیکی کند، روز

قیامت وارد می شود در حالی که جنب است و آب دنیا او را پاک ن می کند، و خشم خدا بر اوست و خدا او را لعنت

کرده و برایش جهنم را مهیا کرده است و جهنم بد سرنوشتی است . سپس فرمود: همانا (وقتی) مرد بر مرد سوار شود

(کنایه از نزدیکی) پس به دلیل آن عرش به لرزه در می آید.»

و اذا تمت هذه الوجوه كلاً أو بعضاً حکمنا بالجنابة و الا يبقى الاحتياط أمرا مناسبا، و هو يتحقّق بالجمع بين الغسل و

الوضوء فيما اذا لم يفرض سبق الوضوء و الا كفى الغسل كما هو واضح.

و اگر همه یا بعضی از این دلایلها تمام باشد، ما حکم به جنابت می کنیم و الا احتیاط امر مناسبی باقی می ماند، و

احتیاط با جمع میان غسل و وضوء در جایی که وضوی سابق ی نباشد، محقق می شود و اگر وضوی سابقی باشد

همانطور که واضح است غسل کافی است.

SCO2→19:55

دلیل ملحق شدن رطوبت نامعلوم به منی

گفته شد که اگر شخصی بعد از خروج منی بول نکند و پس از انجام غسل رطوبتی از او خارج شود، این رطوبت حکم منی را دارد. دلیل آن صحیح‌ه‌ای است که محمد بن مسلم<sup>۱</sup> نقل می‌کند و در آن، امام (ع) به صراحت همین حکم را با قیودش ذکر می‌کند.

### عدم وجوب نفسی غسل

غسل جنابت به خودی خود واجب نیست، بلکه وجوبش منوط به واجبی است که مشروط به طهارت است. اما اینکه به خودی خود واجب نیست، چون از سویی دلیلی برای اثبات این وجوب نداریم و از سوی دیگر اصل برائت جاری می‌شود. اما نسبت به اینکه وجوبش غیري است، باید گفت چون غسل مقدمه است برای واجباتی که مشروط به طهارتند. و مقدمه واجب، واجب است. اگر نگوییم هم وجوب شرعی دارد و هم وجوب عقلی، حداقل وجوب عقلی را دارد.

### تطبيق

۳- و اما لحوق الرطوبة المشتبهة بالمنى حكما، فلصحيحة محمد ابن مسلم: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يخرج من احليله بعد ما اغتسل شيء، قال: يغتسل و يعيد الصلاة إلا ان يكون بال قبل ان يغتسل فانه لا يعيد غسله». و اما ملحق شدن رطوبت نامعلوم به منی از حیث حکم، پس بدلیل صحیح‌ه محمد بن مسلم است: «از امام صادق (ع) پرسیدم در مورد مردی که پس از غسل کردن چیزی از آلتش خارج می‌شود، فرمود: غسل می‌کند و نمازش را اعاده می‌کند مگر آنکه قبل از غسل کردن بول کرده باشد پس همانا او غسلش را اعاده نمی‌کند».

۴- و اما عدم وجوب غسل الجنابة في نفسه، فلاصل البراءة بعد عدم الدليل على الوجوب. و اما وجوبه للواجب المشروط بالطهارة، فهو مقتضى وجوب مقدمة الواجب و لو عقلا. و اما عدم وجوب نفسی غسل جنابت، پس بدلیل اصل برائت است بعد از اینکه دلیلی بر وجوب، وجود ندارد. و اما وجوب غسل برای واجبی که مشروط به طهارت است، پس آن مقتضای وجوب مقدمه واجب است و لو اینکه (وجوب) عقلی باشد.

<sup>۱</sup>. وسائل الشیعة الباب ۳۶ من أبواب الجنابة الحديث ۶.

## چکیده

۱. اسباب وجوب غسل شش مورد است که عبارتند از: جنابت، حیض، نفاس، استحاضه، مرگ و مسّ میت.
۲. دو عامل جنابت، خروج منی، و نزدیکی با زن می‌باشند که با رخ دادن آنها غسل جنابت واجب می‌شود.
۳. استبراء در غسل به بول کردن است. اگر کسی پس از غسل، استبراء نکرده و رطوبتی مشتبه و نامعلوم از او خارج شود، حکم خروج منی را دارد.
۴. غسل وجوب ذاتی ندارد. و در صورتی واجب می‌شود که انسان بخواهد عمل واجب دیگری که مشروط به غسل است را - مثل نماز - انجام دهد.
۵. مشهور فقهاء معتقدند عمل لواط که از گناهان کبیره است، موجب جنابت و وجوب غسل است.
۶. مصنف هر سه دلیل مشهور مبنی بر حصول جنابت در اثر لواط را مخدوش دانسته، اما به جهت پرهیز از مخالفت با مشهور احتیاط را مناسب می‌داند.
۷. احتیاط درباره کسی که لواط کرده به این است که اگر قبلاً وضو داشته فقط غسل کند و اگر نداشته هم غسل کند و هم وضو بگیرد.
۸. غسل جنابت وجوب غیری دارد؛ زیرا دلیل مستقلی برای وجوب آن نداریم. این غسل برای واجباتی که مشروط به طهارتند مقدمه است. و مقدمه واجب، واجب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۱۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی



## مقدمه

پس از آنکه در درس گذشته با اسباب غسل آشنا شده و تا حدودی مسائل مربوط به غسل جنابت را بررسی کردیم، در این درس مباحث مربوط به غسل جنابت را کامل خواهیم کرد. در بخش اول این درس برخی احکام مربوط به غسل مانند انواع غسل جنابت (ارتماس، ترتیبی) و نحوه انجام آنها، موالات، جواز نکس، کفایت غسل از وضو و شک در انجام یا صحت غسل بیان می‌شود. در بخش دوم به ذکر و تحلیل ادله اثبات این احکام که عمدتاً روایت می‌باشند، خواهیم پرداخت.

## متن عربى

غسل الجنابة و بعض احكامه

الغسل على نحوين: ارتماسى يغمس فيه جميع البدن فى الماء دفعة عرفية، و ترتيبى يغسل فيه الرأس و الرقبة أولاً ثم الطرف الأيمن ثم الأيسر.

ولا تعتبر الموالاة و لا عدم النكس فيه بل فى كل غسل.

كما و انه يجزئ عن الوضوء.

و إذا شكّ المكلف فى صدور غسل الجنابة منه أعاده.

و إذا شكّ فى صحته بعد الفراغ منه بنى على صحته.

و إذا شكّ فى صدوره بعد الصلاة حكم بصحتها و لزمه فعله لما يأتى.

و المستند فى ذلك:

١- اما جواز الارتماس، فلصحيحة زرارة عن أبى عبد الله عليه السلام:

«و لو ان رجلا جنباً ارتمس فى الماء ارتماساً واحدة اجزأه ذلك و ان لم يدل ذلك جسده» و غيرها.

و من ذلك يظهر الوجه فى اعتبار الدفعة العرفية، فان ذلك هو المفهوم من قوله عليه السلام: «ارتماساً واحدة».

٢- و اما جواز الترتيبى، فلصحيحة زرارة الاخرى «قلت: كيف يغتسل الجنب؟ فقال: ان لم يكن أصاب كفه شىء غمسه

فى الماء ثم بدأ بفرجه فانقاه بثلاث غرف ثم صب على رأسه ثلاث أكف ثم صب على منكبه الأيمن مرتين و على منكبه

الأيسر مرتين فما جرى عليه الماء فقد أجزأه».

و لا يضرها الاضمار بعد كون المضمّر من اجلاء الاصحاب الذين لا تليق بهم الرواية عن غير الامام عليه السلام.

ثم ان المشهور اعتبار تقديم غسل الطرف الايمن على الايسر، و لكن هناك قول بعدم لزوم ذلك.

٣- و اما عدم اعتبار الموالاة، فلصحيحة إبراهيم بن عمر اليمانى عن أبى عبد الله عليه السلام: «ان علياً عليه السلام لم

يرأساً ان يغسل الجنب رأسه غدوة و يغسل سائر جسده عند الصلاة»

٤- و اما عدم وجوب البداية بالأعلى، فلموثقة سماعة عن أبى عبد الله عليه السلام: «ثم ليصب على رأسه ثلاث مرّات

ماء كفيه، ثم يضرب بكف من ماء على صدره، و كف بين كتفيه»، فان إطلاق الصب على الصدر يصدق و لو من دون

صب من أعلى نقطة فيه.

٥- و اما عدم اعتبار ذلك فى كل غسل، فلانه لم ترد كيفية خاصة للغسل غير ما ورد فى غسل الجنابة.

على أنه لو كان ذلك معتبراً لذاع و اشتهر لشدة الابتلاء بغير غسل الجنابة أيضاً.

٦- و اما اجزأؤه عن الوضوء، فللقوله تعالى: «طِيبُوا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ ... وَ إِن كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» الدال على ان

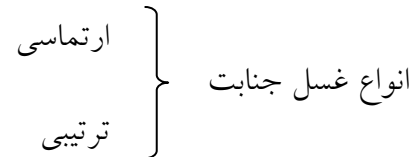
وظيفة الجنب الغسل و وظيفة غيره الوضوء و التفصيل قاطع للشركة.

٧- و اما وجوب فعله من جديد عند الشك فى صدوره، فلاستصحاب عدم تحققه.

## انواع غسل جنابت

غسل را به دو شکل ارتماسی و ترتیبی می‌توان انجام داد. در غسل ارتماسی همه بدن یک دفعه وارد آب می‌شود. البته یک دفعه بودن عرفی است یعنی عرف آن را یکجا بدانند.

در غسل ترتیبی ابتدا باید سر و گردن سپس طرف راست و بعد از آن طرف چپ شسته شود.



## احکام غسل جنابت

موالات نه تنها در غسل جنابت بلکه در هیچ غسل دیگری لازم نیست. مراد از موالات انجام عمل بگونه ای است که عرفاً بین اجزاء آن فاصله نیفتد.

در غسل جنابت و همچنین در دیگر غسل ها لازم نیست حتما بدن از بالا به پایین شسته شود، بلکه می‌توان هر قسمتی را از پایین به بالا شست.

غسل جنابت بی نیاز کننده از وضو است.

اگر کسی در اصل انجام غسل جنابت شک کند، باید دوباره غسل کند. اما اگر کسی پس از انجام غسل در صحت آن شک کرد، به شکش اعتنا نکرده و بنای بر صحت می‌گذارد.

اما اگر پس از خواندن نماز در اصل انجام غسل شک کرد، نمازش صحیح است اما برای دیگر اعمالش باید دوباره غسل کند.

## تطبیق

غسل الجنابة و بعض احكامه

غسل جنابت و بعضی از احکام آن

الغسل علی نحوین: ارتماسی یغمس فیہ جمیع البدن فی الماء دفعة عرفیة، و ترتیبی یغسل فیہ الرأس و الرقبة أولاً ثم الطرف الأيمن ثم الأيسر.

غسل بر شیوه است: ارتماسی که مکلف همه بدنش را عرفاً یکجا در آب فرو می‌برد، و ترتیبی که مکلف ابتدا سر و گردنش را و سپس طرف راست و پس از آن طرف چپ را می‌شوید.

ولا تعتبر الموالاة و لا عدم النكس فیہ بل فی کل غسل.

و موالات و وارونه آب نکشیدن در غسل جرات معتبر نیست بلکه در هیچ غسلی معتبر نیست.

كما و انه یجزئ عن الوضوء.

غسل جنابت مجزی از وضو است.

و إذا شكّ المكلف في صدور غسل الجنابة منه أعاده.  
و اگر مکلف در انجام غسل جنابت شک کند، آن را دوباره انجام می‌دهد.  
و إذا شكّ في صحته بعد الفراغ منه بنى على صحته.  
و اگر پس از اتمام آن در صحتش شک کند بنای بر صحت می‌گذارد.  
و إذا شكّ في صدوره بعد الصلاة حكم بصحتها و لزمه فعله لما يأتي.  
و اگر پس از نماز در انجامش شک کند، حکم به صحت آن نماز می‌شود و بر او لازم است برای اعمال بعدی غسل کند.

Sc01 → ۶:۴۱

### دلیل جواز غسل ارتماسی

دلیل جواز غسل ارتماسی صحیح‌ه‌ای<sup>۱</sup> است که زراره از امام صادق (ع) نقل می‌کند. در این صحیح‌ه آمده است که اگر فرد جنبی یکبار در آب فرو رود هر چند بر بدنش دست نکشد، این عمل او را کفایت می‌کند. قبلاً ذکر شد که ملاک یک دفعه در آب رفتن عرفی است و نه عقلی به اینکه همه قسمت‌های بدنش عقلاً همزمان وارد آب شوند. در این روایت تعبیر «ارتماسه واحده» به کار رفته است که از لحاظ قواعد ادبی مفعول مطلق است و از آن روشن می‌شود که مراد یک دفعه بودن عرفی است.

### دلیل جواز غسل ترتیبی

برای اثبات جواز غسل ترتیبی می‌توان به صحیح‌ه دیگری از زراره<sup>۲</sup> استناد کرد که او از امام (ع) چگونگی غسل جنابت را می‌پرسد و امام (ع) غسل ترتیبی را به همان شکل پیش گفته بیان می‌فرماید.

### دو نکته

**اول:** زراره نام امام (ع) را در روایت نیاورده است و تنها ضمیر به کار برده است که این را در اصطلاح اضمار در روایت گویند. اما چون زراره از بزرگان اصحاب است که به هی‌چ وجه احتمال نقل از غیر معصوم (ع) در او داده نمی‌شود لذا این اضمار ضرری به اعتبار روایت نمی‌زند.

**دوم:** در ترتیب میان طرف راست و چپ بدن، مشهور فقهاء طرف راست را مقدم می‌دانند، اما در مقابل، برخی معتقدند میان طرف راست و چپ ترتیبی وجود ندارد. دلیل آنها این است که امام (ع) برای عطف این دو از حرف «واو» استفاده کرده است و این حرف بخلاف «ثم» ترتیب را نمی‌رساند.

۱. وسائل الشیعة الباب ۲۶ من أبواب الجنابة الحدیث ۵.

۲. وسائل الشیعة الباب ۲۶ من أبواب الجنابة الحدیث ۲.

## تطبيق

و المستند في ذلك:

و دليل بر آن (احكام):

۱- اما جواز الارتماس، فلصحيحة زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام:

۱- اما جازيز بودن غسل ارتماسی، پس بخاطر صحیح زرارہ از امام صادق (ع) است:

«و لو ان رجلا جنباً ارتمس في الماء ارتماساً واحدة اجزأه ذلك و ان لم يدلک جسده» و غيرها.

«و اگر شخص جنبی در آب یک دفعه فرو رود، آن او را کفایت می کند و حتی اگر بدنش را دست نکشیده باشد» و غیر این صحیح.

و من ذلك يظهر الوجه في اعتبار الدفعة العرفية، فان ذلك هو المفهوم من قوله عليه السلام: «ارتماساً واحدة».

و از آن دلیل معتبر بودن دفعه‌ی عرفی روشن می شود، پس همانا آن، از سخن امام (ع): «فرو رفتن واحد» فهمیده می شود.

۲- و اما جواز الترتیبی، فلصحيحة زرارة الاخرى «قلت: كيف يغتسل الجنب؟ فقال: ان لم يكن أصاب كفه شيء غمسه

في الماء ثم بدأ بفرجه فانقاه بثلاث غرف ثم صب على رأسه ثلاث أكف ثم صب على منكبه الأيمن مرتين و على منكبه الأيسر مرتين فما جرى عليه الماء فقد أجزأه».

۲- و اما جازيز بودن ترتیبی، پس بخاطر صحیح ی دیگری از زرارہ است: « گفتم: جنب چگونه غسل می کند؟ پس

فرمود: اگر چیزی (از نجاست) به دستش برخورد نکرده است، دستش را در آب فرو می برد سپس با آلتش شروع می کند پس با سه مشت آب آن را پاک می کند سپس سه کف دست (آب) بر سرش می ریزد سپس دو بار بر شانه راستش می ریزد و دوبار بر شانه چپش پس آنچه آب بر آن جاری می شود پس او را کفایت کرده است».

و لا يضرها الاضمار بعد كون المضمرة من اجلاء الاصحاب الذين لا تليق بهم الرواية عن غير الامام عليه السلام

و اضمار به روایت آسیب نمی رساند بعد از اینکه اضمار دهنده (زراره) از بزرگان اصحاب است که روایت از غیر امام (ع) شایسته آنها نیست.

ثم ان المشهور اعتبار تقديم غسل الطرف الايمن على الايسر، و لكن هناك قول بعدم لزوم ذلك.

سپس همانا مشهور معتبر بودن تقدیم شستن طرف راست بر چپ است، اما قولی به عدم لزوم آن وجود دارد.

SCO ۲→۱۵:۱۹

## دليل معتبر نبودن موالات

دلیل اینکه موالات در غسل لازم نیست، روایت صحیحی<sup>۱</sup> است که از امام صادق (ع) وارد شده است. در آن

روایت نقل شده است که حضرت علی (ع) اشکال نفی دانست که کسی صبح سرش را و هنگام نماز باقی بدنش را بشوید.

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۲۹ من أبواب الجنابة الحديث ۳.

## دلیل عدم وجوب شستن از بالا

دلیل عدم وجوب شستن از بالا به پایین در غسل، روایتی<sup>۱</sup> از امام صادق (ع) است که حضرت در مقام بیان کیفیت غسل کردن می‌فرمایند: «...سپس مشتی از آب را به سینه‌اش می‌زند...» این تعبیر اطلاق دارد و فرقی نمی‌کند آب را به قسمت بالای سینه بریزد یا وسط و پایین بریزد و با دست به بالا ببرد.

## ادله عدم لزوم شستن از بالا در تمام غسلها

نه تنها در غسل جنابت، بلکه در هیچ غسلی لازم نیست بدن از بالا به پایین شسته شود، زیرا برای دیگر انواع غسل، شیوه‌ای غیر از آنچه در غسل جنابت آمده، ذکر نشده است. این امر نشان از آن دارد که تفاوتی در کیفیت غسل جنابت با دیگر انواع غسل وجود ندارد. علاوه بر اینکه اگر از بالا به پایین شستن در غیر غسل جنابت معتبر بود حتما گسترش پیدا کرده و به دست ما می‌رسید چون این مساله از امور مورد ابتلای مردم بوده است.

## تطبیق

۳- و اما عدم اعتبار الموالاة، فلصحیحة ابراهیم بن عمر الیمانی عن ابي عبد الله عليه السلام: «ان علیاً علیه السلام لم یر بأسا ان یغسل الجنب رأسه غدوة و یغسل سائر جسده عند الصلاة»

و اما معتبر نبودن موالاة، پس بخاطر صحیححه ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادق (ع) است: « همانا علی (ع) اشکالی نمی‌دید که جنب سرش را صبح بشوید و باقی بدنش را هنگام نماز بشوید»

۴- و اما عدم وجوب البدأة بالأعلى، فلموثقة سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام: «ثم لیصب علی رأسه ثلاث مرآت ملء کفیه، ثم یضرب بکف من ماء علی صدره، و کف بین کتفیه»، فان إطلاق الصب علی الصدر یصدق و لو من دون صب من أعلى نقطة فيه.

و اما عدم وجوب شروع از بالا، پس بخاطر موثقه سماعه از امام صادق (ع) است: « سپس باید سه بار دو مشت پر (آبش) را بر سرش بریزد، سپس مشتی از آب را به سینه‌اش می‌زند، و مشتی را بین دو کتفش»، پس همان اطلاق ریختن بر سینه صادق است و لو بدون ریختن از بالاترین نقطه در سینه.

۵- و اما عدم اعتبار ذلك فی كل غسل، فلانه لم ترد کیفیة خاصة للغسل غیر ما ورد فی غسل الجنابة. و اما معتبر نبودن شستن از بالا به پایین در هر غسلی، پس به این خاطر است که شیوه خاصی برای غسل غیر از آنچه در غسل جنابت وارد شده، نیامده است.

علی‌آنها لو كان ذلك معتبرا لذاع و اشتهر لشدة الابتلاء بغیر غسل الجنابة أيضا. علاوه بر اینکه اگر آن معتبر بود به تحقیق گسترش پیدا می‌کرد و مشهور می‌شد چون به غیر غسل جنابت هم ابتلای زیادی وجود دارد.

Scor → ۲۳:۳۳

## دلیل کفایت کردن غسل جنابت از وضو

۱. وسائل الشیعة الباب ۲۶ من أبواب الجنابة الحدیث ۸.

انجام غسل جنابت، مکلف را از گرفتن وضوبی نیاز می‌کند. دلیل این کفایت آیه ششم سوره مائده است. در این آیه مکلفین به دو دسته تقسیم می‌شوند، وظیفه کسانی که جنب نیستند وضوست و آنها که جنبند باید غسل کنند. همین تفصیل دادن بین دو حالت نشان می‌دهد که جنب و غیر جنب در حکم، مثل هم نیستند و وظیفه جنب تنها غسل است. و این غسل برای او موجب طهارت است.

### دلیل لزوم تکرار غسل در صورت شک در آن

اگر مکلفی در اصل انجام غسل شک کرد، باید دوباره غسل کند. دلیل این حکم استصحاب است. او قبلاً یقین به جنابتش داشته است، سپس شک می‌کند که آیا غسل کرده است یا خیر؟ در این فرض همان یقین سابق که جنابت بود استصحاب می‌شود، لذا باید غسل کند.

### تطبیق

۶- و اما اجزائه عن الوضوء، فلقوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ ... وَ إِن كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» الدال علی ان وظیفه الجنب الغسل و وظیفه غیره الوضوء و التفصیل قاطع للشركة.

و اما کفایت کردن غسل جنابت از وضو، پس بدلیل سخن خداوند متعال است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، آن هنگام که به نماز بر می‌خیزید... و اگر جنب بودید پس طهارت کسب کنید (غسل کنید)» که دلالت دارد بر اینکه وظیفه جنب غسل است و وظیفه غیر او وضو و تفصیل دادن (بین این دو) از بین برنده شراکت (در حکم) است. ۷- و اما وجوب فعله من جدید عند الشک فی صدوره، فلاستصحاب عدم تحققه.

و اما وجوب انجام دوباره غسل در صورت شک در انجامش، پس بدلیل استصحاب عدم تحقق آن است.

## چکیده

۱. غسل را به دو شکل می توان انجام داد: ارتماسی که در آن همه بدن یک دفعه وارد آب می شود. و ترتیبی که باید ابتدا سر و گردن سپس طرف راست و بعد از آن طرف چپ شسته شود.
۲. در غسل، موالات و عدم نکس شرط نیستند، بر عکس وضو که نباید عرفاً بین اجزاء آن فاصله بیفتد و اعضا باید از بالا به پایین شسته شوند.
۳. اگر کسی در اصل انجام غسل جنابت شک کند، باید دوباره غسل کند. اما اگر پس از انجام غسل در صحت آن شک کرد، به شکش اعتنا نکرده و بنای بر صحت می گذارد.
۴. اگر کسی پس از خواندن نماز در اصل انجام غسل شک کرد، نمازش صحیح است اما برای دیگر اعمالش باید دوباره غسل کند.
۵. غسل جنابت، مکلف را از گرفتن وضو بی نیاز می کند. دلیل این کفایت آیه ششم سوره مائده است که در آن مکلفین به دو دسته تقسیم می شوند، وظیفه کسانی که جنب نیستند وضوست و آنها که جنبند باید غسل کنند.
۶. دلیل لزوم تکرار غسل در صورت شک در اصل انجام آن، استصحاب است. مکلف قبلاً یقین به جنابت داشته و پس از شک همان یقین سابق را استصحاب می کند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۱۹

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

در ادامه بررسی مستندات احکام غسل جنابت، در این درس نخست دلیل دو حکم باقی مانده از احکام غسل جنابت یعنی دلیل بنای بر صحت در صورت شک در خود عمل و همچنین بعد از پایان عمل را بیان می‌کنیم. موضوع اصلی این درس اعمالی است که بر شخص جنب حرام می‌باشد. این چهار عمل عبارتند از: دست زدن به نوشته‌های قرآن، خواندن آیه‌های سجده دار، توقف در مسجد و قرار دادن چیزی در مسجد. پس از بیان محرمات جنب به بررسی ادله‌ی اثبات آنها خواهیم پرداخت.

## متن عربى

٨- و اما البناء على صحته لو شك فيها بعد الفراغ منه ، فلقاعدة الفراغ المستفادة من موثقة محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام: «كلّ ما شككت فيه ممّا قد مضى فامضه كما هو».

٩- و اما صحّة الصلاة لو شك بعدها فى صدور الغسل، فلقاعدة الفراغ الجارية فيها. و اما لزوم إعادته لما يأتى فلاستصحاب عدم تحقّقه.

و اذا قيل: ان الاستصحاب المذكور جار بلحاظ الصلاة الاولى ايضاً، فكيف حكم بصحتها دون ما بعدها؟ قلنا: انه بلحاظ الاولى يوجد حاكم عليه، و هو قاعدة الفراغ بخلافه بالنسبة الى بقية الصلوات.

المحرّمات على الجنب

يحرم على الجنب:

١- مسّ كتابة القرآن الكريم: و الحقّ المشهور بذلك لفظ الجلالة و الصفات الخاصة بالذات المقدّسة.

ب- قراءة سور العزائم او خصوص آية السجدة منها على الخلاف.

ج- دخول المساجد الا بنحو الاجتياز بالدخول من باب و الخروج من آخرها بالنسبة الى المسجدين الشريفين، فانه يحرم ذلك فيهما ايضاً.

و يجدر الحاق المشاهد المشرفة بالمساجد.

د- وضع شىء فى المساجد.

و المستند فى ذلك:

١- و اما حرمة مسّ كتابة القرآن الكريم ، فلموثقة أبى بصير: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عمّن قرأ فى المصحف و هو على غير وضوء؟ قال: لا بأس و لا يمسّ الكتاب» بعد ضمّ الاولوية او ان الجنب مصداق لمن لا وضوء له.

٢- اما لفظ الجلالة ، فالمشهور عدم جواز مسّ الجنب له لموثقة عمّار بن موسى عن أبى عبد الله عليه السلام : «لا يمسّ الجنب درهما و لا ديناراً عليه اسم الله...».

الا ان فى مقابلها موثقة إسحاق بن عمّار عن أبى إبراهيم عليه السلام : «سألت عن الجنب و الطامث يمسّان أيديهما الدراهم البيض؟ قال: لا بأس».

و جمع بينهما بحمل الاولى على مسّ اسم الجلالة و الثانية على مسّ الدرهم الذى فيه اسم الجلالة من دون مس اسمه . و هذا ان تمّ فلا اشكال و الا فالمناسب الجمع بحمل الاولى على الكراهة لصراحة الثانية على الجواز، فترفع اليد عن ظهور الاولى فى الحرمة بالحمل على الكراهة.

٣- و اما الالفاظ الدالّة على الصفات الخاصة، فان وصلت الى حدّ العلمية و عدّها اسماً من اسمائه شملتها موثقة عمّار و كان حكمها حكم لفظ الجلالة و الا بقى حكم مسّها مشمولاً لاصالة البرائة.

٤- و اما حرمة قراءة آية السجدة، فمما لا خلاف فيه و انما الخلاف في تعلّقها بها بالخصوص او بقراءة اى واحدة من آيات سور العزائم.

و تدل على الاول صحیحة زرارة عن أبى جعفر عليه السلام: «... الحائض و الجنب هل یقرآن من القرآن شیئا؟ قال: نعم ما شاء إلا السجدة...» و غيرها، فان كلمة «السجدة» ان لم تكن ظاهرة في خصوص آية السجدة فلا اقل من اجمالها و ترددها بين الآیة و السورة، و لازمه الاقتصار على المتیقن، و هو الآیة، و يرجع فى ما زاد الی اطلاق ما دلّ على جواز قراءة الجنب للقرآن، من قبیل صحیحة زید الشحام عن ابى عبدالله عليه السلام : «الحائض تقرأ القرآن، و النفساء و الجنب ایضاً».

## ادامه ادله احکام غسل

### دلیل بنای بر صحت گذاشتن در صورت شک در صحت پس از پایان عمل

اگر مکلفی پس از انجام غسل در صحت آن شک کرد، بنا بر صحت آن می‌گذارد و به شکش اعتنایی نمی‌کند. دلیل این حکم قاعده‌ی فراغ است که از موثقه<sup>۱</sup> محمد بن مسلم استفاده می‌شود.

بر اساس این روایت امام باقر (ع) می‌فرمایند: در هر چیزی که انجامش داده‌ای و پایان یافته است، اگر شک کردی از آن همانگونه که هست بگذر و به شکت اعتنا نکن. و این همان مفاد قاعده فراغ است.

### دلیل صحیح بودن نماز بعد از پایان آن در صورت شک در انجام غسل و لزوم غسل برای اعمال

#### بعدی

اگر مکلف بعد از انجام نماز در اصل غسلی که نماز را با آن خوانده شک کند، نمازش صحیح است و به شکش اعتنا نمی‌کند. دلیل این حکم نیز قاعده فراغ است. اما نسبت به اعمالی که نیاز به طهارت دارند و مکلف قصد انجامشان را دارد، باید دوباره غسل کند. دلیل آن استصحاب عدم طهارت است.

**اشکال:** همین استصحاب در نماز اول هم جاری می‌شود، پس چگونه در آن نماز حکم به صحت می‌شود و در بقی حکم به وجوب اعاده غسل؟

**پاسخ:** درست است که استصحاب در همان نماز اول هم جاری است، اما در آنجا قاعده فراغ وجود دارد و این قاعده بر استصحاب حکومت دارد لذا حکمش نافذ می‌گردد. اما نسبت به اعمال آینده چنین حکومتی وجود ندارد.

#### تطبیق

۸- و اما البناء علی صحته لو شک فیها بعد الفراغ منه ، فلقاعدة الفراغ المستفادة من موثقة محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام: «كل ما شككت فيه مما قد مضى فامضه كما هو».

و اما بنای بر صحت گذاشتن اگر در صحت غسل بعد از انجام آن شک کند، پس به دلیل قاعده فراغ است که از موثقه محمد بن مسلم از امام باقر (ع) استفاده می‌شود: «هر چه را در آن شک کردی از آنچه گذشته است (و آن را به پایان برده‌ای) پس از آن بگذر همانگونه که هست (آن را به حال خودش رها کن).

۹- و اما صحّة الصلاة لو شك بعدها فی صدور الغسل، فلقاعدة الفراغ الجارية فيها.

و اما صحت نماز اگر بعد از آن در انجام غسل شک کرد، پس به دلیل قاعده فراغ است که در آن جاری می‌شود. و اما لزوم اعاده نماز لما یأتی فلاستصحاب عدم تحققه.

و اما لزوم اعاده غسل برای اعمال آینده پس به دلیل استصحاب عدم تحقق آن است.

و اذا قيل: ان الاستصحاب المذكور جار بلحاظ الصلاة الاولى ايضاً، فكيف حكم بصحتها دون ما بعدها؟

<sup>۱</sup> . وسائل الشیعة الباب ۲۳ من أبواب الخلل الحدیث ۳.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش‌های غیر حضوری حوزه‌های علمیه خاوران می باشد))

و اگر گفته شود (اشکال شود): استصحاب ذکر شده در مورد نماز اول هم جاری است، پس چگونه حکم به صحت آن شد و در بعد آن نشد؟

قلنا: انه بلحاظ الاولی يوجد حاکم علیه، و هو قاعدة الفراغ بخلافه بالنسبة الى بقية الصلوات.

پاسخ می‌دهیم: همانا در مورد اولی حاکم بر آن یافت می‌شود، و آن قاعده فراغ است (که در اینجا بر استصحاب حکومت دارد) بخلاف آن نسبت به بقیه نمازها.

SCO1 → ۸:۳۸

### کارهایی که بر جنب حرام است:

**اول:** بر فرد جنب حرام است که به نوشته های قرآن دست بزند. مشهور فقهاء لفظ جلاله و همچ نین صفاتی مثل الرحمن که مخصوص ذات خداوند متعال است را به نوشته‌های قرآن ملحق کرده اند.

**دوم:** خواندن سوره‌های سجده دار بر جنب حرام است. البته در اینجا اختلاف نظری وجود دارد در اینکه خواندن کل سوره حرام است یا تنها همان آیه سجده دار.

**سوم:** وارد مسجد شدن بر جنب حرام است، مگر اینکه به عبور کردن باشد به این صورت که از دری وارد و از در دیگر خارج شود. البته این استثناء در مورد مسجد الحرام و مسجد النبی وجود ندارد. یعنی حتی عبور از آنها هم حرام است.

شایسته است مشاهد مشرفه را هم در این حکم به مساجد ملحق کنیم.

**چهارم:** قرار دادن چیزی در مسجد بر جنب حرام است.

- اموری که بر جنب حرام است
۱. دست زدن به نوشته‌های قرآن و لفظ جلاله ... و همچنین صفات مخصوص به مانند الرحمن.
  ۲. خواندن آیه‌های سجده دار
  ۳. وارد شدن در مسجد
  ۴. گذاشتن چیزی در مسجد

### تطبیق

المحرّمات علی الجنب

محرمات بر جنب

یحرم علی الجنب:

بر جنب حرام است:

ا- مسُّ کتابة القرآن الکریم: و الحقّ المشهور بذلك لفظ الجلالة و الصفات الخاصة بالذات المقدّسة.

لمس نوشته قرآن کریم: و مشهور لفظ جلاله و صفات مختص به ذات مقدسه را به آن ملحق کرده اند.

ب- قراءة سور العزائم او خصوص آية السجدة منها علی الخلاف.

خواندن سوره‌های سجده دار یا خصوص آیه سجده دار از آنها بر اساس اختلافی (که در آن وجود دارد).

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش‌های غیر حضوری حوزه‌های علمیه خاوران می باشد))

ج- دخول المساجد الا بنحو الاجتياز بالدخول من باب و الخروج من آخرالا بالنسبة الى المسجدين الشريفين، فانه يحرم ذلك فيهما ايضاً.

ورود در مساجد مگر به شکل عبوری به صورت ورود از دری و خروج از در دیگر، مگر نسبت به دو مسجد شریف، (مسجد الحرام و مسجد النبی) پس همانا عبور از آن دو حرام است.

و يجدر الحاق المشاهد المشرفة بالمساجد.

و شایسته است الحاق مشاهد مشرفه به مساجد.

د- وضع شیء فی المساجد.

قرار دادن چیزی در مساجد.

SCO2→14:43

**ادله احکام ذکر شده:**

**دلیل حرمت مسّ نوشته قرآن کریم**

دلیل حرمت لمس نوشته قرآن کریم بر جنب، موثقه<sup>۱</sup> ابو بصیر<sup>۲</sup> است. او می گوید از امام صادق (ع) در مورد کسی پرسیدم که وضو ندارد و قرآن خوانده است؟ حضرت فرمود: خواندن اشکالی ندارد اما نباید قرآن را لمس کند. این روایت در مورد وضو صادر شده است و برای استفاده از آن در مورد جنب باید مقدمه ای را به آن اضافه کنیم: اول اینکه می توانیم از اولویت استفاده کنیم، به این بیان که وقتی شخص بی وضو حق دست زدن به قرآن را ندارد، جنب به طریق اولی چنین حقی ندارد. دیگر اینکه بگوییم یکی از مصادیق فرد بی وضو، شخص جنب است چون او وضو ندارد، پس حق لمس آیات قرآن را ندارد.

**دلیل حرمت لمس اسم خدا**

مشهور فقهاء در مورد اسم خدا به هر زبانی که باشد، قائل به حرمت مسّ جنب هستند. دلیل آنها روایتی<sup>۳</sup> از امام صادق (ع) است که در آن حضرت می فرمایند جنب نباید درهم و دیناری که اسم خدا بر آن است را لمس کند.

۱. وسائل الشیعة الباب ۱۲ من أبواب الوضوء الحدیث ۱.

۲. ابو بصیر کنیه ای است مشترک بین یحیی بن قاسم و لیث بن بختری. گر چه هر دو راوی ثقة هستند اما آنگاه که بدون قرینه به کار می رود مراد یحیی بن قاسم است.

۳. وسائل الشیعة الباب ۱۷ من أبواب الخلوة الحدیث ۵.

در مقابل، روایت<sup>۱</sup> دیگری وجود دارد که امام (ع) به صراحت فرمودند: لا باس یعنی اشکالی ندارد. گروهی از فقهاء در مقام جمع بین این دو فرموده اند: مراد از روایت اول لمس خود اسم خدا بر پول است اما مراد روایت دوم که گفت اشکالی ندارد لمس خود درهم و دینار است بدون آنکه دست جنب به اسم خدا بخورد. مصنف چندان به این جمع راضی نیست و بیان می‌دارد مناسب این است که اولی را حمل بر کراهت کنیم چرا که روایت دوم صریح در جواز است به همین خاطر دست از ظهور روایت اول در حرمت برداشته و آن را حمل بر کراهت می‌کنیم.

### تطبیق

و المستند فی ذلک:

و دلیل بر آن:

۱- و اما حرمة مسّ کتابة القرآن الکریم ، فلموثقة أبی بصیر: «سألت أبا عبد الله علیه السلام ع من قرأ فی المصحف و هو علی غیر وضوء؟ قال: لا بأس و لا یمسّ الكتاب» بعد ضمّ الاولویة او ان الجنب مصداق لمن لا وضوء له.

و اما حرمت لمس نوشته قرآن کریم، پس بدلیل موثقه ابو بصیر است: «از امام صادق (ع) پرسیدم در مورد کسی که قرآن خوانده در حالی که وضو نداشته است؟ گفت: اشکالی ندارد و نباید قرآن را لمس کند.» بعد از ضمیمه کردن اولویت یا اینکه جنب مصداقی است برای کسی که وضو ندارد.

۲- اما لفظ الجلالة ، فالمشهور عدم جواز مسّ الجنب له لموثقة عمّار بن موسی عن أبی عبد الله علیه السلام : «لا یمسّ الجنب درهما و لا دینارا علیه اسم الله...».

اما لفظ جلاله، پس مشهور عدم جواز مسّ آن توسط جنب است بدلیل موثقه عمّار بن موسی از امام صادق (ع): «جنب نباید درهم و دیناری که اسم خدا بر آن است را لمس کند...».

الا ان فی مقابلها موثقة إسحاق بن عمّار عن أبی إبراهیم علیه السلام : «سألته عن الجنب و الطامث یمسّان أیدیهما الدرهم البیض؟ قال: لا بأس».

جز اینکه در مقابل آن موثقه اسحاق بن عمّار از امام کاظم (ع) است: «از او در مورد جنب و حائض پرسیدم (آیا می‌توانند) دستشان را بر درهم‌های سفید(نقره) بکشند؟ فرمود: اشکالی ندارد».

و جمع بینهما بحمل الاولی علی مسّ اسم الجلالة و الثانية علی مسّ الدرهم الذی فیہ اسم الجلالة من دون مس اسمه. و جمع شده است بین این دو روایت به حمل اولی بر لمس اسم خدا و دومی بر لمس درهمی که اسم خدا در آن است بدون مس اسم خدا.

و هذا ان تمّ فلا اشکال و الا فالمناسب الجمع بحمل الاولی علی الکراهة لصراحة الثانية علی الجواز، فترفع الید عن ظهور الاولی فی الحرمة بالحمل علی الکراهة.

<sup>۴</sup>. وسائل الشیعة الباب ۱۸ من أبواب الجنابة الحدیث ۲.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش‌های غیر حضوری حوزه‌های علمیه خاوران می باشد))



و این جمع اگر تمام باشد پس اشکالی نیست و الا پس مناسب جمع به حمل اولی بر کراحت است بدلیل صراحت روایت دوم بر جواز، پس دست برداشته می شود از ظهور اولی در حرمت با حمل آن بر کراحت.

Scor<sup>3</sup>→۲۳:۴۶

### دلیل حرمت لمس صفات خاص خدا

صفات خداوند متعال دو دسته اند؛ یا اینکه مختص به او هستند یعنی برای خدا علم شده اند و فقط برای او به کار می روند مانند صفت الرحمن، و یا اینکه در مورد دیگران هم استفاده می شوند. لمس دسته اول برای جنب حرام است، زیرا در این صورت اسم خدا به حساب می آید، در نتیجه همان موثقه قبلی عمّار آنها را دربر می گیرد. لمس دسته ی دوم حرام نیست، چرا که اصل برائت آنها را پوشش می دهد.

### دلیل حرمت خواندن آیه سجده دار

حرمت خواندن خود آیه سجده دار جای بحث ندارد، اما اختلاف نظر در این است که آیا تنها خواندن همان آیه حرام است یا خواندن همه آیات آن سوره اشکال دارد؟  
منشا اختلاف روایتی<sup>۱</sup> از امام باقر (ع) است که از آن حضرت سوال شد : آیا حائض و جنب می توانند قرآن بخوانند؟ حضرت فرمودند: بله هر چه بخواهند مگر سجده.

محل ابهام همان واژه سجده است که نفی دانیم مراد از آن آیه سجده است یا سوره سجده دار؟ چه بسا ادعا کنیم که ظهور در آیه سجده دارد لذا فقط خواندن همان آیه حرام است . اگر نپذیرفتیم که ظهور در آیه سجده دارد، حداقل بین آیه و سوره مردّد است و اجمال دارد . در صورت اجمال باید قدر متیقّن که حرمت خود آیه است را معتبر بدانیم و نسبت به آیات دیگر سوره های سجده دار به اطلاق روایاتی مثل صحیح<sup>۲</sup> زید الشحام که خواندن قرآن برای جنب را جایز می دانند تمسک می کنیم.

### تطبيق

۳- و اما الالفاظ الدالة على الصفات الخاصة، فان وصلت الى حدّ العلمية و عدّها اسماً من اسمائه شملتھا موثقة عمار و كان حکمها حکم لفظ الجلالة و الا بقى حکم مسّها مشمولاً لاصالة البرائة.

۳-و اما الفاظی که بر صفات خاص دلالت دارند، پس اگر به حدّ علم یت و (میزانی که) اسمی از اسماء خدا به حساب آید، رسیدند موثقه عمّار آنها را در بر گرفته و حکمشان حکم لفظ جلاله است. و الا حکم لمس آنها تحت شمول اصل برائت باقی می ماند.

۴- و اما حرمة قراءة آية السجدة، فمما لا خلاف فيه و انما الخلاف في تعلّقها بها بالخصوص او بقراءة اى واحدة من آیات سور العزائم.

۱. وسائل الشیعة الباب ۱۹ من أبواب الجنابة الحديث ۴.

۲. وسائل الشیعة الباب ۱۹ من أبواب الجنابة الحديث ۱.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خاوران می باشد))

۴- اما حرمت خواندن آیه سجده، پس از آن مباحثی است که در آن خلافتی نیست و اختلاف تنها در تعلق حرمت به خصوص آیه سجده است یا به خواندن هر یک از آیات سوره سجده دار.

و تدل علی الاول صحیحہ زرارة عن ابي جعفر عليه السلام: «... الحائض و الجنب هل يقرآن من القرآن شيئاً؟ قال: نعم ما شاء إلا السجدة...» و غيرها، فان كلمة «السجدة» ان لم تكن ظاهرة في خصوص آية السجدة فلا اقل من اجمالها و ترددها بين الآیة و السورة، و لازمه الاقتصار علی المتيقن، و هو الآیة،

و دلالت می کند بر اول (حرمت خصوص آیه سجده دار) صحیحہ زراره از امام باقر (ع): «... حائض و جنب آیا چیزی از قرآن (می نخوانند) بخوانند؟ فرمود: بله هر چه خواستند مگر سجده...» همانا کلمه «السجده» اگر ظاهر در خصوص آیه سجده دار نباشد لاقلاً مجمل است و میان آیه سجده دار و سوره سجده دار مردد می باشد و لازمه آن معتبر دانستن قدر متیقن (یعنی آیه سجده دار) است.

و يرجع فی ما زاد الي اطلاق ما دلّ علی جواز قراءة الجنب للقرآن، من قبيل صحیحة زيد الشحام عن ابي عبدالله عليه السلام: «الحائض تقرا القرآن، و النفساء و الجنب ايضاً».

و در مقدار زائد، به اطلاق روایاتی که بر جواز خواندن قرآن (توسط) جنب دلالت دارند، رجوع می شود، از قبیل صحیحہ زيد الشحام از امام صادق (ع): «حائض قرآن می خواند، و همچنین زن نفساء و جنب».

## چکیده

۱. دلیل عدم اعتناء به شک و بنای بر صحت گذاشتن در صورت شک در صحت غسل پس از انجام آن، قاعده‌ی فراغ است.
۲. پس از انجام واجبی مثل نماز و شک در اصل انجام غسل نیز استصحاب عدم جاری است، اما به دلیل حضور قاعده‌ی فراغ، نماز صحیح است؛ زیرا این قاعده بر استصحاب حکومت دارد. ولی برای نمازهای بعدی باید غسل کرد.
۴. انجام چهار عمل بر جنب حرام است: دست زدن به نوشته‌های قرآن، خواندن آیه‌های سجده دار، توقف در مسجد و قرار دادن چیزی در مسجد.
۵. برای اثبات حرمت دست زدن جنب به نوشته‌های قرآن از روایت حرمت آن برای بی وضو، یا باید از اولویت استفاده کرد یا اینکه باید گفت جنب نیز یکی از مصادیق شخص بی وضوست.
۶. وجه جمع دو دسته روایت در مورد دست زدن جنب به درهم و دیناری که اسم خدا بر آن است، این است که روایات منع را بر کراهت حمل کنیم؛ زیرا دسته دوم تصریح به جواز دارند.
۷. صفات خداوند متعال دو دسته اند: صفات مختص که فقط برای او به کار می روند مانند صفت الرحمن، و صفاتی که برای غیر خدا هم به کار می روند. به آن حد نرسیده اند. لمس دسته اول به دلیل موثقه عمّار برای جنب حرام است، اما لمس دسته‌ی دوم به دلیل اصل براءت حرام نیست.
۸. در اینکه خواندن سوره سجده دار حرام است یا آیه سجده دار، چه بسا ادّعا کنیم واژه سجده در کلام امام (ع) ظهور در آیه سجده دارد و اگر هم ظهور را نپذیریم، عبارت مجمل است لذا به قدر متیقّن که حرمت آی ه است بسنده می کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۲۰

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

در درس گذشته با محرّمات جنب آشنا شدیم. و ادله‌ی حرمت آنها را بیان داشتیم. در این درس در ادامه ادله محرّمات جنب، دلیل حرمت توقف در مساجد، دلیل الحاق مشاهد مشرفه به مساجد و در پایان دلیل حرمت قرار دادن چیزی در مسجد را بیان کنیم.

حیض به عنوان دومین سبب وجوب غسل، موضوع جدیدی است که در این درس به آن پرداخته می‌شود. از جمله مباحث مربوط به حیض، تعریف، ویژگی‌ها و بیان برخی احکام آن می‌باشد. در پایان درس، دلیل اندکی از مباحث حیض بیان می‌شود اما بررسی دلیل عمده احکام حیض به درس بعد موکول خواهد شد.

## متن عربى

٥- و اما حرمة دخول المساجد إلا بنحو الاجتياز فى غير المسجدين، فلصحيحة محمد بن مسلم : «قال أبو جعفر عليه السلام فى حديث الجنب و الحائض : و يدخلان المسجد مجتازين و لا يقعدان فيه و لا يقربان المسجدين الحرميين » و غيرها.

بل يدل على ذلك فى غير المسجدين قوله تعالى : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ».

٦- و اما المشاهد المشرفة ، فقد قيل بإلحاقها بالمساجد اما لان روح المسجدية - و هى شرافة المكان و كونه محلا للعبادة - متحققة فيها بنحو أتمّ.

أو لان ترك مكث الجنب و دخوله فيها نحو تعظيم لشعائر الله سبحانه التى هى من تقوى القلوب.

أو لصحيحة بكر بن محمد: «خرجنا من المدينة نريد منزل أبى عبد الله عليه السلام فلحقنا ابو بصير خارجا من زقاق و هو جنب و نحن لا نعلم حتى دخلنا على ابى عبد الله عليه السلام قال: فرفع رأسه إلى ابى بصير فقال: يا ابا محمد أما تعلم انه لا ينبغى لجنب ان يدخل بيوت الأنبياء؟! قال: فرجع ابو بصير و دخلنا».

٧- و اما وضعىء فى المسجد، فلا خلا فى حرمة متهلصحيحة عبد الله بن سنان: «سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الجنب و الحائض يتناولان من المسجد المتاع يكون فيه؟ قال: نعم، و لكن لا يضعان فى المسجد شيئا» و غيرها.

الحيض و بعض احكامه الخاصة

الحيض دم خارج من المرأة فى كل شهر غالبا. و هو أسود أو أحمر حار عيبط يخرج بدفق و حرقة فى الغالب. و أقله ثلاثة ايام و أكثره عشرة. و يعتبر فيه الاستمرار عرفاً فى الثلاثة الأولى و ان يكون بعد البلوغ و قبل اليأس. و لا تصح من الحائض الصلاة و الصوم و الطواف و الاعتكاف إلا بعد الانقطاع و الاغتسال. و تقضى الصوم دون الصلاة.

و يحرم عليها ما يحرم على الجنب، و يحرم وطؤها قبل انقطاع الدم.

و لا يصح طلاقها على تفصيل المذكور فى باب الطلاق.

و كيفية غسلها كغسل الجنابة.

و المستند فى ذلك:

١- اما تفسير الحيض بما ذكر فلقضاء الواقع الخارجى بذلك .

و التقييد بلغالب احتراز عن بعض الحالات، كما فى المضطربة و نحوها.

٢- و اما انه بالصفات المذكورة، فلصحيحة حفص بن البختري: «دخلت على أبي عبد الله عليه السلام امرأة فسأته عن المرأة يستمر بها الدم فلا تدرى حيض هو أو غيره . قال: فقال لها: ان دم الحيض حار عبيط أسود له دفع و حرارة، و دم الاستحاضة اصفر بارد فإذا كان للدم حرارة و دفع و سواد فلتدع الصلاة . قال: فخرجت و هي تقول : و الله ان لو كان امرأة ما زاد على هذا».

و المراد بالسواد الحمرة الشديدة و إلّا فلم يُر دم اسود كالفحم.

## دلیل حرمت توقف شخص جنب در مسجد

توقف در مسجد برای جنب حرام است، اما عبور کردن اشکالی ندارد. البته در مورد مسجد الحرام و مسجد النبی (ص) حتی عبور کردن از آنها نیز حرام است. دلیل این حکم صحیحه<sup>۱</sup> محمد بن مسلم است که بی اساس آن امام باقر (ع) فرمودند: جنب و حائض می‌توانند داخل مسجد شوند ولی به شکل عبوری و نمی‌توانند بنشینند ولی به مسجد الحرام و مسجد النبی (ص) نمی‌توانند نزدیک شوند.

در مورد حکم غیر آن دو مسجد می‌توان از آیه شریفه هم بهره گرفت. در آیه آمده است: «و لا جنبا الا عابری سبیل»<sup>۲</sup> جنب حق ورود به مسجد را ندارد مگر عبور کننده از مسیر باشد.

## دلیل حرمت دخول در مشاهد مشرفه

در اینکه برای جنب جایز نیست در مشاهد مشرفه که همان محدوده اطراف ضریح ائمه (ع) است، وارد شود سه دلیل بیان شده است:

**اول:** چون مشاهد مشرفه همان روح مسجدیت که محل عبادت و مکان با شرافتی است را به نحو کامل تدرارند، لذا در این حکم به مسجد ملحق بوده و ورود جنب به آن اماکن جایز نیست.

**دوم:** چون توقف نکردن و داخل نشدن جنب در مشاهد مشرفه نوعی تعظیم شعائر الهی است و تعظیم شعائر الهی واجب و از تقوای قلوب به حساب آمده است. لذا جنب بمنظور تعظیم شعائر الهی حق ورود یا مکث در مشاهد مشرفه را ندارد.

**سوم:** در صحیحه ای<sup>۳</sup> از بکر بن محمد آمده است که روزی ما قصد رفتن به خانه امام صادق (ع) را داشتیم. در راه ابو بصیر به ما ملحق شد. او جنب بود و ما نهی دانستیم. وقتی بر امام (ع) وارد شدیم، او سرش را به سمت ابو بصیر بالا آورد و گفت: آیا نهی دانی برای جنب سزاوار نیست وارد خانه انبیاء شود؟ پس ابو بصیر برگشت و ما وارد منزل حضرت شدیم. چون فرقی بین امام حاضر و غایب وجود ندارد لذا جنب نهی تواند نزد قبر امام (ع) هم توقف کند.

۱. وسائل الشیعة باب ۱۵ من أبواب الجنابة حدیث ۱۷.

۲. سورة النساء: ۴۳.

۳. وسائل الشیعة باب ۱۶ من أبواب الجنابة حدیث ۱.



## دلیل حرمت قرار دادن چیزی در مسجد برای شخص جنب

در اینکه بر جنب حرام است چیزی را در مسجد قرار دهد اختلافی وجود ندارد. دلیل آن روایاتی است از جمله صحیحہ<sup>۱</sup> عبدالله بن سنان که از امام صادق (ع) می‌پرسد: آیا جنب و حائض می‌توانند چیزی از مسجد بردارند؟ امام (ع) فرمود: اشکالی ندارد ولی نمی‌توانند چیزی در مسجد قرار دهند.

### تطبیق

۵- و اما حرمة دخول المساجد إلّا بنحو الاجتياز فی غیر المسجدین، فلصحیحة محمد بن مسلم : «قال أبو جعفر علیه السلام فی حدیث الجنب و الحائض : و یدخلان المسجد مجتازین و لا یقعدان فیہ و لا یقریان المسجدین الحرمین » و غیرها.

و اما حرمت دخول در مساجد مگر به نحو عبور کردن، در غیر دو مسجد، پس بدلیل صحیحہ محمد بن مسلم است: « امام باقر (ع) در مورد جنب و حائض فرمود: و داخل می‌شوند به شکل عبوری و در آن نمی‌نشینند و به مسجد الحرام و مسجد النبی نزدیک نمی‌شوند.» و غیر این صحیحہ.

بل یدل علی ذلک فی غیر المسجدین قوله تعالی: «یا أئیها الذین آمروا لا تقرّبوا الصلّاة و أنتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون و لا جنباً إلّا عابری سبیل».

بلکه سخن خداوند متعال بر حرمت دخول در مساجد - غیر از مسجد الحرام و مسجد النبی - دلالت دارد: « ای کسانی که ایمان آورده اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا اینکه بدانید چه می‌گویید و نه در حالت جنب مگر عبور کننده از راه (باشید)».

۶- و اما المشاهد المشرفة ، فقد قیل بإلحاقها بالمساجد اما لان روح المسجدیة - و هی شرافة المكان و کونه محلاً للعبادة - متحققة فیها بنحو اتمّ.

و اما مشاهد مشرفه، پس گفته شده است به الحاق آنها به مساجد یا به این علت که روح مسجدیت - و روح مسجدیت شرافت مکان است و اینکه محل عبادت است - در آنها به نحو اتم محقق است.

أو لان ترک مکث الجنب و دخوله فیها نحو تعظیم لشعائر الله سبحانه التي هی من تقوی القلوب.

یا اینکه چون مکث زکردن جنب و ترک دخولش در مشاهد مشرفه، نوعی تعظیم شعائر الله است که آن از تقوای قلوب است.

أو لصحیحة بکر بن محمد: «خرجنا من المدینة نرید منزل أبی عبد الله علیه السلام فلحقنا ابو بصیر خارجاً من زقاق و هو جنب و نحن لا نعلم حتی دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلام قال: فرقع رأسه إلی ابی بصیر فقال:

یا ابا محمد أما تعلم انه لا ینبغی لجنب ان یدخل بیوت الأنبیاء؟! قال:

فرجع ابو بصیر و دخلنا».

۱. وسائل الشیعة باب ۱۷ من أبواب الجنابة حدیث ۱.

یا بدلیل صحیحہ بکر بن محمد: « از مدینه خارج شدیم در حالی که قصد منزل امام صادق (ع) را داشتیم پس ابو بصیر در حالی که از کوچه ای خارج می شد بجا ملحق شد در حالی که او جنب بود و ما نمی دانستیم تا اینکه بر امام صادق (ع) وارد شدیم راوی گفت: پس امام (ع) سرش را به سوی ابو بصیر بلند کرد و گفت: ای ابا محمد آیا نفی دانی که برای جنب سزاوار نیست وارد خانه انبیاء شود؟ راوی گفت: پس ابو بصیر برگشت و ما داخل شدیم».

۷- واما وضع شیء فی المسجد، فلا خلاف فی حرمتہ لصحیحة عبد الله بن سنان: « سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنب و الحائض یتناولان من المسجد المتاع یكون فیہ؟ قال: نعم، و لكن لا یضعان فی المسجد شیئاً و غیرها.

و اما قرار دادن چیزی در مسجد، پس خلافتی در حرمتش نیست بدلیل صحیحہ عبدالله بن سنان: « از امام صادق (ع) در مورد جنب و حائض پرسیدم (که آیا می توانند) کالایی که در مسجد است بردارند؟ گفت: بله، ولی چیزی در مسجد نفی گذارند» و غیر این صحیحہ.

Sco1 → ۱۱:۳۵

## حیض و ویژگی های آن

**تعریف:** حیض خونی که غالباً هر ماه از زن خارج می شود.

**ویژگی ها:** خون حیض سیاه رنگ یا قرمز رنگ، گرم و تازه است. و در غالب موارد با فشار و سوزش خارج می شود.

کمترین زمان آن سه و بیشترین آن ده روز است. بنابراین اگر خروج خون کمتر از سه یا بیشتر از ده روز باشد حیض نیست.

خون حیض باید در سه روز اول استمرار عرفی داشته باشد. و باید بعد از بلوغ و قبل از یائسگی باشد.

## احکام حیض

زن حائض تا قبل از اینکه خونس قطع شود و غسل کند چهار عمل را نمی تواند انجام دهد. به عبارت دیگر نماز، روزه، طواف و اعتکاف از او صحیح نیست.

روزه های واجب را که در این ایام از او فوت می شود باید قضا کند، اما قضای نمازها واجب نیست.

همه آن موارد چهارگانه ای<sup>۱</sup> که بر جنب حرام است بر زن حائض هم حرام می باشد.

نزدیکی با زن حائض قبل از پایان جریان خون حرام است.

طلاق دادن زن در ایام حیض با جزئیاتی که در باب طلاق گفته شده است صحیح نیست.

نحوه غسل حیض همانند غسل جنابت است و با آن تفاوتی ندارد.

## تطبیق

### الحیض و بعض احکامه الخاصّة

<sup>۱</sup>. مس قرآن، خواندن سوره سجده دار، توقف در مسجد و گذاشتن چیزی در مسجد.

حیض و برخی احکام ویژه آن  
 الحيض دم خارج من المرأة في كل شهر غالباً.  
 حیض خونی است که غالباً در هر ماه از زن خارج می‌شود.  
 و هو أسود أو أحمر حار عبيط يخرج بدفق و حرقة في الغالب.  
 و آن سیاه یا قرمز رنگ، گرم و تازه است، و معمولاً با فشار و سوزش خارج می‌شود.  
 و أقله ثلاثة أيام و أكثره عشرة.  
 کمترین (زمان) آن سه روز و بیشترینش ده (روز) است.  
 و يعتبر فيه الاستمرار عرفاً في الثلاثة الأولى و ان يكون بعد البلوغ و قبل اليأس.  
 و در آن استمرار عرفی در سه روز اول و اینکه بعد از بلوغ و قبل از یائسگی باشد، معتبر است.  
 و لا تصح من الحائض الصلاة و الصوم و الطواف و الاعتكاف إلّا بعد الانقطاع و الاغتسال.  
 و از حائض نماز و روزه و طواف و اعتکاف صحیح نیست مگر بعد از قطع شدن و غسل کردن.  
 و تقضى الصوم دون الصلاة.  
 و (باید) روزه را قضا کند بخلاف نماز.  
 و يحرم عليها ما يحرم على الجنب، و يحرم وطؤها قبل انقطاع الدم.  
 و بر او، آنچه بر جنب حرام است، حرام می‌باشد. و قبل از قطع شدن خون نزدیکی با او حرام است.  
 و لا يصح طلاقها على تفصيل مذکور في باب الطلاق.  
 و طلاق حائض بر اساس تفصیلی که در باب طلاق ذکر شده، صحیح نفی باشد.  
 و كيفية غسلها كغسل الجنابة.  
 و نحوه غسل حائض مثل غسل جنابت است.

SCO ۲۱:۰۰ → ۲

## دلیل احکام پیش گفته

### دلیل تعریف حیض

دلیل این تعریف از حیض واقعیت خارجی است. در واقعیت خارجی، خون حیض چنین ویژگی‌هایی دارد. اما چون در بعضی موارد مثل زن مضطربه تمام این ویژگی‌ها وجود ندارد، تعریف به غالبی بودن مقید می‌شود.

### دلیل ویژگی‌ها

دلیل ویژگی‌هایی که برای حیض مطرح شد، صحیحی است از امام صادق (ع)<sup>۱</sup> است که در آن آمده است: «خون حیض گرم، تازه، سیاه، همراه با فشار و حرارت است. و خون استحاضه زرد و سرد است.»

۱. وسائل الشیعة باب ۳ من أبواب الحيض حدیث ۲.

البته قابل ذکر است که مراد از سیاهی خون حیض، قرمزی شدید است.

## تطبيق

و المستند في ذلك:

و دليل در آن (احكام):

۱- اما تفسير الحيض بما ذكر فلقضاء الواقع الخارجي بذلك.

اما تعريف حيض بآنچه ذکر شد، پس به دليل حکم کردن واقع خارجی به آن است.

و التقييد بلغالب احتراز عن بعض الحالات، كما في المضطربة و نحوها.

و قيد زدن به غالب، پرهیز کردن از بعضی حالات است، همچون زن مضطربه و امثال آن.

۲- و اما انه بالصفات المذكورة، فلصحيحة حفص بن البختري: «دخلت على أبي عبد الله عليه السلام امرأة فسأته عن

المرأة يستمر بها الدم فلا تدرى حيض هو أو غيره . قال: فقال لها: ان دم الحيض حار عيبط أسود له دفع و حرارة، و دم

الاستحاضة اصفر بارد فإذا كان للدم حرارة و دفع و سواد فلتدع الصلاة . قال: فخرجت و هي تقول: و الله ان لو كان

امرأة ما زاد على هذا».

و اما اینکه حیض دارای صفات مذکور است، پس بدلیل صحیحه حفص بن بختری است: « زنی بر امام صادق (ع)

وارد شد پس از آن حضرت در مورد زن پرسید که خون از او مستمرا جاری است پس نفی داند آن خون حیض

است یا غیر آن. راوی گفت: امام (ع) به او فرمود: همانا خون حیض گرم، تازه، سیاه و با فشار و حرارت است، و

خون استحاضه زرد و سرد است پس اگر خون دارای حرارت و فشار و سیاهی بود پس زن باید نمازش را رها

کند. راوی گفت: پس زن خارج شد در حالی که می گفت: به خدا قسم اگر او زن بود بیش از این چیزی اضافه

نفی کرد».

و المراد بالسواد الحمرة الشديدة و إلیا فلم یر دم اسود كالفحم.

و مراد از سیاهی قرمزی شدید است و الا خون سیاه مانند زغال دیده نشده است.

## چکیده

۱. برای اثبات حرمت توقف جنب در مسجد و همچنین حرمت ورودش به مسجد الحرام و مسجد النبی می توان از صحیحہ محمد بن مسلم بهره گرفت. آیه سوره نساء تنها بخش اول را اثبات می کند.
۲. داخل شدن در مشاهد مشرفه مانند دخول در مساجد به سه دلیل بر جنب حرام است. اول اینکه مشاهد روح مسجدیت را به نحو اتم دارند، دوم اینکه وارد نشدن به مشاهد تعظیم شعائر است و سومین دلیل صحیحہ بکر بن محمد است.
۳. حیض خونی است که غالباً هر ماه از زن خارج می شود و سیاه یا قرمز رنگ، گرم، تازه و غالباً با فشار و سوزش است.
۴. کمترین زمان حیض سه روز و بیشترین آن ده روز است. خون حیض باید در سه روز اول استمرار عرفی داشته باشد و باید بعد از بلوغ و قبل از یائسگی باشد.
۵. انجام نماز، روزه، طواف و اعتکاف از زن حائض صحیح نیست. روزه های واجبی را که در این ایام از او فوت می شود باید قضا کند، اما قضای نمازها واجب نیست.
۶. غسل حیض مانند غسل جنابت است و همان چهار چیزی که بر جنب حرام است بر حائض نیز حرام است.
۷. طلاق دادن زن حائض و نزدیکی با او جائز نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۲۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

در درس گذشته بحث حیض به عنوان دومین سبب وجوب غسل بیان شد . و دلیل برخی از مباحث حیض گفته شد. تمام درس حاضر به بررسی ادله‌ی ویژگی‌ها و احکام خون حیض اختصاص دارد . دلیل قید غالب، زمان اقل و اکثر حیض، استمرار عرفی در سه روز اول، بعد از بلوغ و قبل از یائسگی بودن حیض، عدم صحت چهار عمل عبادی از حیض و همچنین دلیل محرمات مشترک جنب و حیض، مسائلی است که در این درس بررسی می‌شود.

## متن عربى

٣- و التقييد للغالب للاحتراز عن الدم الذى يحكم عليه بالحيفية بدون وجود الصفات فيه، كالصفرة أيام العادة أو قبلها بيوم أو يومين.

٤- و اما تحديده قلّة و كثرة بما ذكر، فلصحيحة معاوية بن عمار عن أبى عبد الله عليه السّلام: «أقلّ ما يكون الحيض ثلاثة أيّام و أكثره ما يكون عشرة أيّام». و غيرها.

٥- و اما اعتبار الاستمرار فى الثلاثة، فلاقتضاء الحكم بكون أقلّه ثلاثة لذلك، فان ظاهره ان الدم الواحد لا يقلّ عن ذلك، و مع تقطّعه لا يكون واحدا، فان الوحدة مساوقة للاتصال عرفاً أيضاً.

٦- و اما ان المدار على الاستمرار العرفى - الذى يتحقق مع الانقطاع اليسير أيضا- دون الدقى، فلأن ذلك مقتضى حمل الألفاظ على مفاهيمها العرفية.

٧- و اما اعتبار كونه بعد البلوغ، فلصحيحة عبد الرحمن بن الحجاج: «سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: ثلاث يتزوجن على كل حال... إلى ان قال: و التى لم تحض و مثلها لا تحيض.

قلت: و متى يكون ذلك؟ قال: ما لم تبلغ تسع سنين...».

و اما اعتبار كونه قبل اليأس، فلعدة روايات بلسان: «حدّ التى يئست من المحيض خمسون سنة».

٨- و اما عدم صحّة اربعة منها، فمن الواضحات للتسالم عليه. و تدلّ على ذلك صحيحة زرارة عن أبى جعفر عليه السّلام: «إذا كانت المرأة طامثا فلا تحلّ لها الصلاة...».

و موثقة سماعة: «سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن المستحاضة قال: تصوم شهر رمضان إلّا الأيام التى كانت تحيض فيها ثم تقضيها بعد» و موثقة عبد الرحمن بن أبى عبد الله: «سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن المستحاضة أ يطؤها زوجها و هل تطوف بالبيت؟ قال: تقعد قرأها الذى كانت تحيض فيه... الى ان قال: و كل شىء استحلّت به الصلاة فليأتها زوجها و لتطف بالبيت»

فانها ظاهرة فى انه متى ما حلّت لها الصلاة جاز لزوجها إتيانها و طوافها بالبيت.

و اما الاعتكاف، فيكفى لاثبتت عدم صحته اشتراطه بالصوم.

٩- و اما اعتبار الانقطاع و الاغتسال، فلأنها قبل الانقطاع حائض و قبل الاغتسال محدثة فلا تصح تلك منها لاشتراطها بالطهارة.

١٠- و اما قضاءها الصوم دون الصلاة، فمن الامور المسلّمة. و تقتضيه صحيحة زرارة: «سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قضاء الحائض الصلاة ثم تقضى الصيام، قال: ليس عليها ان تقضى الصلاة و عليها ان تقضى صوم شهر رمضان» و غيرها.

١١- و اما انه يحرم عليها ما يحرم على الجنب، فلان معظم الروايات الواردة فى بيان محرّمات الجنابة ذكر عنوان الحائض أيضا أو ذكرها بما انها أحكام لمطلق المحدث كحرمة المسّ.



## ادامه ادله احکام حیض

### دلیل تقیید به غالب

همان‌گونه که در تعریف حیض از قید غالب استفاده کردیم، صفات خون حیض نیز باید به غالبی بودن مقید شوند. دلیل مقید ساختن صفات به غالب این است که در برخی موارد با آنکه برخی صفات ذکر شده در خون وجود ندارد، اما حکم خون حیض بر آن جاری می‌شود. مثل زنی که دارای عادت است و هر ماه در روزهای معینی خون می‌بیند؛ اگر این زن خونی را که در ایام عادتش و یا یکی دو روز قبل از آن می‌بیند، زرد باشد با آنکه سرخ یا سیاه نیست حکم خون حیض را دارد.

### دلیل بین سه تا ده روز بودن

همانطور که گذشت خون حیض کمترین زمانش سه روز و بیشترین آن ده روز است. دلیل این حکم روایات است. از جمله روایتی<sup>۱</sup> از امام صادق (ع) است که به صراحت کمترین زمان حیض را سه و بیشترین زمان آن را ده روز دانسته است.

### دلیل لزوم استمرار

در مساله قبل گذشت که کمترین زمان خون حیض سه روز است. ظاهر این سخن آن است که خون واحد کمتر از سه روز نیست. در واقع آن عبارت ظهور در وحدت خون دارد و این وحدت زمانی حاصل می‌شود که خون با استمرار و بدون قطع شدن خارج شود. پس وحدت با استمرار عرفی همراه است.

### دلیل عرفی بودن استمرار

معیار استمرار در اینجا عرفی است نه دقت عقلی؛ لذا اگر خون برای دقائقی قطع شود و دوباره جریان یابد، استمرار از بین نمی‌رود. دلیل اصلی عرفی بودن استمرار این است که الفاظ در هنگام استفاده، بر معانی عرفی خود حمل می‌شوند.

### تطبیق

۳- و التقیید بلغالب للاحتراز عن الدم الذی یحکم علیه بالحیضیة بدون وجود الصفات فیہ، کالصفرة آیام العادة أو قبلها بیوم أو یومین.

و قید زدن به غالب به دلیل پرهیز از خونی است که بدون داشتن صفات حیض، بر آن حکم حیض بودن می‌شود، مانند زرد بودن خون در ایام عادت یا یک یا دو روز قبل از ایام عادت.

۴- و اما تح دیدہ قلّة و کثرة بما ذکر ، فلصحیحة معاویة بن عمار عن ابي عبد الله علیه السلام : «أقلّ ما یكون الحیض ثلاثة آیام و أكثره ما یكون عشرة آیام». و غیرها.

۱. وسائل الشیعة الباب ۱۰ من أبواب الحیض الحدیث ۱.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش‌های غیر حضوری حوزه‌های علمیه خاوران می باشد))

و اما محدود کردن خون از حیث قلت به سه روز و از حیث کثرت به ده روز به دلیل صحیحه معاویه بن عمار از امام صادق(ع) است که فرمود: « کمترین زمان حیض بودن سه روز و بیشترین آن ده روز است ». و غیر این صحیحه.

۵- و اما اعتبار الاستمرار فی الثلاثة ، فلاقتضاء الحكم بكون أقله ثلاثة لذلك، فان ظاهره ان الدم الواحد لا يقل عن ذلك، و مع تقطعه لا يكون واحدا، فان الوحدة مساوقة للاتصال عرفاً أيضاً.

و اما معتبر بودن پیوستگی در سه روز، چون حکم به اینکه کمترین زمان حیض سه روز است مقتضی آن است، ظاهر این حکم این است که خون واحد کمتر از سه روز نیست، و با قطع شدن (دیگر) واحد نیست، همچنین وحدت با اتصال عرفی مساوی است.

۶- و اما ان المدار على الاستمرار العرفی - الذى يتحقق مع الانقطاع اليسير أيضا- دون الدقی، فلأن ذلك مقتضى حمل الألفاظ على مفاهيمها العرفية.

و اما اینکه معیار استمرار عرفی است -که با انقطاع کم نیز محقق می شود- نه با دقت عقلی، چون آن مقتضای حمل الفاظ بر مفاهیم عرفی شان است.

Sco1→9:18

### دلیل بعد از بلوغ و قبل از یائسگی بودن حیض

شرط حیض بودن خون این است که بعد از بلوغ و قبل از یائسگی باشد . نسبت به بعد از بلوغ بودن، می توان به صحیحه<sup>۱</sup> عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق(ع) استدلال کرد.

امام(ع) در این روایت می فرمایند یکی از گروه‌هایی که عده ندارد، دختری است که حیض نشده و امثال او هم حیض نمی شوند. امام(ع) در پاسخ به سوال راوی که گفت: کی این اتفاق می افتد؟ فرمود: تا زمانی که به نه سالگی نرسیده است. بنابراین دختری که به نه سالگی یعنی بلوغ نرسیده است جزء کسانی است که خون حیض نمی بیند.

نسبت به قبل از یائسگی بودن حیض، روایات<sup>۲</sup> متعددی وجود دارند که در آنها آمده است: زمان ناامیدی زن از دیدن خون حیض پنجاه سالگی است. بنابراین بعد از یائسگی یعنی همان پنجاه سالگی زن حیض نمی بیند.

### ادله صحیح نبودن چهار عمل از زن حائض

چهار عمل نماز، روزه، طواف و اعتکاف از زن حائض صحیح نیست. دو دلیل برای اثبات این حکم قابل ذکر است: دلیل اول: اجماع.

۱. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب العدد الحدیث ۵.

۲. وسائل الشیعة الباب ۳۱ من أبواب الحيض الحدیث ۱.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش‌های غیر حضوری حوزه‌های علمیه خاوران می باشد))

حکم عدم صحت این چهار عمل از زن حائض از واضحات فقه و مورد اجماع و تسالم همه می باشد.

### دلیل دوم: روایات.

امام باقر(ع) در روایتی<sup>۱</sup> از زراره به صراحت می فرماید که نماز زن حائض صحیح نمی باشد.

نسبت به روزه می توان به موثقه سماعه<sup>۲</sup> استناد کرد که در آن آمده است: زن مستحاضه در ماه رمضان روزه اش را می گیرد، مگر روزهایی که حائض می شود که باید پس از ماه مبارک رمضان قضای آنها را بجا آورد. در مورد عدم صحت طواف می توان به سخن امام صادق(ع)<sup>۳</sup> استناد کرد که فرمود: هر چیزی باعث صحت نماز از حائض می شود، موجب صحت طواف هم می شود. پس تا زمانی که حائض از خون پاک نشده و غسل نکرده است طوافش صحیح نیست.

از جمله شرایط اعتکاف روزه گرفتن است. وقتی زن حائض روزه اش صحیح نباشد، اعتکافش نیز صحیح نمی باشد.

### تطبیق

۷- و اما اعتبار کونه بعد البلوغ، فلصحیحة عبد الرحمن بن الحجاج : «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : ثلاث يتزوجن علی کل حال... إلى ان قال: و التي لم تحض و مثلها لا تحيض.

و اما اعتبار بعد از بلوغ بودن حیض، پس به دلیل صحیحه عبدالرحمن بن حجاج است (که در آن آمده است): «از امام صادق(ع) شنیدم که می فرماید: سه گروه اند که در هر حال ازدواج می کنند (یعنی نیازی به عدّه نگه داشتن ندارند)... تا اینکه فرمود: و (یکی از آن سه گروه) زنی است که حیض نشده و مثل او حائض نمی شود. قلت: و متی یکون ذلک؟ قال: ما لم تبلغ تسع سنین...».

گفتم: و چه وقت زنی حائض نمی شود؟ فرمود: تا زمانی که به نه سالگی نرسیده است...».

و اما اعتبار کونه قبل الیأس، فلعدّة روایات بلسان: «حدّ الثی یثست من المحیض خمسون سنة».

و اما اعتبار قبل از یائسگی بودن حیض، پس به دلیل چندین روایت است به این لسان: «حدّ زنی که از دیدن حیض ناامید است (یعنی یائسه شدن) پنجاه سال است».

۸- و اما عدم صحّة اربعة منها ، فمن الواضحات للتسالم علیه. و تدلّ علی ذلک صحیحة زرارة عن أبي جعفر علیه السلام: «إذا كانت المرأة طامثا فلا تحلّ لها الصلاة...».

و اما عدم صحت چهار عمل (نماز، روزه، طواف، اعتکاف) از حائض، پس به دلیل اجماع بر آن از واضحات است. و صحیحه زراره از امام باقر(ع) «زمانی که زن حائض باشد نماز برای او جایز نیست...» بر آن دلالت می کند.

۱. وسائل الشیعة الباب ۳۹ من أبواب الحيض الحديث ۱.

۲. وسائل الشیعة الباب ۳۱ من أبواب الحيض الحديث ۳.

۳. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب الاستحاضة الحديث ۸.

فی صیایغة العبارة-موضع الشاهد- تأمل، و لکنه غیر مهم.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خاوران می باشد))

و موثقة سماعة: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المستحاضة قال : تصوم شهر رمضان إنَّ الأيام التي كانت تحيض فيها ثم تقضيها بعد»

و موثقه سماعة: «از امام صادق (ع) در مورد زن مستحاضه پرسیدم (که) فرمود: ماه رمضان را روزه می گیرد مگر روزهایی که در آنها حائض بوده سپس آن روزه‌ها را بعد (از ماه رمضان) قضا می کند.

و موثقة عبد الرحمن بن أبي عبد الله : «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المستحاضة أ يطؤها زوجها و هل تطوف بالبيت؟

و موثقه عبدالرحمن بن ابی عبدالله: «از امام صادق (ع) در مورد زن مستحاضه پرسیدم که آیا همسرش می تواند با او همبستر شود و آیا می تواند به دور خانه خدا طواف کند؟

قال: تقعد قرأها الذي كانت تحيض فيه... الى ان قال: و كل شيء استحلّت به الصلاة فليأتها زوجها و لتطف بالبيت»

فرمود: در آن ایامی که حائض می شود باید بنشیند (یعنی نباید آن کارها را انجام دهد)... تا اینکه فرمود: و هر چیزی که نماز با آن (بر حائض) حلال شود، (پاک شدن از حیض) پس همسرش (بعد از آن) می تواند با او نزدیکی کند و می تواند به دور خانه خدا طواف کند»

فانها ظاهرة في انه متى ما حلّت لها الصلاة جاز لزوجها إتيانها و طوافها بالبيت.

پس همانا موثقه عبدالرحمن ظهور دارد در اینکه هر وقت نماز برای حائض حلال شد، نزدیکی با او برای شوهرش و طواف او به دور خانه خدا جایز است.

و اما الاعتكاف، فيكفي لاثبات عدم صحته، اشتراطه بالصوم.

و اما اعتكاف، پس برای اثبات عدم صحت آن، مشروط بودنش به روزه کافی است.

SC02→18:12

### دلیل اعتبار انقطاع خون و غسل برای صحت اعمال چهارگانه

زمانی حائض می تواند چهار عمل نماز، روزه، طواف و اعتکاف را انجام دهد که علاوه بر قطع شدن خون، غسل نیز کرده باشد. لذا با انقطاع خون و غسل است که حائض می تواند آن عبادت‌ها را انجام دهد.

دلیل لزوم انقطاع این است که تا قبل از قطع شدن خون عنوان حائض بر زن صدق می کند و با وجود چنین عنوانی عبادت از صحیح نیست.

زن حائض، قبل از غسل کردن محدث است در نتیجه آن اع مالی که صحتشان منوط به طهارت می باشد از او صحیح نیست.

### دلیل وجوب قضای روزه و عدم وجوب قضای نماز

این مسأله از مسأله‌ات فقه است که زن حائض پس از ایام حیض لازم نیست نماز فوت شده‌اش را قضا نماید اما روزه‌های قضا شده‌اش را باید پس از ماه مبارک رمضان قضا کند.

دلیل این حکم تصریح روایاتی چون صحیحہ<sup>۱</sup> زراره<sup>۱</sup> است که امام باقر (ع) بر اساس آن فرمود: واجب نیست نمازش را قضا کند، اما باید روزه‌های ماه مبارک رمضان را قضا کند.

### دلیل حرمت محرّمات جنب بر حائض

گفتیم مس کتابت قرآن، خواندن آیه‌های سجده‌دار، توقف در مسجد و گذاشتن چیزی در مسجد بر جنب حرام است. این چهار عمل بر حائض نیز حرام است. دلیل اشتراک حائض و جنب در محرّمات دو دسته روایتند:

**دسته اول:** محرّمات چهارگانه بر اساس روایات بر جنب ثابت شدند. در عمده آن روایات در کنار جنب عن وان حائض نیز حضور دارد، از این رو محرّمات را برای هر دو اثبات می‌کنند. از این دسته روایات می‌توان به صحیحہ زراره<sup>۲</sup> از امام باقر(ع) اشاره کرد.

**دسته دوم:** روایاتی که محرّمات را برای عنوان مُحدّث<sup>۳</sup> اثبات می‌کند و حدث میان جنب و حائض مشترک است مانند موثقه ابی بصیر<sup>۴</sup> که از امام صادق(ع) در مورد کسی می‌پرسد که قرآن خوانده در حالی که وضو نداشته است.

### تطبيق

۹- و اما اعتبار الانتطاع و الاغتسال، فلأنها قبل الانتطاع حائض و قبل الاغتسال محدثة فلا تصح تلک منها لاشتراطها بالطهارة.

و اما اعتبار قطع شدن خون و غسل کردن (برای صحت عبادات چهارگانه)، پس به دلیل این است که زن قبل از قطع شدن خون حائض است و قبل از غسل کردن مُحدّث است پس آن چهار عمل به دلیل مشروط بودنشان به طهارت از او صحیح نمی‌باشند.

۱۰- و اما قضاءها الصوم دون الصلاة، فمن الامور المسلمة. و تقتضيه صحیحة زرارة: «سألت أبا جعفر عليه السلام عن قضاء الحائض الصلاة ثم تقضى الصيام، قال: ليس عليها ان تقضى الصلاة و عليها ان تقضى صوم شهر رمضان» و غيرها.

۱. وسائل الشيعة الباب ۴۱ من أبواب الحيض الحديث ۲.

۲. صحیحہ زرارة عن أبي جعفر عليه السلام: «... الحائض و الجنب هل يقرآن من القرآن شيئاً؟ قال: نعم ما شاء إنا السجدة...» وسائل الشيعة الباب ۱۹ من أبواب الجنابة الحديث ۴.

۳. حدث حالتی است در مقابل حالت طهارت و زمانی رخ می‌دهد که یکی از نواقض طهارت مثل جنابت یا خواب رخ دهد. به شخصی که دارای چنین حالتی است مُحدّث گویند.

۴. موثقة أبي بصير: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قرأ في المصحف و هو على غير وضوء؟ قال: لا بأس و لا يمس الكتاب» وسائل الشيعة الباب

۱۲ من أبواب الوضوء الحديث ۱.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش‌های غیر حضوری حوزه‌های علمیه خاوران می باشد))

و اما (وجوب) قضای روزه به خلاف نماز توسط حائض، پس از امور مسلم می باشد. و اقتضای این حکم را دارد صحیحه زراره (که در آن آمده است): «از امام باقر(ع) در مورد زن حائض که نمازش را قضا می کند سپس روزه اش را قضا می کند پرسیدم، فرمود: بر او واجب نیست نمازش را قضا کند و بر او واجب است روزه ماه رمضان را قضا کند» و غیر صحیحه زراره.

۱۱- و اما انه يحرم عليها ما يحرم على الجنب ، فلان معظم الروايات الواردة في بيان محرّمات الجنابة ذكر عنوان الحائض أيضا أو ذكرها بما انها أحكام لمطلق المحدث كحرمة المسّ.

و اما اینکه محرماتی که بر جنب حرام است بر حائض نیز حرام است، پس به دلیل این است که عمده روایات وارد شده در بیان محرمات جنابت، عنوان حائض را نیز ذکر کرده است یا اینکه ذکر کرده اند آن محرمات را به عنوان اینکه آنها احکام مطلق محدث هستند مانند حرمت مس قرآن (و حائض هم محدث است).

## چکیده

۱. همان‌گونه که در تعریف حیض از قید غالب استفاده کردیم، صفات خون حیض نیز باید به غالبی بودن مقید شوند. زیرا در برخی موارد با آنکه صفات ذکر شده در خون وجود ندارد، اما حکم خون حیض بر آن جاری می‌شود.

۲. کمترین زمان خون حیض سه روز است. این عبارت ظهور در وحدت خون دارد و این وحدت، زمانی حاصل می‌شود که خون با استمرار و بدون قطع شدن خارج شود. پس وحدت با استمرار عرفی همراه است.

۳. معیار استمرار در اینجا عرفی است نه دقت عقلی؛ لذا اگر خون برای دقائقی قطع شود و دوباره جریان یابد، استمرار از بین نمی‌رود؛ زیرا الفاظ در هنگام استفاده، بر معانی عرفی خود حمل می‌شوند.

۴. به دلیل روایات، شرط حیض بودن خون، این است که بعد از بلوغ و قبل از یائسگی باشد.

۵. دلیل عدم صحت چهار عمل نماز، روزه، طواف و اعتکاف از زن حائض اولاً اجماع و ثانیاً روایات می‌باشد.

۶. زمانی حائض می‌تواند چهار عمل نماز، روزه، طواف و اعتکاف را انجام دهد که علاوه بر قطع شدن خون، غسل نیز کرده باشد؛ زیرا تا قبل از غسل کردن محدث است؛ در نتیجه آن اعمالی که صحتشان منوط به طهارت می‌باشد از او صحیح نیست.

۷. این از مسلمات فقه است که زن حائض پس از ایام حیض لازم نیست نماز فوت شده اش را قضا نماید اما روزه‌های قضا شده‌اش را باید پس از ماه مبارک رمضان قضا کند. روایات نیز بر این حقیقت دلالت دارند.

۸. دلیل اشتراک حائض و جنب در محرمات، اولاً این است که در عمده آن روایات در کنار جنب، عنوان حائض نیز حضور دارد و ثانیاً روایاتی نیز محرمات را برای عنوان مُحدِّث اثبات می‌کند و حدث میان جنب و حائض مشترک است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۲۲

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی



## مقدمه

استحاضه از دیگر موجبات غسل است که لازم است از نظر موضوع و حکم از حیض باز شناخته شود . امری که این درس عهده‌دار انجام آن است.

تعریف استعاضه، ویژگی های آن، اقسام و در نهایت احکام مربوط به هر قسم از استحاضه از جمله موضوعات مورد بحث این درس است.

پس از اتمام تعریف استحاضه و بیان احکام آن ، نوبت به بررسی ادله ی آنها می رسد، در این درس دلیل چهار مبحث از احکام و مباحث استحاضه بیان و باقی مباحث بمدرس آینده موکول می گردد.

قبل از ورود به بحث استحاضه، دلیل حرمت نزدیکی با حائض و همچنین یکسانی غسل حیض و جنابت که از بحث حیض باقی مانده است را بررسی می کنیم.

## متن عربی

۱۲- و اما حرمة وطئها، فلقوله تعالى: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ».

و اما كفاية الانقطاع –بالرغم من اقتضاء الاستصحاب بقائ الحرمة- فلصحيحة محمد بن مسلم: «المرأة ينقطع عنها الدم دم الحيض في آخر أيامها. قال إذا أصاب زوجها شبق فليأمرها فلتغتسل فرجها ثم يمسه ان شاء قبل ان تغتسل» و غيرها. و اما ما دل على المنع و انه «لا، حتى تغتسل»، فمحمول على الكراهة طبقاً لقاعدة لزوم التصرف في الظاهر بقريظة الصريح، حيث ان العرف يوول الاول لحساب الثاني و يرى الثاني قريظة على التصرف في الاول.

۱۳- و اما ان غسلها كغسل الجنابة، فلانه لم ترد للغسل كيفية اخرى مغايرة لغسل الجنابة و ذلك يكفي لاثبات الوحدة و الا فلا بد من البيان بعد شدة الابتلاء.

على أنه ورد في موثقة الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام: «غسل الجنابة و الحيض واحد». الاستحاضة و بعض احكامها

الاستحاضة دم يخرج في غير وقت العادة الشهرية و الولادة، و ليس من جرح أو بكارة.

و يكون في الغالب أصفر باردا رقيقا لاحرقه فيه عكس دم الحيض

ولا حدًا لقليله ولا لكثيره ولا يلزم فصل أقل الطهر بين أفراده.

دم الاستحاضة على أقسام ثلاثة: قليل لا يغمس القطنه، و كثير يغمسها و لا يسيل، و أكثر يغمسها و يسيل.

و المشهور ان حكم الأوّل وجوب الوضوء لكل صلاة مع تبديل القطنه او غسلها.

و حكم الثاني مضافاً إلى ما ذكر الاغتسال مرة واحدة. و المعروف كونه قبل صلاة الصبح.

و حكم الثالث مضافاً الى ما ذكر الاغتسال ثلاث مرّات لصلاة الصبح و الظهرين و العشاء. و قيل بعدم وجوب الوضوء في القسم المذكور.

و المستند في ذلك:

۱- اما تحديد دم الاستحاضة بما ذكر، فهو من الامور الواضحه الوجدانية.

۲- و اما كونه بما ذكر من الصفات، فلصحيحة حفص بن البختري –التي تقدمت الاشارة لها في الحيض- و غيرها.

۳- و اما انه لا حدّ لقليله و لا لكثيره، فلاطلاق الأخبار.

۴- و اما عدم اعتبار فصل أقل الطهر بين أفراده، فلاطلاق الأخبار أيضا.

## ادلّه احكام حيض

### دليل حرمت نزدیکی با زن حائض

نزدیکی با حائض حرام است. دلیل این حرمت آیه شریفه<sup>۱</sup> قرآن است که به صراحت دستور داده است: به زنان در ایام حیض نزدیک نشوید تا اینکه پاک شوند. مراد از عدم نزدیکی به زنان در ایام حیض پرهیز از همبستر شدن با آنان است.

محل بحث در اینجا این است که آیا قبل از غسل و به مجرد قطع شدن خون می‌توان با زن نزدیکی کرد و یا جواز نزدیکی منوط به غسل پس از انقطاع است؟ اگر معیار، اصل عملی باشد، باید گفت نزدیکی بلزن قبل از غسل جایز نیست؛ زیرا پس از انقطاع و قبل از غسل شک در بقای حرمت پیش می‌آید و حکم به بقای حرمت را استصحاب می‌کنیم.

اما قبل از اصل عملی باید به سراغ روایات رفت. در این بحث دو دسته روایت وجود دارد:

**دسته اول:** روایاتی مانند صحیح محمد بن مسلم<sup>۲</sup> که در آنها تصریح شده است مرد پس از انقطاع خون و قبل از پاکی می‌تواند با همسرش همبستر شود.

**دسته دوم:** روایاتی که ظهور در نهی از همبستر شدن قبل از غسل دارند. مثل روایتی<sup>۳</sup> که در پاسخ به سوالی در این باره می‌فرماید: نه (جایز نیست)، تا اینکه غسل کند.

دسته اول تصریح به جواز دارد و دسته دوم با استفاده از صیغه نهی، ظهور در حرمت دارد. بر اساس قواعد اصولی، نصّ بر ظاهر مقدم است و باید ظاهر را بر آن حمل کرد. بنابراین دسته دوم حمل بر کراهت می‌شود و با این حکم بین دو دسته روایت جمع می‌شود.

این جمع مبنای عرفی دارد؛ چرا که عرف نصّ را ملاک تصرّف در ظاهر می‌داند.

### دلیل یکسان بودن کیفیت غسل حیض و جنابت

غسل حیض در کیفیت انجام، مانند غسل جنابت است. دو دلیل برای اثبات این یکسانی وجود دارد:

**دلیل اول:** غسل جنابت از مسائل مورد ابتلا در زمان معصومین (ع) نیز بوده است. بر این اساس اگر کیفیتی متفاوت با غسل جنابت داشت، باید بدون شک در منابع روایی سخنی از آن به میان می‌آمد. لذا از اینکه کیفیت متفاوتی برای آن گزارش نشده است، روشن می‌شود که تفاوتی با غسل جنابت ندارد.

**دلیل دوم:** در موثقه حلبی<sup>۴</sup> از امام صادق (ع) آمده است که کیفیت غسل جنابت و حیض یکسان است.

### تطبیق

۱۲- و اما حرمة و طئها، فلقوله تعالى: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أذىً فَأَعْتَزِلُوا النساءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ».

۱. البقرة: ۲۲۲.

۲. وسائل الشيعة الباب ۲۷ من أبواب الحيض الحديث ۲.

۳. وسائل الشيعة الباب ۲۷ من أبواب الحيض الحديث ۷.

۴. وسائل الشيعة الباب ۲۳ من أبواب الحيض الحديث ۱.

و اما حرمت نزدیکی با زن، پس به دلیل سخن خداوند متعال است (که می فرماید): «و از تو درباره حیض سوال می کنند، بگو چیز زیانجوی است. و (در ایام حیض) به زنان نزدیک نشوید (همبستر نشوید) تا پاک شوند.» و اما کفایة الانقطاع - بالرغم من اقتضاء الاستصحاب بقای الحرمة - فلصحیحة محمد بن مسلم: «المرأة ينقطع عنها الدم دم الحيض في آخر أيامها».

و اما کافی بودن انقطاع خون - علی رغم اینکه استصحاب مقتضی بقای حرمت است - پس به دلیل صحیحه محمد بن مسلم است (که در آن آمده است): «خون حیض در آخرین روزهای (قاعدگی) زن از او قطع می شود.

قال: إذا أصاب زوجها شبق فليأمرها فلتغسل فرجها ثم يمسه ان شاء قبل ان تغتسل» و غیرها.

فرمود: اگر شوهر زن دچار شهوت شد پس می تواند زنش را امر کند پس زن باید فرجش را بشوید سپس مرد اگر بخواهد (می تواند) قبل از اینکه زن غسل کند با او نزدیکی کند. و غیر این صحیحه.

و اما ما دل علی المنع و انه «لا، حتی تغتسل»، فمحمول علی الکراهة طبقا لقاعدة لزوم التصرف فی الظاهر بقرینة الصریح

و اما روایاتی که دلالت بر منع از نزدیکی (قبل از غسل) دارند و اینکه «نه) نزدیکی جایز نیست) تا اینکه زن غسل کند»، پس بر اساس قاعده لزوم تصرف در ظاهر به قرینه نص، بر کراهت حمل می شوند حیث ان العرف یوولّ الاول لحساب الثانی و یری الثانی قرینه علی التصرف فی الاول.

چرا که عرف دسته اول را به نفع دسته دوم تاویل می برد و دسته دوم را قرینه ای برای تصرف در دسته اول می داند.

۱۳- و اما ان غسلها كغسل الجنابة، فلانه لم ترد للغسل كيفية اخرى مغايرة لغسل الجنابة و ذلك يكفي لاثبات الوحدة و الا فلا بدّ من البیان بعد شدّة الابتلاء.

و اما اینکه غسل حائض مانند غسل جنابت است، پس به این دلیل است که برای غسل حائض کیفیتی متفاوت با غسل جنابت وارد نشده و این عدم ورود کیفیت جدید، برای اثبات وحدت (دو نوع غسل) کافی است و اگر کیفیت غسل حائض متفاوت بود، با توجه به مورد ابتلای شدید بودن باید بیان می شد.

علی أنه ورد فی موثقة الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام: «غسل الجنابة و الحيض واحد».

علاوه بر اینکه در موثقة حلبی از امام صادق (ع) آمده است: «غسل جنابت و حیض یکسانند».

Sc01 → ۹:۴۹

### تعریف استحاضه

استحاضه خونی است که در غیر وقت عادت ماهیانه و در غیر زمان ولادت خارج می شود و منشا آن زخم یا پاره شدن پرده بکارت نیست.

خونی که در وقت عادت خارج می شود حیض است و خونی که هنگام ولادت فرزند و بعد آن جاری می شود نفاس است.

## ویژگی های استحاضه

خون استحاضه بر خلاف حیض غالباً زرد رنگ، رقیق و بدون سوزش است. استحاضه می تواند تنها یک لحظه و یا روزها جریان داشته باشد؛ بنابراین در قلت و کثرت حد معینی ندارد. همچنین لازم نیست بین دو استحاضه یک پاکی فاصله شود بر خلاف حیض که باید بین دو خون حداقل ده روز (اقل طهر) فاصله باشد تا خون دوم حیض به حساب آید.

## اقسام استحاضه

استحاضه بر سه قسم است:

قلیله: اگر پنبه ای در فرج قرار گیرد، تنها ظاهر آن خونی می شود و خون به داخل آن نفوذ نمی کند.  
متوسطه: اگر پنبه ای در فرج قرار گیرد، خون به داخل آن نفوذ کرده اما از آن جاری نمی شود.  
کثیره: اگر پنبه ای در فرج قرار گیرد، خون به داخل آن نفوذ کرده و از سوی دیگر جاری می شود.  
مؤلف کتاب متوسطه را کثیر و کثیره را اکثر نامیده است.

اقسام استحاضه

قلیله: اگر پنبه ای داخل فرج قرار داده شود، تنها ظاهر آن خونی می شود.	}	اقسام استحاضه
متوسطه: اگر پنبه ای داخل فرج قرار داده شود، خون به داخل آن نفوذ کرده اما از آن جاری نمی شود.		
کثیره: اگر پنبه ای داخل فرج قرار داده شود، خون به داخل آن نفوذ کرده و از سوی دیگر جاری می شود.		

## احکام انواع استحاضه

زن مستحاضه در استحاضه قلیله، باید علاوه بر تعویض پنبه یا تطهیر آن برای هر نماز وضو بگیرد. مستحاضه در استحاضه متوسطه علاوه بر تعویض پنبه یا تطهیر آن و وضو برای هر نماز، باید یکبار در روز غسل کند. نزد فقهاء معروف است که این غسل باید قبل از نماز صبح انجام شود. و برای همه نمازهای آن روز کافی است.

مستحاضه در استحاضه کثیره علاوه بر تعویض پنبه یا تطهیر آن و وضو برای هر نماز، باید سه بار در روز غسل کند. یک غسل برای نماز صبح، دیگری برای نماز ظهر و عصر و سومین غسل برای نماز مغرب و عشاء. برخی معتقدند در این نوع استحاضه همان غسل برای نمازها کافی است و گرفتن وضو واجب نیست.

## تطبیق

## الاستحاضة و بعض احکامها

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خاوران می باشد))

## استحاضه و برخی احکام آن

الاستحاضة دم يخرج في غير وقت العادة الشهرية و الولادة، و ليس من جرح أو بكاره.

استحاضه خونی است که در غیر وقت عادت ماهیانه خارج می شود، و (منشا آن) جراحت یا (پارگی پرده) بکارت نیست.

ویکون فی الغالب أصفر باردا رقیقا لاحرقه فيه عكس دم الحيض

خون استحاضه غالباً زرد، سرد، رقیق و برعکس خون حیض بدون سوزش است.

ولا حدّاً لقليله ولا لكثيره ولا يلزم فصل أقل الطهر بين أفراده.

و حدی برای مقدار کم و زیادش وجود ندارد و لازم نیست بین افرادی که کمترین زمان پاکی فاصله بیافتد.

دم الاستحاضة على أقسام ثلاثة: قليل لا يغمس القطنه، و كثير يغمسها و لا يسيل، و أكثر يغمسها و يسيل.

خون استحاضه سه قسم است: قلیل که خون در پنبه نفوذ نمی کند، و کثیر که خون در آن نفوذ می کند و (از آن) جاری نمی شود، و اکثر که خون در آن نفوذ می کند و (از آن) جاری می شود.

و المشهور ان حكم الأول وجوب الوضوء لكل صلاة مع تبديل القطنه او غسلها.

و مشهور این است که حکم استحاضه قلیله، وجوب وضو است برای هر نماز همراه با تغییر پنبه یا شستن آن.

و حكم الثاني مضافاً إلى ما ذكر الاغتسال مرة واحدة. و المعروف كونه قبل صلاة الصبح.

و حکم کثیر علاوه بر آنچه ذکر شد (تغییر پنبه یا شستن آن و وضو برای هر نماز) یکبار غسل کردن است. و معروف (بین فقهاء) این است که غسل باید قبل از نماز صبح باشد.

و حكم الثالث مضافاً إلى ما ذكر الاغتسال ثلاث مرّات لصلاة الصبح و الظهرين و العشاءين. و قيل بعدم وجوب الوضوء في القسم المذكور.

و حکم اکثر علاوه بر آنچه ذکر شد (تغییر پنبه یا شستن آن و وضو برای هر نماز) سه بار غسل کردن است برای نماز صبح، نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء. و گفته شده وضو در استحاضه اکثر واجب نیست.

SCO2→18:11

## بررسی ادله احکام استحاضه

### دلیل تعریف استحاضه

گفتیم استحاضه خونی است که در غیر وقت عادت ماهیانه و در غیر زمان ولادت خارج می شود و منشا آن زخم یا پاره شدن پرده بکارت نیست.

این تعریف از واضحات و وجدانیات است. هر کس می تواند با بررسی موارد خون زنانه به این تعریف برسد.

### دلیل صفات خون استحاضه

دلیل صفاتی چون زردی، سردی، رقیق بودن و بد و ن سوزش بودن برای خون استحاضه برگرفته از روایاتی مانند صحیحہ حفص بن بختری<sup>۱</sup> است که در بحث حیض گذشت.

### دلیل حدّ اقل و اکثر نداشتن استحاضه

خون استحاضه در قلّت و کثرت حدّ خاصّی ندارد. استحاضه می تواند یک لحظه یا چندین روز باشد. بر خلاف حیض است که کمترین آن سه و بیشترین زمانش ده روز است.

دلیل عدم حد استحاضه، اطلاق روایات است. روایاتی که به موضوع استحاضه پرداخته اند هیچ سخنی از حد به میان نیاورده اند، به خلاف روایات حیض که برای آن محدوده مشخص کرده اند.

### دلیل عدم اعتبار فاصله بین دو استحاضه

بین دو حیض باید اقلّ طهر که ده روز است فاصله شود، در غیر این صورت خون دوم حیض نیست. اما در استحاضه چنین شرطی وجود ندارد، بنابراین لازم نیست بین دو استحاضه زمان خاصی فاصله شود. دلیل عدم اعتبار فاصله بین دو استحاضه مانند بحث قبل، اطلاق روایات است.

### تطبيق

و المستند فی ذلک:

و دلیل مباحث استحاضه:

۱- اما تحديد دم الاستحاضة بما ذکر، فهو من الامور الواضحة الوجدانية.

اما تعريف خون استحاضه به آنچه ذکر شد، پس آن از امور واضح و وجدانی است.

۲- و اما كونه بما ذكر من الصفات، فلصحيحة حفص بن البختري -التي تقدمت الاشارة لها في الحيض- و غيرها.

و اما اینکه استحاضه آن صفات مذکور را دارد، پس به دلیل صحیحہ حفص بن بختری -که اشاره به آن در حیض گذشت- و غیر آن صحیحہ است.

۳- و اما انه لا حدّ لقليله و لا لكثيره، فإطلاق الأخبار.

و اما اینکه حدّی برای کم و زیاد استحاضه وجود ندارد، پس به دلیل اطلاق اخبار است.

۴- و اما عدم اعتبار فصل أقل الطهر بين أفراده، فإطلاق الأخبار أيضا.

و اما معتبر نبودن فاصله کمترین دوران پاکی بین افراد خون استحاضه، پس آن نیز به دلیل اطلاق اخبار است.

<sup>۱</sup>. وسائل الشیعة باب ۳ من أبواب الحيض حديث ۲.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خواران می باشد))

## چکیده

۱. نزدیکی با حائض حرام است. دلیل این حرمت آیه شریفه قرآن است که به صراحت دستور داده است: به زنان در ایام حیض نزدیک نشوید تا اینکه پاک شوند.
۲. بر اساس اصل عملی استصحاب مجرد قطع شدن خون حیض بپای جواز نزدیکی با زن کافی نیست و تا زن غسل نکرده نمی‌توان با او نزدیکی کرد.
۳. در مورد جواز نزدیکی با زن قبل از غسل، دو دسته روایت وجود دارد. دسته اول تصریح به جواز و دسته دوم با استفاده از صیغه نهی، ظهور در حرمت دارد. بر اساس قواعد اصولی، نص بر ظاهر مقدم است. بنابراین دسته دوم حمل بر کراهت می‌شود.
۴. دلیل یکسانی غسل حیض و جنابت علاوه بر روایت این است که غسل جنابت از مسائل مورد ابتلا در آن زمان بوده است. بنابراین اگر کیفیتی متفاوت با غسل جنابت داشت، باید بدون شک در منابع روایی سخنی از آن به میان می‌آمد.
۵. استحاضه خونی است که در غیر وقت عادت ماهیانه و در غیر زمان ولادت خارج می‌شود و منشا آن زخم یا پاره شدن پرده بکارت نیست.
۶. خون استحاضه بر خلاف حیض غالباً زرد رنگ، رقیق و بدون سوزش است و در قلت و کثرت حد معینی ندارد. همچنین لازم نیست بین دو استحاضه یک پاکی فاصله شود.
۷. استحاضه بر سه قسم است: قلیله که تنها ظاهر پنبه خونی می‌شود. متوسطه که خون به داخل پنبه نفوذ می‌کند. و کثیره که خون از سوی دیگر جاری می‌شود.
۸. زن در استحاضه قلیله، علاوه بر تغییر پنبه یا تطهیر آن، برای هر نماز باید وضو بگیرد. در متوسطه علاوه بر تغییر پنبه یا تطهیر آن و وضو برای هر نماز، باید یکبار در روز، قبل از نماز صبح غسل کند.
۹. مستحاضه کثیره علاوه بر تغییر پنبه یا تطهیر آن و وضو برای هر نماز، باید سه بار در روز غسل کند. یک غسل برای نماز صبح، دیگری برای نماز ظهر و عصر و سومین غسل برای نماز مغرب و عشاء.
۱۰. دلیل اینکه استحاضه در قلت و کثرت حد خاصی ندارد و همچنین عدم اعتبار فاصله بین دو استحاضه، اطلاق روایات است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۲۳

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

در این درس ادله ی باقیمانده مباحث استحاضه بررسی و کامل می‌گردد، از این رو همه محتوای درس جنبه استدلالی داشته و دقت بیشتری را می‌طلبد. خواهیم دید چه دلیل هایی برای اثبات تقسیم استحاضه و همچنین احکام هر یک از اقسام سه‌گانه استحاضه وجود دارند.

مباحث مربوط به استحاضه در این درس به پایان می‌رسد و در درس آینده به موضوع نفاس به عنوان چهارمین سبب غسل خواهیم پرداخت.

## متن عربی

۵- و اما انقسامها إلى الأقسام الثلاثة، فلصحيحة معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام : «المستحاضة تنظر أيامها ... و ان كان الدم لا يثقب الكرسف توضّأت و دخلت المسجد و صلّت كلّ صلاة بوضوء<sup>١</sup> بضميمة صحيحة زرارة: «... فان جاز الدم الكرسف تعصبت و اغتسلت ثم صلّت الغداة بغسل، و الظهر و العصر بغسل، و المغرب و العشاء بغسل. و ان لم يجز الدم الكرسف، صلّت بغسل واحد»<sup>٢</sup>.

۶- و أما وجوب الوضوء لكل صلاة على المستحاضة القليلة، فلصحيحة معاوية المتقدمة.

۷- و اما لزوم تبديلها القطننة او غسّلها، فيمكن استفادته ممّا ورد في المتوسطة في موهبة عبد الرحمن بن أبي عبد الله: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المستحاضة ... فان ظهر على الكرسف فلتغتسل ثم تضع كرسفاً آخر»<sup>٣</sup>، بضميمة عدم الفصل أو استفادته ممّا ورد في منع حمل النجس في الصلاة خصوصاً أحد الدماء الثلاثة. ثم ان التبديلي حيث لوحظ بنحو الطريقة لحصول الطهارة فيقوم غسّلها مقامه.

۸- و اما وجوب الغسل قبل صلاة الصبح على المتوسطة و الوضوء لكل صلاة، فلموثقة سماعة: «المستحاضة إذا ثقب الدم الكرسف اغتسلت لكل صلاتين، و للفجر غسلاً، و ان لم يجز الدم الكرسف فعليها الغسل لكل يوم مرّة و الوضوء لكل صلاة...»<sup>٤</sup>، فان الغسل حيث لا يحتمل وجوبه نفسياً بل للصلاة فمن المناسب كونه قبل صلاة الصبح التي هي أول صلاة في اليوم.

۹- و اما وجوب اغسال ثلاثة على المستحاضة الكثيرة، فلموثقة سماعة المتقدمة و غيرها.

و هي لا تدلّ بوضوح على عدم وجوب الوضوء عليها لكل صلاة. و لا اقل من اجمالها و ذلك كاف لجريان البراءة.

و اذا قيل: ان وجوب الوضوء لكل صلاة في المتوسطة يدل بالاولوية عليه في الكثيرة.

قلنا: الاولوية ممنوعة، لاحتمال قيام تكرر الغسل مقام الوضوء.

۱۰- و اما لزوم تبديل القطننة او تطهيرها، فلمّا دل على ذلك في المتوسطة بعد ضمّ الاولوية.

١. وسائل الشيعة الباب ١ من أبواب الاستحاضة الحديث ١.

٢. وسائل الشيعة الباب ١ من أبواب الاستحاضة الحديث ٥.

٣. وسائل الشيعة الباب ١ من أبواب الاستحاضة الحديث ٨.

٤. وسائل الشيعة الباب ١ من أبواب الاستحاضة الحديث ٦.

## ادله مباحث استحاضه

### دلیل تقسیم استحاضه به سه قسم

استحاضه دارای سه قسم قلیله، متوسطه و کثیره است. با ضمیمه کردن دو روایت می توان این اقسام سه گانه را به دست آورد.

در صحیحہ معاویہ بن عمار<sup>۱</sup> آمده است: اگر خون وارد پنبه نمی شود، مستحاضه می تواند وضو بگیرد، وارد مسجد شود و هر نماز را با یک وضو بخواند. در این روایت استحاضه قلیله، همراه با حکمش بیان شده است.

در صحیحہ ای<sup>۲</sup> از زرارہ چنین آمده است: اگر خون از پنبه بیرون زد، زن باید جلوی آن را بگیرد و برای نماز صبح یک غسل و ظهر و عصر یک غسل و مغرب و عشاء یک غسل بجا آورد. و اگر خون از پنبه بیرون نزد، با یک غسل همه نمازهای آن روزش را می خواند.

در این روایت ابتدا استحاضه کثیره همراه با حکمش و سپس استحاضه متوسطه همراه با حکمش بیان شده است.

### دلیل وجوب وضو برای هر نماز در استحاضه قلیله

صحیحہ معاویہ که چند سطر پیش بیان شد، وظیفه مستحاضه قلیله را چنین بیان می کند که برای هر نماز باید یک وضو بگیرد.

### ادله لزوم تعویض یا شستن پنبه در استحاضه قلیله و متوسطه

لزوم تعویض پنبه را می توان با دو دلیل اثبات کرد:

دلیل اول: موثقه عبدالرحمن<sup>۳</sup>

این روایت وظیفه مستحاضه متوسطه را بیان می کند و در آن آمده است: اگر خون تنها بر پنبه ظاهر شود و از آن جاری نشود، زن باید غسل کند سپس پنبه دیگری جای آن قرار دهد.

این روایت که به صراحت سخن از تعویض پنبه به میان آورده است درباره مستحاضه متوسطه است اما چون همه فقهاء حکم قلیله و متوسطه در این مورد را یکسان می دانند و به اصطلاح علمی قائل به تفصیل نشده اند، لذا در قلیله نیز پنبه باید تعویض شود.

### دلیل دوم: از طریق احکام نماز

۱. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب الاستحاضة الحدیث ۱.

۲. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب الاستحاضة الحدیث ۵.

۳. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب الاستحاضة الحدیث ۸.

از جمله احکام نماز این است که نمازگزار نباید در هنگام نماز چیز نجسی بویژه یکی از خون های سه گانه (حیض، استحاضه و نفاس) را با خود حمل کند بعنوان مثال نباید پارچه نجسی در جیبش باشد. از این رو زن باید پنبه را تعویض کند تا حامل چیز نجسی در نماز نباشد.

**نکته:** تعویض پنبه موضوعیت ندارد بلکه هدف آن پاکی از نجاست خون است. بنابراین اگر کسی پنبه را شسته و تطهیر کند و دوباره از همان پنبه استفاده نماید، اشکالی ندارد؛ چرا که هدف حاصل است.

### دلیل لزوم غسل قبل از نماز صبح و وضو برای هر نماز در متوسطه

مستحاضه متوسطه باید قبل از نماز صبح برای همه نمازهای آن روز یک غسل بجا آورد و علاوه بر آن برای هر نماز نیز یک وضو بگیرد.

دلیل این حکم موثقه سماعه<sup>۱</sup> است که در آن آمده است: اگر خون به پنبه نفوذ کرده اما از آن بیرون نیامده است، پس زن باید برای کل روز یک غسل کند و برای هر نماز یک وضو بگیرد.

در این روایت تنها سخن از وجوب یک غسل به میان آمده و زمان غسل را معین نکرده است. اما می دانیم که غسل خودش وجوب نفسی ندارد، و وجوبش نیز به دلیل جواز ورود در نماز است. بنابراین باید غسل را قبل از نماز صبح بجا آورد تا همه نمازهای آن روز با غسل انجام شوند.

### دلیل وجوب سه غسل بر مستحاضه کثیره

مستحاضه کثیره باید برای نماز صبح یک غسل، نماز ظهر و عصر یک غسل و نماز مغرب و عشاء یک غسل بجا آورد. دلیل آن روایاتی از جمله همان موثقه سماعه است که در آن چنین آمده: اگر خون از پنبه بیرون بزند، زن باید برای هر دو نماز یک غسل و برای نماز صبح هم یک غسل بجا آورد.

این روایت انجام غسل را واجب می داند اما نسبت به وجوب وضو برای هر نماز سخنی نگفته است و نمی توان بطلان اطمینان کامل چنین نتیجه گرفت که وضو دیگر واجب نیست اما حداقل می توان گفت که روایت اجمال دارد و همین اجمال مجوز جریان براءت می باشد.

**اشکال:** وقتی در متوسطه برای هر نماز باید وضو گرفت، در کثیره که وظایفش بیشتر است باید به طریق اولی برای هر نماز وضو گرفت.

**پاسخ اشکال:** این اولویت قابل پذیرش نیست. چون در کثیره بخلاف متوسطه سه غسل واجب است، لذا احتمال می دهیم این غسل ها جانشین وضو شوند.

### دلیل لزوم تعویض پنبه یا تطهیر آن در کثیره

در بحث های گذشته استدلال کردیم که مستحاضه قلیله و متوسطه باید هنگام نماز پنبه را تعویض یا تطهیر کند. مستحاضه کثیره نیز همین وظیفه را به عهده دارد زیرا وقتی متوسطه بر اساس موثقه عبدالرحمن<sup>۱</sup> باید پنبه را تعویض کند در کثیره که خون از آن بیرون زده به طریق اولی باید آن را عوض کند.

<sup>۱</sup>. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب الاستحاضة الحدیث ۶.

البته قابل ذکر است که از حکم حرمت حمل نجس در نماز هم می‌توان لزوم تعویض یا تطهیر را استفاده کرد.

۱۰:۴۷ → Sco ۱

### تطبيق

۵- و اما انقسامها إلى الأقسام الثلاثة، فلصحيحة معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام : «المستحاضة تنظر أيامها ... و ان كان الدم لا يثقب الكرسف توضّات و دخلت المسجد و صلّت كل صلاة بوضوء»

و اما تقسيم استحاضه به سه قسم، پس به دليل صحيحه معاويه بن عمّار از امام صادق(ع) است (که در آن چنین آمده است): «مستحاضه روزهای خودش را ملاحظه می کند... و اگر خون پنبه را سوراخ نکرده (یعنی به آن نفوذ نکرده است) زن وضو می گیرد و (می تواند) وارد مسجد شود و هر نمازش را با یک وضو بخواند»

بضمیمه صحیح زرارۀ: «... فان جاز الدم الكرسف تعصبت و اغتسلت ثم صلّت الغداة بغسل، و الظهر و العصر بغسل، و المغرب و العشاء بغسل. و ان لم يجز الدم الكرسف، صلّت بغسل واحد».

با ضمیمه کردن صحیح زرارۀ (که در آن آمده است): «... پی اگر خون از پنبه تجاوز کرد، زن باید جلوی خروج خون را بگیرد و غسل کند سپس نماز صبح را با یک غسل، و ظهر و عصر را با یک غسل، و مغرب و عشاء را بایک غسل بخواند. و اگر خون از پنبه خارج نشد (و تنها به درون آن نفوذ کرد)، زن (نمازهایش را) با یک غسل می خواند.

۶- و أما وجوب الوضوء لكل صلاة على المستحاضة القليلة، فلصحيحة معاوية المتقدمة.

و اما وجوب وضو برای هر نماز بر مستحاضه قلیله، پس به دليل صحيحه پیش گفته‌ی معاویه است.

۷- و اما لزوم تبديلها القطنه او غسلها، فيمكن استفادته ممّا ورد في المتوسطه في موثقة عبد الرحمن بن أبي عبد الله: و اما لزوم تعویض پنبه توسط مستحاضه یا شستن آن، پس می توان آن را از آنچه در مورد متوسطه در موثقه عبد الرحمن بن ابی عبدالله آمده است، استفاده کرد:

«سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المستحاضة ... فان ظهر على الكرسف فلتغتسل ثم تضع كرسفا آخر»، بضمیمه عدم الفصل أو استفادته ممّا ورد في منع حمل النجس في الصلاة خصوصاً أحد الدماء الثلاثة.

از امام صادق(ع) در مورد مستحاضه پرسیدم ... پس اگر خون بر پنبه ظاهر شد (و از آن خارج نشد) پس زن باید غسل کند سپس پنبه ای دیگر قرار دهد»، با ضمیمه کردن عدم فرق (بین قلیله و متوسطه) بی استفاده کردن آن از احکامی که در ممنوعیت حمل شیء نجس به ویژه خون‌های سه گانه در نماز وارد شده است.

ثم ان التبديلي حيث لوحظ بنحو الطريقية لحصول الطهارة فيقوم غسلها مقامه.

سپس از آنجایی که تعویض پنبه به عنوان طریق نیل حصول طهارت لحاظ شده است، پس شستن پنبه جانشین آن می شود.

۱۷:۴۱ → Sco ۲

۱. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب الاستحاضة الحديث ۸.

## تطبيق ٢

٨- و اما وجوب الغسل قبل صلاة الصبح على المتوسطة و الوضوء لكل صلاة، فلموثقة سماعة: «المستحاضة إذا ثقب الدم الكرسف اغتسلت لكل صلاتين، و للفجر غسلًا،

و اما وجوب غسل قبل از نماز صبح بر مستحاضه متوسطه و وضو برای هر نماز، پس به دلیل موثقه سماعه است (که در آن چنین آمده است): «اگر خون پنبه را سوراخ کند (یعنی به آن نفوذ کند) مستحاضه باید برای هر دو نماز غسل کند و برای نماز صبح (نیز) یک غسل (انجام دهد)

و ان لم یجز الدم الكرسف فعلیها الغسل لكل يوم مرة و الوضوء لكل صلاة ...»، فان الغسل حیث لا یحتمل وجوبه نفسیًا بل للصلاة فمن المناسب كونه قبل صلاة الصبح التي هی أوّل صلاة فی اليوم.

و اگر خون از پنبه بیرون نزنند پس برای هر روز یک غسل و برای هر نماز یک وضو بر مستحاضه واجب است ... «پس از آنجایی که احتمال داده نمی شود وجوب غسل نفسی باشد بل که (وجوبش للغير) برای نماز است پس مناسب این است که قبل از نماز صبح که اولین نماز در روز است، انجام بگیرد.

٩- و اما وجوب اغسال ثلاثة على المستحاضة الكثيرة، فلموثقة سماعة المتقدمة و غيرها.

و اما وجوب غسل های سه گانه بر مستحاضه کثیره، پس به دلیل موثقه پیش گفته ی سماعه و غیر آن است.

و هی لا تدلّ بوضوح على عدم وجوب الوضوء علیها لكل صلاة. و لا اقل من اجمالها و ذلك كاف لجريان البراءة.

و موثقه سماعه به روشنی بر عدم وجوب وضو بر مستحاضه کثیره برای هر نماز دلالت ندارد. و حداقل اجمال دارد و این اجمال برای جاری ساختن بپائت کافی است.

و اذا قيل: ان وجوب الوضوء لكل صلاة فی المتوسطة يدل بالاولوية علیه فی الكثيرة.

و اگر گفته شود: همانا وجوب وضو برای هر نماز در متوسطه با اولویت بر وجوب وضو در کثیره دلالت می کند.

قلنا: الاولوية ممنوعة، لاحتمال قيام تكرر الغسل مقام الوضوء.

پاسخ می دهیم: اولویت مورد پذیرش نیست، به این دلیل که احتمال دارد تکرار غسل جای وضو را بگیرد.

١٠- و اما لزوم تبدیل القطنه او تطهیرها، فلم دل على ذلك فی المتوسطة بعد ضم الاولوية.

و اما لزوم تبدیل پنبه یا تطهیر آن، پس دلیلش بعد از ضمیمه کردن اولویت، همان روایتی است که در متوسطه بر لزوم تبدیل پنبه دلالت داشت.

<sup>١</sup> البته به قرینه عبارت بعد « و ان لم یجز الدم الكرسف...» روشن می شود که در اینجا خون به داخل پنبه نفوذ کرده و از آن بیرون زده است،

بنابراین این فقره در مقام بیان حکم مستحاضه کثیره است.

## چکیده

۱. با ضمیمه کردن دو روایت معاویه بن عمار و زراره، می توان اقسام سه گانه استحاضه: قلیله، متوسطه و کثیره را به دست آورد.
۲. برای اثبات لزوم تعویض پنبه می توان به موثقه عبدالرحمن استناد کرد. اگر چه این روایت تنها در مورد متوسطه بیان شده، اما به ضمیمه عدم فصل در قلیله و اولویت در کثیره قابل استناد است.
۳. دلیل دوم لزوم تعویض پنبه در هر سه قسم استحاضه، احکام نماز است؛ زیرا شرط صحت نماز، عدم حمل شیء نجس به خصوص خون های سه گانه می باشد.
۴. تعویض پنبه در استحاضه موضوعیت ندارد بلکه هدف پاکی از نجاست خون است. بنابراین اگر کسی پنبه را شسته و تطهیر کند و دوباره از همان پنبه استفاده نماید، اشکالی ندارد؛ چرا که هدف حاصل است.
۵. دلیل وجوب یک غسل در روز برای متوسطه، موثقه سماعه است. اما روایت زمان غسل را معین نکرده است. با توجه به اینکه غسل وجوب نفسی ندارد و تنها مجوز ورود در نماز است، لذا باید غسل را قبل از نماز صبح بجا آورد تا همه نمازهای آن روز با غسل انجام شوند.
۶. بر اساس موثقه سماعه، کثیره در روز باید سه غسل بجا آورد. این روایت نسبت به وجوب وضو سخنی نگفته است و نمی توان با اطمینان وجوب وضو را نتیجه گرفت، اما حداقل می توان گفت که روایت اجمال دارد و همین اجمال مجوز جریان برائت می باشد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۲۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

نفاس چهارمین مورد از موجبات غسل است، خون نفاس خونی است که هنگام تولد و پس از آن از زن خارج می-گردد.

این درس به موضوع نفاس به عنوان چ هارمین سبب وجوب غسل اختصاص دارد و همه ی مباحث آن و ادله ی هر یک از احکام آن در این درس بررسی خواهد شد. مباحثی مانند: تعریف خون نفاس، ویژگی های آن، احکام نفاس و همچنین دلیل هر یک از این موارد.

با پایان یافتن مباحث نفاس در این درس، از درس آینده دو سبب پایا نی وجوب غسل یعنی مرگ و مس میت، و همچنین مباحثی پیرامون احکام فوت بیان خواهد شد.

## متن عربى

النفاس و بعض احكامه الخاصة

النفاس هو الدم الخارج حين الولادة و بعدها. و أكثره عشرة و لا حدّاً لأقلّه.

و إذا لم يتجاوز العشرة فكّله نفاس. و إذا تجاوزها فمقدار العادة فى الم حيض نفاس و الزائد استحاضة.

و تترك النفساء الصلاة و الصوم مع قضاء الثانى.

و يحرم وطؤها و لا يصحّ طلاقها.

و يجب عليها الاغتسال عند انقطاع الدم بكيفية غسل الجنابة.

و المستند فى ذلك:

١- اما ان النفاس ما ذكر خلافاً لما قد يقال من كونه شاملاً للدم الخارج قبل الولادة او خاصاً بما يخرج بعدها،

فتدل عليه موثقة عمّار عن أبى عبد الله عليه السّلام:

«المرأة يصيبها الطلق أياماً أو يوماً أو يومين فترى الصفرة أو دمًا. قال تصلى ما لم تلد...» و غيرها.

٢- و اما ان أكثره عشرة -كما هو المشهور- و ليس ثمانية عشر كما هو المختار للسيد المرتضى، فهو مقتضى القاعدة

بتقريب انّ المقام من صغريات دوران امر المخصص لتعارض الروايت - بين الاقل و الاكثر، و فى مثله يتمسك بعموم

الادلة الدالة على وجوب الصلاة و الصوم و نحو ذلك على المكلف فى المقدار الزائد على المتقين.

٣- و اما انه لا حدّاً لأقلّه، فلاطلاق الأخبار.

٤- و اما ان جميع الدم نفاس مع عدم تجاوز العشرة، و بمقدار العادة على تقدير تجاوزها، فلصحيحة زرارة عن أبى جعفر

عليه السّلام: «قلت له: النفساء متى تصلى؟ قال: تقعد قدر حيضها و تستظهر بيومين فان انقطع الدم و إلّا اغتسلت و

احتشيت و استنشرت و صلّت».

فان الاستظهار بيومين هو لطلب ظهور حال الدم و انه يتجاوز العشرة لترجع إلى عاداتها او لا يتجاوزها ليكون مجموعه

نفاساً.

٥- و اما حرمة وطؤها، فلموثقة مالك بن أعين: «سألت أبا جعفر عليه السّلام عن النفساء يغشاها زوجها و هى فى

نفاسها من الدم؟

قال: نعم إذا مضى لها منذ يوم وضعت بقدر أيام عدّة حيضها ثم تستظهر بيوم فلا بأس بعد ان يغشاها زوجها بأمرها

فلتغتسل ثم يغشاها ان أحب».

و هى تدلّ على عدم كفاية انقطاع الدم فى جواز وطئها خلافاً للحيض . مضافاً الى أنّه قد يقال باقتضاء الاستصحاب

لذلك.

٦- و اما بطلان طلاقها، فلصحيحة زرارة عنهما عليهما السّلام: «إذا طلق الرجل فى دم النفاس أو طلقها بعد ما يمسه

فليس طلاقه إياها بطلاق».

٧- واما ان غسلها كغسل الجنابة، فلما تقدم في غسل الحيض.

٨- واما وجوب تركها الصلاة و الصوم مع قضاؤه ، فلصحيحة عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي الحسن عليه السلام :

«سألته عن النفساء تضع في شهر رمضان بعد صلاة العصر أ تتم ذلك اليوم أم تفتطر؟ فقال:

تفتطر ثم لتقض ذلك اليوم» و صحيحة زرارة عن أحدهما عليهما السلام :«النفساء تكفّ عن الصلاة أيامها التي كانت

تمكث فيها ثم تغتسل و تعمل كما تعمل المستحاضة».

## تعریف نفاس

نفاس خونی است که هنگام ولادت یا بعد از آن از فرج زن خارج می‌شود.

## ویژگی‌های خون نفاس

خون نفاس همانند استحاضه در قلت حد خاصی ندارد و همانند حیض حداکثر آن ده روز است. اگر خون خارج شده در ایام ولادت فرزند از ده روز نگذرد، همه آن نفاس است. اما اگر از ده روز گذشت، به میزان عادت حیض نفاس است و مازاد آن استحاضه به شمار می‌آید. به عنوان مثال اگر زنی در حیض عادتش هفت روز باشد و در هنگام ولادت فرزندش دوازده روز خون ببیند، هفت روز آن نفاس و پنج روز دیگر استحاضه به حساب می‌آید.

## احکام نفاس

نماز و روزه بر زن نفساء واجب نیست، با این تفاوت که نمازها را نباید قضا کند اما روزه‌هایش را باید قضا کند. نزدیکی با زن نفساء حرام است. و همچنین طلاق دادن او در ایام نفاس صحیح نیست. زن نفساء باید هنگام قطع شدن خون نفاس همانند غسل جنابت غسل کند.

## تطبیق

### النفاس و بعض احکامه الخاصة

خون نفاس و برخی احکام اختصاصی آن

النفاس هو الدم الخارج حين الولادة و بعدها. و أكثره عشرة و لا حدًّا لأقله.

نفاس خونی است که هنگام ولادت و بعد از آن خارج می‌شود. و بیشترین زمانش ده روز است و برای کمترین آن حدی وجود ندارد.

و إذا لم يتجاوز العشرة فكله نفاس.

و اگر خون از ده روز نگذرد، پس همه آن نفاس است.

و إذا تجاوزها فمقدار العادة فی الم حیض نفاس و الزائد استحاضة.

و اگر از ده روز بگذرد پس به مقدار عادت در حیض نفاس است و بیش از آن استحاضه است.

و تترك النفساء الصلاة و الصوم مع قضاء الثاني.

و زن نفساء باید نماز و روزه را رها کند همراه با قضا کردن روزه.

و يحرم وطؤها و لا يصح طلاقها.

و نزدیکی با زن نفساء حرام است و طلاق دادنش صحیح نیست.

و يجب عليها الاغتسال عند انقطاع الدم بكيفية غسل الجنابة.

و بر زن نفساء واجب است هنگام قطع شدن خون با (همان) کیفیت غسل جنابت، غسل کند.

Sc01 → ٤:٤٩

## دلیل تعریف نفاس

خون نفاس را سه گونه تعریف کرده‌اند:

**اول:** خونی که هنگام ولادت و بعد از آن خارج می‌شود.

**دوم:** خونی که قبل از ولادت و هنگام آن و بعد از آن خارج می‌شود.

**سوم:** خونی که بعد از ولادت خارج می‌شود.

بنابراین بر اساس تعریف اول، خون قبل از ولادت نفاس نیست. و بر اساس تعریف سوم خون قبل و هنگام ولادت نفاس نیست. اما نویسنده تعریف اول را درست می‌داند.

دلیل صحّت تعریف اول موثقه عمّار<sup>۱</sup> است. در این روایت امام صادق(ع) می‌فرماید: زنی که درد زایمان او را گرفته و خون می‌بیند، تا زمانی که بچه متولد نشده است باید نمازش را بخواند. از احکام نفاس عدم وجوب نماز است. بنابراین وقتی امام(ع) می‌فرماید تا زمانی که بچه متولد نشده است باید نمازش را بخواند، روشن می‌شود خونی را که قبل از تولد می‌بیند نفاس نیست، اما خون هنگام تولد و بعد از آن نفاس است.

تعاریف نفاس

اول: خون هنگام ولادت و بعد از آن  
دوم: خون قبل، هنگام و بعد از ولادت  
سوم: فقط خون بعد از ولادت

## دلیل ده روز بودن حداکثر نفاس

دو نظریه در مورد حداکثر زمان نفاس وجود دارد. مشهور معتقدند حداکثر نفاس ده روز است، در مقابل سید مرتضی<sup>۲</sup> حداکثر نفاس را هجده روز می‌داند. دلیل این اختلاف تعارض دو دسته روایت است که حداکثر نفاس در برخی همان حداکثر ایام حیض - که حداکثرش ده روز است - و در برخی هجده روز وارد شده است.<sup>۳</sup> این تعارض با استفاده از قواعد اصولی قابل حل است. در شرایط عادی مجموعه‌ای از ادله، نماز، روزه و امثال آن را بر زن واجب می‌داند. عمومیت این ادله توسط برخی دیگر از ادله مانند دلیل نفاس تخصیص می‌خورند. بنابراین بر اساس ادله وجوب، زن باید همیشه نماز بخواند، روزه بگیرد و ... اما دلیل نفاس این حکم را تخصیص زده و به زن دستور می‌دهد در ایام نفاس این واجبات را انجام ندهد.

۱. وسائل الشیعة الباب ۴ من أبواب النفاس الحدیث ۱.

۲. الانتصار: ۳۵.

۳. فان بعضها دلّ علی ان النفساء تقعد عن الصلاة قدر حیضها كما فی صحیحه زرارة المذكورة فی الرقم ۴، و بعضها دلّ علی ان اکثر النفاس ثمانية عشر

یوماً كما فی صحیحه زرارة الاخری المذكورة فی وسائل الشیعة: باب ۳ من ابواب النفاس، حدیث ۶.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش‌های غیر حضوری حوزه‌های علمیه خاوران می‌باشد))

از سوی دیگر برخی از ادله نفاس، ده روز و برخی دیگر هجده روز را تخصیص می‌زنند، لذا ده روز قدر متیقن از این تخصیص است و در هشت روز دیگر به همان عمومیت ادله وجوب، تمسک کرده و می‌گوییم زن باید واجباتش را در بیش از ده روز انجام دهد. و این معنایش این است که خون در فراتر از ده روز نفاس نیست.

## تطبيق

و المستند في ذلك:

و دليل مباحث نفاس:

۱- اما ان النفاس ما ذكر خلافاً لما قد يقال من كونه شاملاً للدم الخارج قبل الولادة او خاصاً بما يخرج بعدها، و اما اینکه نفاس خون هنگام و بعد از ولادت است بر خلاف آنچه گاهی گفته می‌شود که نفاس شامل خون خارج شده قبل از ولادت هم می‌شود یا اینکه مختص به خونی است که بعد از ولادت خارج می‌شود. فتدل عليه موثقة عمار عن أبي عبد الله عليه السلام: «المرأة يصيبها الطلق أيّما أو يوماً أو يومين فترى الصفرة أو دمًا. قال تصلى ما لم تلد...» و غيرها.

پس بر آن تعریف دلالت دارد موثقه عمار از امام صادق (ع): « زن چند روز یا یک روز یا دو روز درد ز ایمن بر او عارض می‌شود پس خون زرد یا سرخ می‌بیند. امام (ع) فرمود: تا نزاییده است باید نمازش را بخواند ... » و غیر این موثقه.

۲- و اما ان أكثره عشرة - كما هو المشهور - و ليس ثمانية عشر كما هو المختار للسيد المرتضى، و اما اینکه حد نهایت نفاس ده روز است - همانطور که مشهور است - و هجده روز نیست - آنگونه که مختار سیدمرتضی است،

فهو مقتضى القاعدة بتقريب انّ المقام من صغريات دوران امر المخصص لتعارض الروایت - بين الاقل و الاكثر پس آن مقتضای قاعده است به این توضیح که جایگاه بحث، بخاطر تعارض روایات از صغریات دوران امر مخصّص بین اقل و اکثر است و في مثله يتمسك بعموم الادلة الدالة على وجوب الصلاة و الصوم و نحو ذلك على المكلف في المقدار الزائد على المتقين.

و در اینگونه موارد، نسبت به مقدار زائد بر قدر متیقن به عموم ادله‌ای که بر وجوب نماز و روزه و مانند آن بر مکلف دلالت دارند، تمسک می‌شود.

SCO۲→۱۲:۰۸

## دليل حداقل نداشتن نفاس

گفتیم خون نفاس مانند استحاضه حد خاصی در قَلت ندارد و اگر خون تنها یک لحظه باشد باز هم نفاس است. دلیل این حکم اطلاق اخبار است؛ چرا که روایات مربوط به نفاس برای نهایت آن، زمانی را تعیین کرده‌اند اما در مورد قَلت هیچ سخنی به میان نیاورده‌اند و همین نشان می‌دهد که هیچ حد خاصی برای قلت آن وجود ندارد.

## دلیل نفاس بودن همه خون در صورت کمتر بودن از ده روز و به مقدار عادت در بیش از ده روز

اگر خون از ده روز نگذرد، همه‌اش نفاس است و اگر از ده روز بگذرد به مقدار عادت زن در حیض نفاس است و افزون بر آن حکم استحاضه را دارد.

دلیل این حکم صحیح‌های از زراره است که از امام باقر(ع) درباره وقت نماز خواندن زن نفساء می‌پرسد و امام(ع) چنین پاسخ می‌دهد: زن نفساء به اندازه‌ی مدت حیضش از انجام واجبات خودداری می‌کند و دو روز خود را بررسی می‌کند، اگر خون قطع شد که واجباتش را از سر می‌گیرد، اما اگر خون همچنان ادامه پیدا کرد به وظیفه‌ی مستحاضه عمل می‌کند یعنی غسل می‌کند، پنبه‌ای را (برای جلوگیری از خروج خون) درون فرج قرار می‌دهد، پارچه‌ای بر آن می‌بندد و نمازش را می‌خواند.

شاهد بحث در آنجاست که امام(ع) فرمود دو روز بررسی می‌کند؛ چرا که هدف از این بررسی روشن شدن این است که آیا از ده روز گذشته تا مقدار عادتش را نفاس قرار دهد یا نگذشته تا همه‌ی آن را نفاس قرار دهد.

### دلیل حرام بودن نزدیکی با زن نفساء

دلیل حرام بودن نزدیکی با زن نفساء، موثقه مالک بن اعین است که می‌گوید از امام باقر(ع) در مورد نزدیکی با همسر در ایام نفاس پرسیدم. امام(ع) پاسخ داد: اگر از زمان وضع حمل به اندازه عادتش در حیض بگذرد و یک روز هم بررسی کند (که مطمئن شود خون ادامه ندارد) اشکالی ندارد. در این صورت شوهر به زنش امر می‌کند که غسل کند و بعد از آن اگر خواست می‌تواند با او همبستر شود.

این روایت حکم موضوع بحث یعنی حرمت نزدیکی با زن نفساء را به صراحت بیان کرده است اما علاوه بر آن حاوی نکته‌ای است.

بر اساس این روایت قطع شدن خون نفاس برای جواز نزدیکی با زن کافی نیست بلکه علاوه بر آن باید غسل هم صورت گیرد، به خلاف حیض که مجرد انقطاع خون کافی بود.

علاوه بر روایت، مقتضای استصحاب نیز همین است؛ زیرا حرمت نزدیکی در ایام نفاس را در فاصله‌ی بین انقطاع خون و غسل استصحاب می‌کنیم.

### تطبیق

۳- و اما انه لا حدّ لأقلّه، فلاطلاق الأخبار.

و اما اینکه حدی برای اقل نفاس وجود ندارد، پس به دلیل اطلاق روایات نفاس است.

۴- و اما ان جميع الدم نفاس مع عدم تجاوز العشرة، و بمقدار العادة علی تقدیر تجاوزها

و اما اینکه با عدم گذر خون از ده روز همه‌ی آن نفاس است و با گذر از ده روز به مقدار عادت ماهیانه نفاس است

فلصحيحة زرارة عن أبي جعفر عليه السلام: «قلت له: النفساء متى تصلّي؟»



پس به دلیل صحیحه زرارة از امام باقر (ع) است (که در آن چنین آمده است): « به امام (ع) عرض کردم: زن نفساء چه وقت می تواند نماز بخواند؟

قال: تقعد قدر حیضها و تستظهر بیومین فان انقطع الدم و إلیا اغتسلت و احشمت و استثفرت و صلّت»<sup>۱</sup>.

فرمود: به مقدار حیضش می نشیند (یعنی از انجام واجبات خودداری می کند) و دو روز بررسی می کند پس اگر خون قطع شود (که واجباتش را از سر می گیرد) و اگر قطع نشد غسل می کند، پنبه ای (در فرج) می نهد، پارچه ای (بر آن) می بندد و نماز می خواند».

فلن الاستظهار بیومین هو لطلب ظهور حال الدم و انه يتجاوز العشرة لترجع إلى عاداتها او لا يتجاوزها لیکون مجموعہ نفاساً.

پس دو روز بررسی برای روشن کردن وضعیت خون است و اینکه از ده روز می گذرد تا زن نفساء به عادتش رجوع کند یا نمی گذرد تا همه ی آن نفاس باشد.

۵- و اما حرمة وطئها، فلموثقة مالک بن أعین: «سألت أبا جعفر علیه السلام عن النفساء یغشاها زوجها و هی فی نفاسها من الدم؟

و اما حرمت نزدیکی با زن، پس به دلیل موثقه مالک بن اعین است (که در آن آمده است): « از امام باقر (ع) در مورد زن نفساء پرسیدم که آیا شوهرش می تواند با او نزدیکی کند در حالی که او در دوران خون نفاس است؟ قال: نعم إذا مضی لها منذ یوم وضعت بقدر آیام عدّة حیضها ثم تستظهر بیوم فلا بأس بعد ان یغشاها زوجها یأمرها فلتغتسل ثم یغشاها ان أحب»<sup>۲</sup>.

فرمود: بله، اگر از روزی که زن (در آن) وضع حمل کرده است به مقدار روزهای عادت حیضش گذشته باشد سپس یک روز بررسی می کند پی بعد از این مراحل اشکالی ندارد که شوهرش با او همبستر شود. شوهرش از او می خواهد تا غسل کند سپس اگر دوست داشت با او همبستر می شود».

و هی تدلّ علی عدم کفایة انقطاع الدم فی جواز وطئها خلافاً للحدیض . مضافاً الی أنّه قد یقال باقتضاء الاستصحاب لذلك.

و این روایت بر کافی نبودن انقطاع خون برای جواز نزدیکی با زن نفساء بر خلاف حیض دلالت دارد. علاوه بر اینکه ممکن است گفته شود استصحاب (نیز) مقتضی عدم کفایت انقطاع خون برای جواز نزدیکی است.

Scor<sup>۳</sup>→۲۳:۲۶

## دلیل بطلان طلاق در ایام نفاس

<sup>۱</sup>. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب النفاس الحدیث ۲.

<sup>۲</sup>. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب النفاس الحدیث ۴.

دلیل باطل بودن طلاق در ایام نفاس صحیحهای از زراره<sup>۱</sup> است که در آن دو مورد از موارد بطلان طلاق ذکر شده است.

در این روایت آمده است: مردی که زنش را در دوران نفاس یا بعد از نزدیکی با او در یک طهر طلاق دهد<sup>۲</sup>، طلاقش صحیح نیست.

### دلیل یکسانی غسل نفاس با غسل جنابت

دلیل یکسانی غسل نفاس با جنابت همان دلیل یکسانی غسل حیض با جنابت است. با وجود آنکه غسل نفاس بسیار مورد ابتلای زنان در آن دوران بوده است، در عین حال هیچ کیفیت مستقل و خاصی برای آن ذکر نشده است؛ از این رو می توان نتیجه گرفت که تفاوتی با غسل جنابت ندارد.

### دلیل وجوب ترک نماز و روزه و قضای روزه

نماز و روزه بر زن نفساء همانند حائض واجب نیست که البته باید روزه را قضا کند اما نمازهای فوت شده در آن دوران قضا ندارند.

در صحیحهای از عبدالرحمن<sup>۳</sup> حکم روزه و در صحیحهای از زراره<sup>۴</sup> حکم نماز آمده است.

عبدالرحمن می گوید از امام کاظم(ع) پرسیدم زنی که در ماه رمضان بعد از نماز عصر وضع حمل می کند باید روزه آن روز را تمام کند یا افطار کند؟ امام(ع) فرمود: آن روز را افطار می کند و باید پس از رمضان آن روز را قضا کند. در صحیح زراره آمده است: زن نفساء در روزهایی که باید صبر کند از خواندن نماز خودداری می کند سپس غسل می کند و احکام مستحاضه را انجام می دهد<sup>۵</sup>.

### تطبيق

۶- و اما بطلان طلاقها، فلصحيحة زرارة عنهما عليهما السلام: «إذا طلق الرجل في دم النفاس أو طلقها بعد ما يمستها فليس طلاقه إياها بطلاق».

و اما بطلان طلاق زن نفساء، پس به دل یل صحیح زراره از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) است (که در آن چنین آمده): «اگر مرد در زمان خون نفاس زنش را طلاق دهد یا بعد از آنکه با او نزدیکی کرد (در همان طهر) طلاق دهد پس طلاق دادنش طلاق نیست (یعنی صحیح نیست و اثری ندارد)».

۱. وسائل الشیعة الباب ۹ من أبواب مقدمات الطلاق الحدیث ۱.

۲. طلاق باید در طهری واقع شود که در آن همبستری رخ نداده باشد، لذا اگر مرد در یک طهر با همسرش همبستر شد نمی تواند او را در آن طهر طلاق دهد بلکه باید صبر کند تا یک حیض بگذرد و در طهر بعدی او را طلاق دهد.

۳. وسائل الشیعة الباب ۶ من أبواب النفاس الحدیث ۱.

۴. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب النفاس الحدیث ۱.

۵. بعنوان مثال زنی که عادتش هفت روز است و خون نفاسش دوازده روز طول کشیده است. این زن پس از هفت روز باید صبر کند آیا خون از ده روز می گذرد یا نه؟ در دورانی که وظیفه اش صبر است از خواندن نماز خودداری می کند و پس از آنکه معلوم شد غسل کرده و در زیادی از هفت روز عادتش احکام مستحاضه را انجام می دهد.

۷- و اما ان غسلها كغسل الجنابة، فلما تقدم في غسل الحيض.

و اما اینکه غسل زن نفساء مانند غسل جنابت است، پس به دلیل استدلالی است که در غسل حیض گذشت.

۸- و اما وجوب ترکها الصلاة و الصوم مع قضاؤه

و اما وجوب ترک نماز و روزه توسط زن نفساء همراه با قضا کردن روزه

فصحيحة عبد الرحمن بن الحجاج ع ن أبي الحسن عليه السلام : «سألته عن النفساء تضع في شهر رمضان بعد صلاة العصر أ تتم ذلك اليوم أم تفطر؟

پس به دلیل صحیحه عبدالرحمن بن حجاج از امام کاظم (ع) است (که در آن آمده است): « از امام (ع) درباره زن نفساء پرسیدم که در ماه رمضان بعد از نماز عصر وضع حمل می کند آیا (روزه) آن روز را باید تمام کند یا افطار کند؟

فقال: تفطر ثم لتقض ذلك اليوم»

پس فرمود: افطار می کند سپس باید آن روز را قضا کند»

و صحيحة زرارة أحدهما عليهما السلام: «النفساء تكف عن الصلاة أيامها التي كانت تمكث فيها ثم تغتسل و تعمل كما تعمل المستحاضة».

و صحیحه زراره عن از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع): « زن نفساء در روزهایی که صبر می کند از خواندن نماز خودداری می کند سپس غسل کرده و عمل مستحاضه را انجام می دهد».

## چکیده

۱. نفاس خونی است که هنگام ولادت یا بعد از آن از فرج زن خارج می‌شود. خون نفاس در قَلت حد خاصی ندارد اما حداکثر آن ده روز است.
۲. اگر خون خارج شده در ایام ولادت فرزند از ده روز نگذرد، همه آن نفاس است اما اگر از ده روز گذشت، به میزان عادت حیض، نفاس و مازاد آن استحاضه به شمار می‌آید.
۳. نماز و روزه بر زن نفساء واجب نیست، اما قضای روزه‌ها را بایع به جا آورد.
۴. نزدیکی با زن نفساء و همچنین طلاق دادن او در ایام نفاس جایز نیست.
۵. در روایت آمده است: تا زمانی که بچه متولد نشده است زن باید نمازش را بخواند. از این بیان روشن می‌شود خونی را که قبل از تولد می‌بیند نفاس نیست اما خون هنگام تولد و بعد از آن نفاس است.
۶. برخی از ادله نفاس عمومات واجبات را ده روز و برخی دیگر هجده روز تخصیص می‌زنند، لذا ده روز قدر متیقن از این تخصیص است و در باقی به همان عمومیت ادله وجوب تمسک می‌کنیم. معنای تخصیص به قدر متیقن این است که خون در فراتر از ده روز نفاس نیست.
۷. دلیلی نفاس بودن همه خون با عدم گذر از ده روز، و به مقدار عادت در صورت گذر از ده روز، صحیحه زراره است و شاهد بحث این است که امام (ع) فرمود دو روز بررسی می‌کند؛ چرا که هدف از این بررسی روشن شدن این است که آیا از ده روز گذشته تا مقدار عادتش را نفاس قرار دهد یا نگذشته تا همه‌ی آن را نفاس قرار دهد.
۸. موثقه مالک بن اعین، علاوه بر اثبات حرمت نزدیکی با زن نفساء، قطع شدن خون نفاس برای جواز نزدیکی با زن را کافی نمی‌داند، بلکه زن باید غسل نیز به جا آورد، به خلاف حیض که مجرد انقطاع خون کافی بود.
۹. با وجود آنکه غسل نفاس بسیار مورد ابتلای زنان در آن دوران بوده است، در عین حال هیچ کیفیت مستقل و خاصی برای آن ذکر نشده است؛ از این رو می‌توان نتیجه گرفت تفاوتی با غسل جنابت ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۲۵

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

پس از آنکه چهار سبب از اسباب وجوب غسل را برشمرده و احکام و دلایل آنها را بررسی کردیم، در اینجا نوبت به مرگ و مسّ بدن میت می‌رسد که دو سبب دیگر از اسباب وجوب غسل هستند. با توجه به اشتراک این دو سبب در فوت مسلمان، در اینجا فرصتی پیش می‌آید تا وظایف مسلمانان نسبت به میت بررسی شود. مسلمانان نسبت به میت شش وظیفه دارند که عبارتند از: روبه قبله گرداندن، غسل، تحنيط، تکفین، نماز و دفن میت.

در این درس هر یک از این شش وظیفه همراه با احکام آن توضیح داده می‌شود. در پایان این درس تنها ادله‌ی وظیفه‌ی اول یعنی رو به قبله گرداندن بررسی می‌شود و بررسی ادله‌ی پنج وظیفه دیگر به درس‌های آینده سپرده می‌شود.

## متن عربی

### الموت و مس الميت

إذا حضرت الإنسان الوفاة فالمشهور وجوب توجيهه إلى القبلة كفاية بنحو لو جلس كان وجهه إلى القبلة . يجب تغسيله إذا مات - كفاية بماء السدر أولاً و بماء الكافور ثانياً، و بالماء القراح ثالثاً بكيفية غسل الجنابة. و يعتبر في الأولين الخلط بمقدار لا يوجب سلب الاطلاق. و تلزم في المغسول المماثلة إلّا بالنسبة الى الزوجين و الطفل الذي لم يتجاوز ثلاث سنين و المحارم. يجب كفاية بعد التغسيل بمسح المساجد السبعة بالكافور الطاهر المسحوق. ثم تكفينه كفاية بثلاث قطع : احداها ساترة ما بين سرتة و ركبته تسمى بالمئزر، و الاخرى ما بين المنكبين إلى نصف الساق تسمى بالقميص، و الثالثة تغطي جميع البدن و هي الازار. و تجب الصلاة على الميت المسلم كفاية بعد تغسيله و تكفينه إذا كان عمره ست سنين بالتكبير خمساً يؤتى بالشهادتين بعد الاولى، و الصلاة على النبي صلى الله عليه و آله بعد الثانية، و الدعاء للمؤمنين ب عد الثالثة، و الدعاء للميت بعد الرابعة ثم يكبر للخامسة و ينصرف. و لا تعتبر الطهارة بقسميها، و لا إباحة اللباس و الستر. و يدفن بعد ذلك بمواراته في الأرض بحيث يؤمن على جسده من السباع و إيذاء رائحته الناس موضوعاً على جانبه الأيمن موجهاً به إلى القبلة. و مس الميت قبل تغسيله سبب لأمرين : نجاسة العضو الماس بشرط الرطوبة، و وجوب الغسل إذا كان المس لميت الإنسان بعد برده. و المستند في ذلك:

١- اما وجوب التوجيه إلى القبلة، فهو المشهور. و لعله لرواية الصدوق في العلل عن أمير المؤمنين عليه السلام : «دخل رسول الله صلى الله عليه و آله على رجل من ولد عبد المطلب و هو في السوق -النزح- و قد وجه إلى غير القبلة، فقال: وجهوه الى القبلة فانكم إذا فعلتم ذلك أقبلت عليه الملائكة...» أو للسيرة. و فيه: ان الرواية بقطع النظر عن سندها لا تدل على الوجوب بقرينة التعليل. و السيرة اعم من الوجوب.

٢- و اما كونه بنحو الكفاية، فلتحقق الغرض بقيام واحد به.

٣- و اما كونه بالكيفية المذكورة، فيمكن استفادته من الرواية المتقدمة.

### وظائف مسلمانان نسبت به ميت

پنجمين سبب وجوب غسل ، مرگ است و آخرين سبب آن لمس كردن ميت می باشد. در اين درس به تناسب بحث از مرگ و لمس ميت، وظائف مسلمانان نسبت به ميت بررسی می شود.

مسلمانان نسبت به میت شش وظیفه دارند: روبه قبله گرداندن، غسل، تحنيط، تکفين، نماز و دفن میت. شایان ذکر است که همه این شش مورد واجب کفایي است و با انجام عده‌ای از دیگران ساقط می‌شوند.

۱- روبه قبله گرداندن	} وظایف مسلمانان نسبت به میت
۲- غسل	
۳- تحنيط	
۴- تکفين	
۵- نماز	
۶- دفن	

### رو به قبله گرداندن

بنابر نظر مشهور فقهاء وقتی مسلمانی در شرف جان دادن است بر دیگر مسلمانان واجب است او را به سوی قبله برگردانند. باید او را که بر پشت خوابیده، به گونه‌ای بچرخانند که کف پاهایش به سمت قبله قرار گیرد بطوری که اگر بنشیند صورتش رو به قبله باشد.

### غسل میت

غسل، دومین وظیفه مسلمانان نسبت به میت است. مرگ سبب واجب شدن غسل بر دیگران نسبت به میت می‌شود. غسل میت سه مرحله دارد: غسل با آب سدر، غسل با آب کافور و غسل با آب خالص. ابتدا آب را با اندکی سدر مخلوط کرده به گونه ای که آب مضاف نشود و میت را با آن به شیوه غسل جنابت، غسل می‌دهند. در مرحله دوم مقداری آب را با کافور مخلوط کرده به گونه‌ای که آب مضاف نشود و دوباره به همان شیوه غسل جنابت او را غسل می‌دهند. در پایان میت را با آب خالص غسل می‌دهند.

غسل با آب سدر	} اغسال میت
غسل با آب کافور	
غسل با آب خالص	

### شرط غسل دهنده



باید بین میت و غسل دهنده همسانی در جنس وجود داشته باشد. بنابراین میت مرد را، مرد و میت زن را، زن غسل می‌دهد.

این شرط در سه مورد استثناء شده است: بین زن و شوهر، کودک زیر سه سال و محارم.

استثناء‌های شرط مماثلت در غسل میت

زن و شوهر  
کودک زیر سه سال  
محارم

### تحنيط

بر مسلمانان واجب کفایی است که پس از غسل برای میت عمل حنوط را انجام دهند. برای این کار ابتدا باید مقداری کافور پاک و پودر شده تهیه کرد. کافور باید به هفت موضع سجده یعنی پیشانی، دو کف دست، سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پا مالیده شود.

### تکفین

پس از غسل و تحنيط واجب است میت را کفن کنند. کفن سه قطعه دارد:

**مئزر:** پارچه‌ای که از ناف میت تا زانوهایش را می‌پوشاند.

**پیراهن:** پارچه‌ای که از شانه‌های میت تا وسط ساق پایش را می‌پوشاند.

**سرتاسری:** پارچه بلندی که همه بدن را در خود جای می‌دهد.

### نماز میت

باید بر بدن میت مشروط به اینکه شش سال یا بیشتر داشته باشد نماز خوانده شود.

نماز میت پنج تکبیر دارد که پس از تکبیر اول شهادتین خوانده می‌شود، پس از تکبیر دوم بر پیامبر(ص) درود فرستاده می‌شود، پس از تکبیر سوم برای مومنین دعا می‌شود و پس از تکبیر چهارم برای خود میت دعا می‌شود، سپس تکبیر پنجم را گفته و نماز تمام می‌شود.

**نکته اول:** در نماز میت هیچ یک از انواع طهارت شرط نیست. بنابراین نه پاکی از خبث مثل خون و نه پاکی از حدث مثل جنابت لازم نیست.

**نکته دوم:** در نماز میت مباح بودن لباس شرط نیست، لذا می‌توان در لباس غصبی نیز نماز خواند.

**نکته سوم:** در نماز میت پوشاندن عورت واجب نیست.

### دفن میت

پس از نماز، باید میت را دفن کرد. برای دفن میت باید آنقدر زمین را کند که از سویی مطمئن شد حیوانات درنده نمی‌تواند جسد میت را بیرون بکشند و از سوی دیگر بوی آن موجب آزار و اذیت مردم نشود. میت را در قبر باید بر پهلو راستش قرار داد به گونه‌ای که صورتش رو به قبله باشد.

## مسّ میت

مسّ میت ششمین و آخرین سببی است که موجب وجوب غسل می‌شود. لمس کردن میت قبل غسل دادن او دو اثر در پی دارد:

**اول:** اگر بدن یا چیزی که با آن تماس می‌گیرد مرطوب باشد، شیء تم‌اس گیرنده نجس می‌شود.

**دوم:** اگر قسمتی از بدن انسان به میتی اصابت کند که سرد شده است و غسل داده شده است، باید غسل مس میت به جا آورد.

SCO۱ → ۹:۳۹

## تطبيق

الموت و مس الميت

مرگ و مس میت

إذا حضرت الإنسان الوفاة فالمشهور وجوب توجيهه إلى القبلة كفاية بنحو لو جلس كان وجهه إلى القبلة. هنگامی که زمان مرگ انسان فرا می‌رسد، (به نظر) مشهور (فقهاء) برگرداندن میت به سوی قبله واجب کفایی است به گونه‌ای که اگر بنشیند چهره‌اش رو به قبله باشد.

يجب تغسيله - إذا مات - كفاية بماء الصدر أولاً و بماء الكافور ثانياً، و بالماء القراح ثالثاً بكيفية غسل الجنابة.

غسل دادن محتضر - وقتی فوت کرد - اولاً با آب سدر و ثانياً با آب کافور و ثالثاً با آب خالص به شیوه ی غسل جنابت واجب کفایی است.

و يعتبر في الأولين الخلط بمقدار لا يوجب سلب الاطلاق.

و مخلوط کردن (سدر و کافور) در آب سدر و کافور باید به مقداری باشد که مطلق بودن آب از بین نرود.

و تلزم في المغسل المماثلة إلّا بالنسبة إلى الزوجين و الطفل الذي لم يتجاوز ثلاث سنين و المحارم.

برای غسل دهنده مماثلت (در جنس با میت) لازم است مگر نسبت به زن و شوهر و کودکی که از سه سال نگذشته (کمتر از سه سال دارد) و محارم.

يجب كفاية بعد التغسيل بمسح المساجد السبعة بالكافور الطاهر المسحوق.

مسح محل‌های هفت‌گانه سجده پس از غسل با کافور طاهر و پودر شده واجب کفایی است.

ثمّ تكفينه كفاية بثلاث قطع : احداها ساترة ما بين سرته و ركبته تسمّى بالمتزر، و الاخرى ما بين المنكبين إلى نصف

الساق تسمّى بالقميص، و الثالثة تغطى جميع البدن و هي الازار.

سپس کفن کردن میت با سه قطعه (پارچه) واجب کفایی است: یکی از آن سه، پوشاننده‌ی بین ناف و زانوست که مئزر نامیده می‌شود، و دیگری پوشاننده‌ی بین کتف‌ها تا وسط ساق پاست که پیراهن نامیده می‌شود و سوم همه بدن را می‌پوشاند و آن سرتاسری است.

و تجب الصلاة على الميت المسلم كفاية بعد تغسيله و تكفينه إذا كان عمره ست سنين و خواندن نماز بر میت مسلمان بعد از غسل دادن و کفن کردنش واجب کفایی است به شرط آنکه شش سال عمر داشته باشد.

بالتكبير خمساً يؤتى بالشهادتين بعد الاولى، و الصلاة على النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعد الثانية، و الدعاء للمؤمنين بعد الثالثة، و الدعاء للميت بعد الرابعة ثم يكبر للخامسة و ينصرف.

نماز با پنج تکبیر (انجام می‌شود) که پس از اولین تکبیر شهادتین خوانده می‌شود، و پس از دومین تکبیر بر پیامبر(ص) و آلش(ع) درود فرستاده می‌شود و بعد از سومین تکبیر برای مومنین دعا می‌کنند، و بعد از چهارمین تکبیر برای میت دعا می‌کنند سپس تکبیر پنجم گفته می‌شود و نماز به پایان می‌رسد. و لا تعتبر الطهارة بقسميها، و لا إباحة للباس و الستر.

و هیچ یک از دو قسم طهارت (طهارت از خبث و از حدث) و مباح بودن لباس و پوشش (در نماز میت) معتبر نیست. و یدفن بعد ذلك بمواراته في الأرض بحيث يؤمن على جسده من السباع و إبداء رائحته الناس میت بعد از نماز با مخفی کردن آن در زمین دفن می‌شود به گونه ای که از ناحیه حیوانات درنده بر بدنش و آزار رساندن بویش به مردم ایمن باشیم موضوعاً على جانبه الأيمن موجَّهاً به إلى القبلة.

میت در حالی که بر پهلوئی راستش قرار داده شده و به سوی قبله گردانیده شده است دفن می‌شود.

و مس الميت قبل تغسيله سبب لأمرين : نجاسة العضو الماس بشرط الرطوبة، و وجوب الغسل إذا كان المس لميت الإنسان بعد برده.

و تماس با میت قبل از غسل دادنش سبب دو چیز می‌شود: نجاست عضوی که با آن تماس گرفته به شرط مرطوب بودن، و وجوب غسل هنگامی که مس بدن انسان مرده، پس از سرد شدن باشد.

SCO ۱۹:۴۰ → ۲

دلیل وجوب رو به قبله گرداندن میت

مشهور معتقد است برگرداندن محتضر به سوی قبله واجب است. برای اثبات وجوب دو دلیل وجود دارد:

دلیل اول: روایت صدوق در علل الشرایع<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۳۵ من أبواب الاحتضار الحديث ۶.

در این روایت به نقل از امیرالمومنین (ع) آمده است روزی پیامبر(ص) بر یکی از فرزندان عبدالمطلب در حال جان دادن وارد شد در حالی که محتضر رو به قبله نبود. پیامبر(ص) فرمود: او را رو به قبله برگردانید؛ چرا که اگر این کار را انجام دهید ملائکه به سوی او روی می‌آورند.

اشکال اول: سند روایت ضعیف است.

اشکال دوم: پیامبر(ص) علت توجه به قبله را روی آوردن ملائکه بیان می‌کند و روی آوردن ملائکه ملاکی نیست که بتواند وجوب حکمی را اثبات کند. نهایت توان این دلیل، اثبات رجحان و استحباب است.

دلیل دوم: سیره

سیره مسلمانان در طول تاریخ این بوده است که محتضر را هنگام مرگ روبه قبله برمی‌گردانند. این سیره مستمره نشان از وجوب این حکم دارد و الا تا این اندازه استمرار و دوام نمی‌یافت.

اشکال: سیره اعم از وجوب و استحباب است و نمی‌تواند وجوب را اثبات کند.

دلیل کفایی بودن وجوب توجیه میت به سوی قبله

هدف از این وجوب، به سروی قبله قرار گرفتن میت است و با انجام حتی یک نفر این هدف حاصل می‌شود. و این همان معنای وجوب کفایی است که هدف در آن تحقق واجب است.

دلیل کیفیت خاص رو به قبله بودن

به منظور رو به قبله قراردادن میت باید او را به گونه‌ای چرخاند که کف پایش رو به قبله قرار گیرد به نحوی که اگر بنشیند چهره‌اش رو به قبله باشد.

دلیل این نحوه ی خاص از قرار گرفتن، می‌تواند همان روایت صدوق در علل الشرایع باشد که بر اساس آن پیامبر(ص) فرمودند: «وجّهوه الی القبلة» یعنی چهره‌اش را به سمت قبله برگردانید.

تنها راه رو به قبله گرداندن محتضری که از نشستن عاجز است و بر کمر خوابیده، همین است؛ چرا که اگر بنشیند چهره‌اش رو به قبله قرار می‌گیرد.

تطبیق

و المستند فی ذلک:

و دلیل مباحث غسل میت:

۱- اما وجوب التوجیه إلى القبلة، فهو المشهور. و لعله لرواية الصدوق في العلل عن أمير المؤمنين عليه السلام:

اما وجوب گرداندن میت به سوی قبله، پس این حکم مشهور است. و چه بسا دلیل آن، روایت صدوق در علل الشرایع از امیرالمومنین(ع) باشد(که فرمود):

«دخل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ فِي السُّوقِ -النَّزَع- وَقَدْ وَجَّهَ إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ،

» رسول خدا(ص) بر مردی از فرزندان عبدالمطلب در حال جان دادن وارد شد در حالی که رویش به غیر قبله بود، فقال: وَجَّهوه إِلَى الْقِبْلَةِ فَانْكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَقْبَلْتُ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةَ...» أو للسيرة.

پس فرمود: او را به سوی قبله برگردانید؛ زیرا که اگر این کار را انجام دهید ، ملائکه به سوی او رو می آورند...» یابه دلیل سیره.

و فيه: ان الرواية بقطع النظر عن سندها لا تدل على الوجوب بقرينة التعليل.

و اشكال آن (این است که): روایت به فرض صحت سندش، به قرینه تعلیل، دلالت بر وجوب ندارد.

و السيرة اعم من الوجوب.

و سیره اعم از وجوب است.

۲- و اما كونه بوجو الكفاية، فلتحقق الغرض بقيام واحد به.

و اما كفاية بودن وجوب، پس به این دلیل است که با انجام آن کار توسط یک نفر هدف حاصل می شود.

۳- و اما كونه بالكيفية المذكورة، فيمكن استفادته من الرواية المتقدمة.

و اما اینکه روبه قبله گرداندن به همان شکلی است که ذکر شد، پس می توان آن را از روایت پیش گفته (همان روایت صدوق در علل الشرايع) استفاده کرد.

## چکیده

۱. مسلمانان نسبت به میت شش وظیفه دارند که عبارتند از: روبه قبله گرداندن، غسل، تحنيط، تکفين، نماز و دفن میت. شایان ذکر است که همه این شش مورد، واجب کفایی است.
۲. اولین واجب رو به قبله کردن محضر است. باید او را که بر پشت خوابیده به گونه‌ای بچرخانند که کف پاهایش به سمت قبله قرار گیرد بطوری که اگر بنشیند صورتش رو به قبله باشد.
۳. مرگ سبب واجب شدن غسل بر دیگران نسبت به میت می شود. غسل میت سه مرحله دارد: با آب سدر، با آب کافور و با آب خالص.
۴. شرط غسل دهنده، مماثلت با میت در جنسیت است. این شرط در سه مورد استثناء شده است: بین زن و شوهر، کودک زیر سه سال و محارم.
۵. برای انجام تحنيط، باید مقداری کافور پاک و پودر شده بر هفت موضع سجده یعنی پیشانی، دو کف دست، سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پا مالیده شود.
۶. واجب است پس از غسل و تحنيط، میت را کفن کنند. کفن سه قطعه دارد: مئزر: پارچه‌ای که از ناف میت تا زانوهایش را می پوشانند. پیراهن: پارچه‌ای که از شانه های میت تا وسط ساق پایش را می پوشانند. و سرتاسری: پارچه بلندی که همه بدن را در خود جای می دهد.
۷. نماز میت پنج تکبیر دارد که پس از تکبیر اول شهادتین خوانده می شود، پس از تکبیر دوم بر پیامبر (ص) درود فرستاده می شود، پس از تکبیر سوم برای مومنین دعا می کنند و پس از تکبیر چهارم برای خود میت دعا می کنند، سپس تکبیر پنجم را می گویند و نماز تمام می شود.
۸. در نماز میت طهارت، مباح بودن لباس و پوشش عورت لازم نیست.
۹. برای دفن میت باید آنقدر زمین را کند که از سویی مطمئن باشیم حیوانات درنده نمی توانند جسد میت را بیرون بکشند و از سوی دیگر بوی آن موجب آزار و اذیت مردم نشود. میت را در قبر باید بر پهلو راستش قرار داد به گونه‌ای که صورتش رو به قبله باشد.
۱۰. لمس کردن میت قبل از غسل و پس از سرد شدن، دو اثر در پی دارد: نجاست و وجوب غسل.
۱۱. برای اثبات وجوب رو به قبله گرداندن محضر دو دلیل اقامه شده است. یکی روایت صدوق در علل الشرایع و دیگری سیره، اما هیچ کدام توان اثبات وجوب را ندارند.
۱۲. غرض از وجوب رو به قبله گرداندن میت، تحقق این امر در خارج است، بنابراین وجوب آن کفایی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۲۶

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

مباحث مربوط به وظایف مسلمانان نسبت به میت از در درس گذشته آغاز شد. مؤلف پس از بیان و توضیح تکالیف شش‌گانه مسلمین نسبت به میت به بررسی ادلّه‌ی اثبات هر یک از مباحث می‌پردازد. در درس گذشته تنها به بررسی دلیل‌های اولین تکلیف یعنی توجیه میت به سمت قبله پرداختیم؛ در این درس به بررسی ادلّه‌ی اثبات وجوب غسل میت و احکام آن بعنوان دومین تکلیف خواهیم پرداخت و بررسی ادلّه‌ی تکالیف دیگر به درس‌های بعد موکول خواهد شد.



## متن عربى

### تغسيل الميت

- ١- اما أصل وجوب التغسيل، فهو من الامور المسلمة. و تدل عليه موثقة سماعة عن أبى عبد الله عليه السلام : «غسل الجنابة واجب... و غسل الميت واجب»<sup>١</sup> و غيرها.  
و اما كونه كفاية فلما تقدم.
- ٢- و اما كونه بثلاثة أغسال، فلصحیحة ابن مسكان عن أبى عبد الله عليه السلام: «سألته عن غسل الميت، فقال: اغسله بماء و سدر ثم اغسله على أثر ذلك غسلة اخرى بماء و كافور و ذريرة<sup>٢</sup> ان كانت، و اغسله الثالثة بماء قراح...»<sup>٣</sup> و غيرها.
- ٣- و اما كونه بكيفية غسل الجنابة، فوجهه ما تقدم فى غسل الحيض . مضافاً الى وجود بعض النصوص الخاصة فى المقام<sup>٤</sup>.
- ٤- و اما اعتبار ان يكون الخلط بنحو لا يوجب سلب الاطلاق، فيمكن استفادته من صحیحة ابن مسكان المتقدمة و غيرها.
- ٥- و اما اعتبار المماثلة، فتدل عليه صحیحة الحلبي عن أبى عبد الله عليه السلام : «سأله عن المرأة تموت فى السفر و ليس معها ذو محرم و لا نساء، قال : تدفن كما هى بثيابها، و عن الرجل يموت و ليس معه إلا النساء ليس معهن رجال، قال: يدفن كما هو بثيابه»<sup>٥</sup>.
- ٦- و اما استثناء الزوجين، فيمكن استفادته فى الجملة من الصحیحة السابقة بعد ضمّ دلالة التقرير.  
و اذا نوقشت الاستفلة المذكورة، فيمكن التمسك بنصوص اخرى صريحة فى المطلوب<sup>٦</sup>.  
و اما وجه استثناء الطفل، فيكفى لإثباته ان الأخبار الدالة على اعتبار المماثلة غير شاملة له لاختصاصها بالرجل و المرأة فتجرى البراءة عن الاعتبار بلحاظ غيرهما.
- و اما استثناء المحارم، فيمكن استفادته من صحیحة الحلبي السابقة بالبيان المتقدم . و بغض النظر عن ذلك يمكن التمسك ببعض النصوص الاخرى الصريحة فى ذلك<sup>٧</sup>.

١. وسائل الشيعة الباب ١ من أبواب غسل الميت الحديث ١.

٢. و الذريرة: كل طيب مسحوق يذر على الشئ، اى يفرق.

و قيل: هى طيب خاص مسحوق يجلب من بلاد الهند او مدينة نهاوند.

٣. وسائل الشيعة الباب ٢ من أبواب غسل الميت الحديث ١.

٤. وسائل الشيعة الباب ٢ من أبواب غسل الميت الحديث ٢.

٥. وسائل الشيعة الباب ٢١ من أبواب غسل الميت الحديث ١.

٦. وسائل الشيعة الباب ٢٤ من أبواب غسل الميت الحديث ٣.

٧. وسائل الشيعة الباب ٢٠ من أبواب غسل الميت الحديث ٩.

يبقى التساؤل عن وجه تقييد الطفل بثلاث سنين بعد وضوح عدم صدق عنوان الرجل و المرأة ما دام لم يتحقق البلوغ.  
ان التقييد المذكور هو مشهور. و قد يتمسك له برواية أبي نمير : «قلت لأبي عبد الله عليه السلام : حدثني عن الصبي  
الى كم تغسله النساء؟ فقال: إلى ثلاث سنين»<sup>١</sup>.

و هي و ان كانت واردة في الصبي الا انها تدل بالاولوية على عدم جواز تغسيل الرجل الصبية بعد ثلاث سنين.  
بيد ان الرواية ضعيفة السند -لجهالة أبي نمير- إلّا بناء على كبرى الانجبار بفتوى المشهور.  
و لا باس بالتنزل الى الاحتياط بناء على انكار الكبرى المذكورة تحفظاً من مخالفة المشهور.

---

<sup>١</sup>. وسائل الشيعة الباب ٢٣ من أبواب غسل الميّت الحديث ١.

## بررسی ادله مباحث غسل میت

### دلیل وجوب غسل میت

وجوب غسل میت از مسلمات فقه است و البته روایاتی نیز بر این وجوب دلالت دارند. از جمله این روایات موثقه سماعه<sup>۱</sup> است که در آن آمده است: غسل میت واجب است.

وجوب غسل میت کفایی است؛ زیرا هدف از آن، تحقق خارجی غسل است که با انجام یک نفر حاصل می‌شود.

### دلیل سه مرحله بودن غسل میت

غسل میت در سه مرحله انجام می‌شود. دلیل آن صحیحه ابن مسکان<sup>۲</sup> از امام صادق(ع) است.

ابن مسکان می‌گوید از امام(ع) در مورد غسل میت پرسیدم، ایشان فرمود: ابتدا میت را با آب و سدر غسل بده پس از آن بار دیگر او را با آب و کافور و اگر بود ذریره<sup>۳</sup> غسل بده و بار سوم او را با آب خالص غسل بده.

### دلیل یکسانی نحوه انجام غسل میت و غسل جنابت

غسل میت نیز همانند غسل حیض بسیار مورد ابتلای مردم بوده است، لذا اگر شیوه ای متفاوت و مخصوص به خود داشت لازم بود در روایات بیان شود.

علاوه بر این دلیل، روایات خاصی<sup>۴</sup> در این مورد وجود دارد که حکم به یکسانی غسل میت و غسل جنابت دارند.

### دلیل مطلق بودن آب سدر و کافور

آبی که برای غسل اول و دوم به کار می‌رود نباید مضاف باشد. لذا مقدار سدر و کافور باید اندک باشد به گونه ای که مطلق بودن آب از بین نرود.

دلیل این حکم روایات است. از جمله این روایات، همان صحیحه ابن مسکان است که در آن تعبیر به «آب و سدر» یا «آب و کافور» شده است. این نشان می‌دهد که آب نباید عنوان آب بودن را از دست بدهد و باید در عین حال که سدر یا کافور در خود دارد، همچنان عنوان آب بر آن صادق باشد.

### دلیل مماثلت بین میت و غسل دهنده

صحیحه حلبی<sup>۵</sup> از امام صادق(ع) به روشنی بر مماثلت غسل دهنده و میت در جنسیت دلالت دارد. بر اساس این روایت شخصی از امام صادق(ع) در مورد غسل دادن زنی پرسید که در سفر می‌میرد و هیچ زن یا محرمی با او

۱. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب غسل الميت الحدیث ۱.

۲. وسائل الشیعة الباب ۲ من أبواب غسل الميت الحدیث ۱.

۳. در معنای ذریره اختلاف وجود دارد. نویسنده معتقد است هر عطر پودر شده‌ای که بر چیزی می‌افکنند را ذریره گویند. برخی معتقدند ذریره، عطر پودر شده و خاصی است که از سرزمین هندوستان یا از شهر نهاوند آورده می‌شود.

۴. وسائل الشیعة الباب ۲ من أبواب غسل الميت الحدیث ۲.

۵. وسائل الشیعة الباب ۲۱ من أبواب غسل الميت الحدیث ۱.

نیست. حضرت فرمود: همانگونه با لباس هایش دفن می‌شود. امام(ع) نسبت به مردی که هیچ مرد یا زن محرمی با او نیست، نیز همین حکم را بیان فرمودند.

### دلیل استثناء زن و شوهر

زن و شوهر از جمله موارد استثنای حکم مماثلت هستند. این استثناء را می‌توان فی الجمله از صحیحه حلبی استفاده کرد. در این روایت سوال کننده نسبت به زن گفت هیچ مرد محرم یا زنی با او نیست. این نشان می‌دهد که میت را با وجود محرم - که از آن جمله زن و شوهر هستند - باید غسل داد. و البته این سخن در کلام امام(ع) نیامده، اما چون امام(ع) نسبت به آن سکوت کردند در واقع این مورد را تقریر فرموده‌اند.

ممکن است کسی این تقریر را نپذیرد و به این دلیل که عنوان «ذو محرم» در کلام امام(ع) نیامده، این دلیل مماثلت را رد کند. در این صورت روایات<sup>۲</sup> دیگری وجود دارند صریح در استثنای زن و شوهر از لزوم مماثلت هستند.<sup>۳</sup>

### دلیل استثنای طفل از وجوب مماثلت

در حقیقت دلیل استثنای کودک از وجوب مماثلت، عدم شمول آن است؛ زیرا در روایات مماثلت، تعبیر مرد و زن به کار رفته است و روشن است که عنوان مرد یا زن بر کودک صدق نمی‌کند، از این رو دلیل مماثلت، اصلاً شامل کودک نمی‌شود.

در مورد زن و مرد که عنوان روایت بر آنها صدق می‌کند، حکم مماثلت جاری است و نسبت به کودک که عنوان شامل آن نمی‌شود، براءت از وجوب جاری کرده و او را از حکم وجوب مماثلت استثناء می‌کنیم.

### دلیل قید سه سالگی برای کودک

تا زمانی که کودک به سن بلوغ نرسیده، عنوان زن یا مرد بر او صدق نمی‌کند. بنابراین مقتضای دلیل مذکور، استثنای کودک تا سن بلوغ است، اما مشهور بین فقهاء کودک سه ساله است.

دلیل قید مشهور، روایت ابی نمیر<sup>۴</sup> از امام صادق(ع) است «تا چه سنی زنان می‌توانند پسر بچه را غسل دهند؟ امام(ع) می‌فرماید: تا سه سالگی».

اگر چه این روایت درباره غسل پسر بچه توسط زنان است، اما با اولویت بر غسل دختر بچه توسط مردان دلالت دارد. زیرا دختران و زنان از زیبایی بیشتری برخوردارند بنابراین پوشش و محفوظ ماندن از دید نامحرم در مورد آنها بیشتر است.

۱. منظور از فی الجمله در اینجا، اثبات اصل حکم است بدون اشاره به جزئیات آن، مثل اینکه غسل از روی لباس باشد یا بدون آن و...

۲. وسائل الشیعة الباب ۲۴ من أبواب غسل الميت الحدیث ۳.

۳. با مراجعه به وسائل الشیعة الباب ۲۴ من أبواب غسل الميت، موارد استثناء از لزوم مماثلت در جنسیت در غسل میت را بیابید

۴. وسائل الشیعة الباب ۲۳ من أبواب غسل الميت الحدیث ۱.

اشکال: در کتاب‌های رجالی نسبت به ابی نمیر توثیقی نیامده است و این موجب ضعف شدن سند روایت می‌شود. تنها راه اعتبار روایت، استفاده از قاعده جبران ضعف سند به واسطه شهرت فتوایی است.<sup>۱</sup> نتیجه: با وجود عدم پذیرش این قاعده کلی، باز هم می‌توان گفت تنها کودک زیر سه سال از وجوب مماثلت استثناء شده است. به عبارت دیگر به منظور پرهیز از مخالفت با مشهور مطابق احتیاط عمل کرده و تنها تا سه سالگی رعایت مماثلت لازم نیست اما در کودک بیش از سه سال باید رعایت شود.

### دلیل استثنای محارم

دلیل استثنای محارم صحیح حلی است که در آن تعبیر «ذو محرم» به کار رفته است؛ چرا که قید زدن به ذو محرم نشان می‌دهد که میت را در صورت وجود محرم باید او غسل دهد. علاوه بر این دلیل - که ممکن است کسی بگوید این قید در کلام امام(ع) نیامده است - روایات<sup>۲</sup> دیگری وجود دارد که به صراحت به محارم هر چند هم جنس نباشند اجازه غسل دادن میت را می‌دهند.

SCO1→۱۰:۱۱

### تطبیق ۱

#### تغسیل المیت

غسل دادن میت

۱- اما أصل وجوب التغسیل، فهو من الامور المسلمة.

اما اصل وجوب غسل، از جمله مسلمات (فقه) است.

و تدل علیه موثقة سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام: «غسل الجنابة واجب... و غسل الميت واجب» و غیرها.

و موثقه سماعة از امام صادق(ع) (که فرمود): «غسل جنابت واجب است... و غسل میت واجب است» و غیر این موثقه دلالت بر وجوب دارند.

و اما كونه كفاية فلما تقدم.

و اما دليل كفايي بودن واجب، همان تحقق غرض است.

۲- و اما كونه بثلاثة أغسال، فلصحيحة ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام: «سألته عن غسل الميت

و اما سه غسله بودن غسل میت، به دلیل صحیح ابن مسکان از امام صادق(ع) است (که در آن آمده است): «از امام(ع) درباره کیفیت غسل میت پرسیدم

فقال: اغسله بماء و سدر ثم اغسله على أثر ذلك غسلة اخرى بماء و كافور و ذريرة ان كانت، و اغسله الثالثة بماء قراح...» و غیرها.

<sup>۱</sup> قابل ذکر است مرحوم آیه الله خوئی و پیروان ایشان این قاعده را قبول ندارند.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة الباب ۲۰ من أبواب غسل الميت الحدیث ۹.

امام(ع) فرمود: میت را با آب و سدر غسل بده، سپس به دنبال آن او را با آب و کافور و اگر بود ذریره غسل دیگری بده، و بار سوم او را با آب خالص غسل بده...» و غیر این صحیحه.

۳- و اما کونه بکیفیه غسل الجنابة، فوجهه ما تقدم فی غسل الحيض.

و اما یکسان بودن کیفیت آن با غسل جنابت، پس دلیلش همان است که در غسل حیض گذشت (که اگر کیفیت متفاوتی داشت بیان می شد).

مضافاً الی وجود بعض النصوص الخاصة فی المقام.

علاوه بر وجود برخی روایات خاص دربارہ یکسان بودن غسل میت با غسل جنابت.

۴- و اما اعتبار ان يكون الخلط بنحو لا يوجب سلب الاطلاق، فيمكن استفادته من صحیحة ابن مسكان المتقدمة و غیرها.

و اما معتبر بودن اینکه مخلوط شدن سدر و کافور با آب باید به گونه ای باشد که موجب از بین رفتن اطلاق آب نشود، پس می توان آن را از صحیحه قبلی ابن مسکان و غیر آن استفاده کرد.

۵- و اما اعتبار المماثلة، فتدل علیه صحیحة الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام : «سأله عن المرأة تموت فی السفو و ليس معها ذو محرم و لا نساء

و اما معتبر بودن مماثلت، پس دلالت دارد بر آن صحیحه حلبی از امام صادق(ع) (که در آن آمده است): « کسی از امام(ع) در مورد زنی پرسید که در سفر می میرد و با او مرد محرم یا زنی وجود ندارد

قال: تدفن كما هي بثيابها، و عن الرجل يموت و ليس معه إلا النساء ليس معهن رجال، قال: يدفن كما هو بثيابه».

فرمود: زن همانگونه که در لباسش است، دفن می شود، و پرسید در مورد مردی که می میرد و کسی با او نیست جز زنان که هیچ مردی با آنان نیست، فرمود: همانگونه که در لباسش است، دفن می شود.

۶- و اما استثناء الزوجين، فيمكن استفادته فی الجملة من الصحیحة السابقة بعد ضم دلالة التقرير.

و اما استثناء کردن زن و شوهر، پس می توان پس از ضمیمه کردن دلالت تقریر فی الجملة آن را از صحیحه قبلی(صحیحه حلبی) استفاده کرد.

و اذا نوقشت الاستفادة المذكورة، فيمكن التمسك بنصوص اخرى صريحة فی المطلوب.

و اگر این استفاده مورد مناقشه قرار گیرد، پس می توان به روایات دیگری که صریح در استثنای زن و شوهر است تمسک کرد.

SC02→21:10

## تطبيق ۲

و اما وجه استثناء الطفل، فيكفي لإثباته ان الأخبار الدالة على اعتبار المماثلة غير شاملة له لاختصاصها بالرجل و المرأة فتجری البراءة عن الاعتبار بلحاظ غيرهما.

و اما دليل استثنای کودک، پس برای اثبات این مطلب کافی است که روایاتی که دلالت بر معتبر بودن مماثلت دارند، شامل کودک نمی‌شوند زیرا آن روایات مختص به عنوان مرد و زن است پس نسبت به اعتبار مماثلت نسبت به غیر این دو برائت جاری می‌شود.

و اما استثناء المحارم، فی‌مکن استفادته من صحیحة الحلبي السابقة للبيان المتقدم.

و اما (دلیل) استثنای محارم، پس می‌توان آن را از صحیحہ قبلی حلبي با بیان پیش گفته استفاده کرد (که در سخن سوال کننده قید «ذو محرم» آمده بود).

و بغض النظر عن ذلك يمكن التمسك ببعض النصوص الاخرى الصريحة في ذلك.

و با چشم پوشی از این دلیل می‌توان به برخی روایات دیگر که صریح در استثنای محارم است، تمسک کرد.

يبقى التساؤل عن وجه تقييد الطفل بثلاث سنين بعد وضوح عدم صدق عنوان الرجل و المرأة ما دام لم يتحقق البلوغ.

و بعد از اینکه روشن است عنوان مرد و زن تا زمانی که بلوغ محقق نشده است (بر کودک) صدق نمی‌کند، سوال از دلیل قید زدن کودک به سه سال باقی می‌ماند.

ان التقييد المذكور هو مشهور. و قد يتمسك له برواية أبي نمير: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: حدثني عن الصبي الى كم تغسله النساء؟ فقال: إلى ثلاث سنين».

همانا قید زدن به سه سال مشهور (بین فقهاء) است. و گاهی برای اثبات آن به روایت ابی نمیر تمسک می‌شود (که در آن آمده است): « به امام صادق (ع) گفتم: از کودک برایم بگو که تا چه سنی زنان می‌توانند او را غسل دهند؟ پس فرمود: تا سه سالگی».

و هي و ان كانت واردة في الصبي الا انها تدل بالاولوية على عدم جواز تغسيل الرجل الصبية بعد ثلاث سنين.

و این روایت اگر چه در مورد پسر بچه وارد شده است اما با اولویت بر عدم جواز غسل دختر بچه سه سال به بالا توسط مرد دلالت دارد.

بيد ان الرواية ضعيفة السند -لجهالة أبي نمير- إلّا بناء على كبرى الانجبار بفتوى المشهور.

جز اینکه سند روایت به دلیل مجهول بودن ابی نمیر - ضعیف است مگر بنا بر قاعده کلی جبران شدن ضعف سند توسط فتوای مشهور.

و لا باس بالتنزل الى الاحتياط بناء على انكار الكبرى المذكورة تحفظاً من مخالفة المشهور.

و اشکالی ندارد به دلیل عدم پذیرش قاعده کلی مذکور (از آن دلیل) کوتاه آمده و به منظور پرهیز از مخالفت با مشهور به احتیاط (بسنده کنیم).

## چکیده

۱. وجوب غسل میت از مسلمات فقه است و موثقه سماعه نیز بر آن دلالت دارد. این وجوب، کفایی است؛ زیرا هدف از آن تحقق خارجی غسل است که با انجام یک نفر حاصل می‌شود.
۲. غسل میت نیز همانند غسل حیض بسیار مورد ابتلای مردم بوده است، لذا اگر شیوه‌ای متفاوت و مخصوص به خود داشت لازم بود در روایات بیان شود.
۳. آبی که برای غسل اول و دوم در غسل میت به کار می‌رود نباید مضاف باشد. دلیل آن، صحیحه ابن مسکان است که در آن تعبیر به «آب و سدر» یا «آب و کافور» شده است. این نشان می‌دهد که آب نباید عنوان آب بودن را از دست بدهد و باید در عین حال که سدر یا کافور در خود دارد، همچنان عنوان آب بر آن صادق باشد.
۴. صحیحه حلبی از امام صادق(ع) به روشنی بر مماثلت غسل دهنده و میت در جنس دلالت دارد.
۵. در صحیحه حلبی سوال کننده درباره به زن گفت هیچ مرد محرم یا زنی با او نیست. این نشان می‌دهد که میت را با وجود محرم که از جمله آن زن و شوهر هستند باید غسل داد. لذا این روایت بر استثناء بودن زن و شوهر و محارم دلالت دارد.
۶. در حقیقت دلیل استثنای کودک از وجوب مماثلت، عدم شمول آن است؛ زیرا در روایات مماثلت، تعبیر مرد و زن به کار رفته است و روشن است که عنوان مرد یا زن بر کودک صدق نمی‌کند، از این رو دلیل مماثلت، اصلاً شامل کودک نمی‌شود.
۷. دلیل مقید کردن کودک به سه سالگی روایت ابی نمیر است. اگر چه این روایت درباره غسل پسر بچه توسط زنان است، اما با اولویت بر غسل دختر بچه توسط مردان نیز دلالت دارد.
۸. با وجود مجهول بودن ابی نمیر که موجب ضعف سند می‌شود، باز هم می‌توان گفت تنها کودک زیر سه سال از وجوب مماثلت استثناء شده است. به دلیل پرهیز از مخالفت با مشهور، مطابق احتیاط عمل کرده و کودک را تنها تا سه سالگی استثناء می‌کنیم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۲۷

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

سومین تکلیف مسلمانان نسبت به میت، وجوب تحنيط است. و پس از تحنيط بايد بر بدن ميت نماز خواند. پس از آنکه ادله‌ی اثبات احکام توجیه به سوی قبله و غسل میت را بیان داشتیم، اکنون باید به سراغ دلیل‌های تحنيط رفت و پس از آن ادله‌ی نماز میت را واکاوی کرد. مباحث مربوط به ادله‌ی تحنيط در این درس به پایان خواهد رسید، اما مباحث نماز میت در این درس به پایان نمی‌رسد و بخشی در درس آینده پیگیری خواهد شد.

## متن عربى

### التحنيط

١- اما وجوب التحنيط بمسح المساجد ، فلصحيحة زرارة عنهما عليهما السلام : «إذا جففت الميت عمدت الى الكافور فمسحت به آثار السجود...» وغيرها.

٢- و اما كونه كفاية، فلتحقق الغرض بقيام واحد به.

٣- و اما كونه طاهراً، فلانه المرتكز فى أذهان المتشرعة إذ الشارع اعتبر الطهارة فى الكفن و بدن الميت بل أمر بقرض الكفن و غسل البدن لو تنجس، فيفهم من ذلك ان ذوق الشارع يقتضى عدم وجود النجس مع الميت مطلقاً.

٤- و اما كونه مسحوقاً، فيقتضيه مرسل ابراهيم بن هاشم عن رجاله عن يونس عنهم عليهم السلام : «... ثم اعمد الى كافور مسحوق فضعه على جبهته...». و لا يضر الارسال بحجيته بعد ما كان بتوسط رجال ابراهيم الذين لا يحتمل ضعف جميعهم.

### تكفين الميت

١- اما وجوب التكفين بثلاث قطع، فيدلّ عليه صحيح زرارة عن الباقر عليه السلام : «انما الكفن المفروض ثلاثة أثواب...» وغيره.

٢- و اما الكيفية المذكورة، فلا دليل واضح عليها سوى السيرة المستمرة، فإنه لو كانت هناك طريقة أخرى لذاعت بعد كون المسألة عامة البلوى.

و إن شئت قلت : هناك ارتكاز متوارث بين المتشرعة على لزوم الطريقة المذكورة، و هو كاشف عن وصول مضمونه من الامام عليه السلام بعد عدم وجود مدرک آخر يحتمل الاستناد اليه فى ذلك.

### الصلاة على الميت

١- اما وجوب الصلاة على الميت، فمن ضروريات الإسلام. و تدلّ عليه موثقة طلحة بن زيد عن أبى عبد الله عن أبيه عليهما السلام: «صلّ على من مات من أهل القبلة و حسابه على الله».

و ليس فى سند الرواية من يتأمل فيه سوى طلحة نفسه لعدم التصريح بوثاقته إلّا ان الامر فيه سهل بعد تعبير الشيخ بأن كتابه معتمد.

٢- و اما الاختصاص بالمسلم، فللسيرة و عموم التعليل فى قوله تعالى: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ».

٣- و اما كونها بعد التغسيل و التكفين، فلم ينقل فيه خلاف. و يمكن ان يستفاد من عطف الصلاة على التكفين و الغسل فى عدّة نصوص بالواو بعد كونه عليه السلام فى مقام البيان.

فإن تمّ هذا و إلا فمقتضى اصل البرائة عدم الاشتراط بعد ضعف الاجماع لاحتمال مدركيته.

و يبقى الاحتياط للفقهاء في فتواه بالاشتراط امراً مناسباً حتى مع ضعف المدرسين المذكورين، تحفظاً من مخالفة الشهرة بل الاتفاق.

## بررسی ادله مباحث تحنيط

### دلیل وجوب تحنيط

دلیل وجوب مالیدن کافور به محل های سجده، صحیحه زراره<sup>۱</sup> و امثال آن است. در صحیحه زراره آمده است: هنگامی که میت را خشک کردی به سراغ کافور رفته و با آن محل های سجده او را مسح کن.

### دلیل کفایی بودن وجوب تحنيط

تحنيط واجب کفایی است؛ زیرا هدف، تحقق خارجی این عمل برای میت است و با انجام یک نفر غرض حاصل می شود.

### دلیل لزوم طهارت کافور

کافور باید طاهر باشد، و دلیل آن ارتکاز ذهنی متشرعه است. شارع مقدس به طهارت بدن و کفن میت دستور داده است، تا جایی که در صورت نجاست امر کرده تا کفن دیگری قرض گرفته شود و یا بدن میت دوباره آب کشیده شود. متشرعه از این اهتمام فراوان شارع چنین درک می کند که مذاق شارع نجاست همراه میت را بر نمی تابد و به هر نحو ممکن باید او را تطهیر کرد. از این ارتکاز ذهنی، متشرعه حکم می کند که هر چیزی که با میت است از جمله کافور باید طاهر باشد.

### دلیل لزوم پودر بودن کافور

کافور در طبیعت به صورت سنگ وجود دارد، اما هنگام مالیدن به مواضع هفت گانه میت باید آن را به شکل خرد شده و پودر در آورد. دلیل لزوم پودر کردن کافور مرسله ابراهیم بن هاشم<sup>۲</sup> است که در آن چنین آمده است: سپس به سراغ کافور پودر شده برو پس آن را بر پیشانی میت قرار بده...

**نکته:** ابراهیم بن هاشم این روایت را از شیوخ خود نقل می کند بدون آنکه اسمی از آنان ببرد و همین موجب مرسله شدن روایت می گردد. اما این ارسال ضرری به اعتبار روایت وارد نمی کند؛ زیرا از سویی این ارسال توسط شخص با جلالتی چون ابراهیم است و از سوی دیگر احتمال اینکه همه آن شیوخ ضعیف باشند بسیار بعید است.

### تطبيق

#### التحنيط

#### تحنيط

۱. وسائل الشیعة الباب ۱۶ من أبواب التکفین الحدیث ۶.

۲. وسائل الشیعة الباب ۱۴ من أبواب التکفین الحدیث ۳.

۱- اما وجوب التحنيط بمسح المساجد ، فلصحيحة زرارة عنهما عليهما السلام : «إذا جففت الميت عمدت الى الكافور فمسحت به آثار السجود...» و غيرها.

اما وجوب تحنيط به مالیدن (کافور) به محل های سجده، پس به دلیل صحیحه زراره از امام باقر (ع) و امام صادق(ع) است (که در آن آمده است): «وقتی میت را خشک کردی، به سراغ کافور می روی پس محل های سجده میت را با کافور مسح می کنی...» و غیر این صحیحه.

۲- و اما کونه کفایة، فلتحقق الغرض بقیام واحد به.

و اما کفایی بودن واجب، پس به این دلیل است که با انجام یک نفر، هدف تحقق می یابد.

۳- و اما کونه طاهراً، فلانه المرتکز فی أذهان المتشرعة إذ الشارع اعتبر الطهارة فی الکفن و بدن الميت بل أمر بقرض الکفن و غسل البدن لو تنجس

و اما طاهر بودن کافور، پس به این دلیل است که لزوم پاک بودن در اذهان متشرعه مرتکز است زیرا شارع طهارت را در کفن و بدن میت معتبر دانسته است بلکه امر به قرض گرفتن کفن و آب کشیدن بدن میت در صورت نجاست کرده است.

فیفهم من ذلك ان ذوق الشارع يقتضى عدم وجود النجس مع الميت مطلقاً.

پس از این دستورها فهمیده می شود که مذاق شارع مقتضی این است که هیچ نجاستی نباید با میت باشد.

۴- و اما کونه مسحوقاً، فیتقتضیه مرسل ابراهیم بن هاشم عن رجاله عن یونس عنهم علیهم السلام : «... ثم اعمد الى کافور مسحوق فضعه علی جبهته...».

و اما پودر بودن کافور، پس مرسله ابراهیم بن هاشم از شیوخش از یونس از ائمه علیهم السلام مقتضی آن است (که در آن آمده است): «... سپس به سراغ کافور پودر شده برو پس آن را بر پیشانی میت قرار ده...».

و لا یضر الارسال بحجیته بعد ما کان بتوسط رجال ابراهیم الذین لا یحتمل ضعف جمیعهم.

و با توجه به اینکه ارسال توسط شیوخ ابراهیم است که احتمال ضعف همه آنها داده نمی شود، مرسله بودن ضرری به حجیت این روایت نمی زند.

SCO1 → ۱۰:۲۳

بررسی ادله مباحث تکفین میت

دلیل سه قطعه بودن کفن

دلیل اینکه کفن دارای سه قطعه می باشد صحیحه زراره و غیر آن است . در این صحیحه آمده است : کفن واجب سه لباس است..

دلیل کیفیت خاص قطعه های کفن

گفتیم قطعه اول کفن یعنی مئزر از ناف نوزاد تا وسط ساق پا را و در نهایت قطعه سوم کل بدن را می پوشاند. این نحوه‌ی خاص هیچ دلیل روشنی جز سیره متشرعه ندارد؛ چرا که مساله به شدت مورد ابتلای مسلمانان بوده است و اگر شیوه دیگری برای آن وجود داشت حتماً شایع می شد.

به عبارت دیگر: ارتکاز ذهنی متشرعه که از نسل های پیشین به ارث برده اند، تنها همین شیوه را درست می داند. و از آنجایی که هیچ دلیل معتبری که بتوان این شیوه را به آن نسبت داد وجود ندارد، روشن می شود که منشا این شیوه‌ی واحد، خود ائمه علیهم السلام می باشند.

### تطبیق

تکفین المیت

تکفین میت

۱- اما وجوب التکفین بثلاث قطع، فیدلّ علیه صحیح زرارۀ عن الباقر علیه السلام: «انما الکفن المفروض ثلاثة أثواب...»<sup>۱</sup> و غیره.

اما وجوب تکفین با سه قطعه (پارچه)، پس صحیحۀ زرارۀ از امام باقر(ع) بر سه قطعه بودن دلالت دارد (که در آن آمده است): « کفن واجب تنها سه لباس است...» و غیر این صحیحۀ.

۲- و اما کیفیة المذكورة، فلا دلیل واضح علیها سوی السیرة المستمرة، فإنه لو كانت هناك طريقة أخرى لذاعت بعد كون المسألة عامة البلوی.

و اما کیفیت ذکر شده (برای سه قطعه کفن)، پس دلیل روشنی جز سیره مستمر بر آن وجود ندارد. زیرا با توجه به اینکه کفن میت مورد ابتلای عام است اگر شیوه‌ی دیگری وجود داشت، حتماً گسترش می یافت (و به ما هم می رسید).

و إن شئت قلت: هناك ارتکاز متوارث بین المشرعة علی لزوم الطریقة المذكورة

و اگر خواستی (اینطور) بگو: یک ارتکاز به ارث رسیده بین متشرعه مبری بر لزوم شیوه مذکور وجود دارد

و هو کاشف عن وصول مضمونه من الامام علیه السلام بعد عدم وجود مدرک آخر یحتمل الاستناد الیه فی ذلك.

و با توجه به اینکه مدرک دیگری وجود ندارد که احتمال دهیم این شیوه مستند به آن باشد، این ارتکاز کاشف از این است که مضمون آن از امام(ع) رسیده است.

SCO۲→۱۵:۳۸

### بررسی ادله مباحث نماز میت

#### دلیل وجوب نماز میت

۱. وسائل الشیعة الباب ۲ من أبواب التکفین الحدیث ۱.

و جوب نماز میت از ضروریات اسلام است، لذا نیازمند دلیل دیگری نیست. اما علاوه بر آن روایاتی چون موثقه طلحه<sup>۱</sup> نیز بر آن دلالت دارد.

در این موثقه آمده است: بر میتی که از اهل قبله است نماز بخوان و ثواب چنین نمازی بر عهده‌ی خداوند است. **نکته:** تنها اشکال سندی این روایت، خود طلحه است که در کتب رجالی تصریحی به وثاقت او نشده است. اما این مشکل بزرگی نیست؛ چرا که شیخ طوسی<sup>۲</sup> می‌گوید او کتابی دارد که مورد اعتماد است. بنابراین از همین مورد اعتماد بودن کتیب، می‌توان وثاقت او را استفاده کرد.

### دلیل اختصاص نماز میت به میت مسلمان

نماز میت تنها بر مرده‌ای که مسلمان باشد خوانده می‌شود. برای این اختصاص، دو دلیل ذکر شده است:

#### دلیل اول: سیره

سیره مسلمانان در طول تاریخ این بوده است که تنها بر بدن مرده‌ای نماز می‌خواندند که مسلمان باشد. این سیره که نسل به نسل در میان مسلمانان رایج بوده است، نشان می‌دهد که آن را از امامان معصوم (ع) گرفته‌اند.

#### دلیل دوم: عموم تعلیل

خداوند متعال در قرآن کریم<sup>۳</sup> به پیامبر (ص) چنین دستور می‌دهد: هرگز بر هیچ یک از مشرکینی که می‌میرند نماز نخوان و بر قبرش حاضر نشو، زیرا آنها به خدا و رسولش کفر ورزیدند. بر اساس این آیه شریفه علت نهی از خواندن نماز بر مشرکین کفر آنها است و چون این دلیل عام است، بنابراین هرکس به خدا و پیامبر اسلام کافر باشد نماز خواندن بر او جایز نیست.

### تطبیق

#### الصلاة علی المیت

#### نماز میت

۱- اما وجوب الصلاة علی المیت، فمن ضروریات الإسلام.

اما وجوب نماز میت، پس از ضروریات اسلام است.

و تدلّ علیه موثقة طلحة بن زید عن أبي عبد الله عن أبيه عليهما السلام: «صلّ علی من مات من أهل القبلة و حسابه علی الله».

و موثقه طلحه بن زید از امام صادق (ع) از پدرش امام باقر (ع) بر وجوب نماز میت دلالت دارد (که در آن آمده است): «بر هرکس از اهل قبله که فوت کرد، نماز بخوان و (بدان که) حساب و اجرش بر عهده خداوند است».

۱. وسائل الشیعة الباب ۳۷ من أبواب صلاة الجنائز الحدیث ۲.

۲. الفهرست: ۸۶.

۳. التوبة: ۸۴.



و ليس في سند الرواية من يتأمل فيه سوى طلحة نفسه لعدم التصريح بوثاقته إلا ان الامر فيه سهل بعد تعبير الشيخ بأن كتابه معتمد.

و در سند روایت کسی که مورد اشکال باشد وجود ندارد مگر خود طلحه زیرا تصریحی به وثاقش وجود ندارد، مگر اینکه با توجه به تعبیر شیخ طوسی (از او که گفته است): کتابش مورد اعتماد است، قبول روایت نسبت به او آسان است.

۲- و اما الاختصاص بالمسلم، فللسيرة و عموم التعليل في قوله تعالى: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ».

و اما اختصاص نماز میت به بدن مسلمان، پس به دلیل سیره و عموم تعلیل در سخن خداوند متعال است (که فیمود): « و هرگز بر هیچ یک از مشرکینی که مرده است نماز نخوان و بر قبرش حاضر نشو زیرا آنها به خدا و رسولش کفر ورزیدند».

SC03 → ۲۳:۳۶

### دلیل تأخیر نماز از غسل و کفن

چنانچه تاکنون بیان شد میت را ابتدا غسل داده سپس کفن کرده و بعد از آن بر بدنش نماز می خوانند. غسل باید قبل از تکفین باشد؛ زیرا با کفن کردن میت دیگر امکان غسل از بین می رود. اما برای اثبات تأخیر نماز از غسل و کفن دو دلیل ذکر شده است:

**دلیل اول:** در چندین روایات<sup>۱</sup> که وظایف مسلمانان نسبت به میت بیان می شود، ترتیب وجود دارد. یعنی ابتدا غسل و تکفین بیان شده و سپس نماز با او عاطفه بر آنها عطف شده است.

**اشکال:** چنانچه در کتب ادبیات ذکر شده است، او عاطفه برای مطلق جمع است و دلالتی بر ترتیب ندارد.

**دلیل دوم:** در این مساله اجماع وجود دارد و اجماع کاشف از رای معصوم (ع) می باشد.

**اشکال:** ممکن است دلیل اجماع، همین روایات مذکور باشد. و احتمال مدرکی بودن اجماع، آن را از اعتبار ساقط می کند.

**نظر مؤلف:** مؤلف معتقد است با انتفای آن دو دلیل، و وجوب تأخیر نماز از غسل و کفن شبهه ی بدویه است و شبهه ی بدویه مجرای اصل براءت است. در نتیجه لازم نیست نماز بعد از غسل و کفن باشد.

اما با این وجود، به دلیل پرهیز از مخالفت با مشهور بلکه مخالفت با اتفاق فقهاء، سزاوار است فقیه جانب احتیاط را در پیش گرفته و فتوی به اشتراط تأخیر نماز از غسل و کفن بدهد.

### تطبیق

۳- و اما کونها بعد التغسیل و التکفین، فلم ینقل فیه خلاف.

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۴ من أبواب غسل الميت الحدیث ۱، و الباب ۳۸ من أبواب صلاة الجنابة الحدیث ۱، ۵.

((کلیه حقوق این اثر منعلق به مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خاوران می باشد))

و اما قرار گرفتن نماز میت بعد از غسل و کفن، پس اختلاف نظری در مورد آن نقل نشده است. و ممکن است استفاد من عطف الصلاة علی التکفین و الغسل فی عدة نصوص بالواو بعد کونه علیه السلام فی مقام البیان.

و می توان از عطف نماز بر کفن کردن و غسل (در چندین روایت) با واو عاطفه و جوب تأخیر را استفاده کرد، با توجه به اینکه امام(ع) در مقام بیان بوده اند.

فإن تمّ هذا و إلا فمقتضى اصل البرائة عدم الاشتراط بعد ضعف الاجماع لاحتمال مدرکيته.

پس اگر این دلیل تمام باشد (که مطلب ثابت شده است) و اگر تمام نباشد با توجه به ضعف اجماع به دلیل احتمال مدرکی بودن آن، مقتضای اصل براءت عدم اشتراط تأخیر نماز از غسل و کفن است.

و ببقی الاحتیاط للفقیه فی فتواه بالاشتراط امرأً مناسباً حتی مع ضعف المدرکین المذكورین، تحفظاً من مخالفة الشهرة بل الاتفاق.

و برای فقیه حتی با وجود ضعف روایت و اجماع مناسب است بر اساس احتیاط فتوای به اشتراط تأخیر دهد، به دلیل پرهیز از مخالفت با شهرت بلکه مخالفت با اتفاق.

## چکیده

۱. تحنيط برای ميت بر اساس صحيحه زراره واجب است و اين وجوب به دليل اينکه هدف از آن تحقق خارجي عمل است، وجوب کفایي است.
۲. شارع مقدس به طهارت بدن و کفن ميت دستور داده است، تا جایی که در صورت نج است امر کرده تا کفن دیگری قرض گرفته شود و یا بدن ميت دوباره آب کشیده شود. ارتکاز ذهني متشرعه از اين احکام، حکم می کند که هر چیزی با ميت است از جمله کافور باید طاهر باشد.
۳. دليل لزوم پودر کردن کافور مرسله ابراهيم بن هاشم است. اگر چه اين روايت مرسله است، اما اين ارسال ضرری به اعتبار روايت وارد نمی کند؛ زیرا از سویی اين ارسال توسط شخص با جلالتي چون ابراهيم است و از سوی دیگر احتمال اينکه همه آن شیوخ ضعيف باشند بسیار بعید است.
۴. دليل شیوهی خاص سه قطعه کفن تنها سیره متشرعه است؛ زیرا ارتکاز ذهني متشرعه که از نسل های پیشین به ارث برده اند، تنها همین شیوه را درست می داند. و از آنجایی که هیچ دليل معتبری که بتوان اين شیوه را به آن نسبت داد وجود ندارد، روشن می شود که منشا اين شیوهی واحد، خود ائمه عليهم السلام می باشند.
۵. وجوب نماز ميت از ضروریات اسلام است، لذا نیازمند دليل دیگری نیست. اما علاوه بر آن روایاتی چون موثقه طلحه نیز بر آن دلالت دارد.
۶. دليل اختصاص نماز ميت به مرده ی مسلمان، سیره است؛ زیرا سیره مسلمانان در طول تاريخ اين بوده است که تنها بر بدن مرده ای نماز می خواندند که مسلمان باشد. اين سیره که نسل به نسل در میان مسلمانان رایج بوده است، نشان می دهد که آن را از امامان معصوم (ع) گرفته اند.
۷. دليل دیگر اختصاص نماز به ميت مسلمان آیه ۸۴ سوره توبه است. بر اساس اين آیه شریفه علت نهی از خواندن نماز بر مشرکین کفر آنها است و چون اين دليل عام است، بنابراین هرکس به خدا و پیامبر اسلام کافر باشد، نماز خواندن بر او جایز نیست.
۸. اجماع نمی تواند دليل لزوم تاخیر نماز ميت از غسل و کفن باشد؛ زیرا احتمال دارد مدرکی باشد. روایات نیز نمی توانند اين تاخیر را اثبات کنند زیرا در آنها برای عطف از واو عاطفه استفاده شده است که دلالت بر مطلق جمع دارد.
۹. اگر چه با انتفای دو دليل، لزوم تاخیر نماز از غسل و کفن، شبهه ی بدویه و مجرای اصل برائت است اما به دليل پرهیز از مخالفت با مشهور بلکه مخالفت با اتفاق فقهاء، سزاوار است فقیه جانب احتیاط را در پیش گرفته و فتوی به اشتراط تاخیر نماز از غسل و کفن بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه ۱

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۲۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین امینی

آموزشیار: سید هادی ساجدی

## مقدمه

در این درس ادله امور زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- اشتراط موجب نماز میت برای افراد بزرگتر از شش سال.
- موجب تکبیرات خمس در نماز میت و کیفیت آن
- عدم اشتراط طهارت در نماز میت
- عدم اعتبار لباس و ستر
- احکام دفن
- احکام مس میت

## متن عربى

٤- واما اشتراط الوجوب بست ، فيمكن استفادته من صحيحة زرارة : « مات ابن لأبى جعفر عليه السّلام فأخبر بموته فأمر به فغسل و كفن و مشى معه و صلّى عليه ... فقال: اما انه لم يكن يصلّى على مثل هذا- و كان ابن ثلاث سنين- كان على عليه السّلام يأمر به فيدفن و لا يصلّى عليه . و لكن الناس صنعوا شيئاً فنحن نصنع مثله . قلت: فمتى تجب عليه الصلاة؟ فقال: إذا عقل الصلاة و كان ابن ست سنين».

٥- واما وجوب خمس تكبيرات، فللأخبار الكثيرة، كصحيحة عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السّلام: «التكبير على الميت خمس تكبيرات».

و اما تعيين الكيفية المذكورة، فلا دليل تام عليه. نعم تجب الصلاة على النبيّ صلّى الله عليه و آله و الدعاء للميت للرواية الصحيحة عن أبى جعفر عليه السّلام : «ليس فى الصلاة على الميت قراءة و لا دعاء مؤقت، تدعو بما بدا لك، و أحقّ الموتى ان يدعى له المؤمن و ان يبدأ بالصلاة على رسول الله صلّى الله عليه و آله».

اجل الكيفية المتداولة اليوم مشروعة لبعض الروايات بدون دلالة على تعيينها.

٦- واما عدم اشتراط الطهارة بقسميها، فيكفى لإثباته عدم الدليل بعد اختصاص أدلة الاشتراط «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا...» بالصلاة الحقيقية، و هى دعاء.

و فى صحيحة يونس بن يعقوب : «سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الجنابة اصلّى عليها على غير وضوء؟ فق ال: نعم إنّما هى تكبير و تسبيح و تحميد و تهليل...».

و هى تنفى اعتبار الطهارة الحديثة بالصراحة و الخبثية بالتعليل.

٧- واما عدم اعتبار إباحة اللباس و الستر، فلعدم الدليل أيضا فتجرى البراءة عنه.

## الدفن

١- واما وجوب الدفن، فمما لا خلاف فيه و يقتضيه ارتكاز المشرعة و النصوص الخاصة المتفرقة.

٢- واما كونه بالمواراة فى الارض، فيقتضيه ظاهر لفظ الدفن المذكور فى الروايات.

٣- واما اعتبار الوصفين، فلان ظاهر الروايات ان الدفن احترام للميت، و هو لا يتحقّق إلّا بما ذكر.

٤- واما وضعه فى القبر بالكيفية المتقدّمة، فلم يرقل فى ذلك خلاف. و قد يستدل له بصحيحة يعقوب بن يقطين: «سألت

أبا الحسن الرضا عليه السّلام عن الميت كيف يوضع على المغتسل موجّها وجهه نحو القبلة أو يوضع على يمينه و

وجهه نحو القبلة؟ قال: يوضع كيف تيسّر، فإذا طهر وضع كما يوضع فى قبره»<sup>١</sup>.

فان الدليل يدلّ على ثبوت كيفة خاصة لوضع الميت فى قبره، و حيث لا يحتمل ان تكون كيفية مغايرة لما انعقدت عليه

سيرة المشرعة خارجاً فيتعيّن ان تكون هى المقصودة.

<sup>١</sup> . وسائل الشيعة الباب ٥ من أبواب غسل الميت الحديث ٢.

## مس الميت

١- واما انّ المس يوجب تنجس الماس، فلصحيحة الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام: «سألته عن الرجل يصيب ثوبه جسد الميت فقال: يغسل ما أصاب الثوب»<sup>١</sup>، فإنها و ان دلت بإطلاقها على النجاسة حال الجفاف أيضا إلّا انها تقيد بحال الرطوبة بالارتكاز.

٢- و اما وجوب الغسل، فلصحيحة محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام: «الرجل يغمّض الميت أ عليه غسل؟ قال: إذا مسّه بحرارته فلا، و لكن إذا مسّه بعد ما يبرد فليغتسل ...»<sup>٢</sup>. و هي كما تدل على اصل وجوب الغسل بالمسّ تدل على التقييد بما بعد البرد أيضا.

٣- و اما التقييد بمسّ ميت الإنسان، فلصحيح الحلبي: «سألته أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يمسّ الميتة أ ينبغي ان يغتسل منها؟ فقال: لا، انما ذلك من الإنسان»<sup>٣</sup>.  
على أنّ اصل البرائة بعد القصور في المقتضى كاف.

١. وسائل الشيعة الباب ٣٤ من أبواب النجاسات الحديث ٢.

٢. وسائل الشيعة الباب ١ من أبواب غسل المس الحديث ١.

٣. وسائل الشيعة الباب ٦ من أبواب غسل المس الحديث ٢.

## ادامه ادله مباحث نماز میّت

### دلیل مشروط بودن وجوب نماز به شش سالگی

نماز میّت در صورتی واجب می شود که میت حداقل شش سال سن داشته باشد. بنابراین خواندن نماز میّت برای کودکان کمتر از شش سال واجب نیست.

دلیل این شرط، صحیحه زراره<sup>۱</sup> است. در این روایت آمده است: یکی از پسران امام باقر (ع) که تنها سه سال داشت، فوت کرد. امام (ع) بر بدنش نماز خواند اما بلافاصله مردم را خطاب قرار داده و فرمود: نماز بر جسد چنین بچه ای (که تنها سه سال دارد) واجب نیست. راوی می پرسد: چه زمانی نماز واجب می شود؟ امام (ع) فرمود: وقتی بچه معنای نماز را بفهمد و این فهم در شش سالگی رخ می دهد.

### دلیل وجوب پنج تکبیر

در نماز میت گفتن پنج تکبیر واجب است و اخبار فراوانی بر این وجوب دلالت دارند، از جمله صحیحه عبدالله بن سنان<sup>۲</sup> که در آن آمده است: تکبیر بر میت پنج تکبیر است. اصل وجوب پنج تکبیر جای اشکال ندارد، اما نسبت به این شیوه ی خاصی که گفته شد بعد تکبیر اول یا دوم یا سوم چه چیزهایی گفته شود دلیل تامی وجود ندارد. اگر چه در برخی روایات مثل صحیحه ای<sup>۳</sup> از امام باقر (ع) فرستادن صلوات بر پیامبر (ص) و دعا برای میت واجب دانسته شده است. به هر حال، این شیوه ی متداول امروزی که ذکرش در درس های پیشین گذشت، از نظر شرعی مشروع است؛ زیرا در بعض روایات<sup>۴</sup> آمده است. اما این روایات بر این دلالت ندارند که نماز میت فقط باید به این شیوه خوانده شود و روش دیگری ندارد.

### تطبيق

۴- و اما اشتراط الوجوب بست، فيمكن استفادة من صحیحة زرارّة:

و اما مشروط بودن وجوب نماز به شش سالگی، پس می توان آن را از صحیحه زراره استفاده کرد: «مات ابن لأبي جعفر عليه السّلام فأخبر بموته فأمر به فغسل و كفن و مشى معه و صلّى عليه ... فقال: اما انه لم يكن يصلّى على مثل هذا- و كان ابن ثلاث سنين- كان على عليه السّلام يأمر به فيدفن و لا يصلّى عليه. یکی از پسران امام باقر (ع) فوت کرد پس حضرت (دیگران را) از مرگ او با خبر کرد پس دستور به انجام اعمال میت داد پس کودک غسل داده شد و کفن شد و حضرت، کودک را تشییع کرد و بر بدنش نماز خواند... پس فرمود:

۱. وسائل الشیعة الباب ۱۳ من أبواب صلاة الجنّزة الحدیث ۳.

۲. وسائل الشیعة الباب ۵ من أبواب صلاة الجنّزة الحدیث ۶.

۳. وسائل الشیعة الباب ۷ من أبواب صلاة الجنّزة الحدیث ۱.

۴. فقد ورد فی بعضها: «كان رسول الله (ص) اذا صلّى على میت کبّر و تشهد، ثم کبّر و صلّى على الانبياء و دعا، ثم کبّر و دعا للمؤمنين - و فی نسخة و استغفر للمؤمنين و المؤمنات- ثم کبّر الرابعة و دعا للمیت ثم کبّر الخامسة و انصرف...» (وسائل الشیعة الباب ۲ من أبواب صلاة الجنّزة، حدیث ۱).



آگاه باشید نماز خواندن بر مثل چنین بچه ای - که سه سال داشت - لازم نیست. امام علی (ع) دستور به دفن می داد پس کودک دفن می شد و بر او نماز نمی خواند.

ولكن الناس صنعوا شيئاً فنحن نصنع مثله. قلت: فمتى تجب عليه الصلاة؟

اما مردم کاری انجام می دهند پس ما نیز مثل آن کار را انجام می دهیم. (راوی گفت) پرسیدم: پس چه وقت نماز بر جنازه کودک واجب می شود؟

فقال: إذا عقل الصلاة و كان ابن ست سنين.

پس فرمود: وقتی معنای نماز را بفهمد و شش ساله باشد.

۵- و اما وجوب خمس تکبیرات، فلأخبار الكثيرة

و اما وجوب پنج تکبیر، پس به دلیل اخبار فراوان است.

كصحيحة عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام: «التكبير على الميت خمس تكبيرات».

مانند صحیح عبدالله بن سنان از امام صادق (ع): «تکبیر بر میت پنج تکبیر است».

و اما تعین کیفیت المذکورة، فلا دليل تام علی.

و اما متعین بودن شیوهی مذکور، پس دلیل کاملی بر این تعین وجود ندارد.

نعم تجب الصلاة على النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله و الدعاء للميت للرواية الصحيحة عن أبي جعفر عليه السلام:

بله، صلوات بر پیامبر (ص) و دعا برای میت به دلیل روایت صحیحی از امام باقر (ع) واجب است:

«ليس في الصلاة على الميت قراءة و لا دعاء مؤقت، تدعو بما بدا لك، و أحقّ الموتى ان يدعى له المؤمن و ان يبدأ

بالصلاة على رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله».

«در نماز میت خواندن حمد و دعای معینی واجب نیست، به هر چه برای پیش آمد، دعا می کنی، و سزاوارتر این

است مومن برای او دعا کند و اینکه با صلوات بر پیامبر (ص) آغاز کند».

اجل کیفیت المتداولة اليوم مشروعة لبعض الروايات بدون دلالة على تعينها.

بله، شیوهی رایج امروزی به دلیل برخی روایات مشروع است بدون اینکه آن روایات دلالتی بر تعین این شیوه

داشته باشند.

SCO1 → ۹:۰۰

## دلیل عدم اشتراط طهارت در نماز میت

صحّت نماز میت به هیچ یک از طهارت از حدث و طهارت از خبث مشروط نیست. برای این عدم اشتراط دو

دلیل ذکر می شود:

### دلیل اول: عدم دلیل

نماز میت بر اساس روایات تنها یک دعا است و حقیقتاً نماز نیست، اگر چه عنوان نماز بویای آن به کار رود.

بنابراین آن ادله ای که طهارت را برای نماز شرط می کنند مثل آیه ششم سوره مائده شامل نماز میت نمی شوند.

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خاوران می باشد))

بر این اساس، برای اثبات شرطیت طهارت باید دلیل مستقلى وجود داشته باشد. لذا نیافتن دلیل برای نفی شرطیت طهارت کافی است.

### دلیل دوم: صحیحہ یونس بن یعقوب<sup>۱</sup>

یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم من بدون وضو بر جنازه‌ای نماز خواندم (آیا صحیح است)؟ حضرت فرمود: بله، نماز میت تنها گفتن الله اکبر، سبحان الله، الحمد لله و لا اله الا الله است (یعنی تنها یک دعا است نه بیشتر).

این روایت به صراحت عدم مشروط بودن نماز میت به طهارت از حدیثی مثل نداشتن وضو را بیان می‌کند. نسبت به طهارت از خبث نیز می‌توان از تعلیل روایت استفاده کرد؛ زیرا امام (ع) فرمود چون نماز میت تنها یک دعاست پس داشتن وضو لازم نیست. از این رو چون نماز میت تنها یک دعاست پس مشروط به طهارت از خبث نیز نیست.

### دلیل عدم اعتبار پوشش و مباح بودن لباس

همانطور که گذشت، نماز میت تنها یک دعاست. بنابراین برای اثبات هر شرطی برای آن نیازمند دلیل هستیم. لذا فقدان دلیل برای اجرای اصل براءت و در نتیجه حکم به عدم اشتراط نماز میت به آن شرط کافی است.

### تطبیق

#### ۶- و اما عدم اشتراط الطهارة بقسمیها، فیکفی لإثباته عدم الدلیل

و اما عدم اشتراط طهارت به هر دو قسمش (برای نماز میت)، پس عدم دلیل برای اثباتش کافی است بعد اختصاص أدلة الاشتراط «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا...» بالصلاة الحقيقية، و هی دعاء. با توجه به اینکه ادله اشتراط طهارت (مانند: «ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی برای نماز برمی خیزید پس وضو بگیرید...») به نماز حقیقی اختصاص دارد در حالی که نماز میت دعاست. و فی صحیحہ یونس بن یعقوب : «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الجنابة أصلى عليها على غير وضوء؟ فقال : نعم إنما هي تكبير و تسبيح و تحميد و تهليل...».

و در صحیحہ یونس بن یعقوب (آمده است): « از امام صادق(ع) در مورد جنازه‌ای پرسیدم که من بدون وضو بر آن نماز خواندم (آیا صحیح است)؟ پس امام(ع) فرمود: بله، نماز میت تنها گفتن الله اکبر، سبحان الله، الحمد لله و لا اله الا الله است (یعنی تنها یک دعا است نه بیشتر).

و هی تنفی اعتبار الطهارة الحديثية بالصراحة و الخبثية بالتعليل.

و این صحیحہ، معتبر بودن طهارت از حدیث را با صراحت و طهارت از خبث را با تعلیل نفی می‌کند.

#### ۷- و اما عدم اعتبار إباحة اللباس و الستر، فلعدم الدلیل أيضا فتجرى البراءة عنه.

<sup>۱</sup> . وسائل الشيعة الباب ۲۱ من أبواب صلاة الجنابة الحديث ۳.

و اما عدم اعتبار مباح بودن لباس و عدم اعتبار پوشش، پس این نیز به واسطه عدم دلیل است پس براءت از اعتبار این دو جاری می‌شود.

SC02 → ۱۴:۵۷

## بررسی ادله مباحث دفن

### دلیل وجوب دفن

واجب است بدن مسلمان پس از مرگ در خاک دفن شود.

هیچ اختلاف نظری در این مساله بین فقهاء وجود ندارد. دلیل این وجوب، علاوه بر ارتکاز متشرعه، روایاتی است که در جاهای مختلف به موضوع دفن پرداخته است.

### دلیل پنهان کردن جسد در خاک

برای دفن جسد میت، باید بدن او را زیر خاک پنهان کرد.

دلیل این حکم واژه ی «دفن» است که در روایات مربوط به این موضوع به کار رفته است. دفن میت تنها با پنهان کردن جنازه ی او زیر خاک میسر است.

### دلیل در امان بودن از درنده و عدم انتشار بوی بد

دفن جنازه میت باید به گونه ای باشد که از یک سو از دسترس حیوانات وحشی در امان باشد و از سوی دیگر بوی ناشی از آن موجب آزار دیگر مسلمانان نشود.

این دو وصف به طور مستقل در روایات وارد نشده است. دلیل معتبر بودن این دو ویژگی در دفن این است که ظاهر روایات نشان می‌دهند که دفن میت برای احترام به اوست. زمانی جنازه میت مورد احترام قرار می‌گیرد که از دسترس درندگان در امان باشد و بوی دیگران را آزار ندهد.

### دلیل شیوهی خاص قرار دادن میت در قبر

میت در قبر باید بر پهلو راست خوابانده شود به گونه ای که صورتش رو به قبله باشد. این شیوه مورد قبول فقهاء است و هیچ اختلاف نظری در آن وجود ندارد.

یکی از دلائل اثبات این شیوه صحیحه یعقوب بن یقین<sup>۱</sup> است. در این روایت آمده است: از امام رضا(ع) درباره کیفیت قرار دادن میت بر سنگ غسل خانه پرسیدم؟ امام(ع) فرمود: فرقی نمی‌کند اما پس از اتمام غسل، باید همانگونه قرار داده شود که در قبر قرار داده می‌شود.

از عبارت پایانی روایت اینگونه فهمیده می‌شود که قرار دادن میت در قبر شیوه ی خاصی دارد، اما چگونگی آن بیان نشده است. از آنجایی که احتمال نمی‌دهیم آن شیوه ی خاص با آنچه در خارج بین متشرعه رواج دارد، متفاوت باشد - زیرا اگر بود حتماً به ما می‌رسید - بنابراین باید گفت مراد امام(ع) همین روش است.

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۵ من أبواب غسل الميت الحدیث ۲.

## تطبيق

### الدفن

#### دفن

۱- اما وجوب الدفن، فمما لا خلاف فيه و يقتضيه ارتكاز المشرعة و النصوص الخاصة المتفرقة.

اما وجوب دفن، پس از مسائلی است که اختلاف نظری در آن نیست و ارتكاز متشرعه و روایات مختص به دفن در مواضع پراکنده مقتضی آن است.

۲- و اما كونه بالموارة فی الارض، فيقتضيه ظاهر لفظ الدفن المذكور فی الروایات.

و اما تحقق دفن با پنهان کردن جسد در خاک، پس ظاهر واژه دفن مذکور در روایات، اقتضای آن را دارد.

۳- و اما اعتبار الوصفین، فلان ظاهر الروایات ان الدفن احترام للمیت، و هو لا يتحقق إلا بما ذکو.

و اما معتب بودن دو وصف (در امان بودن از درند گان و عدم انتشار بوی آن)، پس به این دلیل است که روایات ظهور دارند در اینکه دفن برای میت احترام است، و این احترام محقق نمی‌شود مگر با وجود آن دو صفت.

۴- و اما وضعه فی القبر بالکیفیه المتقدّمة، فلم ينقل فی ذلک خلاف. و قد يستدل له بصحیحة یعقوب بن یقطين:

و اما قرار دادن میت در قبر با شیوه ی پیش‌گفته (بر پهلو راست رو به قبله)، پس هیچ اختلافی در آن نقل نشده است. و گاهی برای اثبات آن به صحیحہ یعقوب بن یقطين استدلال می‌شود:

«سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن المیت كيف یوضع علی المغتسل موجّها وجهه نحو القبلة

از امام رضا (ع) در مورد (جنازه) میت پرسیدم که چگونه بر سنگ غسل‌خانه قرار داده می‌شود، آیا (مانند محتضر در حال جان دادن) که صورتش (اگر بنشیند) رو به قبله باشد

أو یوضع علی یمنه و وجهه نحو القبلة؟ قال: یوضع كيف یتسرّ، فإذا طهر وضع كما یوضع فی قبره».

یا بر پهلو راستش قرار داده می‌شود در حالی که صورتش رو به قبله است؟ فرمود: هر طور که ممکن باشد قرار داده می‌شود، پس وقتی بدن میت (غسلش تمام شد و) ظاهر شد همانطور که در قبر قرار داده می‌شود، قرار داده می‌شود.

فان الذیل یحلّ علی ثبوت کیفیة خاصّة لوضع المیت فی قبره

پس همانا عبارت پایانی روایت بر وجود شیوه‌ی خاصی برای قرار دادن میت در قبر دلالت دارد.

و حیث لا یحتمل ان تكون کیفیة مغایرة لما انعقدت علیه سیرة المشرعة خارجاً فیتعیّن ان تكون هی المقصودة.

و از آنجا که احتمال داده نمی‌شود شیوه‌ی آن با آنچه سیره متشرعه در خارج بر آن قرار گرفته است، متفاوت باشد پس متعیّن است که همان روش، مقصود امام است.

SC03→۲۴:۵۴

بررسی ادله مباحث مس میت

دلیل نجس کننده بودن مس میت

اگر چیزی با بدن میت قبل از غسل برخورد کند در حالی که یکی از آن دو رطوبت داشته باشد، شیء برخورد کننده نجس می‌شود.

دلیل نجاست صحیحه حلبی<sup>۱</sup> از امام صادق(ع) است که در آن چنین آمده است: از امام(ع) درباره شخصی سوال کردم که لبلشش به بدن میت خورده است. حضرت فرمود: آن مقدار از لباس که برخورد کرده است را باید بشوید.

البته این روایت سخنی از شرط رطوبت به میان نیاورده است، بنابراین حالت عدم رطوبت را هم شامل می‌شود. اما ارتکاز متشرعه که می‌دانند نجاست تنها در صورت رطوبت منتقل می‌شود، این روایت را به حالت رطوبت قید می‌زند.

## دلیل وجوب غسل

مس میت ششمین و آخرین عامل وجوب غسل است. دلیل آن، صحیحه محمد بن مسلم<sup>۲</sup> که در آن آمده است: آیا مردی که چشم میت را می‌بندد باید غسل کند؟ امام(ع) فرمود: اگر تا بدن میت گرم است آن را لمس کند خیر، اما اگر پس از سرد شدن آن را لمس کند باید غسل کند. این روایت علاوه بر اینکه بر اصل وجوب غسل در صورت تماس با بدن میت دلالت دارد، قید سرد بودن بدن میت در وجوب غسل را هم بیان می‌کند.

## دلیل تقیید وجوب غسل به لمس بدن انسان

تنها در صورتی غسل مس میت واجب می‌شود که شخصی بدن انسان مرده ای را لمس کند، لذا لمس بدن حیوانات مرده موجب غسل نمی‌شود. دلیل این تقیید صحیحه حلبی<sup>۳</sup> است. در این صحیحه چنین آمده است: از امام صادق(ع) در مورد مردی پرسیدم که بدن حیوان مرده ای را لمس کرده است، آیا باید غسل کند؟ فرمود: نه، تنها در صورت لمس بدن انسان مرده غسل واجب می‌شود.

اگر این روایت را نسبت به جسد حیوانات مرده نداشتیم، با توجه به عدم وجود دلیل معتبری بر وجوب غسل در صورت مس حیوانات مرده، اصل برائت برای نفی وجوب غسل کافی بود.

## تطبیق

### مس میت

۱. وسائل الشیعة الباب ۳۴ من أبواب النجاسات الحدیث ۲.

۲. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب غسل المس الحدیث ۱.

۳. وسائل الشیعة الباب ۶ من أبواب غسل المس الحدیث ۲.

۱- و اما انّ المس يوجب تنجس الماس، فلصحيحة الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام: «سألته عن الرجل يصيب ثوبه جسد الميت فقال: يغسل ما أصاب الثوب»

و اما اینکه مس میت موجب نجس شدن تماس گیرنده می شود، پس به دلیل صحیحه حلبی از امام صادق (ع) است (که در آن چنین آمده است): «از او درباره مردی پرسیدم که لباسش با بدن میت برخورد کرده است پس فرمود: باید مقداری از لباسش که برخورد کرده است را بشوید.

فإنها و ان دلت بإطلاقها على النجاسة حال الجفاف أيضا إلا انها تقيد بحال الرطوبة بالارتكاز.

پس آن روایت اگر با اطلاقش بر نجاست حالت خشکی نیز دلالت دارد مگر اینکه روایت به واسطه ارتکاز متشرعه به حالت رطوبت مقید می شود.

۲- و اما وجوب الغسل، فلصحيحة محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام: «الرجل يغمض الميت أ عليه غسل؟

و اما وجوب غسل، پس به دلیل صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) است (که در آن آمده است): «مرد چشم میت را می بندد، آیا بر او غسل واجب است؟  
قال: إذا مسّه بحرارة فلا، و لكن إذا مسّه بعد ما يبرد فليغتسل...».

فرمود: اگر با حالت گرمی آن را لمس کند خیر، و اما اگر بعد از سرد شدن آن را مس کند، پس باید غسل کند...  
و هي كما تدل على اصل وجوب الغسل بالمسّ تدل على التقييد بما بعد البرد أيضاً.

و این روایت همانطور که بر اصل وجوب غسل به واسطه مس میت دلالت دارد، بر تقیید به بعد از سردی نیز دلالت دارد.

۳- و اما التقييد بمسّ ميت الإنسان، فلصحيح الحلبي: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يمسّ الميتة أ ينبغي ان يغتسل منها؟ فقال: لا، انما ذلك من الإنسان».

و اما قید زدن به مس بدن مرده ی انسان، پس به دلیل صحیحه حلبی است (که در آن چنین آمده است): «از امام صادق (ع) درباره مردی که بدن حیوان مرده ای را لمس می کند پرسیدم آیا باید به دلیل میته حیوان، غسل کند؟ پس فرمود: نه، وجوب غسل تنها از سوی (مس مرده ی) انسان است.

على أن أصل البرائة بعد القصور في المقتضى كاف.

علاوه بر اینکه با توجه به کوتاهی مقتضی، اصل برائت (برای نفی وجوب غسل) کافی است.

## چکیده

۱. نماز میت در صورتی واجب می شود که میت حداقل شش سال سن داشته باشد. بنابراین خواندن نماز میت برای کودکان کمتر از شش سال واجب نیست. دلیل این شرط، صحیحه زراره است.
۲. اصل وجوب گفتن پنج تکبیر در نماز میت بنابر روایات جای اشکال ندارد، اما نسبت به این شیوه ی خاص دلیل تامی وجود ندارد. با این حال، از نظر شرعی مشروع است؛ زیرا در بعض روایات آمده است. اما این روایات بر این دلالت ندارند که نماز میت فقط باید به این شیوه خوانده شود و روش دیگری ندارد.
۳. نماز میت بر اساس روایات تنها یک دعا است و حقیقتاً نماز نیست، اگر چه عنوان نماز برای آن به کار رود. بنابراین آن ادله ای که طهارت را برای نماز شرط می کنند شامل نماز میت نمی شوند. لذا برای اثبات شرطیت طهارت باید دلیل مستقلی وجود داشته باشد. و نیاقتن دلیل برای نفی شرطیت طهارت کافی است. همین سخن در شرطیت مباح بودن لباس و ستر عورت جاری است.
۴. صحیحه یونس به صراحت عدم مشروط بودن نماز میت به طهارت از حدیث را بیان می کند. نسبت به طهارت از خبث نیز می توان از تعلیل روایت استفاده کرد؛ زیرا امام (ع) فرمود چون نماز میت تنها یک دعاست پس داشتن وضو لازم نیست. از این رو چون نماز میت تنها یک دعاست پس مشروط به طهارت از خبث نیز نیست.
۵. برای دفن جسد میت، باید بدن او را زیر خاک پنهان کرد؛ زیرا دفن میت تنها با پنهان کردن جنازه ی او زیر خاک میسر است.
۶. ظاهر روایات نشان می دهند که دفن میت برای احترام به اوست. زمانی جنازه میت مورد احترام قرار می گیرد که از دسترس درندگان در امان باشد و بویش دیگران را آزار ندهد.
۷. دلیل شیوه ی خاص قرار دادن میت در قبر مرکب از روایت و سیره است. از عبارت پایانی روایت اینگونه فهمیده می شود که قرار دادن میت در قبر شیوه ی خاصی دارد، اما چگونگی آن بیان نشده است. از آنجایی که احتمال نمی دهیم آن شیوه ی خاص با آنچه در خارج بین متشرعه رواج دارد، متفاوت باشد، بنابراین باید گفت مراد امام (ع) همین روش است.
۸. دلیل نجس شدن شیء بر خورد کننده با بدن میت، صحیحه حلبی است. البته این روایت سخنی از شرط رطوبت به میان نیاورده است، اما ارتکاز متشرعه که می دانند نجاست تنها در صورت رطوبت منتقل می شود، این روایت را به حالت رطوبت قید می زند.
۹. صحیحه محمد بن مسلم بر این دلالت دارد که مس میت، سبب وجوب غسل است. این روایت علاوه بر اینکه بر اصل وجوب غسل در صورت تماس با بدن میت دلالت دارد، قید سرد بودن بدن میت در وجوب غسل را هم بیان می کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقا

# درس تهمیدیه فی الفقه الاستدلالی

کتاب الطهارة

سطح ۲

درس ۲۹

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آذریان



یکی از مباحث مهم مطرح شده در کتاب طهارت، بحث تیمم می باشد. تیمم مانند وضو و غسل شرط صحت یا کمال برخی عبادات است، با این تفاوت که تیمم در شرایط خاصی بدل و جایگزین وضو و غسل می شود و بدون تحقق آن شرایط به خودی خود رافع حدث نیست. مباحث تیمم در دو بخش مطرح می شود که عبارتند از:

الف) کیفیت تیمم؛

ب) مسوغات تیمم.

در درس حاضر پس از بیان کیفیت تیمم، به تبیین بعضی از مستندات آن خواهیم پرداخت.

## التيمم

### كيفية التيمم

يتحقق التيمم بضرب باطن اليدين على الأرض ثم مسحهما على الجبهة و الجبينين من قصاص الشعر إلى طرف الأنف الأعلى و الحاجبين، ثم مسح باطن اليد اليسرى على تمام ظاهر اليمنى من الزند إلى أطراف الأصابع ثم مسح ظاهر اليسرى بباطن اليمنى كذلك.

و يصح التيمم على مطلق وجه الأرض.

و المستند فى ذلك:

١- اما لزوم الضرب و عدم الاكتفاء بالوضع ، فهو المعروف ، بتقريب ان الوارد فى صحيحة زرارة : «سألت أبا جعفر عليه السلام عن التيمم، فضرب بيده على الأرض ...» و فى صحيحته الاخرى : «... فوضع أبو جعفر عليه السلام كفيه على الأرض ...» ، و حيث ان المورد من باب المطلق و المقيد فيلزم تقييد الوضع بالضرب.

٢- و اما انه بالباطن بالرغم من ان ضرب اليد يصدق بضرب الظاهر أيضا ، فباعتبار كونه الفرد المتعارف ، فلو كانت الأخبار البيانية تقصد الأعمّ لنبهت على ذلك.

ولا يمكن التمسك بالاطلاق، لعدم انعقاده بعد كونها فى صدد حكاية واقع خارجى قد تحقق.

٣- و اما المسح بالكيفية المذكورة ، فمحل خلاف ، فالمشهور على وجوب مسح الجبهة من قصاص الشعر إلى طرف الأنف و عن بعض وجوب مسح الوجه الذى ظاهره الاستيعاب.

و سبب ذلك اختلاف الروايات، فان بعضها عبر بمسح الوجه، و بعضها بمسح الجبين . و لم ترد رواية صحيحة تعبر بمسح الجبهة.

فمن الأول صحيحة الكاهلى : «سألته عن التيمم، قال : فضرب بيده على البساط فمسح بهما وجهه ، ثم مسح كفيه احدهما على ظهر الاخرى».

و من الثانى صحيحة زرارة: «... ثم مسح جبينيه بأصابعه و كفيه احدهما بالآخرى ...».

ويمكن الجمع بحمل المراد من مسح الوجه الوارد فى الصحيحة الاولى على ارادة مسح الجبينين ، فان مسح جبينيه يصدق انه مسح وجهه.

و تبقى الجبهة لا دليل على وجوب مسحها سوى التسالم الفقهي على ذلك.

\*\*\*

## کیفیت تیمم

در صورتی که فرد به دلیل یکی از مسوغات تیمم، مکلف به انجام آن گردد، به ترتیب باید چهار عمل زیر را انجام دهد:

الف) کف دو دست خود را به زمین بزند؛

ب) آن دو را از رستگاه مو تا بالای بینی و ابروها بر روی پیشانی و دو طرف آن مسح نماید؛

ج) کف دست چپ را بر روی تمام دست راست از مچ تا سر انگشتان بکشد؛

د) کف دست راست را بر روی تمام دست چپ از مچ تا سر انگشتان بکشد.

تیمم بر هر چیزی که «وجه الارض» بر آن صادق باشد صحیح است و لازم نیست که فقط بر خاک تیمم نمود.

## تطبيق

### التيمم

### تيمم

### کیفیت التيمم

### کیفیت تیمم

يتحقق التيمم بضرب باطن اليمين على الأرض

تیمم تحقق پیدا می کند به واسطه زدن کف دو دست بر روی زمین

ثم مسحهما على الجبهة و الجبين من قصاص الشعر إلى طرف الأنف الأعلى و الحاجبين،

سپس کشیدن آن دو از رستگاه مو تا بالای بینی و ابروها بر روی پیشانی و دو طرف آن

ثم مسح باطن اليد اليسرى على تمام ظاهر اليمنى من الزند إلى أطراف الأصابع

و بعد از کشیدن کف دست چپ بر روی تمام دست راست از مچ تا سر انگشتان

ثم مسح ظاهر اليسرى بباطن اليمنى كذلك.

سپس مسح روی دست راست توسط کف دست چپ به همان صورت.

و يصح التيمم على مطلق وجه الأرض.

تیمم بر مطلق وجه زمین صحیح است.

۱. زدن کف دو دست بر زمین

۲. کشیدن آن دو بر روی پیشانی و دو طرف آن از رستنگاه مو تا بالای بینی و ابروها

۳. کشیدن کف دست چپ بر روی تمام دست راست از مچ تا سر انگشتان

۴. کشیدن کف دست راست بر روی تمام دست چپ از مچ تا سر انگشتان.

کیفیت تیمم

Sco ۱:۰۵:۰۸

### مستندات

پس از تبیین کیفیت تیمم و صحت تیمم بر مطلق وجه الارض، سولاتی در این مساله مطرح می شود که در مستندات به پاسخ این سولات می پردازیم. این سولات عبارتند از:

۱- چرا صرف گذاشتن (وضع) دستها بر زمین کافی نبوده و باید دستها را بر زمین زده شود (ضرب)؟

۲- به چه دلیل کف دستها باید بر زمین زده شود و زدن پشت آنها کفایت نمی کند؟

۳- مراد از «مسح وجه» چیست؟ آیا مراد مسح تمام صورت است یا مسح از رستنگاه مو تا بالای بینی؟

۴- آیا مسح ابروها در تیمم لازم است؟

۵- چرا دستها را باید با کیفیت مذکور مسح نمود؟

۶- آیا ضرب واحد دستها بر زمین کافی است یا برای هر یک از مسح صورت و مسح دستها باید جداگانه دستها را بر زمین زد؟

۷- وجه صحت تیمم بر مطلق وجه ارض چیست؟

### مستند لزوم ضرب

چرا صرف گذاشتن دستها بر زمین کافی نبوده و باید دستها بر زمین زده شود؟ مشهور قائل به لزوم ضرب و عدم اکتفاء به وضع می باشند. باید توجه داشت که دو صحیحیه از زراره در مقام وجود دارد. در صحیحیه اول امام صادق(ع) در پاسخ به سوال زراره در مورد کیفیت تیمم، دست خود را بر زمین زد. در صحیحیه دوم آمده است که امام باقر(ع) دستان خود را بر روی زمین نهاد.

طبق قاعده اصولی در باب مطلق و مقید، هر مطلقى توسط مقید، محدود می شود. بر این اساس می توان گفت وضع که مطلق است توسط، ضرب مقید شده و به همین دلیل مراد از وضع در صحیحیه دوم همان ضرب است.

مستند لزوم ضرب باطن دست‌ها

به چه دلیل باطن دست‌ها (کف آن‌ها) باید بر زمین زده شود و ضرب پشت آن‌ها کفایت نمی‌کند؟

دلیل این مطلب این است که فرد بارز و متعارف از ضرب این است که شخص کف دستان خود را بر زمین بزند و زدن ظاهر و پشت دستان بر زمین خلاف عرف است. بنابراین اگر معصوم ضرب ظاهر دستان را اراده می‌نمود، در این اخبار حتماً به آن تنبه داده می‌شد.

شبهه‌ای در مقام مطرح است به این مضمون که در صحیح زراره واژه «فضر بیده» آمده است و ضرب الید اعم از ضرب باطن و ظاهر است. بنابراین با تمسک به اطلاق روایت، ضرب ظاهر دست نیز جایز است. اما به نظر می‌رسد اطلاق مد نظر اطلاق برآمده از لفظ است، حال آنکه اخبار وارد شده در مقام، اخبار بیانیه بوده و حاکی از عمل معصوم می‌باشند. بنابراین تمسک به اطلاق در اینجا امکان ندارد.

اشکال: واژه «فضر بیده» در صحیح زراره اعم از ضرب کف و پشت است. بنابراین با تمسک به اطلاق روایت، ضرب پشت دست نیز جایز است.  
جواب: اطلاق مد نظر اطلاق برآمده از لفظ است، حال آنکه اخبار وارد شده در مقام، اخبار بیانیه بوده و تمسک به اطلاق در اینجا امکان ندارد.

اشکال و جواب

تطبیق

و المستند فی ذلک:

و مستند در کیفیت تیمم:

۱- اما لزوم الضرب و عدم الاكتفاء بالوضع ، فهو المعروف ، بتقریب ان الوارد فی صحیح زراره : «سألت أبا جعفر

عليه السلام عن التيمم، فضر بیده علی الأرض...»<sup>۱</sup>

و اما لزوم ضرب و عدم اكتفاء به وضع ، مشهور می‌باشد. با این بیان که آنچه که در صحیح زراره وارد شده این

است که: «از امام صادق(ع) در مورد تیمم پرسیدم پس ایشان بادت خود بر زمین زد».

و فی صحیحته الاخری: «... فوضع أبو جعفر علیه السلام كفيه علی الأرض...»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۱ من أبواب التيمم الحديث ۳.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۱ من أبواب التيمم الحديث ۵.

و آنچه که در صحیحه دوم زراره آمده است این است که: «امام باقر(ع) کف دستان خود را بر روی زمین نهاد».

و حیث ان المورد من باب المطلق و المقید فیلزم تقیید الوضع بالضرب.

و از آنجا که مورد بالا از باب مطلق و مقید است ، پس لازم می آید مقید نمودن وضع به ضرب.

۲- و اما انه بالباطن بالرغم من ان ضرب الید یصدق بضرب الظاهر أيضا ، فباعبار كونه الفرد المتعارف ،

و اما این که ضرب با کف دست است با این که زدن دست به زدن پشت دست نیز صدق می کند ، به اعتبار فرد متعارف بودن ضرب کف دست می باشد.

فلو كانت الأخبار البيانية تقصد الأعمّ لنبهت على ذلك.

بنابراین اگر اخبار بیانیه اعم را قصد می کردند(ضرب کف و پشت دست) حتما به آن تنبه داده می شد.

ولا يمكن التمسك بالاطلاق، لعدم انعقاده بعد كونها في صدد حكاية واقع خارجي قد تحقق.

و به دلیل عدم انعقاد اطلاق بعد از اینکه اخبار در مقام حکایت از واقعیت خارجی که تحقق یافته است ، می باشند، تمسک به اطلاق امکان ندارد.

SCO۲:۱۴:۵۶

مستند مسح وجه

مشهور قائلند که مسح پیشانی از رستگاه مو تا بالای بینی واجب است و در م قابل ، برخی مسح تمام صورت را واجب می دانند. سبب این اختلاف، مختلف بودن روایات در مقام است . در برخی روایات به «مسح وجه» تعبیر شده و در بعضی دیگر عبارت «مسح جبین» آمده است. به عنوان مثال در صحیحه کاهلی اینگونه آمده است: «سألته عن التيمم، قال: فضرِب بیده علی الساط فمسح بهما وجهه، ثم مسح كفيه احدهما علی ظهر الاخرى» و در صحیحه زراره اینطور تعبیر شده است: «ثم مسح جبینیه باصابعه و كفيه احدهما بالآخرى...»

برای جمع بین این دو صحیحه می توان مراد از «مسح وجه» در صحیحه اول را بر «مسح جبین» در صحیحه دوم حمل نمود. بر این اساس اگر کسی دو طرف پیشانی را مسح نماید، می توان گفت که او «مسح وجه» نموده است. تنها نکته باقی مانده این است که در هیچ روایت صحیحه ای تعبیر «مسح جبهه» که همان وسط پیشانی است وارد نشده است. بنابراین اگر اجماع فقهی بر مسح وسط پیشانی وجود نداشت هیچ دلیلی بر وجوب مسح آن باقی نمی ماند.

تطبيق

۳- و اما المسح بالكيفية المذكورة ، فمحل خلاف

و اما مسح با کیفیت مذکور محل اختلاف است.

فالمشهور على وجوب مسح الجبهة من قصاص الشعر إلى طرف الأنف و عن بعض وجوب مسح الوجه الذي ظاهره الاستيعاب .

مشهور قائل به وجوب مسح پیشانی از رستگاه مو تا بالای بینی هستند و از بعضی است وجوب مسح وجه که ظاهر آن فراگیری تمام صورت است.

و سبب ذلك اختلاف الروايات، فان بعضها عبّر بمسح الوجه، و بعضها بمسح الجبين . و لم ترد رواية صحيحة تعبر بمسح الجبهة.

سبب این اختلاف، مختلف بودن روایات است. برخی روایات به «مسح وجه» و بعضی دیگر به «مسح جبین» تعبیر نموده‌اند. و هیچ روایت صحیحی که به مسح جبهه تعبیر کرده باشد وارد نشده است.

فمن الأول صحيحة الكاهلي: «سألته عن التيمم، قال: فضرب بيده على البساط فمسح بهما وجهه، ثم مسح كفيه احدهما على ظهر الاخرى»<sup>١</sup>.

صحیح کاهلی از جمله روایات دسته اول می باشد: «از امام درباره تیمم پرسیدم، فرمودند: ایشان دست خود را بر روی بساط زد سپس با دو دستش صورتش را مسح نمود و بعد کف هر یک از دستان خود را بر پشت دیگری کشید».

و من الثاني صحيحة زرارة: «... ثم مسح جبينه بأصابعه و كفيه احدهما بالآخرى...»<sup>٢</sup>.

و از جمله روایات دسته دوم صحیح زراره است: «...سپس دو طرف پیشانی خود را با انگشتانش مسح کرد و هر یک از کف دستانش را بر دیگری کشید».

ويمكن الجمع بحمل المراد من مسح الوجه الوارد في الصحيحة الاولى على ارادة مسح الجبينين، فان مسح جبي نيه يصدق انه مسح وجهه.

و با حمل مراد از «مسح وجه» در صحیح اول بر اراده «مسح جبین» در صحیح دوم، جمع امکان پذیر است. بر این اساس اگر کسی دو طرف پیشانی را مسح نماید، صادق است که او صورت خود را مسح نموده است.

و تبقى الجبهة لا دليل على وجوب مسحها سوى التسالم الفقهي على ذلك.

و هیچ دلیلی بر وجوب مسح وسط پیشانی غیر از اجماع فقهی بر آن باقی نمی ماند.

مشهور: مسح پیشانی از رستگاه مو تا بالای بینی.  
بعضی فقها: مسح تمام صورت.

مراد از «مسح وجه»

Sco۳:۲۳:۳۲

<sup>١</sup> وسائل الشيعة الباب ١١ من أبواب التيمم الحديث ١.

<sup>٢</sup> وسائل الشيعة الباب ١١ من أبواب التيمم الحديث ٨.

## چکیده

۱. ارکلف تیمم عبارتند از:

الف) ضرب کفین بر زمین؛

ب) کشیدن آنها بر پیشانی و دو طرف آن از رستنگاه مو تا بالای بینی و ابروها؛

ج) کشیدن کف دست چپ بر تمام پشت دست راست از مچ تا سر انگشتان؛

د) کشیدن کف دست راست بر تمام پشت دست چپ از مچ تا سر انگشتان.

۲- تیمم بر هر چیزی که «وجه الارض» بر آن صادق باشد صحیح است.

۳- مشهور قائل به لزوم ضرب و عدم اکتفا به وضع می‌باشند.

۴- فرد بارز و متعارف از ضرب یدین، ضرب باطن و کف دست‌ها بر زمین است.

۵- مشهور قائلند که مسح پیشانی از رستنگاه مو تا بالای بینی واجب است، ولی بعضی مسح تمام صورت را

واجب می‌دانند.

۶- هیچ روایت صحیح‌ه‌ای بر وجوب مسح جبهه وجود ندارد و فقط اجماع فقهی موجب وجوب مسح آن گردیده

است.



فقا

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الصلاة

ط ۲

درس ۳۰

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آذریان

پس از بیان کیفیت تیمم و برخی از مستندات آن در درس گذشته، در این درس به ذکر باقی مستندات این بخش پرداخته خواهد شد. این مستندات عبارتند از:

الف) مستند مسح ابروها؛

ب) مستند مسح دست‌ها با کیفیت مطرح شده؛

ج) مستند کفایت ضرب واحد در تیمم؛

د) مستند صحت تیمم بر مطلق وجه ارض.

در ادامه، بخش دوم از مبحث تیمم که در مورد مسوغات تیمم می‌باشد مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت و پس از ذکر مسوغات تیمم، مستند وجوب فحص در صورت نبود آب بیان خواهد شد.

٤- و اما التحديد بكون المسح من قصاص الشعر إلى طرف الأنف و الحاجبين فلتوقف صدق مسح الجبهة و الجبين على ذلك.

و اما الحاجبان أنفسهما فلا يجب مسحهما إلا من باب المقدمة العلمية.

٥- و اما مسح اليدين بالشكل المذكور ، فلصحيحتى زرارة و الكاهلى المتقدمتين.

٦- و اما كفاية الضربة الواحدة ، ففيه خلاف . فليل بذلك و قيل باعتبار التعدد و قيل بالواحدة فيما كان بدلا من الوضوء، و بالتعدد فيما كان بدلا من الغسل.

و المناسب كفاية الواحدة مطلقا ، فان الامام عليه السلام فى مقام الارشاد الى كيفية التيمم فى الصحيحتين السابقتين ضرب مرة للوجه و اليدين لا أكثر من دون تفصيل.

و إذا قيل ان الوارد فى صحيحة إسماعيل بن همام عن الرضا عليه السلام: «التيمم ضربة للوجه و ضربة للكفين». قلنا: لا بد من حملها على الاستحباب بقرينة ما تقدم.

٧- و اما صحّة التيمم بمطلق وجه الأرض \_ خلافا للمرتضى القائل بعدم صحته إلا على التراب \_ فلان تفسير الصعيد فى قوله تعالى: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» ، بخصوص ذلك و ان كان منسوبا الى بعض اللغويين إلا ان ما عليه الاكثر تفسيره بمطلق وجه الأرض.

و هو الصحيح لقوله تعالى: «فَتُصْبِحُ صَعِيداً زَلَقاً». و لقول النبىّ صلى الله عليه و آله: «يحشر الناس يوم القيامة حفاة عراة على صعيد واحد» أى أرض واحدة.

مسوغات التيمم

يجب التيمم عند عدم وجدان الماء بعد الفحص عنه بمقدار غلوة سهم فى الأرض الحزنة و سهمين فى السهلة، و عند الخوف من الوصول إليه أو خوف المكلف على نفسه أو غيره من استعماله، و عند وجود الحرج فى تحصيله، و عند ضيق الوقت، و عند المزاحمة بواجب يتعين صرف الماء فيه.

و المستند فى ذلك:

١- اما وجوب التيمم عند عدم الماء ، فلقوله تعالى: «... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»، و الروايات.

٢- و اما وجوب الفحص ، فلصحيحة زرارة عن أحدهما عليهما السلام : «إذا لم يجد المسافر الماء فليطلب ...»، و غيرها.

و لقاعدة الاشتغال، فان المكلف يعلم بوجوب الصلاة عليه مع الطهارة اما المائية أو الترابية على نحو الترتب فيلزمه بحكم العقل السعى اولا نحو تحصيل الماء ، إذ لو تيمم بلا فحص كان امثاله احتماليا.

## مستندات کیفیت تیمم

### مستند مسح ابروها

همان طور که در درس گذشته مطرح شد پس از زدن دست‌ها بر روی زمین، باید آن‌ها را از رستنگاه مو تا بالای بینی و ابروها مسح نماییم؛ زیرا مسح وسط پیشانی و دو طرف آن طبق نظر مشهور واجب بوده و برای صدق مسح بر آنها لازم است این عمل توسط مکلف انجام شود.

نکته مهم این است که دلیلی بر وجوب مسح ابروها در تیمم وجود ندارد، زیرا ابروها نه جزء جبهه (وسط پیشانی) محسوب می‌شوند و نه جزء جبینین (دو طرف پیشانی) مگر اینکه جهت حصول یقین به مسح جبهه و جبینین از باب مقدمه علمیه مسح ابروها را واجب بدانیم.

### مستند مسح دست‌ها

در درس گذشته مطرح شد که پس از مسح صورت با کیفیت مذکور، باید ابتدا کف دست چپ را بر روی تمام دست راست از مچ تا سر انگشتان کشید و سپس کف دست راست را بر روی تمام دست چپ با همان کیفیت مسح کرد. دلیل این امر همان صحیحه زراره و صحیحه کاهلی است که در مستندات قبل به آن‌ها اشاره شد.

### مستند کفایت ضرب واحد در تیمم

برخی از فقها در تیمم ضرب واحد را مطلقاً کافی می‌دانند، چه تیمم بدل از وضو باشد و چه تیمم بدل از غسل. در مقابل برخی قائلند که برای هر یک از مسح‌ها بایستی دست‌ها را جداگانه بر زمین زد. ایشان قائل به اعتبار تعدد ضرب هستند. گروه سوم در مقام تفصیل برآمده‌اند و گفته‌اند: اگر تیمم بدل از وضو باشد، یکبار کفایت می‌کند و اگر تیمم بدل از غسل باشد بایستی دوبار دست‌ها را بر زمین زد.

مصنف در میان این سه قول، قول اول را برگزیده است. دلیل ایشان این است که در دو صحیحه زراره و کاهلی که اخبار بیانیه هستند، معصوم برای مسح صورت و دست‌ها یکبار دستان خود را بر زمین زده است و هیچ تفصیلی در این اخبار بیان نشده است.

صحیحہ اسماعیل بن ہمام کہ در آن امام رضا(ع) فرموده است: «التیمم ضربه للوجه و ضربه للكفين» را باید که بر استحلیب حمل نمایم. زیرا اخباری که مطرح شد حاکی از عمل معصوم بوده و این عمل قرینه بر این است که ضرب‌های متعدد در تیمم واجب نیست.

مصنف : کفایت ضرب واحد مطلقا. بعضی فقها: اعتبار تعدد ضرب. بعضی فقها: کفایت ضرب واحد اگر تیمم بدل از وضو باشد و اعتبار تعدد ضرب اگر تیمم بدل از غسل باشد.	}	اقوال درباره اعتبار تعدد ضرب در تیمم
---	---	--

### تطبيق

- ۴- و اما التحديد بكون المسح من قصاص الشعر إلى طرف الأنف و الحاجبين فلتوقف صدق مسح الجبهة و الجبين على ذلك.
- ۴- و اما معین کردن اندازه مسح از رستنگاه مو تا بالای بینی و ابروها ، به دلیل توقف در صدق مسح پیشانی و دو طرف آن بر این عمل می‌باشد.
- و اما الحاجبان أنفسهما فلا يجب مسحهما إلتا من باب المقدمة العلمية.
- و اما مسح خود ابروها واجب نمی‌باشد مگر از باب مقدمه علمیه.
- ۵- و اما مسح الیدین بالشکل المذكور ، فلصحیحتی زرارة و الکاهلی المتقدمین.
- ۵- و اما مسح دست‌ها به شکل مذکور به دلیل دو صحیحہ زراره و کاهلی متقدم می‌باشد.
- ۶- و اما کفاية الضربة الواحدة ، ففيه خلاف . فقیل بذلك و قیل باع تبار التعدد و قیل بالواحدة فيما كان بدلا من الوضوء، و بالتعدّد فيما كان بدلا من الغسل.
- ۶- و اما در کافی بودن ضرب واحد اختلاف است . برخی قائل به ضرب واحد شده‌اند و برخی دیگر قائل به اعتبار تعدد شده‌اند(مطلقا) و بعضی دیگر نیز به ضرب واحد در جایی که تیمم بدل از وضو باشد و ضرب متعدد در جایی که بدل از غسل باشد قائل شده‌اند.
- و المناسب كفاية الواحدة مطلقا ، فان الامام عليه السلام في مقام الارشاد الى كيفية التيمم في الصحیحتين السابقتين ضرب مرة للوجه و الیدین لا أكثر من دون تفصیل.

و مناسب کافی بودن ضرب واحد مطلقا می‌باشد، زیرا امام علیه السلام در دو صحیحه گذشته در مقام ارشاد به کیفیت تیمم، برای (مسح) صورت و دست‌ها بدون هیچ تفصیلی یکبار (دستش را به زمین) زد، نه بیشتر. و إذا قيل ان الوارد في صحیحة إسماعیل بن همام عن الرضا علیه السلام: «التیمم ضربة للوجه و ضربة للكفین»<sup>۱</sup>. قلنا: لا بد من حملها على الاستحباب بقرینة ما تقدم.

و اگر گفته شود آنچه که در صحیحه اسماعیل بن همام از امام رضا علیه السلام وارد شده این است که: «تیمم یک ضربه برای صورت و یک ضربه برای دست‌ها می‌باشد» می‌گوییم با توجه به قرینه مقدم چاره‌ای جز حمل این صحیحه بر استحباب نیست.

Sc01:11:18

مستند صحت تیمم بر مطلق وجه ارض

مشهور قائلند که تیمم بر مطلق وجه ارض جایز بوده و نیازی نیست که فقط بر خاک تیمم نمود. سید مرتضی در مقابل مشهور، تیمم بر غیر خاک را صحیح نمی‌داند.

منشا این اختلاف به تفسیر واژه «صعید» در آیه «فیتیموا صعیدا طیبا» (مائده/۶) بر می‌گردد. سید مرتضی به تبع بعضی از اهل لغت مراد از «صعید» را خصوص خاک می‌داند. اما باید گفت که اکثر اهل لغت واژه «صعید» به مطلق وجه ارض تفسیر نموده‌اند.

به نظر می‌رسد تفسیری که مشهور لغویین از این واژه ارائه داده اند صحیح می‌باشد و استعمالات مختلف این واژه در آیات و روایات موید این معناست که از آن جمله می‌توان به دو مورد زیر اشاره نمود:

۱- «فتصبح صعیدا زلقا» (کهف/۴۰) در این آیه شریه «زلق» به معنای بی آب و علف و خشک، وصف «صعید» قرار گرفته است. حال آنکه اگر «صعید» به معنای خاک باشد چنین وصفی برای آن بی معناست.

۲- قال رسول الله (ص): «یحشر الناس يوم القيامة حفاة عراة علی صعید واحد» (رسول خدا (ص) فرمودند: «در روز قیامت همه مردم پابرهنه و عریان بر زمین واحد محشور می‌شوند» بنابراین مراد از «صعید» در این روایت «ارض» است نه خصوص خاک.

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۱ من أبواب التیمم الحدیث ۳.

## تطبيق

۷- و اما صحّة التيمم بمطلق وجه الأرض \_ خلافاً للمرتضى القائل بعدم صحته إلا على التراب \_ فلان تفسير الصعيد في قوله تعالى: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»<sup>۲</sup> ، بخصوص ذلك و ان كان منسوباً الى بعض اللغويين إلا ان ما علّ به الاكثر تفسيره بمطلق وجه الأرض.

۷- و اما صحت تيمم بر مطلق روى زمين \_ برخلاف سيد مرتضى كه قائل به عدم صحت آن جز بر خاک مى باشد\_ به دليل اين است كه هر چند تفسير «صعيد» در قول خداوند متعال: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»<sup>۳</sup> نزد بعضى از اهل لغت به خصوص خاک مى باشد ولى آنچه كه بيشتر اهل لغت بر آنند تفسير «صعيد» به مطلق وجه الارض مى باشد.

و هو الصحيح لقوله تعالى: «فَتُصَبِّحُ صَعِيداً زَلَقاً»<sup>۴</sup>. و لقول النبىّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله : «يحشر الناس يوم القيامة حفاة عراة على صعيد واحد»<sup>۵</sup> أى أرض واحدة.

و اين مطلب (مختار مشهور اهل لغت ) صحيح است به دليل گفته خداوند متعال: «تابه زمينى بى آب و علف و لغزنده تبديل گردد» و گفتار پيامبر (ص): «در روز قيامت همه مردم پابرهنه و عريان بر زمين واحد محشور مى شوند» (صعيد واحد) يعنى زمين واحد.

اقوال درباره تيمم  
بر وجه الارض  
مشهور: تيمم بر مطلق وجه ارض را جايز مى دانند.  
سيد مرتضى: تيمم بر غير خاک را صحيح نمى داند.

Sco۲:۱۵:۴۱

<sup>۱</sup>معالم الزلّفى الباب ۲۳.

<sup>۲</sup>المائدة: ۶.

<sup>۳</sup>المائدة: ۶.

<sup>۴</sup>الكهف: ۴۰.

<sup>۵</sup>معالم الزلّفى الباب ۲۳.

## مسوغات تیمم

اموری که موجب سقوط وضو یا غسل و وجوب تیمم می گردند «مسوغات تیمم» نامیده می شوند. این امور عبارتند از:

۱- نبودن آب، در صورت جستجوی آن در هر یک از جهات به مقدار مسافت پرتاب یک تیر در زمین ناهموار و انداره برد دو تیر در زمین هموار.

۲- ترس از رفتن به جایی که آب در آنجا وجود دارد، مثلا حیوان وحشی در نزدیکی چاه زندگی می کند.

۳- ترس از اینکه استعمال آب برای وضو موجب تلف شدن خودش یا دیگران شود. مثلا از تشنگی تلف شوند.

۴- وجود سختی و مشقت در تحصیل آب.

۵- تنگی وقت به گونه ای که پس از تحصیل طهارت به وسیله وضو یا غسل، نماز فوت می گردد.

۶- زمانی که وضو با واجب دیگری که بدل ندارد تراحم نماید. مثلا تطهیر لباس برای نماز واجب است و فردهم وضو ندارد. در این صورت باید آب را برای تطهیر لباس مصرف نموده و به جای وضو تیمم کرد و آب موجود هم فقط برای تطهیر یا وضو کافی است.

## تطبیق

مسوغات تیمم

مجوزهای تیمم

يجب التيمم عند عدم وجدان الماء بعد الفحص عنه بمقدار غلوة سهم في الأرض الحزنة و سهمين في السهلة،  
تيمم واجب می شود در صورت پیدا نکردن آب بعد از جستجوی آن به مقدار برد یک تیر در زمین ناهموار و دو  
تیر در زمین هموار

و عند الخوف من الوصول إليه أو خوف المكلف على نفسه أو غيره من استعماله،

و در صورت ترس از رسیدن به آب یا ترس مکلف از استعمال آب بر نفسش یا غیرش

و عند وجود الحرج في تحصيله،

و در صورت وجود سختی در پیدا نمودن آن



و عند ضيق الوقت،

و در صورت تنگ بودن وقت

و عند المزاحمة بواجب يتعين صرف الماء فيه.

و در صورت مزاحمت با واجبی که استعمال آب در آن متعین شده است.

۱. نبودن آب در صورت فحص به ترتیبی که معتبر است.
۲. ترس از رفتن به جایی که آب در آنجاست.
۳. ترس بر نفس خویش یا دیگران در صورت استعمال آب.
۴. وجود حرج در تحصیل آب.
۵. ضیق وقت.
۶. تزاحم با واجب دیگری که بدل ندارد.

مسوغات تیمم

مستندات

مستند وجوب تیمم در صورت نبود آب

دلیل این امر آیه ۶ سوره مائده می باشد که خداوند متعال در آن می فرماید: «... فلم تجدوا ماء فتيموا صعيدا طيبا»

طبق این آیه در صورت عدم وجدان آب برای طهارت باید تیمم نمود.

البته علاوه بر این آیه، روایات دیگری نیز در مقام بر این مطلب دلالت دارند.

مستند وجوب فحص در صورت نبود آب

چرا در صورتی که مکلف آب در اختیار نداشت، ابتدا باید به ج ستجوی آب برود و بعد از یاس و ناامیدی نوبت

به تیمم می رسد؟ برای وجوب فحص دو دلیل می توان ارائه نمود:

۱- صحیحہ زراره که در آن معصوم می فرماید: «اذالم يجد المسافر الماء فليطلب...» در صورتی که مسافر آبی نیافت باید آن را طلب کند. «ليطلب» صیغه امر بوده و دال بر وجوب است. بنابراین طبق این صحیحہ در صورت عدم وجدان آب، فحوص و جستجو واجب است.

البته روایات دیگری نیز با چنین مضمونی وجود دارد.

۲- قاعده اشتغال (احتیاط) حکم به وجوب فحوص می نماید. زیرا مکلف علم دارد که نماز با طهارت واجب است، حال این طهارت یا با آب است و یا با خاک، همچنین مکلف می داند که بین وضو و تیمم رابطه ترتبی وجود دارد، یعنی وظیفه اولی مکلف وضو است و اگر نتوانست باید تیمم کند.

بنابراین طبق قاعده احتیاط، عقل حکم می کند که قبل از تیمم باید سعی بر تحصیل آب نمود. زیرا تکلیف یقینی مستلزم این است که مکلف امتثال یقینی انجام دهد و اگر مکلف بدون فحوص برای آب تیمم نماید. امتثال یقینی نکرده و خلاف احتیاط عمل نموده است.

### تطبيق

و المستند في ذلك:

و مستند در آن :

۱- اما وجوب التيمم عند عدم الماء ، فلقوله تعالى: «... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»<sup>۱</sup> ، و الروايات<sup>۲</sup>.

۱- اما وجوب تیمم در صورت نبود آب به دلیل قول خداوند متعال : «...و اگر آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید» و روایات می باشد.

۲- و اما وجوب الفحص ، فلصحیحة زرارة عن أحدهما عليهما السلام : «إذا لم يجد المسافر الماء فليطلب ...»<sup>۳</sup> ، و غيرها.

۲- و اما وجوب جستجو به دلیل صحیحہ زراره از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام : «زمانی که مسافر آبی نیافت باید آن را طلب کند...» و غیر این صحیحہ (از روایات) می باشد.  
و لقاعدة الاشتغال، فان المكلف يعلم بوجوب الصلاة عليه مع الطهارة اما المائية أو الترابية على نحو الترتب فيلزمه بحكم العقل السعي اولا نحو تحصیل الماء ، إذ لو تیمم بلا فحوص كان امتثاله احتماليا.

<sup>۱</sup>المائدة: ۶.

<sup>۲</sup>وسائل الشيعة الباب ۱ من أبواب التيمم.

<sup>۳</sup>وسائل الشيعة الباب ۱ من أبواب التيمم الحديث ۱.

و به دلیل قاعده اشتغال می‌باشد زیرا مکلف به واجب بودن نماز بر او یا با طهارت مائیه (وضو) و یا با طهارت ترابیه (تیمم) به نحو ترتیبی علم دارد، بنابراین به حکم عقل جستجو و ابتدائی برای یافتن آب بر او لازم می‌آید، زیرا اگر بدون جستجو تیمم نماید امثال او احتمالی می‌شود (نه یقینی).

دلائل وجوب فحص  
از آب قبل از تیمم

۱- صحیحه زراره: «اذالم یجد المسافر الماء فلیطلب...»  
۲- قاعده اشتغال (احتیاط).

Score: 27:19

- ۱- وجوب مسح ابروها در تیمم از باب مقدمه علمیه برای مسح جبهه و جبین می‌باشد.
- ۲- برای مسح صورت و دست‌ها، یکبار زدن دستها بر روی زمین کافی است و تعدد ضرب مستحب می‌باشد.
- ۳- مشهور، تیمم بر مطلق وجه ارض را صحیح می‌دانند، ولی سید مرتضی فقط تیمم بر خاک را جایز می‌شمارد.
- ۴- مسوغات تیمم عبارتند از:

الف) نبودن آب در صورت فحص به ترتیبی که معتبر است؛

ب) ترس از رفتن به جایی که آب در آنجاست؛

ج) ترس بر نفس خویش یا دیگران در صورت استعمال آب؛

د) وجود حرج در تحصیل آب؛

هـ) ضیق وقت؛

و) تزامم با واجب دیگری که بدل ندارد.

- ۵- دلایل وجوب فحص در صورت نبودن آب عبارتند از:

الف) صحیحه زراه

ب) قاعده اشتغال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقا

# درس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

کتاب الصلاة

ط ۲

## درس ۳۱

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آذریان

## مقدمه

در درس گذشته مسوغات تیمم و برخی از مستندات آن مورد بحث و بررسی قرار گرفت . در این درس پس از ذکر باقی مستندات این بخش، به قسمت پلانی بحث تیمم که درباره وضو و غسل جبیره ای است پرداخته خواهد شد.

مستندات احکامی که در این درس به آنها پرداخته می شود عبارتند از:

الف) لزوم فحوص به مقدار ذکر شده؛

ب) وجوب تیمم در حالت خوف؛

ج) وجوب تیمم در حالت حرج؛

د) وجوب تیمم هنگام ضیق وقت؛

ه) وجوب تیمم هنگام تراحم با واجب دیگری که بدل ندارد.

٣- و اما كون الفحص بالمقدار المذكور ، فلموثقة السكونى عن جعفر بن محمد عن أبيه عن على عليهم السلام :  
«يطلب الماء فى السفر ان كانت الحزونة فغلوته، و ان كانت سهولة فغلوتين».

و السكونى و ان لم يذكر فى حقه توثيق صريح الا انه تكفى دعوى الشيخ فى مبحث حجية الخبر من كتاب العدة عمل الطائفة برواياته.

ثم انه قد يفهم الفقيه من تحديد الفحص بمقدار غلوة او غلوتين الطريقية الى تحقيق مصداق وجدان الماء و عدمه عرفاً ،  
فى ذلك الزمان كان يصدق عدم الوجدان بالفحص بالمقدار المذكور . و يتقرب عليه انه فى مثل زماننا هذا الذى  
تطوّرت فيه وسائل البحث والمواصلات يلزم الفحص بمقدار اكثر من ذلك و بالشكل الميسور للشخص الى حدّ يصدق  
معه عدم وجدان الماء عرفاً.

٤- و اما وجوب التيمم فى حالات الخوف ، فيمكن استفادته من الآية الكريمة ، فان المراد من عدم ال وجدان عدم  
التمكّن بقرينة ذكر المرض، و حيث ان حفظ النفس و العرض واجب فيصدق عدم التمكّن من الماء عند الخوف على  
النفس أو العرض.

٥- و اما وجوبه فى حالة الحرج ، فلقاعدته نفي الحرج المستفادة من قوله تعالى: «ما جعلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ».

٦- و اما وجوبه عند ضيق الوقت ، فهو المشهور. و يمكن الاستدلال بآية التيمم بناء على عمومية عدم الوجدان لعدم  
التمكّن من ناحية ضيق الوقت، و صحيحة زرارة: «... فإذا خاف ان يفوته الوقت فليتييم و ليصل».

٧- و اما وجوب التيمم عند المزاحمة ، فلصدق عدم الوجدان بمعنى عدم التمكّن عند الاشتغال بالاهم.

وضوء الجبيرة و غسلها

اذا كان على بعض اعضاء الوضوء جبيرة \_ لجرح او قرح او كسر \_ فمع امكان اىصال الماء تحتها بلا ضرر و لو بغمسها  
او نزعها يجب ذلك و الا لزم المسح عليها .

واللاصق الحاجب كالقير تجب ازالته و مع عدم ا لامكان يجب التيمم ان لم يكن فى م وضعه و الا فاللازم الجمع بين  
التيمم و الوضوء.

و الحكم فى غسل المجرور حكمه فى الوضوء.

## مستندات مسوئغات تیمم

مستند وجوب فحص به مقدار معتبر

به چه دلیل در صورت نبودن آب، باید به مقدار مسافت پرتاب یک تیر در زمین ناهموار و اندازه برد دو تیر در زمین هموار به جستجوی آب پرداخت؟

دلیل این امر موثقه ای است که از سکونی رسیده است. در این موثقه آمده است که امام صادق(ع) از پدرشان امام محمد باقر(ع) و ایشان از حضرت علی(ع) نقل می‌فرمایند: «آب در سفر مورد فحص و جستجو قرار می‌گیرد، اگر زمین ناهموار بود به اندازه پرتاب یک تیر و اگر زمین هموار بود به اندازه پرتاب دو تیر»  
تنها اشکالی که به این روایت وارد است این است که در حق سکونی توثیق صریحی وارد نشده است. بنابراین روایت از جهت سند ضعیف است. در پاسخ به این اشکال، شیخ طوسی در بحث حجیت خبر در کتاب «عده الاصول» ادعا نموده که امامیه به روایت ایشان عمل می‌کنند. بنابراین عمل اصحاب را می‌توان جابر ضعف سند این روایت دانست.

تنها سوالی که باقی می‌ماند اینکه آیا فحص به مقدار پرتاب یک تیر در زمین ناهموار و پرتاب دو تیر در زمین هموار موضوعیت دارد؟ آیا در زمان حاضر نیز به همین مقدار باید به جستجوی آب پرداخت؟

به نظر می‌رسد تعیین فحص و ج سنجو به مقدار مذکور موضوعیت نداشته و فقط ملاکی برای تحقق مصداق عرفی فحص از آب می‌باشد. بنابراین در آن زمان اگر کسی این مقدار به جستجو می‌پرداخته و آبی پیدا نمی‌کرد، باید تیمم می‌نموده، ولی در حال حاضر که وسائل رسیدن و جستجوی برای آب پیشرفت کرده، باید بی‌شتر از آن مقدار به دنبال آب گشت. بنابراین در مقام باید تابع عرف بود.

## تطبیق

۳- و اما کون الفحص بالمقدار المذكور ، فلموثقة السکونی عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علی علیهم السلام :  
«یطلب الماء فی السفر ان کلنت الحزونة فغلو، و ان کانت سهولة فغلو تین»<sup>۱</sup>.

۳- و اما دلیل بودن جستجو به مقدار مذکور، موثقه سکونی از امام صادق(ع) از پدرشان امام محمد باقر(ع) و ایشان از حضرت علی(ع) می‌باشد: «آب در سفر مورد فحص و جستجو قرار می‌گیرد، اگر زمین ناهموار بود به اندازه پرتاب یک تیر و اگر زمین هموار بود به اندازه پرتاب دو تیر»

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب التیمم الحدیث ۲.



و السكونی و ان لم يذكر في حقه توثيق صريح الا انه تكفى دعوى الشيخ في مبحث حجية الخبر من كتاب العدة<sup>٢</sup> عمل الطائفة برواياته.

و سکونی هر چند در حق او توثیق صریحی وارد نشده است ولی ادعای شیخ در مبحث حجیت خبر در کتاب «عدة الاصول» به عمل اصحاب به روایات ایشان کافی است.

ثم انه قد يفهم الفقيه من تحديد الفحص بمقدار غلوة او غلوتين الطريقيه الى تحقيق مصداق وجدان الماء و عدمه عرفاً ،

سپس فقیه از تعیین جستجو به مقدار پرتاب یک تیر یا دو تیر ، طریقی بودن برای تحقیق و جستجوی عرفی پیدا نمودن آب یا عدم آن را می فهمد.

ففي ذلك الزمان كان يصدق عدم الوجدان بالفحص بالمقدار المذكور .

بنابراین در آن زمان عدم وجدان آب به جستجو به مقدار مذکور صدق می کرده است.

ويترتب عليه انه في مثل زماننا هذا الذي تطوّرت فيه وسائل البحث والمواصلات يلزم الفحص بمقدار اكثر من ذلك و بالشكل الميسور للشخص الى حدّ يصدق معه عدم وجدان الماء عرفاً.

و بر این مطلب مترتب می گردد که در مثل زمان ما که وسائل جستجو و حمل و نقل تغییر نموده است ، به مقدار بیشتری از آن و به شکلی که برای شخص تا جایی که در عرف عدم وجدان آب صادق است ، فحص لازم است.

Sc01:08:45

مستند وجوب تیمم در حالت خوف

همانطور که مطرح شد یکی از مسوغات تیمم، حالت خوف است . دلیل وجوب تیمم در حالت خوف را می توان آیه ۶ سوره مائده دانست. در این آیه آمده است: «و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامس النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیباً » با توجه به قرینه ذکر مرض در این آیه می توان گفت مراد از عدم وجدان آب همان عدم تمکن است .

<sup>٢</sup> العدة فی اصول الفقه ١: ١٤٩٠٠

بر این اساس از آنجا که حفظ نفس و ناموس بر انسان واجب است، در صورتی که انسان برای رسیدن به آب بر نفس یا ناموس خود بترسد، عدم تمکن بر آب بر او صادق است. به همین دلیل در حالت خوف، وضو ساقط شده و باید تیمم نمود.

مستند وجوب تیمم در حالت حرج

در صورتی که فرد برای تهیه آب دچار سختی و مشقت شود، می تواند تیمم نماید. دلیل این امر قاعده نفی حرج است که هرگونه حرج مالی و جانی را از مکلف نفی می نماید. مستند این قاعده آیه شریفه‌ای است که می فرماید: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج/۷۸).

تطبیق

۴- و اما وجوب تیمم فی حالات الخوف ، فیمكن استفادته من الآیة الکریمة ،

۴- و اما وجوب تیمم در حالت خوف را می توان از آیه کریمه استفاده نمود.

فان المراد من عدم الوجدان عدم التمكن بقرینة ذکر المرض،

پس مراد از عدم وجدان آب به قرینه ذکر مرض (در آیه) عدم تمکن می باشد.

و حیث ان حفظ النفس و العرض واجب فیصدق عدم التمكن من الماء عند الخوف علی النفس أو العرض.

و از آن حیث که حفظ جان و ناموس واجب است ، در زمان ترس بر جان و ناموس عدم تمکن از آب صادق است.

۵- و اما وجوبه فی حالة الحرج ، فلقاعدة نفی الحرج المستفادة من قوله تعالى : «ما جعل علیکم فی الدین من

حرج»<sup>۲</sup>.

۵- و اما وجوب تیمم در حالت حرج و سختی به دلیل قاعده نفی حرج است که از قول خداوند متعال : «خداوند در دین بر شما سختی قرار نداده است» استفاده می شود.

Sco۲:۱۳:۴۱

مستند وجوب تیمم در صورت ضیق وقت

<sup>۲</sup> الحج: ۷۸.

در صورتی که مکلف برای یافتن آب دچار ضیق وقت شده و نتواند نماز خود را در وقت امتثال نماید، باید به جای وضو تیمم نماید. این امر بین فقها مشهور است.

البقبرای اثبات وجوب تیمم در چنین حالتی می توان دو دلیل اقامه نمود:

۱- آیه تیمم: در این آیه آمده است: «... فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا» باید توجه داشت که «لم تجدوا» دارای عمومیت بوده و عدم تمکن از ناحیه ضیق وقت را نیز شامل می شود.

۲- صحیحه زراره: که در این صحیحه آمده است: «... فإذا خاف ان يفوته الوقت فليتيمم وليصل» یعنی اگر مکلف بترسد که وقت بر او فوت شود باید تیمم کند و نماز بخواند.

مستند وجوب تیمم در صورت مزاحمت با واجب دیگری که بدل ندارد

همان طور که قبلا بیان کردیم در صورتی که فعل وضو با واجب دیگری که مصرف آب در آن تعیین پیدا کرده تزام پیدا کند، باید به جای وضو، تیمم نمود و آب را برای واجب دیگر مصرف کرد. زیرا مراد از عدم وجدان همان عدم تمکن است و در صورت امتثال واجب دیگر (امثال اهم) عدم تمکن بر فرد صادق است. اما دلیل اینکه امتثال واجب دیگر اهم است این است که وضو دارای بدل بوده و در صورت نبود آب می توان آن را انجام داد ولی واجب دیگر دارای بدل نیست و مصرف آب در آن تعین پیدا می کند.

## تطبیق

۶- و اما وجوبه عند ضيق الوقت، فهو المشهور.

۶- و اما وجوب تیمم در صورت تنگی وقت مشهور است.

و يمكن الاستدلال بأية التيمم بناء على عمومية عدم الوجدان لعدم التمکن من ناحية ضيق الوقت، و استدلال به آیه تیمم بنا بر شمول عدم وجدان بر عدم تمکن از ناحیه تنگی وقت امکان دارد. و صحیحه زراره: «... فإذا خاف ان يفوته الوقت فليتيمم وليصل»<sup>۴</sup>.

و (همچنین) صحیحه زراره: «... پس اگر بر فوت وقت بترسد باید تیمم کند و نماز بخواند».

۷- و اما وجوب التيمم عند المزاحمة، فلصدق عدم الوجدان بمعنى عدم التمکن عند الاشتغال بالاهم.

<sup>۴</sup> وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب التيمم الحديث ۱.

۷- اما وجوب تیمم در صورت مزاحمت به دلیل صدق عدم وجدان به معنای عدم تمکن در صورت اشتغال به امر اهم می‌باشد.

- دلایل وجوب تیمم در صورت ضیق وقت
- ۱- آیه تیمم: «... فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا».
- ۲- صحیحه زرارہ: «... فاذا خاف ان يفوته الوقت فليتيمم و ليصل».

Scor: ۲۰: ۲۱

### وضو و غسل جبیره

«جبیره» چیزی است که توسط آن روی زخم، عفونت و شکستگی را می‌بندند. بنابراین «جبیره» می‌تواند پارچه، پانسمان و چیزی مانند این‌ها باشد.

حال سؤال این است که در صورتی که بر بعضی از اعضای وضو به دلیل زخم، عفونت یا شکستگی جبیره ای قرار دارد، یا امکان رساندن آب به زیر آن وجود دارد یا چنین امکانی نیست چه باید کرد؟ در صورتی که امکان رساندن آب به زیر جبیره به گونه ای که هیچ ضرری برای مکلف نداشته باشد، وجود دارد، واجب است که این عمل انجام شود مثلا اگر بتواند جبیره را بردارد یا آن قسمت از عضو را درون آب فرو ببرد تا آب به آن برسد باید این عمل را انجام دهد.

اما در صورتی که امکان رساندن آب به زیر جبیره بدون اینکه ضرری به مکلف برسد وجود ندارد، باید روی جبیره را مسح نماید.

### حکم لاصق حاجب

در صورتی که چیزی بر اعضای وضو قرار گرفته که مانع رسیدن آب به آن قسمت می‌باشد چه باید کرد؟ به عنوان مثال اگر قیر یا رنگی روی دست قرار گرفته چه باید کرد؟

در صورتی که چیزی مانع از رسیدن آب به قسمتی از مواضع وضو شود، واجب است که قبل از وضو آن را برطرف نمود. اما در صورتی که امکان ازاله مانع وجود نداشته باشد دو حالت قابل تصویر است:

۱- مانع در موضع تیمم قرار نگرفته است: در این صورت تیمم واجب می شود.

۲- مانع در موضع تیمم قرار گرفته است: در این صورت لازم است که بین وضو و تیمم جمع شود.

### غسل جبیره

تمام احکامی را که در وضوی جبیره ای مطرح شد در غسل جبیره ای نیز جاری می شود.

### تطبیق

وضوء الجبیره و غسلها

وضو و غسل جبیره ای

إذا كان علی بعض اعضاء الوضوء جبیره \_ لجرح او قرح او كسر \_ فمع امکان ایصال الماء تحتها بلا ضرر و لو بغمسها او نزعها يجب ذلك و الا لزم المسح علیها .

اگر بر بعضی از اعضا وضو جبیره ای قرار داشت \_ به دلیل جراحت یا عفونت یا شکستگی \_ در صورت امکان رساندن آب به زیر آن بدون ضرر ، هر چند با فرو بردن آن (در آب) یا برداشتن آن ، باید آن کار را انجام داد والا مسح بر جبیره لازم است .

واللاصق الحاجب كالقیر تجب ازالته و مع عدم ا لامکان يجب التیمم ان لم یکن فی م وضعه و الا فاللازم الجمع بین التیمم و الوضوء .

و مانعی که (به اعضا وضو) چسبیده مثل قیر ، ازاله و رفع آن واجب است و در صورت عدم امکان ازاله اگر حاجب در موضع تیمم نباشد، تیمم واجب است و الا (اگر حاجب در موضع تیمم باشد) جمع بین تیمم و وضو لازم است.

و الحكم فی غسل المجبور حکمه فی الوضوء .

و حکم غسل کسی که جبیره دارد همان حکم کسی است که در وضو جبیره دارد.

در صورت امکان ازاله مانع : واجب است که آن را برطرف نمود.

الف) مانع در موضع تیمم اسرت ←

جمع بین وضو و تیمم واجب

است.

ب) مانع در موضع تیمم نیست

← تیمم واجب است

در صورت عدم امکان ازاله مانع

حکم لاصق

حاجب

Sc04:27:44

## چکیده

- ۱- دلیل وجوب فحوص به مقدار پرتاب یک تیر در زمین ناهموار و پرتاب دو تیر در زمین هموار، سکونی است.
- ۲- هر چند که در حق سکونی توثیق صریحی وارد نشده ولی طبق ادعای شیخ طوسی در «عده الاصول» عمل اصحاب جابر ضعف آن می‌باشد.
- ۳- به قرینه ذکر مرض در آیه تیمم مراد از عدم وجدان همان عدم تمکن است.
- ۴- دلیل وجوب تیمم در حالت حرج، قاعده‌ی نفی حرج می‌باشد.
- ۵- اگر امکان رساندن آب به زیر جبیره به گونه‌ای که موجب ضرر نباشد وجود داشته باشد، واجب است که این عمل را انجام دهد و الا باید بر روی جبیره مسح نماید.
- ۶- در صورتی که چیزی بر اعضای وضو مانع رسیدن آب شود واجب است که آن را برطرف نماید.
- ۷- اگر امکان ازاله مانع وجود نداشته باشد دو حالت قابل تصویر است:  
الف) مانع در موضع تیمم است ← جمع بین وضو و تیمم واجب است.  
ب) مانع در موضع تیمم نیست ← تیمم واجب است.
- ۸- حکم غسل جبیره همان حکم وضوی جبیره است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران

فقا

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الصلاة

ط ۲

درس ۳۲

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آذریان

((کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خاوران می باشد))



در درس گذشته احکام وضو و غسل جبیره ای به طور مفصل بیان شد و حکم شخصی که مانعی بر قسمتی از اعضای وضوی او قرار گرفته مورد بررسی قنار گرفت.

بر این اساس در درس حاضر به ذکر مستندات احکام زیر پرداخته خواهد شد.

۱- مستند وجوب نزع یا غمس جبیره در صورت امکان؛

۲- مستند وجوب مسح بر جبیره در صورت تعذر؛

۳- مستند وجوب ازاله مانع؛

۴- مستند وجوب تیمم در صورت عدم امکان ازاله؛

۵- مستند وجوب جمع در صورت وجود مانع در محل تیمم؛

۶- مستند وجوب مسح جبیره در غسل.

و المستند فى ذلك:

- ١- اما وجوب نزع الجبيرة او غمسها مع الامكان ، فلانه مقتضى ما دلّ على وجوب الوضوء على المتمكن منه.
- ٢- و اما وجوب المسح عليها مع التعذر \_ بالرغم من اقتضاء القاعدة التيمم عدم القدرة على الوضوء التام \_ فلصحيحة الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام : «سئل عن الرجل تكون به القرحة فى ذراعه او نحو ذلك فى مواضع الوضوء فيعصبها بالخرقة و يتوضأ و يمسح عليها اذا توضأ ؟ فقال : ان كان يوذيه الماء فليمسح على الخرقة » وغيرها . و القرحة و ان كانت هى مورد الصحيحه الا انه لا ينبغى فهم الخصوصية لها خصوصاً بعد كونها مأخوذة فى كلام السائل دون الامام عليه السلام.
- ٣- و اما وجوب ازالة الحاجب ، فلتوقف صدق الغسل و المسح على ذلك.
- ٤- و اما وجوب التيمم مع عدم امكان الازالة ، فلانه مقتضى القاعدة بعد وجوب التيمم على كل من لا يمكنه استعمال الماء.
- ٥- و اما وجوب الجمع فى الفرض الاخير ، فللعلم الاجمالي بوجوب اما الوضوء او التيمم بعد ضمّ قاعدة عدم سقوط الصلاة بحال.
- ٦- و اما وجوب المسح على الجبيرة فى الغسل \_ ايضاً \_ فلصحيحة كليب الاسدى : « سألت ابا عبد الله عليه السلام : عن الرجل اذا كلن كسيراً كيف يصنع بالصلاة ؟ قال : ان كان يتخوف على نفسه فليمسح على جبائرهِ و ليصل » فانها باطلاقها تشمل الغسل ايضاً . كما و ان موردها و ان كان هو الكسير و لكن لا ينبغى للفقهاء ان يفهم منها الاختصاص بذلك.

\*\*\*

## مستند وجوب نزع یا غمس جبیره در صورت امکان

در صورتی که امکان رساندن آب به زیر جبیره بدون ضرر رساندن به شخص وجود داشته باشد، باید این عمل را انجام داد، هر چند که این عمل به واسطه باز کردن جبیره (نزع) یا فرو بردن آن در آب (غمس) باشد. زیرا طبق آیه ۶ از سوره مائده مراد از عدم وجدان، عدم تمکن است. بنابراین اگر امکان رساندن آب به اعضای وضو وجود داشته باشد، فرد متمکن بوده و نوبت به تیمم نمی‌رسد.

## مستند وجوب مسح بر جبیره در صورت تعذر

چرا در صورت تعذر از رساندن آب به اعضای وضو باید بر جبیره مسح نمود، در حالیکه طبق قاعده تیمم وقتی فرد نمی‌تواند وضوی تام انجام دهد باید تیمم نماید؟ به عبارت دیگر چرا وضوی جبیره ای مقدم بر تیمم است؟ باید توجه داشت هر چند طبق قاعده تیمم در فرض بالا مکلف باید تیمم نماید ولی روایاتی در مقام وجود دارد که مانع از تام شدن اقتضاء این قاعده می‌گردد.

از جمله این روایات می‌توان به صحیحہ حلبی از امام صادق (ع) اشاره نمود. امام صادق (ع) در مورد چگونگی وضوی شخصی که بر یکی از اعضای وضوی او عفونتی وجود داشته اینطور فرموده است: «... فقال: ان كان يوذيه الماء فليمسح على الخرق» یعنی اگر آب او را اذیت می‌کند و برای او ضرر دارد بر همان پارچه مسح کند.

بنابراین، بر اساس این دسته از روایات، در صورت وجود جبیره بر یکی از اعضای وضو، در صورت تعذر باید بر آن مسح نمود و نوبت به تیمم نمی‌رسد.

اما باید توجه داشت که در صحیحہ حلبی هر چند که واژه «قرحه» به معنای عفونت آمده است ولی سزاوار نیست که برای آن خصوصیتی قائل شد و وضو جبیره ای را فقط در مورد عفونت، وظیفه‌ی مکلف دانست. زیرا چنین امری خلاف فهم عرف است و از طرف دیگر این واژه در کلام سائل آمده است، نه در کلام معصوم. بنابراین فهم خصوصیت برای این امر، فهمی نادرست و غریب است.

## مستند وجوب ازاله مانع

اگر شخصی مانعی را در اعضای وضو ببیند باید آن را بر طرف نماید؛ زیرا مطابق آیه ۶ از سوره مائده که می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی اصلاه فاغسلو وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برءو سکم...» واجب است که صورت و دست‌ها شسته شده و سر و پاها مسح گردد. اما در صورتی که مانعی بر این اعضا قرار گرفته باشد، شستن و مسح نمودن بر آن عضو صادق نیست. بنابراین برای صدق شستن و مسح نمودن این اعضا واجب است که مانع از روی آنها بر طرف شود.

باید توجه داشت که عنوان عدم تمکن در این صورت وجود نداشته و نوبت به تیمم نمی‌رسد.

### مستند وجوب تیمم در صورت عدم امکان ازاله

در صورتی که فرد نتواند مانع ایجاد شده بر قسمتی از اعضاء وضو را بر طرف کند، اگر مانع در مواضع تیمم قرار ندارد باید تیمم نماید. دلیل این امر قاعده تیمم است که طبق آن تیمم بر هر فردی که امکان استعمال آب برای او وجود ندارد، واجب می‌شود.

### مستند وجوب جمع در صورت وجود مانع در محل تیمم

در صورتی که مانع در موضعی از مواضع تیمم قرار داشته و امکان ازاله آن نیز بر ای مکلف وجود نداشته باشد، باید میان وضو و تیمم جمع نماید. دلیل این امر قاعده اشتغال است. زیرا از طرفی علم اجمالی بر وجوب طهارت - یا با وضو و یا با تیمم وجود دارد - و از طرف دیگر می‌دانیم که نماز در هیچ حالی از عهده مکلف ساقط نمی‌شود. حال نمی‌دانیم که آیا باید وضو گرفت یا تیمم نمود. طبق قاعده احتیاط، اشتغال یقینی نیاز به امتثال یقینی دارد. بنابراین باید هم وضو گرفت و هم تیمم نمود.

### تطبیق

و المستند فی ذلک:

و مستند در آن:

۱- اما وجوب نزع الجبيرة او غمسها مع الامکان ، فلانه مقتضى ما دلّ علی وجوب الوضوء علی المتمکن منه.

۱- اما وجوب برداشتن یا فرو بردن جبیره (در آب) در صورت امکان، به دلیل اقتضای دلیل وجوب وضو بر متمکن از آن می‌باشد.

۲- و اما وجوب المسح علیها مع التعذر \_ بالرغم من اقتضاء القاعدة التیمم عدم القدرة علی الوضوء التام \_ فلصحیحة الحلبي عن ابی عبد الله علیه السلام : «سئل عن الرجل تكون به القرحة فی ذراعه او نحو ذلك فی مواضع الوضوء فیعصبها بالخرقة و يتوضأ و یمسح علیها اذا توضأ ؟ فقال : ان كان یوذیه الماء فلیمسح علی الخرقه » و غیرها .

۲- و اما دلیل وجوب مسح بر جبیره در صورت تعذر \_ در حالیکه قاعده تیمم دال بر عدم قدرت بر وضوی تام می‌باشد \_ صحیححه حلبی از امام صادق علیه السلام : «در مورد مردی که در ذراع (محل شستن دست در وضو) یا موضعی از مواضع وضوی او عفونتی است و آن را با پارچه‌ای می‌بندد و وضو می‌گیرد سؤال شد که آیا زمانی که وضو می‌گیرد بر آن پارچه مسح کند؟ امام فرمودند : اگر آب او را اذیت می‌کند باید بر پارچه مسح کند» و غیر آن از روایات می‌باشد.

و القرحة و ان كانت هی مورد الصحیحه الا انه لا ینغی فهم الخصوصیة لها خصوصاً بعد كونها مأخوذة فی کلام السائل دون الامام علیه السلام.

و هر چند که عفونت مورد (سؤال) در صحیححه می‌باشد ولی فهم خصوصیت برای آن مخصوصاً بعد از این که در کلام سؤال کننده وارد شده نه امام، سزاوار نیست.

۳- و اما وجوب ازالة الحاجب ، فلتوقف صدق الغسل و المسح علی ذلك.

۳- و اما وجوب رفع مانع به دلیل توقف صدق شستن و مسح کردن بر این امر می‌باشد.

۴- و اما وجوب التیمم مع عدم امکان الازالة ، فلانه مقتضی القاعدة بعد وجوب التیمم علی کل من لا یمکنه استعمال الماء.

۴- و اما دلیل وجوب تیمم در صورت عدم امکان رفع این است که مقتضای قاعده تیمم بعد از وجوب آن بر هر کسی که امکان استعمال آب را ندارد ، این مطلب است.

۵- و اما وجوب الجمع فی الفرض الاخیر ، فللعلم الاجمالی بوجوب اما الوضوء او التیمم بعد ضمّ قاعدة عدم سقوط الصلاة بحال.

۵- و اما وجوب جمع (بین وضو و تیمم) در فرض آخر ، به دلیل علم اجمالی به وجوب وضو یا تیمم ، بعد از انضمام قاعده عدم ساقط شدن نماز در هیچ حالی می‌باشد.

Sc01:17:18

مستند وجوب مسح بر جبیره در غسل

در وضوی جبیره‌ای، صحیح‌ه حلبی مسح بر جبیره را بر تیمم مقدم دانست. حال این است که چرا در غسل نیز باید ب‌جبیره مسح نمود و نوبت به تیمم نمی‌رسد؟

در مورد غسل نیز روایتی وجود دارد که مانع از تام شدن اقتضاء قاعده تیمم می‌شود، کلب بن معاویه می‌گوید: من از امام صادق(ع) در مورد چگونگی نماز مردی که عضوی از او شکسته سوال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: «ان کان یتخوف علی نفسه فلیمسح علی جبائره ویصل» یعنی اگر آن شخص بر نفسش می‌ترسد باید بر جبیره‌هایش مسح کند و نماز بخواند.

اطلاق این روایت شامل غسل نیز می‌شود؛ زیرا سائل در مورد وضو سوال نکرده و امام نیز در مورد طهارت حاصل از وضو سخنی به میان نیاورده است. بر این اساس در غسل، در صورت تعذر، باید بر جبیره مسح نمود.

نکته: اینکه در صحیح‌ه کلب اسدی هر چند که مورد سوال در مورد شکستگی است، اما فهم خصوصیت برای آن خلاف فهم عرف بوده و سزاوار نیست. همچنین باید توجه داشت که لفظ «کسیر» در کلام سائل وارد شده نه کلام معصوم.

#### تطبیق

۶- واما وجوب المسح علی الجبیره فی الغسل\_ ایضاً\_ فلصحیحة کلب الاسدی: «سألت ابا عبد الله علیه السلام: عن الرجل اذا کان کسیراً کیف یصنع بالصلاة؟ قال: ان کان یتخوف علی نفسه فلیمسح علی جبائره و یصل»  
۶- اما وجوب مسح بر جبیره در غسل\_ همچنین\_ به دلیل صحیح‌ه کلب اسدی است: «از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که شکستگی دارد پرسیدم که چگونه نماز بخواند؟ ایشان فرمودند: اگر او بر نفسش می‌ترسد باید بر جبیره‌هایش مسح کند و نماز بخواند».  
فانها باطلاقها تشمل الغسل ایضاً. كما و ان موردها و ان کان هو الکسیر و لکن لا ینبغی للفقیه ان یفهم منها الاختصاص بذلک.

پس این صحیح‌ه با اطلاقش شامل غسل نیز می‌شود. کما اینکه هر چند مورد صحیح‌ه شخصی است که عضوی از او شکسته است ولی برای فقیه شایسته نیست که از این صحیح‌ه اختصاص به این مورد را درک کند.

- ۱- مستند وجوب نزع یا غمس جبیره در صورت امکان: آیه ۶ از سوره مائده.
- ۲- مستند وجوب مسح بر جبیره در صورت تعذر: صحیحه حلبی از امام صادق(ع).
- ۳- مستند وجوب ازاله مانع: آیه ۶ از سوره مائده.
- ۴- مستند وجوب تیمم در صورت عدم امکان ازاله: قاعده تیمم.
- ۵- مستند وجوب جمع در صورت وجود مانع در محل تیمم: قاعده اشتغال.
- ۶- مستند وجوب مسح جبیره در غسل: اطلاق صحیحه کلیب بن معاویه از امام صادق(ع).

مستندات وضو و  
غسل جبیره‌ای

Sco۲:۲۲:۱۰

## نجاسات

در شرع مقدس اسلام نجاسات ده مورد هستند که به ذکر آنها و بیان مستندات نجس بودنشان می‌پردازیم.

### بول و غائط

ادرار و مدفوع هر حیوان حرام گوشتی که دارای خون جهنده باشد نجس است. مراد از خون جهنده، خونی است که به هنگام بریدن رگ به شدت از آن خارج می‌گردد. البته ادرار و فضولات پرندگان از حکم بالا استثنا شده و نجس نمی‌باشد.

در صورتی که فردی در حرام گوشت بودن حیوان یا خون جهنده داشتن آن شک کند، باید حکم به طهارت ادرار و مدفوع آن حیوان کند.

## مستندات

### مستند حصر نجاسات

همان طور که گفته شد نجاسات ده مورد است. البته هیچ دلیلی از آیات و روایات بر حصر نجاسات در عدد ده وجود ندارد و تنها دلیل این امر استقرا می‌باشد.

## مستند نجاست ادرار و مدفوع

میان مسلمانان هیچ اختلافی در نجاست ادرار و مدفوع فی الجمله وجود ندارد . البته ادله‌ای از روایات نیز ، بر نجاست آن دو دلالت دارند که از آن جمله می‌توان به دو روایت زیر اشاره نمود:

۱- صحیح محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام که می‌گوید از ادراری که به لباس اصابت کرده پرسیدم و ایشان در جواب فرمودند: «اغسله مرتین» یعنی آن لباس را دو مرتبه آب بکش.

۲- مفهوم موثقه عمار از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «کل ما اکل لحمه فلا بأس بما یخرج منه» یعنی هر آنچه که گوشت آن حلال باشد ، هر آنچه که از او خارج می‌شود (ادرار یا مدفوع) مشکلی ندارد . مفهوم این موثقه این است که اگر حیوان حرام گوشت بود ، آنچه از او خارج می‌شود نجس است .

### تطبیق

### النجاسات

### نجاسات

### النجاسات عشر:

### نجاسات ده تاست:

### البول و الغائط

### ادرار و مدفوع

و هما نجسان من کل حیوان محرم الأکل ذی نفس سائلة إنا بول الطائر و ذرقه.

و آن دو از هر حیوان حرام گوشت دارای خون جهنده‌ای نجس هستند مگر ادرار و فضولات پرنده.

و مع الشک فی القیدین یحکم بطهارتهما.

و در صورت شک در دو قید حکم به طهارت آن دو می‌شود.

و المستند فی ذلک:

و مستند در آن :

۱- اما الحصر فی العشر ، فللاستقراء.

۱- اما تعین در عدد ده به دلیل استقراست .



۲- و اما نجاستهما فی الجملة ، فمما لم يقع فيها خلاف بين المسلمين.

۲- و اما نجاست آن دو فی الجملة از اموری است که در بین مسلمانان در آن اختلافی نیست.

و تدل علی ذلك صحیحة محمد بن مسلم عن أحدهما علیهما السلام : «سألته عن البول یصیب الثوب قال : اغسله مرتین»<sup>۱</sup> ،

و بر نجاست آن دو صحیح محمد بن مسلم از امام صادق یا امام باقر علیه السلام دلالت دارد: «از امام از ادرازی که به لباس اصابت می کند پرسیدم ، ایشان فرمود: دو بار آن را بشوی».

و مفهوم موثقه عمار عن ابي عبد الله علیه السلام: «كل ما أكل لحمه فلا بأس بما یخرج منه»<sup>۲</sup>.

و مفهوم موثقه عمار از امام صادق علیه السلام: «هر آنچه که گوشتش خورده می شود (حلال گوشت است) در آنچه که از او خارج می شود اشکالی نیست».

۱- حرام گوشت بودن حیوان.

شرایط نجاست بول و غائط حیوان

۲- خون جهرده داشتن آن.

۱ - صحیح محمد بن مسلم.

دلایل نجاست ادرازی و مدفوع

۲ - مفهوم موثقه عمار.

۳ - میان مسلمانان هیچ اختلافی در

نجاست آن فی الجملة وجود

ندارد.

Sco ۳:۲۹:۲۲

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب النجاسات الحدیث ۱.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة الباب ۹ من أبواب النجاسات الحدیث ۱۲.

- ۱- وجوب نزع یا غمس جبیره در صورت امکان، طبق مقتضای دلیلی است که بر اساس آن وضو را بر هر متمکنی واجب می‌داند.
- ۲- صحیحہ حلبی از امام صادق (ع) بر وجوب مسح بر جبیره ، در صورت تعذر ، دلالت می‌کند و با وجود این صحیحہ نوبت به قاعده تیمم نمی‌رسد.
- ۳- دلیل وجوب ازاله مانع از اعضای وضو، توقف صدق شستن و مسح کردن اعضای وضو بر این ازاله است.
- ۴- عدم تمکن از ازاله مانع ، مستلزم وجوب تیمم است.
- ۵- دلیل وجوب جمع بین وضو و تیمم در فرض وجود مانع در محل تیمم، قاعده احتیاط می‌باشد.
- ۶- صحیحہ کلب اسدی دلیل وجوب مسح جبیره در غسل می‌باشد.
- ۷- نجاسات در شریعت مقدس اسلام عبارتند از:  
ادرار ، مدفوع، منی، مردار، خون، شراب(انگور ، خرما ، جو)، کافر ، سگ و خوک خشکی ، عرق جنب از حرام.
- ۸- ادرار و مدفوع هر حیوان حرام گوشتی که دارای خون جهنده باشد نجس است، مگر بول و فضولات پرندگان.
- ۹- نجاست ادرار و مدفوع فی الجمله از اموری است که هیچ اخلاقی در بین مسلمانان در آن وجود ندارد.



# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

## کتاب الطهارة

### درس ۳۳

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آذریان

یکی دیگر از مباحث مطرح شده در کتاب طهارت بحث نجاسات می باشد. نجاسات اموری هستند که خوردن، خرید و فروش، همراه داشتن آنها در نماز و... دارای احکامی خاصی است. در شرع مقدس اسلام نجاسات عبارتند از:

ادرار، مدفوع، منی، مردار، خون، شراب(انگور، خرما، جو)، کافر، سگ و خوک خشکی، عرق جنب از حرام. در درس حاضر به بیان احکام چهار مورد اول از نجاسات و ذکر مستندات آنها اشاره خواهد شد.

## متن عربى

### النجاسات

#### النجاسات عشر:

#### البول و الغائط

و هما نجسان من كل حيوان محرم الأكل ذى نفس سائلة إلا بول الطائر و ذرقه.

و مع الشك فى القيدين يحكم بطهارتهما.

و المستند فى ذلك:

١- اما الحصر فى العشر ، فللاستقراء.

٢- و اما نجاستهما فى الجملة ، فمما لم يقع فيها خلاف بين المسلمين. و تدل على ذلك صحيحة محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام: «سألته عن البول يصيب الثوب قال : اغسله مرتين» ، و مفهوم موثقة عمّار عن أبى عبد الله عليه السلام: «كل ما أكل لحمه فلا بأس بما يخرج منه».

٣- و اما اعتبار حرمة الأكل فى الحكم بالنجاسة ، فللموثقة نفسها.

و اما اعتبار النفس السائلة، فلموثقة الساباطى عن أبى عبد الله عليه السلام : «سئل عن الخنفساء و الذباب و الجراد و النملة و ما أشبه ذلك يموت فى البئر و الزيت و السمن و شبهه قال : كل ما ليس له دم فلا بأس» فان الموت قد يستلزم التفسخ و خروج ما فى الجوف من بول و خراء و بالرغم من ذلك حكم بطهارة المائع بدون تقييد.

٤- و اما استثناء الطائر ، فلصحيحة أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام: «كلّ شىء يطير فلا بأس ببوله و خرئه».

٥- و اما الحكم بالطهارة عند الشك فى القيدين ، فلاصالة الطهارة.

### المنى و الهيتة

و هما نجسان من ذى النفس.

و المراد بالهيتة غير المذكى شرعا.

و المأخوذ من سوق أو يد المسلمين مع الشك فى التذكية محكوم بالحل و الطهارة حتى مع سبق يد الكافر فيما اذا احتمل فحص المسلم عن تذكّيته.

و المستند فى ذلك:

١- اما نجاسة المنى إذا كان من الإنسان ، فلتتسالم، و قضاء ضرورة الدين ، و دلالة الأخبار الكثيرة، كصحيحة محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام : «المنى يصيب الثوب، قال : ان عرفت مكانه فاغسله و ان خفى عليك فاغسله كله» .

و اما إذا كان من غير الإنسان، فلصحيحة محمد بن مسلم عنه عليه السلام : «ذكر المنى و شددته و جعله أشدّ من البول». فان اللام فى المنى و البول للجنس، و حيث ان البول من المحرم ذى النفس نجس فالمنى كذلك. و لا يصحّ التمسك بصحيحة الاولى لمكان التعبير بالاصابة المنصرف إلى منى الإنسان. و اما نجاسة منى ذى النفس إذ كان محللا ، فللإجماع و إلّا فمقتضى عموم موثقة ابن بكير : «... فان كان ممّا يؤكل لحمه فالصلاة فى وبره و بوله و شعره و روثه و ألبانه و كل شىء منه جائز...» طهارته للعموم. و اما طهارة منى ما لا نفس له ، فلاصالة الطهارة بعد قصور أدلة النجاسة عن شموله، بل و للدليل على طهارته، و هو موثقة حفص بن غياث عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام : «لا يفسد الماء إلّا ما كانت له نفس سائلة» فان اطلاقه يشمل المنى.

## نجاسات

در شرع مقدس اسلام نجاسات ده مورد هستند که به ذکر آنها و بیان مستندات نجس بودنشان می‌پردازیم.

### بول و غائط

ادرار و مدفوع هر حیوان حرام گوشتی که دارای خون جهنده باشد نجس است. مراد از خون جهنده، خونی است که به هنگام بریدن رگ به شدت از آن خارج می‌گردد. البته ادرار و فضولات پرندگان از حکم بالا استثنا شده و نجس نمی‌باشد.

در صورتی که فردی در حرام گوشت بودن حیوان یا خون جهنده داشتن آن شک کند، باید حکم به طهارت ادرار و مدفوع آن حیوان کند.

### مستندات

#### مستند حصر نجاسات

همان طور که گفته شد نجاسات ده مورد است. البته هیچ دلیلی از آیات و روایات بر حصر نجاسات در عدد ده وجود ندارد و تنها دلیل این امر استقرا می‌باشد.

#### مستند نجاست ادرار و مدفوع

میان مسلمانان هیچ اختلافی در نجاست ادرار و مدفوع فی الجمله وجود ندارد. البته ادله‌ای از روایات نیز، بر نجاست آن دو دلالت دارند که از آن جمله می‌توان به دو روایت زیر اشاره نمود:

۱- صحیح محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام که می‌گوید از ادراری که به لباس اصابت کرده پرسیدم و ایشان در جواب فرمودند: «اغسله مرتین» یعنی آن لباس را دو مرتبه آب بکش.

۲- مفهوم موثقه عمار از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «کل ما اکل لحمه فلا بأس بما یخرج منه» یعنی هر آنچه که گوشت آن حلال باشد، هر آنچه که از او خارج می‌شود (ادرار یا مدفوع) مشکلی ندارد. مفهوم این موثقه این است که اگر حیوان حرام گوشت بود، آنچه از او خارج می‌شود نجس است.

تطبيق

النجاسات

نجاسات

النجاسات عشر:

نجاسات ده تاست:

البول و الغائط

ادرار و مدفوع

و هما نجسان من كل حيوان محرم الأكل ذى نفس سائلة إلا بول الطائر و ذرقه.

و آن دو از هر حیوان حرام گوشت دارای خون جهنده‌ای نجس هستند مگر ادرار و فضولات پرنده.

و مع الشك فى التقيدين يحكم بطهارتهما.

و در صورت شك در دو قید حکم به طهارت آن دو می‌شود.

و المستند فى ذلك:

و مستند در آن :

۱- اما الحصر فى العشر ، فللاستقراء.

۱- اما تعیین در عدد ده به دلیل استقراست .

۲- و اما نجاستهما فى الجملة ، فمما لم يقع فيها خلاف بين المسلمين.

۲- و اما نجاست آن دو فى الجملة از اموری است که در بین مسلمانان در آن اختلافی نیست.

و تدل على ذلك صحيحة محمد بن مسلم عن أحدهم ا عليهما السلام : «سألته عن البول يصيب الثوب قال : اغسله مرتين»<sup>۱</sup> ،

و بر نجاست آن دو صحیح محمد بن مسلم از امام صادق یا امام باقر علیه السلام دلالت دارد: «از امام از ادراری که به لباس اصابت می‌کند پرسیدم ، ایشان فرمود: دو بار آن را بشوی».

و مفهوم موثقة عمار عن أبى عبد الله عليه السلام: «كل ما أكل لحمه فلا بأس بما يخرج منه»<sup>۲</sup>.

و مفهوم موثقه عمار از امام صادق علیه السلام: «هر آنچه که گوشتش خورده می‌شود(حلال گوشت است) در آنچه که از او خارج می‌شود اشکالی نیست».

<sup>۱</sup> وسائل الشيعة الباب ۱ من أبواب النجاسات الحديث ۱.

<sup>۲</sup> وسائل الشيعة الباب ۹ من أبواب النجاسات الحديث ۱۲.



## شرائط نجاست بول و غائط حیوان

۱- حرام گوشت بودن حیوان.

۲- خون جهنده داشتن آن.

## دلایل نجاست ادرار و مدفوع

۱ - صحیحہ محمد بن مسلم.

۲ - مفہوم موثقہ عمار.

۳ - میان مسلمانان هیچ اختلافی در

نجاست آن فی الجمله وجود

ندارد.

مستند اعتبار حرمت اکل (حرام گوشت بودن) و داشتن خون جهنده در نجاست

در صورتی ادرار و مدفوع نجس هستند که از حیوان حرام گوشت دارای خون جهنده خارج شوند .

دلیل خصوصیت این دو قید در نجاست ادرار و مدفوع دو روایت است که از عمار سبابی نقل شده است .

دلیل اعتبار حرمت اکل در نجاست، نفس موثقہ عمار سبابی است که در بحث قبل بیان شد . در آن موثقہ ، امام

صادق علیه السلام فرمودند : «کل ما اکل لحمه فلا بأس بما یخرج منه» . پس از این کلام امام فهمیده می شود که در

نجاست آن چیزی که از حیوان خارج می شود ، حرمت اکل شرط است .

دلیل اعتبار جهنده بودن خون حیوان در نجاست ادرار و مدفوع آن ، موثقہ دیگری از عمار سبابی است که از امام

صادق علیه السلام نقل نموده است . امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤال در مورد سوسک، پشه ، ملخ، مورچه و

چیزهایی شبیه آن که در چاه یا روغن یا روغن زیتون و شبیه آن مرده باشند فرمودند : «کل ما لیس له دم فلا

بأس» یعنی هر آنچه که خون قابل اعتزایی نداشته باشد هیچ اشکالی ندارد و طاهر است .

کیفیت استفاده از این موثقہ اینگونه است که موت این حیوانات مستلزم قطعه قطعه شدن آنها و خروج ادرار و

فضولات از شکم آنها خواهد بود و با این حال معصوم حکم به طهارت مایعی که در آن افتاده اند نموده است . از

همین امر می توان اعتبار قید خون جهنده داشتن را در نجاست ادرار و بول فهمید.

مستند استثناء پرندگان

به چه دلیل ادرار و مدفوع پرندگان از حکم نجاست خارج شده است ؟

دلیل این امر صحیح‌ه‌ای است که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که ایشان فرمودند: «کل شیء یطیر فلا بأس ببوله و خرئه» یعنی هر آنچه که پرواز می‌کند ادرار و فضولاتش طاهر است.

مستند حکم به طهارت در صورت شک در قیدها

در صورتی که مکلف در حرام گوشت بودن یا خون جهنده داشتن حیوانی شک نماید، باید در مورد آن حیوان حکم طهارت ادرار و مدفوعش را جاری سازد. دلیل این امر قاعده‌ای است که از آن به «اصالة الطهارة» تعبیر می‌شود. طبق این قاعده هر چیزی طاهر است تا زمانی که علم به نجاست آن پیدا شود. از آنجا که در این مورد شک در نجاست وجود دارد، حکم طهارت را جاری می‌شود.

### تطبیق

۳- و اما اعتبار حرمة الأكل فی الحکم بالنجاسة ، فللموتقة نفسها.

۳- و اما اعتبار حرمت اکل در حکم به نجاست به دلیل همان موثقه است.

و اما اعتبار النفس السائلة، فلموتقة الساباطی عن أبي عبد الله عليه السلام : «سئل عن الخنفساء و الذباب و الجراد

و النملة و ما أشبه ذلك يموت فی البئر و الزيت و السمن و شبهه قال: كل ما ليس له دم فلا بأس»<sup>۱</sup>

و اما اعتبار خون جهنده به دلیل موثقه ساباطی از امام صادق علیه السلام است: «از سوسک و مگس و ملخ و

مورچه و چیزهایی شبیه آن که در چاه یا روغن یا روغن زیتون و شبیه آن مرده باشند سؤال شد، امام فرمودند: هر

آنچه که خون (قابل اعتنایی) نداشته باشد هیچ اشکالی ندارد و طاهر است».

فان الموت قد يستلزم التفسخ و خروج ما فی الجوف من بول و خراء و بالرغم من ذلك حکم بطهارة المائع بدون

تقیید.

پس همانا مرگ مستلزم قطع قطع شدن و خارج شدن هر آنچه در شکمش از ادرار و فضولات است می‌باشد و با

این وجود امام بدون هیچ تقییدی حکم به طهارت مایع نمود.

۴- و اما استثناء الطائر ، فلصحیحة أبي بصیر عن أبي عبد الله عليه السلام: «كل شيء يطير فلا بأس ببوله و خرئه»<sup>۲</sup>

۴- و اما استثنا نمودن پرندگان به دلیل صحیح‌ه ابو بصیر از امام صادق علیه السلام می‌باشد: «هر چیزی که پرواز

می‌کند از بول و فضولاتش مشکلی ندارد (نجس نیست)».

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۳۵ من أبواب النجاسات الحدیث ۱.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۰ من أبواب النجاسات الحدیث ۱.

۵- و اما الحكم بالطهارة عند الشك في القيدین ، فلاصالة الطهارة.

۵- و اما حكم به طهارت در صورت شك در دو قيد ، به دليل اصل طهارت می باشد.

Sco1:09:56

### منی و مردار

منی و مردار هر حیوانی که دارای خون جهنده باشد نجس است و در نجاست آن فرقی بین انسان و غیر انسان، حلال گوشت و حرام گوشت وجود ندارد.

مراد از «میتة» یا مردار، هر حیوانی است که به صورت شرعی ذبح نشده باشد. بر این اساس اگر حیوان خود به خود بمیرد یا این که به واسطه ذبح شدن بمیرد ولی ذبح آن طبق قواعد شرعی نباشد، مردار محسوب می شود.

حال اگر حیوانی تذکيه شده و در معرض خرید قرار گرفته و معلوم نباشد که آیا قواعد شرعی در هنگام ذبح آن رعایت شده یا نه، تکلیف چیست؟ آیا حلال است و طاهر یا حرام است و نجس؟

در صورتی که این حیوان از بازار مسلمانان یا از دست مسلمانی خریداری شود و شك در تذکيه شرعی آن داشته باشیم محکوم به طهارت و حلّیت است و الا نمی توان حکم به طهارت و حلّیت آن نمود.

اگر بدانیم که فرد مسلمان این گوشت تذکيه شده را از کافری خریداری نموده و می فروشد، در صورتی که احتمال فحص آن مسلمان از تذکيه آن حیوان را بدهیم، این احتمال کافی بوده و آن گوشت حلال و طاهر است. اما اگر می دانیم که آن فرد مسلمان اهل فحص نیست، نمی توان حکم به حلّیت و طهارت را جاری ساخت.

### تطبيق

#### المنی و المیتة

#### منی و مردار

و هما نجسان من ذی النفس.

و منی و مردار از هر صاحب خون جهنده ای نجس می باشد .

و المراد بالمیتة غیر المذکی شرعا.

و مراد از مردار هر حیوانی است که به صورت شرعی ذبح نشود .

و المأخوذ من سوق أو يد المسلمين مع الشك في التذكية محكوم بالحل و الطهارة حتى مع سبق يد الكافر فيما اذا  
احتمل فحص المسلم عن تذكيته.

و چیزی که از بازار مسلمانان یا دست مسلمانی اخذ شود در صورت شک در تذکيه آن محکوم به حلیت و طهارت  
است . حتی در صورت سبقت يد کافر بر آن زمانی که فحص مسلمان از تذکيه آن محتمل باشد.

SCO۲:۱۴:۰۵

## مستندات

مستند نجاست منی

نجاست منی انسان

نجاست منی انسان مورد تسالم و توافق همه فقها بوده و از ضروریات دین اسلام به شمار می آید . علاوه بر این  
، اخبار زیادی بر این مطلب دلالت دارند که از جمله این اخبار می توان صحیحه محمد بن مسلم را از امام محمد  
باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نام برد . امام در مورد منی انسان که به لباس اصابت نموده فرمودند: «ان  
عرفت مکانه فغسله و ان خفی عليك فاغسله كله» یعنی اگر مکان آن را می دانی همان جا را بشوی و اگر مکان آن  
بر تو مخفی است تمام لباس را آب بکش.

نجاست منی غیر انسان

برای نجاست منی غیر انسان می توان به صحیحه محمد بن مسلم اشاره نمود که ایشان می گوید: «ذکر المنی و شدة  
و جعله اشد من البول» یعنی امام منی را ذکر کرد و بر آن تأکید نمود و آن را از بول هم شدیدتر دانست. باید توجه  
داشت که «ال» در «المنی» و «البول» در صحیحه محمد بن مسلم «ال» جنس بوده و از آنجا که بول هر حرام گوشت  
دارای خون جهنده نجس است، منی آن نیز نجس می باشد.

البته برای اثبات نجاست منی غیر انسان به صحیحه مطرح شده در بحث قبل نمی توان تمسک نمود، زیرا در آن  
تعبیر «اصابت» آمده که به منی انسان انصراف دارد.

تطبیق

و المستند فی ذلک:

مستند در آن :

- ۱- اما نجاسة المنى إذا كان من الإنسان ، فالتسالم ، و قضاء ضرورة الدين ، و دلالة الأخبار الكثيرة،  
۱- اما نجاست منى اگر از انسان باشد به دليل توافق و حکم ضرورت دين و دلالت اخبار كثير مى باشد .

كصحيحة محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام: «المنى يصيب الثوب، قال: ان عرفت مكانه فاغسله و ان خفى عليك فاغسله كله»<sup>۱</sup>.

مثل صحيحه محمد بن مسلم از امام باقر يا امام صادق عليهما السلام: «منى به لباس اصابت مى کند . ایشان فرمودند: اگر مکان آن را مى دانی ، همان جا را بشوی و اگر مکان آن بر تو مخفی است همه آن را بشوی».  
و اما إذا كان من غير الإنسان، فلصحيحة محمد بن مسلم عنه عليه السلام م: «ذكر المنى و شدده و جعله أشد من البول»<sup>۲</sup>.

و اما اگر منى از غير انسان باشد ،(نجاست آن) به دليل صحيحه محمد بن مسلم از امام صادق عليه السلام است: «امام منى را ذکر کرد و بر آن تأکید نمود و آن را شدیدتر از بول قرار داد».  
فان اللام فى المنى و البول للجنس، و حيث ان البول من المحرم ذى النفس نجس فالمنى كذلك.  
پس همانا «الف و لام» در واژه «المنى» و «البول» برای جنس است و از آنجا که بول محرم الكل دارای خون جهنده نجس است ، منى نیز مثل آن نجس مى باشد .  
و لا يصح التمسك بصحيحة الاولى لمكان التعبير بالاصابة المنصرف إلى منى الإنسان.  
و تمسك به صحيحه اول صحيح نیست . به دليل تعبير به «اصابت» که منصرف به منى انسان مى باشد.

۱- تسالم و توافق همه فقها .

۲- ضروریات دين اسلام.

۳- اخبار متعدد مانند صحيحه محمد بن مسلم .

<sup>۱</sup> وسائل الشيعة الباب ۱۶ من أبواب النجاسات الحديث ۶.

<sup>۲</sup> وسائل الشيعة الباب ۱۶ من أبواب النجاسات الحديث ۲.

Scor: ۱۹:۵۴

نجاست مری حیوان حلال گوشت دارای خون جهنده

آیا در صورتی که حیوان حلال گوشت بوده، و دارای خون جهنده باشد، منی آن نجس است؟ مقتضای عموم در موثقه ابن بکیر که در آن نماز بر هر چیزی از حیوان حلال گوشت را جایز می‌داند، طهارت منی را نیز اثبات می‌کند. اما اجماع فقها بر نجاست منی حیوان حلال گوشت می‌باشد.

طهارت منی هر حیوانی که خون جهنده ندارد

در مورد منی حیواناتی که خون جهنده ندارند، نمی‌توان قائل به نجاست باشد؛ زیرا ادله نجاست منی شامل این دسته از حیوانات نمی‌شوند و طبق قاعده طهارت باید منی آنها را طاهر دانست. از طرف دیگر می‌توان گفت حتی بر طهارت منی این نوع حیوانات دلیل نیز وجود دارد و آن صحیح‌های است که حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدر بزرگوارشان امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌فرمایند. به این مضمون که: «لا یفسد الماء الا ما کانت له نفس سائله» اطلاق این صحیح‌ه شامل منی نیز می‌گردد.

## تطبيق

و اما نجاسة منى ذى النفس إذ كان محللا ، فللإجماع و إلتا فمقتضى عموم موثقة ابن بكير : «... فان كان ممّا يؤكل لحمه فالصلاة فى وبره و بوله و شعره و روثه و ألبانه و كل شىء منه جائز...»<sup>١</sup> طهارته للعموم.

و اما نجاست منى صاحب خون جهنده اى كه حلال گوشت است به دليل اجماع مى باشد. و الا مقتضای عموم موثقه ابن بكير : «...اگر از چیزهایی است كه گوشت آن خورده مى شود (حلال گوشت) پس نماز در پشم و بول و مو و مدفوع و شیر و هر چیزی از آن جایز مى باشد» طهارت آن حیوان است به دليل عموم.

و اما طهارة منى ما لا نفس له ، فلاصالة الطهارة بعد قصور أدلة النجاسة عن شموله،

و اما طهارت منى چیزی كه خون جهنده ندارد ، بعد از قاصر بودن ادله نجاست از شمول آن ، به دليل اصل طهارت مى باشد.

بل و للدليل على طهارته، و هو موثقة حفص بن غياث عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام: «لا يفسد الماء إلتا ما كانت له نفس سائلة»<sup>٢</sup> فان اطلاقه يشمل المنى.

بلکه به علت وجود دليل بر طهارت است و آن دليل ، صحیحه حفص بن غياث از امام صادق عليه السلام از امام باقر عليه السلام مى باشد : «آب را فاسد نمى کند مگر چیزی كه خون جهنده دارد». زیرا اطلاق آن شامل منى هم مى شود.

Sc04:25:40

<sup>١</sup> وسائل الشيعة الباب ٢ من أبواب لباس المصلى، الحديث ١.

<sup>٢</sup> وسائل الشيعة الباب ٣٥ من أبواب النجاسات، الحديث ٢.

## چکیده

۱- نجاسات در شریعت مقدس اسلام عبارتند از:

ادرار ، مدفوع، منی، مردار، خون، شراب(انگور ، خرما ، جو)، کافر ، سگ و خوک خشکی ، عرق جنب از حرام.

۲- ادرار و مدفوع هر حیوان حرام گوشتی که دارای خون جهنده باشد نجس است، مگر بول و فضولات پرندگان.

۳- نجاست ادرار و مدفوع فی الجمله از اموری است که هیچ اختلافی در بین مسلمانان در آن وجود ندارد.

۴- منی و مردار هر حیوانی که دارای خون جهنده باشد نجس است.

۵- در صورت شک در تذکيه حیوان خریداری شده از بازار مسلمانان یا از دست مسلمان، حکم به طهارت و حلّیت

می‌شود، حتی اگر بدانیم فرد مسلمان آن را از کافری گرفته ، البته اگر احتمال فحص از تذکيه توسط آن مسلمان

جاری باشد.

۶- منی حیوانی که خون جهنده ندارد طاهر است . دو دلیل بر این امر وجود دارد :

الف) اصالة الطهارة ؛

ب) اطلاق صریحه فحص بن غیاث.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقا

# دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

کتاب الصلاة

ط ۲

درس ۳۴

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آذریان

پس از تبیین احکام منی و میتة در بخش نجاسات و ذکر برخی از مستندات آن‌ها در درس گذشته، در این درس به ذکر باقی مستندات این قسمت خواهیم پرداخت. این مستندات عبارتند از:

- ۱- مستند نجاست مردار حیوان دارای خون جهنده؛
  - ۲- مستند طهارت مردار حیوانی که خون جهنده ندارد؛
  - ۳- مستند تفسیر مردار به غیر مذبوح شرعی؛
  - ۴- مستند حکم به طهارت و حلّیت مأخوذ از بازار مسلمین و ید مسلمان؛
  - ۵- مستند تعمیم حجّیت سوق مسلمین نسبت به حالتی که مسلمان از کافر چیزی را اخذ کرده باشد.
- در ادامه در مورد احکام خون نیز مطالبی مطرح خواهد شد.

- ٢- و اما نجاسة الميتة بالقيد المذكور، فمتسالم عليها و قد دلت عليها روايات يمكن دعوى تواترها الإجمالى كصححة زرارة عن الباقر عليه السلام: «إذا وقعت الفأرة فى السمن فماتت فيه، فان كان جامدا فألقها و ما يليها، و ان كان ذائبا فلا تأكله و استصبح به» .
- ٣- و اما طهارة ميتة ما لا نفس له ، فلأصالة الطهارة بعد عدم العموم فى ادلة النجاسة بل و للدليل على الطهارة و هو موثقة الساباطى المتقدمة فى البول و الغائط .
- ٤- و اما تفسير الميتة بما ذكر و عدم اختصاصها بما مات حتف أنفه ، فلموثقة سماعة: «إذا رميت و سميت فانتفع بجلده، و اما الميتة فلا» ، فانها تدل على ذلك بالمقابلة.
- ٥- و اما الحكم بالحل و الطهارة على المأخوذ من سوق المسلمين ، فلكونه امارة على التذكية بمقتضى صححة فضيل و زرارة و محمد بن مسلم انهم «سألوا أبا جعفر عليه السلام عن شراء اللحوم من الأسواق و لا يدري ما يصنع القصابون، فقال: كل إذا كان ذلك فى سوق المسلمين و لا تسأل عنه» . هذا مضافا الى السيرة القطعية للمتسرعة على عدم الفحص عند الشراء من سوق المسلمين .
- و اما الحكم بذلك على المأخوذ من يد المسلم أيضا ، فلان سوق المسلمين بعنوانه و بما هو محلات متعددة لا مدخلية له فى الحكم بالحل بل هو حجة من باب كاشفيته عن يد المسلم فالمدار - على هذا - على يد المسلم دون السوق.
- ٦- و اما تعميم حجية سوق المسلمين لحالة سبق يد الكافر، فلاطلاق الصححة المتقدمة .
- و اما التقييد باحتمال فحص المسلم ، فباعتبار ان حجية سوق المسلمين هى من باب اماريته على التذكية و لا امارية مع الجزم بعدم فحص المسلم .

## الدم

و هو نجس من ذى النفس. و مع الشك فى القيد يحكم بطهارته.

و الخارج بالحكم مع الشك فى دميته طاهر . و هكذا المشكوك من جهة الظلمة . و لا يجب الاستعلام و ان أمكن بسهولة.

و المستند فى ذلك:

١- اما نجاسة الدم فى الجملة، فللتسالم عليها بل من ضروريات الفقه، و قد دلت على ذلك روايات كثيرة فى موارد خاصة كدم الرعاف و قلع السن و الجروح.

\*\*\*

مستند نجاست مردار حیوان دارای خون جهنده

اجماع فقها بر این قرار گرفته که مردار حیوانی که دارای خون جهنده است نجس می باشد. علاوه بر اجماع، روایاتی در مقام وجود دارند که به این مطلب اشاره می کنند. البته این روایات متواتر به تواتر اجمالی<sup>۱</sup> می باشند. از جمله این روایات می توان به صحیح زراره از امام محمد باقر (ع) اشاره نمود که می فرمایند: «اذا وقعت الفاره فی السمن فمانت فیہ، فان کان جامدا فالقه ا و مایلیها و ان کان ذائبا فلاتأ کله و استصبح به» به این معنا که اگر موشی در روغن افتاد و در آن مرد، اگر روغن جامد بود موش و اطراف آن از روغن را دور بریز و اگر روغن مایع بود آن را نخور و برای استصبح از آن استفاده نما.

مستند طهارت مردار حیوانی که خون جهنده ندارد

مردار حیوانی که خون جهنده ندارد، پاک است، زیرا ادله نجاست مردار، عمومیت ندارد و فقط موارد خاص در آن ذکر شده است. پس با تمسک به قاعده طهارت می توان گفت که مردار این دسته از حیوانات پاک است. علاوه بر قاعده طهارت، دلیل دیگری نیز برای اثبات طهارت این نوع از حیوانات وجود دارد که موثقه عمار سباطی است و در مباحث قبل به آن اشاره نمودیم. امام صادق (ع) در این موثقه می فرمایند: «کل ما لیس له دم فلا باس» یعنی هر چیزی که خون قابل اعتنایی ندارد (خون جهنده) طاهر است.

تطبیق

۲- و اما نجاسة المیتة بالقید المذكور، فمتسالم علیها

۲- و اما نجاست مردار با قید مذکور (دارای خون جهنده) مورد تسالم و توافق است.

و قد دلت علیها روایات یمكن دعوی تواترها الإجمالی

<sup>۱</sup> تواتر سه گونه است: لفظی، معنوی، اجمالی.

اگر محور مشترک در تمام خبرها لفظ، عبارت یا غالب مشخصی باشد تواتر لفظی است. اگر محور مشترک قضیه معنوی معینی باشد آن را تواتر معنوی می گویند و اگر محور مشترک نه لفظ باشد و نه معنا، بلکه چیزی باشد که لازمه این اخبار و منتزح از آنها باشد به آن تواتر اجمالی گفته می شود.

و بر این نجاست روایاتی دلالت دارند که ادعای تواتر اجمالی آن‌ها امکان دارد.

كصحيحة زرارة عن الباقر عليه السلام: «إذا وقعت الفأرة في السمن فماتت فيه، فان كان جامدا فألقها و ما يليها، و ان كان ذائبا فلا تأكله و استصبح به»<sup>۱</sup>.

مثل صحیحہ زراره از امام باقر علیه السلام: «اگر موشی در روغن افتاد و در آن مرد، اگر روغن جامد بود موش و اطراف آن از روغن را دور بریز و اگر روغن مایع بود آن را نخور و برای استصبح از آن استفاده نما».

۳- و اما طهارة میتة ما لا نفس له ، فلاصالة الطهارة بعد عدم العموم فی ادلة النجاسة بل و للدلیل علی الطهارة و هو موثقة الساباطی المتقدمة فی البول و الغائط.

۳- و اما دلیل طهارت مرداری که خون جهنده ندارد ، بعد از عدم عمومیت ادله نجاست ، اصل طهارت است . بلکه به واسطه دلیل بر طهارت این مردار می‌باشد و آن دلیل ، موثقه ساباطی است که در بحث بول و غائط گذشت.

دلایل طهارت مردار حیوانی که خون جهنده ندارد

۱- عدم عمومیت ادله نجاست مردار.  
۲- قاعده طهارت.  
۳- موثقه عمار ساباطی.

Sc01:07:54

مستند تفسیر مردار به غیر مذبوح شرعی

چرا مردار به چیزی که خود به خود مرده اختصاص ندارد؟ به چه دلیل مردار را به هر چیزی که طبق قواعد شرعی ذبح نشده تفسیر می‌نمائیم؟

دلیل تفسیر مردار به غیر مذبوح شرعی ، موثقه‌ای از سماعه است که از امام صادق (ع) نقل می‌کند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «إذا رمیت و سمیت فانتفع بجلده و اما الميته فلا» یعنی «اگر تنی را پرتاب کردی در حالیکه بسم الله گفتی، از پوست آن استفاده کن و اما میته، از پوست آن استفاده نکن»

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۶ من أبواب ما یکتسب به الحدیث ۲.

از آنجا که معصوم در این روایت میته و مردار را در مقابل مذبوح شرعی قرار داده معلوم می شود که بر غیر مذبوح شرعی مردار اطلاق می گردد.

مستند حکم به طهارت و حلیت مآخوذ از بازار مسلمانان و ید مسلمان

بازار مسلمین

چرا اگر گوشتی از بازار مسلمین خریداری شود محکوم به حلیت و طهارت است؟ دلیل این امر این است که بازار مسلمین اماره‌ای است که بر تذکیه و ذبح شرعی دلالت می کند. البته اماره بودن بازار مسلمین را می توان از صحیحه فضیل و زراه و محمد بن مسلم استفاده نمود. این افراد از امام باقر(ع) در مورد خریدن گوشت از بازار در حالیکه از فعل قصاب ها خبر ندارند سوال نمودند و امام در پاسخ فرمود: «کل اذا کان ذلک فی سوق المسلمین و لاتسال عنه» یعنی اگر آن گوشت در بازار مسلمانان بود آن را بخور و از آن سوال نکن.

البته علاوه بر صحیحه مذکور، سیره متشرعه نیز بر این قرار گرفته که زمانی که چیزی از بازار مسلمانان خرید می کنند در مورد آن به فحص و جستجو نمی پردازند.

ید مسلمان

در صورتی که گوشت از بازار خریداری نشود، بلکه مستقیماً از مسلمانی در خارج از بازار خرید شده، چه حکمی دارد؟

حکم گوشتی که از دست مسلمان خرید می شود نیز حلیت و طهارت است. زیرا عنوان بازار مسلمانان، در حکم به حلیت و طهارت، مداخلیتی ندارد و این مکان ها فقط محله هایی برای خرید و فروش کالا هستند، بلکه بازار مسلمین کاشف از این است که کالا از دست مسلمان خریداری گردد. بنابراین ملاک و مدار در حلیت و طهارت گوشت این است که تحت ید مسلمان باشد و خود بازار خصوصیتی ندارد.

مستند تعمیم حجیت سوق مسلمین

همان طور که مطرح شد اگر گوشت را از مسلمانی بخریم که او آن را از کافری اخذ کرده باشد، در صورتیکه فحص و جستجوی از تذکيه را در مورد آن مسلمان احتمال می‌دهیم، آن گوشت محکوم به طهارت و حلیت است. دلیل این امر همان صحیحه فضیل و زراره و محمد بن مسلم است که به صورت مطلق ذکر شده است، زیرا در آن صحیحه چنین قیدی نیامده که مسلمانی نباید گوشت را کافر اخذ کرده باشد.

سؤال: چرا حکم به طهارت و حلیت مقید به این شده که در مورد آن مسلمان احتمال فحص از تذکيه را بدهیم؟

جواب: در پاسخ باید گفت که حجیت بازار مسلمانان از باب اماره بودن بر تذکيه شرعی است و اگر یقین داشته باشیم که مسلمان در مورد ذبح شرعی آن فحص نکرده است، دیگر اماریتی باقی نمی‌ماند.

### تطبیق

۴- و اما تفسیر المیتة بما ذکر و عدم اختصاصها بما مات حتف أنفه ، فلموثقة سماعة: «إذا رمیت و سمیت فانتفع بجلده، و اما المیتة فلا»<sup>۱</sup>، فانها تدل علی ذلك بالمقابلة.

۴- و اما تفسیر مردار به آنچه که ذکر شد و عدم اختصاص آن به آنچه که خود به خود مرده ، به دلیل موثقه سماعه است: «اگر تیر را پرتاب کردی در حالیکه بسم الله گفتی، از پوست آن استفاده کن و اما میتة از پوست آن استفاده نکن». پس این موثقه به واسطه مقابله (مذکور در روایت)، بر این امر دلالت می‌کند.

۵- و اما الحكم بالحل و الطهارة علی المأخوذ من سوق المسلمین ، فلکونه امارة علی التذکية بمقتضى صحیحة فضیل و زراره و محمد بن مسلم انهم «سألوا أبا جعفر علیه السلام عن شراء اللحوم من الأسواق و لا یدری ما یصنع القصابون، فقال: کل إذا کان ذلك فی سوق المسلمین و لا تسأل عنه»<sup>۲</sup>.

۵- و اما حکم به حلیت و طهارت بر مأخوذ از بازار مسلمانان به مقتضای صحیحه فضیل و زراره و محمد بن مسلم ، به دلیل اماره بودن آن بر تذکيه می‌باشد: «آنها از امام باقر علیه السلام درباره خرید گوشت‌ها از بازار در صورتی که آنچه که قصاب‌ها انجام می‌دهند دانسته نمی‌شود سؤال کردند؟ امام فرمودند: اگر آن گوشت در بازار مسلمانان بود آن را بخور و از آن سؤال نکن».

هذا مضافا الى السيرة القطعية للمتشرعة علی عدم الفحص عند الشراء من سوق المسلمین.

علاوه بر این که در صورت خرید از بازار مسلمین ، سیره قطعی متشرعه بر عدم فحص و سؤال قرار گرفته است.

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة اللیب ۴۹ من أبواب النجاسات الحدیث ۲.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة الباب ۲۹ من أبواب الذبائح، الحدیث ۱.

و اما الحكم بذلك على المأخوذ من يد المسلم أيضا ، فلان سوق المسلمين بعنوانه و بما هو محلات متعددة لا مدخلية له في الحكم بالحل

و اما حكم به طهارت و حليت بر مأخوذ از دست مسلمان نیز به دليل اين است که برای بازار مسلمين به عنوان بازار بودن و به عنوان محل های متعدد بودن، مدخلیتی در حکم به حلیت وجود ندارد.  
بل هو حجة من باب كاشفیه عن يد المسلم فالمدار - علی هذا - علی يد المسلم دون السوق.  
بلکه بازار مسلمين از باب کاشفیت از يد مسلمان حجت است . بنابراین ملاک \_باتوجه به این مطلب \_ بر يد مسلمان است نه بازار.

۶- و اما تعمیم حجیه سوق المسلمین لحالة سبق يد الكافر، فلاطلاق الصحيحة المتقدمة .  
۶- و اما تعمیم حجیت بازار مسلمانان در صورت سبقت يد كافر به دليل اطلاق صحیحه بالا (صحیحه فضیل و زراره و محمد بن مسلم) می باشد.

و اما التقييد باحتمال فحص المسلم ، فباعتبار ان حجیه سوق المسلمین هی من باب اماريته علی التذكية و لا امارية مع الجزم بعدم فحص المسلم .

و اما تقييد حکم به احتمال فحص مسلمان به دليل اين است که حجیت بازار مسلمانان از باب اماره بودن بر تذکيه می باشد و در صورت جزم به عدم فحص توسط مسلمان اماریتی باقی نمی ماند.

۱- اماره بودن بازار مسلمين بر تذکيه و ذبح شرعی.

۲- سیره متشرعه.

دلائل حکم به طهارت و حليت مأخوذ از بازار مسلمانان

Sco۲:۱۹:۵۳

## خون

خون هر حیوانی که دارای خون جهنده است نجس می باشد. در صورتی که شک داریم حیوانی خون جهنده دارد یا نه، حکم به طهارت آن می کنیم.

در صورتی که به واسطه خاراندن بدن چیزی از بدن خارج شود و ندانیم که آیا خون است یا زرد آبه یا ... ، حکم به طهارت آن می نمایم.



همچنین اگر چیزی مثلا از بینی خارج شده و ما به دلیل تاریکی نمی دانیم آیا خون است یا چیز دیگر، حکم به طهارت آن می‌نمایم و در این مورد نیاز به استعلام نیست، هر چند که استعلام به سادگی امکان پذیر باشد.

## مستندات

### مستند نجاست خون

فی الجملة همه فقها قائل به نجاست خون می باشد، بلکه این امر از ضروریات دین اسلام می باشد. البته روایات زیادی در موارد خاص، برنجاست خون وارده شده است؛ مانند نجاست خون بینی یا خون حاصل از کشیدن دندان یا خون جراحات‌ها.

## تطبیق

### الدم

### خون

و هو نجس من ذی النفس. و مع الشک فی القید یحکم بطهارته.

و خون از هر صاحب خون جهنده ای نجس است. و در صورت شک در قید (خون جهنده داشتن) به طهارت آن حکم می‌شود.

و الخارج بالحک مع الشک فی دمیتة ظاهر.

و در صورت شک در خون بودن چیزی که به واسطه خاراندن (از بدن) خارج می‌شود، حکم به طهارت آن می‌شود.

و هكذا المشکوک من جهة الظلمة. و لا یجب الاستعلام و ان أمکن بسهولة.

و همچنین است چیزی که به جهت ظلمت مشکوک می باشد. و استعلام واجب نیست حتی اگر به سادگی امکان پذیر باشد.

و المستند فی ذلک:

و مستند در آن:

۱- اما نجاسة الدم فی الجملة، فللتسالم علیها بل من ضروریات الفقه،

۱- اما نجاست خون فی الجملة به دلیل توافق بر آن است، بلکه از ضروریات فقه می باشد.  
و قد دلت علی ذلك روایات کثیرة فی موارد خاصة کدم الرعاف و قلع السن و الجروح.  
و بر آن روایات زیادی در موارد خاص دلالت دارد مثل خون بینی و خون کشیدن دندان و خون جراحات.

- ۱- اگر شک داشته باشیم حیوان دارای خون جهنده است.  
۲- اگر شک کنیم چیزی که به واسطه خاراندن از بدن خارج شده خون است.  
۳- اگر به جهت تاریکی شک کنیم چیزی که از بدن خارج شده خون است.

مواردی از حکم به  
طهارت خون

Score: 27:26

- ۱- مردار حیوان دارای خون جهنده به اجماع فقها نجس است.
- ۲- مردار حیوانی که خون جهنده ندارد طاهر است . دلیل این امر عدم عمومیت ادله نجاست ، قاعده طهارت و موثقه عمار ساباطی است.
- ۳- مراد از مردار و میتة ، حیوانی است که به صورت شرعی ذبح نشده باشد.
- ۴- بازار مسلمانان اماره بر ذبح شرعی حیوان می‌باشد.
- ۵- عنوان بازار مسلمانان خصوصیتی نداشته و فقط کاشف از این است که کالا تحت ید مسلمان می‌باشد.
- ۶- در صورت جزم به عدم فحص مسلمان از تذکیه نمی توان حکم طهارت و حلّیت را در مورد گوشت جاری ساخت.
- ۷- خون هر حیوانی که دارای خون جهنده باشد نجس است.
- ۸- در سه صورت حکم به طهارت خون می شود:
- الف) اگر شک داشته باشیم حیوانی دارای خون جهنده است.
- ب) اگر شک کنیم چیزی که به واسطه خاراندن از بدن خارج شده خون است.
- ج) اگر به جهت تاریکی شک کنیم چیزی که از بدن خارج شده خون است.
- ۹- نجاست خون فی الجمله از ضروریات دین بوده و مورد توافق همه فقهاست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران

فقا

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

کتاب الصلاة

ط ۲

درس ۳۵

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آذریان

.

۳۵

در درس گذشته احکام خون مورد بحث و بررسی قرار گرفت . در این درس به ذکر مستندات این احکام می پردازیم که عبارتند از:

۱- مستند نجاست خون ؛

۲- مستند طهارت خون حیوانی که خون جهنده ندارد؛

۳- مستند طهارت خون در صورت شک؛

۴- مستند عدم وجوب استعلام.

در ادامه احکام مربوط به خمر، نبيذ مسکر و فقاع بیان خواهد شد.

و من هنا يشكل الحصول على عموم يقتضى بنجاسة طبيعى الدم. اللهم إنا ان يتمسك بالارتكاز القاضى بالموجبة الكلية أو بإطلاق موثقة عمار عن أبى عبد الله عليه السلام: «سئل عما تشرب منه الحمامة فقال: كل ما أكل لحمه فتوضأ من سؤره و اشرب إنا ان ترى فى منقاره دما، فان رأيت فى منقاره دما فلا توضأ منه و لا تشرب». فلانه بمقتضى اطلاق كلمة الدم يدل على نجاسة مطلق الدم.

ويترتب على وجود العموم المذكور الحكم بنجاسة دم البيضة بخلافه بناء على عدمه ، فانه يحكم عليه بالطهارة لاصالة الطهارة ، غايته لايجوز اكله لاطلاق دليل حرمة تناوله كقوله تعالى: «انما حرم عليكم الميتة و الدم...».

٢- و اما طهارته من غير ذى النفس، فلاصالة الطهارة بعد عدم تمامية العموم و إنا أمكن التمسك بصحيحة حفص بن غياث بالتقريب المتقدم عند البحث عن طهارة منى غير ذى النفس.

٣- و اما الحكم بالطهارة مع الشك فى القيد، فلاصالة الطهارة.

٤- و اما الحكم بالطهارة على الخارج بالحكم مع الشك و هكذا المشكوك لظلمة ، فلاصالة الطهارة ايضاً.

٥- و اما عدم وجوب الاستعلام، فلكون الشبهة موضوعية التى اتفق فيها على عدم لزوم الفحص.

وتدل عليه صحيحة زرارة: «... فهل على إن شككت فى انه اصابه شىء ان أنظر فيه؟ فقال: لا و لكنك انما تريد ان تذهب الشك الذى وقع فى نفسك...»، و لا خصوصية للمورد.

#### الخمير و النبيذ المسكر و الفقاع

الثلاثة المذكورة محكومة بالنجاسة. و قيل بنجاسة كل مسكر مائع.

و العصير العنبى يحرم بالغليان قبل ذهاب ثلثيه و لكنه لا ينجس.

و اما العصير الزببى و التمرى فلا يحرم بذلك فضلا عن نتجسه.

و المستند فى ذلك:

١- اما الخمير فقد اختلف فى طهارته و نجاسته تبعاً لاختلاف الروايات.

فمن الدال على الطهارة صحيحة الحناط: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يشرب الخمير ثم يمجه من فيه فيصيب ثوبى فقال: لا بأس».

و من الدال هلى النجاسة موثقة عمار عن أبى عبد الله عليه السلام: «سألته عن الدن يكون فيه الخمير هل يصلح ان يكون فيه خل أو ماء كامخ أو زيتون؟ قال: إذا غسل فلا بأس...».

وقد يقال: بتقديم أخبار النجاسة لصحيحة على بن مهزيار: «قرأت فى كتاب عبد الله بن محمد إلى أبى الحسن عليه

السلام: جعلت فداك روى زرارة عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السلام فى الخمير يصيب ثوب الرجل انهما

قالا لا بأس بأن تصلّي فيه أنّما حرّم شربها، و روى عن غير زرارة عن أبي عبد الله عليه السّلام انه قال : إذا أصاب ثوبك خمر أو نبيذ يعنى المسكر فاغسله ان عرفت موضعه، و ان لم تع رف موضعه فاغسله كلّه و ان صلّيت فيه فأعد صلاتك . فاعلمنى ما أخذ به فوق عليه السّلام بخطه و قرأته : خذ بقول أبي عبد الله عليه السّلام « بتقريب ان الامام عليه السّلام قدم اخبار النجاسة بعد نظره إلى كلتا الطائفتين المتعارضتين.

## مستند نجاست خون

همان طور که در درس گذشته مطرح شد ،نجاست خون فی الجمله از ضروریات دین بوده و مورد توافق فقها می باشد و همچنین روایات زیادی در موارد خاص بر این امر دلالت دارند . اما سوالی که در اینجا مطرح است این است که آیا طبیعت خون نجس است یا خونی که از بدن خارج می شود نجس است؟

به نظر می رسد در مقام دلیلی وجود ندارد که بتواند توسط عمومی تش نجاست طبیعت خون را ثابت نمود . بنابراین نمی توان مطلق هر خونی را نجس دانست.

البته برخی برای اثبات نجاست طبیعت خون دلایلی را ذکر نموده اند که می توان به دو مورد از آنها اشاره نمود:

۱- تمسک به ارتکاز عرفی که طبق آن وقتی گفته می شود «خون نجس است» مراد مطلق خون می باشد.

۲- تمسک به اطلاق موثقه عمار از امام صادق (ع) که امام در پاسخ به سوال در مورد ظرفی که کبوتر از آن آب خورده فرمودند: «کل ما اکل لحمه فتوضا من سوره و اشرب الا ان تری فی منقاره دما، فان رایت فی منقاره دما فلا توضا منه و لا تشرب » در این صحیحه واژه «دم» به صورت مطلق آمده، بنابراین د ال بر نجاست مطلق خون می باشد.

باید توجه داشت ثمره اختلاف در نجاست طبیعت خون ،در خون موجود در تخم مرغ ظاهر می شود. اگر کسی قائل به نجاست طبیعت خون باشد، خون درون تخم مرغ را هم نجس می داند. اما اگر کسی قائل به عدم نجاست طبیعت خون باشد و عمومیت را در مقام نپذیرد، به واسطه قاعده طهارت در مورد خون درون تخم مرغ ،حکم به طهارت می نماید. در نهایت این گروه، خون درون تخم مرغ را پاک دانسته ولی به دلیل اطلاق حرمت اکل خون مستفاد از آیه شریفه: «انما حرم علیکم المیتة و الدم...» (بقره /۱۷۳) قائل به حرمت اکل آن می باشند.

تطبیق



و من هنا يشكل الحصول على عموم يقتضى بنجاسة طبيعي الدم.

و از این رو (دلالت روایات کثیر در موارد خاص) دسترسی بر عمومی که نجاست طبیعت خون را اقتضا نماید مشکل است.

اللهم إنا ان يتمسك بالارتكاز القاضى بالموجبة الكليّة أو بإطلاق موثقة عمار عن أبي عبد الله عليه السلام: «سئل عمّا تشرب منه الحمامة فقال: كلّ ما أكل لحمه فتوضأ من سوّره و اشرب إنا ان ترى فى منقاره دما، فان رأيت فى منقاره دما فلا توضأ منه و لا تشرب»<sup>۱</sup>.

مگر این که به ارتکاز حاکم به موجه کلیه (طبیعت خون نجس است) یا اطلاق موثقه عمار از امام صادق (ع): «از ظرفی که کبوتر از آن خورده سؤال شد، امام فرمود: هر آنچه که گوشتش خورده می شود (حلال گوشت) از نیم خورد او وضو بگیر و بنوش، مگر اینکه در منقار او خونی بپنی، پس اگر در منقار او خونی دیدی از نیم خورد او وضو نگیر و از آن ننوش» تمسک شود.

فلانه بمقتضى اطلاق كلمة الدم يدل على نجاسة مطلق الدم.

پس این خبر به مقتضای اطلاق کلمه «دم» بر نجاست مطلق خون دلالت می کند.

ويترتب على وجود العموم المذكور الحكم بنجاسة دم البيضة بخلافه بناء على عدمه، فانه يحكم عليه بالطهارة لاصالة الطهارة،

و بر وجود عموم مذکور، حکم به نجاست خون تخم مرغ مترتب می شود و بر مبنای عدم وجود عموم، به خلاف آن (حکم به طهارت) بر آن مترتب می گردد، زیرا به دلیل اصل طهارت حکم به طهارت خون تخم مرغ می شود. غایته لایجوز اكله لاطلاق دليل حرمة تناوله كقوله تعالى: «انما حرم عليكم الميتة و الدم...»<sup>۲</sup>.

در نهایت به دلیل اطلاق دلیل حرمت تناول، خوردن آن جایز نیست، مثل سخن خداوند متعال: «همانا بر شما مردار و خون و ... حرام شده است»

۱- تمسک به ارتکاز عرفی.

دلایل نجاست طبیعت خون

۲- تمسک به اطلاق موثقه عمار از امام صادق (ع).

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۴ من أبواب الأسار الحدیث ۴.

<sup>۲</sup> البقرة: ۱۷۳.

مستند طهارت خون حیوانی که خون جهنده ندارد

خون حیوانی که خون جهنده ندارد ظاهر است. زیرا در بحث قبل، عمومیت نجاست خون را نپذیرفتیم، بنابراین در این مورد طبق قاعده طهارت عمل می‌نماییم. البته برای اثبات طهارت خون این دسته از حیوانات می‌توان به اطلاق صحیحه حفص بن غیاث تمسک نمود که شامل خون حیوانی که خون جهنده ندارد نیز می‌شود. تقریب استدلال به این صحیحه در مباحث قبل گذشت.

مستند طهارت خون در صورت شک

همان طور که مطرح کردیم در سه موضع حکم به طهارت خون می‌گردد:

- ۱- جایی که شک داریم حیوان دارای خون جهنده است یا نه؛
  - ۲- جایی که به واسطه خارانندان چیزی از بدن خارج شده ولی نمی‌دانیم خون است یا نه؛
  - ۳- جایی که به واسطه تاریکی معلوم نباشد چیزی که از بدن خارج شده خون است یا نه.
- دلیل حکم به طهارت در این مواضع، قاعده طهارت می‌باشد.

مستند عدم وجوب استعمال

همان طور که مطرح شد، در صورتی که به جهت تاریکی فرد نتواند تشخیص دهد که آیا آنچه از بدن او خارج شده خون است یا چیز دیگر، نیاز نیست که استعمال نماید، هر چند که استعمال به سادگی امکان پذیر باشد. مثلاً می‌تواند لامپ را روشن کند و ببیند که خون است یا نه.

دلیل عدم وجوب استعمال در این موارد این است که شبهه در این موارد موضوعیه بوده و در شبهات موضوعیه همه فقها قائل به عدم وجوب فحوص می‌باشند.

دلیل عدم وجوب فحوص در شبهات موضوعیه صحیحیه ای است که زراره نقل نموده است. در این صحیحیه آمده است: «... فهل علی ان شککت فی انه اصابه شیء ان انظر فیه؟ فقال: لا، و لكنک انما ترید ان تذهب الشک الذی وقع فی نفسک...» طبق این روایت اگر چیزی به لباس انسان اصابت کرد لازم نیست که به فحوص در مورد آن پرداخت. البته باید توجه داشت که مورد این روایت خصوصیتی ندارد، بلکه یک اصل کلی را می توان از این روایت استفاده نمود.

## تطبیق

۲- و اما طهارته من غیر ذی النفس، فلاصالة الطهارة بعد عدم تمامية العموم وإلا أمکن التمسک بصحیحة حفص بن غیاث بالتقریب المتقدم عند البحث عن طهارة منی غیر ذی النفس.

۲- و اما طهارت خون حیوانی که خون جهنده ندارد بعد از عدم تمام بودن عموم، اصل طهارت می باشد. و الا امکان تمسک به صحیحیه حفص بن غیاث با بیانی که در بحث از طهارت منی صاحب خون جهنده گذشت وجود دارد.

۳- و اما الحکم بالطهارة مع الشک فی التیید، فلاصالة الطهارة

۳- و اما حکم به طهارت در صورت شک در قید (داشتن خون جهنده) به دلیل اصل طهارت است.

۴- و اما الحکم بالطهارة علی الخارج بالحکم مع الشک و هكذا المشکوک لظلمة، فلاصالة الطهارة ایضاً.

۴- و اما حکم به طهارت چیزی که به واسطه خاراندن خارج شده در صورت شک (در خون بودن آن) و همچنین حکم به طهارت چیزی که به علت تاریکی مشکوک است، به دلیل اصل طهارت می باشد.

۵- و اما عدم وجوب الاستعلام، فلکون الشبهة موضوعية التي اتفق فیها علی عدم لزوم الفحص.

۵- و اما عدم وجوب استعلام به این دلیل است که شبهه موضوعیه بوده که بر عدم لزوم فحوص آن اتفاق شده است.

و تدل علیه صحیحیه زرارة: «... فهل علی ان شککت فی انه اصابه شیء ان انظر فیه؟ فقال: لا و لكنک انما ترید ان تذهب الشک الذی وقع فی نفسک...»<sup>۱</sup>، و لا خصوصية للمورد.

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۳۷ من أبواب النجاسات الحدیث ۱.

و بر عدم لزوم فحوص در شبهه موضوعیه صحیحه زراره دلالت دارد: «...آیا اگر در این که چیزی به لباس اصابت کرده شک کنم، باید در آن نظر کنم؟ ایشان فرمودند: نه، و لکن تو اراده می کنی که شکی که در نفست واقع شده را برطرف سازی...» و درباره مورد روایت (اصابت شیء) خصوصیتی وجود ندارد.

SCO۲:۱۸:۱۳

### خمر، نبید مسکر و فقاع

مراد از خمر، شراب انگور است و مراد از نبید مسکر شراب خرماست و از فقاع شراب جو اراده می شود. این شرابها محکوم به نجاست هستند.

البته برخی از فقها هر مایع مسکری را نجس می دانند.

### عصیر عنبی

مراد از عصیر عربی آب انگور می باشد. آب انگور اگر به جوش آمده و هنوز ۲/۳ آب آن تبخیر نشده باشد، نجس نیست ولی نوشیدن آن حرام است.

### عصیر زیبایی و تمری

حکم آب انگور در مورد آب کشمش و خرما جاری نمی شود. یعنی صرف غلیان موجب حرمت اکل آن نمی شود. بنابراین جوشیدن آنها نه موجب حرمت الکل است و نه موجب نجاست.

### تطبیق

### الخمر و النبید المسکر و الفقاع

شراب انگور و شراب مست کننده خرما و شراب جو

الثلاثة المذكورة محكومة بالنجاسة. وقيل بنجاسة كل مسكر مائع.

سه شراب ذکر شده محکوم به نجاست هستند. و به نجاست هر مست کننده مایعی (نیز) گفته شده است.

و العصیر العنبی یحرم بالغلیان قبل ذهاب ثلثیه و لکنه لا ینجس.

و آب انگور به واسطه جوشیدن قبل از تبخیر ۲/۳ آن حرام می گردد و لکن نجس نمی شود.

و اما العصیر الزبیبی و التمری فلا یحرم بذلک فضلا عن تنجسه.

و اما آب کشمش و آب خرما به واسطه جوشیدن حرام نمی شوند چه رسد به تنجس آنها.

## مستندات

### مستند نجاسات خمر

نجاست خمر بین فقها اختلافی است. برخی قائل به نجاست خمر و بعضی دیگر قائل به طهارت آن می باشند. دلیل این اختلاف، مختلف بودن روایت است. برخی روایات بر طهارت و بعضی دیگر برنجاست خمر دلالت دارند.

از جمله روایاتی که دال بر طهارت خمر است، صحیحہ حناط می باشد. ایشان می گوید از امام صادق (ع) در مورد مردی سوال کردم که خمر می خورد سپس خمر را از دهانش بیرون آورد و به لباس من برخورد کرد. امام فرمود: «لابأس» هیچ اشکالی ندارد.

در مقابل، روایاتی از عمار ساباطی قرار گرفته که بر نجاست خمر دلالت می کند. ایشان می گوید: از امام صادق (ع) در مورد ظرفی که درون آن خمر است سوال کردم که آیا صلاحیت دارد که در آن سرکه یا آب ترشی یا زیتون قرار داد؟ ایشان فرمودند: «اذا غسل فلا بأس...» اگر شسته شود اشکالی ندارد.

بنابراین دو دسته از روایات با هم تعارض پیدا می کنند. در مقام رفع مشکل راه حل های مختلفی مطرح شده است که عبارتند از:

۱- روایت اول را حمل بر تقیه نموده و قائل به نجاست خمر شویم؛

۲- روایت دوم را حمل بر استحباب نموده و قائل به طهارت خمر شویم؛

۳- اخبار نجاست را مقدم بر اخبار طهارت بدانیم. دلیل این تقدیم صحیحہ علی بن مهزیار است. ایشان می گوید: من در نامه عبدالله بن محمد به امام رضا (ع) خواندم که:

«من فدای شما شوم. زراره از امام باقر و امام صادق (ع) در مورد خمیری که به لباس مردی اصابت نموده روایت کرده که فرمودند: «اشکالی ندارد که در آن لباس نماز بخوانی، بلکه نوشیدن آن حرام است»

از غیر زراره نیز از امام صادق (ع) روایت شده که امام فرمودند: «اگر به لباس تو خمر یا نبیذ اصابت کرد، یعنی مسکر اصابت کرد و موضع آن را می دانی آن را بشوی و اگر موضع آن را نمی دانی همه آن را بشوی و اگر در آن نماز خواندی نمازت را اعاده نما»

پس (ای امام) تو مرا به آنچه که باید به آن اخذ نمایم آگاه کن. پس امام نامه‌ای را به خط خودشان نوشتند و من آن را خواندم که: «خذ بقول ابی عبدالله» یعنی به روایت امام صادق (ع) عمل نما.

همان طور که در صحیحہ علی بن مهزیار خواندیم امام رضا (ع) بعد از دیدن دو طائفه از روایات که با هم تعارض دارند، اخبار نجاست را مقدم داشت. بنابراین چون طبق قاعده، قول امام مؤخر بر قول امام مقدم، مقدم است، باید به قول امام رضا (ع) تمسک نمود.

## تطبیق

و المستند فی ذلک:

و مستند در آن :

۱- اما الخمر فقد اختلف فی طهارته و نجاسته تبعاً لاختلاف الروایات.

۱- اما در طهارت و نجاست شراب انگور به تبع مختلف بودن روایات اختلاف شده است.

فمن الدال علی الطهارة صحیحة الحناط: «سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الرجل یشرب الخمر ثم یمجه من فیه فیصیب ثوبی فقال: لا بأس»<sup>۱</sup>.

و از جمله آنچه که بر طهارت دلالت دارد صحیحہ حناط می‌باشد: «در مورد مردی که خمر می‌خورد و سپس آن را از دهانش بیرون می‌آورد و به لباس من برخورد می‌کند، از امام صادق (ع) سؤال کردم، ایشان فرمودند: اشکالی ندارد».

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۳۹ من أبواب النجاسات الحدیث ۲.

و من الدال على النجاسة موثقة عمار عن أبي عبد الله عليه السلام : «سألته عن الدن يكون فيه الخمر هل يصلح ان يكون فيه خل أو ماء كامخ أو زيتون؟ قال: إذا غسل فلا بأس...»<sup>۱</sup>.

و از جمله آنچه که بر نجاست دلالت می‌کند موثقه عمار از امام صادق (ع) می‌باشد: «از امام صادق (ع) در مورد ظرفی که درون آن خمر است سوال کردم که آیا صلاحیت دارد که در آن سرکه یا آب ترشی یا زیتون قرار داد؟ ایشان فرمودند: اگر شسته شود اشکالی ندارد».

وقد يقال : بتقديم أخبار النجاسة لصحیحة علی بن مهزیار: «قرأت فی کتاب عبد الله بن محمد إلى أبي الحسن عليه السلام: جعلت فداک روی زرارة عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام في الخمر يصيب ثوب الرجل انهما قالوا لا بأس بأن تصلی فيه انما حرم شربها،

و گلهی تقدیم اخبار نجاست به دلیل صحیحه علی بن مهزیار اراده می‌شود: «من در نامه عبدالله بن محمد به امام رضا (ع) خواندم که: من فدای شما شوم . زراره از امام باقر و امام صادق (ع) در مورد خمری که به لباس مردی اصابت نموده روایت کرده که فرمودند: «اشکالی ندارد که در آن لباس نماز بخوانی، بلکه نوشیدن آن حرام است».

و روی عن غیر زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام انه قال : إذا أصاب ثوبک خمر أو نبیذ یعنی المسکر فاغسله ان عرفت موضعه، و ان لم تعرف موضعه فاغسله کلّه و ان صلیت فيه فأعد صلاتک.

از غیر زراره نیز از امام صادق (ع) روایت شده که امام فرمودند: اگر به لباس تو شراب انگور یا شراب خرما اصابت کرد، یعنی مسکر اصابت کرد و موضع آن را می‌دانی آن را بشوی و اگر موضع آن را نمی‌دانی همه آن را بشوی و اگر در آن نماز خواندی نمازت را اعاده نما»

فاعلمنی ما آخذ به فوق علیه السلام بخطه و قرأته: خذ بقول أبي عبد الله عليه السلام»<sup>۲</sup>

پس (ای امام) تو مرا به آنچه که باید به آن اخذ نمایم آگاه کن . پس امام نام‌های را به خط خودشان نوشتند و من آن را خواندم که به روایت امام صادق (ع) عمل نما».

بتقریب ان الامام علیه السلام قدم اخبار النجاسة بعد نظره إلى كلتا الطائفتين المتعارضتين.

به این تقریب که امام رضا (ع) بعد از دیدن هر دو طائفه از روایات متعارض ، اخبار نجاست را مقدم کرده‌اند.

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۵۱ من أبواب النجاسات الحدیث ۱.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة الباب ۳۸ من أبواب النجاسات الحدیث ۲.

۱- برخی روایات بر طهارت دلالت دارند، مانند صحیحہ حناط.

حکم خمر

۲- بعضی دیگر برنجاست خمر دلالت دارند، مانند موثقہ عمار ساباطی.

۱- روایت طهارت را حمل بر تقیہ نموده و قائل به نجاست خمر شویم.

۲- روایت نجاست را حمل بر استحباب نموده و قائل به طهارت خمر شویم.

۳- به دلیل صحیحہ علی بن مهزیار اخبار نجاست را مقدم بر اخبار طهارت می‌کنیم.

رفع تعارض روایات

طهارت و نجاست

Score: ۳۲:۲۰



۱- در مورد نجاست طبیعت خون دو قول وجود دارد:

الف) پختی طبیعت خون را نجس نمی دانند

ب) برخی به جهت تمسک به ارتکاز عرفی و اطلاق موثقه عمار طبیعت خون را نجس می دانند.

۲- ثمره اختلاف در نجاست طبیعت خون، در خون درون تخم مرغ ظاهر می شود.

۳- دلیل طهارت خون حیوانی که خون جهنده ندارد، قاعده طهارت و اطلاق صحیحه حفص بن غیاث است.

۴- دلیل عدم وجوب استعلام در جایی که به جهت تاریکی نمی دانیم چیزی که بدن خارج شده خون است یا نه، عدم وجوب حفص در شبهات موضوعیه می باشد.

۵- خمر، نیبذ مسکر و فقاع محکوم به نجاست می باشند.

۶- آب انگور در صورتی که جوش آمده و هنوز  $\frac{2}{3}$  آن تبخیر نشده، نجس نیست ولی نوشیدن آن حرام است.

۷- آب کشمش و خرما در صورت جوشیدن نه نجس است و نه حرمت اکل دارد.

۸- در طهارت و نجاست خمر اختلاف شده و دلیل این اختلاف، اختلاف در روایت است.

## فقا

# دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

کتاب الصلاة

ط ۲

درس ۳۶

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آذریان

در درس گذشته احکام مربوط به خمر، نیذ مسکر، فقاع، عصیر عنبی، عصیر زبیبی و تمری مورد بحث و بررسی قرار گرفت و مستندات برخی از آنها بیان شد. در این درس به ذکر باقی مستندات این احکام پرداخته می شود. این مستندات عبارتند از:

۱- مستند نجاست نیذ و مسکر مایع؛

۲- مستند نجاست فقاع؛

۳- مستند احکام احکام عصیر عنبی؛

۴- مستند احکام عصیر زبیبی؛

۵- مستند احکام عصیر نقوی.

٢- واما النبيذ و المسكر المائع ، فيمكن استفادة نجاسته من صحيحة على بن يقطين عن أبى الحسن الماضى عليه السلام: «ان الله عزّ و جلّ لم يحرم الخمر لاسمها و لكن حرّمها لعاقبتها، فما كان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر».

٣- واما الفقاع، فهو خمر تنزيلا لمكاتبة ابن فضال: «كتبت إلى أبى الحسن عليه السلام أسأله عن الفقاع، فقال: هو الخمر و فيه حدّ شارب الخمر». بتقريب ان مقتضى اطلاق التنزيل الحكم بالنجاسة .

٤- واما العصير العنبى، فلا إشكال فى حرمة بالغليان لصحيحة عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام : «كل عصير أصابته النار فهو حرام حتى يذهب ثلثاه و يبقى ثلثه». و انما الاشكال فى نجاسته لان الحرمة لا تلازمها. و قد يستدلّ على ذلك بصحيحة معاوية بن عمار بنقل التهذيب: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل من أهل المعرفة بالحق يأتيني بالبختج و يقول : قد طبخ على الثلث و انا أعرفه أنّه يشربه ع لى النصف أ فأشربه بقوله و هو يشربه على النصف؟ فقال : خمر لا تشربه...» فان البختج هو العصير المطبوخ على ما ذكره الفيض الكاشانى . و إطلاق تنزيله منزلة الخمر يقتضى ترتيب جميع آثاره التى منها النجاسة.

هذا كله فيما اذا كان غليان العصير العنبى بواسطة النار و اما اذا كان من نفسه فقد يقال بصيرورته مصداقاً للخمر حقيقة فيلحقه حكمه آنذاك.

٥- واما العصير الزببى، فلا إشكال فى طهارته لعدم وجود ما يثبت نجاسته و انما الاشكال فى حرمة . و أخبار حرمة العصير بالغليان لا يمكن التمسك بها لعدم صدق العصير عليه كما هو واضح . فان العصير هو ما اعتصر من الشىء و الزبيب بما انه جاف فلا عصير له. و اذا كرر نعبر بالعصير الزببى فذلك بنحو المسامحة و المجاز.

و اما استصحاب الحرمة الثابتة قبل الجفاف فلا يجرى لاختلاف الموضوع، فان موضوع الحرمة السابقة هو العصير و هو غير صادق على الزبيب.

و عليه فالمناسب الحكم بحليته اما للاستصحاب أو لقاعدة الحلية.

٦- واما العصير التمرى، فلا موجب لاحتمال حرمة إلاً روايات العصير، و هى غير صادقة عليه كما هو واضح.

## مستند نجاست نبید و مسکر مایع

همان طور که مطرح شد نبید مسکر (شراب خرما) نجس است. بلکه بع ضی قائلند که هر مایعی که مست کننده باشد نجس است. دلیل این نجاست را می توان صحیحه علی بن یقظین از امام کاظم (ع) دانست. امام کاظم (ع) می فرماید: «ان الله عزوجل لم یحرم الخمر لاسمها و لكن حرّمها لعاقبتها فما كان عاقبته الخمر فهو خمر» یعنی اینکه خداوند عزوجل خمر را به خاطر اسمش حرام نکرده است بلکه آنرا به خاطر عاقبت و نتیجه اش (اسکار) حرام نموده است. پس هر آنچه که عاقبتش عاقبت خمر باشد، خمر است.

طبق این صحیحه هر آنچه که مسکر و مست کننده باشد مثل خمر حرام بوده و نجس است.

## مستند نجاست فقاع

فقاع (شراب جو) نجس است، دلیل این حکم، مکاتبه حسن بن علی بن فضال است که می گوید: من به سوی امام رضا (ع) نامه ای نوشتم و از حکم فقاع سوال نمودم. امام در جواب فرمود: «هو الخمر و فیه حد شارب الخمر» یعنی فقاع همان خمر است و در آن حد شارب خمر می باشد.

در این مکاتبه، امام فقاع را نازل منزله خمر قرار داده، نه اینکه فقاع حقیقتاً خمر باشد، بنابراین اطلاق این تنزیل اقتضا می کند که حکم فقاع نیز مانند خمر، نجاست باشد.

## تطبیق

۲- و اما التبیذ و المسکر المائع، فیمكن استفادة نجاسته من صحیحة علی بن یقظین عن أبی الحسن الماضي علیه السلام: «ان الله عزّ و جلّ لم یحرم الخمر لاسمها و لكن حرّمها لعاقبتها، فما كان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۹ من أبواب الأشربة المحرمة الحدیث ۱.

۲- و اما شراب خرما و هر مست کننده مایع ، می توان نجاست آن ها را از صحیحه علی بن یقین از امام کاظم (ع) استفاده نمود: «خداوند عزوجل خمر را به خاطر اسمش حرام نکرده است بلکه آنرا به خاطر عاقبت و نتیجه اش (اسکار) حرام نموده است. پس هر آنچه که عاقبتش عاقبت خمر باشد، خمر است».

۳- و اما الفقاع، فهو خمر تنزیلا لمکاتبة ابن فضال: «کتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله عن الفقاع، فقال: هو الخمر و فيه حدّ شارب الخمر»<sup>۱</sup>. بتقریب ان مقتضی اطلاق التنزیل الحکم بالنجاسة .

۳- و اما شراب جو ، پس آن به دلیل مکاتبه ابن فضال نازل منزله خمر است : « به امام رضا(ع) نامه ای نوشتم و از شراب جو از ایشان سؤال کردم ، ایشان فرمودند : فقاع همان خمر است و در آن حد شارب خمر می باشد». به تقریب این که مقتضای اطلاق تنزیل، حکم به نجاست می باشد.

Sc01:07:51

### مستند احکام عصیر عنبی

همان طور که بیان شد آب انگور در صورت غلیان و قبل از تبخیر ۲/۳ از آن حرام بوده ولی نجس نیست . بنابراین باید در دو مقام بحث را مطرح نمود:

۱- اثبات حرمت

۲- اثبات طهارت

اما قبل از بیان این دو م قام بلید توجه داشت که بحث از غلیان آب انگور، غلیان بر روی آتش می باشد و الا اگر آب انگور خود به خود به غلیان در آید بعضی گفته اند شکی نیست که مصداق حقیقی خمر بوده و احکام خمر بر آن بار می شود.

اثبات حرمت

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۲ من أبواب الأشربة المحرمة الحدیث ۱.

در اینکه عصیر عنبی در صورت جوشیدن و قبل از تبخیر ۲/۳ آن حرام است هیچ شکی وجود ندارد. دلیل این امر صحیحهای از عبدالله بن سنان است که در آن امام صادق (ع) می‌فرماید: «کل عصیر اصابتہ النار فهو حرام حتی یذهب ثلثاه و یبقی ثلثه» یعنی هر عصیری (مراد آب انگور است) که آتش با آن برخورد نماید حرام است تا زمانی که ۲/۳ آن برود و ۱/۳ آن باقی بماند.

#### اثبات نجاست

در مورد حرمت نوشیدن آب انگور در صورت غلیان هیچ شکی وجود ندارد، ولی اثبات نجاست آن مشکل است زیرا اینطور نیست که هر چیز حرامی، نجس نیز باشد. مثلاً خوردن خاک حرام است ولی خاک نجس نیست.

برخی از فقها برای اثبات نجاست آب انگور در صورت غلیان به صحیحہ معاویه بن عمار تمسک نموده‌اند. ایشان به نقل از شیخ طوسی در تهذیب می‌گویند: از امام صادق (ع) در مورد مردی از شیعیان سوال کردم که برای من عصیر عنبی می‌آورد و می‌گوید که بر ۱/۳ درست شده است (یعنی آن قدر جوشیده که ۱/۳ باقی مانده است) در حالیکه من می‌دانم که او عصیر عربی را بر نصف نیز می‌نوشد (یعنی اگر ۱/۲ آن تبخیر شده باشد هم آن را مصرف می‌کند) آیا با اینکه او بر نصف نیز عصیر عنبی را می‌نوشد به واسطه قول او من هم از آن عصیر عنبی بنوشم. امام در پاسخ فرمودند: «خمر لا تشربه...» یعنی آن خمر است و آن را ننوش.

طبق این صحیحہ عصیر عنبی نازل منزله خمر قرار گرفته است. بنابراین تمام آثاری که بر خمر بار می‌شود بر عصیر عنبی قبل از تبخیر ۲/۳ آن نیز جاری می‌گردد. از جمله این آثار، نجاست است.

اما اشکالی در اینجا مطرح است که درست است که امام عصیر عنبی را نازل منزله خمر قرار داده، ولی با توجه به قرینه سوال سائل در مورد شرب، باید گفت که امام عصر عنبی را در حرمت شرب نازل منزله خمر قرار داده است نه در نجاست. بنابراین با توجه به قرینه موجود نمی‌توان به اطلاق تمسک نمود.

- احکام عصیر عنبی
- ۱- حرمت: به دلیل صحیحہ عبدالله بن سنان.
  - ۲- طهارت: به دلیل عدم تلازم بین حرمت و نجاست.

## مستند احکام عصیر زبیبی

در مورد نجاست آب کشمش دلیلی وجود ندارد. بنابراین در طهارت آن هیچ اشکالی وجود ندارد. تنها اشکال در مورد حرمت آن می‌باشد.

در مورد حرمت عصیر زبیبی نمی‌توان به اخبار حرمت عصیر به واسطه غلیان تمسک نمود، به دلیل این‌که استعمال واژه «عصیر» در مورد «عصیر زبیبی» مجازی است. به دلیل اینکه کشمش اصلاً آبی ندارد و خشک است، حال آنکه مراد از عصیر، چیزی است که به واسطه فشردن از شیء خارج می‌گردد.

پس باید توجه داشت دلیل اینکه واژه عصیر را در مورد کشمش استفاده می‌کنیم تسامح در تعبیر می‌باشد، مثلاً چون در غذا به کشمش آب اضافه شده به آن عصیر کشمش گفته می‌شود.

برخی برای اثبات حرمت به اصل استصحاب تمسک نموده‌اند. انگور قبل از خشک شدن اگر بجوشد حرام می‌گردد، حال که انگور خشک شده و تبدیل به کشمش گردیده شک می‌کنیم که آیا در صورت غلیان، حرام است یا نه؟ به یقین سابق تمسک کرده و حکم به حرمت می‌نماییم.

اما در پاسخ باید گفت که یکی از ارکان استصحاب این است که موضوع، در شک و یقین فرق نکند. در حالیکه در اینجا موضوع فرق می‌کند. آنچه که موضوع یقین است، عصیر می‌باشد، حال آنکه ما در مورد کشمش شک می‌کنیم که واژه «عصیر» بر آن صادق است یا نه؟ بنابراین تمسک به استصحاب در مقام جایز نیست.

## مستند احکام عصیر تمری

در مورد خرما نه حرمت ثابت است و نه نجاست. زیرا اولاً دلیلی بر نجاست آن وجود ندارد و ثانیاً ادله اثبات حرمت عصیر در مورد آن جاری نمی‌گردد زیرا واژه «عصیر» در مورد خرما نیز صادق نیست.



۱- طهارت: عدم دلیل بر نجاست.

احکام عصیر تمری

وعصیر زبیبی

۲- حلیت: عدم جریان ادله اثبات حرمت عصیر .

Sco۲:۱۷:۱۰

تطبیق

۴- و اما العصیر العنبی، فلا إشکال فی حرمته بالغلیان لصحیحة عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام : «كل عصیر أصابته النار فهو حرام حتی یذهب ثلثاه و یبقى ثلثه»<sup>۱</sup>.

۴- و اما آب انگور، در حرمت آن به واسطه جوشیدن اشکالی نیست به دلیل صحیحه عبد الله بن سنان از امام صادق(ع): «هر عصیری (مراد آب انگور است) که آتش با آن برخورد نماید حرام است تا زمانی که ۲/۳ آن برود و ۱/۳ آن باقی بماند».

و انما الاشکال فی نجاسته لان الحرمة لا تلازمها.

و به درستی که اشکال در نجاست آن است زیرا حرمت ملازم نجاست نیست.

و قد یستدلّ علی ذلك بصحیحة معاویة بن عمار بنقل التهذیب: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل من أهل المعرفة بالحق يأتيني بالبختج و يقول : قد طبخ على الثلث و انا أعرفه أنه يشربه على النصف فأشربه بقوله و هو يشربه على النصف؟ فقال: خمر لا تشربه...»<sup>۲</sup>

و گاهی برای نجاست آن به صحیحه معاویة بن عمار به نقل از ت هذیب استدلال می شود: «از امام صادق(ع) در مورد مردی از شیعیان سوال کردم که برای من عصیر عنبی می آورد و می گوید که بر ۱/۳ درست شده است (یعنی آن قدر جوشیده که ۱/۳ باقی مانده است) در حالیکه من می دانم که او عصیر عربی را بر نصف نیز می نوشد (یعنی

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۲ من أبواب الأشریة المحرمة الحدیث ۱.

<sup>۲</sup> تهذیب الاحکام ۹: ۱۲۲ رقم ۵۲۶.

اگر ۱/۲ آن تبخیر شده باشد هم آن را مصرف می‌کند) آیا با اینکه او بر نصف نیز عصیر عنبی را می‌نوشتد به واسطه قول او من هم از آن عصیر عنبی بنوشم. امام در پاسخ فرمودند: آن خمر است و آن را ننوش.

فان البختج هو العصیر المطبوخ علی ما ذکره فیض الکاشانی<sup>۱</sup>. و إطلاق تنزیله منزلة الخمر یقتضی ترتیب جمیع آثاره التي منها النجاسة.

زیرا «بختج» (در روایت) بنابر آنچه که مرحوم فیض کاشانی ذکر کرده همان عصیر پخته شده است. و اطلاق نازل منزله قرار دادن عصیر به خمر، ترتیب همه آثار که از جمله آن نجاست است را اقتضا می‌کند.

هذا كله فيما اذا كان غليان العصير العنبي بواسطة النار و اما اذا كان من نفسه فقد يقال بصيرورته مصداقاً للخمر حقيقة فيلحقه حكمه آنذاك.

همه این مطالب زمانی است که جوشیدن آب انگور به واسطه آتش باشد و اما اگر جوشیدن خود به خود باشد گفته شده که آب انگور مصداق حقیقی خمر شده و در این زمان حکم خمر به آن ملحق می‌گردد.

۵- و اما العصیر الزبیبی، فلا إشکال فی طهارته لعدم وجود ما یثبت نجاسته و انما الاشکال فی حرمة . و أخبار حرمة العصیر بالغلیان لا یمکن التمسک بها لعدم صدق العصیر علیه كما هو واضح.

۵- و اما آب کشمش، به دلیل عدم وجود دلیلی که نجاست آن را اثبات نماید، در طهارت آن هیچ اشکالی نیست و همانا اشکال در حرمت آن می‌باشد. و به دلیل عدم صدق عصیر بر آب کشمش همان طور که واضح است، امکان تمسک به اخبار حرمت عصیر به واسطه جوشیدن وجود ندارد.

فان العصیر هو ما اعتصر من الشئ و الزبیب بما انه جا ف فلا عصیر له . و اذا کنع بالعیصیر الزبیبی فذلک بنحو المسامحة و المجاز.

به درستی که «عصیر» چیزی است که از شیئی به واسطه فشردن خارج می‌شود و کشمش از آن حیث که خشک است عصاره‌ای ندارد زمانی که ما به عصاره کشمش تعبیر می‌کنیم (در واقع) به نحو مسامحی و مجازی می‌باشد.

و اما استصحاب الحرمة الثابتة قبل الجفاف فلا یجری لاختلاف الموضوع، فان موضوع الحرمة السابقة هو العصیر و هو غیر صادق علی الزبیب.

و اما استصحاب حرمتی که قبل از خشک شدن ثابت است به دلیل اختلاف موضوع (در اینجا) جاری نمی‌شود، زیرا موضوع حرمت سابق عصاره است و آن بر کشمش صادق نیست.

<sup>۱</sup> الوافی ۲۰: ۶۵۴.

و عليه فالمناسب الحكم بحليته اما للاستصحاب أو لقاعدة الحلية.

و بنابراین آنچه که مناسب است، حکم به حلیت به دلیل استصحاب یا قاعده حلیت می‌باشد.

۶- و اما العصیر التمری، فلا موجب لاحتمال حرمة إلیا روایات العصیر، و هی غیر صادقة علیه كما هو واضح.

۶- و اما آب خرما، برای حرمت آن دلیلی جز روایات عصیر وجود ندارد و همان طور که واضح است عصیر بر خرما صادق نیست.

Scor: ۲۸: ۲۳

۱- دلیل نجاست شراب خرما و هر مسکر مایع، صحیحه علی بن یقظین از امام کاظم (ع) است که در آن هر مسکری را نازل منزل خمر قرار داده است.

۲- دلیل نجاست فقاع (آب جو) اطلاق تنزیل آن به خمر در مکاتب ابن فضال می باشد.

۳- در حرمت شرب عصیر عنبی بعد از غلیان و قبل از تبخیر ۲/۳ آن هیچ شکی نیست و تنها اشکال در اثبات نجاست آن می باشد.

۴- در صورتی که آب انگور خود به خود به غلیان درآید ، مصداق حقیقی خمر بوده و احکام خمر بر آن بار می شود.

۵- طهارت و حلّیت آب کشمش و آب خرما به دلیل این است که تعبیر «عصیر» در مورد آنها صادق نمی باشد.

## فقا

# دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

کتاب الصلاة

طخ

درس ۳۷

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آذریان

## مقدمه

همان طور که در درس های گذشته مطرح شد، نجاسات ده مورد است که احکام و مستندات مربوط به شش قسم از آنها مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این درس به ذکر اقسام باقی مانده از نجاسات پرداخته و مستندات هر یک از آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد. این نجاسات عبارتند از:

۱- کافر؛

۲- سگ خشکی؛

۳- خوک خشکی؛

۴- عرق جنب از حرام.

## الكافر

الحكم بنجاسة الكتابى هو المشهور. و بالأولى بالنسبة لغيره.

و المستند فى ذلك:

١- اما نجاسة الكتابى، فهى مختار المشهور و الروايات مختلفة و هى فى كلا الجانبين كثيرة.

فمما دلّ على النجاسة: صحيحة سعيد الأعرج: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن سؤر اليهودى و النصرانى فقال : لا» .

و مما دلّ على الطهارة: صحيحة العيص بن القاسم : «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مؤكلة اليهودى و النصرانى و المجوسى، فقال: إذا كان من طعامك و توضأ فلا بأس» .

وقد يقال بترجيح الاولى لموافقها الكتاب الكريم: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...» بدعوى ان أهل الكتاب مشركون لأنهم يقولون بالتثليث.

والاولى ان يقال : ان روايات النجاسة لا تدل على اثبات النجاسة الذاتية بل على النجاسة العرضية الحاصلة بملاقاة النجاسات، و كانها تريد ان تقول : ان أصالة الطهارة لا تجرى فى حق الكتابى بل المسلم فقط، و من هنا قالت الصحيحة الثانية: «إذا كان من طعامك و توضأ فلا بأس»

وجه الاولوية : انه مع امكان الجمع العرفى لا تصل النوبة الى التقديم بالمرجحات.

هذا مضافاً الى احتمال ان يكون المقصود من النجس فى الآية الكريمة النجاسة المعنوية دون النجاسة المتنازع فيها.

٢- و اما غير الكتابى فكادت ان تكون نجاسته متسالماً ليهيها. و قد يستدل لها بالآية الكريمة المتقدمة و لكن قد تقدم التأمل فى دلالتها.

و اما الناصبى، فانه محكوم بالنجاسة لموثقة عبد الله بن أبى يعفور عن أبى عبد الله عليه السلام : «... و إيتاك ان تغتسل من غسالة الحمام ففيها تجتمع غسالة اليهودى و النصرانى و ال مجوسى و الناصب لنا أهل البيت و هو شرهم فان الله تبارك و تعالى لم يخلق خلقاً أنجس من الكلب و ان الناصب لنا أهل البيت لأنجس منه» .  
هذا كله حسب ما تقتضيه الصناعة الا ان ما عليه المشهور ال ينبغى الحياد عنه.

## بقية النجاسات

و من النجاسات الكلب و الخنزير البريان.

و اما عرق الجنب من حرام فقيل بنجاسته أو بحرمة الصلاة فيه.

و المستند فى ذلك:

- ١- اما نجاسة الكلب و الخنزير البريين، فمتسالم عليها. و دلت على ذلك مجموعة من الروايات. مثالها في الكلب: الموثقة المتقدمة في الناصبي. و مثالها في الخنزير: صحيحة على بن جعفر: «... و سألته عن خنزير يشرب من اناء كيف يصنع به؟ قال: يغسل سبع مرآت». و الروايات التي ظاهرها المعارضة لا بد من توجيهها بشكل و آخر.
- ٢- و اما التخصيص بالبريين ، فلان لفظ «الكلب» و «الخنزير» حقيقة في البريين، و اطلاقهما على البحرين مجاز للمشابهة.
- ٣- و اما عرق الجنب من حرام، فقد دلت بعض الروايات على نجاسته أو عدم جواز الصلاة فيه لكنها جميعا ضعيفة، ففي حديث على بن الحكم عن رجل عن أبي الحسن عليه السلام : «لا تغتسل من غسالة ماء الحمام فانه يغتسل فيه من الزنا و يغتسل فيه ولد الزنا و الناصب لنا أهل البيت و هو شرهم». لكنها ضعيفة سنداً بالإرسال و دلالة لعدم فرض العرق، فانها ناظرة الى بدن الزانى و الحكم بنجاسته.



کافر به کسی گفته می‌شود که منکر خدا یا رسالت پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله و سلم» یا چیزی که به طور حتم از ضروریات دین است باشد. کفلؤ ب دو دسته اند:

۱- کفلؤ کتابی: به کفاری گفته می‌شود که پیرو ادیان الهی غیر از اسلام باشند مانند: یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان.

۲- کفلؤ غیر کتابی: به کفاری گفته می‌شود که پیرو هیچ یک از ادیان الهی نباشند.

مشهور قائل به نجاست کافر کتابی می‌باشند و به طریق اولی کافر غیر کتابی را نیز نجس می‌دانند.

## مستندات

### مستند نجاست کافر کتابی

مشهور قائل به نجاست کافر کتابی می‌باشند، البته روایات در مقام مختلف است؛ برخی بر نجاست و برخی دیگر بر طهارت کافر کتابی دلالت دارند.

از جمله روایاتی که بر نجاست کافر کتابی دلالت می‌کند صحیحہ سعید اعرج می‌باشد ایشان می‌گویند از امام صادق (ع) در مورد نیم خورده یهودی و مسیحی سوال کردم، امام در پاسخ فرمود: نخور.

در مقابل، از جمله روایاتی که بر طهارت کافر کتابی دلالت دارد، صحیحہ عیص بن قاسم می‌باشد که می‌گوید: از امام صادق (ع) در مورد هم غذا شدن با یهودی و مسیحی و مجوسی سوال کردم. امام در پاسخ فرمودند: «اذا كان من طعامک و توضا فلا باس» یعنی اگر از غذای تو بود و آنها دست هایشان را بشویند اشکالی ندارد.

برخی از فقها روایات دسته اول را بر دسته دوم ترجیح داده اند. دلیل ایشان موافقت روایات دال بر نجاست با آیه شریفه «انما المشرکون نجس ...» (توبه ۲۸) می‌باشد، البته با این ادعا که اهل کتاب جزء مشرکین می‌باشند زیرا قائل به وح‌دانیت خداوند متعال نیستند.

اما به نظر می‌رسد بهتر و اولی این است که روایات نجاست کتابی را بر نجاست عرضی حمل نماییم. یعنی این روایات برنجاست ذاتی کافر کتابی دلالت نمی‌کنند. بلکه کفار کتابی به دلیل اینکه از نجاسات دوری نکرده و از آن‌ها پرهیز نمی‌کنند همواره نجاست عرضی دارند. مثلاً آنها به سگ و خوک دست می‌زنند و خون را با آب نمی‌شویند و...

بنابراین روایات در مقام اثبات نجاست ذاتی نبوده‌اند، بلکه به این مطلب اشاره دارند که اصالة الطهارة در حق کافر کتابی جاری نیست. به همین دلیل در صحیحہ عیص بن قاسم امام هم غذا شدن با کتابی را در صورت شستن دستش جایز می‌دانند.

جمع کردن بین این دو دسته از روایات بهتر از ترجیح دسته اول بر دسته دوم می‌باشد، به دلیل اینکه تا وقتی که امکان جمع عرفی بین روایات وجود داشته باشد نوبت به تقدیم مرجحات نمی‌رسد، علاوه بر اینکه آیه ای که برخی از فقها به عنوان مرجح ذکر نموده‌اند مرجح تامی نیست. زیرا می‌توان مراد از نجس را در آن آیه، نجاست معنوی و باطنی دانست، نه نجاست ظاهری.

۱- روایات دال بر نجاست، مانند صحیحہ سعید اعرج.

حکم کافر کتابی

۲- روایات دال بر طهارت، مانند صحیحہ عیص بن قاسم.

۱- تقدیم مرجحات: ترجیح روایات دال بر نجاست به خاطر

موافقت با آیه ۲۸ سوره توبه.

راه حل رفع تعارض

۲- جمع عرفی: حمل نجاست بر نجاست عرضی.

تطبيق

الكافر

كافر

الحکم بنجاسة الكتابي هو المشهور. و بالأولى بالنسبة لغيره.

حکم به نجاست کافر کتابی مشهور است و به طریق اولی نسبت به غیر کتابی.

و المستند فی ذلك:

و مستند در آن:

۱- اما نجاسة الكتابي، فهي مختار المشهور و الروایات مختلفة و هي في كلا الجانبين كثيرة.

۱- و اما نجاست کتابی ، مختار مشهور است و روایات مختلف بوده و در هر دو جانب (نجاست و طهارت) کثیر می باشند.

فمما دلّ علی النجاسة: صحیحة سعید الأعرج: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن سؤر اليهودی و النصرانی فقال : لا»<sup>۱</sup>.

از جمله روایاتی که بر نجاست دلالت دارد صحیححه سعید اعرج می باشد: «از امام صادق (ع) در مورد نیم خورده یهودی و مسیحی سوال کردم امام فرمود: نخور».

و مما دلّ علی الطهارة: صحیحة العیص بن القاسم: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مؤاکلة اليهودی و النصرانی و المجوسی، فقال: إذا كان من طعامک و توضأ فلا بأس»<sup>۲</sup>.

از جمله روایاتی که بر طهارت کتابی دلالت دارد ، صحیححه عیص بن قاسم می باشد: «از امام صادق (ع) در مورد هم غذا شدن با یهودی و مسیحی و مجوسی سوال کردم . امام فرمودند: اگر از غذای تو بود و آنها دست هایشان را بشویند اشکالی ندارد».

وقد یقال بترجیح الاولی لموافقتها الكتاب الکریم: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...»<sup>۳</sup> بدعوی ان أهل الكتاب مشرکون لأنهم یقولون بالتثلیث.

و بعضی روایات دسته اول (دال بر نجاست) را به دلیل موافقت با قرآن کریم : «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...»<sup>۴</sup> ترجیح داده اند ، به ادعای این که اهل کتاب مشرکند زیرا آنها قائل به تثلیث می باشند.

والاوی ان یقال : ان روایات النجاسة لا تدل علی اثبات النجاسة الذاتية بل علی النجاسة العرضية الحاصلة بملاقاة النجاسات،

و بهتر این است که گفته شود روایات نجاست بر اثبات نجاست ذاتی دلالت ندارند ، بلکه بر نجاست عرضی حاصل از ملاقات با نجاسات دلالت می کنند،

و کانهما ترید ان تقول : ان أصالة الطهارة لا تجری فی حق کتابی بل المسلم فقط، و من هنا قالت الصحیحة الثانية : «إذا كان من طعامک و توضأ فلا بأس»

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۴ من أبواب النجاسات الحدیث ۸.

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة الباب ۵۴ من أبواب النجاسات الحدیث ۱.

<sup>۳</sup> التوبة: ۲۸.

<sup>۴</sup> التوبة: ۲۸.

و مثل این که این روایات می‌گویند که اصل طهارت در حق کتابی جاری نمی‌شود، بلکه فقط در حق مسلمان جاری می‌گردد و از همین جاست که صحیحه دوم گفته: «اگر از غذای تو بود و آنها دست هایشان را بشویند اشکالی ندارد».

وجه الاولیة: انه مع امکان الجمع العرفی لا تصل النوبة الى التقديم بالمرجحات.

و وجه الویت: شأن چنین است که در صورت امکان جمع عرفی نوبت به تقدیم به واسطه مرجحات نمی‌رسد.

هذا مضافاً الى احتمال ان يكون المقصود من النجس في الآية الكريمة النجاسة المعنوية دون النجاسة المتنازع فيها. این وجه اولویت علاوه بر این احتمال است که مقصود از «نجس» در آیه کریمه نجاست معنوی باشد، نه نجاستی که مورد اختلاف است (نجاست ظاهری).

Sco1:13:55

مستند نجاست کافر غیر کتابی

قریب به اتفاق فقها قائل به نجاست کافر غیر کتابی می‌باشند و دلیل آن را آیه شریفه «انما المشركون نجس» (توبه / ۲۸) می‌دانند اما همان طور که در بحث قبل مطرح شد دلالت این آیه بر نجاست ظاهری تمام نیست. زیرا احتمال دارد که مراد از نجاست در آیه نجاست باطنی باشد.

اما در مورد کسانی که اهل بیت عصمت و طهارت را صلب کرده و به آن‌ها دشنام می‌دهند، هیچ شکی در نجاست نیست. دلیل این حکم در مورد ناصبی‌ها موقوفه عبدالله بن ابی‌یغفور از امام صادق (ع) می‌باشد که می‌فرمایند: .. ایاک ان تغسل من غسالة الحمام ففیها تجتمع غسالة اليهودی و النصرانی و المجوسی و الناصب لنا اهل البيت و هو شرهم، فان الله تبارک و تعالی لم یخلق خلقا انجس من الکلب و ان الناصب لنا اهل البيت لانجس منه» طبق این روایت ناصبی‌ها حتی از سگ نیز نجس‌تر هستند.

نکته: هر چند که طبق قاعده، نجاست ظاهری کافر ثابت نشد ولی سزاوار نیست که با مشهور که قائل به نجاست ظاهری کافر هستند مخالفت شود.

تطبیق

۲- و اما غیر کتابی فکادت ان تكون نجاسته متسالما علیها . و قد يستدل لها بالآية الكريمة المتقدمة و لكن قد تقدم التأمل في دلالتها.

۲- و اما نجاست غیر کتابی ، نزدیک است که نجاست آن مورد توافق و اجماع قرار گیرد و گاهی برای نجاست آن به آیه قبلی استدلال می‌شود و لكن اشکال در دلالت آن گذشت.

و اما الناصبی، فانه محكوم بالنجاسة لموثقة عبد الله بن أبي يعفور عن أبي عبد الله عليه السلام : «... و إيتاك ان تغتسل من غسالة الحمام ففيها تجتمع غسالة اليهودي و النصراني و المجوسي و الناصب لنا أهل البيت و هو شرهم فان الله تبارك و تعالی لم يخلق خلقا أنجس من الكلب و ان الناصب لنا أهل البيت لأنجس منه»<sup>۱</sup> .  
و اما ناصبی (کسی که اهل بیت را صبّ می کند) به دلیل موثقه ابی یعفور از امام صادق علیه السلام ، محکوم به نجاست است: «...از شستشو از باقی مانده آب حمام بر حذر باش، زیرا در آن باقی مانده آب حمام یهودی و مسیحی و مجوسی و دشنام دهنده ما اهل بیت که شرترین آنها هستند، جمع شده است، پس همانا خداوند تبارک و تعالی خلقی نجس‌تر از سگ خلق نکرد و همانا صبّ کننده ما اهل بیت از آن هم نجس‌تر است.

هذا كله حسب ما تقتضيه الصناعة إلا ان ما عليه المشهور لا ينبغى الحياد عنه.

همه این مطالب بر حسب آن چیزی است که قاع ده اقتضا می کند الا این که دوری از آنچه مشهور بر آند سزاوار نیست.

Sc02:18:40

## بقیه نجاسات

سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کند نجس هستند. همچنین در مورد عرق جنب از حرام (مثل جنب از زنا و...) بعضی از فقها قائل به نجاست آن شده یا نماز خواندن در این عرق را حرام می‌دانند.

## مستندات

مستند نجاست سگ و خوکی خشکی

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۱ من أبواب الماء المضاف الحدیث ۵.

نجاست سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند، مورد توافق همه فقهاست و مجموعه ای از روایات بر این مطلب دلالت دارند.

از جمله روایاتی که بر نجاست سگ دلالت دارد، موثقه عبدالله بن ابی یعفر از امام صادق (ع) است که در آن آمده است: «... ان الله تبارک و تعالی لم یخلق خلقا نجس من الکلب...»

از جمله روایاتی که بر نجاست خوک دلالت دارد، صحیحه علی بن جعفر است که می گوید از امام صادق در مورد ظرفی که خوک از آن خورده سوال کردم که چگونه با آن برخورد می شود؟ اما در پاسخ فرمودند: هفت مرتبه شسته شود.

البته روایاتی در مقام وجود دارد که ظاهر آن ها با این روایت تعارض دارد. اما این دسته از روایات را باید توجیه نماییم.

#### مستند تخصیص نجاست بر سگ و خوک خشکی

چرا تنها سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند نجس هستند، حال آنکه سگ و خوک دریایی نیز داریم؟ در پاسخ باید گفت واژه «کلب» و «خنزیر» برای سگ و خوکی وضع شده که در خشکی زندگی می کنند و اطلاق این واژه ها بر سگ و خوک دریایی از باب مجاز است.

#### مستند نجاست عرق جنب از حرام

بعضی از روایات بر نجاست عرق جنب از حرام و عدم جواز نماز خواندن با آن دلالت دارند، ولی همه این روایات ضعیف می باشند. به عنوان مثال از جمله دلایلی که بر نجاست این نوع عرق دلالت دارد، حدیث علی بن حکم می باشد، در این روایت آمده که امام فرموده است: «لا تغتسل من غسله ماء الحمام فانه یغتسل فیه من الزنا و یغتسل فیه و لد الزنا و الناصب لنا اهل البیت و هو شرهم» یعنی در باقیمانده آب حمام غسل نکن زیرا در آن کسی که زنا کرده غسل می کند و کسی که ولد زناست و کسی که ما اهل بیت را صب می کند که از همه آنها شرتر است در آن غسل می نماید.

اما این روایت مرسله بوده و از لحاظ سند ضعیف است زیرا در سند روایت عنوان «رجل» آمده که معلوم نیست این شخص چه کسی است. همچنین این روایت از جهت دلالت نیز ضعیف است زیرا روایت در مورد عرق زانی سخنی به میان نیاورده و بر بدن زانی و نجاست آن ناظر است. حال آنکه هیچ فقهی بدن زانی را نجس نمی‌داند.

## تطبیق

بقیة النجاسات

بقیه نجاسات

و من النجاسات الكلب و الخنزیر البریّان.

و از جمله نجاسات سگ و خوک خشکی می‌باشند.

و اما عرق الجنب من حرام فقیل بنجاسته أو بحرمة الصلاة فيه.

و اما عرق جنب حاصل از حرام، به نجاست یا حرمت نماز در آن گفته شده است.

و المستند فی ذلك:

و مستند در آن:

۱- اما نجاسة الكلب و الخنزیر البریّین، فمتسالم علیها. و دلت علی ذلك مجموعة من الروایات.

۱- اما نجاست سگ و خوک خشکی مورد توافق همه می‌باشد. و بر این حکم مجموعه‌ای از روایات دلالت دارند.

مثالها فی الكلب: الموثقة المتقدّمة فی الناصبی.

مثال آن در سگ صحیحهای است که در ناصبی گذشت.

و مثالها فی الخنزیر: صحیحة علی بن جعفر: «... و سألته عن خنزیر یشرب من اناء کیف یصنع به؟ قال : یغسل

سبع مرّات»<sup>۱</sup>.

و مثال آن در خوک صحیحهای علی بن جعفر می‌باشد: «از امام صادق(ع) در مورد خوکی که از ظرفی خورده سوال

کردم که چگونه با آن برخورد می‌شود؟ اما فرمودند: هفت مرتبه شسته شود».

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۳ من أبواب النجاسات الحدیث ۲.

و الروایات التي ظاهرها المعارضة لا بدّ من توجيهها بشكل آخر.

و روایاتی که ظاهر آنها معارضة است ناچار به توجیه آنها به شکل دیگری هستیم.

۲- و اما التخصیص بالبریین ، فلان لفظ «الکلب» و «الخنزیر» حقیقة فی البریین، و اطلاقهما علی ال بحرین مجاز للمشابهة.

۲- و اما تخصیص (حکم نجاست) به سگ و خوک خشکی ، به دلیل این است که واژه «کلب و خنزیر» در سگ و خوک خشکی حقیقت است و اطلاق آن دو بر سگ و خوک دریایی مجاز به دلیل مشابهت می باشد.

۳- و اما عرق الجنب من حرام، فقد دلّت بعض الروایات علی نجاسته أو عدم جواز الصلاة فيه لكنها جميعا ضعيفة،

۳- و اما عرق جنب از حرام ، بعضی از روایات بر نجاست یا عدم جواز نماز در آن دلالت می کنند ، لکن همه آنها ضعیف هستند.

ففي حديث علي بن الحكم عن رجل عن أبي الحسن عليه السلام : «لا تغتسل من غسالة ماء الحمام فانه يغتسل فيه من الزنا و يغتسل فيه ولد الزنا و الناصب لنا أهل البيت و هو شرّهم»<sup>۱</sup>.

در حدیث علی بن حکم از فردی از امام علیه السلام است که : «در باقیمانده آب حمام غسل نکن زیرا در آن کسی که زنا کرده غسل می کند و کسی که ولد زناست و کسی که ما اهل بیت را صب می کند که از همه آنها شرتر است در آن غسل می نماید».

لكنها ضعيفة سنداً بالإرسال و دلالة لعدم فرض العرق، فانها ناظرة الى بدن الزاني و الحكم بنجاسته.

لكن این روایت از لحاظ سند به واسطه مرسله بودن و از لحاظ دلالت به دلیل عدم فرض عرق (در آن) ضعیف می باشد. زیرا این روایت ناظر به بدن زانی و حکم به نجاست آن می باشد. (در حالی که کسی از فقها حکم به نجاست بدن زانی نکرده است )

Scor: ۳۰: ۵۶

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة الباب ۱۱ من أبواب الماء المضاف الحدیث ۳.



- ۱- نجاست کافر کتابی مختار مشهور فقهاست ولی روایات در مقام مختلف بوده و بعضی بر طهارت آن دلالت دارند.
- ۲- طبق جمع عرفی بین روایت طهارت و نجاست کافر کتابی باید گفت که روایات دال بر نجاست، نجاست عرضی کافر کتابی را ثابت می‌کنند، نه نجاست ذاتی آن‌ها را.
- ۳- احتمال دارد مراد از «نجس» در آیه «انما المشركون نجس» (توبه/۲۸) نجاست معنوی باشد، نه نجاست ظاهری.
- ۴- قریب به اتفاق فقها، کافر غیر کتابی را نجس می‌دانند.
- ۵- نجاست سگ و خوکی که در خشکی زندگی می‌کنند مورد توافق همه فقهاست.
- ۶- برخی از فقها قائل به نجاست عرق جنب از حرام بوده و یا نفاذ خواندن در آن را حرام می‌دانند ولی باید گفت که روایات وارد در این مقام از نظر دلالت و سند ضعیف هستند.



# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

«فقه ۱»

سطح ۲

کتاب الطهارة

درس ۲۸

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد جواد حججی

نخستین کتاب فقهی که از اهمیت فراوانی برخوردار است و شرط قبولی بسیاری از عبادات بشمار می رود کتاب طهارت است که در لغت عرب به معنای پاکی و پاکیزگی آمده است. در کتاب طهارت مباحثی چون اقسام آب‌ها، احکام تخلی، وضوء، غسل، تیمم، نجاسات و مطهرات مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در درس‌های گذشته پاره‌ای از مباحث این کتاب را مورد بررسی قرار دادیم، در این بخش از کتاب به بحث و بررسی مطهرات خواهیم پرداخت، مطهرات را در دوازده فصل با عناوین آب، زمین، خورشید، استحاله، انتقال، انقلاب، اسلام، تبعیت، غیبت، استبراء حیوان جلال و زوال عین نجاست مطرح خواهیم کرد. در درس حاضر مطهریت آب را مطرح کرده و به ذکر احکامی مانند تطهیر ظروف، لباس و ب‌دن و سایر اجسام خواهیم پرداخت.

## المطهّرات

يطهر المتنجس بأحد الامور التالية:

١. الماء و هو مطهّر لكل متنجس بما فى ذلك الماء المتنجس. أجل لا يطهر به المضاف ما دام مضافاً. و يلزم فى تطهير الأوانى إذا تنجست ببولغ الكلب الغسل بالقليل ثلاثاً أولاًهن بلتراب، و بالكثير مرّة واحدة بعد الغسل بالتراب.

و إذا تنجّست بشرب الخنزير أو بموت الجرذ فيها طهرت بالغسل سبعا بلا فرق بين القليل و الكثير. و فى غير ذلك تطهر بالغسل ثلاثاً بالقليل و مرّة بالكثير إلّا فى أوانى الخمر فتحتاج إلى الثلاث حتى فى الكثير. هذا فى الأوانى.

و اما غيرها فالبدن إذا تنجس بالبول يطهر بغسله فى القليل مرتّين و فى الكثير مرّة، و الثياب إذا تنجّست بالبول تطهر بغسلها مرتّين فى غير الجارى و فيه مرّة.

و اما بقيّة الأجسام إذا تنجست بالبول فالمشهور لزوم غسلها مرتّين فى القليل أيضاً. هذا فى التنجس بالبول و فى غيره تكفى المرّة مطلقاً.

و المشهور فى ماء المطر ان مجردّ اصابته للمتنجس توجب طهارته بلا حاجة إلى عصر أو تعدّد. و المستند فى ذلك:

١- اما مطهريّة الماء فى الجملة

فمن الامور البديهية التى يقتضيها ارتكاز المتشرّعة المتوارث يدا بيد عن المعصوم عليه السّلام. و يمكن الاستدلال أيضاً بقوله تعالى: «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» بناء على إرادة المطهريّة و بصحيح داود بن فرقد عن أبى عبد الله عليه السّلام: «كان بنو إسرائيل إذا أصاب أحدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاريض و قد وسع الله عليكم بأوسع ما بين السماء و الأرض و جعل لكم الماء طهوراً فانظروا كيف تكونون».

كما يمكن التمسك بأوامر الغسل الواردة فى مثل الثوب و البدن و نحوهما.

٢- و اما مطهريّته لكل متنجس، فمتسالم عليها إلّا فى مثل المضاف.

و يمكن التمسك لها: اما بما دلّ على مطهريّته فى بعض الموارد الخاصّة كالثوب و البدن بعد إلغاء خصوصية المورد أو بموثقة عمار الواردة فى من رأى فأرة متسلخة فى إنائه الذى توضع أو غسل ثيابه به و انه «يغسل كل ما أصابه ذلك

الماء»، فان مقتضى العموم فيها مطهريّة الماء لكل متنجس من غير السوائل بذلك

## مطهرات

### ۱. آب

یکی از چیزه‌ایی که شارع مقدس آن را از مطهرات قرار داده است، آب است. آب، طاهر کننده هر شیء متنجس می‌باشد.

### تطهیر آب متنجس

یکی از چیزه‌ایی که با آب می‌توان آن را تطهیر کرد خود آب است. به این معنی که اگر آب در اثر ملاقات با شیء متنجس، متنجس شود، می‌توان آن را با آب تطهیر کرد.

### عدم امکان تطهیر آب مضاف<sup>۱</sup>

اگر آب مضاف نجس شود، تا هنگامی که در حالت مضاف باشد با آب قابل تطهیر نمی‌باشد. برای مثال اگر شربت یا آبمیوه ای نجس شود، نمی‌توان آن را با آب تطهیر کرد.

عدم قابلیت تطهیر آب مضاف با آب به این دلیل است که آب مضاف با اتصال به آب تا هنگامی که از حالت مضاف بودن خود خارج نشده باشد، هنوز نجس می‌باشد و هنگامی پاک خواهد شد که با اتصال به آب از حالت مضاف بودن خود خارج شود. لذا پاک شدن آن با فرض باقی ماندن آن به حالت مضاف امکان پذیر نیست.

### تطهیر ظرف متنجس به آب دهان سگ

اگر ظرفی به علت لیس زدن سگ نجس شود در تطهیر آن با آب قلیل<sup>۲</sup> باید یک بار خاک مالی شود و دو مرتبه با آب شسته شود. و اگر تطهیر آن با آب کثیر<sup>۳</sup> باشد باید یک مرتبه خاک مالی و سپس با آب شستشو شود.

### تطهیر ظرفی که به آب دهان خوک نجس شده یا موش در آن مرده است

برای تطهیر ظرفی که به آب دهان خوک نجس شده است یا موش در آن مرده است باید هفت مرتبه با آب شستشو داده شود و در این حکم تفاوتی میان آب قلیل و آب کثیر نیست.

### تطهیر ظروف خمر

برای تطهیر ظروفی که به واسطه بودن خمر در آن‌ها نجس شده‌اند باید سه مرتبه آن‌ها را با آب شستشو داد. در این حکم تفاوتی میان آب قلیل و کثیر وجود ندارد.

### حکم باقی ظروف متنجس

در سائر موارد که ظروف به واسطه نجاست دیگری (غیر از مواردی که ذکر شد) مانند خون، متنجس شوند با یک مرتبه شستشو با آب کثیر و سه مرتبه شستشو با آب قلیل طاهر می‌شوند.

۱. آب مضاف: آب آمیخته با چیزی یا گرفته شده از چیزی. در فقه به آبی مضاف گفته می‌شود که با چیزی مانند گل آمیخته یا از چیزی مانند گل و میوه گرفته شده باشد. مقابل آن، آب مطلق است.

۲. آب قلیل: مقابل آب کرّ و جاری. به آبی که نه جاری و نه در حکم آن و نیز کمتر از کرّ است، آب قلیل گفته می‌شود.

۳. آب کثیر: مقابل آب قلیل. آب کثیر شامل آب‌های کرّ، جاری، باران، چشمه، چاه و حمام می‌شود. گاه آب کثیر مقابل آب جاری به کار می‌رود که مراد از آن آب کرّ است.

## تطهیر بدن

اگر بدن انسان متنجس به نجاست بول شود، با دو مرتبه شستشو با آب قلیل و یا با یک مرتبه شستشو با آب کثیر طاهر می‌شود.

البته در تطهیر بدنی که با سائر نجاسات (غیر بول) متنجس شده است، یک مرتبه شستشو با آب کفایت می‌کند و در این حکم تفاوتی میان آب قلیل و آب کثیر نیست.

## تطهیر لباس

اگر لباس با بول متنجس شود با دو مرتبه شستشو در آب قلیل و یا یک مرتبه در آب جاری<sup>۱</sup> تطهیر خواهد شد. و اگر تنجس لباس به واسطه سائر نجاسات باشد یک مرتبه شستشوی آن با آب قلیل یا آب جاری کفایت می‌کند.

## تطهیر سائر اجسام

مشهور فقهاء حکم تطهیر سائر اجسام مانند فرش که با بول متنجس شده‌اند را مانند لباس و بدن به شمار آورده‌اند به این معنی که برای تطهیر آن با آب قلیل دو مرتبه شستشو را لازم دانسته و با آب کثیر یک مرتبه را کافی دانسته‌اند. و در صورت تنجس با سائر نجاسات نیز یک مرتبه شستشوی آن را کافی دانسته‌اند و در این حکم فرقی میان آب کثیر و آب قلیل نگذاشته‌اند.

## تطهیر با آب باران

مشهور فقهاء امامیه اصابت آب باران با متنجس را در حصول طهارت آن کافی دانسته‌اند و تعدد غسل و عصر را در مطهریت آن شرط ندانسته‌اند.

FG۱

## تطبیق

### المطهرات

یطهر المتنجس بأحد الامور التالية:

### مطهرات

اشیاء متنجس بیکدی از راه‌های که بیان خواهد شد پاک می‌شوند.

و هو مطهر لكل متنجس بما فی ذلك الماء المتنجس. أجل لا یطهر به المضاف ما دام مضافا.

و آب پاک کننده هر شیء متنجس است که آب متنجس هم داخل در آن است. <sup>۲</sup>بله آب مضاف تا هنگامی که به وصف خود باقی است با آب پاک نخواهد نمود.

۱. آب جاری: آب روان جوشیده از زمین مانند آب چشمه و قنات.

۲. معنای دقیق عبارت این است که آب متنجس نیز با آب تطهیر می‌شود.

و يلزم في تطهير الأواني إذا تنجست ببولغ الكلب الغسل بالقليل ثلاثا أولاهن بالتراب، و بالكثير مرة واحدة بعد الغسل بالتراب.

در پاک کردن ظرف‌هایی که با آب دهان سگ نجس شده‌اند، سه مرتبه با آب قلیل که اولین بار آن با خاک باشد، لازم است و یک مرتبه با کثیر بعد از خاک مالی کردن آن کفایت می‌کند.  
و إذا تنجست بشرب الخنزير أو بموت الجرذ فيها طهرت بالغسل سبعا بلا فرق بين القليل و الكثير.  
و اگر ظرف با نوشیدن خوک از آن یا مردن موش صحرائی در آن، متنجس شود با هفت مرتبه شستشو پاک می‌شود و در این حکم فرقی بین آب قلیل و آب کثیر نیست.  
و في غير ذلك تطهر بالغسل ثلاثا بالقليل و مرة بالكثير إلا في أواني الخمر فتحتاج إلى الثلاث حتى في الكثير.  
هذا في الأواني.

در غیر موارد ذکر شده برای تطهیر ظروفی که با سائر نجاسات متنجس شده‌اند، سه مرتبه شستشو با آب قلیل و یک مرتبه با آب کثیر کفایت می‌کند. فقط برای تطهیر ظروف خمر سه بار شستن حتی با آب کثیر لازم است.  
و اما غیرها فالبدن إذا تنجس بالبول يطهر بغسله في القليل مرتين و في الكثير مرة،  
و اما در غیر ظروف، پس بدن اگر با بول متنجس شود با دو مرتبه شستن با آب قلیل و یک بار شستن با آب کثیر طاهر می‌شود.

و الثياب إذا تنجست بالبول تطهر بغسلها مرتين في غير الجارى و فيه مرة.  
و اگر لباس با بول متنجس شود با یک مرتبه شستشو با آب جاری و دو مرتبه در غیر آن طاهر می‌شود.  
و اما بقیة الأجسام إذا تنجست بالبول فالمشهور لزوم غسلها مرتين في القليل أيضا.  
و همچنین در باقی اجسامی که با بول متنجس شوند مشهور قائل به لزوم دو مرتبه شستشوی آن‌ها با آب قلیل شده‌اند.

هذا في التنجس بالبول و في غيره تكفي المرة مطلقا.  
این احکام تنجس با بول بود و اما در غیر بول یک مرتبه شستن چه با آب قلیل و چه با آب کثیر کفایت می‌کند.  
و المشهور في ماء المطر ان مجرد اصابته للمتنجس توجب طهارته بلا حاجة إلى عصر أو تعدد.  
مشهور فقهاء اصابت آب باران با شیء متنجس را به تنهایی باعث حصول طهارت دانسته و فشردن یا چند مرتبه شستن را لازم ندانسته‌اند.

Sc01: ۱۵:۵۷

## مستندات احکام مطهریت آب

### ادله مطهریت آب

#### ۱. سیره متشرعه

مطهریت اجمالی آب از امور بدیهی است که مورد ارتکاز متشرعه بوده است و در زمان معصومین علیهم السلام نیز سیره مسلمانان بر مطهریت آب بوده است و این سیره و ارتکاز از همان زمان ها به میراث به دست ما رسیده است؛ لذا به عنوان یک دلیل بر مطهریت آب می توان به آن تمسک کرد.

#### ۲. کتاب

در میان آیات قرآن نیز می توان بر مطهریت آب به این آیه تمسک کرد: «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»<sup>۱</sup> که البته استفاده مطهریت آب از این آیه متوقف بر این است که واژه «طهور» در این آیه شریفه را به معنای فاعل «مطهر» بدانیم که در این صورت معنای آیه شریفه می شود: «و ما از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم».

#### ۳. سنت

#### الف: صحیحۀ داود بن فرقد

برای اثبات مطهریت آب به صحیحۀ داود بن فرقد از امام صادق علیه السلام نیز می توان تمسک کرد؛ متن روایت به این شرح است: «بنی اسرائیل هنگامی که قطره بولی به یکی از ایشان اصابت می کرد با قیچی گوشت های بدن خود را جدا می کردند و خداوند برای شما (مسلمانان) به وسعت بین زمین و آسمان توسعه داد و آب را برای شما مطهر قرار داد پس بنگرید که چگونه هستید».

همان طور که از ظاهر این روایت شریف معلوم است یکی از نعمت هائی که خدای عزوجل بر امت رسول خاتم صلی الله علیه و آله گذاشته است مطهر قرار دادن آب است.

#### ب: اوامر وارد شده در خصوص غسل لباس و بدن

در میان روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام با روایاتی مواجه می شویم که به مکلفین دستور داده شده است لباس یا بدن متنجس خود را با آب تطهیر کنند؛<sup>۳</sup> توجه به این دسته از روایات نیز ما را به مطهریت آب رهنمون می سازد.

### مطهریت آب برای هر شیء متنجس

#### تسالم

۱. الفرقان: ۴۸.

۲. حدیث صحیح: به حدیثی صحیح گویند که تمامی راویان آن تا معصوم علیه السلام، شیعه دوازده امامی و عادل باشند. برخی، حدیث صحیح را حدیثی دانسته اند که راویان آن شیعه و عادل باشند و متن آن غیر شاذ (مخالف مشهور) و بدون علت (کژی و انحراف پنهانی و ظریف) باشد.

۳. برای نمونه یکی از این روایات شریف را ذکر می کنیم: «روی عبد الله بن سنان قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «اغسل ثوبك من أبوال ما لا يؤكل لحمه». (الكافی ۳: ۵۷ الحدیث الثالث و ۴۰۶ الحدیث الثانی عشر، و التهذیب ۱: ۶۴ حدیث ۷۷۰).



مطهر بودن آب برای هر شیء متنجسی نیز مورد تسالم و توافق میان مسلمانان می باشد و این مطلب مورد توافق عملی همه مسلمانان می باشد، البته از میان متنجسها، آب مضافی که نجس شده است استثناء است و تسالم و توافق مسلمین شامل این مورد نمی شود.

سنت

### الف: روایات دال بر مطهریت آب در موارد مشخص

با الغاء خصوصیت از روایاتی که در خصوص مطهریت آب برای لباس یا بدن وارد شده است می توان دلیل دیگری برای مطهریت آب برای هر شیء متنجس اقامه کرد.

#### ب: موثقه<sup>۱</sup> عمار

در خصوص مطهریت آب برای هر شیء متنجس، می توان به موثقه<sup>۱</sup> عمار تمسک کرد. مضمون این روایت به این شرح است: شخصی در ظرف آبی که از آن وضوء گرفته است یا لباس خود را در آن شستشو داده است، جسد متلاشی شده موشی را می بیند و حکم آن را از امام علیه السلام سوال می کند که حضرت در جواب او می فرماید: «یغسل کل ما أصابه ذلك الماء»<sup>۲</sup> «هر چیزی را که آب ظرف با آن اصابت کرده است با آب شستشو بده».

با توجه به عمومیتی که از کلام امام علیه السلام «یغسل کل ما أصابه ذلك الماء» استفاده می شود می توان این موثقه را به عنوان یک دلیل برای مطهریت آب به شمار آورد. (FG۲)

### تطبيق

و المستند فی ذلك:

و مستندات این احکام

۱- اما مطهريه الماء فی الجملة

فمن الامور البديهية التي يقتضيها ارتكاز المتشرعة المتوارث يدا بيد عن المعصوم عليه السلام.

۱- اما مطهر بودن آب اجمالاً، از امور بدیهی است که مقتضی ارتکاز متشرعه می باشد و این ارتکاز میراثی است که دست به دست از معصوم علیه السلام به ما رسیده است.

و يمكن الاستدلال أيضا بقوله تعالى: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»<sup>۳</sup> بناء على إرادة المطهريه

و برای مطهریت آن می توان به کلام خداوند عزوجل: «و ما از آسمان آب پاک کننده ای نازل کردیم» تمسک کرد، بنابراین که مراد مطهریت باشد.

۱. حدیثی را موثق گویند که روایان آن به رغم فساد و انحراف اعتقادی، از سوی امامیه توثیق شده باشند، یا حدیثی که بعضی روایان آن چنین و بعضی دیگر، امامی و عادل یا ممدوح باشند. حدیث موثق، حدیث قوی نیز نامیده شده است.

۲. وسائل الشیعة الباب ۴ من أبواب الماء المطلق الحديث ۱.

۳. الفرقان: ۴۸.

و بصحیح داود بن فرقد عن أبي عبد الله عليه السلام: «كان بنو إسرائيل إذا أصاب أحدهم قطرة بول قر ضوا لحومهم بالمقاريض و قد وسع الله عليكم بأوسع ما بين السماء و الأرض و جعل لكم الماء طهورا فانظروا كيف تكونون»<sup>۱</sup>.  
و می توان به صحیح داود بن فرقد تمسک کرد که از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «بنی اسرائیل هنگامی که قطره بولی به یکی از ایشان اصابت می کرد با قیچی گوشت های بدن خود را جدا می کردند و خداوند برای شما (مسلمانان) به وسعت بین زمین و آسمان توسعه داد و آب را برای شما مطهر قرار داد پس بنگرید که چگونه هستید».

كما يمكن التمسك بأوامر الغسل الواردة في مثل الثوب و البدن و نحوهما.  
همچنان که می توان به اوامر غسل لباس و بدن و مثل این دو تمسک کرد.

۲- و اما مطهریته لكل متنجس، فمتسالم عليها إلا في مثل المضاف.

۲- و اما مطهریت آب برای هر شیء متنجس از امور مورد اتفاق می باشد الا در آب مضاف.

و يمكن التمسك لها: اما بما دلّ على مطهریته في بعض الموارد الخاصة كالثوب و البدن بعد إلغاء خصوصية المورد و ممكن است برای مطهریت آب برای هر شیء متنجس به مواردی که بر مطهریت آب در بعض موارد مشخص وارد شده است، تمسک کرد مانند روایات وارد در تطهیر لباس و بدن بعد از الغاء خصوصیت مورد.  
أو بموثقة عمار الواردة في من رأى فأرة متسلخة في إنائه الذي توضع أو غسل ثيابه به و انه: «يغسل كل ما أصابه ذلك الماء»<sup>۲</sup>، فان مقتضى العموم فيها مطهريه الماء لكل متنجس بذلك.

یا به موثقه عمار تمسک کرد که درباره کسی وارد شده است که موش متلاشی شده ای در ظرفی که از آن وضوء گرفته یا لباسش را شسته است، می بیند و حضرت می فرماید: «هر چیزی را که آب ظرف با آن اصابت کرده است با آب شستشو بده»، پس مقتضای عموم در این موثقه، مطهریت آب برای هر چیزی است که با آب آن ظرف متنجس شده است.

Sco۲: ۲۷:۲۳

۱. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب الماء المطلق الحديث ۴.

۲. وسائل الشیعة الباب ۴ من أبواب الماء المطلق الحديث ۱.

## چکیده

۱. آب یکی از مطهرات است که هر شیء متنجس غیر آب مضاف را تطهیر می‌کند، آب متنجس نیز با آب قابل تطهیر است.
۲. برای تطهیر ظرفی که با آب دهان سگ متنجس شده است باید ابتداء آن را خاک مالی کرد، سپس دو مرتبه با آب قلیل و یا یک مرتبه با کثیر شستشو داد.
۳. برای تطهیر ظرفی که به آب دهان خوک یا مردن موش در آن متنجس شده است، باید هفت مرتبه با آب قلیل یا کثیر شستشو شود.
۴. برای تطهیر ظروف خمر سه مرتبه شستشو با آب قلیل یا کثیر، لازم است.
۵. برای تطهیر ظروف از سائر نجاسات مانند خون، یک مرتبه شستشو با آب کثیر و یا سه مرتبه با آب قلیل کفایت می‌کند.
۶. برای تطهیر لباس، بدن یا سائر اجسام از بول، دو مرتبه شستشو با آب قلیل یا یک مرتبه با آب کثیر لازم است و در غیر بول یک مرتبه شستشو با آب قلیل یا کثیر کفایت می‌کند.
۷. مجرد اصابت آب باران با اشیاء متنجس در تطهیر آنها کفایت می‌کند و نیازی به تعدد غسل یا عصر نیست.
۸. مطهریت آب امری بدیهی و از ارتکازات متشرعه می‌باشد.
۹. در صورتی که واژه «طهور» در آیه شریفه: «و انزلنا من السماء ماء طهورا» به معنای مطهر باشد، این آیه شریفه دلالت بر مطهریت آب می‌کند.
۱۰. صحیحۀ داود بن فرقد و اوامر وارده در غسل لباس و بدن، از ادله مطهریت آب می‌باشند.
۱۱. مطهریت آب برای هر شیء متنجس غیر از آب مضاف مورد تسالم و اتفاق مسلمانان می‌باشد.
۱۲. روایات مطهریت آب برای لباس و بدن با الغاء خصوصیت، دلالت بر مطهریت آب برای هر متنجسی می‌کنند.
۱۳. عمومیت مستفاد از موثقه عمار، دلیل دیگری بر مطهریت آب برای هر شیء متنجس می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

«فقه ۱»

سطح ۲

کتاب الطهارة

درس ۳۹

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد جواد حججی

## مقدمه

در درس گذشته بحث مطهرات را با بیان احکام مطهریت آب آغاز نمودیم . از جمله احکامی که درباره مطهریت آب بیان شد، این بود که آب، مطهر هر شیء متنجس می باشد و مستندات این حکم را نیز از کتاب و سنت مورد بررسی قرار دادیم.

مطهریت آب برای آب متنجس از دیگر احکامی بود که به آن اشاره کردیم که در این بحث به بررسی مستندات آن خواهیم پرداخت.

آب مضاف همچنان که اشاره شد تنها متنجسی است که قابلیت تطهیر با آب را ندارد که در ضمن مباحث این درس به بررسی دلیل این حکم نیز خواهیم پرداخت.

طرح و بررسی مستندات احکام تطهیر ظروفی که با آب دهان سگ متنجس شده و یا خوک از آن آشامیده از دیگر مباحثی است که در این درس به آن خواهیم پرداخت.

## متن عربى

٣- و اما مطهريته للماء المتنجس

فلمعوم التعليل فى صحيحة ابن بزيح عن الرضا عليه السلام: «ماء البئر واسع لا يفسده شىء إلا ان يتغير ريحه أو طعمه فينزع حتى يذهب الريح و يطيب طعمه لأن له مادة»، فإذا اتصل القليل المتنجس بالكر كفى فى حصول الطهارة له.

٤- و اما عدم تطهيره للمضاف

فلم يخالفه - إلا العلامة - للقصور فى المقتضى فان التعدى من الموارد الخاصة لا وجه له بعد احتمال الخصوصية. و موثقة عمّار لا يمكن التمسك بها لعدم صدق الغسل.

أجل تطهيره له من باب الاستهلاك و السالبة بانتفاء الموضوع أمر على مقتضى القاعدة.

٥- و اما ان حكم الاناء الذى ولغ فيه الكلب ما تقدم،

فلصحيحة البقباق عن أبى عبد الله عليه السلام اذ سئل عن الكلب، فقال: «رجس نجس لا يتوضأ بفضله و اصيب ذلك

الماء و اغسله بالتراب أول مرة ثم بالماء (مرتين)». بناء على وجود كلمة «مرتين» حسب نقل المحقق فى المعبر.

و اما بناء على عدم وجودها فإطلاقها و ان اقتضى كفاية المرة إلا ان موثقة عمّار الآتية دلّت على ان الاناء المتنجس بأى نجاسة كانت يجب غسله ثلاث مرّات، و لا يحتمل ان الولوغ أضعف نجاسة من غيره.

و بذلك تصبح الموثقة مقيدة للصحيحة، و فى نفس الوقت نفسه تصير الصحيحة مقيدة للموثقة من ناحية لزوم التعفير . و هذا يعنى ان كل واحدة تصبح مقيدة للأخرى من جهة.

٦- و اما اختصاص التعدد ثلاثا فى غسل ما ذكر بالليل، فلان الموثقة - المقيدة للصحيحة - الدالة على اعتبار التعدد

مختصة بالليل كما يظهر بأدنى تأمل، فيبقى إطلاق الصحيحة - بناءً على عدم كلمة «مرتين» - على حاله فى غير الليل.

٧- و اما وجوب الغسل سبعا فى شرب الخنزير، فلصحيحة على بن جعفر عن أخيه عليه السلام: «سألته عن خنزير شرب من إناء كيف يصنع به؟ قال: يغسل سبع مرّات». و اطلاقها يعمّ الغسل بالكثير أيضاً.

## دلیل مطهریت آب برای آب متنجس

دلیل این مطلب عمومیت تعلیلی است که از روایت امام رضا علیه السلام استفاده می شود. طبق این روایت که ابن بزیع از امام رضا علیه السلام نقل می کند حضرت فرموده اند: «ماء البئر واسع لا یفسده شیء إلا ان یتغیر ریحہ أو طعمه فینزح حتی یذهب الریح و یطیب طعمه لأن له مادة»<sup>۱</sup> «آب چاه وسیع است و چیزی آن را فاسد نمی کند مگر این که بو یا طعم آن تغییر کند پس از آن آب برداشته می شود تا بوی آن برود و طعم آن گوارا شود؛ زیرا برای آب چاه ماده<sup>۲</sup> است».

بر اساس این روایت هر آبی که ماده داشته باشد چیزی آن را نجس نمی کند؛ لذا اگر آب متنجس نیز به آب کر<sup>۳</sup> متصل شود تطهیر خواهد شد.

### چرا آب، آب مضاف متنجس را تطهیر نمی کند؟

ادله تطهیر آب روایاتی هستند که در موارد خاصی مانند لباس و بدن و ظروف وارد شده اند لذا تعدی از موارد این روایات به آب مضاف وجهی ندارد زیرا امکان دارد که مواردی که در این روایت ذکر شده اند خصوصیتی داشته باشند و همین احتمال خصوصیت در موارد نصوص، مانع از تعدی به آب مضاف می باشد.

### اشکال

روایات مطهریت آب منحصر به روایاتی نیست که در آن به موارد خاصی مانند لباس و بدن و ظروف اشاره شده است، بلکه روایاتی مانند موثقه عمار که مطهریت آب را برای هر شیء متنجسی اثبات می کند «یغسل کل ما اصاب ذلک الماء» نیز وجود دارد و با استفاده از عمومیت این روایت می توان مطهریت آب برای آب مضاف را نیز اثبات نمود.

### جواب

در موثقه عمار تعبیر (یغسل) آمده است و در اتصال آب به آب مضاف متنجس، عنوان غسل صدق نمی کند.

۱. وسائل الشیعة: باب ۳ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۱۲.

۲. یعنی داشتن منبع جوشان مثل چشمه یا غیر جوشان همچون منبع آب که آب از آن در لوله ها جریان می یابد، در صورتی که به قدر کر باشد.

۳. آب کر نزد مشهور فقیهان مقدار آبی است که اگر در ظرفی که هر یک از درازا، پهنا و گودی آن سه وجب و نیم معمولی است بریزند آن را پر کند. از این رو، مجموع مساحت آب کر چهل و دو و هفت هشتم وجب است. مساحت سی و شش و بیست و هفت وجب نیز گفته شده است. درباره وزن آن ۳۷۶/۷۴۰، ۳۷۷، و ۳۸۴ کیلوگرم و غیر آن ذکر شده است. برخی گفته اند: اگر مقدار وزن آب ۴۸۰ کیلوگرم باشد، طبق نظر تم امی فقهاء آب کر است؛ آب کر از اقسام آب مطلق و پاک کننده است و به ملاقات نجاست نجس نمی شود، مگر آن که رنگ، بو یا مزه آن بر اثر ملاقات با نجاست تغییر کند. در این صورت، پاک شدن آن منوط به زوال تغیر و اتصال به آب کر دیگر یا آب جاری و آمیختگی با آن است. (فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام ج ۱ ص ۹۰).

### تطهير آب مضاف از باب استهلاك

اگر مقدار زیادی آب به آب مضاف متنجس اضافه شود که در نتیجه، آب مضاف در آن آب ها مستهلک شود از باب استهلاك ظاهر خواهد شد لکن در این صورت از این باب که موضوع آن از بین رفته است حکم به طهارت آن خواهیم کرد و الا آب مضاف با حفظ عنوان خود، قابلیت تطهير با آب را ندارد.

### تطبيق

۳- و اما مطهریته للماء المتنجس

فلعموم التعليل في صحیحة ابن بزيع عن الرضا عليه السلام: «ماء البئر واسع لا يفسده شيء إلا ان يتغير ريحه أو طعمه فينزع حتى يذهب الريح و يطيب طعمه لأن له مادة»، فإذا اتصل القليل المتنجس بالكر كفي في حصول الطهارة له.

۳- و اما مطهریت آب برای آب متنجس

به دلیل عمومیت تعلیلی است که در صحیحۀ ابن بزيع از امام رضا عليه السلام نقل شده است که: «آب چاه وسیع است و چیزی آن را فاسد نمی کند مگر این که بو یا طعم آن تغییر کند پس از آب آن برداشته می شود تا بوی آن برود و طعم آن گوارا شود؛ زیرا برای آب چاه ماده و منبع است». لذا اگر آب قلیل متنجس به آب کر متصل شود برای حصول طهارت برای آن کفایت می کند.

۴- و اما عدم تطهيره للمضاف

فلم يخالفه - إلا العلامة<sup>۲</sup> - للقصور في المقتضى فان التعدى من الموارد الخاصة لا وجه له بعد احتمال الخصوصية.

۴- و اما عدم مطهریت آب برای آب مضاف

در این حکم جز علامه کسی مخالفت نکرده است. دلیل این حکم کوتاهی مقتضای ادله نسبت به آب مضاف می باشد زیرا ادله مطهریت آب در موارد خاصی وارد شده است و تعدی از آن موارد به آب مضاف به خاطر احتمال خصوصیت در آن موارد جائز نیست.

و موثقة عمّار لا يمكن التمسك بها لعدم صدق الغسل.

و تمسك به موثقة عمّار نیز امکان ندارد زیرا در تطهير آب مضاف با آب، غسل صدق نمی کند.

أجل تطهيره له من باب الاستهلاك و السالبة بانتفاء الموضوع أمر على مقتضى القاعدة.

بله تطهير آب برای آب مضاف از باب استهلاك و از بین رفتن موضوع امری است که مطابق با قاعده است.

Sco1 → ۱۰:۵۶

۱. وسائل الشیعة: باب ۳ من ابواب الماء المطلق، حدیث ۱۲.

۲. تذكرة الفقهاء: ۳۳/۱؛ جامع المقاصد: ۱۲۵/۱.



## مستند حکم ظرفی که با آب دهان سگ نجس شده است.

در تبیین احکام مطهریت آب بیان شد که ظرفی که با آب دهان سگ نجس شده است، باید ابتدا خاک مالی کرد و سپس دو مرتبه با آب قلیل یا یک مرتبه با آب کثیر شستشو داد. دلیل این حکم صحیحه‌ای است که فضل بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. راوی از حضرت درباره باقیمانده آبی که سگ از آن خورده است سوال می‌کند و حضرت در جواب می‌فرماید: «رجس نجس لا يتوضأ بفضله و اصبب ذلك الماء و اغسله بالتراب أول مرة ثم بالماء (مرتین)». «پلید و نجس است با باقی مانده آن وضوء گرفته نمی‌شود و ریخته می‌شود و ظرف آن ابتداء خاک مالی شده و سپس دو مرتبه با آب شسته می‌شود». طبق نقل محقق در کتاب معتبر، کلمه (مرتین) وجود دارد لذا بر اساس نقل محقق، استناد به این روایت برای اثبات حکم بدون اشکال خواهد بود.

اما اگر نقل‌های دیگر این روایت را معتبر بدانیم و بناء را بر عدم وجود کلمه (مرتین) بگذاریم اگر چه صحیحه یک بار شستن را برای حصول طهارت کافی می‌داند لکن لب‌توجه به موثقه عمار که در مباحث آتی به آن اشاره خواهیم کرد و طبق مضمون آن برای تطهیر ظرف متنجس باید سه مرتبه آن را شستشو داد، صحیحه بقباق را قید زده و وجوب شستشو در آن را مقید به سه مرتبه خواهیم کرد، زیرا احتمال ضعیف بودن آب دهان سگ از سائر نجاسات داده نمی‌شود.

لازم به ذکر است که همان‌گونه که موثقه، مقید صحیحه شده و لزوم غسل را مقید به سه مرتبه می‌کند، صحیحه بقباق نیز مقید موثقه بوده و وجوب سه مرتبه شستن را مقید به خاک مالی کردن در مرتبه اول می‌کند. البته با توجه به این که موثقه عمار اختصاص به طهارت با آب قلیل دارد، صحیحه بقباق در طهارت با آب قلیل مقید به سه مرتبه شستشو خواهد شد و اطلاق آن در آب کثیر به حال خود باقی خواهد ماند، لذا در حصول طهارت برای ظرفی که با آب دهان سگ متنجس شده است بعد از خاک مالی کردن یک مرتبه شستشو با آب کثیر کفایت می‌کند.

۱. وسائل الشیعة: باب ۷۰ من ابواب النجاسات، حدیث ۱.

۲. اختصاص موثقه عمار به آب قلیل از این جهت می‌باشد که حضرت در این روایت که در باره کیفیت تطهیر ظرف و کوزه می‌فرماید: «سه مرتبه آب را داخل آن ریخته و سپس خالی کنید بعد از دفعه سوم این ظرف و کوزه ظاهر خواهد بود». همانطور که از ظاهر این روایت معلوم است حضرت در مقام بیان تطهیر با آب قلیل هستند.

۵- و اما ان حکم الاناء الذى ولغ فيه الكلب ما تقدم،

۵- و اما حکم ظرفی که سگ آن را لیس زده است همان است که گذشت،

فلصحيحة البقباق عن أبي عبد الله عليه السلام اذ سئل عن الكلب، فقال: «رجس نجس لا يتوضأ بفضله و اصيب ذلك الماء و اغسله بالتراب أول مرة ثم بالماء (مرتین)»<sup>۱</sup>. بناء على وجود كلمة «مرتین» حسب نقل المحقق في المعتبر<sup>۲</sup>. به دلیل صحیحۀ بقباق می باشد که از امام صادق علیه السلام درباره سگ سوال کرد و حضرت فرمود: «کثیف و نجس است با اضافه آبی که خورده است وضوء گرفته نمی شود و آن آب ریخته می شود و ظرف آن اول با خاک و سپس با آب دو مرتبه شسته می شود». به شرط این که کلمه «مرتین» بنابر آنچه که محقق در کتاب معتبر نقل کرده است در این روایت وجود داشته باشد.

و اما بناء على عدم وجودها فإطلاقها و ان اقتضى كفاية المرأة إلّا ان موثقة عمار الآتية دلّت على ان الاناء المتنجس بأى نجاسة كانت يجب غسله ثلاث مرات، و لا يحتمل ان الولوج أضعف نجاسة من غيره.

و اما بنابراین که کلمه «مرتین» در این روایت وجود نداشته باشد، پس اطلاق این روایت هر چند مقتضی کفایت یک بار شستن را می کند لکن موثقه عمار که بعداً خواهد آمد دلالت می کند که ظرف متنجس به هر نجاستی باید سه مرتبه شسته شود و احتمال داده نمی شود که آب دهان سگ از نجاسات دیگر ضعیف تر باشد. و بذلك تصبح الموثقة مقيدة للصحيحة، و فى نفس الوقت نفسه تصير الصحيحة مقيدة للموثقة من ناحية لزوم التغير . و هذا يعنى ان كل واحدة تصبح مقيدة للأخرى من جهة.

و بنابراین موثقه عمار مقید صحیحۀ بقباق خواهد شد و در همین هنگام صحیحۀ بقباق مقید موثقه عمار از جهت لزوم خاک مالی کردن خواهد شد. و این یعنی هر کدام از این دو روایت یک دیگر را از جهتی تقیید می زنند.

۶- و اما اختصاص التعدد ثلاثاً فى غسل ما ذكر بالقليل، فلان الموثقة - المقيدة للصحيحة - الدالة على اعتبار التعدد مختصة بالقليل كما يظهر بأدنى تأمل، فيبقى إطلاق الصحيحة - بناءً على عدم كلمة «مرتین» - على حاله فى غير القليل. ۶- و اما این که حکم تعدد سه گانه غسل، به تطهیر با آب قلیل اختصاص دارد به این علت است که موثقه عمار - که صحیحۀ بقباق را مقید نمود - دلالت بر اعتبار تعدد در آب قلیل دارد همچنان که این مطلب با اندک تاملی در آن روشن می شود، لذا اطلاق صحیحۀ بقباق - بنابراین که کلمه «مرتین» وجود نداشته باشد - در غیر آب قلیل به حال خود باقی خواهد ماند.

۲۷:۳۲ ➔ Sco۲

۱. وسائل الشيعة: باب ۷۰ من ابواب التجاسات، حديث ۱.

۲. المعتبر فى شرح المختصر ۱: ۴۵۸.

## مستند وجوب هفت مرتبه شستشو برای ظروف متنجس به آب دهان خوک

مستند این حکم روایتی است که علی بن جعفر از برادر بزرگوارشان امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می‌کند. بر اساس این روایت علی بن جعفر «از امام کاظم علیه السلام درباره کیفیت تطهیر ظرفی که خوک از آن آشامیده است سوال می‌کند و حضرت می‌فرماید: هفت مرتبه شسته می‌شود».

ظاهر این روایت دلالت بر وجوب هفت مرتبه شستشو برای تطهیر ظرفی است که با آب دهان خوک متنجس شده است و از آنجائی که حضرت تفصیلی بین غسل با آب قلیل و آب کثیر نداده اند، وجوب هفت مرتبه شامل تطهیر با آب کثیر نیز می‌باشد. (FG<sup>۱</sup>)

### تطبیق

۷- و اما وجوب الغسل سبعا فی شرب الخنزیر<sup>۱</sup>، فلصحیحة علی بن جعفر عن أخیه علیه السلام: «سألته عن خنزیر شرب من إناء کیف یصنع به؟ قال: یغسل سبع مرّات»<sup>۲</sup>. و اطلاقها یعمّ الغسل بالکثیر أیضاً.

۷- و اما وجوب هفت بلو شستن ظرفی که خوک از آن نوشیده است به دلیل صحیحۀ علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام می‌باشد: «از حضرت درباره ظرفی که خوک از آن نوشیده است سوال شد که ظرف آن چگونه تطهیر می‌شود؟ حضرت فرمود: هفت مرتبه شسته می‌شود». و اطلاق این صحیحۀ شامل آب کثیر نی می‌شود.

Scor<sup>۳</sup> ➔ ۲۹:۵۷

۱. مصنف به مستند حکم وجوب هفت مرتبه غسل برای ظرفی که در آن موش مرده است اشاره ای نکرده است دلیل این حکم قسمتی از موثقه عمار می‌باشد که حضرت می‌فرماید: «وَقَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ الَّذِي تُصِيبُ فِيهِ الْجُرْدَ مِئْتًا سَبْعَ مَرَّاتٍ». «ظرفی را که موش مرده در آن افتاده است هفت مرتبه شستشو ده». (وسائل الشیعة: باب ۵۳ من ابواب النجاسات، حدیث ۱).  
۲. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب الأسار الحدیث ۲.

## چکیده

۱. عمومیت تعلیل، مستفاد از صحیحۀ ابن بزيع دليل مطهریت آب برای آب متنجس می‌باشد.
۲. با توجه به احتمال خصوصیت در روایات مطهریت آب در موارد خاصه مانند لباس، بدن و ظروف، تعدی از این موارد به آب مضاف وجهی ندارد.
۳. عدم صدق غسل در اتصال آب به آب مضاف مانع تمسک به عمومیت موثقه عمار برای مطهریت آب برای آب مضاف می‌باشد.
۴. تنها راه طهارت آب مضاف متنجس استهلاك آن در آب مطلق است.
۵. صحیحۀ بقباق طبق نقل محقق در کتاب معتبر، مستند حکم تطهیر ظرف متنجس به آب دهان سگ با آب قلیل می‌باشد.
۶. در صورت عدم وجود کلمه «مرتین» در صحیحۀ بقباق، مستند ما در وجوب سه مرتبه غسل موثقه عمار می‌باشد.
۷. با توجه به اختصاص موثقه عمار به تطهیر با آب قلیل، اطلاق صحیحۀ بقباق مبنی بر کفایت یک بار غسل در حصول طهارت با آب کثیر به حال خود باقی می‌ماند.
۸. مستند وجوب هفت مرتبه غسل برای طهارت ظرفی که خوک از آن آشامیده است، صحیحۀ علی بن جعفر می‌باشد.
۹. از اطلاق صحیحۀ علی بن جعفر، عمومیت حکم «هفت مرتبه غسل» برای تطهیر ظرف متنجس به آب دهان خوک با آب کثیر استفاده می‌شود.



# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

«فقه ۱»

سطح ۲

کتاب الطهارة

درس ۴۰

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد جواد حججی

**مقدمه**

در درس‌های گذشته کتاب طهارت را با بحث مطهریت آب و ذکر احکام آن آغاز نمودیم و به بررسی مستندات احکام مطهریت آب برای آب متنجس و ظروفی که با آب دهان سگ و خوک متنجس شده اند پرداختیم و دلیل عدم مطهریت آب برای آب مضاف را نیز بیان کردیم.

در این درس در ادامه مباحث قبل به بررسی احکام تطهیر ظروف، بدن، لباس و سایر اجسام خواهیم پرداخت و مستندات احکام هر یک را در صورت تنجس با بول و تنجس با سایر نجاسات، به صورت جداگانه بررسی خواهیم کرد.

در پایان نیز به دلیل مطهریت آب باران و عدم نیاز به تعدد و عصر اشاره خواهیم کرد و با بررسی آن بحث مطهریت آب را به پایان خواهیم رساند.

٨- و اما وجوب التطهير الاوانى ثلاثا بالقليل فى غير ذلك، فلموثق عمّار الساباطى المتقدّم، فقد ورد فيها : «سئل عن الكوز و الإناء يكون قدرا كيف يغسل؟ و كم مرّة يغسل؟ قال: يغسل ثلاث مرّات يصبّ فيه الماء فيحرك فيه ثم يفرغ منه ثم يصبّ فيه ماء آخر فيحرّك فيه ثم يفرغ ذلك الماء ثم يصبّ فيه ماء آخر فيحرك فيه ثم يفرغ منه و قد طهر...».

٩- و اما الاكتفاء بالمرّة فى الغسل بالكثير

فلإطلاق دليل مطهريّة الغسل الذى يقتصر فى تقييده على مورد الموثقة و هو الغسل بالقليل.

١٠- و اما استثناء أوانى الخمر، فلإطلاق موثقة عمّار المتقدّمة: «...و قال: فى قدح أو إناء يشرب فيه الخمر، قال: تغسله ثلاث مرّات».

١١- و اما وجوب غسل البدن عند تنجّسه بالبول مرّتين فى القليل و واحدة فى الكثير، فلصحيحة أبى إسحاق النحوى

عن أبى عبد الله عليه السّلام: «سألته عن البول يصيب الجسد، قال: صبّ عليه الماء مرّتين»

و غيرها، فان التعبير بالصبّ يختص بالقليل، و يبقى الغسل بالكثير و حالة التنجس بغير البول مشمولين لإطلاق دليل مطهريّة الغسل فتكفى المرّة.

١٢- و اما حكم الثياب، فيدل عليه صحيح محمّد بن مسلم: «سألته أبا عبد الله عليه السّلام عن الثوب يصيبه البول، قال:

اغسله فى المرن مرّتين فإن غسلته فى ماء جار فمرّة واحدة»، فانه يدلّ على الاكتفاء بالمرّة فى الجارى و لزوم التعدّد فى غيره. كما انه يختص بحالة تنجّس الثياب بالبول و تبقى حالة التنجس بغيره مشمولة لإطلاق دليل مطهريّة الغسل.

١٣- و اما لزوم المرّتين لدى المشهور فى القليل فى بقية الأجسام إذا تنجست بالبول فللتعدى من البدن و الثوب إلى

غيرهما و عدم فهم الخصوصية.

بيد أن عهدة الدعوى المذكورة على مدّعيتها.

١٤- و اما كفاية المرّة فى التنجس بغير البول ، فلإطلاق دليل مطهريّة الغسل بعد عدم المقيد.

١٥- و اما الحكم بكفاية اصابة ماء المطر بلا حاجة إلى عصر أو تعدّد، فمشهور لم تعرف فيه نسبة الخلاف للمتقدّمين.

و تدلّ عليه رسالة الكاهلى عن رجل عن أبى عبد الله عليه السّلام: «... كلّ شىء يراه ماء المطر فقد طهر». بناء على

تمامية كبرى الانجبار بفتوى المشهور.

## یادآوری

در مباحث گذشته بیان شد که ظرفی که با آب دهان سگ متنجس شده است اول باید خاک مالی شود و سپس دو مرتبه با آب قلیل یا یک مرتبه با آب کثیر شسته شود. در تعلیل این حکم توضیح داده شود که اگر تعبیر «مرتین» در صحیحۀ بقباق وجود داشته باشد در تطهیر این ظرف چه با آب قلیل و چه با آب کثیر باید دو مرتبه بعد از خاک مالی کردن آن را شستشو داد. و اگر این تعبیر وجود نداشته باشد مقتضی تعبیر امام علیه‌السلام این است که یک بار شستن کفایت می‌کند اما با توجه به موثقهٔ عمار که در تطهیر ظروف از سائر نجاسات با آب قلیل سه مرتبه شستن را لازم می‌داند و از طرفی هم احتمال ضعیف بودن نجاست کلب از سائر نجاسات داده نمی‌شود در تطهیر ظرف از نجاست کلب با آب قلیل ملتزم به دو مرتبه غسل بعد از تعفیر شدیم و اما در مورد غسل با آب کثیر به همان اطلاق صحیحۀ بقباق تمسک کرده و یک بار غسل بعد از تعفیر را در تطهیر ظرف کافی دانستیم.

در مورد تطهیر ظرفی که با آب دهان خوک یا جسد موش نجس شده است نیز گفتیم که به اطلاق صحیحۀ علی بن جعفر باید با آب کثیر یا آب قلیل، هفت مرتبه شسته شود.

در ادامه بحث به بررسی مستند احکام ظروفی خواهیم پرداخت که به غیر نجاست کلب و خنزیر متنجس شده‌اند.

SCO۱ ➔ ۴:۰۱

### مستند وجوب سه بار غسل با آب قلیل برای تطهیر ظروف متنجس به غیر کلب و خنزیر

در احکام مطهریت آب یاد آور شدیم که برای تطهیر ظروف که با ولوغ سگ یا شرب خنزیر متنجس نشده بلکه با سائر نجاسات مانند خون متنجس شده‌اند، باید سه مرتبه با آب قلیل شستشو داده شوند. دلیل این مطلب موثقهٔ عمار ساباطی است که از امام صادق علیه‌السلام روایتی را نقل می‌کند که حضرت در آن به سوالاتی پاسخ داده اند از جمله این که: «از امام علیه‌السلام دربارهٔ کوزه و ظرفی که نجس شده است سوال شد چگونه شسته شود؟ و چند مرتبه شسته شود؟ حضرت فرمود: سه مرتبه شسته می‌شود آب درون آن ریخته و تکان داده می‌شود سپس بیرون ریخته می‌شود دوباره آب دیگری درون آن ریخته و تکان داده می‌شود و سپس بیرون ریخته می‌شود و پاک می‌شود...».

### دلیل کفایت یک بار شستن با آب کثیر

نگاهی اجمالی به ادلهٔ مطهریت آب مانند موثقهٔ عمار که در مستند شماره ۲ گذشت ما را به این مطلب رهنمون می‌سازد که یک بار شستن هر متنجسی برای حصول طهارت آن کفایت می‌کند. چنانچه اطلاق «یغسل کل ما اصابه ذلک الماء» در همین موثقه ناظر به کفایت یک بار شستن است اما با وجود موثقهٔ دیگری از همین راوی که دلالت بر وجوب سه مرتبه شستن با آب قلیل می‌کند چاره‌ای نیست که اطلاق این ادله را درباره آب قلیل مقید کنیم و اما دربارهٔ آب کثیر مانعی از تمسک به اطلاق وجود ندارد و حکم به کفایت یک بار شستشو برای حصول طهارت می‌کنیم.



## تطبيق

۸- و اما وجوب التطهير الاواني ثلاثا بالقليل في غير ذلك،

۸- و اما وجوب سه مرتبه شستشو با آب قليل برای تطهير ظروف در غير نجاست سگ و خوک،

فلموثق عمّار الساباطی المتقدّم، فقد ورد فيها: «سئل عن الكوز و الإناء يكون قدرا كيف يغسل؟ و كم مرّة يغسل؟ قال : يغسل ثلاث مرّات يصبّ فيه الماء فيحرك فيه ثم يفرغ منه ثم يصبّ فيه ماء آخر فيحرك فيه ثم يفرغ ذلك الماء ثم يصبّ فيه ماء آخر فيحرك فيه ثم يفرغ منه و قد طهر ...<sup>۱</sup>»

به دليل موثقه عمار ساباطی است که گذشت در این روایت آمده است: «از امام عليه السلام درباره کوزه و ظرفی که نجس شده است سوال شد: چگونه شسته شود؟ و چند مرتبه شسته شود؟ حضرت فرمود: سه مرتبه شسته می شود آب درون آن ریخته و تکان داده می شود سپس بیرون ریخته می شود دوباره آب دیگری درون آن ریخته و تکان داده می شود و سپس بیرون ریخته می شود و سپس آب دیگری درون آن ریخته و تکان داده می شود و سپس بیرون ریخته می شود و پاک می شود...».

۹- و اما الاكتفاء بالمرّة في الغسل بالكثير، فلاطلاق دليل مطهريّة الغسل الذي يقتصر في تقييده على مورد الموثقة و هو الغسل بالقليل.

۹- و اما کافی بودن یک مرتبه غسل با آب كثير به دليل اطلاق دليل مطهريت غسل می باشد که در تقييد آن به مورد موثقه که تطهير با آب قليل است، اکتفاء می شود.

۱۴:۱۲ ➔ Sco2

## دليل وجوب سه بار غسل ظروف خمر

در مستند شماره ۹ بيان شد که برای تطهير ظروف با آب كثير یک مرتبه غسل کفايت می کند اما از این حکم یک مورد استثناء شده است و آن ظروف خمر می باشد و در تطهير این ظروف چه با آب قليل و چه با آب كثير باید سه مرتبه آن ها را شستشو داد. دليل این مطلب نیز همان موثقه عمار است که در یکی از سوالات از حضرت امام صادق عليه السلام از همین ظروف سوال می شود: «و سوال شد در جام یا ظرفی که در آن شراب آشامیده شده است، حضرت فرمود: سه مرتبه شسته می شود». (FG1)

## تطبيق

۱۰- و اما استثناء أواني الخمر، فلاطلاق موثقة عمّار المتقدّمه: «...و قال: في قدح أو إناء يشرب فيه الخمر، قال: تغسله ثلاث مرّات»<sup>۲</sup>.

۱. وسائل الشیعة الباب ۵۳ من أبواب النجاسات الحديث

۱. وسائل الشیعة الباب ۵۱ من أبواب النجاسات الحديث

۱۰- و اما استثناء ظروف خمر، به دلیل اطلاق موثقهٔ عمار سابق است: «... و سوال شد در جام یا ظرفی که در آن شراب آشامیده شده است، حضرت فرمود: سه مرتبه شسته می شود».

Sco<sup>۳</sup> ➔ ۱۵:۲۴

### دلیل وجوب دو بار غسل بدن با آب قلیل و کفایت یک بار با آب کثیر در صورت تنجس با بول

اما دربارهٔ کیفیت تطهیر بدن از بول با آب قلیل روایتی از ابی اسحاق نحوی وجود دارد که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ همین مسأله سوال می کند: «سألته عن البول يصيب الجسد، قال: صبّ عليه الماء مرتين»<sup>۱</sup> «از حضرت دربارهٔ تنجس بدن با بول سوال کردم، حضرت فرمود: دو مرتبه بر بدن آب ریخته می شود».

تعبیر «صبّ» که در این روایت وارد شده است حکایت از غسل با آب قلیل دارد زیرا ظاهر این تعبیر این است که شخص با ظرفی آب را برداشته و آن را بر بدن خود می ریزد. لذا با وجود این صحیحه حکم تطهیر بدن از بول با آب قلیل مشخص می شود. اما دربارهٔ تطهیر بدن از بول با آب کثیر یا تطهیر آن از سائر نجاسات روایت خاصی وارد نشده است لذا اطلاق کفایت یک مرتبه غسل با آب برای حصول طهارت هم چنان که در موثقهٔ عمار آمده بود، در این موارد به حال خود باقی می ماند. (FG۲)

### تطبيق

۱۱- و اما وجوب غسل البدن عند تنجسه بالبول مرتين في القليل و واحدة في الكثير، فلصحيحة أبي إسحاق النحوي عن أبي عبد الله عليه السلام: «سألته عن البول يصيب الجسد، قال: صبّ عليه الماء مرتين»<sup>۲</sup> و غيرها، فان التعبير بالصبّ يختص بالقليل،

۱۱- و اما وجوب دو مرتبه شستن بدن با آب قلیل هنگام تنجس آن با بول و یک مرتبه با آب کثیر، به دلیل صحیحهٔ ابی اسحاق نحوی از امام صادق علیه السلام می باشد: «که از حضرت دربارهٔ تنجس بدن با بول سوال کردم، حضرت فرمود: دو مرتبه بر بدن آب ریخته می شود». و غیر این صحیحه، به دلیل این که تعبیر به «صب» اختصاص به آب قلیل دارد.

و يبقى الغسل بالكثير و حالة التنجس بغير البول مشمولين لإطلاق دليل مطهريّة الغسل فتكفي المرّة.

و غسل با آب کثیر و حالت تنجس به غیر بول باقی می ماند که مشمول اطلاق دلیل مطهریت غسل می باشند، لذا یک مرتبه شستشو در این موارد کفایت می کند.

Sco<sup>۴</sup> ➔ ۲۲:۰۵

۲. وسائل الشيعة الباب ۱ من أبواب النجاسات الحديث ۳.

۱. وسائل الشيعة الباب ۱ من أبواب النجاسات الحديث ۳.

## مستند احکام لباس‌ها

در بیان احکام مطهریت آب برای لباس‌های متنجس بیان شد که برای تطهیر لباس از بول باید با آب قلیل دو مرتبه شستشو داده شود و اگر شخص لباس را در آب جاری شستشو می‌دهد یک بار شستن آن برای حصول طهارت کفایت می‌کند. دلیل این حکم روایتی است که محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام درباره همین موضوع سوال می‌کند: «از امام صادق علیه السلام از لباسی که با بول آلوده شده است سوال کردم، حضرت فرمود: در مرکن (ظرف رختشویی) دو مرتبه بشوی و اگر با آب جاری آن را شستشو دادی یک مرتبه کفایت می‌کند».

از این روایت حکم تطهیر لباس از بول مشخص می‌شود و اما حکم تطهیر لباس از سائر نجاسات باقی می‌ماند که درباره آن به اطلاق کفایت یک مرتبه غسل با آب برای حصول طهارت تمسک می‌کنیم. (FG۳)

### تطبيق

۱۲- و اما حکم الثیاب، فیدل علیه صحیح محمد بن مسلم: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الثوب يصبیه البول، قال: اغسله فی المرکن مرتین فإن غسلته فی ماء جار فمرة واحدة»،

۱۲- و اما حکم لباس، صحیح محمد بن مسلم بر آن دلالت می‌کند: «از امام صادق علیه السلام از لباسی که با بول آلوده شده است سوال کردم، حضرت فرمود: در مرکن (ظرف رختشویی) دو مرتبه بشوی و اگر با آب جاری آن را شستشو دادی یک مرتبه کفایت می‌کند».

فانه يدل على الاكتفاء بالمرّة في الجاری و لزوم التعدّد في غيره. كما انه يختص بحالة تنجّس الثياب بالبول و تبقى حالة التنجّس بغيره مشمولة لإطلاق دليل مطهريّة الغسل.

همانا این صحیح بر کفایت یک مرتبه شستشو در آب جاری و لزوم تعدد در غیر جاری دلالت می‌کند. همچنانکه این صحیح اختصاص به تنجس لباس به بول دارد و حالت تنجس لباس به غیر بول باقی می‌ماند که مشمول اطلاق دلیل مطهریت غسل می‌باشد.

Sc05 ➔ ۲۴:۲۶

### دلیل لزوم دو بار غسل با قلیل برای تطهیر سائر اجسام متنجس به بول

در مباحثی که گذشت حکم بدن و لباس را بیان کردیم و گفتیم که در تطهیر هر یک از این موارد از بول با آب قلیل روایاتی مبنی بر لزوم دو بار شستشو وارد شده است. بعضی مدّعی شده‌اند که با توجه به عدم تفاوت بین لباس و بدن با سائر اشیاء و عدم وجود خصوصیتی برای لباس و بدن این حکم را به سائر اشیاء نیز سرایت داده‌اند البته این صرف یک ادعاست و چه بسا بتوان در تطهیر سائر اشیاء از بول با آب قلیل به اطلاق دلیل مطهریت غسل با آب تمسک نمود، و حکم به کفایت یک مرتبه شستشو داده شود.

۲. وسائل الشیعة الباب ۲ من أبواب النجاسات الحدیث ۱.

## دلیل کفایت یک بار غسل برای تطهیر سائر اجسام متنجس به غیر بول

تمسک به اطلاق کفایت یک مرتبه غسل در حصول طهارت نیای سائر اشیاء متنجس به غیر بول بدون مانع و مورد اتفاق علماء می‌باشد و مقیّدی نیز برای این اطلاق وارد نشده است. (FG۴)

### تطبیق

۱۳- و اما لزوم المرّتين لدى المشهور في القليل في بقية الأجسام إذا تنجست بالبول فللتعدى من البدن و الثوب إلى غيرهما و عدم فهم الخصوصية.

۱۳- و اما قول مشهور مبني بر لزوم دو مرتبه شستن با آب قلیل برای طهارت سائر اجسام هنگامی که با بول متنجس می‌شوند، به دلیل سرایت حکم لباس و بدن به سائر اجسام و عدم فهم خصوصیت برای لباس و بدن در این حکم می‌باشد.

بید أن عهدة الدعوى المذكورة على مدّعيتها.

البته مسئولیت این ادعا به عهده مدعی آن می‌باشد.

۱۴- و اما كفاية المرّة في التنجس بغیر البول ، فلاطلاق دليل مطهريّة الغسل بعد عدم المقيد.

۱۴- و اما کفایت یک مرتبه شستن در تنجس به غیر بول به علت اطلاق دلیل مطهریت غسل با آب می‌باشد بعد از این که برای آن مقیّدی نیست.

Sc0۶ ➔ ۲۹: ۰۷

## دلیل مطهریت آب باران بدون نیاز به عصر و تعدد

این حکم بین فقهاء مشهور است و نسبت خلافی نیز از متقدمین در این مسأله شناخته نشده است. درباره این حکم نیز روایت مرسله‌ای<sup>۱</sup> نیز وارد شده است که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «هر چیزی که آب باران با آن اصابت کند به تحقیق طاهر می‌شود».

البته برای صحت استناد به این مرسله باید جبران ضعف سند به فتوای مشهور را قبول داشته باشیم<sup>۲</sup>.

(FG۵)

### تطبيق

۱۵- و اما الحكم بكفاية اصابة ماء المطر بلا حاجة إلى عصر أو تعدد، فمشهور لم تعرف فيه نسبة الخلاف للمتقدمين.

۱۵- و اما حکم به کافی بودن اصابت آب باران بدون نیاز به فشار دادن یا تعدد، به دلیل شهرتی است که نسبت خلافی از متقدمین فقهاء در آن شناخته نشده است.

و تدلّ عليه مرسله الكاهلي عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام: «... كلّ شيء يراه ماء المطر فقد طهر»<sup>۳</sup>. بناء على تمامية كبرى الانجبار بفتوى المشهور.

و بر مطهریت اصابت آب باران با شی متنجس مرسله کاهلی از امام صادق علیه السلام دلالت می‌کند: «... هر چیزی که آب باران با آن اصابت کند به تحقیق طاهر می‌شود».

SCOV: ۳۱:۲۲

۱. حدیث مرسل: حدیثی است که راوی، آن را از معصوم نشنیده، لیکن بدون واسطه از وی نقل کرده باشد و یا با واسطه نقل کرده، اما واسطه را فراموش کرده و به فراموشی تصریح نموده و یا از روی عمد یا سهو آن را نیآورده باشد و یا واسطه را با ابهام ذکر کرده باشد، مانند تع بیر «عن رجل» یا «عن بعض اصحابنا»؛ واسطه حذف شده یکی باشد یا بیشتر. (فرهنگ فقه مطابق با مذهب اهل بیت علیهم السلام ج ۳ ص ۲۶۹).

۲. انجبار ضعف سند: مشهور فقیهان برآنند که عمل مشهور بر طبق روایتی که سند آن ضعیف است (شهرت عملی)، ضعف سند را جبران می‌کند. بنابراین، می‌توان به آن روایت عمل کرد؛ همان گونه که اعراض مشهور از یک روایت ه ر چند سند آن صحیح باشد موجب تضعیف آن می‌گردد؛ زیرا ملاک حجیت خبر، اطمینان و وثوق به صدور آن از معصوم علیه السلام است که با مطابقت شهرت با آن روایت حاصل می‌شود. تقویت روایت به واسطه این شهرت دو شرط دارد:

اول- شهرت در بین قداما که نزدیک به زمان معصومان علیهم السلام بوده‌اند، حاصل شده باشد.

دوم- استناد مشهور به آن روایت، در عملشان محرز باشد. (فرهنگ فقه مطابق با مذهب اهل بیت علیهم السلام ج ۱ ص ۶۸۲).

۳. وسائل الشیعة الباب ۶ من أبواب الهاء المطلق الحدیث ۵.

## چکیده

۱. مستند وجوب سه مرتبه غسل با آب قلیل برای تطهیر ظروف از غیر نجاست آب دهان کلب و خنزیر، موثقه عمار ساباطی است.
۲. دلیل کفایت یک مرتبه غسل با آب کثیر برای تطهیر ظروف متنجس به غیر نجاست کلب و خنزیر، اطلاق دلیل مطهریت غسل با آب می باشد.
۳. اطلاق موثقه عمار: «و قال: فی قدح أو إناء یشرب فیہ الخمر، قال: تغسله ثلاث مرّات» مستند حکم وجوب سه مرتبه شستشوی ظروف خمر با آب قلیل یا آب کثیر می باشد.
۴. صحیحہ ابی اسحاق نحوی مستند وجوب دو مرتبه غسل بدن با آب قلیل برای تطهیر از بول می باشد.
۵. کفایت یک بار غسل در تطهیر بدن از غیر نجاست بول یا تطهیر آن با آب کثیر مستند به اطلاق دلیل مطهریت غسل می باشد.
۶. دلیل کفایت یک مرتبه غسل لباس در آب جاری برای تطهیر از بول و لزوم دو مرتبه غسل در آب قلیل صحیحہ محمد بن مسلم است.
۷. دلیل کفایت یک مرتبه غسل برای تطهیر لباس از غیر نجاست بول اطلاق دلیل مطهریت غسل می باشد.
۸. بعضی از فقهاء حکم لزوم دو مرتبه غسل برای لباس و بدن از بول را به سائر اجسام سرایت داده اند.
۹. دلیل کفایت یک مرتبه غسل در تطهیر سائر اجسام از غیر بول، اطلاق دلیل مطهریت غسل می باشد.
۱۰. قول به کفایت اصابت آب باران برای تطهیر اشیاء بدون نیاز به عصر و تعدد مشهور بین متقدمین از فقهاء می باشد.
۱۱. مرسله کاهلی بنابر قول به جبران ضعف سند به فتوای مشهور، مستند مطهریت آب باران بدون نیاز به عصر و تعدد می باشد.



# درس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

«فقه ۱»

سطح ۲

کتاب الطهارة

درس ۴۱

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد جواد حججی

در درس‌های گذشته احکام مطهریت آب را بیان کردیم و به بررسی مستندات آن پرداختیم در درس قبل با بررسی مستندات کیفیت تطهیر ظروف، بدن، لباس و سائر اجسام با آب، بحث از اولین مطهر را به پایان رساندیم. در این درس بحث مطهریت زمین را آغاز کرده و احکام و شرائط آن را بیان خواهیم کرد در ادامه به ذکر دلیل مطهریت آن و مستندات احکام آن خواهیم پرداخت.

تطهیر کف پا و ته کفش و اطراف متعارف این دو، شرطیت مشی روی زمین و یا مسح بر آن و حکم شک در زمین بودن آنچه بر روی آن راه رفته شده است همگی از احکام مطهریت زمین هستند که با بررسی مستندات این احکام بحث مطهریت زمین را به پایان خواهیم رساند.



## متن عربی

## ٢- الأرض

تطهر الأرض باطن القدم و الحذاء و أطرافهما بالمقدار المتعارف بالمشى عليها أو بالمسح بها بشرط زوال عين النجاسة بهما.

و إذا تحقّق المشى و شك فى كون الممشى عليه أرضاً أو لا لم يحكم بالطهارة. و المستند فى ذلك:

١- اما مطهريّة الأرض لباطن القدم و مثل الحذاء، فلم ينقل فيه الخلاف إلّا عن الخلاف. و يدل عليه صحيح الحلبي : «نزلنا فى مكان بيننا و بين المسجد زقاق قدر فدخلت على أبى عبد الله عليه السّلام، فقال أين نزلتم؟ فقلنت نزلنا فى دار فلان، فقال: ان بينكم و بين المسجد زقاقا قدرا أو قلنا له: ان بيننا و بين المسجد زقاقا قدرا، فقال : لا بأس ان الأرض تطهّر بعضها بعضاً...» و غيره.

و بعموم التعليل يمكن التعدى الى مثل الحذاء، بل يمكن التمسك باطلاق الحديث بلا حاجة الى التمسك بعموم التعليل. أجل، لا بد من ضمّ التعليل الى نفي البأس كى ينتفى احتمال كون نفي البأس من جهة عدم حرمة تنجيس المسجد.

٢- و اما طهارة الأطراف بالمقدار المتعارف، فلاطلاق الصحيح بعد ندرة اصابة الباطن فقط.

٣- و اما كفاية المسح بها، فلعوم التعليل المتقدّم.

٤- و اما اشتراط زوال عين النجاسة بهما، فواضح. أجل لا يلزم زوالها بهما، بل يكفى زوالها بخرقة ثم المشى أو المسح لعدم احتمال الفرق و عموم التعليل.

٥- و اما عدم الحكم بالطهارة إذا شك فى كون الممشى عليه أرضاً، فلعدم إحراز الشرط، و هو المشى على الأرض أو المسح بها، و قاعدة الطهارة لا تجرى للاستصحاب.

## یادآوری

سخن در باب مطهرات و مطهریت آب بود در مباحث قبل بیان کردیم با توجه به ادله‌ای که آب را از مطهرات و غسل را مطهر به شمار می‌آورد هر جا در کیفیت تطهیر شک کنیم معیار و ملاک اولی ما تمسک به همین ادله است و با یک بار شستن با آب قلیل یا آب کثیر حکم به حصول طهارت می‌کنیم.

البته در مواردی مانند ظروف متنجس به ولوغ کلب یا خنزیر، ظروف خمر، تطهیر بدن یا لباس از بول با آب قلیل که دلیل خاصی مبنی بر تعدد غسل وجود دارد به همان ادله تمسک کرده و عمل می‌کنیم و در باقی موارد به همان اطلاعات اولیه مبنی بر کفایت یک بار غسل برای حصول طهارت تمسک می‌کنیم. بحث در مطهریت آب در درس قبل به پایان رسید و در این درس مطهریت زمین را به بحث و بررسی خواهیم گذاشت.

SCO۱ ➔ ۰۳:۳۳

## مطهریت زمین

یکی از چیزهایی که در شریعت اسلام به عنوان مطهر قرار داده شده زمین می‌باشد. زمین کف پا و ته کفش و اطراف این دو را در حد متعارف از نجاست تطهیر می‌کند. کیفیت تطهیر زمین نیز به این نحو است که انسان روی زمین قدم بزند یا با مسح کردن زمین نجاستی که به کف پا یا ته کفش او می‌باشد را زائل کند.

در مطهریت زمین لازم است که انسان احراز کند که روی زمین راه رفته و بواسطه راه رفتن روی زمین نجاست زائل شده است لذا اگر در زمین بودن جائی که بر روی آن راه رفته است شک نمی‌تواند حکم به طهارت کند.

## مستندات

### مطهریت زمین برای کف پا و ته کفش

غیر از شیخ طوسی در کتاب خلاف کس دیگری از فقهاء در مطهریت زمین مخالفت نکرده است و صحیحه حلبی<sup>۱</sup> نیز دلیلی بر مطهریت آن می‌باشد. روایت محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی نقل می‌کند: «نزلنا فی مکان بیننا و بین المسجد زقاق قدر فدخلت علی ابي عبد الله عليه السلام، فقال أين نزلتم؟ فقلت: نزلنا فی دار فلان، فقال: ان بینکم و بین المسجد زقاقا قدرا أو قلنا له: ان بیننا و بین المسجد زقاقا قدرا، فقال: لا بأس ان الأرض تطهر بعضها بعضا...»<sup>۲</sup> «ما در مکانی که کوچه نجسی بین ما و مسجد بود ساکن شدیم پس بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم و حضرت سوال کردند: کجا ساکن شدید؟ در جواب عرض کردیم: در خانه فلانی و حضرت فرمودند بین شما و مسجد کوچه ای

۱. محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی، کنیه اش ابو جعفر است، وی کوفی و وابسته به بنی تیم الله بن ثعلبه است آل ابی شعبه بیت معروفی از شیعه در کوفه بوده است و به علت این که محل تجارت ایشان در حلب بوده است به این مکان منسوب شده اند. جد ایشان أبو شعبه از امام حسن و امام حسین علیهما السلام روایت نقل می‌کرده و تمامی این خانواده از راویان ثقه و مورد اعتماد شیعه می‌باشند. و خود او از اصحاب امام باقر علیه السلام و دارای چند کتاب است و او را ثقه گفته‌اند.

۲. وسائل الشیعة الباب ۳۲ من أبواب النجاسات الحدیث ۴.

هست که در آن نجاست هست یا خود ما به ایشان عرض کردیم که بین ما و مسجد کوجه ای هست که در آن نجاست می‌باشد و حضرت فرمودند: اشکالی ندارد بدرستی که زمین بعضی از آن بعض دیگر را تطهیر می‌کند». توجه به این روایت ما را به مطهریت زمین رهنمون می‌سازد؛ زیرا وقتی راوی یا خود حضرت می‌فرماید که بین محل سکونت شما و مسجد کوجه ای وجود دارد که در آن نجاست وجود دارد حضرت می‌فرماید: «لا بأس» و این کلام حضرت که به صورت مطلق می‌فرماید اشکالی ندارد دلالت بر مطهریت زمین دارد زیرا قطعاً مراد حضرت این نیست که با وجود این که پا و یا کفش شما در این کوجه منتجس می‌شود اشکالی ندارد که وارد مسجد شوید. لذا اطلاق کلام حضرت در «لا بأس» و عمومیت تعلیلی که در ادامه این نفی باس می‌فرمایند: «ان الأرض تطهّر بعضها بعضاً» حاکی از مطهریت زمین برای کف پا و یا ته کفش دارد.

البته برای استدلال به کلام حضرت که فرمودند «لا بأس» برای مطهریت زمین باید حتماً تعلیل «ان الأرض تطهّر بعضها بعضاً» را نیز ضمیمه کنیم زیرا در صورتی که این تعلیل اضافه نشود احتمال دارد که نفی باس حضرت از باب عدم حرمت تنجیس مسجد باشد و نه از باب مطهریت زمین، و اضافهً تعلیل این احتمال را منتفی و مطهریت زمین را ثابت می‌کند.

برای سرایت حکم مطهریت زمین از کف پا به ته کفش می‌توانیم به عموم تعلیل یا اطلاق نفی باس تمسک کنیم.

### طهارت اطراف پا و کفش به اندازه متعارف

آلوده شدن پا و کفش هنگام راه رفتن غالباً با آلودگی اطراف پا و یا اطراف کفش همراه است و آلوده شدن کف این دو به تنهایی بدون آلوده شدن اطراف نادر است لذا می‌توان برای طهارت اطراف این دو به اطلاق صحیح ة حلبی تمسک کنیم.

### کفایت مسح با زمین در تطهیر

در ذیل صحیحۃ حلبی علت نفی باس را حضرت «ان الأرض تطهّر بعضها بعضاً» بیان فرمودند عمومیت این تعبیر هم‌چنان که راه رفتن روی زمین را در بر می‌گیرد صورت مسح با زمین را نیز شامل می‌شود.

### اشترای زوال عین نجاست با زمین

اشترای این مطلب واضح است و نیازی به علت ندارد زیرا بحث از مطهریت زمین می‌باشد و اگر زمین بخواهد مطهر چیزی باشد باید ازاله نجاست نیز به آن مستند باشد. البته در برطرف کردن عین نجاست با یک تکه پارچه و سپس راه رفتن یا مسح پا با زمین اشکالی نیست؛ زیرا در این صورت نیز استناد تطهیر به زمین صدق می‌کند و احتمال فرقی بین این صورت با صورتی که عین نجاست با راه رفتن زائل شود وجود ندارد. علاوه بر این که عمومیت تعلیل «ان الأرض تطهّر بعضها بعضاً» شامل این مورد نیز می‌شود.

عدم حکم به طهارت در صورت شک در زمین بودن آنچه که بر روی آن راه رفته شده

شرط مطهریت زمین راه رفتن یا مسح کف پا و یا ته کفش با آن است، لذا اگر در زمین بودن آنچه که بر روی آن قدم برداشته شده، شک شود نمی‌توان حکم به طهارت آن کرد؛ زیرا در این صورت شرط مطهریت زمین احراز نشده است.

### اشکال

در صورتی که شک در طهارت کنیم با تمسک به قاعده طهارت حکم به طهارت می‌کنیم.

### جواب

با وجود استصحاب نجاست نوبت به جریان قاعده طهارت نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

(FG۱)

### تطبيق

#### ۲- الأرض

تطهر الأرض باطن القدم و الحذاء و أطرافهما بالمقدار المتعارف بالمشى عليها أو بالمسح بها بشرط زوال عين النجاسة بهما.

#### ۲- زمین

۲- زمین کف پا و کفش و اطراف این دو به مقدار متعارف را تطهیر می‌کند به سبب راه رفتن روی آن یا مسح با آن به شرط این که عین نجاست به واسطه راه رفتن یا مسح با زمین از بین برود. و إذا تحقق المشى و شك في كون المشى عليه أرضاً أو لا لم يحكم بالطهارة. و اگر راه رفتن محقق شود و بر آنچه راه رفته شده شک شود که آیا زمین بوده است یا نه، حکم به طهارت نمی‌شود.

و المستند في ذلك:

مستند احکام مذکور

۱- اما مطهریة الأرض لباطن القدم و مثل الحذاء، فلم ينقل فيه الخلاف إلا عن الخلاف<sup>۲</sup>.

۱- اما در مطهریت زمین برای کف پا و کفش کسی جز شیخ در خلاف، مخالفت نکرده است

۱. بیشتر بدانیم: عدم جریان قاعده طهارت با وجود استصحاب نجاست به علت تقدم اصل موضوعی بر اصل حکمی می‌باشد.

چنانچه قضیه‌ای مجرای دو اصل باشد اصل موضوعی مقدم بر اصل حکمی است و با جریان اصل موضوعی موردی برای اصل حکمی باقی نمی‌ماند. در بحث ما نیز با استصحاب نجاست نوبت به قاعده طهارت نمی‌رسد. چون با استصحاب نجاست شکی در نجاست باقی نمی‌ماند تا به قاعده طهارت رجوع کنیم.

۱. الخلاف ۱: ۶۶ المسألة ۱۸۵.

۲. وسائل الشیعة الباب ۳۲ من أبواب النجاسات الحديث ۴.

و يدل عليه صحيح الحلبي: «نزلنا في مكان بيننا و بين المسجد زقاق قدر فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام، فقال أين نزلتم؟ فقلت: نزلنا في دار فلان، فقال: ان بينكم و بين المسجد زقاقا قدرا أو قلنا له: ان بيننا و بين المسجد زقاقا قدرا، فقال: لا بأس ان الأرض تطهر بعضها بعضا...»<sup>۱</sup> و غيره.

و صحيحه حلبي بر آن دلالت می کند: «ما در مکانی که کوچه نجسی بین ما و مسجد بود ساکن شدیم پس بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم و حضرت سوال کردند: کجا ساکن شدید؟ در جواب عرض کردیم: در خانه فلانی و حضرت فرمودند بین شما و مسجد کوچه ای هست که در آن نجاست هست یا خود ما به ایشان عرض کردیم که بین ما و مسجد کوچه ای هست که در آن نجاست می باشد و حضرت فرمودند: اشکالی ندارد بدرستی که زمین بعضی از آن بعض دیگر را تطهیر می کند.» و غیر این روایت.

و بعموم التعلیل يمكن التعدی الی مثل الحذاء، بل يمكن التمسک باطلاق الحدیث بلا حاجة الی التمسک بعموم التعلیل. با عموم علتی «که در ذیل این روایت ذکر شده است» می توان این حکم را به کفش نیز سرایت داد بلکه می توان به اطلاق حدیث بدون نیاز به عموم علت تمسک کرد.

أجل، لا بد من ضمّ التعلیل الی نفی البأس کی ینتفی احتمال کون نفی البأس من جهة عدم حرمة تنجیس المسجد. بله، باید علت را به نفی بأس ضمیمه کنیم تا احتمال این که نفی بأس از جهت عدم حرمت تنجیس مسجد باشد منتفی شود.

۲- و اما طهارة الأطراف بالمقدار المتعارف، فلاطلاق الصحيح بعد ندرة إصابة الباطن فقط.

۲- و اما طهارة اطراف به مقدار متعارف به دلیل اطلاق صحیحه حلبي است بعد از این که آلوده شدن باطن به تنهایی «بدون آلودگی اطراف» نادر است.

۳- و اما كفاية المسح بها، فلعموم التعلیل المتقدّم.

۳- و اما كفاية مسح به سبب زمین، به سبب عموم علتی است که در صحیحه حلبي گذشت.

۴- و اما اشتراط زوال عين النجاسة بهما، فواضح. أجل لا يلزم زوالها بهما، بل يكفي زوالها بخرقة ثم المشى أو المسح لعدم احتمال الفرق و عموم التعلیل.

۴- و اما شرط زوال عين نجاست به راه رفتن یا مسح با زمین روشن است. بله لازم نیست که عين نجاست با مشی یا مسح زائل شود بلکه زوال آن با تکه پارچه ای و سپس راه رفتن یا مسح کردن با زمین کفایت می کند زیرا احتمال فرق در این صورت وجود ندارد و عموم علت نیز شامل این مورد می شود.

۵- و اما عدم الحكم بالطهارة إذا شك في كون الممشى عليه أرضا، فلعدم إحراز الشرط، و هو المشى على الأرض أو المسح بها، و قاعدة الطهارة لا تجرى للاستصحاب.

۵- و اما عدم حکم به طهارت هنگامی که شک در این داشته باشیم که آن چه که روی آن راه رفته شده است زمین باشد به دلیل عدم احراز شرط می باشد که آن راه رفتن روی زمین یا مسح با زمین می باشد و قاعده طهارت هم به علت وجود استصحاب نجاست جاری نمی شود.

Sco۲ ➔ ۲۹:۲۸

## چکیده

۱. زمین کف پا، کفش و اطراف متعارف این دو را با راه رفتن روی آن یا مسح به آن تطهیر می‌کند.
۲. برای تطهیر کف پا و کفش باید با راه رفتن روی زمین یا مسح با آن عین نجاست زائل شود.
۳. اگر در صدق زمین بر چیزی که روی آن راه رفته می‌شود شک شود، حکم به طهارت نمی‌شود.
۴. در مطهریت زمین غیر از شیخ طوسی در کتاب خلاف کسی مخالفت نکرده است.
۵. اطلاق و تعلیل صحیحهٔ حلبی بر مطهریت زمین دلالت می‌کند.
۶. برای مطهریت زمین برای کف کفش می‌توان به اطلاق صحیحهٔ حلبی تمسک کرد.
۷. در تمسک به اطلاق صحیحه برای اثبات مطهریت زمین باید تعلیل مذکور در روایت نیز ضمیمه شود تا احتمال نفی بآس از جهت عدم حرمت تنجیس مسجد منتفی شود.
۸. اطلاق صحیحهٔ حلبی بعد از ندرت آلوده شدن کف پا یا کفش به تنهائی، دلیل مطهریت زمین برای اطراف متعارف این دو می‌باشد.
۹. عمومیت تعلیل «ان الارض تطهر بعضها بعضا» دلالت بر کفایت مسح با زمین در حصول طهارت می‌کند.
۱۰. برای تطهیر کف پا یا کفش به دلیل عدم احتمال فرق و عمومیت تعلیل می‌توان ابتداء عین نجاست را با تکه پارچه‌ای زائل کرد و سپس روی زمین راه رفت.
۱۱. علت عدم حکم ببطهارت در صورت شک در صدق زمین، عدم احراز شرط مطهریت زمین می‌باشد.
۱۲. در صورت شک در حصول طهارت با وجود استصحاب نجاست مجالی برای جریان قاعدهٔ طهارت باقی نمی‌ماند.



# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

«فقه ۱»

سطح ۲

کتاب الطهارة

درس ۴۲

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد جواد حججی



**مقدمه**

در مباحث گذشته دو مورد از مطهرات را مورد بحث و بررسی قرار دادیم. ابتداء مطهریت «آب» را با نقد و بررسی مستندات آن مطرح کردیم و سپس به بیان احکام مطهریت «زمین» و بررسی مستندات آن پرداختیم. در این درس بحث را با مطهریت خورشید آغاز خواهیم نمود و شرائط و مستندات آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و بیان خواهد شد تابش نور خورشید پاک‌کننده زمین، درختان و به طور کلی غیر منقولات می‌باشد. اگر عین نجس مانند سگ تبدیل به نمک شود یا چوب متنجسی تبدیل به خاکستر شود، حکم به طهارت این دو از باب «استحاله» داده می‌شود که با توضیح و طرح ادله مطهریت آن بحث را در مطهرات ادامه خواهیم داد. مصنف انقلاب را به عنوان پنجمین مطهر بیان می‌نماید که در انتهای این درس به بیان مستندات آن پرداخته خواهد شد.

## متن عربى

## ٣- الشمس

الشمس تطهر الأرض و كلّ غير منقول - كالأشجار و الأبواب - بشرط استناد الجفاف الى الاشراق، و لو بمشاركة الريح فى الجملة.

و المستند فى ذلك:

١- اما كون الشمس مطهرة للأرض، فهو المشهور- و قيل انها توجب جواز السجود و التيمم دون الطهارة- لصحيح زرارة: «سألت أبا جعفر عليه السّلام عن البول يكون على السطح أو فى المكان الذى يصلّى فيه، فقال: إذا جففته الشمس فصلّ عليه فهو طاهر» و غيره.

و احتمال إرادة النظافة من الطهارة فى زمان الامام الباقر عليه السّلام دون المعنى المصطلح بعيد.

٢- و اما كونها مطهرة لكل غير منقول، فهو المشهور. و يدل عليه: إطلاق الصحيح المتقدم لغير الأرض من الألواح و الأخشاب المفروشة عليها. و يتعدّى إلى غير المفروشة كالمثبتة فى البناء- مثل الأبواب و غيرها- بعدم القول بالفصل.

٣- و اما اشتراط استناد الجفاف الى الاشراق، فلظاهر صحيحة زرارة.

٤- و اما ان مشاركة الريح غير مضرّة، فلاطلاق ما دل على مطهريّة الشمس فانه ناظر الى المتعارف و هو اشتراك الريح مع الاشراق فى عملية التجفيف فى الجملة.

## ٤- الاستحالة

النجس أو المتنجس إذا استحال إلى جسم آخر يطهر، كالخشب إذا صار رمادا دون مثل الطين إذا تحوّل خزفا. و المستند فى ذلك:

١- اما وجه طهارة فى مثل الخشب المتحول رمادا، فلزوال الموضوع المحكوم عليه بالنجاسة و تولّد موضوع جديد يمكن اثبات طهارته بقاعدة الطهارة.

و استصحاب النجاسة لايجرى بزوال الموضوع السابق عرفاً

٢- و اما عدم طهارة مثل الطين إذا تحوّل خزفا، فلعدم الاستحالة بعد عدّهما فى نظر العرف موضوعا واحدا و كون الاختلاف فى أوصافه.

## ٥- الانقلاب

إذا انقلب الخمر خلّا طهر، و يطهر الاناء أيضاً بالتبع.

و المستند فى ذلك:

١- اما طهارة الخمر بانقلابه خلّا، فلموثق عبيد بن زرارة عن أبى عبد الله عليه السّلام: «الرجل إذا باع عصيرا فحبسه السلطان حتى صار خمرا فجعله صاحبه خلا، فقال: إذا تحوّل عن اسم الخمر فلا بأس» و غيره.

۲- و اما طهارة الاناء تبعاً، فلموثق المتقدم بعد ضم الدلالة التزامية، لعدم امکان الحكم الطهارة و الحلية الفعليتين مع بقاء الاناء على نجاسته.

### مطهریت خورشید

خورشید از مطهرات است که با شرایطی زمین<sup>۱</sup> و اشیای غیر منقول<sup>۲</sup> چون درختان<sup>۳</sup>، ساختمان و چیزهایی که در آن به کار رفته، مانند در و پنجره و حتی میخی که به دیوار کوبیده شده است را پاک می‌کند. در مطهریت خورشید شرط است که خشک شدن این اشیاء مستند به تابش نور خورشید باشد و البته وزش کمی باد در خشک شدن اشیاء، مانع مطهریت خورشید نخواهد بود.

### مستندات احکام مطهریت خورشید

#### مطهریت خورشید برای زمین

پاک کنندگی خورشید در موارد یادشده، بین فقهاء مشهور است و پاک کنندگی آن همچون پاک کنندگی آب، مطلق است و اختصاص به جهت خاصی ندارد. در مقابل قول مشهور، عده‌ای قائل هستند که تابش خورشید بر زمین و امثال آن فقط باعث جواز سجده بر آن می‌شود و آثار دیگر طهارت از قبیل زدن دست تر بر آن، مترتب نمی‌شود.

#### صحیحۀ زرارہ

در مطهریت خورشید روایتی نیز از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که راوی آن زرارہ می‌گوید: «سألت أبا جعفر عليه السلام عن البول يكون على السطح أو في المكان الذي يصلّي فيه، فقال: إذا جففته الشمس فصلّ عليه فهو طاهر»<sup>۴</sup> (از امام باقر علیه‌السلام درباره بول که روی پشت بام یا مکانی که در آن نماز خوانده می‌شود سوال کردم، حضرت فرمود: اگر خورشید آن را خشک کند در آنجا نماز بخوان چون آن جا پاک می‌باشد).

#### اشکال

ممکن است تعبیر «طاهر» که در این روایت به کار رفته است به معنای لغوی آن «نظافت و پاکیزگی» باشد و معنای اصطلاحی شرعی از آن اراده نشده باشد.

#### جواب

اراده معنای لغوی از کلمه «طاهر» در زمان امام باقر علیه‌السلام امری بعید به نظر می‌رسد و ظهور این کلمه در همان معنای اصطلاحی و شرعی می‌باشد.

۱. سنگ، خاک، گل و مانند آن که بر روی زمین است حکم زمین را دارد و با برداشتن از روی زمین حکم سایر منقولات را پیدا می‌کند. درختان و گیاهان قبل از چیدن نیز همین حکم را دارند.

۲. از منقولات، حصیر و بوریا نیز بنا بر مشهور ملحق به زمین‌اند.

۳. ثبوت حکم نسبت به میوه بر درخت محل بحث است.

۴. وسائل الشیعة الباب ۲۹ من أبواب النجاسات الحدیث ۱.

## تطبيق

۳- الشمس

۳- خورشید

الشمس تطهر الأرض و كل غير منقول - كالأشجار و الأبواب - بشرط استناد الجفاف الى الاشراق، و لو بمشاركة الريح في الجملة.

خورشید زمین و هر چیز غیر منقول مانند درختان و درب‌ها را تطهیر می‌کند. به شرط این که خشک شدن این موارد به تابش نور خورشید نسبت داده شود اگر چه باد نیز اجمالاً در این خشک شدن شریک باشد.

و المستند في ذلك:

دليل مطهریت خورشید

۱- اما كون الشمس مطهرة للأرض، فهو المشهور- و قيل انها توجب جواز السجود و التيمم دون الطهارة-

۱- اما این که خورشید مطهر زمین می‌باشد مشهور بین فقهاء می‌باشد و -گفته شده تابش خورشید باعث طهارت نشده و فقط سبب جواز سجود و تیمم می‌شود.

لصحيح زرارة: «سألت أبا جعفر عليه السلام عن البول يكون على السطح أو في المكان الذي يصلّى فيه، فقال: إذا جففته الشمس فصلّ عليه فهو طاهر»<sup>۱</sup> و غيره.

دليل مطهر بودن خورشید صحیح زرارہ می‌باشد: «از امام باقر علیه السلام درباره بول که روی پشت بام یا مکانی که در آن نماز خوانده می‌شود سوال کردم، حضرت فرمود: اگر خورشید آن را خشک کند در آنجا نماز بخوان چون آن جا پاک می‌باشد». و غیر این روایت.

و احتمال إرادة النظافة من الطهارة في زمان الامام الباقر عليه السلام دون المعنى المصطلح بعيد.

و احتمال این که از کلمه «طهارت» در زمان امام باقر علیه السلام معنای لغوی آن «نظافت» و نه معنای اصطلاحی اراده شده باشد بعید به نظر می‌رسد.

Sco1 ➔ ۰۸:۳۲

### مطهریت خورشید برای اشیاء غیر منقول

دليل مطهریت خورشید برای اشیاء غیر منقول فتوای مشهور است و اطلاق صحیح زرارہ نیز که در مستند شماره ۱ گذشت نیز شامل آن می‌شود. لذا با اطلاق صحیح، مطهریت خورشید برای الواح و چوب‌هایی که با آن زمین پوشانده شده را ثابت می‌کنیم و حکم این موارد را به مواردی مانند ساختمان و درب‌های آن با استناد به عدم قول به تفصیل، سرایت می‌دهیم. زیرا کسانی که قائل به مطهریت خورشید برای اشیاء غیر منقول شده‌اند تفصیلی بین غیر منقولاتی که زمین را پوشانده‌اند و غیر منقولاتی مانند ساختمان و درب و پنجره آن نداده‌اند.

۱. وسائل الشیعة الباب ۲۹ من أبواب النجاسات الحديث ۱.

## تطبيق

۲- و اما كونها مطهرة لكل غير منقول، فهو المشهور. و يدل عليه: إطلاق الصحيح المتقدم لغير الأرض من الألواح و الأخشاب المفروشة عليها.

۲- و اما اين كه خورشيد مطهر هر شيء غير منقول می باشد قول مشهور فقهاء است و بر آن اطلاق صحیحهای كه گذشت، برای غیر زمین كه شامل لوحها و چوبهائی می شود كه با آن زمین را پوشانده اند دلالت می كند. و يتعدى إلى غير المفروشة كالمثبتة في البناء - مثل الأنواب و غيرها - بعدم القول بالفصل. و حكم مطهریت خورشيد را به مواردی كه زمین را پوشانده اند مانند چیزهائی كه ثابت هستند مثل دربها و غیر آن، با عدم قول به تفصیل، سرایت می دهیم.

Sco۲ ➔ ۱۳:۰۲

### اشتراط جفاف با تابش نور خورشيد

ظاهر صحیحهای كه از زرارہ درباره مطهریت خورشيد مطرح شد دلالت بر اين اشتراط دارد. امام باقر عليه السلام در جواب زرارہ فرمودند: «فقال: إذا جففته الشمس فصل عليه فهو طاهر». همان طور كه از ظاهر روایت مشخص است امام حكم به طهارت را بر خشك شدن با تابش خورشيد مترتب فرموده اند.

### عدم ضرر اشتراك باد با تابش نور خورشيد

از آنجائی كه عادتاً در خشك شدن اشیاء با تابش نور خورشيد مقدار كمی وزش باد نیز دخیل است و حضرت در صحیحهای كه نقل شد به صورت مطلق به مطهریت خورشيد حكم فرمودند، معلوم می شود كه اشتراك اجمالی باد در عمل خشك شدن اشیاء مانع مطهریت خورشيد نمی باشد. البته اگر باد به حدی زیاد باشد كه خشك شدن به آن استناد داده شود مجالی برای حكم به طهارت باقی نمی ماند زیرا باید خشك شدن به تابش خورشيد استناد داشته باشد. (FG۱)

## تطبيق

۳- و اما اشتراط استناد الجفاف الى الاشراق، فلظاهر صحیحة زرارة.

۳- و اما شرط بودن استناد خشك شدن به تابش نور خورشيد به دليل ظاهر صحیحة زرارة می باشد.

۴- و اما ان مشاركة الريح غير مضرّة، فلاطلاق ما دل على مطهرية الشمس فانه ناظر الى المتعارف و هو اشتراك الريح مع الاشراق في عملية التجفيف في الجملة.

۴- و اما اين كه مشاركت باد در خشك شدن ضرری ندارد، اطلاق دلیلی است كه دلالت بر مطهریت خورشيد می كند. چرا كه دليل ناظر به متعارف می باشد و معمولاً باد به صورت اجمالی در خشك شدن اشیاء با تابش نور خورشيد همراه است.

Sco۳ ➔ ۱۵:۴۰

## مطهریت استحاله<sup>۱</sup>

اگر عین نجس<sup>۲</sup> یا متنجس<sup>۳</sup> به جسم دیگری تبدیل شود طاهر می‌شود. مانند چوب هنگامی که به خاکستر تبدیل می‌شود لکن در مثل گِل که به سفال تبدیل شود فقهاء قائل به طهارت و استحاله نشده‌اند.

### مستندات مطهریت استحاله

#### طهارت چوب متنجس تبدیل شده به خاکستر

دلیل مطهریت چوب متنجسی که به خاکستر تبدیل شده است از بین رفتن موضوع نجاست و به وجود آمدن موضوع جدیدی است که می‌توان با تمسک به قاعده طهارت به طاهر بودن آن حکم نمود. به بیان دیگر چوب تا هنگامی که چوب بود نجس بود بعد از خاکستر شدن آن شک داریم که آیا این خاکستر هم نجس است یا خیر؟ با تمسک به قاعده طهارت «کلّ شیء طاهر حتّیّ تعلم أنّه قدر». «هر شیء پاک است مگر این که بدانی که پلید است» حکم به طهارت آن می‌کنیم.

#### اشکال

در صورتی که در نجاست چوبی که تبدیل به خاکستر شده است شک داشته باشیم با استصحاب نجاست حکم به نجاست آن می‌کنیم و با وجود استصحاب نوبت به جریان قاعده طهارت نمی‌رسد.

#### جواب

در جریان استصحاب، بقاء عرفی موضوع شرط می‌باشد و از نگاه عرف خاکستر و چوب دو موضوع می‌باشند و در صورت سوختن، عرف چوب را از بین رفته می‌داند.

#### عدم طهارت گِل متنجس مبدّل به سفال

در تحقق استحاله تعدد موضوع از نظر عرفی شرط می‌باشد یعنی باید عرف بگوید که این شیء غیر از شیء سابق است چنانچه در چوب و خاکستر عرف خاکستر را غیر از چوب به شمار می‌آورد لذا در مثل گِل که به سفال تبدیل می‌شود عرف در آن تعددی نمی‌بیند و فقط اختلاف گِل و سفال را در اوصاف یعنی خامی و پختگی به شمار می‌آورد. لذا با تغییر اوصاف و ثابت مانده ماهیت نمی‌توان حکم به طهارت از باب استحاله نمود. (FG۲)

۱. استحاله: تبدیل صورت نوعی چیزی به چیز دیگر. حقیقت استحاله دگرگون شدن ماهیت چیزی و تبدیل آن به ماهیتی دیگر است. برخی اطلاق عنوان مطهر بر استحاله را نوعی مسامحه دانسته‌اند؛ زیرا حقیقت تطهیر، پاک کردن چیز نجس با حفظ ماهیت آن است؛ در حالی که بر اثر استحاله، ماهیت عین نجس یا متنجس از نظر عرفی دگرگون گشته و با تبدیل موضوع، حکم نیز عوض می‌شود.

۲. مانند استحاله سگ و خوک به نمک.

۳. قداما در حصول طهارت به استحاله، بین عین نجس و متنجس تفصیل نداده‌اند، لیکن بعضی از متأخران، استحاله در اشیای متنجس را موجب طهارت نمی‌دانند. البته بسیاری از آنان این قول را نپذیرفته‌اند. باید توجه داشت که منشأ اختلاف در موارد یاد شده و دیگر موارد، اختلاف در تحقّق و صدق عنوان استحاله است.

## تطبيق

### ۴- الاستحالة

النجس أو المتنجس إذا استحال إلى جسم آخر يطهر، كالخشب إذا صار رمادا دون مثل الطين إذا تحوّل خزفا.

### ۴- استحاله

عين نجس یا متنجس اگر استحاله شده و به جسم دیگری تبدیل شوند، طاهر می شوند مانند چوب هنگامی که به خاکستر تبدیل می شود نه مثل گل هنگامی که به سفال تبدیل می شود.

و المستند فی ذلك:

و اما دلیل مطهریت استحاله

۱- اما وجه طهارة فی مثل الخشب المتحول رماداً، فلزوال الموضوع المحكوم عليه بالنجاسة و تولّد موضوع جدید يمكن اثبات طهارته بقاعدة الطهارة.

۱- اما دلیل طهارت در مانند چوب هنگامی که به خاکستر تبدیل می شود به دلیل از بین رفتن موضوعی است که حکم نجاست برای آن ثابت شده بود و به وجود آمدن موضوعی جدید که با قاعده طهارت می توان حکم طهارت را برای آن اثبات نمود.

و استصحاب النجاسة لایجری بزوال الموضوع السابق عرفاً.

و با از بین رفتن عرفی موضوع سابق مجالی برای جریان استصحاب نجاست باقی نمی ماند.

۲- و اما عدم طهارة مثل الطين إذا تحوّل خزفا، فلعدم الاستحالة بعد عدّهما فی نظر العرف موضوعاً واحداً و کون الاختلاف فی أوصافه.

۲- و اما عدم طهارت مثل گل هنگامی که به سفال تبدیل می شود به دلیل عدم تحقق استحاله می باشد چرا که در نگاه عرف گل و سفال یک چیز بیشتر نیستند و فقط در اوصاف با هم دیگر اختلاف دارند.

۳۱: ۲۳ → Sco۴

## مطهریت انقلاب

انقلاب از مطهّرات است؛ به این معنا که تبدیل و دگرگونی آب انگور جوشیده یا شراب به سرکه، موجب پاکی و حلّیت آن است؛ بعد از طاهر شدن این مایعات، ظرفی که این مایعات در آن وجود داشته اند نیز به تبع پاک می شود.

## مستندات مطهریت انقلاب

۱. در تفاوت انقلاب با استحاله دو نظر است. برخی، انقلاب را صرف تغییر اسم بدون دگرگونی در حقیقت نوعی دانسته اند، بر خلاف استحاله که در آن، ماهیت شیء تغییر می کند. بنابراین، انقلاب شراب به سرکه، استحاله نیست. برخی دیگر، انقلاب را از مراتب استحاله دانسته و معتقدند انقلاب نیز تغییر و تبدیل ماهیتی به ماهیت دیگر است - مانند تبدیل شراب به سرکه که دو حقیقت و ماهیت مختلف با آثار متفاوت می باشند - لیکن مورد انقلاب در فقه، خصوص دگرگونی شراب به سرکه است، در حالی که مورد استحاله اعم است. با توجه به نظر دوم، برخی فقیهان در بحث مطهّرات عنوان مستقلی برای انقلاب ذکر نکرده و آن را از مصادیق استحاله قرار دادند.

## طهارت خمر منقلب به سرکه

دلیل طهارت خمر هنگامی که به سرکه تبدیل می شود موثقه‌ای از عبید بن زراره<sup>۱</sup> است: «اگر شخصی آب انگور بگیرد و سلطان او را به زندان بیاورد تا وقتی که آب انگور به شراب تبدیل شود و دوست آن شخص آن را تبدیل به سرکه کند، تکلیف چیست؟ حضرت فرمود: هنگامی که از اسم شراب بودن برگردد، اشکالی ندارد».

## طهارت تبعی ظرف

با توجه به دلالت التزامی موثقه عبید بن زراره می توان به طهارت ظرفی که شراب در آن تبدیل به سرکه شده است، حکم داد. زیرا طبق مضمون این موثقه حضرت حکم به طهارت و حلیت سرکه داده است و در صورتی که ظرف آن طاهر نشده باشد امکان حکم به طهارت و حلیت وجود ندارد زیرا در صورت بقاء ظرف به نجاست مایع درون آن نیز نجس و خوردن آن حرام می شود. (FG۳)

## تطبيق

### ۵- الانقلاب

إذا انقلب الخمر خلًا طهر، و يطهر الاناء أيضاً بالتبع.

### ۵- انقلاب.

اگر شراب به سرکه تبدیل شود پاک می شود و ظرف آن نیز به تبع طهارت آن طاهر می شود.

و المستند فی ذلك:

مستند مطهریت انقلاب

۱- اما طهارة الخمر بانقلابه خلًا، فلموثق عبید بن زراره عن أبي عبد الله عليه السلام: «الرجل إذا باع عصيرا فحبسه السلطان حتى صار خمرا فجعله صاحبه خلا، فقال: إذا تحول عن اسم الخمر فلا بأس»<sup>۲</sup> و غیره.

۱- اما طهارت شراب به تبدیل شدنش به سرکه به دلیل موثقه عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام می باشد: «اگر شخصی آب انگور بگیرد و سلطان او را به زندان بیاورد تا وقتی که آب انگور به شراب تبدیل شود و دوست آن شخص آن را تبدیل به سرکه کند، تکلیف چیست؟» حضرت فرمود: هنگامی که از اسم شراب برگردد، اشکالی ندارد». و غیر این روایت.

۲- و اما طهارة الاناء تبعاً، فلموثق المتقدم بعد ضم الدلالة التزامية، لعدم امکان الحكم الطهارة و الحلیة الفعلیتین مع بقاء الاناء علی نجاسته.

۱. عبید یکی از فرزندان زراره است که از همه فرزندان وی بیشتر معتبر و مشهور بود و همه او را «موثق» میدانستند و شیعیان کوفه برای ملاقات با امام صادق علیه السلام و سئوالات خود، در موقع نیاز، او را به مدینه می فرستادند.

۲. وسائل الشیعة الباب ۳۱ من أبواب الأشربة المحرمة الحدیث ۳.



۲- و اما طهارت ظرف به تبع طهارت مایع درون آن به دلیل موثقه‌ای است که گذشت به ضمیمه دلالت التزامی .  
زیرا امکان ندارد که امام علیه السلام حکم به طهارت و حلال بودن فعلی مایع درون ظرف بدهد در حالی که ظرف  
به نجاست خود باقی مانده باشد.

Sco5 → ۲۸:۱۹

## چکیده

۱. خورشید زمین، و غیر منقولات مانند: درختان و درب‌ها را تطهیر می‌کند.
۲. در مطهریت خورشید استناد خشک شدن به تابش نور خورشید شرط می‌باشد و مشارکت اجمالی باد مانع مطهریت آن نمی‌باشد.
۳. بعضی از فقهاء تابش نور خورشید بر محل متنجس را فقط سبب جواز سجود و تیمم دانسته‌اند.
۴. صحیحۀ زرارۀ دلیل مطهریت خورشید برای زمین می‌باشد.
۵. اطلاق صحیحۀ زرارۀ دلیل مطهریت خورشید برای همه غیر منقولات می‌باشد.
۶. مطهریت خورشید برای اشیائی مانند درب‌ها و پنجره‌های ساختمان با عدم قول به فصل ثابت می‌شود.
۷. دلیل اشتراط استناد جفاف به تابش نور خورشید، ظاهر صحیحۀ زرارۀ می‌باشد.
۸. اطلاق دلیل مطهریت خورشید علت عدم مانعیت اشتراک اجمالی باد در خشک شدن اشیاء می‌باشد.
۹. اگر ماهیت شیء نجس یا متنجسی به ماهیت شیء دیگری تبدیل شود محکوم به طهارت خواهد بود.
۱۰. دلیل مطهریت استحاله زوال موضوع نجاست و تولد موضوع جدیدی است که به واسطه قاعدۀ طهارت محکوم به طهارت خواهد بود.
۱۱. در استحاله شیء نجس یا متنجس به شیء دیگری به دلیل زوال موضوع سابق، استصحاب نجاست جاری نخواهد شد.
۱۲. تبدیل گل متنجس به سفال سبب حکم به طهارت آن نخواهد شد زیرا در نگاه عرف این دو یک موضوع هستند که فقط تغییر در ناحیه اوصاف آن رخ داده است.
۱۳. اگر خمر به سرکه تبدیل شود طاهر است و ظرفی هم که در آن این تغییر و تبدل انجام شده به تبع آن پاک خواهد بود.
۱۴. دلیل مطهریت انقلاب، موثقه عبید بن زرارۀ است.
۱۵. دلالت التزامی موثقه زرارۀ دلیل مطهریت ظرفی است که خمر در آن به سرکه تبدیل شده است.



# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

«فقه ۱»

سطح ۲

کتاب الطهارة

درس ۴۳

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد جواد حججی

در درس گذشته بحث مطهریت خورشید، استحاله و انقلاب را بیان کردیم و سخن در این مطهرات را با بررسی احکام و مستندات آن به پایان رساندیم.

تبدیل یک عین نجس به جزوی از اجزاء حیوان طاهری باعث طهارت آن خواهد شد، از این مطهر با عنوان «انتقال» در کتب فقهی سخن گفته شده است. این درس را با بحث و بررسی از این مطهر آغاز خواهیم کرد. یکی از عناوین نجاست در شریعت مقدس که با هیچ آبی قابل تطهیر نیست، کافر است. تنها راهی که برای تطهیر کافر در شریعت مقدس اسلام قرار داده شده است «اسلام» می باشد و شخص کافر به محض این که اقرار به شهادتین نماید مسلمان و طاهر می شود در ادامه این درس مطهریت اسلام را طرح و بررسی می کنیم. «تبعیت» نیز یکی از عناوین مطهرات در شریعت مقدس اسلام می باشد، بحث و بررسی از مصادیق و مستندات این مطهر پایان بخش مباحث این درس خواهد بود.

## متن عربى

٦- الانتقال، إذا صار النجس جزءاً من حيوان طاهر طهر، كدم الانسان إذا صار جزءاً من البق و نحوه. و المستند فى ذلك:

اطلاق ما دل على طهارة أجزاء المنتقل إليه كموثقة غياث عن جعفر عن أبيه: «لا بأس بدم البراغيث و البق و بول الخشاشيف». و سيرة المتشرفة.

## ٧- الإسلام

الإسلام مطهر للكافر بجميع أجزائه بل و لثيابه.

و المستند فى ذلك:

١- اما مطهريه الإسلام للكافر، فلزوال موضوع النجاسة، و شمول ما دل على طهارة المسلم له .

٢- و اما كونه مطهراً لجميع أجزائه كالعرق و البصاق ، فلان نجاستها كانت تبعا لنجاسة بدنه و قد زالت، و للسيرة و عدم أمره صلى الله عليه وآله بتطهير بدن من سلم مع عدم خلوه عنها غالباً.

٣- و اما مطهريته للثياب أيضاً، فللسيرة و عدم أمره صلى الله عليه وآله بتطهيرها، لكن القدر المتيقن منها حالة عدم التنجس بنجاسة خارجية.

## ٨- التبعية

إذا أسلم الكافر تبعه ثيابه و ولده فى الطهارة.

و إذا سبى المسلم طفلاً تبعه فى الطهارة إذا لم يكن معه أحد آباءه.

و أوانى الخمر تطهر بالتبع إذا انقلبت خلاً.

و أوانى العصير العنبي - بناء على نجاسته - تطهر بالتبع إذا ذهب ثلثاه.

و يد المغسل للميت و السيّدة التى يغسل عليها و الثياب التى يغسل فيها تتبع الميت فى الطهارة.

و المستند فى ذلك:

١- اما طهارة الثياب، فلما تقدم

٢- و اما طهارة الولد باسلام أحد أبويه، فلقاعدّة الطهارة بعد قصور دليل نجاسته و هو الاجماع الذى هو دليل لبي يقتصر فيه على القدر المتيقن، و هو ما إذا لم يسلم أحد أبويه.

٣- و اما تبعية الأسير غير البالغ للمسلم، فلنفس ما تقدم.

٤- و اما اختصاص التبعية بغير البالغ، فلكون البالغ موضوعاً مستقلاً للنجاسة بعد صدق عنوان اليهودى و نحوه عليه.

٥- و اما اختصاص الحكم بمن لم يكن معه أحد آباءه، فللإجماع على تبعيته له فى النجاسة إذا كان معه.

٦- و اما طهارة أوانى الخمر إذا انقلبت خلاً، فلما تقدّم فى مطهريه الانقلاب.

۷- و اما طهارة أواني العصير العنبي إذا ذهب ثلثاه، فلما دل على حليته بذهاب ثلثيه الملازم لطهارته و طهارة الاناء اذ طهارته و بقاء الاناء نجسا لغو ظاهر.

۸- و اما طهارة يد المغسل و غيرها، فللسيرة القطعية على عدم تطهيرها بعد التغسيل. أو للإطلاق المقامي، فان سكوت النصوص عن التعرض لوجوب تطهيرها يدل على طهارتها تبعا لطهارة الميت.

## مطهریت انتقال

انتقال یکی از مطهرات است و مراد از آن، چیزی است - که به لحاظ انتساب به محل خاصی محکوم به نجاست است - به جای دیگری که محکوم به طهارت است، منتقل شود. همچون انتقال خون انسان یا حیوان دارای خون جهنده به بدن پشه که خون جهنده ندارد به شرط آن که نجس جا به جا شده به طور حقیقی به محل دوم نسبت داده شود به نحوی که خون پشه بر آن صدق کند.

### مستند مطهریت انتقال

#### موثقه غیاث بن جعفر

دلیل مطهریت انتقال، روایتی است که غیاث بن جعفر از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «اشکالی به خون کک ها و پشه ها و بول خفّاش ها نیست». این موثقه دلالت بر مطهریت خون پشه و کک می کند و اطلاق آن شامل خون هایی که این حیوانات از انسان خورده اند نیز می شود.

#### سیره متشرعه

سیره متشرعه نیز دلالت بر مطهریت انتقال می کند؛ زیرا در سیره متشرعه هیچ احترازی از خون پشه و کک و امثال این حیوانات نمی شود با این که متشرعه علم دارند که بخشی از خون کک و پشه همان خون هائی است که از انسان و دیگر حیوانات مکیده اند. (FG۱)

### تطبیق

#### ۶- الانتقال

#### ۶- انتقال

إذا صار النجس جزءاً من حیوان طاهر طهر، کدم الانسان إذا صار جزءاً من البق و نحوه.

اگر عین نجسی جزئی از حیوان طاهر بشود، پاک می شود، مانند خون انسان هنگامی که جزئی از پشه و مانند آن می شود.

و المستند فی ذلک:

مستند مطهریت انتقال

اطلاق ما دل علی طهارة أجزاء المنتقل إليه کموثقة غیاث عن جعفر عن أبيه: «لا بأس بدم البراغيث و البق و بول الخشاشيف»<sup>۱</sup>. و سیره المتشرعة.

اطلاق دلیل طهارت اجزاء حیوانی است که نجس به آن منتقل شده مانند موثقه غیاث بن جعفر از پدرش: «اشکالی به خون کک ها و پشه ها و بول خفّاش ها نیست». و سیره متشرعه نیز بر این مطلب دلالت می کند.

Sc01 ➔ ۰۴:۲۵

۱. وسائل الشیعة الباب ۲۳ من أبواب النجاسات الحدیث ۵.

## مطهریت اسلام

یکی از مطهرات در شریعت مقدس اسلام، اقرار به شهادتین و اسلام آوردن است که کافر به محض اسلام آوردن از نجاست کفر طاهر گردیده و جمیع اجزاء بدنش و لباس هایش نیز پاک خواهد شد.

### مستندات احکام مطهریت اسلام

#### مطهریت اسلام برای کافر

دلیل مطهریت اسلام برای کافر این است که شخص کافر بعد از اقرار به شهادتین دیگر کافر نیست و لذا موضوع نجاست که همان کفر بود با اسلام آوردن او از بین می‌رود و دیگر موضوعی برای نجاست باقی نمی‌ماند. علاوه بر این کافر به محض اقرار به شهادتین در زمره مسلمانان در آمده و ادله طهارت مسلم نیز شامل حال او خواهد شد.

#### مطهریت اسلام برای جمیع اجزاء کافر

#### دلیل اول: زائل شدن نجاست بدن و طهارت بالتبع

اما این که اسلام باعث طهارت همه اجزاء بدن کافر حتی عرق بدن و بزاق دهان او نیز خواهد بود به این علت است که نجاست این موارد به تبع نجاست بدن او می‌باشد و با اسلام آوردن و طهارت بدن او وجهی برای حکم به نجاست عرق بدن یا بزاق دهان او وجود ندارد.

#### دلیل دوم: سیره متشرعه

متشرعه نیز هنگامی که شخص کافری مسلمان می‌شد بدن و تمام اجزاء او را طاهر می‌دانستند و عرق یا آب دهان او را نجس نمی‌دانستند.

#### دلیل سوم: عدم امر پیامبر به تطهیر

دلیل دیگری که برای طهارت اجزاء بدن کافر مانند عرق بدن و یا بزاق دهان او می‌توان اقامه کرد، سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم فرمایش ایشان به تطهیر بدن کسانی است که تازه به اسلام وارد می‌شدند. در حالی که غالباً بدن این اشخاص خالی از این موارد نبوده است.

#### مطهریت اسلام برای لباس‌های کافر

#### دلیل اول: سیره

با رجوع به سیره متشرعه در می‌یابیم که ایشان لباس‌های شخصی که تازه به اسلام وارد می‌شد را طاهر به شمار می‌آوردند و از آن اجتنابی نداشتند.

#### دلیل دوم: عدم امر پیامبر به تطهیر

عدم دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تطهیر لباس‌ها دلیل دیگری بر طهارت آن بعد از اسلام آوردن شخص کافر می‌باشد.



نکته‌ای که نباید از آن غفلت داشته باشیم این است که حکم به طهارت اجزاء بدن و لباس‌های شخصی که تازه مسلمان شده است در موردی است که متنجس به نجاست خارجی مانند خون نباشد و الا در صورتی که بدن یا لباس وی متنجس به نجاست خارجی مانند خون باشد نمی‌توان قائل به طهارت آن شد. (FG۲)

### تطبيق

۷- الإسلام

۷- اسلام

الإسلام مطهر للكافر بجميع أجزائه بل و لثيابه.

اسلام پاک کننده کافر با همه اجزاء او و بلکه لباس‌های او می‌باشد.

و المستند في ذلك:

و دليل مطهرت اسلام:

۱- اما مطهرية الإسلام للكافر، فلزوال موضوع النجاسة، و شمول ما دل على طهارة المسلم له.

۱- اما مطهرت اسلام برای کافر، به دلیل از بین رفتن موضوع نجاست و شمول ادله طهارت مسلمان برای او می‌باشد.

۲- و اما كونه مطهرا لجميع أجزائه كالعرق و البصاق، فلان نجاستها كانت تبعا لنجاسة بدنه و قد زالت.

۲- و اما این که اسلام پاک کننده همه اجزاء او مانند عرق و بزاق دهان می‌باشد به این دلیل است که نجاست اجزاء تابع نجاست بدن او می‌باشد و نجاست بدن از بین رفته است.

و للسيرة و عدم أمره صلى الله عليه وآله بتطهير بدن من سلم مع عدم خلوه عنها غالبا.

و به دلیل سیره متشرعه و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کسی که مسلمان می‌شد امر به تطهیر بدن نمی‌کرد در حالی که غالباً بدن از این اجزاء خالی نیست.

۳- و اما مطهريته للثياب أيضا، فللسيرة و عدم أمره صلى الله عليه وآله بتطهيرها، لكن القدر المتيقن منها حالة عدم التنجس بنجاسة خارجية.

۳- و اما مطهرت اسلام برای لباس‌های کافر نیز به دلیل سیره و عدم دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به تطهیر آنها می‌باشد. البته مقدار یقینی لباس‌هایی هستند که به نجاست خارجی متنجس نشده باشند.

۱۱:۰۸ ➔ Sco۲

### مطهرت تبعیت

یکی از مطهرات در شریعت مقدسه اسلام «تبعیت» است. معنای آن این است که در بعضی از مواردی که ذکر

خواهد شد تابع به تبع متبوع خود محکوم به طهارت خواهد بود که مصادیق آن عبارت است از:

طهارت لباس‌ها و فرزند کافر به تبع اسلام آوردن شخص کافر.

کودک کافری که جدای از پدر و مادر خود توسط مسلمان اسیر شده است در طهارت از اسیرکننده خود تبعیت می کند و محکوم به طهارت می شود.

طهارت ظروف خمر به تبع تبدیل خمر به سرکه.

طهارت ظروف آب انگور به جوش آمده بنا بر این که قائل به نجاست آن شرویم بعد از تبخیر دو سوم آن. طهارت دست و تختی که میّت را روی آن غسل می دهند و نیز لباسی که میت را در آن غسل می دهند به تبع طهارت میت بعد از انجام غسل.

### تطبیق

۸- التبعیة

إذا أسلم الكافر تبعه ثيابه و ولده في الطهارة.

۸- تبعیّت

هنگامی که کافر مسلمان شود، لباس ها و فرزندش در طهارت او را تبعیت می کنند.

و إذا سبى المسلم طفلا تبعه في الطهارة إذا لم يكن معه أحد آبائه.

و هنگامی که مسلمانی کودکی را به اسارت بگیرد آن کودک، مسلمان را در طهارت تبعیت می کند اگر همراه او پدر یا مادرش نباشند.

و أواني الخمر تطهر بالتبع إذا انقلبت خلاً.

و ظروف شراب هنگامی که شراب به سرکه تبدیل شود به تبع، پاک می شوند.

و أواني العصير العنبي - بناء على نجاسته - تطهر بالتبع إذا ذهب ثلثاه.

و ظروف آب انگور به جوش آمده - بنا بر قول به نجاست آن - هنگامی که دو سوم آن بخار شود به تبع پاک می شوند.

و يد المغسل للميت و السرة التي يغسل عليها و الثياب التي يغسل فيها تتبع الميت في الطهارة.

و دست کسی که میّت را غسل می دهد و تختی که میّت روی آن غسل داده می شود و لباس هایی که میّت در آن ها غسل داده می شود به تبع طهارت میّت (بعد از غسل) پاک می شوند.

۱۷:۰۷ → Sco۳

### مستندات احکام تبعیّت

#### طهارت تبعی لباس های کافر

دلیل مطهریت لباس های کافر به تبع اسلام آوردن وی در بحث مطهریت اسلام گذشت. در آن بحث اشاره شد که سیره متشرعه و عدم دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله دلیل طهارت لباس های کافر به تبع اسلام آوردن او می باشد.

#### طهارت فرزند به تبع اسلام پدر یا مادر

با توجه به این که دلیل نجاست فرزند کافر اجماع می باشد. اجماع از ادله لَبِّي به شمار می رود. ادله لَبِّي ادله ای هستند که از سنخ الفاظ نیست، مانند اجماع، سیره، بنای عقلا و مانند آن؛ در برابر خبر که دلیل لفظی می باشد. دلیل لَبِّي اطلاق و عموم ندارد لذا به قدر متیقن از مفاد آن اخذ می شود.

و قدر متیقن از اجماع بر نجاست فرزند کافر در جایی است که هیچ یک از پدر یا مادر او اسلام نیاورده باشند لذا بعد از اسلام آوردن یکی از والدین در حکم نجاست ولد شک می کنیم و با توجه به قصور دلیل لَبِّي (اجماع) از شمول این مورد به قاعده طهارت تمسک کرده و حکم به طهارت فرزند می کنیم.

### طهارت تبعی اسیر غیر بالغ مسلم

کلام در طهارت تبعی اسیر غیر بالغ مسلم همان است که در دلیل طهارت فرزند به تبع اسلام پدر یا مادر بیان شد. یعنی به علت قصور دلیل لَبِّي (اجماع) از شمول این مورد با تمسک به قاعده طهارت حکم به طاهر بودن اسیر به تبع مسلمانی که او را اسیر کرده است می کنیم.

### عدم طهارت اسیر بالغ به تبع مسلم

شخص بالغ خود موضوع مستقلی برای نجاست می باشد زیرا بر شخص بالغ مستقلا عناوین یهودی و کافر صدق می کند لذا بعد از اسیر شدن وی نمی توان حکم به طهارت او از باب تبعیت از مسلم داد.

### اشراط طهارت تبعی اسیر به عدم همراهی پدر و مادر

شرطیت طهارت تبعی کودک اسیر به عدم همراهی والدین او به این جهت است که در صورت همراهی یک از والدین اجماع بر حکم نجاست فرزند به تبع پدر و مادر او منعقد شده است. (FG۳)

### تطبیق

و المستند فی ذلک:

و دلیل این احکامی که ذکر شد:

۱- اما طهارة الثیاب، فلما تقدم

۱- دلیل طهارت لباس های کافر به تبع اسلام او گذشت.

۲- و اما طهارة الولد باسلام أحد أبویه، فلقاعدة الطهارة بعد قصور دلیل نجاسته و هو الاجماع الذی هو دلیل لَبِّي يقتصر فیه علی القدر المتیقن، و هو ما إذا لم یسلم أحد أبویه.

۲- و اما طهارت فرزند به تبع اسلام آوردن یکی از والدین، به دلیل قاعده طهارت می باشد بعد از قصور دلیل نجاست از شمول این مورد است، و دلیل نجاست اجماعی است که دلیل لَبِّي بوده و به آن در موارد قدر متیقن اکتفاء می شود و آن صورتی است که یکی از والدین کودک، اسلام نیاورده باشند.

۳- و اما تبعیة الأسیر غیر البالغ للمسلم، فلنفس ما تقدم.

۳- و اما تبعیت اسیر غیر بالغ از مسلمان در حکم طهارت به همان دلیلی است که در «مستند شماره ۲» گذشت.

- ۴- و اما اختصاص التبعية بغير البالغ، فلكون البالغ موضوعاً مستقلاً للنجاسة بعد صدق عنوان اليهودی و نحوه عليه.
- ۴- و اما اختصاص بتبعیت به غیر بالغ به دلیل این است که بالغ موضوع مستقلاً برای نجاست می باشد بعد از آن که عنوان یهودی و امثال آن بر شخص بالغ صدق می کند.
- ۵- و اما اختصاص الحکم بمن لم یکن معه أحد آبائه، فللاجماع علی تبعيته له فی النجاسة إذا کان معه.
- ۵- و اما اختصاص حکم به کودکی که والدین همراه او نباشند به دلیل اجماع بر نجاست کودک در هنگام همراهی والدین به تبع ایشان، می باشد.

Sco۴ → ۲۷:۲۳

### دلیل طهارت تبعی ظرف خمر منقلب به سرکه

در بحث مطهریت انقلاب گذشت که دلیل مطهریت و حلیت خمیری که به سرکه تبدیل شده است به دلالت التزامی دلالت بر طهارت ظرف آن نیز می کند زیرا با بقاء نجاست ظرف حکم به طهارت و حلیت سرکه امکان پذیر نمی باشد.

### دلیل طهارت تبعی ظرف آب انگور هنگام تبخیر دو سوم آن

دلیل طهارت ظرفی که آب انگور در آن جوشیده و دو سوم آن تبخیر شده به دلالت التزامی همان دلیلی است که حکم به طهارت و حلال بودن آب انگور بعد از تبخیر دو سوم آن می کند زیرا حکم به طهارت آب انگور بعد از بخار شدن دو سوم آن در حالی که ظرفی که در آن می جوشیده است به نجاست خود باقی مانده باشد لغو و بی فایده خواهد بود.

### ادلة طهارت تبعی دست غسل میت

#### دلیل اول: سیره متشرعه

سیره قطعاً متشرعه بر عدم تطهیر بدن و لباس کسی که میت را غسل می دهد، منعقد شده است.

#### دلیل دوم: اطلاق مقامی

گاهی بستر اطلاق، خواست و غرض مولا است. برای مثال، از جانب مولا حکمی صادر شده، لیکن دخالت چیزی در تحقق غرض وی یا مانعیت آن از تحقق غرض، مشکوک است. در صورتی که مولا هنگام صدور حکم، در مقام بیان همه آنچه که در غرض وی دخالت داشته، بوده است، نسبت به دخالت یا مانعیت مشکوک، به اطلاق مقامی، استناد و مشکوک، نفی می شود.

در بحث ما نیز با توجه به سکوت روایات از بیان وجوب تطهیر دست و ابزار آلات غسل در صورت شک در طهارت این موارد به اطلاق مقامی تمسک کرده و حکم به طهارت این موارد به تبع طهارت میت بعد از غسل می کنیم. (FG۴)

### تطبيق

۶- و اما طهارة أواني الخمر إذا انقلبت خلاً، فلما تقدّم فی مطهريّة الانقلاب.

- ۶- و اما طهارت ظروف خمر هنگامی که به سرکه تبدیل می‌شود به علت دلیلی است که در باب مطهریت انقلاب گذشت.
- ۷- و اما طهارة أواني العصير العنبي إذا ذهب ثلثاه، فلما دل على حليته بذهاب ثلثيه الملازم لطهارته و طهارة الاناء اذ طهارته و بقاء الاناء نجسا لغو ظاهر.
- ۷- و اما طهارت ظروف آب انگوری که به جوش آمده است هنگامی که دو سوم آن بخار شود به علت ادله ای است که دلالت بر حلال بودن آب انگور هنگامی که دو سوم آن تبخیر شده می‌کند که حلال بودن آن با طهارت آب انگور و ظرف آن ملازمه دارد زیرا لغویت طهارت آن در حالی که ظرف به نجاست خود باقی باشد، ظاهر است.
- ۸- و اما طهارة يد المغسل و غيرها، فللسيرة القطعية على عدم تطهيرها بعد التمسيل.
- ۸- و اما طهارت دست کسی که میت را غسل می‌دهد و غیر آن (ابزار آلات تمسیل) به دلیل سیره قطعی بر عدم تطهیر آنها بعد غسل دادن، می‌باشد.
- أو للإطلاق المقامی، فان سكوت النصوص عن التعرض لوجوب تطهيرها يدل على طهارتها تبعاً لطهارة الميت.
- و یا به دلیل اطلاق مقامی است زیرا سکوت روایات از بیان وجوب تطهیر دست غسل و ابزار آلات تمسیل، دلالت بر طهارت آنها به تبع طهارت میت می‌کند.

Sco5 ➔ ۳۰:۱۸

## چکیده

۱. اگر عین نجس جزئی از حیوان طاهر شود، پاک می‌شود مانند: خون انسان هنگامی که جزئی از پشه می‌شود.
۲. دلیل مطهریت انتقال، اطلاق دلیل مطهریت منتقل الیه (پشه) و سیره متشرعه می‌باشند.
۳. اسلام مَطَّهر کافر، عرق، بزاق و لباس‌های او می‌باشد.
۴. دلیل مطهریت اسلام برای کافر، زوال موضوع نجاست و شمول دلیل طهارت مسلم برای او می‌باشد.
۵. دلیل مطهریت اسلام برای عرق و بزاق تابع بودن نجاست این موارد از نجاست بدن می‌باشد که با زوال نجاست بدن با اسلام حکم نجاست این موارد نیز منتفی می‌شود.
۶. دلائل مطهریت اسلام برای اجزاء بدن کافر و لباس‌های او سیره متشرعه و عدم امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تطهیر می‌باشد.
۷. قدر متیقن از حکم به مطهریت اسلام برای لباس‌هایی است که متنجس به نجاست خارجی نباشند.
۸. لباس و ولد کافر به تبع اسلام آوردن وی پاک می‌شوند.
۹. کودک اسیری که پدر و مادرش همراه وی نباشند به تبع مسلمانی که او را اسیر گرفته پاک می‌شود.
۱۰. ظروفی که خمر در آن جوشیده و به سرکه تبدیل شده به تبع طهارت سرکه، طاهر می‌شوند.
۱۱. ظروفی که آب انگور در آن به جوش آمده و دو سوم آن تبخیر شده به تبع طهارت ثلث باقی مانده، پاک می‌شود.
۱۲. دست غسل دهنده و ابزارآلات غسل میت به تبع از طهارت میت، پاک می‌شوند.
۱۳. دلیل طهارت تبعی ولد به اسلام آوردن یکی از والدین، قاعده طهارت می‌باشد.
۱۴. اجماع از ادلّه لَبّی است در ادلّه لَبّی به قدر متیقن اخذ می‌شود.
۱۵. دلیل نجاست ولد کافر اجماع است قدر متیقن از این دلیل جائی است که هیچ یک از والدین او اسلام نیاورند.
۱۶. قصور دلیل نجاست از شمول کودک اسیر شده توسط مسلم سبب جریان قاعده طهارت و حکم به طهارت او می‌شود.
۱۷. حکم طهارت تبعی اسیر اختصاص به غیر بالغ دارد زیرا شخص بالغ موضوع مستقلی برای نجاست می‌باشد.
۱۸. کودکی که به همراه یکی از والدینش باشد حکم طهارت تبعی ندارد زیرا اجماع بر نجاست او به تبع والدینش هنگامی که همراه او هستند، وجود دارد.
۱۹. دلیل طهارت ظرفی که در آن آب انگور جوشیده و دو ثلث آن تبخیر شده ملازمه بین حلیت ثلث باقی مانده و طهارت آن و طهارت ظرفی است که در آن جوشیده است.
۲۰. سیره قطعیه متشرعه بر عدم تطهیر دست و وسائل غسل میت، وجود دارد.
۲۱. اطلاق مقامی در نصوص غسل میت دلالت بر طهارت تبعی دست غسل دهنده و ابزار غسل می‌کند.



# درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

«فقه ۱»

سطح ۲

کتاب الطهارة

درس ۴۴

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد جواد حججی

در درس گذشته سه عنوان انتقال، اسلام و تبعیت را مطرح کردیم و بحث در مطهریت این سه را با بررسی مستندات و ادلهٔ مربوط به آن‌ها به پایان رساندیم.

در این درس سخن از تنجس باطن و بدن حیوان به میان می‌آید که در این باره بین علما اختلاف نظر وجود دارد بعضی از فقهاء قائل به تنجس باطن و بدن حیوان نمی‌باشند و گروهی از آن‌ها نیز که قائل به متنجس شدن این دو هستند اما زوال عین نجاست را در تطهیر باطن و بدن حیوان کافی می‌دانند. این درس را با بررسی مطهریت «زوال عین نجاست» و مستندات آن آغاز خواهیم نمود.

«غائب» شدن مسلمان نیز یکی دیگر از عناوین مطهریت در شریعت مقدس اسلام می‌باشد که در ادامه درس به بحث و بررسی دربارهٔ آن خواهیم پرداخت.

«استیفاء حیوان جلال» و «خروج خون به اندازه متعارف از حیوان ذبح شده» دو عنوان دیگر از مطهرات هستند که بحث از این دو و ادلهٔ آن‌ها پایان بخش مباحث مطهرات خواهد بود.



## متن عربى

٩- زوال عين النجاسة، تطهر بواطن الإنسان و جسد الحيوان بزوال عين النجاسة عنهما. و المستند فى ذلك:

١- اما طهارة البواطن، بما ذكر فلان عقاد السيرة القطعية للمتشرعة على ذلك، فمن تنجس باطن اذنه بخروج الدم مثلاً لا يغسله بالماء و هكذا من تنجس باطن أنفه أو ما بين أسنانه.

و فى موثقة عمّار: «سئل أبو عبد الله عليه السلام عن رجل يسيل من أنفه الدم هل عليه ان يغسل باطنه يعنى جوف الأنف؟ فقال: إنّما عليه ان يغسل ما ظهر منه».

بل فى تنجس البواطن تأملاً.

٢- و اما طهارة جسد الحيوان بما ذكر، فللسيرة أيضاً، حيث لا يتحرز عن الهرة و الدجاج و نحوهما مع العلم باصابة الدم و سائر النجاسات لقمها و سائر أعضائها اما حين الولادة أو حين السفاد أو بقية الحالات مع الشك فى ورود المطهر بل العلم بعدمه.

على ان فى تنجس جسد الحيوان بالملافة تأملاً.

وقد يستدل على طهارة جسد الحيوان مع العلم بملاقاته للنجاسة و زوالها بمثل صحيحة على ابن جعفر عن اخيه عليه السلام: «عن فارة وقعت فى حب دهن و اخرجت قبل أن تموت أبيضه من مسلم؟ قال عليه السلام: نعم و يدهن منه « بتقريب أن الحكم بطهارة الدهن يدل على طهارة موضع بول الفارة و بعرها.

١٠- الغيبة

إذا تنجست ثياب الإنسان أو بعض توابعه حكم عليها بالطهارة إذا غاب و احتمال تطهيره لها فيما إذا لم يكن ممّن لا يبالي بالنجاسة و كان يستعملها فيما تعتبر فيه الطهارة.

و المستند فى ذلك:

١- اما مطهريّة الغيبة لما ذكر، فلسيرة المتشرعة المخصصة لعموم أدلة الاستصحاب.

٢- و اما اعتبار احتمال التطهير، فواضح للجزم أو الاطمئنان ببقاء النجاسة اذا لم يفرض ذلك.

٣- و اما اعتبار القيدىن الأخيرين، فلان السيرة دليل لبي يقتصر فيه على المتيقن، و هو مورد تواجد القيدىن.

بل قد يقال - لنفس النكتة - باعتبار قيدىن اخرين هما: علم الشخص بطرو التنجس و كون الطهارة شرطاً.

١١- استبراء الجلال

يطهر عرق الجلال و لبنه و خرؤه و بوله باستبرائه.

و المستند فى ذلك:

١- اما طهارة العرق بالاستبراء، فلان صحيح هشام بن سالم عن أبى عبد الله عليه السلام: «لا تأكل اللحوم الجلالة و ان أصابك من عرقها شىء فاغسله» علّق وجوب الغسل على عنوان الجلل فيزواله بالاستبراء يزول أيضاً.

٢- و اما طهارة لبنة بم ذكر، فلان صحيح حفص بن البختري عن أبي عبد الله عليه السلام: «لا تشرب من ألبان الإبل الجلالة» قد علق الحكم على ذلك فيزول بزواله.

٣- و اما طهارة البول و الخراء بذلك، فلان صحيح عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام: «اغسل ثوبك من أبوال ما لا يؤكل لحمه» قد علق وجوب الغسل على عنوان «ما لا يؤكل لحمه» فإذا زال بالاستبراء زال هو أيضا. و بعد ضم عدم الفصل بين البول و الخراء يثبت الحكم في الخراء أيضا.

١٢- خروج الدم من الذبيحة

إذا خرج الدم من الذبيحة بالمقدار المتعارف حكم على المتخلف بالطهارة.

و المستند في ذلك:

استقرار سيرة المشرعة على عدم اجتناب عما يتخلف في الذبيحة من الدم مع كثرة الابتلاء بالذبائح خصوصاً في الصحارى الخالية من الماء فانهم لا يطهرون لحمها و لا اثوابهم و أبدانهم الملاقية له. بل يلزم عدم جواز أكل اللحم لاتصال بعض قطع الدم به عادة التي لا يمكن إزالتها و إن بالغ الشخص في إزالتها.

## مطهریت زوال عین نجاست

از بین رفتن عین نجاست یکی دیگر از عناوینی است که در شریعت اسلام به عنوان مطهر قرار داده شده است. این مطهر مربوط به باطن و بدن حیوان است به این معنی که هر گاه باطن بدن انسان مانند داخل گوش یا داخل بینی متنجس شود یا بدن حیوانی به نجاستی آلوده شود در طهارت آن از بین رفتن عین نجس کفایت می کند و لازم نیست که با آب شستشو داده شود.

### مستندات احکام زوال عین نجاست

#### طهارت باطن به زوال عین نجاست

##### سیره متشرعه

یکی از ادله مطهریت زوال عین نجاست برای باطن، انعقاد سیره متشرعه بر این مطلب است زیرا پر واضح است که در بین متشرعه هر گاه داخل بینی، گوش و یا مابین دندانها به نجاستی مانند خون متنجس شود آن را شستشو نداده و به ازاله نجاست از آن کفایت می کنند.

##### موثقه عمار

روایت عمار از امام صادق علیه السلام نیز بـمطهریت زوال نجاست از باطن دلالت می کند: «سئل أبو عبد الله علیه السلام عن رجل يسيل من أنفه الدم هل عليه ان يغسل باطنه يعني جوف الأنف؟ فقال: إنما عليه ان يغسل ما ظهر منه». «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که از بینی او خون آمده است سوال شد: آیا لازم است که باطن بینی یعنی داخل آن را شستشو بدهد؟ حضرت فرمودند: بر او فقط لازم است که ظاهر بینی را شستشو بدهد». لازم به ذکر است که بعضی از فقهاء نجس شدن باطن را قبول ندارند.

#### طهارت جسد حیوان به زوال عین نجاست

##### سیره متشرعه

در مطهریت زوال نجاست برای بدن حیوان نیز سیره متشرعه وجود دارد زیرا متشرعه هیچ گاه از حیواناتی مانند گربه و مرغ احتراز و دوری نمی کنند در حالی که علم به نجاست دهان و بدن این حیوانات در ملاقات با اشیاء نجس دارند مسائلی مانند تولد و یا جفت گیری این حیوانات شکی در متنجس شدن بدن آن ها باقی نمی گذارد در حالی که متشرعه علم به تطهیر این حیوانات بعد از متنجس شدن ندارند در عین حال هیچ اجتنابی از این حیوانات ندارند.

اما بعضی از علماء در اصل نجس شدن بدن حیوانات با ملاقات با نجس شک و تردید دارند.

۱. وسائل الشیعة الباب ۲۴ من أبواب النجاسات الحدیث ۵.

## صحیحہ علی بن جعفر

بعضی برای اثبات مطهریت زوال عین نجاست از بدن حیوان به روایت علی بن جعفر تمسک کرده اند: «از امام کاظم علیه السلام درباره موشی که در میان دانه‌های روغن افتاده و قبل از این که بمیرد خارج شده است سوال شد که می‌توان آن دانه‌های روغن را به مسلمان فروخت؟ حضرت فرمودند: بله و از آن دانه‌ها روغن گرفته می‌شود». استدلال به روایت این گونه است که حکم به طهارت دانه‌های روغن دلالت بر طهارت موضع بول و فضلۀ این حیوانات دارد در حالی که این مواضع غالباً به ملاقات با بول و فضلۀ متنجس می‌شوند. لذا حکم به طهارت دانه‌های روغن دلالت بر طهارت و کفایت ازالۀ نجاست در تطهیر بدن این حیوان دارد. (FG۱)

### تطبیق

۹- زوال عین النجاسة.

۹- زوال عین نجاست.

تظهر بواطن الإنسان و جسد الحيوان بزوال عین النجاسة عنهما.  
بواطن انسان و بدن حیوان با از بین رفتن عین نجاست، طاهر می‌شود.

و المستند فی ذلك:

۱- اما طهارة البواطن، بما ذکو فلان عقاد السيرة القطعية للمتشرعة علی ذلك، فمن تنجس باطن اذنه بخروج الدم مثلاً لا يغسله بالماء و هكذا من تنجس باطن أنفه أو ما بین أسنانه.

و دلیل مطهریت زوال عین نجاست

۱- اما طهارت بواطن انسان به واسطۀ از بین رفتن عین نجاست به سبب انعقاد سیرۀ قطعیۀ متشرعہ می‌باشد لذا کسی که داخل گوش او به سبب خون‌ریزی متنجس می‌شود آن را با آب شستشو نمی‌دهد و هم چنین کسی که داخل بینی یا بین دندان‌هایش متنجس شده است.

و فی موثقة عمّار: «سئل أبو عبد الله عليه السلام عن رجل يسيل من أنفه الدم هل عليه ان يغسل باطنه یعنی جو ف الأنف؟ فقال: إنما عليه ان يغسل ما ظهر منه». بل فی تنجس البواطن تأملاً.

و در موثقة عمّار آمده است: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی که از بینی او خون آمده است سوال شد: آیا لازم است که باطن بینی یعنی داخل آن را شستشو بدهد؟ حضرت فرمودند: بر او فقط لازم است که ظاهر بینی را شستشو بدهد».

بلکه قول به نجس شدن بواطن انسان محل تأمل می‌باشد.

۱. وسائل الشیعة الباب ۲۴ من أبواب النجاسات الحدیث ۵.

۲- و اما طهارة جسد الحيوان بما ذكر، فللسيرة أيضا، حيث لا يتحرز عن الهرة و الدجاج و نحوهما مع العلم باصابة الدم و سائر النجاسات لفمها و سائر أعضائها اما حين الولادة أو حين السفاد أو بقية الحالات مع الشك في ورود المطهر بل العلم بعدمه.

۲- و اما طهارة بدن حيوان با از بين رفتن عين نجاست نیز به دليل سيرة متشرعه می باشد زیرا متشرعه از گربه و مرغ و مانند اين دو حيوان اجتناب نمی کنند در حالی که علم به متنجس شدن دهان و سائر اعضاء اين حيوانات به خون و سائر نجاسات هنگام ولادت یا جفت گیری و یا بقیه حالات دارند و در تطهير آن بعد از علم به نجاست شک و یا علم به عدم تطهير دارند.

علی ان فی تنجس جسد الحيوان بالملاقة تأملاً.

علاوه بر این که قول به نجس شدن بدن حیوانات در ملاقات با نجاسات محلّ تأمل است.

وقد يستدل علی طهارة جسد الحيوان مع العلم بملاقاته للنجاسة و زوالها بمثل صحیحة علی ابن جعفر عن اخيه عليه السلام: «عن فأرة وقعت فی حب دهن و اخرجت قبل أن تموت أیبیعه من مسلم؟ قال علیه السلام: نعم و یدهن منه» و بعضی بر طهارة بدن حیوان با علم به ملاقات آن به نجاست و زوال عين نجاست به صحیحة علی ابن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام استدلال کرده اند: «از حضرت درباره موشی که در میان دانه های روغن افتاده و قبل از این که بمیرد خارج شده است سوال شد که می توان آن دانه های روغن را به مسلمان فروخت؟ حضرت فرمودند: بله و از آن دانه ها روغن گرفته می شود».

بتقريب أن الحكم بطهارة الدهن يدل علی طهارة موضع بول الفارة و بعرفها.

با این تقریب که حکم به طهارة روغن دلالت بر طهارة محل بول و فضلۀ موش می کند.

۱۲:۴۱ → Sco1

## مطهریت غیبت

اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که در اختیار اوست مانند ظرف و فرش یقین به نجاستش پیدا شود و آن مسلمان غایب گردد، پاک است به شرط آن که انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است، و مراعات این شروط در مطهریت غائب شدن مسلم معتبر است:

اول:

غیر مبالی به طهارة و نجاست نباشد.

دوم:

آن که انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می کند، مثلاً ببیند با آن لباس نماز می خواند، یا در آن ظرف غذا می خورد.

سوم:

آن که بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است.

چهارم:

آن که احتمال داده شود که آن مسلمان بداند شرط کاری را که با آن چیز انجام می‌دهد طهارت است، پس اگر مثلاً نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد و با لباسی که نجس شده نماز بخواند، نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

### مستندات احکام مطهریت غیبت

#### سیره متشرعه

سیره متشرعه بر این امر مستقر شده است که هر گاه شیخ ص مسلمانان از چشم ایشان غائب می‌شود در حالی که لباس او متنجس باشد وقتی دوباره او را ملاقات می‌کنند بناء را بر طهارت لباس او می‌گذارند. لذا این سیره مخصص ادله استصحاب نجاست می‌باشد و با وجود این سیره مجالی برای جریان این استصحاب باقی نمی‌ماند.

#### اشترای احتمال تطهیر

شرط بودن احتمال تطهیر از واضحات است زیرا اگر این احتمال در حق وی داده نشود انسان اطمینان به بقاء نجاست لباس یا وسائل وی دارد و با اطمینان و یقین به نجاست نمی‌توان حکم به طهارت از باب غیبت مسلم داد.

#### اشترای لابیالی بودن مکلف و استعمال در مشروط به طهارت

همان‌طور که در مباحث گذشته نیز اشاره شد هرگاه دلیل مابلی باشد به مفاد آن در حد قدر متیقن می‌توان عمل کرد و از آنجائی که دلیل مطهریت غیبت مسلم نیز سیره متشرعه می‌باشد و قدر متیقن انعقاد این سیره در صورتی است که فرد نسبت به نجاسات لابیالی نباشد و لباس خود را نیز در امری مانند نماز که مشروط به طهارت است استعمال کرده باشد. لذا در صورتی که یکی از این دو قید احراز نشود نمی‌توان به سیره متشرعه برای حکم به طهارت آن تمسک کرد. چرا که ادله لبلی، لفظی ندارند که در موارد شک به اطلاق آن تمسک شود.

#### اشترای علم مکلف به نجاست و اشترای طهارت

با توضیحاتی که در علت اعتبار دو قید عدم لابیالی بودن مکلف و استعمال شیء در امر مشروط به طهارت دادیم می‌توان به دلیل اشترای دو قید دیگر که بعضی از فقهاء در مطهریت غیبت قائل شدند، پی برد. بعضی از فقهاء دو شرط علم مکلف به عارض شدن نجاست و علم وی به مشروط بودن نماز به طهارت را نیز در مطهریت غیبت شرط دانسته‌اند و دلیل ایشان نیز همان لبلی بودن دلیل مطهریت غیبت و شک در ترتب حکم به طهارت در صورت عدم وجود این دو قید می‌باشد. (FG۲)

#### تطبیق

۱۰- الغیبة

إذا تنجّست ثياب الإنسان أو بعض توابعه حكم عليها بالطهارة إذا غاب و احتمل تطهيره لها فيما إذا لم يكن ممّن لا يبالي بالنجاسة و كان يستعملها فيما تعتبر فيه الطهارة.

۱۰- غیبت

اگر لباس انسان متنجس شود یا بعض توابع آن (مانند کلاه و کفش) حکم به طهارت آن می شود هنگامی که غائب شود و احتمال داده شود که آن‌ها را تطهیر کرده است، اگر از کسانی نباشد که نسبت به نجاست لابلالی است و آن را در چیزی که طهارت در آن معتبر است استفاده کند.

و المستند فی ذلك:

و مستند مطهریت غیبت:

۱- اما مطهریة الغیبة لما ذکر، فلسیرة المتشرّعة المخصصة لعموم أدلة الاستصحاب

۱- اما مطهریّت غیبت برای آنچه که ذکر شد، به دلیل سیره متشرعه‌ای است که عموم ادله استصحاب نجاست را تخصیص می‌زند.

۲- و اما اعتبار احتمال التّطهیر، فواضح للجزم أو الاطمئنان ببقاء النجاسة اذا لم يفرض ذلك.

۲- و اما شرط بودن احتمال تطهیر روشن است زیرا در غیر این صورت اطمینان و یقین به بقاء نجاست وجود دارد.

۳- و اما اعتبار القیدین الآخرین، فلان السیرة دلیل لّبی یقتصر فیهِ علی المتیقن، و هو مورد تواجد القیدین.

۳- و اما اعتبار دو قید اخیر، به این دلیل است که سیره دلیل لّبی است که در آن به قدر متیقن اکتفاء می‌شود و قهر متیقن موردی است که دو قید در آن وجود داشته باشد.

بل قد یقال - نفس النکته - باعتبار قیدین آخرین هما: علم الشخص بطرو التنجس و كون الطهارة شرطاً.

بلکه چه بسا گفته شود- به خاطر همین دلیل- که دو قید دیگر نیز اعتبار دارد : علم شخص به عارض شدن نجاست و این که طهارت شرط عملی است که می‌خواهد انجام دهد.

۱۰:۲۲ ➔ Sco2

## مطهریّت استبراء حیوان جلال

یازدهم از مطهرات استبراء حیوان جلال است که به سبب استبراء عرق، شیر، بول و سرگین او پاک می‌شود. مراد از جلال هر حیوان حلال گوشتی است که معتاد شود به خوردن عذره یعنی غائط انسان و مراد از استبراء آن است که آن حیوان را منع کنند از این خوراک و او را علف پاک بخوراند تا اسم جلال از او بر طرف شود.

## مستندات احکام مطهریت استبراء جلال

### طهارت عرق حیوان جلال با استبراء

دلیل طهارت عرق حیوان جلال با استبراء روایتی است که هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «لا تأکل اللحوم الجلالة و ان أصابک من عرقها شیء فاعسله»<sup>۱</sup> «گوشت حیوان نجاست خوار را نخور و اگر از عرق بدن او چیزی به تو برخورد نمود آن را بشوی». همان طور که از ظاهر این روایت مشخص است امام علیه السلام وجوب غسل را بر عنوان جلال معلق فرمودند بنابراین هنگامی که عنوان جلال با استبراء زائل شود حکم به نجاست عرق حیوان نیز برداشته خواهد شد.

### طهارت شیر حیوان جلال با استبراء

دلیل طهارت شیر حیوان نجاست خوار بعد از استبراء نیز روایتی است که حفص بن بختری<sup>۲</sup> از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «لا تشرب من ألبان الإبل الجلالة»<sup>۳</sup> «از شیرهای شتر نجاست خوار ننوش». در این روایت نیز امام علیه السلام حکم حرمت نوشیدن شیر حیوان نجاست خوار را معلق به عنوان جلال فرمودند به همین علت هنگامی که این عنوان به واسطه استبراء از بین برود حکم به طهارت و حلیت شیر حیوان می شود.

### طهارت بول و فضله حیوان جلال با استبراء

و اما طهارت بول حیوان نجاست خوار بعد از استبراء نیز به دلیل روایتی است که از عبدالله بن سنان وارد شده است در این روایت امام صادق علیه السلام می فرماید: «اغسل ثوبک من أبوال ما لا یؤکل لح مه»<sup>۴</sup> «لباست را از بولهای حیوانی که گوشتش خورده نمی شود بشوی». در این روایت نیز مانند دو روایت سابق امام علیه السلام وجوب غسل را بر عنوان «حیوانی که گوشتش خورده نمی شود» معلق فرمود لذا بعد از برطرف شدن حرمت خوردن گوشت حیوان نجاست خوار با استبراء، حکم نجاست بول این حیوان نیز برداشته خواهد شد. بعد از اثبات طهارت بول حیوان نجاست خوار بعد از استبراء با ضمیمه عدم قول به تفصیل میان بول و فضله حیوان حکم به طهارت فضله حیوان بعد از استبراء خواهیم کرد. (FG۳)

## تطبیق

### ۱۱- استبراء الجلال

۱. وسائل الشیعة الباب ۱۵ من أبواب النجاسات الحدیث ۱.
۲. حفص بن بختری شخصی کوفی و از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد. این راوی از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل روایت می کند. در کتب رجالی حفص بن بختری توثیق شده است.
۳. وسائل الشیعة الباب ۱۵ من أبواب النجاسات الحدیث ۲.
۴. وسائل الشیعة الباب ۸ من أبواب النجاسات الحدیث ۲.



۱۱- استبراء حیوان نجاست خوار

یطهر عرق الجلال و لبنه و خرؤه و بوله باستبرائه.

عرق، شیر، فضله و بول حیوان نجاست خوار با استبراء پاک می‌شود.

و المستند فی ذلك:

دلیل مطهریت استبراء حیوان جلال

۱- اما طهارة العرق بالاستبراء، فلان صحیح هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام: «لا تأكل اللحوم الجلالة و ان أصابك من عرقها شيء فاغسله»<sup>۱</sup> علق وجوب الغسل على عنوان الجلل فبزواله بالاستبراء يزول أيضا.

۱- اما طهارت عرق بدن حیوان با استبراء به دلیل صحیح هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام است که : «گوشت حیوان نجاست خوار را نخور و اگر از عرق بدن او چیزی به تو بر خورد نمود آن را بشوی». امام علیه السلام وجوب غسل را بر عنوان جلل معلق فرمود لذا با زوال جلل با استبراء آن نیز زائل می‌شود.

۲- و اما طهارة لبنه بما ذكر، فلان صحیح حفص بن البختري عن أبي عبد الله عليه السلام: «لا تشرب من ألبان الإبل الجلالة»<sup>۲</sup> قد علق الحكم على ذلك فيزول بزواله.

۲- و اما طهارت شیر حیوان نجاست خوار با استبراء، به دلیل صحیح حفص بن بختري از امام صادق علیه السلام است که: «از شیرهای شتر نجاست خوار ننوش». امام علیه السلام حکم به عدم شرب را معلق به جلل فرمود لذا با زوال جلل، حکم نیز برداشته می‌شود.

۳- و اما طهارة البول و الخراء بذلك، فلان صحیح عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام: «اغسل ثوبك من أبوال ما لا يؤكل لحمه»<sup>۳</sup> قد علق وجوب الغسل على عنوان «ما لا يؤكل لحمه» فإذا زال بالاستبراء زال هو أيضا.

۳- و اما طهارت بول و فضل حیوان نجاست خوار با استبراء، به دلیل صحیح عبدالله بن سنان<sup>۴</sup> از امام صادق علیه السلام می‌باشد که: «لباست را از بول‌های حیوانی که گوشتش خورده نمی‌شود بشوی». امام علیه السلام وجوب غسل را بر عنوان «حیوانی که گوشتش خورده نمی‌شود» معلق فرمود لذا بعد از بهطرف شدن منع با استبراء حکم نیز برداشته می‌شود.

و بعد ضم عدم الفصل بين البول و الخراء يثبت الحكم في الخراء أيضا.

و بعد از ضمیمه کردن قول به عدم تفصیل میان بول و فضل حکم درباره فضل نیز ثابت می‌شود.

۱۰: ۲۸ → Sco<sup>۳</sup>

۱. وسائل الشيعة الباب ۱۵ من أبواب النجاسات الحديث

۲. وسائل الشيعة الباب ۱۵ من أبواب النجاسات الحديث

۳. وسائل الشيعة الباب ۸ من أبواب النجاسات الحديث

۴. عبدالله بن سنان امامی، ثقه و از بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده است. به کوفی و هاشمی ملقب بوده و امام صادق علیه السلام درباره او فرمود است: «عبدالله هر چه پا به سن می‌گذارد بهتر و پاک تر می‌شود».

## مطهریت خروج خون از حیوان ذبح شده

خونی که در جوف ذبیحه بعد از کشتن آن به طریق شرعی باقی می ماند، اگر خون به مقدار متعارف خارج شده باشد پاک است.

## مستند طهارت خون باقی مانده در حیوان ذبح شده

### سیره متشرعه

سیره متشرعه از زمان معصوم علیه السلام تا کنون بر عدم اجتناب از خونی که در حیوان ذبح شده باقی می ماند استقرار گرفته است.

با توجه به این که مسلمانان خصوصاً در زمان قدیم و عصر معصومین علیهم السلام با این امر سر و کار داشتند و خیلی وقتها نیز در بیابان و صحرا که آبی وجود نداشت اقدام به ذبح حیوان می کردند و در عین حال گوشت حیوان و یا لباس و بدنشان را که با گوشت حیوان ملاقات داشت تطهیر نمی کردند حاکی از تحقق سیره متشرعه بر مطهریت خروج متعارف خون برای خونی که در بدن حیوان ذبح شده باقی می ماند، دارد.

علاوه بر این باید توجه داشت که اگر قائل به طهارت این خون باقی مانده در بدن حیوان بعد از خروج متعارف خون، نباشیم باید ملتزم به عدم جواز خوردن گوشت شویم زیرا معمولاً به قسمت هائی از گوشت تکه‌هایی از خون باقی می ماند که هر چند سعی و تلاش شود امکان جدا کردن آن وجود ندارد. و این لازمه‌ای است که کسی ملتزم به آن نخواهد شد. (FG۴)

### تطبیق

۱۲- خروج الدم من الذبیحة

۱۲- خارج شدن خون از حیوانی که ذبح شده.

إذا خرج الدم من الذبیحة بالمقدار المتعارف حکم علی المتخلف بالطهارة.

اگر خون از حیوانی که ذبح شده به اندازه متعارف خارج شود بر طهارت خونی که در بدن حیوان باقی می ماند حکم می شود.

و المستند فی ذلک:

و دلیل این مطلب:

استقرار سیره المتشرعة علی عدم اجتناب عما یتخلف فی الذبیحة من الدم مع كثرة الابتلاء بالذبائح خصوصاً فی الصحاری الخالیة من الماء فانهم لا یطهرون لحمها و لا اثوابهم و أبدانهم الملاقية له.

استقرار سیره متشرعه بر عدم احتراز از خونی است که در بدن ذبیحه باقی می ماند در حالی که این مسئله مورد کثرت ابتلاء ایشان به خصوص در صحراهای خالی از آب می باشد. همانا ایشان گوشت، لباس ها و بدن هایشان را که با آن ملاقات داشته تطهیر نمی کنند.

بل يلزم عدم جواز أكل اللحم لاتصال بعض قطع الدم به عادة التي لا يمكن إزالتها و إن بالغ الشخص في إزالتها. بلکه (در صورت عدم حکم به طهارت) لازم می آید عدم جواز خوردن گوشت به دلیل این که عادتاً بعضی از قسمت های خون در آن باقی می ماند که هر چند شخص تمام سعی خود را در جدا کردن آن به کار ببرد، امکان جدا کردن آن نیست.

Sco۴→۳۲:۲۶

۱. باطن و جسد حیوان با ازاله نجاست طاهر می شود و نیازی به غسل ندارد.
۲. سیره قطعیه متشرعه بر مطهریت زوال عین نجاست از بواطن بدن انسان و جسد حیوان استقرار یافته است.
۳. موثقه عمار دلیل مطهریت زوال عین نجاست از بواطن انسان می باشد.
۴. صحیحه علی بن جعفر بر مطهریت زوال عین نجاست از بدن انسان دلالت می کند.
۵. بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که در اختیار اوست و یقین به نجاست آن وجود دارد با غیبت مسلمان محکوم به طهارت خواهد بود.
۶. شرط مطهریت غائب شدن مسلم احتمال تطهیر می باشد.
۷. مطهریت غیبت در حق کسی که نسبت به نجاسات لایالی است مترتب نمی شود.
۸. استفاده لباس یا شیء توسط مکلف در عملی که مشروط به طهارت است در حکم به طاهر بودن آن شرط است.
۹. دلیل مطهریت غائب شدن مسلم، سیره متشرعه است که این سیره، ادله استصحاب را تخصیص می زند.
۱۰. در صورت عدم احتمال تطهیر، یقین به بقاء نجاست وجود دارد و با این یقین نمی توان حکم به طهارت از باب غائب شدن مسلم کرد.
۱۱. دلیل اعتبار دو قید مطهریت غائب شدن مسلم، لئی بودن دلیل این مطهریت است که قدر متیقن از دلیل این مطهریت در صورت وجود دو قید می باشد.
۱۲. بعضی دو قید دیگر را نیز در مطهریت غائب شدن مسلم شرط دانسته اند، علم مکلف به عارض شدن نجاست و علم او به مشروط بودن عملی که انجام می دهد به طهارت.
۱۳. استبراء حیوان نجاست خوار عرق، شیر، بول و فضله او را تطهیر می کند.
۱۴. صحیحه هشام بن سالم دلیل مطهریت استبراء برای عرق حیوان نجاست خوار می باشد.
۱۵. صحیحه حفص بن بختری دلیل مطهریت استبراء برای شیر حیوان نجاست خوار می باشد.
۱۶. صحیحه عبدالله بن سنان دلیل مطهریت استبراء برای بول حیوان نجاست خوار می باشد.
۱۷. دلیل مطهریت استبراء برای فضله حیوان نجاست خوار قول به عدم فصل میان بول و فضله اوست.
۱۸. خارج شدن خون به حد متعارف از حیوانی که ذبح شده، مطهر خون هائی است که در جسد او باقی می ماند.
۱۹. دلیل مطهریت خروج خون به حد متعارف، سیره متشرعه می باشد.
۲۰. لازمه عدم قول به مطهریت خروج خون، عدم جواز خوردن گوشت به دلیل بقاء مقداری خون عادتاً در بدن حیوان است که جدا نمودن آن امکان پذیر نمی باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۴۵

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی

## مقدمه

از آن جا که خداوند ارتزاق فقرا را در اموال ثروتمندان قرار داده زکات را به عنوان یکی از واجبات در دین تشریح کرد ثلمستمدان در زندگی روزمره خویش از شدت سختی هایشان کاسته شود. زکات در لغت به دو معنی طهارت و پاکی و رشد و نمو به کار می رود. زکات در اصطلاح نیز به دو قسم است: زکات بدن و زکات مال. در این کتاب به هر دو قسم آن پرداخته خواهد شد. مصنف در این درس ابتدا اموالی را که به آن زکات تعلق می گیرد مورد نقد و نظر قرار می دهد و ادله ای برای مدعای خود ذکر می کند در ادامه شرایط زکات را به دو قسم اختصاصی و عمومی تقسیم کرده و به بحث و بررسی شرایط عامه زکات به همراه بعضی از ادله آن می پردازد.

## متن عربى

١. بم تتعلّق الزكاة ٢- شرائط عامة ٣- شرائط الوجوب فى الانعام ٤- شرائط الوجوب فى النقدين ٥- شرائط الوجوب فى الغلات ٦- المستحقّون للزكاة ٧- أوصاف المستحقين ٨- أحكام عامة ٩- زكاة الفطرة و شرائط وجوبها ١- بم تتعلّق الزكاة؟

تتعلّق الزكاة بتسعة أشياء: الأنعام الثلاثة، و النقدين، و الغلات الأربع.

و المستند فى ذلك: صحيحة الفضلاء عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السّلام: «فرض الله عزّ و جلّ الزكاة مع الصلاة فى الأموال. و سنّها رسول الله صلّى الله عليه و آله فى تسعة أشياء و عفا عمّا سواهن: فى الذهب و الفضة، و الأبل و البقر و الغنم، و الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب، و عفا رسول الله صلّى الله عليه و آله عمّا سوى ذلك» و غيرها. ففى مقابلها صحيحة محمد بن مسلم: «سألته عن الحبوب ما يزكى منها؟ قال عليه السّلام: البرّ و الشعير و الذرة و الدخن و الارز و السلت و العدس و السمسم، كل هذا يزكى و أشباهه». و يمكن الجمع بحمل الثانية على الاستحباب.

٢- شرائط عامّة

لا تجب الزكاة إلّا مع البلوغ، و العقل، و الحرية، و الملكية، و التمكنّ من التصرفّ، و النصاب. و المستند فى ذلك:

١- اما اعتبار البلوغ فى النقدين فمتسالم عليه و فى غيرهما مختلف فيه.

و يمكن التمسكّ للاعتبار مطلقا بحديث رفع القلم، فان دعوى اختصاصه برفع خصوص الأحكام التكليفيّة لا وجه لها بعد إطلاق القلم المرفوع.

و ضعف سند الحديث منجبر بشهرة العمل، بناءً على تمامية كبرى الانجبار كما هو المعروف.

٢. و اما اعتبار العقل فيكفى لإثباته حديث رفع القلم. و بغضّ النظر عن ذلك يكفى القصور فى المقتضى، فإن أدلّة

وجوب الزكاة حيث انها تدل على الحكم التكليفي فلا يحتمل شمولها للمجنون . و توجيه التكليف بالاجراج الى الولى حيث انه مشكوك فينفى بأصل البراءة.

## متعلقات زکات

به ۹ چیز از اموال انسان زکات تعلق می‌گیرد:

از بین غلات تنها به گندم، جو، خرما و کشمش، از بین دام‌ها، به گاو، گوسفند و شتر و از بین سکه‌ها تنها به سکه‌های طلا و نقره زکات تعلق می‌گیرد.

## دلیل انحصار زکات در این اشیا مذکور

صحیحۀ فضلاء<sup>۱</sup> از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایتی را نقل فرموده‌اند که زکات را در همین نه چیز واجب نمودند.

## اشکال

صحیحۀ فضلاء با صحیحۀ محمد بن مسلم معارضه می‌کند؛ چرا که به مقتضای صحیحۀ محمد بن مسلم زکات منحصر در نه شیء نمی‌باشد بلکه به عدس، کنجد، ارزن، ذرت و غلات دیگر نیز زکات تعلق می‌گیرد.

## جواب

این دو صحیحۀ با هم معارضه نمی‌کنند و صحیحۀ محمد بن مسلم بر استحباب حمل می‌گردد، زیرا عبارت «عفی رسول الله (ص)» در صحیحۀ فضلاء نص است در این که زکات در غیر این نه چیز واجب نیست، در حالی که صحیحۀ محمد بن مسلم در وجوب زکات در بیشتر از نه چیز ظهور دارد. و در علم اصول بیان شده است که روایت نص بظاهر مقدم می‌شود و روایت ظاهر بر استحباب حمل می‌شود.

## ΦΓ1

Σχ01-6:38

## شرایط زکات

شرایط زکات به دو گونه اختصاصی و عمومی تقسیم می‌شود.

## شرایط اختصاصی

شرایطی است که مخصوص هر شیئی می‌باشد و وجود آن در اشیا دیگر لازم نیست بدین گونه که یک سری شرایطی در حیوانات باید باشد تا بر آن‌ها زکات واجب شود که وجود این شرایط در وجوب زکات غلات دخالتی ندارد و یک سری شرایطی در غلات باید فراهم باشد تا به غلات زکات تعلق گیرد در حالی که به وجود این شرایط در زکات سکه نیاز نیست و....

## شرایط عمومی

شرایطی است که در همه اشیا نه‌گانه مشترک می‌باشد آنها عبارتند از:

۱. مقصود از فضلاء «زراره، محمد بن مسلم، برید و فضیل» می‌باشد و شاید چون همه این بزرگان از فضلاء و دانشمندان هستند به این حدیث، روایت فضلاء گفته شده است.



۱. بلوغ، بنابراین زکات به صبی، خواه ممیز باشد یا غیر ممیز تعلق نمی‌گیرد.
۲. عقل، بدین‌گونه که زکات بر مجانین، واجب نمی‌باشد.
۳. حرمت، به طوری که زکات بر عبد، تعلق نمی‌گیرد.
۴. ملکیت، به طوری که زکات بر کسی که عنوان مالک، صدق نکند واجب نمی‌شود لذا اگر ۵ شتر به فردی هدیه داده شود ولی قبض صورت نگرفته باشد، چون عنوان ملکیت بر واهب صدق نمی‌کند، بر او زکات واجب نمی‌شود<sup>۱</sup>.
۵. قدرت بر تصرف، بنابراین زکات بر کسی که غلات او دزدیده شده واجب نمی‌شود.
۶. نصاب، عبارت است از حد مشخصی که تا این اشیا به آن حد نرسند بر آنها زکات واجب نمی‌شود، البته این حدود در هر شیئی با دیگری فرق می‌کند به عنوان مثال کمترین حد در شتر، ۵ می‌باشد بدین صورت که فردی که ۴ شتر دارد بر او زکات تعلق نمی‌گیرد، اما کمترین حد در گاو، ۳۰ است.

## ΦΓ2

Σχo2-15:10

### ادلة شرایط عامه

### ادلة اعتبار بلوغ

الف) اجماع؛ در نقدین اعتبار بلوغ، اجماعی می‌باشد، اما چنین اجماعی در غلات و دام‌ها وجود ندارد؛ چرا که علمایی هم چون شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن براج و ابوصلاح حلبی در غلات و دام‌هایی که متعلق به اطفال و مجانین است قائل به وجوب زکات شده‌اند.

ب) حدیث رفع قلم؛ این حدیث وجوب زکات در اموال اطفال را برداشته است؛ چرا که مقتضای

---

۱. صحت هبه منوط به قبض و اقباض است، و الا اگر فردی خانه خود را به فرزندش هدیه کرد تا بعد از مردنش مال او باشد اگر در زمان حیات واهب، قبضی صورت نگیرد این هدیه باطل بوده و خانه بین ورثه تقسیم می‌شود. یا اگر مردی سند خانه‌اش را به نام ه مسررش از باب هدیه زد ولی زن هیچ‌گونه تسلطی بر خانه نداشته باشد این هدیه باطل می‌شود

این حدیث این است که خداوند قلم تکلیف را از اطفال برداشته است<sup>۱</sup>.

### اشکال

حدیث رفع قلم تنها احکام تکلیفی را از عهده اطفال بر می دارد، و شامل احکام وضعی نمی شود، یعنی وجوب زکات از صبی برداشته می شود ولی احکام وضعی مانند شراکت از او برداشته نمی شود، به عنوان مثال اگر طفلی ۵ شتر داشته باشد یک گوسفند از باب زکات باید به فقیر داده شود بنابراین فقیر با طفل در یک گوسفند شریک است<sup>۲</sup>.

### جواب

حدیث رفع قلم اطلاق دارد و مقتضای اطلاق این است که احکام وضعی نیز از صبی برداشته شده است.

### ادله اعتبار عقل

الف) حدیث رفع قلم؛ زیرا بر طبق مقتضای حدیث رفع قلم، گفته می شود خداوند تکلیف را از عهده مجانین برداشته است.

ب) قصور مقتضی، یعنی ادله وجوب زکات از مجانین انصراف دارد و تنها شامل عقلاء است؛ زیرا احتمال ندارد بر مجانین واجب باشد تا زکات از اموالشان بپردازند؛ چرا که از شرایط تکلیف، عاقل بودن است. شاید گفته شود ادله زکات، تکلیف به پرداخت زکات را متوجه ولی مجنون می کند بدین گونه که بر ولی مجنون واجب است از اموال مجنون زکات مالش را بپردازد نه بر خود مجنون، در جواب گفته می شود ادله از این احتمال نیز انصراف دارد.

لذا شک می شود که آیا زکات بر مجانین واجب است یا خیر؟ با تمسک به ادله براءت حکم به برداشته شدن وجوب زکات از عهده مجانین می شود.

### ΦΓ3

۱. ادله رفع قلم، ضمانات صبی را بر نمی دارد یعنی نمی توان گفت که اگر بچه به مال کسی ضرر وارد کرد به مقتضای حدیث رفع قلم، ضامن نیست؛ زیرا لسان حدیث رفع قلم، امتنان بر صبی است و لذا اگر شمول حدیث نسبت به موردی (مانند ضمانت) مستلزم مخالفت با امتنان دیگران بشود حدیث رفع قلم، شامل آنجا نمی شود. تنقیح مبانی عروه، کتاب زکات، ص ۱۱۲ مرحوم خوئی.

۲. مشارکت با فقراء، از احکام وضعی است.

## تطبيق

### ۱- بم تعلق الزكاة؟

به چه چیزی زکات تعلق می‌گیرد؟

تعلق الزكاة بتسعة أشياء: الأنعام الثلاثة، و النقدین، و الغلات الأربع.

زکات به ۹ چیز تعلق می‌گیرد: چهارپایان سه گانه (شتر، گاو، گوسفند)، طلا و نقره، و غلات چهار گانه (گندم، جو، کشمش و خرما).

و المستند فی ذلك: صحیحة الفضلاء عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیهما السلام: «فرض الله عزّ و جلّ الزكاة مع الصلاة فی الأموال. و سنّها رسول الله صلی الله علیه و آله فی تسعة أشياء و عفا عمّا سواهن: فی الذهب و الفضة، و الابل و البقر و الغنم، و الحنطة و الشعیر و التمر و الزبيب، و عفا رسول الله صلی الله علیه و آله عمّا سوى ذلك» و غیرها.

مستند در آن: صحیحة فضلاء از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است: «خداوند عزو جلّ به همراه نماز، زکات را در اموال واجب کرد. و رسول خدا (ص) زکات را در ۹ چیز قرار داد و زکات را در غیر این ۹ چیز بخشید: در طلا و نقره، و شتر و گاو و گوسفند، گندم و جو و خرما و کشمش، و رسول خدا (ص) از غیر این موارد عفو کرد» و غیر این روایت (از روایاتی که بر انحصار زکات در این نه مورد دلالت می‌کند).

و فی مقابلها صحیحة محمد بن مسلم: «سألته عن الحبوب ما یزکی منها؟ قال علیه السلام: البرّ و الشعیر و الذرة و الدخن و الارز و السلت و العدس و السمسم، کل هذا یزکی و أشباهه»<sup>۱</sup>.

و در مقابل این روایت صحیحة محمد بن مسلم است: «از حبوبات پرسیدم، چه چیزی از حبوبات زکات داده می‌شود؟ امام (ع) فرمود: گندم، جو و ذرت و ارزن و برنج و گندم پوست کنده و عدس و کنجد، تمام این‌ها و مشابهاتش (یعنی بقیه حبوبات) زکات داده می‌شود».

و یمکن الجمع بحمل الثانية علی الاستحباب

و جمع (بین این دو روایت) به حمل روایت دوم بر استحباب ممکن است.

### ۲- شرائط عامّة

شرایط عمومی زکات

لا تجب الزكاة إلّا مع البلوغ، و العقل، و الحرية، و الملكية، و التمكن من الضرف، و النصاب.

زکات واجب نیست مگر در (صورت) بلوغ، و عقل، و حریت، و ملکیت، و قدرت از تصرف، و (رسیدن به حد) نصاب.

۱. وسائل الشیعه، باب ۸ من ابواب ما یجب فیہ الزکاة، حدیث ۴.

۲. وسائل الشیعه، باب ۹ من ابواب ما یجب فیہ الزکاة، حدیث ۴.

و المستند في ذلك:

مستند در شرایط عامه:

۱- اما اعتبار البلوغ في التقدين فمتسالم عليه و في غيرهما مختلف فيه.

اما شرط بودن بلوغ در طلا و نقره اجماع شده است و در غير طلا و نقره (غلات و دام ها) اختلاف شده است. و يمكن التمسك للاعتبار مطلقا بحديث رفع القلم<sup>۱</sup>، فان دعوى اختصاصه برفع خصوص الأحكام التكليفية لا وجه لها بعد إطلاق القلم المرفوع.

و برای شرط بودن بلوغ در تمام اشیا تمسک به حدیث رفع قلم ممکن است، زیرا بعد از اطلاق (لفظ) قلم مرفوع در حدیث رفع قلم، ادعای اختصاص حدیث رفع قلم به خصوص احکام تکلیفی بدون وجه است. وضعف سند الحدیث منجبر بشهرة العمل، بناء على تمامية كبرى الانجبار كما هو المعروف. و ضعف سند حدیث رفع قلم با عمل کردن مشهور (بر طبق این روایت) جبران می شود، بنا بر تمام بودن کبرای قاعده انجبار همان طور که تمام بودن این کبراً معروف (بین علما) است.

۲. و اما اعتبار العقل فيكفي لإثباته حدیث رفع القلم.

و اما شرط بودن عقل پس برای اثباتش حدیث رفع قلم کافی است،

و بغض النظر عن ذلك يكفي القصور في المقضى،

و با چشم پوشی کردن از حدیث رفع قلم، قصور در مقتضی برای (اثبات اعتبار عقل) کافی است،

فإن أدلة وجوب الزكاة حيث انها تدل على الحكم التكليفى فلا يحتمل شمولها للمجنون

زیرا ادله وجوب زکات از آن جایی که دلالت بر حکم تکلیفی می کند پس شمول این ادله برای مجنون احتمال داده نمی شود.

۱. وسائل الشیعه، باب ۴ من ابواب مقدمة العبادات.

۲. صغرای این قاعده این است که باید عمل مشهور بر طبق این روایت ثابت شود یعنی معلوم شود که مشهور بر طبق این روایت عمل کردند و اما کبرای این قاعده این است که آیا عمل مشهور جابر ضعف سند هست یا خیر بعضی از علما مانند مرحوم خوئی کبرای این قاعده را نپذیرفتند لذا عمل مشهور را جابر ضعف سند نمی دانند.

و توجيه<sup>۱</sup> التکليف بالاخراج الى الولي حيث انه مشكوك فينفي بأصل البراءة.  
و متوجه بودن تکليف به ولي<sup>۱</sup> مجانين به (اين که زکات مال مجنون را از مالش) اخراج کند (نيز) احتمال داده نمی-  
شود؛ زیرا تکليف به مجانين مشکوک است پس با ادله<sup>۱</sup> براءت نفی می شود.

Σχ03-31:36

---

۱. کلمه «توجيه» عطف بر «شمولها» است.

## چکیده

۱. زکات به شتر، گاو، گوسفند، گندم، جو، خرما، کشمش، طلا و نقره تعلق می‌گیرد.
۲. دلیل انحصار زکات به این نه چیز، صحیحۀ فضلاء است.
۳. صحیحۀ محمد بن مسلم، استحباب زکات در غیر این نه چیز را اثبات می‌نماید.
۴. بلوغ، عقل، حریت، ملکیت، قدرت بر تصرف و نصاب از شرایط عامۀ زکات است.
۵. دلیل اعتبار بلوغ در نقدین، اجماع و حدیث رفع قلم است.
۶. حدیث رفع قلم، اطلاق دارد و اختصاص به احکام تکلیفی ندارد، بلکه شامل احکام وضعی نیز می‌شود.
۷. ضعف سند حدیث رفع قلم با عمل مشهور جبران می‌شود.
۸. دلیل اعتبار بلوغ در غلات و دامها، حدیث رفع قلم است.
۹. دلیل اعتبار عقل در زکات، حدیث رفع قلم و قصور مقتضی در روایات زکات است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۴۶

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی

## مقدمه

در درس گذشته بیان شد که زکات دارای دو شرط اختصاصی و عمومی است، و مستند دو شرط بلوغ و عقل که از شرایط عامه محسوب می‌شوند مورد بررسی واقع شد. در این درس، به مستند بعضی دیگر از شرایط عامه مانند دلیل اعتبار حریت، ملکیت و قدرت بر تمکن پرداخته می‌شود.

در پایان مصنف به توضیح نصاب به عنوان یکی از شرایط عامه می‌پردازد، و از آن جا که هر حیوانی دارای نصاب‌های مختلفی می‌باشد نصاب هر یک از آن‌ها در این درس به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

برای وجوب زکات حیوان، علاوه بر رسیدن به حد نصاب، حصول سه شرط دیگر از شرایط خاصه لازم می‌باشد.

مصنف در انتهای این درس به بررسی این شرایط خاصه در حیوانات می‌پردازد.



## من عربي :

٣- واما اعتبار الحرية فلصحيحة عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام: «سأله رجل وانا حاضر عن مال المملوك أ عليه زكاة؟ فقال: لا و لو كان له ألف درهم...» و غيرها.  
هذا بناء على ان العبد يملك- كما هو ظاهر الصحيحة- و إلا فالأمر أوضح.

٤- واما اعتلبو الملكية فهو من المسلّمات فلا تجب الزكاة على الموهوب قبل قبضه و لا على الموصى به قبل قبول الموصى له و لا على المباحات العامّة و لا على ما كان ملكا للجهة، كالبيستان الموقوف على العلماء.  
و الوجه: اقتضاء الأصل لذلك بعد الشكّ في اعتبار الملكيّة. مضافا الى ظاهر قوله تعالى: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ، فان عنوان «أموالهم» لا يصدق إلاّ مع الملكية الشخصية.

٥- واما اعتبار التمكّن من التصرف فهو متسالم عليه فلا تجب الزكاة في المسروق و المجهود و نحوهم الموثقة زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام: «رجل ماله عنه غائب لا يقدر على أخذه. قال: فلا زكاة عليه حتى يخرج فإذا خرج زكاه لعام واحد، فان كان يدعه متعمّدا و هو يقدر على أخذه فعليه الزكاة لكل ما مرّ به من السنين» و غيرها.  
و سند الشيخ الى ابن فضال و ان اشتمل على عليّ بن محمد بن الزبير الذي لم يوثق، الا ان الامر فيه سهل بعد كونه من مشايخ الاجازة.

٦. واما النصاب فهو و ان كان من الشرائط العامة إلاّ انه لاختلاف كمّه باختلاف ما تجب فيه الزكاة نتعرض له في الشرائط الخاصة.

## شروط الوجوب في الانعام

يلزم لوجوب الزكاة في الأنعام- بعد الشرائط العامة- توفر:

أ- النصاب. و هو في الابل اثنا عشر: ٥: شاة، ١٠: شاتان، ١٥: ثلاث شياه، ٢٠: أربع شياه، ٢٥: خمس شياه، ٢٦: بنت مخاض، ٣٦: بنت لبون، ٤٦، حقة، ٦١: جذعة، ٧٦: بنتا لبون، ٩١: حقتان، ١٢١: في كل خمسين حقة و في كل أربعين بنت لبون.

و في البقر نصابان: ٣٠: تبيع، ٤٠: مسنة. و الزائد عفو الى ان يمكن حسابه بالثلاثين أو بالأربعين أو بهما.

و في الغنم خمسة نصب: ٤٠: شاة، ١٢١: شاتان، ٢٠١: ثلاث شياه، ٣٠١: أربع شياه، ٤٠٠ فما زاد: في كل ١٠٠ شاة. و الزائد عفو الى ان يمكن حسابه باحدهما او بهما.

ب- السوم فترة الحول.

ج- عدم كونها عوامل.

د- مرور حول عليها عند مالکها جامعة للشرائط.

## دلیل اعتبار حریت

صحیحہ عبداللہ بن سنان بر عدم وجوب زکات بر مال عبد دلالت می‌نماید، و امام صادق (ع) در آن روایت فرمودند: «بر مال عبد زکات واجب نیست هر چند هزاران درهم باشد».

### نکته

در باب مالکیت اموال عبد دو نظریه در فقه مطرح است:  
الف) عبد مالک اموالش می‌شود، مصنف همین قول را اختیار کرده است.  
طبق این مبنا گفته می‌شود بر اموال عبد زکات واجب نیست.  
ب) عبد مالک اموالش نمی‌شود و تمام اموالش به مولایش منتقل می‌شود، طبق این مبنا نیز زکات به عبد تعلق نمی‌گیرد اما نه به دلیل اینکه عبد است بلکه به دلیل این که مالی ندارد تا بر او زکات واجب باشد بر خلاف مبنای اول که چون عبد است بر او زکات تعلق نمی‌گیرد.

FG۱

## ادله اعتبار ملکیت

۱. از مسلمات فقه و دین است که به کسی که مالک مالی نیست زکات تعلق نمی‌گیرد.  
۲. آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ» مربوط به زکات است در این آیه خداوند به پیغمبر (ص) می‌فرماید از اموالشان صدقه بگیر، بنابراین تا چیزی مال شخصی انسان نباشد بر آن زکات واجب نمی‌شود، زیرا لفظ اموال بر اموال شخصی صادق است.  
و چون بر مباحات عامه یا اموال وقفی، مال شخصی صدق نمی‌شود همانطور که در هدیه ای که در آن قبضی صورت نگرفته صدق ملکیت و مال شخصی نمی‌شود لذا زکات بر آن‌ها واجب نیست.  
۳. اگر کسی با وجود این دلیل، شک کرد که آیا مالک بودن از شرایط وجوب زکات هست یا خیر، با تمسک به اصل برائت، اثبات اعتبار ملکیت می‌شود، بدین صورت که فردی که مالک مالی نیست شک می‌کند آیا بر او زکات واجب هست یا نه، اصل برائت حکم به عدم وجوب زکات در حق او می‌کند و این یعنی شرط بودن ملکیت در وجوب زکات.

نکته: طبق این شرط بر موارد زیر زکات واجب نیست:

الف) بر کسی که مالی به او هدیه داده شده است اما هنوز آن مال را قبض نکرده است.  
ب) بر موصی لهی<sup>۱</sup> که هنوز وصیت موصی را قبول نکرده است.  
ج) بر مباحات عامه زکات واجب نیست: مباحات عامه به اشیا می‌گفته می‌شود که مربوط به همه افراد است مانند ماهی در دریا که ملک فرد خاصی نیست.  
د) بر مالی که به واسطه وقف، ملک افراد خاصی شده است، مانند این که مزرعه گندمی را وقف علما کنند در این صورت بر علما زکات این گندم‌ها واجب نیست.

۱. «موصی له» یعنی کسی که به او وصیت شده است و «موصی» یعنی وصیت کننده و «موصی به» یعنی مالی که مورد وصیت واقع شده است.

## FG۲

## ادله اعتبار تمکن از تصرف

۱. اجماع علما بر این است که کسی که قدرت بر تمکن ندارد بر او زکات واجب نیست.
  ۲. زراره از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «کسی که مالش غائب شده و قادر بر گرفتنش نباشد بر او زکات واجب نیست».
- طبق این شرط بر کسی که اموال او را دزدیده‌اند، یا اموال او گم شده، یا توقیف شده باشد، زکات واجب نیست.

## نصاب:

اصل نصاب یکی از شرایط عامه است. اما از آن جهت که نصاب هر شیئی با شیئی دیگر فرق دارد مصنف آن را در شرایط خاصه مطرح کرده است.

## FG۳

Sco۱-۸:۳۷

## تطبيق

- ۳- و اما اعتبار الحرية فلصحيحة عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام: «سأله رجل و انا حاضر عن مال المملوك أ عليه زكاة؟ فقال: لا و لو كان له ألف درهم...»<sup>۱</sup> و غيرها.
- و اما اعتبار حریت به خاطر صحیحۀ عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) است: «مردی در حالی که من (نزد امام علیه السلام) حاضر بودم از امام صادق (ع) درباره مال عبد پرسید آیا زکات بر عبد واجب است؟ پس حضرت فرمود: نه هر چند برای عبد هزاران درهم باشد...» و غیر این روایت (از روایاتی که بر عدم وجوب زکات عبد دلالت می‌کند).

هذا بناء على ان العبد يملك - كما هو ظاهر الصحيحة - و إلا فالأمر أوضح.

اعتبار حریت بنا بر این است که عبد مالک مالش شود - همان‌طور که ظاهر صحیحۀ عبدالله بن سنان این است که عبد مالک اموالش می‌شود؛ (چون حضرت می‌فرماید هر چند عبد هزاران درهم داشته باشد) - و الا (بنابر قول به عدم مالکیت عبد) عدم وجوب زکات بر عبد روشن‌تر است. (چون در این هنگام عبد مالی ندارد تا بخواهد زکات آن را پردازد).

۴- و اما اعتبار الملكية فهو من المسلمات.

و اما اعتبار ملکیت، پس آن از مسلمات است.

فلا تجب الزكاة على الموهوب قبل قبضه و لا على الموصى به قبل قبول الموصى له

پس زکات بر هدیه گیرنده قبل از قبض هدیه واجب نیست و بر موصی به قبل از قبول موصی له زکات واجب نیست

۱. وسائل الشیعه، باب ۴ من أبواب من تجب علیه الزکاة، حدیث ۳.

و لا على المباحات العامة و لا على ما كان ملكا للجهة، كالبيستان الموقوف على العلماء.

و بر مباحات عامه و بر مالی که بنابر جهتی (مانند وقف) ملک (افرادى شده) مثل باغی که بر علما وقف شده است زکات واجب نیست.

و الوجه: اقتضاء الأصل لذلك بعد الشكّ في اعتبار الملكيّة. مضافا الى ظاهر قوله تعالى: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ<sup>۱</sup>، فان عنوان «أموالهم» لا يصدق إلّا مع الملكيّة الشخصية.

دلیل: بعد از شک کردن در اعتبار ملکیت، اصل برائت مقتضی اعتبار ملکیت است، علاوه بر ظاهر سخن خدای تعالی (که مقتضی اعتبار ملکیت است): «از اموالشان صدقه (زکات)<sup>۲</sup> بگیر تا اموالشان پاک شود» زیرا عنوان «اموال» تنها در ملکیت شخصی صدق می کند.

۵- و اما اعتبار التمكن من التصرف فهو متسالم عليه فلا تجب الزكاة في المسروق و المجهود و نحوهم. و اما اعتبار قدرت از تصرف پس بر آن تسالم شده است بنابراین زکات بر مال دزدیده شده و گم شده و مانند این دو (مانند مال توقیف شده) واجب نیست.

لهوثة زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام: «رجل ماله عنه غائب لا يقدر على أخذه. قال: فلا زكاة عليه حتى يخرج فإذا خرج زكاه لعام واحد، فان كان يدعه متعمداً و هو يقدر على أخذه فعليه الزكاة لكل ما مرّ به من السنين»<sup>۳</sup> و غيرها. به دلیل موثقه زرارہ از امام صادق (ع): «مردی مالش از او غایب است که بر گرفتنش قادر نیست. حضرت فرمود: زکات بر عهده او نیست تا این که آن مال از غیبت خارج شود پس اگر از غیبت خارج شد برای یک سال زکات او را بدهد (یعنی زکات یک سالش را بدهد)، پس اگر مال را عمداً رها کند در حالی که قادر بر گرفتنش هست بوی تمام سالهایی که بر آن گذشته زکات بر عهده اوست» و غیر این روایت.

و سند الشيخ الى ابن فضال و ان اشتمل على بن محمد بن الزبير الذي لم يوثق، و سند شيخ طوسی به علی بن فضال و اگر چه مشتمل بر علی بن محمد بن زبیر است که توثیق (توثیق خاص) ندارد،

الا ان الامر فيه سهل بعد كونه من مشايخ الاجازة.

مگر این که بعد از این که علی بن محمد از مشایخ اجازه می باشد مساله در علی بن محمد بن زبیر آسان است.<sup>۴</sup> ۶. و اما النصاب فهو و ان كان من الشرائط العامة إلّا انه لا اختلاف كمّه باختلاف ما تجب فيه الزكاة نتعرض له في الشرائط الخاصة.

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۲. لفظ «صدقه» در روایات و آیات انصراف به زکات دارد و مصنف در دروس آینده به این مطلب اشاره می نماید.

۳. وسائل الشیعه، باب ۵ من ابواب من تجب علیه الزکاة، حدیث ۷.

۴. شیخ طوسی در کتاب تهذیبش، علی بن محمد بن زبیر را از مشایخ اجازه می داند و می گوید من از او اجازه نقل حدیث دارم و همین کلام ظاهر در این است که شیخ او را انسان موثقی می داند و الا از او اجازه نقل حدیث نمی گرفت. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۵۵.

۶. و اما نصاب پس آن و اگر چه از شرایط عامه است اما چون مقدارش به سبب اختلاف آن چیزی که زکات در آن واجب است متفاوت می باشد در شرایط خاصه متعرض آن می شویم.

SCO۲-۲۱:۴۵

### شرایط اختصاصی انعام

۱. نصاب: هر یک از سه حیوان اگر به حد مشخصی رسید زکات، بر مالک آن واجب می شود. به عنوان مثال اگر کسی ۵ شتر داشت، زکات بر او واجب می شود. اما اگر تعداد شترهای او کمتر از ۵ عدد بود زکاتی بر او واجب نمی گردد.

نصاب هر یک از حیوانات در متن بررسی می شود.

۲. حیوان باید در تمام سال از علف بیابان بچرد<sup>۱</sup> بنابراین اگر در تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگر است بچرد زکات واجب نمی شود.

۳. حیوان باید بیکار باشد<sup>۲</sup>.

۴. یکسال باید از آن بگذرد بنابراین کسی که ۵ شتر در فروردین ماه می خرد و در مهر ماه همان سال می فروشد بر او زکات واجب نمی شود.

اگر دامی یکی از شرایط خاصه را نداشته باشد هر چند دارای شرایط دیگر باشد، زکات بر آن واجب نمی گردد.

FG۴

### تطبیق

شرائط الوجوب فی الانعام.

شرایط وجوب زکات در چهارپایان.

یلزم لوجوب الزکاة فی الأنعام - بعد الشرائط العامة - توفّر:

برای وجوب زکات در چهارپایان - بعد از شرایط عامه<sup>۳</sup> - فراهم بودن شرایطی لازم است:

أ- النصاب. و هو فی الابل اثنا عشر: ۵: شاة، ۱۰: شاتان، ۱۵: ثلاث شياه، ۲۰: أربع شياه، ۲۵: خمس شياه،

نصاب. و آن در شتر ۱۲ نصاب است: ۵ شتر: یک گوسفند (زکاتش است)، ۱۰ شتر: دو گوسفند، ۱۵ شتر: سه

گوسفند، ۲۰ شتر: چهار گوسفند، ۲۵ شتر: پنج گوسفند،

۲۶: بنت مخاض، ۳۶: بنت لبون، ۴۶، حقة، ۶۱: جذعة،

۲۶ شتر: یک شتر ماده ای که وارد دو سالگی شده است، ۳۶ شتر: یک شتر ماده ای که وارد سه سالگی شده است،

۴۶ شتر: یک شتری که وارد چهار سالگی شده است، ۶۱ شتر: یک شتری که وارد پنج سالگی شده است،

۲. المراد من السائحه ان تكون سائمة فی اوقات اكلها و الساعات المعدة لذلك بحسب المتعارف الخارجی بحيث لا یقده العلف البیسیر الذی ربما یتفق

خلالها احياناً. التنقیح، کتاب الزکاة، مرحوم خویی.

۳. اگر بعضی مواقع کوتاه، بار بیاید به بیکار بودن ضرری نمی رساند. التنقیح، کتاب الزکاة، مرحوم خویی.

۱. این قید دلالت دارد بر این که اگر شرایط خاصه موجود باشد اما شرایط عامه نباشد زکات واجب نمی شود.

۷۶: بنتا لبون، ۹۱: حقتان، ۱۲۱: فی کل خمسين حقة و فی کل أربعين بنت لبون.

۷۶ شتر: دو شتری که وارد سه سالگی شده است، ۹۱ شتر: دو شتری که وارد چهار سالگی شده است، ۱۲۱ شتر: در هر ۵۰ شتر یک شتری که وارد چهار سالگی شده است و در هر ۴۰ شتر یک شتری که وارد سه سالگی شده است (به عنوان مثال اگر کسی ۲۴۰ شتر داشته باشد زکات آن عبارت است از ۴ شتری که وارد چهار سالگی شده و یک شتری که وارد سه سالگی شده است).

و فی البقر نصابان: ۳۰: تبع، ۴۰: مسنة. و الزائد عقو الی ان یمکن حسابہ باحدهما او بهما.

و در گاو دو نصاب است: ۳۰ گاو: (زکات آن) یک گوساله ای که وارد دو سالگی شده است و ۴۰ گاو: یک گوساله ای که وارد سه سالگی شده است. و بیشتر از ۴۰ گاو زکاتش عفو شده است (یعنی از ۴۰ گاو به بیشتر زکات ندارد) تا این که محاسبه کردن گاو به یکی از این دو نصاب<sup>۱</sup> یا هر دو نصاب<sup>۲</sup> امکان داشته باشد.

و فی الغنم خمسة نصب: ۴۰: شاة، ۱۲۱: شاتان، ۲۰۱: ثلاث شياه، ۳۰۱: أربع شياه، ۴۰۰: فما زاد: فی کل ۱۰۰ شاة.

و در گوسفند ۵ نصاب است: ۴۰ گوسفند: یک گوسفند (زکاتش می باشد)، ۱۲۱ گوسفند: دو گوسفند است، ۲۰۱ گوسفند: سه گوسفند است، ۳۰۱ گوسفند: چهار گوسفند است، ۴۰۰ گوسفند و بیشتر از آن به ازاء هر گوسفند یک گوسفند (زکاتش می باشد).

ب- السوم فترة الحول.

ب- بیابان چرب بودن در طول سال.

ج- عدم کونها عوامل.

ج. چهار پا برابر (و کارکن) نباشد.

د- مرور حول علیها عند مالکها جامعة للشرائط.

د- گذشتن یک سال بر آن نزد مالکش در حالی که شرایط (دیگر) جمع باشد.

FGه

Scor۳-۳۴:۳۸

۲. مانند این که فردی ۶۰ گاو داشته باشد که زکات آن دو گوساله ای است که وارد دو سالگی شده است.

۳. مانند این که فردی ۷۰ گاو داشته باشد که زکات آن، یک گوساله ای است که وارد دو سالگی شده و یک گوساله ای که وارد سال سوم شده

می باشد.

## چکیده

۱. دلیل معتبر بودن حریت، صحیحہ عبد اللہ بن سنان است.
۲. هم طبق نظریه ای که می گوید عبد مالک اموالش می شود و هم بنا بر مبنایی که می گوید عبد مالک اموالش نمی - شود زکات بر عبد واجب نیست.
۳. دلیل اعتبار ملکیت، مسلم فقہی و ظاهر آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ» است . و در صورت شک در اعتبار ملکیت، اصل برائت دلالت بر اعتبار ملکیت می نماید.
۴. مال موهوبه قبل از قبضش، مال وصیت شده قبل قبول موصی له، مباحات عامه و مال موقوفه، زکات ندارند.
۵. اموال فردی که دزدیده شده یا گم شده به دلیل عدم قدرت بر تمکن، زکات ندارد.
۶. دلیل اعتبار قدرت بر تصرف، اجماع و موثقه زراره است.
۷. اصل نصاب از شرایط عامه است اما مقدار هر مالی که به آن زکات تعلق می گیرد از شرایط خاصه محسوب می - شود.
۸. شتر، ۱۲ نصاب، گاو دو نصاب و گوسفند دارای ۵ نصاب می باشد.
۹. نصاب، بیابان چربودن در طول سال، بیکار بودن و گذشتن یک سال از حیوان در نزد مالکش شرایط خاصه و جوب زکات در حیوان ه سئلند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقا

درس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۴۷

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی



**مقدمه:**

همان‌طور که در دروس قبل بیان شد شرایط وجوب زکات به دو گونهٔ عمومی و اختصاصی تقسیم می‌شود. در درس قبل بعد از بررسی بعضی از شرایط عامه به همراه ادلهٔ آن به نقد و بررسی شرایط خاصهٔ انعام پرداختیم و گفتیم که شرایط خاصهٔ انعام منحصر در چهار چیز می‌باشد و با فقدان یکی از این شرایط، وجوب زکات ساقط می‌شود.

در این درس ابتدا به بررسی نصاب در حیوانات می‌پردازیم و ادلهٔ مقدار نصاب در هر یک از شتر، گاو و گوسفند را مورد نقد و نظر قرار می‌دهیم، سپس به ذکر ادلهٔ اعتبار بیابان چر و باربر نبودن انعام که از دیگر شرایط خاصه زکات محسوب می‌شوند خواهیم پرداخت.

در پایان مصنف با بررسی کردن مستند گذشت سال به عنوان آخرین شرط خاص انعام به بحث شرایط اختصاصی زکات در انعام خاتمه می‌دهد.

## متن عربى

المستند فى ذلك:

١- اما ان نصاب الابل ما ذكر فلصحيحة زرارة عن أبى جعفر عليه السّلام: «ليس فيما دون الخمس من الابل شىء، فإذا كانت خمسا ففيها شاة الى عشرة، فإذا بلغت عشرا ففيها شاتان، فإذا بلغت خمسة عشر ففيها ثلاث من الغنم، فإذا بلغت عشرين ففيها أربع من الغنم، فإذا بلغت خمسا و عشرين ففيها خمس من الغنم، فإذا زادت واحدة ففيها ابنة مخاض الى خمس و ثلاثين، فإن لم يكن عنده ابنة مخاض فابن لبون ذكر، فان زادت على خمس و ثلاثين بواحدة ففيها بنت لبون الى خمس و أربعين، فان زادت واحدة ففيها حقة، و انما سمّيت حقة لأنها استحقت أن يركب ظهرها الى ستين، فإن زادت واحدة ففيها جذعة الى خمس و سبعين، فإن زادت واحدة ففيها ابنتا لبون الى تسعين، فان زادت واحدة فحقتان الى عشرين و مائة، فان زادت على العشرين و المائة واحدة ففي كل خمسين حقة و فى كل أربعين ابنة لبون» و غيرها. هذا و لكن ورد فى صحيحة الفضلاء عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السّلام «فى صدقة الابل فى كل خمس شاة الى أن تبلغ خمسا و عشرين، فإذا بلغت ذلك ففيها ابنة مخاض، ثم ليس فيها شىء حتى تبلغ خمسا و ثلاثين، فإذا بلغت خمسا و ثلاثين ففيها ابنة لبون ثم ...».

و من المظنون وقوع الاشتباه بالحذف. و التقدير: فاذا بلغت ذلك و زادت واحدة ففيها ابنة مخاض ... فإذا بلغت خمسا و ثلاثين و زادت واحدة ففيها ابنة لبون ...

٢- و اما نصاب البقر فتدلّ عليه صحيحة الفضلاء عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليه ما السّلام: «فى البقر فى كل ثلاثين بقرة تباع حولى، و ليس فى أقل من ذلك شىء، و فى أربعين بقرة مسنة، و ليس فيما بين الثلاثين الى الأربعين شىء حتى تبلغ أربعين، فإذا بلغت أربعين ففيها بقرة مسنة، و ليس فيما بين الأربعين الى الستين شىء، فإذا بلغت ستين ففيها تباعان الى السبعين، فإذا بلغت السبعين ففيها تباع و مسنة الى الثمانين، فإذا بلغت ثمانين ففي كل أربعين مسنة الى تسعين ...».

٣- و اما نصاب الغنم فتدلّ عليه صحيحة الفضلاء أيضا عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السّلام: «فى كل أربعين شاة شاة، و ليس فيما دون الأربعين شىء، ثم ليس فيها شىء حتى تبلغ عشرين و مائة، فإذا بلغت عشرين و مائة ففيها مثل ذلك شاة واحدة، فإذا زادت على مائة و عشرين ففيها شاتان، و ليس فيها أكثر من شاتين حتى تبلغ مائتين، فإذا بلغت المائتين ففيها مثل ذلك، فإذا زادت على المائتين شاة واحدة ففيها ثلاث شياه ثم ليس فيها شىء أكثر من ذلك حتى تبلغ ثلاثمائة، فإذا بلغت ثلاثمائة ففيها مثل ذلك ثلاث شياه، فإذا زادت واحدة ففيها أربع شياه حتى تبلغ أربعمائة، فإذا تمّت أربعمائة كان على كل مائة شاة ...».

هذا و لكن فى صحيحة محمد بن قيس: «انها إذا بلغت ثلاثمائة و كثر الغنم ففي كل مائة شاة...»

و لازم ذلك كون النصب أربعة و انكار النصاب الخامس. و التعارض ان استقر و لم يمكن الجمع بينهما فالمناسب طرح الصحيحة الثانية لموافقها للتقيّة.

- ٤- و اما اعتبار السوم و عدم كونها عوامل، لصحيحة الفضلاء عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام: «ليس على العوامل من الابل و البقر شيء و انما الصدقات على السائمة المرعية...» و غيرها.
- و طريق الشيخ الى الحسين بن سعيد صحيح. و بقية أفراد السند ثقات.
- ٧- و اما اعتبار مرور الحول فللصحيحة المتقدمة حيث ورد في ذيلها: «و كل ما لم يحل عليه الحول عند ربه فلا شيء عليه فيه، فإذا حال عليه الحول وجب عليه» و غيرها.

## دلیل نصاب ابل

علت این که شتر دارای ۱۲ نصاب است، و زکات این حیوان در هر نصاب با نصاب دیگر فرق می‌کند صحیحاً زراره از امام باقر علیه السلام است، که در این روایت حضرت این دوازده نصاب را به همراه مقدار مالی که باید به عنوان زکات پرداخت شود به طور کامل بیان کردند.

### اشکال

در صحیحۀ زراره حضرت فرمود که اگر مقدار شتر به ۲۵ عدد برسد زکات آن ۵ گوسفند می‌باشد و حال آنکه در صحیحۀ فضلا گفته شده که اگر تعداد شتر به ۲۵ عدد برسد زکات آن، شتر ماده‌ای است که وارد سال دوم شده است.

یا این که در صحیحۀ زراره حضرت فرموده که اگر مقدار شتر به ۳۵ برسد زکات آن یک شتری است که وارد سال دوم شده در حالی که در صحیحۀ فضلا گفته شده که اگر تعداد شتر به ۳۵ عدد برسد زکات آن، شتر ماده‌ای است که وارد سال سوم شده است. لذا این دو صحیحۀ با هم معارضند.

### جواب

احتمال دارد که در صحیحۀ فضلا اشتباهی از راوی رخ داده شده باشد و لفظ «زادت واحده» در آن حذف شده باشد.<sup>۱</sup>

### تطبیق

المستند فی ذلک:

مستند در نصاب انعام

۱- اما ان نصاب الابل ما ذکر فلصحیحة زرارة عن ابي جعفر عليه السلام: «لیس فیما دون الخمس من الابل شیء، فإذا كانت خمسا ففیها شاة الى عشرة، فإذا بلغت عشرا ففیها شاتان، ، اما این که نصاب ابل آن چیزی است که (در درس قبل) ذکر شد به خاطر صحیحۀ زراره از امام باقر (ع) است: «در کمتر از ۵ شتر زکاتی نیست، اگر ۵ شتر تا ۱۰ شتر باشد پس در آن یک گوسفند (به عنوان زکات) است، اگر به ۱۰ شتر رسید پس در آن دو گوسفند است، فإذا بلغت خمسة عشر ففیها ثلاث من الغنم، فإذا بلغت عشرين ففیها أربع من الغنم، فإذا بلغت خمسا و عشرين ففیها خمس من الغنم،

۱. این جواب اشکال دارد، چرا که این جواب صرف یک احتمال است و لذا بعضی از علما به همین صحیحۀ فضلا عمل کرده‌اند و فتوا داده‌اند که زکات ۳۵ شتر، شتری است که وارد سه سالگی شده است. بهترین جواب این است که این دو روایت با هم معارضه می‌کنند و هر دو ساقط می‌شوند لذا نوبت به اصل عملی براءت در اقل و اکثر می‌رسد که نتیجه آن مساوی با روایت اول است.

اگر به ۱۵ شتر رسید پس بر آن سه گوسفند است، اگر به ۲۰ شتر رسید پس در آن چهار گوسفند است، اگر به ۲۵ شتر رسید پس بر آن ۵ گوسفند است،

فإذا زادت واحدة ففيها ابنة مخاض الى خمس و ثلاثين، فإن لم يكن عنده ابنة مخاض فابن لبون ذكر<sup>۱</sup>

اگر به ۲۰ شتر یک شتر اضافه شود (یعنی ۲۶ شتر) تا ۳۵ شتر پس در آن یک شتر ماده ای است که وارد دو سالگی شده، پس اگر نزد مالکش شتر ماده نباشد پس شتر نر (کافی) است،

فان زادت على خمس و ثلاثين بواحدة ففيها بنت لبون الى خمس و أربعين، فان زادت واحدة ففيها حقة، و انما سميت حقة لأنها استحققت أن يركب ظهرها الى ستين،

اگر به ۳۵ شتر یک شتر اضافه شود (یعنی ۳۶) تا ۴۵ شتر پس در آن یک شتر ماده ای است که وارد سه سالگی شده، اگر (به ۴۵ شتر) یک شتر اضافه شود (یعنی ۴۶ شتر) تا ۶۰ شتر پس در آن یک شتر ماده ای است که وارد چهار سالگی شده و شتر حقه به حقه نام گذاری شد برای این که استحقاق دارد که بر پشتش سوار بشوند (یعنی سواری بدهد).

فإن زادت واحدة ففيها جذعة الى خمس و سبعين، فإن زادت واحدة ففيها ابنتا لبون الى تسعين،

اگر (به ۶۰ شتر) یک شتر اضافه شود (یعنی ۶۱ شتر) تا ۷۵ شتر پس در آن یک شتر ماده ای است که وارد سال پنجم شده است، اگر (به ۷۵ شتر) یک شتر اضافه شود (یعنی ۷۶ شتر) تا ۹۰ شتر پس در آن دو شتر ماده ای است که وارد سه سالگی شده،

فان زادت واحدة فحقتان الى عشرين و مائة، فان زادت على العشرين و المائة واحدة ففي كل خمسين حقة و في كل أربعين ابنة لبون<sup>۲</sup> و غيرها.

و اگر (به ۹۰ شتر) یک شتر اضافه شود تا ۱۲۰ شتر پس در آن دو شتر ماده ای است که وارد چهار سالگی شده، و اگر به ۱۲۰ شتر یک شتر اضافه شود پس در هر ۵۰ شتر یک شتر ماده ای که وارد چهار سالگی شده و در هر ۴۰ شتر یک شتر ماده ای که وارد سه سالگی شده است « و غیر این روایت (از روایاتی که بر نصاب شتر دلالت می - کنند).

هذا و لكن ورد في صحيحة الفضلاء عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام:

بگیر این را و اما در صحیحۀ فضلاء از امام باقر و امام صادق علیهما السلام:

«في صدقة الابل في كل خمس شاة الى أن تبلغ خمسا و عشرين، فإذا بلغت ذلك ففيها ابنة مخاض، ثم ليس فيها شيء حتى تبلغ خمسا و ثلاثين، فإذا بلغت خمسا و ثلاثين ففيها ابنة لبون ثم...»<sup>۳</sup>.

۱. ابن لبون یعنی شتر نر دو ساله ای که وارد سال سوم شده بنابراین قید ذکر به معنی مذکر توضیحی است.

۱. وسائل الشیعه، باب ۲ من ابواب زکاة الانعام، حدیث ۱.

۲. وسائل الشیعه، باب ۲ من ابواب زکاة الانعام، حدیث ۶.

«در زکات شتر در هر ۵ شتر یک گوسفند است (مثل صحیحہ قبل) تا این که به ۲۵ شتر برسد پس اگر به ۲۵ شتر رسید پس در آن یک شتر ماده ای است که وارد دو سالگی شده، و (از ۲۵ به بعد) تا به ۳۵ شتر نرسیده زکاتی در آن (غیر از یک بنت مخ اض) نیست، اگر به ۳۵ شتر رسید پس در آن یک شتر ماده ای است که وارد سه سالگی شده سپس...».

و من المظنون وقوع الاشتباه بالحذف. و التقدير: فاذا بلغت ذلک و زادت واحدة ففيها ابنة مخاض ... فاذا بلغت خمسا و ثلاثين و زادت واحدة ففيها ابنة لبون ...

و گمان می رود به سبب حذف (راوی) اشتباه واقع شده. و تقدير (این چنین است): اگر به ۲۵ رسید و یک شتر به آن اضافه شد (یعنی ۲۶ شتر) پس در آن یک شتر ماده ای است که وارد دو سالگی شده، و اگر به ۳۵ شتر رسید و یک شتر به آن اضافه شد (یعنی ۳۶ شتر) پس در آن یک شتر ماده ای است که وارد سه سالگی شده است....

SCO۱-۱۲:۴۸

### دلیل نصاب گاو

علت این که گاو دارای دو نصاب است و زکات هر نصاب با نصاب دیگر فرق می کند صحیحہ فضلاء از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است ، که در این روایت حضرت دو نصاب برای گاو مشخص و مقدار زکات هر نصابی را بیان می کند.

### تطبیق

۲- و اما نصاب البقر فتدلّ علیه صحیحة الفضلاء عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام : «في البقر في كل ثلاثين بقرة تباع حولى،

و اما نصاب گاو پس صحیحہ فضلاء از امام باقر و امام صادق علیهما السلام بر آن دلالت می نماید: «در گاو در هر ۳۰ تا گاو، (مقدار واجب زکات) یک گوساله ای است که وارد سال دوم شده است،

و ليس في أقل من ذلك شيء، و في أربعين بقرة مسنة،

و در کمتر از ۳۰ گاو زکات (واجب) نیست، و در ۴۰ گاو یک گوساله ای است که وارد سال سوم شده است،

و ليس فيما بين الثلاثين الى الأربعين شيء حتى تبلغ أربعين، فإذا بلغت أربعين ففيها بقرة مسنة،  
و ما بين ٣٠ تا ٤٠ گاو زکات نیست تا این که به ٤٠ برسد، پس اگر به ٤٠ برسد (مقدار زکات) در آن یک گوساله-  
ایست که وارد سه سالگی شده است،  
و ليس فيما بين الأربعين الى الستين شيء، فإذا بلغت ستين ففيها تبعان الى السبعين، فإذا بل غت السبعين ففيها تبع و  
مسنة الى الثمانين،  
و ما بين ٤٠ تا ٦٠ زکاتی نیست، پس اگر به ٦٠ رسید تا ٧٠ (مقدار زکات) در آن دو گوساله ای است که وارد دو  
سالگی شده است. پس اگر به ٧٠ رسید تا ٨٠ (مقدار زکات) در آن یک گوساله دو ساله و یک گوساله سه ساله  
است،  
فإذا بلغت ثمانين ففي كل أربعين مسنة الى تسعين...»<sup>١</sup>.  
پس اگر به ٨٠ تا ٩٠ رسید پس در هر ٤٠ گاو یک گوساله سه ساله است (یعنی باید دو گوساله سه ساله پرداخت  
نماید)...

### اشکال

در مقابل این روایت، روایت دیگری است که نصاب گوسفند را منحصر در چهار چیز می نماید بدین  
صورت که این روایت تا نصاب سوم با صحیح اول موافق است ولی در نصاب چهارم با روایت اول  
معارض می گردد؛ زیرا روایت اول می گوید در ٤٠٠ گوسفند و بیشتر از آن به ازاء هر ١٠٠ گوسفندی  
یک گوسفند به عنوان زکات پرداخت شود در حالی که در صحیح دوم گفته می شود در ٣٠٠ گوسفند  
و بیشتر از آن به ازاء هر ١٠٠ گوسفند یک گوسفند زکات داده شود.

### FG۲

### جواب

چون روایت دوم با فتوای اهل تسنن موافق است کنار گذاشته می شود؛ زیرا در علم اصول گفته شد یکی از  
چیزهایی که سبب ترجیح یک روایت بر دیگری می شود مخالفتش با اهل تسنن است.

### تطبيق

٣- و اما نصاب الغنم فتدل عليه صحیحة الفضلاء أيضا عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام: «في كل أربعين شاة  
شاة، و ليس فيما دون الأربعين شيء،  
و اما نصاب گوسفند صحیح فضلاء از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز بر آن دلالت می کند: «در هر ٤٠  
گوسفندی یک گوسفند است، و در کمتر از ٤٠ گوسفند زکاتی نیست،  
ثم ليس فيها شيء حتى تبلغ عشرين و مائة، فإذا بلغت عشرين و مائة ففيها مثل ذلك شاة واحدة،

١. وسائل الشیعه، باب ٤ من ابواب زکاة الانعام، حدیث ١.

سپس در ۴۰ گوسفند تا این که به ۱۲۰ گوسفند برسد (غیر از یک گوسفند) زکاتی نیست، اگر به ۱۲۰ گوسفند رسید پس در آن مانند ۴۰ گوسفند، یک گوسفند است،  
فإذا زادت علی مائة و عشرين ففيها شاتان، و لیس فیها أكثر من شاتین حتی تبلغ مائتین فإذا بلغت المائتین ففيها مثل ذلك،

پس اگر به ۱۲۰ گوسفند یک گوسفند اضافه شد (یعنی ۱۲۱ گوسفند) پس در آن دو گوسفند است، و در بیشتر از ۱۲۱ گوسفند بیشتر از دو گوسفند در آن (زکات واجب) نیست تا این که به ۲۰۰ گوسفند برسد، اگر به ۲۰۰ گوسفند رسید پس (زکات) در آن مانند ۱۲۱ گوسفند است (یعنی زکات آن دو گوسفند است)،  
فإذا زادت علی المائتین شاة واحدة ففيها ثلاث شياه،

اگر به ۲۰۰ گوسفند یک گوسفند اضافه شد (یعنی ۲۰۱ گوسفند) پس در آن سه گوسفند است  
ثم لیس فیها شیء أكثر من ذلك حتی تبلغ ثلاثمائة، فإذا بلغت ثلاثمائة ففيها مثل ذلك ثلاث شياه،  
سپس در ۲۰۱ گوسفند تا این که به ۳۰۰ گوسفند برسد بیشتر از سه گوسفند زکاتی نیست، اگر به ۳۰۰ گوسفند رسید پس در آن مانند ۲۰۱ گوسفند سه گوسفند است،

فإذا زادت واحدة ففيها أربع شياه حتی تبلغ أربعمائة، فإذا تمت أربعمائة كان علی کل مائة شاة...»  
اگر به ۳۰۰ گوسفند یک گوسفند اضافه شود پس در آن چهار گوسفند است تا این که به ۴۰۰ گوسفند برسد، اگر ۴۰۰ گوسفند تمام شود بر هر ۱۰۰ گوسفندی یک گوسفند است...».

هذا و لكن فی صحیحة محمد بن قیس: «انها إذا بلغت ثلاثمائة و كثر الغنم ففي کل مائة شاة...».  
بگیر این را و اما در صحیحة محمد بن قیس: «و همانا گوسفند اگر به ۳۰۰ رسید و زیاد شد در هر ۱۰۰ گوسفندی یک گوسفند است...»<sup>۲</sup>.

و لازم ذلك كون النصب أربعة و انكار النصاب الخامس.

و لازمة این روایت این است که نصاب های گوسفند چهار نصاب باشد و نصاب پنجم (که مصنف ذکر کرد) انکار شود.

۱. وسائل الشیعه، باب ۶ من ابواب زکاة الانعام، حدیث ۱.

۲. وسائل الشیعه، باب ۶ من ابواب زکاة الانعام، حدیث ۲.



و التعارض ان استقر و لم يمكن الجمع بينهما فالمناسب طرح الصحيحة الثانية لموافقتهما للتقيّة.  
و تعارض (این دو روایت) اگر ثابت باشد و جمع بین این دو روایت امکان نداشته باشد پس مناسب دور انداختن صحیحۀ دوم است به خاطر موافقتش با تقيّه.

Σχ02-24:27

### دلیل اعتبار بیابان چر و باربر نبودن انعام:

این که بیابان چربودن و باربر نبودن حیوان از شرایط اختصاصی انعام است به دلیل صحیحۀ فضلاء از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، زیرا در این روایت این دو شرط به عنوان شرایط اختصاصی و جوب زکات در چهارپایان معرفی شده‌اند.

### دلیل گذشت سال بر انعام

علت این شرط همان صحیحۀ فضلاء است؛ چرا که در ذیل این صحیحۀ مرور یک سال به عنوان شرط و جوب زکات ذکر شده است.

FG۱

۴- و اما اعتبار السوم و عدم کونه عوامل، لصحیحة الفضلاء عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام:  
و اما اعتبار بیابان چربودن و باربر نبودن حیوان، به دلیل صحیحۀ فضلاء از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است:  
«ليس على العوامل من الابل و البقر شيء و انما الصدقات على السائمة المرعية...» و غيرها.  
«بر شتر و گاو باربر زکاتی نیست و همانا صدقه‌ها بر حیوان بیابان چر است...» و غیر این روایت.  
و طریق الشیخ الی الحسین بن سعید صحیح. و بقیة افراد السند ثقات.  
سند شیخ طوسی به حسین بن سعید اهوازی صحیح است و بقیة افراد سند (صحیحۀ فضلاء) بزرگان هستند.<sup>۱</sup>  
۷- و اما اعتبار مرور الحول فللصحیحة المتقدّمة حیث ورد فی ذیلها:  
۷. و اما اعتبار گذشت سال به خاطر صحیحۀ ایست که گذشت (یعنی صحیحۀ فضلاء) زیرا در ذیل این صحیحۀ وارد شده:

۱. شیخ طوسی در کتاب تهذیب این چنین می گوید: «اخبرنی ابوالحسین ابی جید القمی عن محمد بن الحسن بن الولید عن الحسین بن الحسن بن ابان عن الحسین بن سعید» تمام افراد این طریق مورد وثوقند. تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

«و كل ما لم يحل عليه الحول عند ربه فلا شيء عليه فيه، فإذا حال عليه الحول وجب عليه»<sup>۱</sup> و غیرها.  
«و هر چیزی (انعام سه گانه) که سال بر آن نزد مالکش فرا نرسیده پس زکاتی در آن بر عهده مالکش نیست ، پس اگر بر آن سال حلول کند (زکات) بر او واجب است» و غیر این روایت.

---

۲. وسائل الشیعه، باب ۸ من ابواب زکاة الانعام، حدیث ۱.

## چکیده:

۱. صحیحۀ زراره بر نصاب شتر به همراه مقدار زکات آن دلالت می‌کند.
۲. صحیحۀ فضلاء معارض با صحیحۀ زراره نیست چرا که به خاطر وقوع اشتباه در آن مقتضای هر دو بر یک مطلب دلالت می‌نماید.
۳. صحیحۀ فضلاء بر نصاب گاو به همراه مقدار زکات آن دلالت می‌نماید.
۴. صحیحۀ فضلاء بر نصاب گوسفند به همراه مقدار زکات آن دلالت می‌نماید.
۵. لازمه صحیحۀ محمد بن قیس «أَنَّهَا إِذَا بَلَغَتْ ثَلَاثِينَ فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ» انحصار نصاب گوسفند در چهار نصاب و انکار نصاب پنجم است.
۶. صحیحۀ محمد بن قیس به خاطر موافقت با اهل تسنن کنار گذاشته می‌شود.
۷. صحیحۀ فضلاء بر اعتبار بیابان چر بودن و بیکار بودن حیوان دلالت دارد.
۸. دلیل اعتبار مرور سال بر حیوان از ذیل صحیحۀ فضلاء فهمیده می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقا

دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۴۸

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی

**مقدمه:**

در دروس قبل بیان شد که زکات پهر یک از اشیای نه گانه بعد از اجتماع شرایط عمومی و اختصاصی واجب می‌گردد، و تمامی شرایط عامه به همراه ادله آن بیان شد، و همچنین ادله شرایط اختصاصی شتر، گاو و گوسفند مورد بررسی واقع شد.

طلا و نقره یکی دیگر از اشیایی است که دارای شرایط خاصه می‌باشد به گونه‌ای که زکات تنها در صورت اجتماع این شرایط با شرایط عامه زکات به آن تعلق می‌گیرد.

مصنف در این درس سه شرط را به عنوان شرایط خاصه در طلا و نقره مطرح می‌نماید و بعد از آن روایاتی را به عنوان مستند برای این شرایط نقل می‌کند.

در پایان مصنف با استفاده از روایات، قائل می‌شود که سکه‌های امروزی متعلق زکات قرار نمی‌گیرند و قول مشهور علما نیز همین نظریه است؛ اگر چه در بین مراجع معاصر بعضی از علما قول به وجوب زکات در سکه های امروزی را اختیار کرده‌اند<sup>۱</sup>.

---

۱. حضرت آیه الله العظمی بهجت.

## متن عربى

٤- شرائط الوجوب فى النقدين

يلزم لوجوب الزكاة فى النقدين - مضافا الى الشرائط العامة - توفر:

أ- النصاب. و هو فى الذهب عشرون مثقالا، و من ثم أربعة أربعة. و الفريضة ربع عشر. و فى الفضة مائتا درهم، و من ثم أربعون أربعون. و الفريضة كذلك.

ب- الضرب بسكة المعاملة.

ج- مضى حول.

و المستند فى ذلك:

١- اما ان نصاب الذهب ما ذكر فلروايات كثيرة تتجاوز العشر كموثق على بن عقبة و عدة من أصحابنا عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السلام: «ليس فيما دون العشرين مثقالا من الذهب شىء فإذا كملت عشرين مثقالا ففيها نصف مثقال الى أربعة و عشرين، فإذا أكملت أربعة و عشرين ففيها ثلاثة أخماس دينار الى ثمانية و عشرين فعلى هذا الحساب كلما زاد أربعة» و غيرها.

و الدينار الشرعى يعادل مثقالا واحدا بوزن ١٨ حُمَصَق. و ربع عشر العشرين نصف دينار، و بضم الأربعة تكون الفريضة ثلاثة أخماس دينار.

و بإزاء الروايات المذكورة صحيحة الفضلاء عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السلام «فى الذهب فى كل أربعين مثقالا مثقال ... و ليس فى أقل من أربعين مثقالا شىء». و مثلها صحيحة زرارة.

و الجمع بالحمل على الاستحباب ان لم يكن عرفيا، فالمناسب الأخذ بالطائفة الاولى لأنها لكثرتها تشكّل عنوان السنّة القطعية، و بذلك يصدق على الطائفة الثانية عنوان المخالف للسنّة القطعية فيلزم طرحها،

٢- و اما ان نصاب الفضة ما ذكر فلموثق زرارة و بكير ابني اعين حيث سمعا أبا جعفر عليه السلام يقول: «فى الزكاة ...

ليس فى أقل من مأتى درهم شىء، فإذا بلغ مأتى درهم ففيها خمسة دراهم، فما زاد فبحساب ذلك. و ليس فى مأتى درهم و أربعين درهما غير درهم إلا خمسة الدراهم، فإذا بلغت أربعين و مأتى درهم ففيها ستة دراهم، فإذا بلغت ثمانين و مأتى درهم ففيها سبعة دراهم، و ما زاد فعلى هذا الحساب ...» و غيره.

٣- و اما اعتبار الضرب بسكة المعاملة فلصحيحة على بن يقطين عن أبى ابراهيم عليه السلام: «يجتمع عندى الشىء

الكثير قيمته فيبقى نحو من سنة أركيه؟ فقال: لا، كل ما لم يحل عليه الحول فليس عليك فيه زكاة و كل ما لم يكن ركازا فليس عليك فيه شىء. قلت: و ما الركاظ؟ قال: الصامت المنقوش. ثم قال: إذا أردت ذلك فاسبكه فإنه ليس فى سبائك الذهب و تقار الفضة شىء من الزكاة» و غيرها.

و المراد بالمنقوش ما كان كذلك بسكة المعاملة و إلا فالسبيكة قد يكون فيها نقش أيضا.

و بذلك يتضح عدم تعلق الزكاة بالذهب و الفضة فى مثل زماننا.

۴- و اما اعتبار مزی حول فللصحيحة المتقدمة.

## شرایط اختصاصی وجوب زکات در نقدین

### ۱. نصاب

#### نصاب طلا

طلا دارای دو نصاب است:

الف) ۲۰ مثقال طلا: زکات آن یک چهلم که معادل با نیم مثقال است.

ب) از ۲۰ مثقال به بالا به ازاء هر ۴ مثقال، زکات آن یک چهلم است.

#### توضیح

زکات ۲۰ تا ۲۴ مثقال طلا نیم مثقال است، اما زکات ۲۴ مثقال عبارت است از نیم مثقال بابت ۲۰ مثقال و یک دهم مثقال بابت ۴ مثقال دیگر که مجموعاً معادل سه پنجم مثقال باید زکات پرداخت شود.

زکات ۲۴ مثقال تا ۲۸ مثقال همان سه پنجم مثقال است اما زکات ۲۸ مثقال عبارت است از نیم مثقال بابت ۲۰ مثقال طلا و بابت ۸ مثقال دیگر، یک پنجم مثقال که مجموعاً معادل هفت دهم مثقال باید زکات پرداخت شود.

#### نکته

بر کمتر از ۲۰ مثقال طلا زکات واجب نیست.

#### نصاب نقره

نقره دارای دو نصاب است

الف) ۲۰۰ مثقال نقره: زکات آن یک چهلم که معادل با ۵ مثقال است.

ب) از ۲۰۰ مثقال به بالا به ازاء هر ۴۰ مثقالی زکات آن یک چهلم است.

#### توضیح

زکات ۲۰۰ تا ۲۴۰ مثقال نقره ۵ مثقال است، اما زکات ۲۴۰ مثقال عبارت است از ۵ مثقال بابت ۲۰۰ مثقال و بابت ۴۰ مثقال دیگر، یک مثقال که مجموعاً باید معادل ۶ مثقال زکات پرداخت شود.

زکات ۲۴۰ مثقال تا ۲۸۰ مثقال همان ۶ مثقال نقره است اما زکات ۲۸۰ مثقال عبارت است از ۵ مثقال بابت ۲۰۰ مثقال نقره و بابت ۸۰ مثقال دیگر، دو مثقال که مجموعاً باید معادل ۷ مثقال زکات پرداخت شود.

نکته: بر کمتر از ۲۰۰ مثقال نقره زکات واجب نمی‌گردد.

ΦΓ2-ΦΓ1



## ۲. سکه نقش دار مورد معامله

طلا و نقره به صورت سکه‌های نقش داری باشد که با آن معامله صورت بگیرد<sup>۱</sup> بنابراین اگر طلا و نقره به صورت شمش باشد به دلیل نقش دار نبودن زکات بر آن واجب نیست<sup>۲</sup>.

## ۳. گذشت یک سال

باید یک سال بر آن بگذرد بنابراین اگر فردی فروردین امسال ۲۰ مثقال طلا خرید و در مهر ماه همان سال، آن را فروخت بر او پرداخت زکات واجب نیست.

## ΦΓ3

## تطبيق

۴- شرائط الوجوب في النقدين.

شرایط وجوب زکات در طلا و نقره.

يلزم لوجوب الزكاة في النقيدين - مضافا الى الشرائط العامة - توفر:

برای وجوب زکات در طلا و نقره - علاوه بر شرایط عمومی - لازم است فراهم باشد:

أ- النصاب. و هو في الذهب عشرون مثقالا، و من ثم أربعة أربعة. و الفريضة ربع عشر.

أ- نصاب، و آن در طلا بیست مثقال است، و از آن به بعد چهار تا چهارتا. و مقدار واجب یک چهارم یک دهم است.<sup>۳</sup>

و في الفضة مائتا درهم، و من ثم أربعون أربعون. و الفريضة كذلك.

و در نقره دویست درهم است، و از آن به بعد چهل تا چهل تا، و مقدار واجب همان مقدار واجب طلاست (یعنی یک چهلم).

ب- الضرب بسكة المعاملة.

ب- طلا و نقره باید منقوش به سکه‌های معامله باشد (یعنی هر نقشی مفید نیست بلکه باید منقوش باشد به آن نقش هایی که بر روی سکه‌های معامله است).

ج- مضى حول.

ج- گذشتن یک سال.

## Σχολ1-7:28

۱. طلا و نقره‌ای که به صورت سکه نقش دار باشد و زمانی معامله با آن رواج داشته است اما الان از رواج افتاده باشد بر آن زکات واجب نیست؛ زیرا نه تنها باید سکه منقوش باشد بلکه معامله با آن نیز باید رایج باشد.

۲. نکته: به طلا و نقره همه ساله زکات تعلق می‌گیرد، یعنی اگر انسان زکات مقدار طلا یا نقره را بدهد و سال بعد نیز شرایط در آن جمع باشد باید دوباره زکات آن را بدهد، تا زمانی که از حد نصاب بیفتد، ولی در خمس این چنین نیست.

۳. یک چهارم ضرب در یک دهم مساوی با یک چهلم است.

## ادله شرایط اختصاصی در نقدین

### دلیل نصاب طلا

بیشتر از ده روایت بر دو نصابی که برای طلا گفته شد دلالت می‌نماید و یکی از این روایات، موثقه عقبه است. در این روایت حضرت دو نصاب را به همراه مقدار فریضه‌اش برای طلا مشخص می‌نماید.

### اشکال

این روایت با صحیحۀ فضلاء تعارض دارد؛ زیرا در صحیحۀ فضلاء گفته شده بر کمتر از ۴۰ مثقال، زکات تعلق نمی‌گیرد در حالی که در موثقه عقبه گفته شده در کمتر از ۲۰ مثقال، زکات تعلق نمی‌گیرد.

### جواب

۱: موثقه عقبه بر استحباب حمل می‌شود و صحیحۀ فضلاء بر وجوب؛ زیرا این که در روایت دوم گفته شده «لَسَ فِي أَقْلٍ مِنْ أَرْبَعِينَ مِثْقَالًا شَيْءٌ» یعنی این که در کمتر از ۴۰ مثقال زکات واجب نیست و این منافات ندارد با این که در کمتر از ۴۰ مثقال به حکم روایت اول، زکات مستحب باشد.

### اشکال

این جمع عرفی نیست، چرا که اگر این دو روایت به دست عرف مردم داده شود، می‌گویند این دو با هم تعارض دارند.

۲: در صورت تعارض بین این دو ادله، دسته اول روایات مانند موثقه عقبه به خاطر زهد بودنش سبب می‌شود که به آن سنت قطعی گفته شود و هر روایتی با آن تعارض داشته باشد مانند صحیحۀ فضلاء به آن مخالف سنت قطعی گویند و هر چیزی که مخالف سنت قطعی باشد کنار گذاشته می‌شود.

### تطبيق

و المستند فی ذلک:

مستند در نصاب طلا:

۱- اما ان نصاب الذهب ما ذكر فلروايات كثيرة تتجاوز العشر كموثق على بن عقبة و عدة من أصحابنا عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام:

۱- اما اين كه نصاب طلا همانی است كه ذكر شد به خاطر روايات زيادی است كه از ده تا بیشتر است مانند موثقه على بن عقبه و عده ای از اصحاب شيعه از امام باقر و امام صادق عليهما السلام است:

«ليس فيما دون العشرين مثقالا من الذهب شيء فإذا كملت عشرين مثقالا ففيها نصف مثقال الى أربعة و عشرين، «در طلايي كه کمتر از ۲۰ مثقال است زكاتی نیست، اگر ۲۰ مثقال كامل شد تا ۲۴ مثقال پس در آن نصف مثقال (زكات واجب) است،

فإذا أكملت أربعة و عشرين ففيها ثلاثة أخماس دينار الى ثمانية و عشرين فعلى هذا الحساب كلما زاد أربعة<sup>۱</sup> و غيرها.

و اگر ۲۴ مثقال كامل شد تا ۲۸ مثقال پس در آن سه پنجم دينار است، هنگامی كه ۴ تا زياد شود پس طبق اين (يعنى يك چهلم) حساب اسب.

و الدينار الشرعى يعادل مثقالا واحدا بوزن ۱۸ حمصة. و ربع عشر العشرين نصف دينار، و بضم الأربعة تكون الفريضة ثلاثة أخماس دينار.

و دينار شرعى معادل يك مثقال طلا به وزن ۱۸ نخود است (يعنى هر مثقال طلا ۱۸ نخود می باشد)، و با اضافه شدن ۴ تا (يعنى ۲۴ مثقال) مقدار واجب زكات سه پنجم دينار است.<sup>۲</sup>

و بإزاء الروايات المذكورة صحيحة الفضلاء عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام «فى الذهب فى كل أربعين مثقالا مثقال ... و ليس فى أقل من أربعين مثقالا شيء»<sup>۳</sup> و مثلها صحيحة زرارة.

و در مقابل اين روايتی كه ذكر شد صحيحه فضلاء از امام باقر و امام صادق عليهما السلام است: «در طلا در هر ۴۰ مثقالی يك مثقال (زكات واجب) است... و در کمتر از ۴۰ مثقال زكاتی نیست» و مانند اين روايت، صحيحة زراره است.

۱. وسائل الشيعه، باب ۸ من ابواب زكاة الذهب و الفضة، حديث ۵.

۲. چون در روايت لفظ دينار آمده مصنف با آوردن اين عبارت می خواهد بگويد كه دينار و مثقال با هم برابرند تا كسى توهم نكند كه اين روايت و رواياتی مانند فضلاء كه لفظ مثقال آورده از اين جهت نیز با هم معارضند.

۳. وسائل الشيعه، باب ۸ من ابواب زكاة الذهب و الفضة، حديث ۱۳.

و الجمع بالحمل على الاستحباب ان لم يكن عرفيا، فالمناسب الأخذ بالطائفة الاولى لأنه لكثرتها تشكّل عنوان السنّة القطعية،

و جمع کردن (این دو روایت) به حمل (روایت اول) بر استحباب اگر عرفی نباشد، پس قبول کردن طایفه اول (مانند روایت عقبه) مناسب است؛ برای اینکه طایفه اول به دلیل زیاد بودنش عنوان سنت قطعی را تشکیل می‌دهد، و بذلك یصدق على الطائفة الثانية عنوان المخالف للسنّة القطعية فیلزم طرحها. و با تشکیل عنوان قطعی بر طایفه دوم (مانند صحیحۀ فضلاء و زرارۀ) عنوان مخالف سنۀ قطعی صدق می‌کند لذا کنار گذاشتن طایفه دوم لازم است.

Sco۲-۱۵:۱۱

### دلیل نصاب نقره

موثقه زرارۀ و بکیر از روایاتی هستند که بر دو نصابی که برای نقره ذکر شد دلالت می‌کنند.

### دلیل اعتبار منقوش بودن طلا و نقره

علت این که طلا و نقره باید منقوش بشدند نه از نوع طلا و نقره‌های آب شده صحیحۀ علی بن یقین است، چرا که امام (ع) در این روایت فرموده «زکات طلا و نقره منقوش واجب است نه طلا و نقره آب شده».

### نکته

مراد از منقوش در روایت چیست؟ اگر مراد از منقوش، مطلق منقوش (یعنی هر نقش و نگاری) باشد لازمه‌اش این است که باید بر طلا و نقره‌های آب شده‌ای که دارای نقش و نگار می‌باشند زکات واجب باشد؛ چون آنها نیز از مصادیق منقوشات می‌باشند، در حالی که امام (ع) در ذیل روایت می‌فرماید بر طلا و نقره آب شده به طور مطلق (هر چند منقوش باشد) زکات واجب نیست.

بنابراین باید گفته شود مراد از منقوش همان نقش و نگارهایی است که بر روی سکه‌های معامله موجود است نه هر نقش و نگاری، و به همین دلیل گفته می‌شود یکی از شرایط اختصاصی نقدین ضرب به سکه معامله است نه مطلق ضرب.

### دلیل اعتبار مرور یک سال

دلیل لزوم مرور یک سال، صحیحۀ علی بن یقین است.

FG۴

## تطبيق

۳- و اما اعتبار الضرب بسكّة المعاملة فلصحيحة على بن يقطين عن أبي ابراهيم عليه السلام:

و اما اعتبار منقوش بودن (نقدین) به سکه معامله به دلیل صحیحۀ علی بن یقطين از امام کاظم (ع) است: «يجتمع عندی الشيء الكثير قيمته فيبقى نحواً من سنة أ نزيهه؟ فقال: لا، كل ما لم يحل عليه الحول فليس عليك فيه زكاة.

«نزد من چیزی است که قیمتش زیاد است پس یک مقدار از سال باقی مانده (یعنی هنوز یک سال از آن نگذشته است) آیا باید زکات او را بدهیم؟ پس امام (ع) فرمود: نه، هر چیزی که سال بر آن حلول نکرده است، زکات در آن چیز بر عهده تو نیست.

و كل ما لم يكن ركازا فليس عليك فيه شيء. قلت: و ما الركاز؟ قال: الصامت المنقوش.

و هر چیزی که رکاز نباشد پس در آن چیز بر عهده تو چیزی نیست. گفتم: و رکاز چیست؟ امام (ع) فرمود طلا و نقره‌ای که منقوش است.

ثم قال: إذا أردت ذلك فاسبكه فإنه ليس في سبائك الذهب و نقار الفضة شيء من الزكاة<sup>۱</sup> و غيرها. سپس امام (ع) فرمود: اگر می‌خواهی رکاز نباشد پس او را آب کن زیرا در طلاهای آب شده و تکه‌های نقره، زکات (بر عهده شخص) نیست» و غیر این روایت.

و المراد بالمنقوش ما كان كذلك بسكّة المعاملة و إلا فالسبيكة قد يكون فيها نقش أيضا.

و مراد از منقوش، آن طلا و نقره‌ای است که به سکه معامله نقش داشته باشد و گرنه (اگر مراد این نباشد بلکه مطلق نقش باشد) پس (طلا و نقره) آب شده نیز گاهی در آن نقش است.

و بذلك يتضح عدم تعلق الزكاة بالذهب و الفضة في مثل زماننا.

و از این شرط سوم روشن شد که زکات به طلا و نقره در مثل زمان ما تعلق نمی‌گیرد.<sup>۳</sup>

۱. «شیء» بیان زکات است.

۲. وسائل الشیعة، باب ۸ من ابواب زکاة الذهب و الفضة، حدیث ۲.

۳. طلا و نقره‌های زمان ما اگر چه منقوش هستند ولی چون معامله با آن صورت نمی‌گیرد (یعنی جایگزین پول نیست) زکات بر آن واجب نیست. نکته: نظر حضرت آیه الله العظمی شبیری زنجانی: بنابر احتیاط واجب در زمان کنونی که پول طلا و نقره رایج نیست، اگر پول به حد نصاب طلا و نقره برسد و سایر شرایط و وجوب زکات (همچون ثابت بودن عین پول در طول سال مانند اینکه پولی در قلک باقی مانده باشد) را داشته باشد، پرداخت زکات آن لازم است، هر چند از جنس طلا و نقره نباشد. این نکته لازم به ذکر است که احتیاط واجب در کلام آقای زنجانی به معنی رجوع به مرجع دیگر نیست بلکه باید همه مقلدین ایشان زکات پولشان را بدهند و حق رجوع به مرجع دیگر را ندارند. مساله ۱۹۰۸

۴- و اما اعتبار مزی حول، فللصحيحة المتقدمة.

و اما اعتبار مرور یک سال به خاطر صحیحهای است (که از علی بن یقین گذشت).

Σχ03-24:26

## چکیده

۱. نصاب، منقوش به سکه‌های معامله بودن و مرور یک سال، از شرایط اختصاصی وجوب زکات در نقدین است.
۲. طلا دارای دو نصاب است: ۲۰ مثقال و از آن به بعد هر ۴ مثقال ۴ مثقال و مقدار واجب زکات یک چهلم است.
۳. نقره دارای دو نصاب است: ۲۰۰ مثقال و از آن به بعد هر ۴۰ مثقال ۴۰ مثقال و مقدار واجب زکات یک چهلم است.
۴. روایات زیادی مانند موثقه علی بن عقبه بر نصاب طلا به همراه مقدار زکات آن دلالت می‌نماید.
۵. یک دینار شرعی معادل یک مثقال طلا به وزن ۱۸ نخود است.
۶. موثقه زراره و بکیر بر نصاب نقره به همراه مقدار زکات آن دلالت می‌کنند.
۷. صحیحه علی بن یقظین دلیل بر اعتبار نقش به سکه معامله و مرور یک سال می‌باشد.
۸. دلیل عدم تعلق زکات به سکه‌های طلا در زمان ما این است که با این سکه‌ها، معامله صورت نمی‌گیرد هر چند منقوش است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۴۹

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی



در درس قبل بیان کردیم که طلا و نقره مانند دیگر اشیایی که به آن زکات تعلق می گیرد دارای شرایط اختصاصی می باشند، سه شرط به عنوان شروط اختصاصی برای طلا و نقره ذکر کردیم و و ادله هر کدام از این شرایط به طور جداگانه مورد بحث و بررسی واقع شد.

در این درس مصنف ابتدا از شرایط اختصاصی غلات سخن به میان می آورد و دو شرط نصاب و ثبوت ملکیت در زمان وجوب زکات را به عنوان دو شرط اختصاصی غلات ذکر می کند. و سپس با تمسک به روایات به بیان ادله هر کدام از این دو شرط می پردازد.

در پایان از مصارف زکات و این که چه کسانی استحقاق دریافت زکات را دارند سخن به میان می آید. در این درس تنها دو مورد از مصارف زکات ذکر می گردد اما در درس آینده به بقیه مصارف زکات اشاره می شود.

## متن عربى

شرائط الوجوب فى الغلات

يلزم لوجوب الزكاة فى الغلات الأربع - مضافا الى الشرائط العامة - توفر:

أ- النصاب. و هو خمسة أوسق - ٦٠ صاعا - التى تساوى ٨٤٧ كغم<sup>١</sup> تقريبا.

و الفريضة نصف العشر فيما يستقى بالوسائل المعدة من المالك كلكمكة و نحوها، و العشر فيما يستقى لا كذلك.

ب- ثبوت الملكية عند تعلق الوجوب و لو بغير الزراعة.

و فى وقت الوجوب خلاف.

و المستند فى ذلك:

١- اما بالنسبة الى مقدار النصاب فقد دلت عليه روايات كثيرة قد تتجاوز العشر، ففي صحيحة زرارة عن أبى جعفر عليه

السّلام: «ما أنبتت الأرض من الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب ما بلغ خمسة أوساق، و الوسق ستون صاعا فذلك

ثلاثمائة صاع ففيه العشر. و ما كان منه يسقى بالرشا و الدوالى و النواضح ففيه نصف العشر. و ما سقت السماء أو السبح

أو كان بعلا ففيه العشر تاما. و ليس فيما دون الثلاثمائة صاع شىء. و ليس فيما أنبتت الأرض شىء إلا فى هذه الأربعة

أشياء».

هذا و فى مقابل ذلك موثق الحلبي عن أبى عبد الله عليه السّلام : «سألته فى كم تجب الزكاة من الحنطة و الشعير و

الزبيب و التمر؟ قال: فى ستين صاعا».

و إذا أمكن الجمع العرفى بحمل الثانية على الاستحباب تعين المصير إليه و إلا استقر التعارض و تعين طرح الثانية لأن

الاولى لكثرتها تمكّن سنة قطعية، و مخالفتها يلزم طرحه

٢- و اما ان مقدار الفريضة ما ذكر فللصحيحة السابقة و غيرها.

٣- و اما اشتراط التملك وقت الوجوب، فلأن الوجوب يتعلّق بالمالك دون غيره.

و اما عدم اشتراط التملك بالزراعة فلان النصوص و ان كانت قاصرة عن إثبات التعميم لعدم كونها فى مقام البيان من

الجهة المذكورة إلا ان اتفاق المسلمين على ذلك كاف فى إثبات ذلك.

٤. و اما وقت تعلق الوجوب فالمشهور كونه فى الحنطة و الشعير اذا اشتدّ الحبّ و فى ثمر النخل اذا احمرّ أو اصفرّ، و

فى ثمر الكرم عند انعقاده حصرما.

و ذهب غير واحد من المتأخرين الى كون المدار على صدق عنوان الحنطة و نحوه، لاخذ ذلك فى لسان الروايات فيكون

المدار على صدقه.

١. اين عبارت مخفف «كيلو غراما» مى باشد.

نعم فى خصوص الزبيب يكون المدار فى وقت الوجوب على صدق عنوان العنب و ان كان المدار فى بلوغ خمسة اوسق على ملاحظة عنوان الزبيب لصحيحة سليمان بن خالد عن ابى عبدالله عليه السلام : «ليس فى النخل صدقة حتى يبلغ خمسة اوساق، و العنب مثل ذلك حتى يكون خمسة اوساق زيبيا».

٦- المستحقون للزكاة

مصرف الزكاة كما يلى:

١، ٢- الفقير و المسكين. و الثانى أسوأ حالا من الأوّل. و مدعى الفقر يصدّق مع الوثوق أو العلم بفقره سابقا و لو منذ الولادة و عدم العلم بطروّ الغنى عليه كما هو الغالب.

## شرایط اختصاصی وجوب زکات در غلات

### ۱. نصاب

نصاب در غلات ۵ ساق است و ۵ ساق تقریباً معادل ۸۴۷ کیلوگرم است. و تا زمانی که وزن غلات به این مقدار نرسیده زکات واجب نمی‌گردد.

آبیاری غلات به دو گونه است:

الف) آبیاری با وسائلی مانند پمپ، سطل و طناب: در این صورت مقدار زکات یک بیستم است.

ب) آبیاری با آب نهرها، باران یا به صورت دیم: در این صورت مقدار زکات یک دهم است.

### نکته

آبیاری زمین از آب رودخانه یا نهر به وسیلهٔ پمپاژ کردن از مصادیق قسم اول می‌باشد. اما اگر کشاورز مسیر رودخانه یا نهر را طوری به زمینش هدایت نماید که نیازی به پمپاژ کردن یا استفاده از سطل و طناب نباشد این نوع آبیاری از مصادیق قسم دوم می‌شود.

### FG۱

### ۲. ملکیت

در زمانی که زکات واجب می‌گردد فرد باید مالک غلات باشد، هر چند با هدیه یا وصیت مالک باشد. بنابراین زکات غلات یک کشاورز بر عهدهٔ ما نیست؛ زیرا ما مالک غلات نیستیم اما اگر همین کشاورز غلاتش را در زمان وجوب زکات به ما هدیه کند باید زکات آن را پردازیم.

### نکته

زکات بر عهدهٔ کسی است که در زمان وجوب زکات مالک غلات باشد، لذا کشاورزی که غلاتش را بعد از زمان وجوب زکات هدیه می‌کند بر عهدهٔ خود او ست نه واهب، یا شخصی که از مغازه داری گندم می‌خرد زکات بر عهدهٔ او نیست؛ چون مالکیت او بعد از وقت وجوب زکات است. اما این که وقت وجوب زکات چه موقعی است در همین درس به آن اشاره می‌شود.

### FG۲

### تطبیق

شرائط الوجوب فی الغلات.

شرایط وجوب زکات در غلات

یلزم لوجوب الزکاة فی الغلات الأربع - مضافا الی الشرائط العامّة - توفّر:

برای وجوب زکات در غلات چهار گانه - علاوه بر شرایط عمومی - لازم است فراهم بودن (امور زیر):

أ- النصاب. و هو خمسة أوسق - والوسق ۶۰ صاعا - الی تساوی ۸۴۷ کغم تقریباً.

نصاب، و آن پنج وسق است - (هر) وسقی ۶۰ صاع است - که تقریباً معادل ۸۴۷ کیلوگرم می‌باشد.

و الفریضة نصف العشر فیما یستقی بالوسائل المعدّة من المالک کالماکنة و نحوها، و العشر فیما یتقی لا کذلک.

و (مقدار) واجب در صورتی که با وسایلی که از سوی مالک آماده شده مثل پمپ و مانند آن (سطل و طناب و...) آبیاری شود نصف یک دهم است (یعنی یک بیستم)، و در صورتی که با این وسایل آبیاری نشود یک دهم است.

ب- ثبوت الملكية عند تعلق الوجوب و لو بغير الزراعة.

ب- ملکیت هر چند از غیر کشاورزی هنگام وجوب زکات ثابت باشد.

و فی وقت الوجوب خلاف.

و در زمان وجوب زکات اختلاف است. (یعنی در این که چه زمانی زکات غلات واجب می شود بین علما اختلاف است)

Sco1-7:50

## ادله شرایط اختصاصی غلات

### دلیل مقدار نصاب غلات

روایاتی مانند صحیحۀ زراره بر مقدار نصاب غلات دلالت می نماید، در این روایت بین زمینی که به وسیله باران و نهر آبیاری می شود با زمینی که بوسایل کشاورزی آبیاری می شود تفصیل داده شده است. تعداد این روایات از ده تا بیشتر می باشد.

### اشکال

در صحیحۀ زراره مقدار نصاب ۳۰۰ صاع بیان شده لذا در کمتر از ۳۰۰ صاع زکات واجب نیست، در حالی که در موثقه حلبی مقدار نصاب ۶۰ صاع بیان شده است، بنابراین اگر فردی ۲۰۰ صاع گندم داشته باشد طبق صحیحۀ زراره زکات بر او واجب نیست ولی بر طبق مقتضای موثقه حلبی بر او زکات واجب می شود بنابراین بین این دو روایت تعارض می باشد.

### جواب

۱. موثقه حلبی بر استحباب حمل می شود به این صورت که بر کمتر از ۳۰۰ صاع زکات مستحب می باشد، زیرا در روایت اول زراره گفته در کمتر از ۳۰۰ صاع زکات واجب نیست این منافات ندارد که به حکم روایت دوم گفته شود در غلات کمتر از ۳۰۰ صاع مستحب باشد.

## اشکال

این حمل عرفی نیست؛ زیرا اگر این دو روایت به عرف داده شود عرف بین این دو روایت تعارض می‌بیند و چنین حملی را انجام نمی‌دهد.

۲. در صورت تعارض بین این دو روایت، موثقه حلبی کنار گذاشته می‌شود و به صحیحه زراره عمل می‌شود، زیرا دسته اول از روایات مانند روایت زراره به خاطر زیاد بودنش به آن سنت قطعیه گفته می‌شود و هر روایتی با آن تعارض کند مخالف این سنت قطعیه می‌باشد و در علم اصول ثابت شده که هر روایتی مخالف سنت قطعیه باشد کنار گذاشته می‌شود.

## دلیل مقدار فریضه در غلات

صحیحه زراره از جمله روایاتی است که مقدار غلاتی که باید به عنوان زکات پرداخت شود را بیان نموده است، و در این روایت امام (ع) یک دهم را برای غلاتی که با باران و یا دیم آبیاری می‌شود و یک بیستم را برای غلاتی که با پمپ و دیگر وسایل آبیاری می‌گردد به عنوان فریضه معرفی کرده است.

## دلیل شرطیت تملک در هنگام وجوب زکات

برای این که وجوب زکات به مالک غلات تعلق می‌گیرد نه غیر مالک.<sup>۱</sup>

## دلیل عدم اشتراط تملک از طریق کشاورزی

۱. اجماع مسلمانان<sup>۲</sup> بر این است که تملک، سبب وجوب زکات است نه تملک از راه زراعت.<sup>۳</sup>  
 ۲. اطلاق روایاتی مانند صحیحه زراره بر عدم اشتراط تملک از طریق زراعت دلالت می‌نماید؛ زیرا در این روایات وجوب زکات به تملک از راه زراعت مقید نشده است.

## اشکال به دلیل دوم

این روایات تنها در مقام بیان مقدار نصاب غلات و پرداخت زکات آن می‌باشد، و نسبت به تملک از راه زراعت یا غیر زراعت در مقام بیان نیست لذا نمی‌توان به اطلاق آن عمل کرد.

FG۳

Sco۲-۲۲:۴۰

و المستند فی ذلک:

و مستند در شرایط اختصاصی غلات:

۱- اما بالنسبة الی مقدار النصاب فقد دلت علیه روایات کثیرة قد تتجاوز العشر،

۱. مصنف با این عبارت می‌خواهد بدهد را به عنوان دلیل این اشتراط بیان کند یعنی بگوید بدیهی است که زکات به غیر مالک تعلق نمی‌گیرد.

مراجعه کنید به دروس تمهیدیه فی الفقه از مرحوم ایروانی)

۲. مراد از اجماع مسلمین سیره متشرعه است.

۳. اشکال: سیره دلیل لبی است لذا به قدر متیقن اخذ می‌شود و قدر متیقن از سیره، تملک از راه زراعت است نه تملک از هر راهی.

اما نسبت به مقدار نصاب پس روایات زیادی که بیشتر از ده‌تاست بر آن دلالت می‌نماید.

ففي صحيحة زرارة عن أبي جعفر عليه السلام: «ما أنبتت الأرض من الحنطة والشعير والتمر والزبيب ما بلغ خمسة أوساق،

پس در صحیحۀ زراره از امام باقر (ع): «آن چیزهایی که زمین می‌رویاند از گندم و جو و خرما و کشمش وقتی که به ۵ وسق رسید

و-الوسق ستون صاعا فذلك ثلاثمائة صاع- ففيه العشر. و ما كان منه يسقى بالرشا و الدوالي و النواضح ففيه نصف العشر.

و-وسق ۶۰ صاع است بنابراین مقدار نصاب غلات ۳۰۰ صاع است- پس در آن یک دهم (زکات واجب) است. و آن غلاتی که با طناب و سطل و شتر آب آور آبیاری شود پس (زکات واجب) در آن، نصف یک دهم است (یعنی یک بیستم).

و ما سقت السماء أو السيح أو كان بعلا ففيه العشر تامًا. و ليس فيما دون الثلاثمائة صاع شيء.

و غلاتی که به وسیله باران یا آب جاری سیراب شود یا دیم باشد پس در آن یک دهم کامل (زکات واجب) است. و در کمتر از ۳۰۰ صاع زکاتی نیست.

و ليس فيما أنبتت الأرض شيء إلا في هذه الأربعة أشياء<sup>۱</sup>.

و در چیزهایی که زمین می‌رویاند زکاتی (واجب) نیست مگر در این چهار چیز (گندم، جو، خرما و کشمش).  
هذا و في مقابل ذلك موثق الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام: «سألته في كم تجب الزكاة من الحنطة والشعير و الزبيب و التمر؟ قال: في ستين صاعاً»<sup>۲</sup>.

این را بگیر و در مقابل این روایات موثقه حلبی از امام صادق (ع) است: «در چه مقدار از گندم و جو و کشمش و خرما زکات واجب است؟ امام (ع) فرمود: در ۶۰ صاع».

و إذا أمكن الجمع العرفي بحمل الثانية على الاستحباب تعين المصير إليه

و اگر جمع عرفی به ح مل کردن روایات دوم بر استحباب ب، امکان داشته باشد متمایل شدن به این جمع عرفی متعین (و لازم) است،

و إلا استقر التعارض و تعين طرح الثانية لأن الأولى لكثرتها تملك سنة قطعية، و مخالفتها يلزم طرحه.

و اگر جمع عرفی امکان نداشته باشد کنار گذاشتن روایت دوم (موثقه حلبی) متعین می‌باشد زیرا روایات (طایفه) اول به خاطر زیاد بودنش عنوان سنت قطیعه را تشکیل می‌دهد، و با این عنوان بر طایفه دوم عنوان مخالف سنت قطیعه صدق می‌کند لذا دور انداختنش لازم است.

۲- و اما ان مقدار الفريضة ما ذكر فللصحيحة السابقة و غيرها.

۱. وسائل الشیعة، باب ۱ من ابواب زکاة الغلاة، حدیث ۵.

۱. وسائل الشیعة، باب ۱ من ابواب زکاة الغلاة، حدیث ۱۰.

و اما این که مقدار واجب زکات همان چیزی است که ذکر شد به خاطر صحیحۀ قبلی (زراره) و غیر آن صحیحہ است.

۳- و اما اشتراط التملک وقت الوجوب، فلأن الوجوب يتعلّق بالمالک دون غیره.

و اما اشتراط مالک بودن زمان وجوب زکات، پس برای این است که وجوب زکات به مالک تعلق می‌گیرد نه غیر مالک.

و اما عدم اشتراط التملک بالزراعة فلان النصوص و ان كانت قاصرة عن إثبات التعميم لعدم كونها فی مقام البیان من الجهة المذكورة

و اما (این که) مالک بودن به سبب زراعت شرط نیست برای این است که روایات هر چند از اثبات عمومیت داشتن (حکم وجوب زکات در مورد تملک از غیر زراعت)<sup>۱</sup> قاصر است زیرا این روایات در مقام بیان از جهتی که ذکر شد (یعنی از جهت تملک به زراعت و غیر زراعت) نیست.

إلّا ان اتفاق المسلمین علی ذلك كاف فی إثبات ذلك.

مگر این که اجماع مسلمانان بر اشتراط تملک در وجوب زکات در اثبات اشتراک تملک به طور مطلق (هر چند از غیر کشاورزی) کافی است.

### زمان وجوب زکات:

دو نظریه در بین علما در مورد زمان وجوب زکات مطرح می‌باشد:

الف) نظریۀ مشهور علما: زمان وجوب زکات در گندم و جو هنگامی است که دانه های این دو سفت و محکم گردد. و در خرما هنگامی است که خرما قرمز یا زرد شود.<sup>۲</sup> و در کشمش هنگامی است که به شکل غوره شود.  
ب) نظریه متاخرین: هنگامی که به هر یک از این غلات عنوان گندم، جو و خرما صدق کند و عرف بگوید «این گندم است، این خرماست و...» زکات واجب می‌گردد، زیرا مخاطبان روایات

۲. یعنی این روایات مطلق است.

۱. بستگی به نوع خرما دارد بعضی خرماها قبل از رسیدن قرمز و بعضی دیگر زرد می‌شوند.



عرف می‌باشند<sup>۱</sup> و لذا فهم عرف در فهم روایات مهم می‌باشد.  
 نظریه‌پردازان این قول معتقدند که زمان وجوب زکات در کشمش هنگامی است که عنوان انگور بر آن صادق باشد نه عنوان کشمش، زیرا در صحیحۀ سلیمان امام صادق (ع) وقت وجوب زکات در کشمش را زمان انگور شدن بیان نموده‌اند.

## FG۴

### تطبيق

۴. و اما وقت تعلق الوجوب فالمشهور كونه في الحنطة و الشعير اذا اشتد الحبّ و في ثمر النخل اذا احمرّ او اصفرّ، و في ثمر الكرم عند انعقاده حصرما.

و اما زمان تعلق وجوب زکات پس آن چه که مشهور است در گندم و جو هنگامی است که دانه سفت شود و در میوه درخت نخل (خرما) هنگامی است که قرمز یا زرد شود و در میوه انگور هنگام بسته شدنش به شکل غوره است.

و ذهب غير واحد من المتأخرين الى كون المدار على صدق عنوان الحنطة و نحوه، لاخذ ذلك في لسان الروایات فيكون المدار على صدقه.

و بسیاری از متأخرین قائل شدند به (این که) ملاک بر صدق عنوان گندم و غیر گندم است، زیرا (لفظ) گندم و غیر آن در روایات اخذ شده است لذا ملاک بر صدق آن است.

نعم في خصوص الزبيب يكون المدار في وقت الوجوب على صدق عنوان العنب و ان كان المدار في بلوغ خمسة اوسق على ملاحظة عنوان الزبيب

بله در خصوص کشمش ملاک در زمان وجوب زکات بر صدق عنوان عنب است هر چند مدار در رسیدن ۳۰۰ صاع لحاظ عنوان کشمش است (یعنی نصاب کشمش ۳۰۰ صاع، کشمش است نه ۳۰۰ صاع انگور بنابراین اگر وزن انگور در زمان انگور بودنش ۳۰۰ صاع باشد و در زمان کشمش شدنش ۲۰۰ صاع شود زکات واجب نیست).

لصحیحة سلیمان بن خالد عن ابي عبدالله عليه السلام: «ليس في النخل صدقة حتى يبلغ خمسة اوساق، و العنب مثل ذلك حتى يكون خمسة اوساق زيبيا»<sup>۲</sup>.

به دلیل صحیحۀ سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) است: «در نخل زکات نیست تا این که به ۵

۱. مصنف در کتاب دروس تمهیدیه فی الفقه نظریه متأخرین را پذیرفته است.

۲. وسائل الشیعة، باب ۸ من ابواب زکاة الغلاة، حدیث ۷

وسق برسد، و انگور مثل خرما است (یعنی صدقه در آن واجب نیست) تا این که به ۵ وسق کشمش برسد».

SCO۳-۲۵:۲۳

## مستحقین زکات

زکات را می‌توان در ۸ مورد مصرف کرد:

### ۱ و ۲- فقیر و مسکین

فرق فقیر و مسکین: فقیر هزینه زندگی را ندارد و درخواست کمک نیز نمی‌کند، اما مسکین علاوه بر این که هزینه زندگی را ندارد درخواست کمک نیز می‌نماید، به همین دلیل وضعیت مسکین از فقیر بدتر می‌باشد.

### نکته

در دو صورت حرف کسی که ادعای فقر می‌کند قبول می‌شود:

الف) یقین یا اطمینان به فقیر بودن او بشود<sup>۱</sup>.

ب) استصحاب فقر جاری شود بدین صورت که یقین یا اطمینان قبلی به فقیر بودن او داشته باشیم و بدانیم یک

زمانی فقیر بوده است و الان شک می‌شود که آیا هنوز فقیر است یا خیر؟ استصحاب فقر می‌کنیم.

بنابراین کسانی که از قبل با آنها آشنایی نداریم و برای بار اول با آنها برخورد می‌کنیم اگر ادعای فقر بودن کردند

حق پرداخت زکات به آنها را نداریم؛ زیرا یقین یا اطمینان قبلی به فقر آنها نداریم لذا استصحاب فقر در مورد

آنها جاری نمی‌شود؛ زیرا که یقین یا اطمینان به حالت سابقه از ارکان استصحاب است و کسی که علم یا اطمینان به

حالت سابقه ندارد حق جاری کردن استصحاب را ندارد.

## FG۵

## تطبيق

### ۶- المستحقون للزكاة

### مستحقین زکات

### مصرف الزكاة كما يلي:

مصرف زکات همان طوری است که می‌آید:

۱، ۲- الفقير و المسكين. و الثاني أسوأ حالا من الأول،

فقير و مسکین است<sup>۲</sup>، و حال دومی (مسکین) از اولی بدتر است<sup>۳</sup>.

و مدعی الفقر يصدق مع الوثوق أو العلم بفقره سابقا و لو منذ الولادة و عدم العلم بطرو الغنى عليه كما هو الغالب

۱. البته مصنف به این راه اول به طور صراحت اشاره نکرده است ولی از مفهوم کلامش فهمیده می‌شود؛ چرا که وقتی علم و اطمینان قبلی معتبر باشد به طریق اولی علم و اطمینان فعلی معتبر می‌باشد.

۲. مراد از فقیر در بین علما عبارت است از «من لا يملك موهنة السنة له و لعياله فعلا و قوه»

۳. محقق در شرایع بین فقیر و مسکین هیچ تفاوتی قائل نیست بر خلاف مرحوم ایروانی

و مدعی فقر در صورت اطمینان یا علم قبلی به فقیر بودنش هر چند از زمان ولادت باشد (یعنی هر چند این علم یا اطمینان قبلی مربوط به زمان تولدش باشد بدین صورت که می دانیم یا اطمینان داریم در زمانی که از مادر متولد شد فقیر بود) و یقین به عارض شدن ثروتمندی بر آن فقیر نیست (یعنی یقین نداریم این فقیر بعد از مدتی ثروتمند نشده باشد)<sup>۱</sup> همان طور که عارض نشدن ثروتمندی غالب است . (یعنی کسی را که قبلا می دانستیم فقیر هست غالبا علم به ثروتمندی او پیدا نمی کنیم)

---

۴. چرا که اگر بعد از فقیر بودنش ثروتمند شده باشد استصحاب غنی بودن جاری می شود نه استصحاب فقیر بودن.

## چکیده

۱. نصاب و ثبوت ملکیت در زمان وجوب زکات از شرایط اختصاصی وجوب زکات در غلات است.
۲. مقدار نصاب غلات ۵ وسق، معادل با ۸۴۷ کیلوگرم است.
۳. مقدار زکات در غلاتی که به وسیله آب باران، نهر و یا دیم آبیاری شده باشد یک دهم و در غلاتی که به وسیله پمپاژ، سطل و ... آبیاری شده باشد یک بیستم می باشد.
۴. دلیل مقدار نصاب و فریضه در غلات بیشتر از دهه ا روایت مانند صحیحۀ زراره می باشد.
۵. دلیل اشتراط تملک در زمان وجوب زکات این است که بر کسی که مالک مالی نیست معنی ندارد زکات واجب باشد.
۶. دلیل عدم اشتراط تملک به زراعت، اجماع مسلمین است نه اطلاق روایات.
۷. دو مبنا درباره زمان وجوب زکات:  
الف) قول مشهور: زمان وجوب زکات در گندم و جو موقعی است که دانه گندم یا جو سفت شده باشد، و در خرما هنگامی است که خرما زرد یا قرمز شود و در کشمش هنگامی است که به شکل غوره شود.  
ب) قول متاخرین: زمان وجوب زکات در غیر کشمش هنگامی است که در عرف بر هر یک از این ها گندم، جو یا خرما گویند. و در کشمش به دلیل خاص، زمان وجوب زکات هنگامی است که بر آن، عنوان انگور صادق باشد.
۸. فقیر و مسکین از مستحقین زکات می باشند.
۹. مدعی فقر، زمانی قولش پذیرفته می شود که علم و اطمینان فعلی یا علم و اطمینان قبلی به فقیر بودنش داشته باشیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقا

درس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۵۰

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی

## مقدمه

در درس قبل بیان شد که ۸ گونه از افراد، استحقاق دریافت زکات را دارند، و گفته شد فقرا و مساکین از جمله مستحقین درکفالت زکات می‌باشند و فرد می‌تواند زکاتش را به آنها پرداخت نماید.

در این درس به ۶ گونه دیگر از مستحقین زکات اشاره می‌شود، یکی از تفاوت‌های خمس و زکات در این است که خمس دهنده بلید با اجازه حاکم شرع خمس خود را به سادات فقیر بدهد، اما در زکات، اجازه حاکم شرع نیاز نمی‌باشد و هر فردی می‌تواند بدون اجازه گرفتن از حاکم شرع زکات خود را به مصرف فقرا، مساکین، مسجد سازی، پل سازی و ..... برساند.

در پایان با استناد به بعضی از آیات و روایات ادله بعضی از اقسام مستحق دریافت زکات مورد بحث و بررسی واقع می‌شوند.

## متن عربى

- ٣- العاملون عليها. و هم المنصوبون لأخذ الزكاة و ضبطها و ايصالها و سائر شئونها و لا يلزم الفقر فيهم.
- ٤- المؤلفة قلوبهم. و هم ضعيفو الإسلام يدفع لهم من الزكاة ليحسن إسلامهم . و قيل بعموم ذلك للكفار فيدفع لهم من الزكاة لاستمالتهم الى الإسلام أو الدفاع عن المسلمي أو جهاد الكفار.
- ٥- الرقاب. و هم العبيد يدفع لهم من الزكاة ليعتقوا اما لأنهم مكاتبون مكاتبة مطلقة أو مشروطة و بحاجة الى اداء مال الكتابة أو لأنهم تحت الشدة أو لأجل عتقهم و لو لم يكونوا كذلك.
- ٦- الغارمون. و هم من أثقلتهم الديون و عجزوا عن ادائها بشرط عدم صرفها فى المعصية.
- ٧- سبيل الله. و هو جميع سبل الخير لا خصوص الجهاد.
- ٨- ابن السبيل. و هو المسافر الذى نفدت نفقته.
- المستند فى ذلك:

- ١- اما تحديد المصرف بمن ذكر فلقوله تعالى: **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْوَالِفَةَ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.**
- و اما ان الثانى أسوأ حالا فلصحيح محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام انه سأله عن الفقير و المسكين فقال :  
«الفقير الذى لا يسأل و المسكين الذى هو أجهد منه الذى يسأل» و غيره.
- ٢- و اما ان مدعى الفقر يصدق مع الوثوق فلحجية الاطمئنان بالسيره العقلانية الممضاة بعدم الردع و اما الحكم بالتصديق فى حالة عدم الوثوق- فى الفرض المتقدم فلاستصحاب الفقر الثابت سابقا.
- ٣- و اما تفسير العاملين بما ذكر فهو من باب الأخذ بظاهر اللفظ فى الاطلاق . و به يتضح الوجه فى عدم اشتراط الفقر، مضافا الى التمسك بقريئة المقابلة.
- ٤- و اما تفسير المؤلفة قلوبهم بخصوص المسلمين المذكورين فيستند الى تفسير بعض الروايات بذلك، ففي صحيحة زرارة عن أبى جعفر عليه السلام: «سألته عن قول الله عزّ و جلّ: و المؤلفة قلوبهم. قال: هم قوم وحدوا الله عزّ و جلّ و خلعوا عبادة من يعبد من دون الله و شهدوا ان لا إله إلا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله و هم فى ذلك شكّاك فى بعض ما جاء به محمد صلى الله عليه و آله فأمر الله عزّ و جلّ نبيّه صلى الله عليه و آله أن يتألفهم بالمال و العطاء لكى يحسن إسلامهم...».
- و استظهار الاختصاص لو تمّ، تكون الصحيحة معه مقيدة لإطلاق الآية الكريمة إلا أن ذلك قد يتأمل فيه فيكون الإطلاق محكّما.
- ٥- و اما تفسير الرقاب بالسعة المذكورة، فلا إطلاق للآية الكريمة.
- ٦- و اما اعتبار العجز عن اداء الدين فى الغارمين بالرغم من إطلاق الآية الكريمة فللجزم بذلك من الخارج.

## ادامهٔ مصارف زکات

### عاملین زکات

کسانی هستند که از طرف امام معصوم یا حاکم شرع برای گرفتن زکات مردم، و سایر کارهای دیگری که مربوط به زکات است مانند کارهای دفتری زکات، استخدام شده‌اند.

عاملین، از مستحقینی هستند که می‌توانند از زکات افراد هر چند فقیر نباشند استفاده نمایند و صرف عامل بودن سبب تصرف در زکات می‌باشد.

### مولفَةُ القلوب<sup>۱</sup>

دو نظریه دربارهٔ مولفَةُ القلوب در بین علما مطرح می‌باشد:

الف) مسلمانانی هستند که دارای اسلام سست و ضعیفی می‌باشند، لذا به آن‌ها زکات پرداخت می‌شود تا اسلام‌شان قوی‌تر و مستحکم‌تر شود.

ظاهر عبارات مصنف در این است که همین نظریه را اختیار کرده است.

ب) نه تنها به مسلمانان بلکه به کفار، نیز زکات پرداخت می‌شود تا به دین اسلام متمایل شوند، یا به دفاع از مسلمین و یا به جنگ با کفار دیگر به نفع مسلمانان قیام کنند.

### ΦΓ1

### رقاب

همان برده‌های زمان معصومین (ع) هستند و به آن‌ها زکات داده می‌شود تا از دست مولایشان آزاد گردند و فرقی در این حکم بین هیچ کدام از اقسام عبید نیست.

### اقسام عبید

الف) مکاتبه‌ای: یعنی عبدهایی که با مولای شان قرارداد آزادی می‌بندند، این قسم به دو گونهٔ مکاتبه‌ای مطلق و مشروط تقسیم می‌شود.

۱. مکاتبه‌ای مطلق: مولایی که با عبد خود این گونه قرارداد می‌بندد که اگر فلان مبلغ را دادی آزاد می‌شوی، در این صورت می‌توان با پرداخت زکات به عبد او را آزاد کرد.

۲. مکاتبه‌ای مشروط: مولایی که با عبد خود این گونه قرار داد می‌بندد، هر مقدار پول بیاوری مقداری از تو را آزاد می‌نمایم، در این صورت می‌توان با پرداخت زکات به عبد مقداری از او را آزاد کرد.

ب) غیرمکاتبه‌ای: برده‌هایی هستند که هیچ گونه قرارداد با مولای شان نبسته‌اند در این صورت می‌توان با پرداخت زکات به عبد، او را آزاد کرد

### نکته

۱. یعنی کسانی که با زکات دادن قلبشان مجذوب اسلام می‌گردد.



در پرداخت زکات به برده‌ها بین عبدی که زیر شکنجه‌های مولا به ستوه آمده باشد با عبدی که از طرف مولایش اذیت نمی‌شود فرقی نیست و زکات به همه اقسام آن تعلق می‌گیرد.

### ΦΓ2

#### غارمون

کسانی هستند که دارای بدهی‌های زیادی می‌باشند.

#### شرایط پرداخت زکات به غارمین

الف) توانایی پرداخت بدهی‌ها را نداشته باشد.

ب) قرضش را در معصیت صرف نکرده باشد.

### ΦΓ3

#### سبیل الله

در تفسیر سبیل الله دو نظریه مطرح است:

الف) قول مصنف: مراد از سبیل الله هر کار خیر و عمل نیک، اعم از مسجدسازی، ساخت پل و خیابان و...

ب) مراد از سبیل الله تنها خیرهایی است که در راه جنگ هزینه می‌شود مانند شمشیر درست کردن، تغذیه جنگ - جویان و...

### ΦΓ4

#### ابن سبیل

مسافری است که نفقه و وسایل مورد احتیاجش در مسافرت گم یا تمام شده است.

### ΦΓ5

#### تطبيق

۳- العاملون علیها. و هم المنصوبون لأخذ الزكاة و ضبطها و ایصالها و سائر شؤونها. و لا يلزم الفقير فيهم.

مامورین زکات، و ایشان کسانی هستند که برای گرفتن زکات و جمع آوری و رساندنش (به مستحقین) و سایر شؤونات زکات (مانند کارهای دفتری) منصوب شده‌اند، و فقیر بودن در مامورین لازم نیست.

۴- المؤلفة قلوبهم. و هم ضعيفو الإسلام يدفع لهم من الزكاة ليحسن إسلامهم.

کسانی که قلوبشان جذب می‌شود، و ایشان (مسلمانان) ضعیف‌الاسلامی هستند که از زکات به آنها داده می‌شود تا اسلامشان نیکو گردد.

و قيل بعموم ذلك للكفار فيدفع لهم من الزكاة لاستمالتهم الى الإسلام أو الدفاع عن المسلمين أو جهاد الكفار.

و گفته شده به شامل شدن تعریف برای کفار، پس برای متمایل شدن آنها به اسلام یا دفاع از مسلمانان یا مقابله با کفار (دیگر) از زکات به آنها داده می‌شود.

۵- الرقاب. و هم العبيد يدفع لهم من الزكاة ليعتقوا

رقاب. و ایشان (همان) برده‌ها هستند که از زکات به آنها داده می‌شود برای این که آزاد شوند.

اما لأنهم مكاتبون مكاتبة مطلقة أو مشروطة و بحاجة الى اداء مال الكتابة

یا بنی این که مکاتبه‌ای (قواردادی) از نوع مکاتبه مطلق یا مشروطند و نیاز به پرداخت مبلغ قرارداد دارند.

أو لأنهم تحت الشدة أو لأجل عتقهم و لو لم يكونوا كذلك.

یا برای این که زیر شکنجه (های مولا) هستند یا به خاطر آزاد شدنشان هرچند زیر شکنجه نباشند.

۶- الغارمون. و هم من أثقلتهم الديون و عجزوا عن ادائها بشرط عدم صرفها في المعصية

غارمون، و ایشان کسانی هستند که بدهی‌ها زمین‌گیرشان کرده و از پرداخت بدهی‌شان عاجز هستند به شرط مصرف نکردن قرض در معصیت.

۷- سبيل الله. و هو جميع سبل الخير لا خصوص الجهاد.

سبیل الله، و او تمام راه‌های خیر است نه خصوص جهاد.

۸- ابن السبيل. و هو المسافر الذي نفدت نفقته.

ابن سبیل، و او مسافری است که نفقه‌اش در راه گم شده است.

Sc01-9:50

دلیل تحدید مصارف زکات به این ۸ گروه:

ظاهر آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» در این است که مستحقین زکات تنها همین ۸ گروه‌اند

به خصوص که اول آیه با «انما» شروع شده و این کلمه بر حصر دلالت می‌نماید.

## دلیل مترادف نبودن فقیر و مسکین :

بیان شد که فقیر و مسکین از نظر معنی با هم فرق می‌کند و دلیل این امر روایت محمد بن مسلم است. امام (ع) در این روایت بین فقیر و مسکین قائل به فرق شده‌اند.

### تطبیق

المستند فی ذلک:

مستند در امور مذکور

۱- اما تجدید المصرف بمن ذکر فلقوله تعالی: **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**<sup>۱</sup>

. اما معین کردن مصرف به کسانی که ذکر شد به خاطر سخن خدای متعال است: «همانا زکات برای فقرا و مساکین و عاملین بر زکات و مولف‌القلوب و در برده‌ها و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان ، (این مصارف هشت گانه) فریضه‌ای از جانب خدا است و خدا دانای حکیم است».

الثانی أسوأ حالا فلصحيح محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام انه سأله عن الفقير و المسكين فقال:

و اما این که دومی (مسکین) وضعیت بدتری (نسبت به فقیر) دارد به خاطر صحیح‌ه محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام است که او درباره فقیر و مسکین از امام (ع) سوال کرد پس حضرت فرمودند: «الفقير الذي لا يسأل و المسكين الذي هو أجهد منه الذي يسأل»<sup>۲</sup> و غیره.

«فقیر کسی است که درخواست نمی‌کند و مسکین کسی است که بیشتر از فقیر تلاش می‌کند (یعنی این که) درخواست می‌نماید» و غیر این روایت.

## دلیل تصدیق قول مدعی فقر در صورت اطمینان

زیرا اطمینان حجت است.

### نکته

دلیل حجیت اطمینان، سیره عقلاییه است یعنی بناء عقلاء، بر عمل کردن و ارزش قائل شدن برای اطمینان است، و از طرف دیگر اگر این طریق عقلاء نزد شارع قابل قبول نبود باید از آن ردع می‌کرد و همین عدم ردع شارع کاشف از امضا اوست.

## دلیل تصدیق قول مدعی فقر در صورت اطمینان قبلی و شک فعلی

بیان شد که اگر یقین یا اطمینان قبلی به فقیر بودن فردی داریم ، اما الان شک در فقیر بودن او داشته باشیم در این صورت قول مدعی فقر قبول می‌شود؛ زیرا استصحاب فقر جاری می‌شود.

۱. سوره توبه، آیه ۶۰.

۲. وسائل الشیعه، باب ۱ من ابواب مستحقین الزکاء، حدیث ۲.

## FG۶

## دلیل تعریف عاملین

همان طور که بیان شد عاملین زکات کسانی هستند که در امور مربوط به زکات ، یک نحوه دخالتی داشته باشند و در این صورت فرقی بین این که گیرنده زکات باشد یا جمع کننده آن یا دفتر دار امور زکات، نیست؛ دلیل این مطلب، اطلاق لفظ «عامل» در آیه قرآن است؛ چرا که در آیه ، «عامل» مقید به صنف خاصی نشده لذا شامل تمام موارد فوق می گردد.

## دلیل عدم اشتراط فقر در عاملین

۱. اطلاق آیه؛ زیرا اگر فقیر بودن «عامل» در مصرف زکات شرط بود باید آیه مقید به فقیر می شد .  
 ۲. قرینه مقابله؛ یعنی همین که در آیه قرآن «فقر» در مقابل «عامل» ذکر شده است دلیل بر این است که فقیر بودن عامل، شرط نمی باشد؛ چرا که اگر فقیر بودن شرط بود، وجهی برای ذکر عاملین در آیه نبود بلکه عاملین داخل در گروه فقراء می شدند.

## FG۷

## تطبيق

۲- و اما ان مدعی الفقر یصدق مع الوثوق فلحجیة الاطمئنان بالسیرة العقلیة الممضاة بعدم الردع.  
 و اما این که مدعی فقر با اطمینان (به فقیر بودنش) تصدیق می شود به دلیل این است که اطمینان به خاطر سیره عقلاییه ای که با منع نشدن (از طرف شارع) امضاء شده (یعنی دلیل بر امضا این سیره این است که از طرف شارع ممنوع نشده است) حجت است.  
 و اما الحكم بالتصدیق فی حالة عدم الوثوق - فی الفرض المتقدم فلاستصحاب الفقر الثابت سابقا.  
 و اما حکم به تصدیق کردن فقیر - در حالت اطمینان نداشتن - در فرضی که گذشت (یعنی وثوق قبلی به فقیر بودن) به خاطر استصحاب فقری است که (برای این فقر) در گذشته ثابت بود. (یعنی اطمینان به فقر قبلی او داریم).

۳- و اما تفسیر عاملین بما ذکر فهو من باب الأخذ بظاهر اللفظ فی الاطلاق<sup>۱</sup>.

و اما تفسیر عاملین به آن چه که ذکر شد پس آن از باب عمل کردن به ظاهر لفظ عامل در اطلاق است (یعنی لفظ عامل ظهور در اطلاق دارد).

و به یتضح الوجه فی عدم اشتراط الفقر، مضافا الی التمسک بقرینة المقابلة.

و با اطلاق، دلیل عدم اشتراط فقر (در عامل) روشن می شود، علاوه بر تمسک به قرینة مقابله.

SCO۲-۱۹:۱۷

### دلیل تفسیر مؤلفه القلوب به خصوص مسلمین ضعیف الاسلام

دو مبنا در مؤلفه القلوب بیان شد، اما ظاهر عبارات مصنف<sup>۲</sup> در این است که مراد از مؤلفه القلوب مسلمین سست ایمان هستند و شامل کفار نمی شود، زیرا ائمه علیهم السلام در بعضی از روایات، «مؤلفه القلوب» را به مسلمین سست ایمان تفسیر کرده اند.

### اشکال

از روایاتی که در تفسیر مؤلفه القلوب بیان شده، انحصار مؤلفه القلوب به خصوص مسلمین فهمیده نمی شود، بلکه همان طور که از روایات فهمیده می شود هدف از پرداخت زکات این است که اسلام افراد تبثیت و نیکو شود لذا هر جا با پرداخت زکات این هدف تامین شود پرداخت جایز می گردد و اگر بدانیم کافری با پرداخت زکات، جذب اسلام می شود می توان به او زکات پرداخت نمود.<sup>۳</sup>

### تطبیق

۴- و اما تفسیر المؤلفة قلوبهم بخصوص المسلمین المذكورین فیستند الی تفسیر بعض الروایات بخلک،

و اما تفسیر مؤلفه القلوب به خصوص مسلمینی که ذکر شد (مسلمین ضعیف الایمان) به تفسیر بعضی از روایات به خصوص مسلمین استناد شده است.

۱. لفظ «الاطلاق» متعلق به «ظاهر» است.

۲. چون مصنف قول دوم را با کلمه «قیل» بیان کرده است و این کلمه بر ضعف قول مذکور دلالت می نماید.

۳. شاید بتوان در جواب اشکال این طور بیان کرد که اولاً این که در آیه این طور بیان شده که به آنها زکات داده شود تا اسلامی که دارند نیکو شود نه این که مسلمان شوند لذا این هدفی را که مستشکل بیان کرده در مورد مسلمین صادق است. ثانیاً بر فرض این که این هدف عمومیت داشته باشد از کجا که این هدف علت باشد تا بتوان حکم را به کافر سرایت داد بلکه شاید حکمت حکم باشد.

ففي صحیحہ زرارہ عن ابي جعفر عليه السلام: «سألته عن قول الله عزّ و جلّ: و المولفة قلوبهم. قال: هم قوم وحدوا الله عزّ و جلّ و خلعوا عبادة من يعبد من دون الله

پس در صحیحہ زرارہ از امام صادق عليه السلام : «از امام (ع) درباره سخن خدای عزوجل : ( و المولفة قلوبهم) پرسیدم، امام (ع) فرمود: ایشان گروهی هستند که خدای عزوجل را واحد می دانند و پرستش کسی را که غیر خداست کنار گذاشتند.

و شهدوا ان لا إله إلا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله و هم في ذلك شكّاك في بعض ما جاء به محمد صلى الله عليه و آله فأمر الله عزّ و جلّ نبيّه صلى الله عليه و آله أن يتألفهم بالمال و العطاء لكي يحسن إسلامهم...»<sup>۱</sup>. و به این که معبودی غیر از خدا نیست و این که محمد (ص) فرستاده خداست شهادت دادند و ایشان در بعضی از آنچه حضرت رسول (ص) آن را آورد شک می کردند پس خدای عزوجل پیغمپش را امر کرد به این که با مال و بخشش، ایشان را جذب کنند تا اسلامشان نیکو گردد...».

و استظهار الاختصاص لو تمّ، تكون الصحيحة معه مقيدة لإطلاق الآية الكريمة و استظهار اختصاص (مولفه القلوب به خصوص مسلمين) اگر تمام باشد، صحیحہ زرارہ در صورت اختصاص مقیّد اطلاق آیه کریمه قرآن می باشد.

إلا أن ذلك قد يتأمل فيه فيكون الإطلاق محكماً.

آیا این که استظهار اختصاص، در آن تامل شده (زیرا هدف از تشریح زکات برای مولفه القلوب جذب اسلام شدن است) لذا اطلاق آیه مقدم است.

Scor<sup>۳</sup>-۲۵:۱۰

### دلیل تفسیر رقاب به مطلق عبید

در آیه قرآن «عبید» مقید به عبد خاصی نشده، بلکه در آیه به طور مطلق «الرقاب» آمده است.

### دلیل اشتراط عجز در پرداخت زکات به غارمین

اگر چه آیه قرآن به طور مطلق، غارمین را از مستحقین زکات ذکر کرده، اما قرینه خارجی<sup>۲</sup> بر شرطیت عجز، مقیّد اطلاق قرآن می شود.

توضیح قرینه خارجی: از مجموع روایات و آیه قرآن فهمیده می شود که شارع زکات را برای رفع حاجت فقرا و مساکین و در راه ماندگان جعل کرده است، لذا اگر فردی عاجز از پرداخت دیونش نباشد به او زکات تعلق نمی گیرد؛ چرا که او محتاج نیست تا به او زکات تعلق گیرد.

### تطبیق

۱. اصول الکافی، ج ۲، ص ۴۱۱، حدیث ۲.

۱. قرینه خارجی قرینه ای است که خارج این آیه است یعنی خود این آیه بر آن قرینه دلالتی ندارد.

۵- و اما تفسیر الرقاب بالسعة المذكورة، فلا إطلاق للآية الكريمة.

و اما تفسیر رقاب به وسعتی که ذکر شد (یعنی همه اقسام عبد) پس به خاطر اطلاق آیه کریمه است.

۶- و اما اعتبار العجز عن اداء الدين في الغارمين بالرغم من إطلاق الآية الكريمة فللجزم بذلك من الخارج.

و اما شرط عجز از پرداخت قرض در بدهکاران برخلاف اطلاق آیه کریمه به دلیل این است که از قرینه خارجی به این شرط جزم می باشد.

## چکیده

۱. فقیر، مسکین، عاملین زکات، مولفَةُ القلوب، برده، بدهکار، سبیل الله، و ابن سبیل از مصرف کنندگان زکات می - باشند.
۲. عاملین کسانی هستند که از طرف امام یا نایب او مامورند زکات را جمع آوری و نگهداری نمایند و به حساب آن رسیدگی کنند.
۳. فقر برای استحقاق دریافت زکات در عاملین، شرط نیست.
۴. مولفَةُ القلوب مسلمان یا کافرانی هستند که با پرداخت زکات به آن ها به دین اسلام متمایل می شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می نمایند.
۵. غارمین بدهکارانی هستند که زیاد بودن بدهی زمین گیرشان کرده و از پرداخت قرض خود عاجز می باشند و در صورتی که قرضشان را در معصیت مصرف نکرده باشند به آن ها زکات تعلق می گیرد.
۶. مراد از سبیل الله مطلق کار خیر است نه خصوص جهاد.
۷. دلیل تعیین و انحصار کردن مصرف کنندگان زکات به ۸ قسم مذکور، آیه قرآن است.
۸. روایت محمد بن مسلم بر تفاوت بین فقیر و مسکین دلالت می نماید.
۹. دلیل تصدیق قول مدعی فقر در صورت اطمینان فعلی به فقر او، حجیت اطمینان و در صورت اطمینان قبلی به فقر او، استصحاب فقر است.
۱۰. دلیل تفسیر عاملین به اینکه لازم نیست فقیر باشند، اطلاق آیه قرآن است.
۱۱. اطلاق آیه قرآن و قرینه مقابله، دو دلیلی است که بر عدم اشتراط فقر در عاملین دلالت می نماید.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقا

دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۵۱

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی

## مقدمه

در درس گذشته بیان کردیم بدهکار تنها در صورت عدم توانایی در پرداخت بدهی و عدم صرف در معصیت حق گرفتن زکات را دارد:

شرط اول به صورت کامل به همراه ادله آن مورد نقد و بررسی واقع شد، اما در این درس ابتدا شرط دوم زکات مورد نقد و بررسی واقع می‌شود. سپس به دلیل تفسیر دو گروه ابن سبیل و سبیل الله پرداخته می‌شود. شیعه غیر هاشمی بودن، اهل معصیت و واجب النفقه نبودن به عنوان چهار شرط عمومی در مستحقین زکات است که در این درس مطرح می‌شوند، به گونه‌ای که اگر شخصی فاقد یکی از این شرایط بود هر چند واجد شرایط دیگر باشد زکات به او تعلق نمی‌گیرد. بنابراین زکات‌دهنده اگر زکات خود را به کسی که فاقد این شرایط باشد عطا کند ذمه‌اش فارغ نمی‌شود در پایان به بررسی ادله بعضی از این شروط عمومی پرداخته می‌شود.

## متن عربى

٧- و اما اعتبار عدم الصرف فى المعصية، فلعدم جواز الدفع لمن استدان المعصية، اذ لازم ذلك التشجيع على صدورها . هذا فى غير من تاب، و اما النائب فالحكم بعدم جواز الدفع اليه مبنى على الاحتياط تحفظاً من مخالفة الاجماع المحتمل. ٨- و اما تفسير سبيل الله بما ذكر، فهو للإطلاق. و تفسيره بخصوص الجهاد -كما عن بعض- اما للا نصرف أو لبعض الأخبار الضعيفة - غير سديد.

٩- و اما تفسير ابن السبيل بما ذكر فهو لكونه المعنى اللغوى له.

- أوصاف المستحقين

يلزم فى المستحق للزكاة توفر:

١- الايمان، فلا يعطى المخالف و لا الكافر إلا من سهم المؤلفة قلوبهم و سبيل الله فى الجملة.

و إذا استبصر المخالف أعاد الزكاة فقط إذا لم يضعها فى محلها.

٢- أن لا يكون من أهل المعاصى بحيث يوجب الدفع إليه التشجيع على ذلك.

٣- ان لا يكون واجب النفقة على المزكى، فإنه لا يجوز الدفع إليه إلا فى المجال الذى لا يجب فيه الإنفاق.

٤- ان لا يكون هاشمياً إذا كانت الزكاة من غيره و المحرم من الصدقة خصوص الزكاة الواجبة دون غيرها.

و الهاشمى هو المنتسب الى هاشم بالأب دونه بالأم

و لا يثبت الانتساب بمجرد الدعوى بل لابد من البينة أو الاطمئنان.

و المستند فى ذلك:

١- اما عدم جواز دفع الزكاة إلى المخالف، فلصحيح بريد بن معاوية عن أبى عبد الله عليه السلام: «... كل عمل عمله و

هو فى حال نصبه و ضلالته ثم من الله عليه و عرفه الولاية فإنه يؤجر عليه إلا الزكاة لأنه يضعها فى غير مواضعها لأنها

لأهل الولاية، و اما الصلاة و الحج و الصيام فليس عليه قضاء».

و هو يدل على عدم جواز دفعها إلى الكافر بعد ضم الأولوية.

٢- و اما جواز دفعها اليه من سهم المؤلفة قلوبهم، فذلك مبنى على تفسير المؤلفة بما يعم الكافر حسبما تقدم.

و اما جواز دفعها من سهم سبيل الله فى الجملة، فكما لو كان الصرف على الكافر أو المخالف لمصلحة المؤمن فانه يرجع

فى حقيقته الى الصرف على المؤمن.

- ٣- و اما عدم وجوب الاعادة على من استبصر الا بالنسبة الى الزكاة فللصحيح السابق.  
و اما عدم وجوب اعادتها مع الموضع في محلها، فلعدم الموجب لذلك. مضافا الى دلالة الصحيح على ذلك ايضا.
- ٤- و اما عدم جواز الدفع الى أهل المعاصى بالشرط المتقدم، فلان جواز الدفع اليهم خلف وجوب النهي عن المنكر او لان التشجيع على المعصية تعلم مبغوضيته شرعا بعنوانه.

## دلیل اعتبار مصرف نکردن قرض در معصیت

بدهکاری که بدهیش را در معصیت مصرف کرده دو صورت دارد:

الف) از صرف مال خویش در معصیت توبه نگرفته است. در این صورت مستحق پرداخت زکات نمی باشد؛ زیرا پرداخت زکات به او مستلزم جرئت پیدا کردنش در انجام معصیت می شود.

ب) از صرف مال خویش در م عصیت توبه کرده است، در این صورت احتیاط آن است که به او زکات پرداخت نشود زیرا احتمال این می رود که اجماع بر عدم جواز پرداخت زکات به چنین بدهکاری وجود داشته باشد که در این صورت حکم جواز پرداخت زکات مخالف این اجماع محتمل است، لذا برای جلوگیری از مخالفت با این اجماع احتمالی حکم به احتیاط می شود.

### ΦΓ1

#### دلیل تفسیر سبیل الله به مطلق خیر

کلمه «فی سبیل الله» در آیه قرآن مطلق است و مقید به راه خاصی نشده لذا شامل تمامی خیرها می شود.

#### ادله قائلین تفسیر سبیل الله به جهاد

دلیل اول: کلمه «فی سبیل الله» در آیه قرآن به جهاد انصراف دارد<sup>۱</sup>.

#### اشکال:

کلمه «فی سبیل الله» مطلق است و به جهاد انصراف ندارد به طوری که وقتی گفته می شود در راه خدا مصرف کن یعنی در راه خیر و در اینکه این خیر، جهاد باشد یا خیر دیگری هیچ فرقی نیست.

دلیل دوم: روایاتی مانند «وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ مَّخْرَجُونَ إِلَى الْجِهَادِ» سبیل الله را به جهاد در راه خدا تفسیر کرده است.

#### اشکال:

این روایت و مانند آن از نظر سندی ضعیف می باشند.

### ΦΓ2

#### دلیل تفسیر ابن سبیل به مسافری که نفقه اش تمام شده

زیرا معنی لغوی «ابن سبیل» یعنی کسی است که در راه و سفر مانده است.

۱. وقتی گفته می شود در راه خدا یعنی جهاد در راه خدا.

## تطبيق

۷- و اما اعتبار عدم الصرف في المعصية، فلعدم جواز الدفع لمن استدان المعصية، اذ لازم ذلك التشجيع على صدورها . هذا في غير من تاب،

و اما شرط مصرف نکردن (بدهی) در معصیت، به دلیل این است که به کسی که قرض در معصیت کرده پرداخت زکات جایز نیست، زیرا لازمۀ پرداخت زکات شجاع کردن (معصیت‌کار) بر صدور معصیت است، این دلیل در غیر کسی است که توبه کرده است.

و اما التائب فالحکم بعدم جواز الدفع اليه مبنی علی الاحتیاط تحفظاً من مخالفة الاجماع المحتمل.

و اما توبه‌کننده، پس حکم به عدم جواز پرداخت زکات به او مبنی بر احتیاط است به دلیل دور شدن از مخالفت با اجماعی که محتمل است.

۸- و اما تفسیر سبیل الله بما ذکر، فهو للإطلاق.

و اما تفسیر سبیل الله به آنچه که ذکر شد (مطلق الخیر) پس آن بخاطر اطلاق (آیه) است.

و تفسیره بخصوص الجهاد -کما عن بعض- اما للانصراف أو لبعض الأخبار الضعيفة - غیر سدید.

و تفسیر سبیل الله به خصوص جهاد -همان طور که از بعضی (از علما تفسیر به خصوص جهاد حکایت شده)- یا به دلیل انصراف و چه به دلیل بعضی از اخبار ضعیف - درست نیست.

۹- و اما تفسیر ابن السبیل بما ذکر فهو لكونه المعنى اللغوي له.

و اما تفسیر ابن سبیل به آنچه ذکر شد (مسافری که نفقه‌اش گم شده) پس به خاطر این است که این تفسیر (همان) معنی لغوی ابن سبیل است.

Σχ01-6:55

## اوصاف مستحقين زکات

۱. شیعه باشد، بنابراین به اهل تسنن و کافرین زکات تعلق نمی‌گیرد

### نکته

در جایی که پرداخت زکات به اهل تسنن یا کافر یا موجب منفعتی برای اهل شیعه بشود مانند دفاع از آنان در جهاد پرداخت زکات به آنان از باب مولفۀ القلوب یا ابن سبیل جایز است. بنابراین پرداخت زکات به غیر شیعه در صورتی که سبب منفعت نباشد حتی از باب سبیل الله جایز نیست.

### نکته

اگر فردی از اهل تسنن، شیعه بشود در صورتی که زکات اموالش را نداده یا زکاتش را به کسی داده که یکی از این اوصاف مستحقین را نداشته باشد دوباره باید زکات مالش را بعد از شیعه شدن بپردازد. اما قضای عبادات دیگر او مانند نماز یا روزه و... به شرط این که در زمان سنی بودنش آن‌ها را بر طبق مذهب اهل تسنن انجام داده باشد لازم نیست.

۲. از اهل معاصی نباشد به گونه‌ای که پرداخت زکات به او سبب جرئت پیدا کردنش بر انجام معصیت شود، چرا که با پرداخت زکات به گناه کشیده می‌شود و اموالی را که به عنوان زکات به او داده شده در راه معصیت مصرف می‌نماید.

۳. مستحق زکات از افرادی نباشد که نفقه‌اش بر زکات‌دهنده واجب باشد، بنابراین پرداخت زکات شوهر به همسر یا پدر به پسر و.. جایز نیست.

### نکته

پرداخت زکات به واجب‌النفقه در موردی که از موارد نفقه نیست جایز است، البته به شرط این که واجب‌النفقه از مصادیق یکی از ۸ گروه باشد. مثلاً طبق نظر بعضی از علمای معاصر هزینه‌های سنگین بیماری‌های خاص همسر از مصادیق نفقه نمی‌باشد در این صورت اگر زن فقیر باشد شوهر می‌تواند زکاتش را به او بدهد تا هزینه‌های بیمارستانش را پرداخت نماید!

۴. در صورتی که زکات دهنده غیر سید است زکات گیرنده سید نباشد.

### ΦΓ3

### ملاک در سید بودن:

اگر فردی پدرش سید باشد خودش نیز سید محسوب می‌شود، اما اگر تنها مادرش سید باشد ولی پدرش سید نباشد سید محسوب نمی‌شود و لذا پرداخت زکات به او مانعی ندارد.

### ΦΓ4

### تطبیق

- أوصاف المستحقين

- اوصاف مستحقین (دریافت زکات)

يلزم في المستحق للزكاة توفّر:

فراهم بودن (امور زیر) در مستحق زکات لازم است:

۱- الايمان، فلا يعطى المخالف و لا الكافر إلا من سهم المؤلفة قلوبهم و سبيل الله في الجملة<sup>۲</sup>.

شیعه بودن، بنابراین (زکات) به اهل تسنن و کافر پرداخت نمی‌شود مگر از سهم مؤلفه القلوب و سبیل الله در صورتی که نفعی برای شیعه داشته باشد.

و إذا استبصر المخالف أعاد الزكاة فقط<sup>۲</sup> إذا لم يضعها في محلّها.

۱. حضرت امام خمینی، آقایان مکارم، فاضل و... ملتزم به همین نظریه هستند برخلاف آقایان وحید، سیستانی، خویی که پرداخت هزینه‌های بیماری‌های خاص را از مصادیق نفقه می‌دانند.

۲. فی الجملة قید فی سبیل الله است نه هر دو، زیرا «فی الجملة» در معنی مؤلفه القلوب خوابیده است و دلیل این که یکی از مستحقین زکات مؤلفه القلوب می‌باشد به خاطر این است که یا به دین متمایل بشوند یا نفعی برای دین داشته باشند.

۱. از این عبارت فهمیده می‌شود اعاده عبادات دیگر او مانند نماز، روزه و ... واجب نیست.

و اگر سنی بینا شد (کنایه از شیعه شدن سنی است) (از بین عباداتش) تنها زکات را باید دوباره پرداخت نماید اگر زکات را در محل خودش قرار نداده باشد (مثلاً زکاتش را به فقیری از اهل تسنن داده در حالی که باید به فقیر شیعه می‌داد).

۲- آن لا يكون من أهل المعاصی بحیث یوجب الدفع إلیه التشیع علی ذلک.

از اهل معصیت نباشد به گونه‌ای که پرداخت زکات به او موجب شجاع کردنش بر معصیت بشود.<sup>۱</sup>

۳- ان لا يكون واجب النفقة علی المزکی، فإنه لا يجوز الدفع إلیه إلاً فی المجال الذی لا یجب فیہ الإنفاق.

زکات گیرنده واجب النفقة زکات دهنده نباشد؛ زیرا پرداخت زکات به واجب النفقه جایز نیست مگر در اموری که نفقه دادن در آن واجب نیست.

۴- ان لا يكون هاشمیًا إذا كانت الزکاة من غیره و المحرم من الصدقة خصوص الزکاة الواجبة دون غیره<sup>۲</sup>.

۴. اگر زکات از غیر سید است مستحق، هاشمی نباشد و از صدقه تنها زکات واجب (بر هاشمی) حرام شده است.

و الهاشمی هو المنتسب الی هاشم بالأب دونه بالأمّ

و هاشمی کسی است که از طریق پدر نه مادر به هاشم (جد اعلاى پیغمبر اسلام (ص)) منتسب باشد.

و لا یثبت الانتساب بمجرد الدعوی بل لا بد من البینه أو الاطمئنان.

و به صرف ادعای هاشمی بودن انتساب اثبات نمی‌شود بلکه از بینه و اطمینان چاره‌ای نیست (یعنی برای اثبات ادعا باید بینه یا اطمینان حاصل شود).

Σχ02-16:5

### دلیل عدم جواز پرداخت زکات به اهل تسنن

در صحیحۀ برید بن معاوی از امام(ع) نقل شده است که حضرت فرمودند: زکات متعلق به اهل تشیع است.

### دلیل عدم جواز پرداخت زکات به کافر

چون به حکم روایات پرداخت زکات به سنی جایز نمی‌باشد به طریق اولی پرداختش به کافر نیز جایز نیست؛ زیرا اهل تسنی که خدا و پیامبرش را قبول دارند و از زمرهٔ مسلمان محسوب می‌شوند بر طبق روایات به آنها زکات تعلق نمی‌گیرد، پس کافری که خدا و پیامبرش را قبول ندارد و اصلاً مسلمان نیست باید به طریق اولی پرداخت زکات به او جایز نباشد.

۲. از این عبارت فهمیده می‌شود که عدم جواز پرداخت زکات در صورتی است که جرئت بر معصیت پیدا کند، و الا اگر معصیت کاری با پرداخت زکات جرئت بر معصیت پیدا نکند پرداخت زکات به او اشکالی ندارد و مصنف به این نکته در صفحات بعد با عبارت «بالشرط المتقدم» اشاره کرده است.

۳. اگر مرجع ضمیر در «غیرها» زکات واجب باشد، همان طور که ظاهر کلام مصنف همین است مراد این می‌شود که صدقه‌های واجب دیگر مانند کفارهٔ روزه، ردّ مظالم و ... را می‌توان به فقیر سید داد. اما اگر مرجع ضمیر صدقهٔ واجبه باشد مراد این می‌شود که رد مظالم، کفارهٔ روزه و .. را نمی‌توان به فقیر سید داد و تنها صدقه‌های مستحب به آن‌ها پرداخت نمود و حضرت آیهٔ العظمی مکارم شیرازی و صافی گلپایگانی از مراجعی هستند که به این نظریهٔ دوم قائل شده‌اند.



## تطبيق

و المستند في ذلك:

و دليل در امور مذکور:

۱- اما عدم جواز دفع الزكاة إلى المخالف، فلصحيح برید بن معاوية عن أبي عبد الله عليه السلام:

اما جایز نبودن پرداخت زکات به اهل تسنن به خاطر صحیحۀ برید بن معاویه از امام صادق (ع) است:

«... كل عمل عمله و هو في حال نصبه و ضلّالته ثمّ منّ الله عليه و عرفه الولاية فإنّه يؤجر عليه إلّا الزكاة لأنّه يضعها في غير مواضعها لأنها لأهل الولاية، و اما الصلاة و الحج و الصيام فليس عليه قضاء»<sup>۱</sup>.

«... هر عملی را که مخالف در حال ناصبی بودن و گمراهیش انجام داده سپس خدا بر او منت گذاشت و ولایت را به او شناساند همانا او بر انجام آن عمل ثواب داده می شود مگر زکات زیرا آن را در غیر محلش مصرف کرده زیرا زکات برای اهل ولایت (یعنی اهل تشیع) است. و اما نماز و حج و روزه بر عهده اش قضا نیست».

و هو يدل على عدم جواز دفعها إلى الكافر بعد ضمّ الأولوية.

و این روایت بعد ضمیمه کردن قیاس اولویت بر جایز نبودن پرداخت زکات به کفر دلالت می کند.

σχ03-18:33

## دليل جواز دفع زكات به كافر از باب مؤلفه القلوب:

طبق مبنایی که مؤلفه القلوب را به خصوص مسلمین تفسیر نکرد و آن را شامل کفار نیز می داند، بدیهی است که می توان به او زکات پرداخت نمود. لذا تنها بر مبنای شمول کافر حکم به جواز پرداخت زکات می شود.

## دليل جواز پرداخت زكات به كافر از باب سبيل الله

پرداخت زکات به کافر یا سنی در صورتی که برای مومنین منفعت داشته باشد جایز است؛ زیرا در چنین صور تی مثل این است که زکات به مومنین پرداخت شده است.

## دليل وجوب اعاده زكات بر مستبصر در صورت عدم صرف آن در محلش

زیرا در صحیح برید بن معاویه امام صادق (ع) فرمودند: «فردی که زکاتش را در زمان گمراهیش پرداخت کرده ماجور نمی باشد» یعنی باید دوباره آن را اعاده نماید.

## ادله عدم وجوب اعاده زكات بر مستبصر در صورت صرف آن در محلش

الف) دلیلی بر وجوب اعاده وجود در بین روایات و آیات و.. نیست.<sup>۲</sup>

۱. وسائل الشیعه، باب ۳ من ابواب المستحقین للزکاه، حدیث ۱.

۲. مراد از این دلیل همان عبارت «عدم الدلیل دلیل علی عدم» می باشد.

ب) صحیح برید بن معاویه، زیرا امام صادق (ع) علت وجوب اعاده زکات را در مورد مستبصر عدم صرف آن در موضع مناسب مانند پرداخت او به فقیر سنی می‌داند، لذا به موجب این تعلیل اگر در جایی زکات در موضع مناسب مانند پرداخت آن به فقیر شیعه، مصرف گردد اعاده واجب نیست.<sup>۱</sup>

### ΦΓ6

#### تطبيق

۲- و اما جواز دفعها اليه من سهم المؤلفة قلوبهم، فذلك مبني على تفسير المؤلفة بما يعم الكافر حسبما تقدم. و اما جازي بودن پرداخت زکات به کافر از قسمت مؤلفه القلوب، پس آن مبني بر تفسير مؤلفه به تعريفی است که به حسب آن چه گذشت شامل کافر بشود. و اما جواز دفعها من سهم سبيل الله في الجملة، فکما<sup>۲</sup> لو كان الصرف على الكافر أو المخالف لمصلحة المؤمن فانه يرجع في حقيقته الى الصرف على المؤمن. و اما جواز پرداخت زکات از قسمت سبيل الله در بعضی از صور، مانند آنجایی که هزینه کردن (زکات) بر کافر یا سنی به سود شیعه باشد؛ زیرا حقیقت صرف زکات (برای این دو قشر در صورتی که برای شیعیان مصلحت داشته باشد) به صرف کردن برای شیعه بر می‌گردد (یعنی گویا در چنین صورتی مانند این است که زکات به شیعه داده شده است).

۳- و اما عدم وجوب الاعادة على من استبصر الا بالنسبة الى الزكاة فللصحیح السابق. ۳ و اما واجب نبودن اعاده (اعمال) بر کسی که مستبصر شده مگر به نسبت به زکات به خاطر صحیح‌های است که گذشت. (صحیح برید بن معاویه)

**دلیل اول:** زیرا حکم به جواز پرداخت زکات به چنین فردی، مخالف حکم به وجوب نهی از منکر است زیرا تجویز چنین حکمی موجب ترویج منکر می‌شود، و معصیت کننده در صورتی که به او زکات پرداخت شود با این پول به دنبال گناه و معصیت می‌رود  
**دلیل دوم:** شجاع کردن فردی بر ارتکاب معصیت مبعوض خداوند می‌باشد و پرداخت زکات به معصیت کننده سبب شجاع کردنش بر ارتکاب معصیت می‌شود.

### ΦΓ7

#### تطبيق

۴- و اما عدم جواز الدفع الى أهل المعاصي بالشرط المتقدم، فلان جواز الدفع اليهم خلف وجوب النهي عن المنکر و اما جازي نبودن پرداخت زکات به اهل گناه با شرطی که گذشت (شرط جرئت پیدا کردن بر گناه)، برای این است که جازي بودن پرداخت زکات به اهل معصیت مخالف وجوب نهی از منکر است.

<sup>۱</sup> فرق دلیل اول با دوم در این است که مقتضای دلیل اول، این است که دلیلی بر وجوب اعاده نداریم اما مقتضای دلیل دوم این است که دلیل بر عدم وجوب داریم.

<sup>۲</sup> . عبارت «فکما لو كان الصرف...» توضیح «فی الجملة» است.

اولان التشجيع على المعصية تعلم مبعوضيته شرعا بعنوانه.

یا برای این که شجاع کردن بر معصیت است (یعنی پرداخت زکات باعث کمک کردنش در ارتکاب معصیت می - شود) که مبعوضیتِ شجاع کردن بر معصیت به عنوان تشجیع یقینی می باشد.

و اما عدم وجوب اعادتها مع الموضع فی محلها، فلعدم الموجب لذلك. مضافا الی دلالة الصحيح علی ذلك ایضا.

و اما واجب نبودن اعاده زکات در صورت قرارداد آن در جایگاهش به دلیل این است که علاوه

بر دلالت صحیحۀ برید بر عدم وجوب اعاده نیز دلیلی بر وجوب اعاده نیست.

## چکیده

۱. دلیل اعتبار عدم صرف قرض در معصیت در غیر تائب، عدم تشجیع او در صدور معصیت است. و در معصیت-کننده تائب به خاطر اجتناب از مخالفت با اجماع محتمل است.
  ۲. دلیل تفسیر سبیل الله به تمام خیرها، اطلاق آیه قرآن است.
  ۳. ادله تفسیر سبیل الله به خصوص جهاد، انصراف و بعضی از روایات ضعیفی است که سبیل الله را تفسیر به جهاد کرده است که این دو دلیل باطل می‌باشند.
  ۴. معنای لغوی ابن سبیل مسافری است که نفقه‌اش تمام شده است.
  ۵. شیعه غیرهاشمی بودن، اهل معصیت و واجب‌النفقه نبودن از شرایط مستحقین دریافت زکات می‌باشد.
  ۶. به اهل تسنن و کافرین زکات تعلق نمی‌گیرد، مگر از باب مولفه القلوب و سبیل الله به شرطی که پرداخت زکات به آنها نفعی به حال شیعیان داشته باشد.
  ۷. دلیل عدم جواز پرداخت زکات به اهل تسنن صحیحه برید بن معاویه است.
  ۸. دلیل عدم جواز پرداخت زکات به کافر، قیاس اولویت است.
  ۹. دلیل وجوب اعاده زکات بر مستبصر صحیحه برید بن معاویه است.
  ۱۰. ادله عدم جواز پرداخت زکات به اهل معصیت:
- الف) حکم به جواز، مستلزم مخالفت با وجوب نهی از منکر می‌باشد.
- ب) پرداخت زکات به معصیت‌کار سبب شجاع‌کردن او در معصیت می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقا

دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۵۲

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی

## مقدمه

در درس گذشته بیان شد مصرف کنندگان زکات اعم از این که فقیر باشند یا بدهکار یا ابن سبیل و ... باید واجد چهار ویژگی باشند که در صورت فقدان یکی از این خصوصیات، زکات به آن ها تعلق نمی گیرد. سپس ادله اعتبار دو ویژگی اول که عبارت بود از شیعه بودن و اهل معصیت نبودن مورد بررسی واقع شد.

در این درس ابتدا به بررسی ادله اعتبار شرط سوم و سپس به بررسی ادله ای که هاشمی نبودن را به عنوان شرط چهارم دریافت زکات معتبر می کنند پرداخته می شود.

در ادامه نظریه صاحب حدائق و سید مرتضی در ملاک انتساب به بنی هاشم مورد نقد و نظر قرار می گیرد، زیرا این دو عالم معتقدند که اگر فردی از طریق مادر، هاشمی باشد منتسب به بنی هاشم می گردد هر چند پدر او هاشمی نباشد.

در پایان مصنف نظریه کاشف الغطاء و اشکالی که به این نظریه وارد می شود را بیان کرده و در نهایت با اثبات حجیت بینه و اطمینان، مبحث خود را در اوصاف مستحقین زکات به پایان می رساند.

## متن عربى

- ٥- واما اعتبار الشرط الثالث فلصحيح عبد الرحمن بن الحجاج عن أبى عبد الله عليه السلام : «خمسة لا يعطون من الزكاة شيئاً: الأب و الامّ و الولد و المملوك و المرأة، و ذلك أنّهم عياله و لازمون له» و غيره.
- و اما وجه الاستثناء- كالإنفاق لقضاء الدين- فللتمسك بالمطلقات بعد اختصاص الصحيح بالنفقة اللازمة
- ٦- و اما اشتراط ان لا يكون هاشمياً إذا كانت الزكاة من غيره ، فلموثق زرارة عن أبى عبد الله عليه السلام : «قلت له: صدقات بنى هاشم بعضهم على بعض تحلّ لهم؟ فقال: نعم، ان صدقة الرسول صلى الله عليه و آله تحلّ لجميع الناس من بنى هاشم و غيرهم، و صدقات بعضهم على بعض تحلّ لهم، و لا تحلّ لهم صدقات انسان غريب» و غيره.
- ٧- و اما ان المحرم خصوص الزكاة دون الصدقة المندوبة بل و الواجبة كالكفارات و ردّ المظالم و اللقطة، فلموثق إسماعيل بن الفضل الهاشمى: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصدقة التى حرّمت على بنى هاشم ما هى؟ فقال: هى الزكاة» و غيره بل يكفى القصور فى المقتضى بناءً على انصراف لفظ «الصدقات» فى موثق زرارة الى خصوص الزكاة الواجبة.
- ٨- و اما ان المدار فى الانتساب على الأب ، فقد خالف فيه صاحب الحدائق حيث قال بكفاية الانتساب بالام -موافقاً فى ذلك للسيد المرتضى - استناداً الى ان ولد البت ولد، أيضاً.
- و فيه: ان ذلك و ان كان حقاً - و لذا كان أولاد بضعة الرسول صلوات الله عليها أولادا له، و كان عيسى من ذرية إبراهيم عليهما السلام- إلّا ان المدار ليس على ذلك بل على صدق عنوان بنى هاشم، و هو كعنوان قبيلة بنى تميم الذى لا يكفى فيه الانتساب بالامّ.
- ١٠- و اما عدم كفاية الدعوى فى ثبوت الانتساب، فقد خالف فيه الشيخ كاشف الغطاء قدّس سرّه قياساً على دعوى الفقر حيث تقبل دعواه.
- فيه: ان القياس مع الفارق اذ الفقر هو الحالة الاولى عادة فى حياة الانسان فيستصحب بخلاف الانتساب الى هاشم، فانه مشكوك من السابق و ليس بمحرز ليستصحب.
- و اذا كان مقصود كاشف الغطاء ان الانسان اعرف بنفسه من غيره، فلو صدّق لاجل ذلك عند دعواه الفقر، فيلزم ان يصدّق فى دعواه الانتساب ايضاً، فالجواب ان الاعرفية مسلمة بالنسبة الى الفقر دون الانتساب كما هو واضح
- ١١- اما الاكتفاء بالبيّنة و الاطمئنان، فلما تقدّم فى ابحاث سابقة من اثبات حجيتهما بشكل عام

## دلیل اعتبار واجب النفقه نبودن زکات گیرنده

عبد الرحمن بن الحجاج از امام صادق (ع) این گونه نقل می کند که حضرت فرمودند: «بر پدر و مادر و فرزند و برده و زن زکات پرداخت نشود، چرا که نفقه این افراد بر زکات دهنده واجب است».

### نکته

در درس قبل بیان شد، تنها در یک صورت می توان به واجب النفقه زکات پرداخت نمود، و آن در اموری است که نفقه واجب نباشد مانند پرداخت بدهی فرزند، در این هنگام، پدر او می تواند زکاتش را به فرزندش از باب غارمین پرداخت نماید.

## دلیل جواز پرداخت زکات به واجب النفقه در موردی که نفقه واجب نیست

زیرا آیه قرآن مطلق است و شامل جایی که نفقه بر واجب النفقه واجب نباشد نیز می شود، و از این اطلاق قرآن، تنها نفقه واجب استثناء شده است.

### اشکال

اطلاق آیه قرآن به وسیله صحیحۀ عبد الرحمن تقیید زده می شود

### جواب

ظاهر صحیحۀ عبد الرحمن اختصاص به نفقه های واجب دارد و لذا در مورد نفقه های غیر واجب به دلیل مطلق تمسک می شود.

## دلیل اعتبار هاشمی نبودن در صورتی که زکات دهنده هاشمی نباشد:

زراره در موثقه ای از امام صادق (ع) این گونه نقل می کند که حضرت فرمودند: «صدقه های افرادی که از قبیله بنی هاشم نیستند بر بنی هاشم حلال نیست».

## دلیل اختصاص حرمت زکات بر هاشمی به خلاف صدقه های مستحب و واجب دیگر

دلیل اول: اسماعیل بن الفضل می گوید امام صادق علیه السلام در جواب این سوال که چه صدقه ای بر بنی هاشم حرام است این گونه بیان فرمودند: «زکات حرام است» و امام (ع) فرمودند همه صدقه ها حرام می باشد.

۱. البته در صورتی پرداخت بدهی جزء نفقه واجب نمی شود که فرزند به خاطر نفقه واجبش قرض نکرده باشد و گرنه اگر پدری خوراک و پوشاک فرزندش را که از مصادیق نفقه واجب است تامین نکند و فرزند برای تامین آنها قرض کند، اداء قرض فرزند از مصادیق نفقه محسوب می گردد.



دلیل دوم: لفظ «صدقات» در موثقه زراره «لا تَعْلَمُ لَهُمْ صَدَقَاتُ انْصَافٍ غَرِيبٍ» به خصوص زکات انصراف دارد.<sup>۱</sup>

FG۱

## تطبيق

۵- و اما اعتبار الشرط الثالث فلصحيح عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله عليه السّلا م: «خمسة لا يعطون من الزكاة شيئاً: الأب و الامّ و الولد و المملوك و المرأة، و ذلك أنّهم عياله و لازمون له» و غيره.

و اما اعتبار شرط سوم (واجب النفقه نبودن) به خاطر صحیحۀ عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق عليه السلام است: « چیزی از زکات به پنج دسته عطا نمی‌شود: پدر و مادر و فرزند و مملوک و زن، و عدم پرداخت زکات (به دلیل این است که) ایشان عیالشانند و بر او (انفاق) واجب است» و غیر این روایت.

و اما وجه الاستثناء - کالانفاق لقضاء الدين - فللتمسک بالمطلقات بعد اختصاص الصحيح بالنفقة اللازمة. و اما دلیل استثناء - مانند نفقه دادن برای پرداخت دین و قرض - به خاطر تمسک به مطلقات (قرآن) است بعد از اختصاص داشتن صحیحۀ عبد الرحمن به نفقه واجب. (یعنی چون صحیحۀ به نفقه های واجب اختصاص دارد لذا شامل نفقه‌های غیر لازم نمی‌شود).

۶- و اما اشتراط ان لا يكون هاشمياً إذا كانت الزكاة من غيره، فلموثق زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام: و اما اشتراط این که هاشمی نباشد اگر زکات از غیر هاشمی باشد، به دلیل موثقه زراره از امام صادق عليه السلام است:

«قلت له: صدقات بنی هاشم بعضهم علی بعض تحل لهم؟ فقال: نعم، ان صدقة الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تحلّ لجميع الناس من بنی هاشم و غیرهم، و صدقات بعضهم علی بعض تحلّ لهم، و لا تحلّ لهم صدقات انسان غریب»<sup>۲</sup> و غيره.

«به امام (ع) گفتم: صدقه‌های بنی هاشم بر بعض بنی هاشم حلال است؟ (یعنی صدقه سید بر سید حلال است یا خیر؟) پس امام گفت: بله، همانا صدقه رسول خدا (ص) برای همه مردم از بنی هاشم و غیر بنی هاشم حلال است، و صدقات بعضی از بنی هاشم بر بعضی دیگر از بنی هاشم حلال است، و صدقه های انسان غریب (کنایه از صدقه‌های غیر سید است) بر بنی هاشم حلال نیست» و غیر این روایت.

۷- و اما ان المحرم خصوص الزكاة دون الصدقة المندوبة بل و الواجبة كالكفارات و ردّ المظالم و اللقطة، فلموثق إسماعيل بن الفضل الهاشمي:

۱. اشکال: تنها منشایی که می‌توان بر این انصراف ادعا کرد کثرت استعمال است و حال آنکه کثرت استعمال صدقه در صدقه‌های مستحبی است و شاهد آن این که به هر کسی از عرف بگویند من امروز صدقه دادم ذهنش به صندوق‌های کمیته امداد که صدقه‌های مستحبی است انصراف پیدا می‌کند و خود شما تاکنون استعمال لفظ صدقه را در زکات نشنیده بودید.

۲. وسائل الشیعه، باب ۱۳ من ابواب المستحقین للزکاة، حدیث ۱.

و اما این که خصوص زکات (بر بنی هاشم) حرام شده است نه صدقه مستحبی بلکه و صدقه واجب مانند کفارات و ردّ مظالم و مال پیدا شده به خاطر موثقه اسماعیل بن فضل هاشمی است.

«سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصدقة التي حرمت على بنی هاشم ما هي؟ فقال: هي الزكاة» و غیره.

«از صدقه‌ای که بر بنی هاشم حرام شده از امام صادق (ع) پرسیدم کدام صدقه است؟ پس امام فرمودند: آن صدقه، زکات است» و غیر این روایت.

بل يكفي القصور في مقتضى بناءً على انصراف لفظ «الصدقات» في موثق زرارة الى خصوص الزكاة الواجبة. بلکه قصور در مقتضی کافی است (برای اثبات اینکه زکات بر بنی هاشم حرام است نه صدقه های دیگر) بنا بر انصراف لفظ «صدقات» در موثقه زراره به خصوص زکات واجب.

SCO۱-۸:۴۳

### نظریه صاحب حدائق در انتساب به هاشمی:

سید مرتضی و صاحب حدائق معتقدند اگر فردی از طریق مادر هاشمی باشد او نیز هاشمی می باشد؛ زیرا به پسر دختر نیز پسر گویند یعنی اینطور نیست که در عرف تنها به نوه پسری، پسر گویند بلکه به نوه دختری نیز پسر گویند. و به همین خاطر به فرزندان حضرت زهرا گفته می شود این بزرگواران اولاد پیامبر اسلام (ص) هستند یا به حضرت عیسی گفته می شود که او از فرزندان حضرت ابراهیم است با اینکه او اصلاً پدری نداشته است. لذا اگر فردی از طرف مادر هاشمی باشد به او گفته می شود که او هم از فرزندان و اولاد هاشم است.

### اشکال

ما هم قبول داریم که به نوه دختری در عرف، اولاد گویند اما این استدلال ربطی به بحث ما ندارد؛ زیرا با این استدلال تنها اولاد هاشم بودن ثابت می شود در حالیکه بحث ما در این است که آیا به او هم هاشمی گفته می شود یا نه و در عرف به چنین فردی، هاشمی نمی گویند هر چند او را از اولاد بنی هاشم گویند<sup>۱</sup>.

### FG۲

### تطبیق

۸- و اما ان المدار في الانتساب على الأب، فقد خالف فيه صاحب الحدائق<sup>۲</sup>

و اما این که مدار در انتساب (به هاشمی) بر پدر است، پس صاحب حدائق در این ملاک مخالفت کرده است

حيث قال بكفاية الانتساب بالأم -موافقاً في ذلك للسيد المرتضى- استناداً الى ان ولد البنت ولد، أيضاً.

۱. وسائل الشیعه، باب ۳۲ من ابواب المستحقین للزکاة، حدیث ۱.

۱. در عرف هم همینطور است که به نوه دختری، اولاد گویند اما فامیل پدر بزرگ مادری را به او اطلاق نمی کنند.

۲. الحدائق الناظره، ج ۱۲، ص ۳۹۶.

زیرا گفت انتساب به مادر نیز کفایت می‌نماید - در حالیکه در این کلام با سید مرتضی موافق است - به خاطر استناد به این که فرزند دختر نیز فرزند است.  
و فیه: ان ذلک و ان کان حقاً - و لذا کان اولاد بضعة الرسول صلوات الله علیها اولادا له، و کان عیسی من ذریة ابراهیم علیهما السلام -

و اشکال این سخن: کلام حدائق (فرزند دختر فرزند است) اگر چه صحیح است - و به همین خاطر فرزندان پاره تن پیغمبر اسلام اولاد پیغمبر می‌باشند، و عیسی از فرزندان ابراهیم علیهما السلام می‌باشد  
إلّا ان المدار لیس علی ذلک بل علی صدق عنوان بنی هاشم، و هو کعنوان قبيلة بنی تمیم الذی لا یکفی فیه الانتساب بالأم.

مگر این که ملاک صدق فرزند بودن نیست بلکه ملاک بر صدق عنوان بنی هاشم است، و صدق عنوان بنی هاشم مثل عنوان قبيلة بنی تمیم است که در آن انتساب به مادر کفایت نمی‌کند (یعنی زمانی به فردی بنی تمیمی گویند که پدرش اهل بنی تمیم باشد).

SCO۲-۱۴:۴۰

## کلام کاشف الغطاء

کاشف الغطاء مسأله ادعای هاشمی را به مسأله ادعای فقر قیاس کرده و گفته همانطور که اگر کسی ادعای فقر کند مدعای او بدون نیاز به بیّنه و اطمینان پذیرفته می شود بنابراین اگر کسی ادعای هاشمی بودن کند بدون نیاز به بیّنه و اطمینان سخن او پذیرفته می شود.

### اشکال

بین ادعای فقر و ادعای هاشمی هیچ شباهتی وجود ندارد که این دو مسأله را به هم قیاس کنیم بنابراین قیاس، درست نیست، زیرا پذیرش ادعای فقیر بدون بیّنه و اطمینان به دلیل جریان استصحاب است! اما در هاشمی استصحاب جاری نمی باشد؛ چون علم یا اطمینان قبلی به حالت سابقه او وجود ندارد.

### نکته

در یک صورت می توان از کاشف الغطاء دفاع کرد و آن این که گفته شود مقصود کاشف الغطاء این است که هاشمی و فقیر چون خودشان به حال درویشان بیشتر از دیگران و اقفند بطوریکه هر کسی خودش در درون خودش که بنگرد می تواند بفهمد که آیا فقیر است یا هاشمی لذا قولشان پذیرفته می شود.

### جواب

این که فقیر بیشتر از دیگران به حال درویش اطلاع دارد امری مسلم و مقبول است و هر شخصی می تواند تشخیص بدهد که فقیر هست یا نه اما در هاشمی این گونه نیست زیرا هاشمی بودن مانند فقر قابل درک نیست و او نیز مانند دیگران از کجا پی به هاشمی بودن خویش ببرد!

## دلیل حجیت بیّنه و اطمینان

دلیل حجیت بیّنه روایتی است که امام (ع) فرمودند بین شما و ما بیّنه و قسم حکم می کند. دلیل حجیت اطمینان سیره عقلائی است زیرا عقلاء به اطمینان عمل می کنند و شارع از این عمل عقلاء منعی نکرده است و این عدم منع شارع خود دلیلی است بر این که شارع این کار عقلا را امضا کرده است.

۱. البته در صورتی که علم یا اطمینان قبلی به فقر او داشته باشیم استصحاب جاری می شود و الا صرف این که حالت قبلی مردم فقر است کفایت نمی کند و باید در خصوص هر فقری به این حالت عادی اطمینان یا علم داشته باشیم.  
 ۲. ظاهر عبارت مصنف این است که کبرای قبول شدن قول اعرف الحال، مری مسلم و مقبول است و تنها در صغرای آن بحث است که آیا او اعرف الحال است یا خیر؟ و اما اصل کبری نیز مخدوش است؛ زیرا گاهی اعرف الحال دروغ می گوید و اگر قرار بود قول او حجت باشد در تمام دادگاهها باید بدون اقامه بیّنه قول او مقدم شود در حالی که این چنین نیست.

## تطبيق

۱۰- و اما عدم كفاية الدعوى فى ثبوت الانتساب، فقد خالف فيه الشيخ كاشف الغطاء قدس سره قياسا على دعوى الفقر حيث تقبل دعواه!

و اما عدم كفايت ادعا (ى فردى) در ثبوت انتساب (به بنى هاشم) پس شيخ كاشف الغطا به خاطر قياس (اين ادعا) به ادعاى فقر زيرا ادعاى فقير قبول مى شود، در عدم كفايت مخالفت کرده است. فيه: ان القياس مع الفارق اذ الفقر هو الحالة الاولى عادة فى حياة الانسان فيستصحب

اشكال در اين استدلال: اين كه قياس مع الفارق است (يعنى بين فقر و هاشمى شباهتى نيست كه بتوان قياس كرد) زيرا فقر آن حالت اولى است كه به طور عادى در زندگى انسان است (يعنى هميشه عادت بر اين است كه فردى از اول ثروتمند نيست بلكه با گذشت زمان ثروتمند مى شود) پس فقر استصحاب مى شود بخلاف الانتساب الى هاشم، فانه مشكوك من السائق و ليس بمحرز ليستصحب.

به خلاف انتساب به هاشم، زيرا هاشم از اول مشكوك است (و حالت سابقه ندارد) و يقينى نيست تا استصحاب شود.

و اذا كان مقصود كاشف الغطاء ان الانسان اعرف بنفسه من غيره، فلو صدق لاجل ذلك عند دعواه الفقر، فيلزم ان يصدق فى دعواه الانتساب ايضاً،

و اگر مقصود كاشف الغطاء اين است كه انسان به خودش از غير خودش آگاه تر است، پس اگر به خاطر دانانتر و آگاه تر بودن هنگام ادعاى فقرش سخن فقير پذيرفته مى شود، پس لازم است كه ادعاى انتسابش (به هاشمى) سخن (مدعى) نيز پذيرفته شود.

فالجواب ان الاعرفية مسلمة بالنسبة الى الفقر دون الانتساب كما هو واضح

پس جواب، اين كه آگاه تر بودن نسبت به فقر معلوم است به خلاف انتساب (يعنى هر فردى مى تواند بفهمد فقير است يا ثروتمند اما نمى تواند بفهمد كه سيد است يا غير سيد) همانطور كه اين مطلب روشن است.

۱۱- اما الاكتفاء بالبيّنة و الاطمئنان، فلما تقدّم فى اباحت سابقة من اثبات حجيتها بشكل عام

اما اكتفا به دو شاهد عادل و اطمينان، به دليل آن چيزى است كه در مباحث سابق (در كتاب الصلاة) گذشت (كه عبارت بود) از اثبات حجيت بيّنه و اطمينان به شكل عمومى. (يعنى در كتاب صلاه ادله اى براى اثبات حجيت بيّنه و اطمينان بيان شد كه اين ادله بيان مى كند كه هر كجا بيّنه يا اطمينان منعقد شود چه در نماز يا غير نماز مانند محل بحث ما حجت است به اين ادله در توضيحات درس اشاره گرديد.)

## چکیده:

۱. دلیل اینکه بر واجب النفقه نباید زکات پرداخت نمود، صحیۀ عبد الرحمن بن حجاج است.
۲. دلیل اینکه در اموری که نفقه در آن واجب نیست می توان زکات را به مصرف واجب النفقه رساند به دلیل اطلاق آیه قرآن است.
۳. دلیل اینکه به هاشمی نباید زکلت پرداخت نمود، موثقه زراره است.
۴. دلیل اینکه از بین صدقه ها تنها دریافت زکات بر هاشمی حرام است دو چیز است:  
الف) موثقه اسماعیل بن فضل.  
ب) لفظ «صدق» در روایت به خصوص زکات انصراف دارد.
۵. دلیل اینکه مدار در هاشمی، انتساب به پدر است این است که تا زمانی که کسی از طرف پدر به قبیله بنی هاشم انتساب نداشته باشد به او هاشمی نمی گویند.
۶. دلیل این که کاشف الغطاء قول به کفایت ادعای هاشمی را پذیرفته به دلیل قیاس هاشمی به فقر است.
۷. اشکال کلام کاشف الغطاء این است که در فقر به دلیل استصحاب، قول مدعی فقر پذیرفته می شود اما در هاشمی بودن به خاطر نداشتن علم به حالت سابقه استصحاب هاشمی جاری نمی شود.
۸. اگر مقصود کاشف الغطاء از قیاس این باشد که همانطور که فقیر به فقرش بیشتر از دیگران آگاهی دارد ، در هاشمی نیز او به هاشمی بودنش بیشتر از دیگران آگاهی دارد در جواب او گفته می شود آگاهی بودن در فقر معنی دارد اما در هاشمی معنی ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقا

درس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۵۳

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی

در درس قبل مستند بعضی از اوصاف مستحقین زکات مانند عدم جواز پرداخت زکات به واجب النفقه و هاشمی پرداخته

شد، و در ادامه با اثبات حجیت اطمینان و بینه بیان شد که پذیرفته شدن ادعای هاشمی بودن افراد منوط به اطمینان یا شهادت دو نفر عادل است.

مصنف در این درس وارد مبحث جدیدی به نام احکام عمومی زکات می‌گردد که این احکام، به صنف خاصی از متعلقات زکات اختصاص ندارد و در تمام غلات چهار گانه، نقدین و چهار پایان جاری می‌باشد و سپس ادله هر یک از این احکام عمومی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آنچه در طی این دروس مورد نقد و نظر واقع شد مباحث مربوط به زکات اموال بود که با اتمام این درس این مباحث نیز به اتمام می‌رسد و در دروس آینده مباحث مربوط به زکات بدن انسان مورد بررسی واقع می‌شود.



## متن عربى

## - أحكام عامة

يجوز للمالك عزل الزكاة و التصرف فى الباقي . و يصير المعزول ملكا للمستحقين و يكون أمانة بيده لا يضمنه إلا مع التفريط. و لا يجوز تبديله بعد العزل.

و مع دفع الزكاة باعتقاد الفقر و اتضاح العدم يلزم استرجاعها مع تعيينها بالعزل، و مع تلفها لا يكون ضمان مع عدم التفريط بل يضمنها المدفوع إليه إذا كان يعلم بواقع الحال.

و من دفع باعتقاد وجوب الزكاة عليه و بان العدم لم يجزه ذلك عما يجب عليه بعد الدفع لو فرض تلف العين و جاز له الاسترجاع مع بقاء العين و المطالبة ببدلها مع علم المدفوع إليه بواقع الحال و المستند فى ذلك:

١- اما جواز العزل -بمعنى صحته- فهو و ان كان على خلاف القاعدة إلا انه بعد ثبوت الدليل على ولاية المالك على ذلك يؤخذ به، و هو مثل صحيح يونس بن يعقوب: «قلت لأبى عبد الله عليه السلام: زكاتى تحلّ علىّ فى شهر أ يصلح لى أن أحبس منها شيئاً مخافة أن يجيء من يسألنى؟ فقال: إذا حال الحول فاخرجها من مالك لا تخلطها بشيء ثم اعطاها كيف شئت...»<sup>١</sup> و غيره.

و مع ثبوت الولاية على العزل و تحقّقه تترتب عليه ثمراته المتقدمة بخلاف ما اذا لم تثبت، فانه لا يجوز التصرف و يوزع التالف لكونه لازم الاشاع.

٢- و اما وجوب استرجاعها مع تعيينها بالعزل و اتضاح عدم الفقر ، فواضح بعد تعيينها للزكاة و اشتغال الذمة بدفعها بالخصوص. أجل مع عدم تعيينها بالعزل لا يلزم استرجاعها بل يجوز دفع البديل عنها فيما إذا أمكن و إلا لزم استرجاعها أيضا مقدّمة لأداء الواجب.

٣- واما انه لا ضمان مع تلفها لو لم يكن تفريط فلانه بعد عزلها تتعين حقاً للجهة و تبقى أمانة بيد المالك لا يضمنها إلا مع التفريط.

و اما ان المدفوع إليه يضمنها مع اطلاعه على واقع الحال فلقاعدته على اليد

٤- و اما عدم الإجزاء مع اعتقاد الوجوب و اتضاح العدم فلعدم الموجب له.

و اما جواز الاسترجاع فواضح لعدم تحقّق الانتقال.

و اما جواز المطالبة بالبدل مع العلم بواقع الحال فلقاعدته على اليد

و اما مع الجهل بواقع الحال، فلا ضمان عليه للتغير.

١. وسائل الشريعة، باب ٥٢، من ابواب المستحقين للزكاة، حديث ١.

## احکام عمومی زکات<sup>۱</sup>

۱. مالک می‌تواند مقدار زکاتی را که بر او واجب است کنار گذاشته و در مقدار باقیمانده تصرف نماید.
  ۲. مالک، مالی را که کنار گذاشته است نمی‌تواند تعویض کند. تصرف کند، به عنوان مثال اگر فردی دارای ۴۰ گوسفند است می‌تواند یکی از این گوسفندها را به عنوان زکات کنار گذارد تا در زمانی که مستحق قی پیدا کند به او پرداخت نماید و در ۳۹ گوسفند دیگر تصرف کند.<sup>۲</sup>
- در این صورت مال کنار گذاشته امانتی نزد اوست تا به مستحق پرداخت نماید، و اگر نقصی در این مال پیدا شود مثلاً یک گوسفند کنار گذاشته شده بمیرد یا پای او لنگ شود و در نگهداری او افراط و تفریط نکرده باشد ضامن نمی‌باشد.

### FG۱

۳. اگر مالک، به فقر فردی اعتقاد پیدا کند و زکات مالش را به او دهد و بعد از مدتی بفهمد که او فقیر نبوده است، (الف) یا آن مال را برای زکات کنار گذاشته: در این صورت، اصل مال یا در دست زکات گیرنده تلف شده یا نشده که در صورت تلف نشدن مال، مالک باید آن را پس بگیرد، و به مستحق پرداخت نماید. و در صورت تلف شدن اگر مالک تفریط نکرده<sup>۳</sup> باشد ضامن نیست و نیازی به اعاده زکات نیست، و تنها ضمانت<sup>۴</sup> برای زکات گیرنده‌ایست که می‌دانسته مستحق زکات نیست و با این حال آن را دریافت کرده است.
- (ب) یا آن مال را برای زکات کنار نگذاشته: در این صورت مالک ضامن می‌باشد.

### FG۲

۴. اگر فردی فکر کند که بر او زکات واجب باشد و مالی را به عنوان زکات پرداخت نماید بعد از مدتی معلوم شود که بر او زکات واجب نبوده است:
- (الف) یا اصل مالی را که برای زکات پرداخت نموده است در دست مستحق تلف شده است، در این صورت مالک نمی‌تواند این مال را عوض زکاتی که در آینده بر او واجب می‌شود قرار دهد و مستحق در صورتی که می‌دانسته نباید این مال را به عنوان زکات قبول کند و با این حال آن را دریافت نموده است باید بدل آن را به مالکش برگرداند.

۱. در درس ۴۵ شرایط عامه زکات بیان شد ولی فرق در این است که در آن درس بحث از شرایط عمومی وجوب زکات بود بدین صورت که تا زمانی که فردی بالغ یا عاقل نباشد به او زکات واجب نمی‌شود اما در این درس از احکام بعد از تعلق وجوب زکات بحث می‌شود یعنی بعد از اینکه به فردی زکات واجب شد این احکام در حق او جاری می‌شود.

۲. بر خلاف خمس و در خمس نمی‌توان یک پنجم آن را کنار گذاشت و در چهار پنجم دیگر تصرف کرد زیرا یک پنجم به صورت مشاعی است بنابراین تا زمانی که خمس را به دست حاکم شرع نرسانید نمی‌توان در آن تصرف نمود. البته از بین مراجع تقلید معاصر تنها حضرت آیت الله العظمی شبیری زنجانی قائل به مشاع بودن خمس نیستند لذا اگر کسی یک پنجم مالش را کنار گذارد می‌تواند در باقیمانده تصرف کند.

۳. اگر مالک بدون اینکه اطمینان، بینه یا استصحابی در کار باشد مال را به این مدعی فقر داده باشد از مصادیق تفریط است.<sup>۳</sup>

۴. ضامن بودن او به این است که مثل یا قیمت آن را به مستحق پرداخت نماید.<sup>۴</sup>

ب) یا اصل مالی را که برای زکات داده است در دست مستحق تلف نشده باشد، در این صورت مالک می‌تواند آن را از او بگیرد.

### FG۳

#### تطبيق

#### أحكام عامة

#### احكام عمومی

يجوز للمالك عزل الزكاة و التصرف في الباقي.

برای مالک کنار گذاشتن زکات و تصرف در باقی مانده جایز است.

و يصير المعزول ملكا للمستحقين و يكون أمانة بيده لا يضمنه إلا مع التفريط.

و مال کنار گذاشته ملک مستحقین می‌گردد و امانتی در دست اوست که ضامن آن مال نیست مگر با تفريط.

و لا يجوز تبديله بعد العزل.

و تبدیل مال کنار گذاشته شده جایز نیست.

و مع دفع الزكاة باعتقاد الفقر و انضاح العدم يلزم استرجاعها مع تعيينها بالعزل،

و با پرداخت زکات (به فردی) به اعتقاد فقیر (بودنش) و روشن شدن فقیر نبودن (او) در صورتی که زکات به

واسطه کنار گذاشتن متعین شده است برگرداندنش واجب است.

و مع تلفها لا يكون ضمان مع عدم التفريط

و با تلف شدن زکات در صورت تفريط نکردن ضامن نیست.

بل يضمنها المدفوع إليه إذا كان يعلم بواقع الحال

بلکه کسی که به او زکات پرداخت شده اگر به واقعیت وضعیت علم داشته باشد ضامن زکات است.

و من دفع باعتقاد وجوب الزكاة عليه و بان العدم لم يحجزه ذلك عما يجب عليه بعد الدفع لو فرض تلف العين

و کسی که به اعتقاد واجب بودن زکات بر او زکات پرداخت نماید و واجب نبودن زکات (بر او) روشن شود آن

پرداخت زکات، مجزی از زکاتی که بر او بعد از پرداخت واجب می‌شود نیست اگر تلف شدن عین فرض شود

و جاز له الاسترجاع مع بقاء العين

و برایش برگرداندن عین در صورت بقایش جایز است

و المطالبة ببدلها مع علم المدفوع إليه بواقع الحال

و مطالبه کردن بدل عین در صورتی که کسی که زکات به او پرداخت شده به واقعیت وضعیت علم داشته باشد

جایز است .

SCO۱-۱۰:۳۵

## ادله امور مذکور

### دلیل جواز کنار گذاشتن زکات

کنار گذاشتن زکات به معنی حبس مال مستحقین زکات است و حبس مال دیگران، نوعی غصب است بنابراین به مقتضای قواعد کنار گذاشتن زکات جایز نیست، اما چون در خصوص این مورد خداوند متعال حبس مال را اجازه داده، می‌توان بر خلاف قواعد عمل کرد؛ چرا که امام صادق (ع) به یونس بن یعقوب اجازه چنین کاری را دادند.

### دلیل وجوب برگرداندن عین در صورت کنار گذاشتن و فقیر نبودن زکات گیرنده

ذمه مالک به پرداخت زکات مشغول شده است، بنابراین اگر بدل مال را پرداخت نمایی شک کند که آیا ذمه او فارغ شد یا خیر؟ مقتضای قاعده اشتغال، حکم می‌نماید که ذمه او هنوز فارغ نشده است و لذا برای فراغ ذمه باید خود عین کنار گذاشته شده پرداخت شود، و لازمه پرداخت خود عین پس گرفتن از مدعی فقر است. بنابراین گرفتن عین از او واجب است.

### دلیل وجوب برگرداندن عین در صورت کنارنگذاشتن عین و عدم امکان بدل در صورت فقیر نبودن زکات گیرنده

بر مالک واجب نیست در صورتی که زکات را کنار نگذاشته باشد عین را از زکات گیرنده دریافت نماید، و اگر پرداخت بدل ممکن باشد می‌تواند بدل آن را پرداخت نماید، اما اگر پرداخت بدل امکان نداشته باشد برگرداندن عین از باب مقدمه واجب، واجب است؛ زیرا پرداخت زکات، واجب است و مقدمه آن برگرداندن عین است.

### تطبيق

و المستند فی ذلک:

مستند در امور مذکور:

۱- اما جواز العزل - بمعنی صحته - فهو و ان كان على خلاف القاعدة إلا انه بعد ثبوت الدليل على ولاية المالك على ذلك يؤخذ به،

اما جواز کنارگذاری - به معنی صحت کنار گذاری (یعنی جواز در اینجا به معنی صحت است) - پس اگر چه آن خلاف قاعده است الا این که بعد از ثبوت دلیل بر ولایت داشتن مالک بر کنارگذاری به آن دلیل اخذ می‌گردد، و هو مثل صحیح یونس بن یعقوب: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: زكاتي تحلّ عليّ في شهر أ يصلح لي أن أحبس منها شيئاً مخافة أن يجيء من يسألني؟

و آن دلیل مثل صحیح یونس بن یعقوب است: «به امام صادق (ع) گفتم: در ماهی بر عهده من زکات مالم فرا رسیده آیا برای من جایز است مقداری از آن زکات را حبس کنم؟ زیرا می‌ترسم که کسی بیاید از من درخواست کند (یعنی مسکینی بعد از مدتی بیلید که از من درخواست کمک نماید)

فقال: إذا حال الحول فاخرجها من مالك لا تخلطها بشيء ثم اعطها كيف شئت...<sup>۱</sup> و غیره.

پس امام گفت: اگر سال فرا رسیده پس زکات را از مالت خارج کن تا آنرا با اموات مخلوط نکنی سپس هر زمانی خواستی آنرا پرداخت کن...» و غیر این روایت.

و مع ثبوت الولاية على العزل و تحققه تترتب عليه ثمراته المتقدمة

و با ثبوت و تحقق ولایت (مالک) بر کنار گذاری (زکات) ثمرات کنار گذاری که گذشت بر آن مترتب می گردد (تعدادی ثمره در غالب احکام عمومی زکات در اول درس مطرح شد مانند اینکه اگر کسی زکاتش را کنار بگذارد و در دستش بدون تفریط تلف شود ضامن نیست و نیازی به پرداخت دوباره زکات نمی باشد)

بخلاف ما اذا لم تثبت، فانه لا يجوز التصرف ويوزع التالف لكونه لازم الاشاع.

بر خلاف موقعی که ولایت ثابت نباشد زیرا تصرف در (بقیه اموال) جایز نیست و مال تلف شده (هر چند در نگهداریش تفریط نشده در بین اموالش) تفریط می شود برای اینکه لازمه مشاع<sup>۲</sup> بودن تقسیط است. (یعنی در صورتی که مالی که به آن زکات تعلق بگیرد بین مالک و مستحق دریافت زکات مشترک باشد و اگر تلفی رخ داد نمی توان گفت تلف از ملک فقیر بوده است)

۱. وسائل الشیعه، باب ۵۲، من ابواب المستحقین للزکاه، حدیث ۱.

۲. مشاع یعنی اینکه در جزء جزء مال با هم شریکند و نمی توان گفت این مقدار مال فقیر است و این مقدار مال مالک است.

۲- و اما وجوب استرجاعها مع تعینها بالعزل و اتضاح عدم الفقر، فواضح بعد تعینها للزکاة

و اما وجوب برگرداندن زکات در صورتی که زکات با جدا گذاشتن متعین شده باشد و مشخص شدن فقیر نبودن (زکات گیرنده)، بعد از اینکه زکات متعین می گردد روشن است (یعنی اینکه برگرداندن زکات واجب است به دلیل این است که مال جدا شده بواسطه کنار گذاشتن برای زکات مشخص شده است لذا باید به مصرف کسی برسد که مستحق آن است)

و اشتغال الذمّة بدفعها بالخصوص.

و ذمّة به پرداختن زکات به خصوص (یعنی پرداخت عین نه بدل) مشغول می باشد.

أجل مع عدم تعینها بالعزل لا یلزم استرجاعها بل یجوز دفع البديل عنها فيما إذا أمکن

بله در صورتی که زکات با جداسازی متعین نشود (یعنی زکات کنار گذاشته نشود) برگرداندن (عین) زکات واجب نیست بلکه پرداختن بدل از زکات در جایی که پرداخت بدل ممکن است جایز می باشد و إلا لزم استرجاعها أيضا مقدّمة لأداء الواجب.

و الا اگر پرداخت بدل امکان نداشته باشد برگرداندن (عین) زکات نیز به خاطر مقدمه پرداخت واجب (که واجب همان زکات است) واجب است.

SCO۲-۱۹:۴۵

### دلیل عدم ضمانت مالک در هنگام تلف عین به شرط عدم تفریط

با کنار گذاشتن زکات، عین در دست مالک به عنوان امانت باقی می ماند، و بر طبق مقتضای قاعده عدم ضمان امین، حکم به عدم ضمانت مالک می گردد.

### دلیل ضامن بودن زکات گیرنده در صورت اطلاع او از وضعیت

مقتضای قاعده «علی الید» ضامن بودن وی است.

یکی از مواردی که از مصادیق این قاعده است زمانی است که غصبی رخ داده باشد که بر طبق این قاعده به غاصب گفته می شود باید آن چیزی را که غصب نموده ای برگردانی و این یعنی ضامن بودن غاصب.

نکته: اگر زکات گیرنده فکر می کرده مستحق این مال بوده است، ضامن نمی باشد چون به او غاصب گفته نمی شود تا قاعده شامل او شود.

### دلیل مجزی نبودن زکات پرداخت شده از زکات سالها آینده در صورت اشتباه مالک

دلایلی بر اجزاء وجود ندارد.

### دلیل جواز گرفتن عین از زکات گیرنده:

زیرا این مال حقی برای زکات گیرنده نبوده است تا به او منتقل شود و این مال، از اموال مالک است.

### دلیل جواز مطالبه بدل در صورت اطلاع زکات گیرنده از وضعیت

زیرا در این مورد، زکات گیرنده مستحق زکات نبوده و غاصب می باشد لذا به مقتضای قاعده «علی الید» بر ضامن بودن او حکم می شود.

### دلیل ضامن نبودن زکات گیرنده در صورت جهل او از وضعیت

زیرا در چنین موقعیتی او نیز فریب خورده است.<sup>۱</sup>

FG۴

### تطبيق

۳- واما انه لا ضمان مع تلفها لو لم یکن تفریط فلانه بعد عزلها تتعین حقاً للجهة

و اما اینکه با عدم کوتاهی در صورت تلف شدن زکات، ضامن نیست پس برای این است که زکات بعد از جدا سازی حقی را برای جهت خاص (که این جهت خاص همان مصارف هشت گانه است) متعین می نماید و تبقى أمانة بيد الهالك لا یضمنها إلا مع التفریط.

و امانتی در دست مالک باقی می ماند که ضامن این امانت نیست مگر با کوتاهی کردن (در نگهداری این مال جدا شده)

و اما ان المدفوع إليه یضمنها مع اطلاعه علی واقع الحال فلقاعدة علی الید

و اما اینکه کسی که زکات به او پرداخت شده است در صورت مطلع بودنش به واقعیت قضیه، ضامن است به دلیل قاعده علی الید است.

۴- و اما عدم الإجزاء مع اعتقاد الوجوب و أتضح العدم فلعدم الموجب له.

و اما مجزی نبودن (زکات پرداخت شده برای زکات آینده) در صورت اعتقاد به وجوب زکات و روشن شدن عدم وجوب زکات پس به دلیل این است که دلیلی برای اجزاء نیست.

و اما جواز الاسترجاع فواضح لعدم تحقق الانتقال.

و اما جایز بودن برگرداندن (عین) روشن است زیرا انتقالی محقق نشده است (زیرا زکات گیرنده مستحق مال نبوده که به او مال منتقل شده باشد)

۱. به عبارت دیگر دلیلی بر ضامن بودن او نیست و تنها دلیلی که می تواند ضمانت او را اثبات کند قاعده علی الید است که این قاعده در حق او بجاری نمی شود چون او غاصب نیست و او نیز مانند مالک فریب خورده است.

و اما جواز المطالبة بالبدل مع العلم بواقع الحال فلقاعدة علی الید  
و اما جایز بودن مطالبه (مالک) بدل مال را در صورتی که (گیرنده زکات) به واقعیت قضیه علم دارد به دلیل قاعده  
علی الید است.  
و اما مع الجهل بواقع الحال، فلا ضمان علیه للتغیر.  
و اما در صورت جهل (گیرنده زکات) به واقعیت قضیه، پس ضمانی بر زکات گیرنده به دلیل فریب خوردنش  
نیست.



## چکیده

۱. جدا سازی زکات از اموال و تصرف در مقدار باقیمانده جایز است.
۲. مال کنار گذاشته شده ملک مستحقین است و به صورت امانت در دست مالک می باشد و مالک با کوتاهی نکردن در نگهداری آن ضامن نمی باشد.
۳. تعویض مال کنار گذاشته شده جایز نیست.
۴. به فردی به گمان اینکه فقیر است زکات پرداخت شده و بعد از مدتی معلوم می شود فقیر نبوده است در صورتی که زکات جدا شده باشد برگرداندن عین واجب است و اگر تلف شده باشد مالک در صورت کوتاهی نکردن ضامن نیست، و تنها گیرنده زکات در صورتی که علم به وضعیت داشته باشد ضامن است.
۵. فردی که معتقد است بر او زکات واجب است و زکات مالش را می پردازد و بعد معلوم می شود که بر او زکات واجب نبوده است، در صورتی که عین، تلف شده باشد، این زکات عوض زکات آینده محسوب نمی شود، و در صورتی که عین باقی باشد مالک می تواند عین را از زکات گیرنده پس بگیرد.
۶. صحیحۀ یونس بن یعقوب بر ولایت داشتن مالک بر عزل دلالت می نماید.
۷. دلیل وجوب برگرداندن عین در صورت فقیر نبودن زکات گیرنده و جداسازی، قاعده اشتغال است.
۸. در صورت جدا نکردن زکات برگرداندن زکات واجب نیست و در صورتی که پرداخت بدل ممکن است پرداخت بدل جایز است و اگر پرداخت بدل ممکن نباشد برگرداندن عین از باب مقدمه واجب، واجب است.
۹. دلیل این که مالک در صورت کوتاهی نکردن ضامن مال کنار گذاشته شده نمی باشد، قاعده عدم ضمانت امین است.
۱۰. دلیل اینکه زکات گیرنده ای که به وضعیت آگاهی داشت ضامن است قاعده علی الید است.
۱۱. دلیلی ضامن نبودن زکات گیرنده در صورتی که به وضعیت آگ اهی نداشته باشد فریب خوردن زکات گیرنده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقا

دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۵۴

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی  
آموزشیار: آقای خواجه ارزانی

## مقدمه

فطره در لغت در سه معنی متفاوت استعمال شده است: یا به معنی افطار است؛ زیرا در روز عید فطر افطار واجب است یا به معنی دین است بنابراین زکات فطره مقتضای زکات اسلام است از این رو کسی که پیش از غروب شب عید فطر مسلمان شود، تکلیف از او ساقط می شود، یا به معنی خلقت است زیرا زکات دهنده با پرداخت زکات فطره از مرگ نجات می‌ابد و در روایتی حضرت امام صادق علیه السلام به فردی فرمودند «برو و زکات فطرت را بپرداز و از ترک پ زکات فطره بپرهیز زیرا اگر زکات فطره را ترک نمایی از مرگت می ترسم».

در این درس ابتدا بعضی از احکام زکات فطره مانند شرایط وجوب زکات، ابتدا و پایان وقت وجوب زکات از دیدگاه مشهور، مقدار واجبی که باید به عنوان زکات پرداخت شود مورد بررسی واقع می شود.

در ادامه با استناد به آیات قرآن و روایات به اصل مشروعیت زکات فطره پرداخته می شود.

در پایان، ادله تمام شروط وجوب زکات فطره مانند اشتراط بلوغ، عقل، بی نیازی، حریت، بی هوش نبودن زکات دهنده مورد نقد و نظر واقع می شود.

## متن عربى

## زكاة الفطرة

تجب زكاة الفطرة على البالغ، العاقل، الغنى، الحر، غير المغمى عليه طيلة وقت الوجوب و اعتبر المشهور اجتماع الشرائط قبل الغروب من ليلة العيد آنأ ما حتى تحققه و المشهور ابتداء وقت الوجوب بغروب ليلة العيد و انتهاءه بزوال يومه لمن لم يصل صلاة العبد. و مع عزلها فى الوقت المذكور يجوز تأخير دفعها لغرض عقلائي، و بالعزل تتعین و يجب اخراج المكلف لها عن نفسه و عن كل من يعول به بما فى ذلك الضيف مع صدق العيلولة. و الواجب صاع من القوت الغالب و ثلاثة كيلوات تقريباً. و يجزئ دفع القيمة. و مصرفها مصرف زكاة الهال. و المستند فى ذلك:

- ١- اما اصل وجوب زكاة الفطرة التى هى قسم من الزكاة فى مقابل زكاة المال، فمتسالم عليه. و النصوص به كثيرة و يأتى بعضها. و قد فسّر قوله تعالى: «قد افلح من تزكى و ذكر اسم ربه فصلى» كما فى بعض الاخبار.
- ٢- و اما اشتراط وجوبها بالبلوغ و العقل، فلقصور المقتضى، و لحكومة حديث رفع القلم بالبيان المتقدم فى زكاة المال.
- ٣- و اما اعتبار الغنى - ملك قوت السنة - فلصحيح الحلبي عن أبى عبد الله عليه السلام : «سئل عن رجل يأخذ من الزكاة، عليه صدقة الفطرة؟ قال: لا» و غيره.
- الا ان فى مقابل صحیح زرارة: «قلت لأبى عبد الله عليه السلام: الفقير الذى يتصدق عليه هل عليه صدقة الفطرة؟ فقال: نعم يعطى ممّا يتصدق به عليه».
- و يمكن الجمع بحمل الثانى على الاستحباب.
- ٤- و اما اشتراط الحرى، فلكون العبد فقيراً بناءً على عدم ملكيته، و الا فالمستند منحصر بالتسالم.
- ٥- و اما اعتبار عدم الاغماء، فهو المشهور حتى لو لم يكن مستوعباً لتمام الوقت، و لكن لا دليل عليه فتشملة اطلاقات الأدلة. أجل مع استيعابه لتمام وقت الوجوب يكون السقوط على القاعده لأنه ما دام كذلك لا تكليف بالاداء، و الخطاب بالقضاء بعد ذلك يحتاج الى دليل، و هو لفقدانه تجرى البراءة عن.
- و ما يجرى فى النائم و غيره من ذوى الاعذار ايضاً الا ان يقوم اجماع على الخلاف
- ٦- و اما اعتبار اجتماع الشرائط قبل الغروب، فلما رواه الصدوق بإسناده عن على بن أبى حمزة عن معاوية بن عمار عن أبى عبد الله عليه السلام : «المولود يولد ليلة الفطر، و اليهودى و النصرانى يسلم ليلة الفطر، قال : ليس عليهم فطرة، و ليست الفطرة إلا على من أدرك الشهر» فإنه يدل بوضوح على لزوم ادراك شهر رمضان من دون خصوصية للمورد. و من هنا اعتبر المشهور لزوم تحقق الشروط قبل الغروب بأن و استمرارها إليه ليصدق إدراك الشهر و لا يكفى تحققها بعده.

## شرایط وجوب زکات فطره

بلوغ، عقل، غنا و فقیر نبودن، حریت و بیهوش نبودن در وقت وجوب زکات فطره.

### نکته

مشهور علما قائلند برای این که زکات فطره بر کسی واجب شود ، باید قبل از غروب شب عید فطر هر چند به اندازه یک لحظه تمام شرایط فوق را داشته باشد. بنابراین اگر کسی بعد از غروب بالغ شود یا دیوانه ای بعد از غروب عاقل شود، زکات بر او واجب نمی‌شود. اما اگر دیوانه یا کودکی لحظه ای قبل از غروب عید فطر عاقل یا بالغ گردد هر چند در تمام ماه رمضان مجنون یا صبی بوده بر او زکات واجب می‌گردد.

### FG۱

## زمان وجوب زکات فطره

وقت وجوب زکات از غروب شب عید آغاز می‌شود، و پایان آن بر طبق نظریه مشهور علما برای کسی که نماز عید فطر می‌خواند قبل از نماز است و برای کسی که نماز عید فطر نمی‌خواند تا هنگام ظهر روز عید می‌باشد.

### FG۲

## تاخیر پرداخت زکات فطره

اگر زکات فطره، کنار گذاشته شده باشد تاخیر در پرداخت آن در صورتی که دارای غرض عقلایی باشد جایز است. مثلاً هم اکنون در شهری زندگی می‌کند و تا بخواهد فطره اش را برای ساخت مسجد روستای شان برساند مقداری زمان نیاز است، در این صورت تاخیر زکات فطره اشکال ندارد. یا فردی در روستای شان فقیری را می‌شناسد و الان در شهر به سر می‌برد لذا پرداخت زکات به او، مقداری زمان می‌برد در این صورت تاخیر اشکالی ندارد بر خلاف فردی که از روی سهل انگاری و بی‌مبالاتی پرداخت زکاتش را به تاخیر انداخته، در این صورت تاخیر جایز نیست هر چند زکاتش را از اموالش جدا کرده باشد.

## تبدیل و تعویض زکات فطره

با کنار گذاشتن زکات، تبدیل و تعویض آن جایز نیست. اما اگر زکات، کنار گذاشته نشده باشد تعویض آن جایز می‌باشد.

## زکات چه کسانی بر زکات‌دهنده واجب است

بر زکات‌دهنده واجب است زکات خویش و هر کسی را که از عیالاتش محسوب می‌شود مانع زن یا فرزندی را که هزینه‌های زندگی‌شان بر عهده اوست پیودازد. بنابراین اگر فردی در شب عید فطر میهمان باشد در صورتی که از عیالات میزبان به حساب آید زکات فطره‌اش بر میزبان واجب می‌شود.

## مقدار زکات فطره

زکات دهنده باید به ازای هر فردی سه کیلو از غذایی که غالباً در طول سال استفاده می کند بپردازد، بنابراین اگر در خانواده ای قوت غالبشان برنج است باید به ازای هر یک از عیالات سه کیلو برنج به عنوان زکات پرداخت شود و اگر در خانواده ای نان، غذایی است که غالباً استفاده می کنند باید به ازای هر یک از عیالات سه کیلو نان به عنوان زکات پرداخت نماید.

زکات دهنده می تواند به جای این که غذای غالب را پرداخت نماید قیمت آن را حساب کرده و پولش را بپردازد.

### مصارف زکات فطره

محل مصرف زکات فطره همان ۸ جایی است که زکات اموال مصرف می شود. لذا می توان زکات فطره را به فقیر، مسکین، بدهکار، ابن سبیل، فی سبیل الله و... پرداخت نمود. در مقابل این نظریه قول دومی نیز وجود دارد که مصرف زکات را منحصر به فقیر دانسته اند که مصنف متعرض این قول نشده است.

### تطبیق

تجب زكاة الفطرة على البالغ، العاقل، الغنى، الحر، غير المغمی عليه طيلة وقت الوجوب بر بالغ، عاقل، بی نیاز، حر، کسی که در طول زمان وجوب زکات بیهوش نشده زکات فطره واجب است. و اعتبر المشهور اجتماع الشرائط قبل الغروب من ليلة العيد آناً ما حتى تحققه و مشهور اجتماع شرایط را قبل غروب شب عید فطر هر چند یک لحظه قبل از غروب تا محقق شدن غروب معتبر می دانند.

و المشهور ابتداء وقت الوجوب بغروب ليلة العيد و انتهاء بزوال يومه لمن لم يصل صلاة العيد مشهور این است که آغاز زمان وجوب زکات در شب عید فطر است و پایانش برای کسی که نماز عید نخوانده ظهر روز عید است.

و مع عزلها فی الوقت المذكور یجوز تأخیر دفعها لغرض عقلائی، و بالعزل تتعین.

تأخیر پرداخت زکات از وقت مذکور (یعنی ظهر روز عید) به خاطر غرض عقلائی در صورتی که زکات کنار گذاشته شده باشد جایز است.<sup>۱</sup> و زکات فطره با کنار گذاشتن تعین پیدا می‌کند (یعنی شخصی و جزئی می‌شود).

و یجب اخراج المكلف لها عن نفسه و عن كل من یعول به بما فی ذلك الضیف مع صدق العیلولة.

واجب است مکلف زکات فطره را از جانب خودش و از جانب هر کسی که عیال اوست از جمله میهمان به شرط صدق (عنوان) عیال بپردازد.

و الواجب صاع من القوت الغالب و ثلاثة کیلوات تقریباً.

و (مقدار) واجب زکات فطره یک صاع از غذای غالب است (یعنی غذایی که غالباً استفاده می‌شود مانند ایرانیان که قوت غالبشان برنج می‌باشد) و یک صاع تقریباً سه کیلو است.

و یجزئ دفع القيمة.

پرداخت قیمت (غذای غالب) کافی است.

و مصرفها مصرف زکاة المال.

(موارد) مصرف زکات فطره (همان موارد) مصرف زکات مال است.

SCO۱-۱۰:۴۸

## ادله امور مذکور

### دلیل وجوب زکات فطره

۱. اجماع علما: فقها همگی قائلند که زکات فطره بر واجدین شرایطش واجب می‌باشد.

۲. روایات.

۳ آیه «وَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَوَكَّأَ» که روایات زیادی لفظ «توکی» در این آیه را به زکات فطره تفسیر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

FG۳

۱. همانطور که از عبارت فهمیده می‌شود تأخیر پرداخت جایز است اما تأخیر در کنار گذاشتن جایز نیست.

۲. اشکال: نهایت چیزی که از این آیه فهمیده می‌شود اصل تشریح زکات فطره است؛ چون معنی قد افلح این است که کسی که زکات بدهد رستگار می‌شود اما این که آیا زکات نیز واجب است یا نه آیه بر این مطلب دلالتی ندارد.

## ادله اعتبار بلوغ و عقل در وجوب زکات فطره

**دلیل اول:** ادله وجوب زکات فطره از صبی و مجنون انصراف دارد و شامل این دو نمی شود. مصنف این دلیل را قصور در مقتضی نام گذاری نموده است.

**دلیل دوم:** حدیث رفع قلم بر ادله وجوب زکات حاکم است، زیرا بر اساس مقتضای حدیث رفع قلم، تکلیف از مجانین و اطفال تکلیف برداشته شده است.<sup>۱</sup>

FG۴

## دلیل اعتبار عدم فقر در وجوب زکات فطره

امام صادق (ع) در صحیحۀ حلبی این گونه بیان فرموده‌اند: «کسی که خود از مردم زکات می‌گیرد<sup>۲</sup> بر او زکات فطره واجب نیست».

### اشکال

در صحیحۀ زراره امام صادق (ع) فرمودند: «بر فقیر زکات فطره واجب است و باید مقداری از همان اموالی را که به عنوان زکات دریافت می‌نماید به فقیر دیگر صدقه دهد».

لذا این صحیحۀ حلبی با صحیحۀ زراره تعارض می‌نماید.

### جواب

صحیحۀ زراره بر استحباب حمل می‌شود؛ زیرا صحیحۀ حلبی نص در عدم وجوب زکات است<sup>۳</sup> و صحیحۀ زراره در وجوب زکات فقیر، ظاهر است و در علم اصول بیان شده است که روایت نص بر ظاهر مقدم می‌شود. لذا گفته می‌شود «فقیر مستحب است زکات فطره بدهد».

## دلیل اعتبار حریت در وجوب زکات فطره

در اینکه آیا عبد مالک اموالش می‌شود یا نه در بین علما دو نظریه مطرح است:

**الف)** عبد مالک اموال نمی‌شود بلکه تمام اموالش مربوط به مولایش می‌گردد. طبق این نظریه عبد فقیر است لذا مالی ندارد تا بخواهد با آن مال زکات فطره بدهد. و گفته شد یکی از شرایط وجوب زکات فطره، فقیر نبودن است.  
**ب)** عبد مالک اموالش می‌شود. طبق این نظریه باز بر عبد زکات فطره واجب نیست؛ زیرا اجماع بر عدم وجوب زکات فطره بر عبد اقامه شده است.

FG۵

۱. نکته: حکومت بر فرض ثبوت مقتضی معنی پیدا می‌کند یعنی در دلیل دوم این چنین گفته می‌شود که بر فرض اینکه گفته شود ادله وجوب زکات شامل مجانین و اطفال شود اما حدیث رفع بر آن حکومت دارد.

۲. یعنی کنایه از این است که فرد فقیر است و زندگی خویش را از راه زکات‌هایی که مردم به او می‌دهند می‌گذراند.

۳. چون در صحیحۀ حلبی امام (ع) فرمودند «لا» و این کلمه تصریح دارد بر اینکه زکات فطره واجب نیست.



## تطبيق

و المستند في ذلك:

و مستند در امور مذکور:

۱- اما اصل وجوب زكاة الفطرة التي هي قسم من الزكاة في مقابل زكاة المال، فمتسالم عليه اما اصل وجوب زكات فطره که آن قسمی از زکات در مقابل زکات مال است، پس بر آن اجماع شده است. و النصوص به کثيرة و يأتي بعضها. و قد فسّر قوله تعالى: «قد افلح من تزكى و ذكر اسم ربه فصلي»<sup>۱</sup>. و روایات زکات فطره زیاد است و بعضی روایاتش می آید. و سخن خدای متعال: «رستگار می شود کسی که زکات بدهد و نام پروردگارش را یاد کند و نماز بخواند» به زکات فطره تفسیر شده است. كما في بعض الاخبار<sup>۲</sup>.

همانطور که (این تفسیر) در بعضی اخبار هست.

۲- و اما اشتراط وجوبها بالبلوغ و العقل، فلقصورالمقتضى، و اما اعتبار وجوب زكات فطره به بلوغ و عقل، به خاطر قصور مقتضى است. (يعني ادله زكات فطره از ابتدا شامل مجنون و اطفال نمی شوند و از این دو انصراف دارند). ولحكومة حديث رفع القلم بالبيان المتقدم في زكاة المال. و به خاطر حاکم بودن حدیث رفع قلم است به بیانی که در زکات مال گذشت ( حدیث رفع قلم شامل احکام وضعی و تکلیفی می شود).

۳- و اما اعتبار الغنى -ملك قوت السنة - فلصحيح الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام : «سئل عن رجل يأخذ من الزكاة، عليه صدقة الفطرة؟ قال: لا»<sup>۳</sup> و غيره. و اما معتبر بودن بی نیازی -هزینه های سال را مالک باشد<sup>۴</sup> - به خاطر صحیح حلی از امام صادق (ع) است: «از مردی که زکات می گیرد، آیا بر عهده او زکات فطره است؟ امام (ع) فرمودند: نه» و غیر این روایت. الا ان في مقابله صحيح زرارة: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الفقير الذي يتصدق عليه هل عليه صدقة الفطرة؟ فقال: نعم يعطى مما يتصدق به عليه»<sup>۵</sup>.

۱. سورة اعلی، آیه ۱۵.

۲. وسائل الشیعة، باب ۱ من ابواب زكاة الفطرة، حدیث ۵.

۳. وسائل الشیعة، باب ۲ من ابواب زكاة الفطرة، حدیث ۱.

۴. نه اینکه بالفعل هزینه های امسال را داشته باشد بلکه اگر شغلی دارد که میتواند هزینه های سالش را در طول سال به تدریج کسب کند کفایت می کند و باز به او بی نیاز گویند.

۱. وسائل الشیعة، باب ۳ من ابواب زكاة الفطرة، حدیث ۲.

مگر این که در مقابل این روایت صحیحۀ زراره است: «گفتم به امام صادق (ع): فقیری که بر او صدقه داده می شود آیا بر عهده او زکات فطره است؟ امام (ع) فرمودند: بله از آن چیزی که به او صدقه داده شده است به فقیر عطا کند».

و يمكن الجمع بحمل الثاني على الاستحباب.

و جمع کردن (این دو روایت) به حمل روایت دوم بر استحباب ممکن است.

۴- و اما اشتراط الحرية، فلكون العبد فقيراً بناءً على عدم ملكيته، و الا فالمستند منحصر بالتسالم.

و اما اشتراط حریت، به خاطر اینکه عبد بنا بر مالک نشدنش، فقیر است، و الا (بنابر مالکیت عبد)

دلیل (عدم اعتبار ملکیت) منحصر در اجماع است.

SCO۲-۲۰:۲۸

### دلیل اعتبار عدم اغماء در صورتی که مقداری از وقت وجوب زکات بی هوش باشد

دلیل این مدع شهرت فتوائی است.

#### اشکال

ادله وجوب زکات فطره اطلاق دارند، و شامل صورتی که فرد، مقداری از زمان وجوب زکات را بی هوش است نیز می باشد. لذا بر فردی که مقداری از روز عید فطر یا مقداری از شب عید فطر بی هوش است زکات فطره واجب است، در حالیکه بر طبق شهرت فتوائی زکات بر چنین فردی واجب نیست.<sup>۱</sup>

### دلیل اعتبار عدم اغماء در صورتی که تمام وقت وجوب زکات بی هوش باشد

الف) شهرت فتوائی.<sup>۲</sup>

ب) چون تا زمانی که فرد بیهوش است تکلیف به وجوب زکات در وقت متوجه او نمی باشد.

#### شبهه

تنها شبهه ای که اینجا باقی می ماند این است که آیا چنین فردی تکلیف به قضاء ندارد؟ یعنی در خارج از وقت وجوب زکات، زمانی که از بی هوشی خارج شد بر او زکات واجب می شود یا خیر؟

#### دفع شبهه

قضا نیازمند دلیل و روایت می باشد، در حالیکه هیچ دلیلی در شرع بر قضا وجود ندارد لذا شک می شود آیا قضا واجب است یا خیر؟ در این صورت دلیل برائت حکم به عدم وجوب زکات در خارج وقت می نماید.

#### نکته

۲. چون مبنای مرحوم مصنف در اصول این است که شهرت فتوائی حجت نیست این اشکال را کرده است و الا اگر کسی شهرت فتوائی را حجت بداند اشکال مصنف وارد نیست چون در این هنگام شهرت فتوائی مقدر اطلاقات می گردد.

۳. مصنف این دلیل را قبول ندارد.

بر طبق قواعد باید گفت زکات بر فردی هم که تمام وقت وجوب زکات معذور می باشد واجب نیست، مثلاً قبل از غروب عید فطر خوابیده و فردا بعد از ظهر بیدار شده است اما اجماع علما بر این است که بین بیهوشی و سایر عذرهای دیگر فرق است لذا باید گفت در بقیه عذرهای غیر از بیهوشی اگر در تمام وقت هم معذور باشد زکات فطره ساقط نمی شود.

## FG۶

### تطبيق

و اما اعتبار عدم الاغماء فهو المشهور حتى لو لم يكن مستوعباً لتمام الوقت،  
و اما اعتبار بی هوش نبودن، پس آن مشهور است حتی اگر بی هوشی تمام وقت (وجوب) را فرا نگیرد،  
و لکن لا دلیل علیه فتشمله اطلاق الأدلة.  
و اما دلیلی بر اعتبار بی هوش نبودن وجود ندارد پس اطلاق ادله وجوب زکات شامل (فرد) بی هوشی که تمام وقت بی هوش نیست می شود.  
أجل مع استيعابه لتمام وقت الوجوب يكون السقوط على القاعدة لأنه ما دام كذلك لا تكليف بالاداء،  
بله، در صورتی که بی هوشی تمام وقت وجوب را فرا گرفت، سقوط وجوب زکات طبق قاعده است؛ زیرا تا زمانی که بی هوش است تکلیفی به پرداخت زکات در وقت ندارد،  
و الخطاب بالقضاء بعد ذلك يحتاج الى دليل، و هو لفقدانه تجرى البراءة عو.  
و خطاب به قضاء پرداخت زکات بعد از وقت زکات محتاج به دلیل است، و به علت نبود دلیل، برائت از قضاء پرداخت زکات جاری می شود.

و ما ذکر یجری فی النائم و غیره من ذوی الاعذار ایضاً الا ان یقوم اجماع علی الخلاف.  
و آن چیزی که در مورد بی هوش ذکر شد در کسی که خوابیده و غیر نائم از صاحبان عذر نیز جاری می شود مگر این که در (موارد غیر بیهوشی) اجماع بر خلاف است. (یعنی اجماع قائم شده بر اینکه نائم و ... باید زکات فطره پرداخت نمایند).

Scor-۲۴:۲۵

### دلیل اعتبار اجتماع شرایط قبل از غروب

از روایت علی بن حمزه فهمیده می شود، زکات دهنده باید قبل از غروب هر چند یک لحظه قبل از آن شرایط را دارا باشد؛ زیرا در روایت ذکر شده است «فطریه بر کسی واجب است که ماه رمضان را درک نماید». و در صورتی می توان گفت زکات دهنده ماه رمضان را درک کرده که قبل از غروب هر چند به اندازه یک لحظه تمام شرایط در او محقق باشد. به همین خاطر امام (ع) در روایت علی بن حمزه فرمودند: «بر نصرانی یا یهودی که در شب عید فطر مسلمان شده زکات فطره واجب نیست؛ زیرا ماه رمضان را درک نکرده است بلکه ماه شوال را درک کرده است».

### تطبیق

۶- و اما اعتبار اجتماع الشرائط قبل الغروب، فلما رواه الصدوق بإسناده عن علی بن ابی حمزة عن معاوية بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام:

و اما اعتبار اجتماع شرایط قبل از غروب عید فطر، به خاطر آن چیزی است که صدوق به اسنادش از علی بن ابی حمزه از معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:  
«المولود یولد لیلة الفطر، و الیهودی و النصرانی یسلم لیلة الفطر، قال: لیس علیهم فطرة، و لیست الفطرة إلا علی من أدرك الشهر»<sup>۱</sup>

«کسی که شب عید فطر متولد می شود، و یهودی و نصرانی که شب عید فطر مسلمان می شود (آیا زکات فطره بر او واجب است)، فطره نیست مگر بر کسی که ماه رمضان را درک کند»،  
فإنه يدل بوضوح علی لزوم ادراك شهر رمضان من دون خصوصية للمورد  
پس این روایت به روشنی بر لزوم درک کردن ماه رمضان دلالت می نماید بدون اینکه خصوصیتی برای مورد روایت باشد (یعنی این حکم تنها شامل یهودی و نصرانی که در روایت آمده نیست، بلکه شامل مجنونانی که عاقل شود یا طفلی که شب عید فطر بالغ شود و ... نیز می باشد زیرا امام در مقام بیان قاعده است و اینکه هر کسی ماه رمضان را درک کند بر او زکات واجب است).

۱. وسائل الشیعة، باب ۱۱ من أبواب زکاة الفطرة، حدیث ۱

و من هنا اعتبر المشهور لزوم تحقّق الشروط قبل الغروب بآن و استمرارها إليه ليصدق إدراك الشهر

و از این جا مشهور ، لزوم محقق بودن شروط زکات فطره را یک لحظه قبل از غروب و استمرارش را تا غروب معتبر دانسته‌اند؛ برای اینکه درک ماه رمضان صدق کند (یعنی چون در روایت گفته شده که باید درک ماه رمضان شود مشهور هم از این روایت استفاده کرده اند و گفته‌اند باید شرایط قبل از غروب عید فطر هرچند به اندازه یک لحظه قبل از غروب ، در زکات دهنده جمع باشد ، تا صدق ادراک ماه رمضان شود . و الا اگر کسی شرایط بعد از غروب در او جمع شود گفته می‌شود او ماه شوال را درک کرده است).

و لا یکفی تحقّقها بعده.

و تحقّق شرایط بعد از غروب عید فطر (برای وجوب زکات فطره) کافی نیست.

## چکیده

۱. بر کسی که بالغ، عاقل، بی‌نیاز، حر و در تمام مدت زمان وجوب زکات بی‌هوش نباشد زکات فطره واجب است.
۲. باید شرایط وجوب زکات قبل از غروب عید فطر، هر چند برای یک لحظه، در زکات‌دهنده جمع شده باشد.
۳. آغاز وقت وجوب زکات، غروب شب عید فطر است، و پایانش برای کسی که نماز عید فطر می‌خواند قبل از نماز و برای کسی که نماز عید نمی‌خواند تا هنگام ظهر می‌باشد.
۴. تاخیر از روی غرض عقلایی در پرداخت زکات در صورتی که مال را کنار گذاشته باشد جایز است.
۵. بر زکات‌دهنده واجب است زکات خود و هر کسی را که عیال او محسوب می‌شود پرداخت نماید و زکات میهمان در صورتی که بر او صدق عیال شود بر میزبان واجب است.
۶. مقدار واجبی که باید به عنوان زکات فطره پرداخت شود سه کیلو از غذایی است که غ‌البا زکات‌دهنده استفاده می‌نماید.
۷. می‌توان به جای پرداخت غذای غالب قیمت آنرا پرداخته کرد.
۸. دلیل مشروعیت زکات فطره، اجماع، روایات، و آیه قرآن «قد افلح من تزکی» می‌باشد.
۹. دلیل عدم وجوب زکات بر مجنون و طفل قصور در مقتضی و حکومت حدیث رفع است.
۱۰. دلیل عدم وجوب زکات بر فقیر صحیح‌ه حلبی است.
۱۱. دلیل عدم وجوب زکات فطره بر عبد، طبق مبنایی که می‌گوید عبد مالک اموالش نمی‌شود، فقر است و طبق مبنایی که می‌گوید عبد مالک می‌شود، اجماع است.
۱۲. بر کسی که مقداری از زمان وجوب زکات بی‌هوش شده است، زکات فطره واجب است؛ زیرا اطلاعات ادله وجوب زکات شامل چنین فردی نیز می‌شود. و بر کسی که تمام زمان وجوب زکات بی‌هوش شده است زکات نه اداء نه قضاء واجب نیست؛ زیرا سقوط زکات ادایی که طبق قاعده است، و وجوب زکات قضایی نیز نیازمند دلیل می‌باشد که در شرع هیچ دلیلی بر وجوب زکات قضایی ندارد.
۱۳. زکات فطره بر نائم و بقیه افرادی که عذری غیر از بیهوشی داشته باشند واجب است.
۱۴. دلیل اعتبار اجتماع شرایط قبل از غروب روایت صدوق می‌باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نقا

دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

سطح ۲

درس ۵۵

«کتاب الزکاة»

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: آقای خواجه ارزانی

**مقدمه**

زکات فطره به اتفاق شیعه و سنی، واجب است و در متون دینی برای آن فواید متعددی بیان شده است. در درس گذشته بیان شد که طبق نظریه مشهور فقها، زمان وجوب زکات فطره آغاز و پایانی دارد اما مصنف در این درس با بیان کردن بعضی از ادله نسبت به زمان پایان وقت وجوب زکات فطره با مشهور مخالفت کرده و قول به استمرار وجوب زکات در بعد از ظهر را برای کسی که زکات فطره اش را نپرداخته است اختیار کرده است. در ادامه به بیان ادله بعضی دیگر از احکام زکات فطره مانند جواز تاخیر در پرداخت زکات و عدم جواز تبدیل زکات فطره بعد از جداسازی آن از اموال دیگر و ..... پرداخته می شود.

در پایان مصنف با تمسک به بعضی از روایات اثبات می کند که ملاک زکات فطره، غذای غالب است و پرداخت قیمت آن نیز کفایت می نماید.



## متن عربى

- ٧- واما ابتداء وقت الوجوب من الغروب، فقد استدللّ بحديث معاوية المتقدم حيث دلّ على لزوم تحقق الشروط قبل الغروب و استمرارها الي، وهذا يفهم منه ابتداء وقت الوجوب هو الغروب، و لذا اعتبر اجتماع الشرايط قبّله .
- ٨- و اما استمرار الوجوب الى الزوال، فليس عليه دليل واضح من الروايات و لكنّه مشهور بين الاصحاب، فمن كان يرى حجية الشهرة الفتوائيه امكنه الاستناد اليها فى الحكم بذلك ، الا ان تحقيق ذلك غير مهم بعد لزوم اخراجها بعد الزوال ايضاً، ففى صحيح زرارة عن أبى عبد الله عليه السّلام: «رجل اخرج فطرته فعزلها حتى يجد لها أهلاً، فقال: إذا أخرجها من ضمانه فقد برئ و إلّا فهو ضامن لها حتى يؤديها الى أربابها».
- و قد يستفاد من الصحيح استمرار وقت الوجوب الى ما بعد الزوال.
- و اما انّ من يصلى صلاة العيد يخرجها قبل ادائها، فلموث ق اسحاق بن عمار : «سألته عن الفطرة، فقال: إذا عزلتها فلا يضرّك متى أعطيتها قبل الصلاة أو بعد الصلاة» و غيره.
- ٩- و اما جواز التأخير لغرض عقلائي مع العزل، فللموثق المتقدم.
- و اما اعتبار الغرض العقلائي فى التأخير، فلاجل أن لا يتحقّق التهاون فى أداء الواجب.
- و الاحتياط يقتضى الاسراع فى دفعها، لاحتمال كون المقصود من بعدتّى الصلاة هو البعدتّى العرفيّة.
- ١٠- و اما عدم جواز تبديلها بعد العزل فلان ظاهر ما دل على العزل تعيّن بها، و لا دليل على الولاية على التبديل بعد ذلك.
- ١١- اما دوران الوجوب مدار العيلولة فلصحيحة عمر بن يزيد: «سألّت أبا عبد الله عليه السّلام عن الرجل يكون عنده الضيف من اخوانه فيحضر يوم الفطرة . فقال: نعم الفطرة واجبة على كلّ من يعول من ذكر أو انثى صغير أو كبير حرّاً أو مملوك» و غيرها.
- ١٢- و منه يتّضح الحال فى الضيف و ان وجوب دفع الفطرة عنه منوط بصدق كونه ي عوله، فإذا كان شخص ضيفاً على غيره قبل حضور يوم الفطرة ثم حضر يوم الفطرة لزمّت فطرته على المضيف فيما إذا صدق انه يعوله. فصدق عنوان الضيف وحده لا يكفى، كما لا يلزم بقاؤه طيلة شهر رمضان أو فى النصف الأخير منه و غير ذلك من الأقوال فى المسألة
- ١٣- و اما ان الفطرة صاع فلصحيحة معاوية بن وهب: «سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول فى الفطرة : جرت السنّة بصاع من تمر أو صاع من زبيب أو صاع من شعير، فلما كان زمن عثمان و كثرت الحنطة قومّه الناس فقال : نصف صاع من بر بصاع من شعير» و غيرها.
- و اما مثل صحيحة الحلبي عن أبى عبد الله عليه السّلام: «صدقة الفطرة ... عن كلّ إنسان نصف صاع من حنطة أو شعير أو صاع من تمر أو زبيب لفقراء المسلمين» و غيرها.
- فساقط عن الحجية لهجرانها لدى الأصحاب.

١٤- و اما ان المدار على القوت الغالب - بالرغم من ان الوارد في بعض الروايات عنوان الغلات الأربع أو بإضافة غيرها كالأقط - فلصحيحة زرارة و ابن مسكان جميعا عن أبي عبد الله عليه السلام: «الْفِطْرَةُ عَلَى كُلِّ قَوْمٍ مِمَّا يَغْذُونَ عِيَالَهُمْ مِنْ لَبَنٍ أَوْ زَبِيبٍ أَوْ غَيْرِهِ» و غيرها، فإنه لأجلها يلزم حمل ما ورد فيه عنوان الغلات الأربع و نحوها على المثالية . و يؤكد ذلك اختلاف الروايات في عدد المذكور فيها.

١٥- و اما ان مقدار الصاع ما ذكر، فلان الصاع يساوي اربعة امداد، و المد ثلاثة ارباع الكيلو تقريبا.

١٦- و اما اجزاء القيمة، فلموثقة اسحاق بن عمار الصيرفي : «قلت لابي عبد الله عليه السلام : جعلت فداك ما تقول في الفطرة يجوز ان اوديتها فضة بقيمة هذه الاشياء التي سميتها؟ قال: نعم، ان ذلك انفع له يشتري ما يريد» و غيرها.

١٧. و اما ان مصرفها مصرف زكاة المال، فلانها مصداق للزكاة و الصدقة فيشملاها اطلاق آية الزكاة الواردة لبيان مصرفها

### دلیل این که آغاز زمان وجوب زکات فطره غروب است

بر اساس صحیحۀ معاویه بن عمار بیان شده زکات فطره واجب بر کسی است، که ماه رمضان را درک کرده باشد. و لذا کسی که بعد از غروبِ عید فطرِ ماه رمضان بالغ بشود ماه رمضان را درک نکرده است بلکه ماه شوال را درک کرده است، بنابراین از این روایت فهمیده می شود که زمان وجوب زکات فطره، غروب عید فطر است.

### دلیل اینکه انتهاء وجوب زکات فطره ظهر روز عید است

تنها دلیل این مطلب شهرت فتوائی است. بنابراین اگر کسی قائل به حجیت شهرت فتوائیه باشد باید بر طبق آن، فتوا به استمرار زکات فطره تا ظهر روز عید بدهد. و اما اگر کسی قائل به حجیت شهرت فتوائیه نباشد، نمی تواند قول به استمرار زکات تا ظهر روز عید را اختیار نماید؛ زیرا تنها دلیل این مطلب شهرت فتوائیه است.

### دلیل وجوب زکات فطره بعد از زوال

کسی که قبل از زوال ظهر روز عید فطر زکات فطره خود را کنار نگذاشته، زکات فطره از او ساقط نمی شود و هر زمانی زکات فطره اش را پرداخت نماید وجوب از ذمه او ساقط می شود؛ زیرا امام صادق (ع) در روایتی به زراره این چنین فرمودند: «فردی که زکات مالش را کنار نگذاشته است، تا زمانی که به دست صاحبش مانند فقرا و ... نرساند ضامن است».

### نکته

از مطالب بالا فهمیده می شود که نه تنها دلیلی بر انتهاء زکات فطره تا ظهر روز عید فطر نداریم بلکه به مقتضای صحیحۀ زراره وقت سقوط وجوب زکات، زمان پرداخت آن می باشد؛ زیرا امام (ع) در آن روایت فرمودند ملاک سقوط وجوب زکات، پرداخت آن است نه زوال.

### دلیل اینکه اخراج زکات مصلی قبل از نماز واجب است

در موثقه اسحاق بن عمار، امام (ع) فرمودند: «زمان کنار گذاری زکات مهم است اما زمان پرداخت آن مهم نیست و هر زمانی می توانی پرداخت نمایی چه قبل از نماز چه بعد از نماز»<sup>۱</sup>.

### تطبیق

۷- و اما ابتداء وقت الوجوب من الغروب، فقد استدلل بحديث معاوية المتقدم و اما آغاز وقت وجوب از غروب، به حدیث معاویه که گذشت استدلال شده است.

۱. اشکال: این روایت دلالت بر اخراج زکات قبل از نماز برای مصلی نمی کند.

حيث دلّ على لزوم تحقق الشروط قبل الغروب و استمرارها اليه،  
 زیرا حديث معاويه بر لزوم محقق بودن شرایط قبل از غروب و استمرارش تا غروب دلالت می‌نماید،  
 وهذا يفهم منه ابتداء وقت الوجوب هو الغروب، و لذا اعتبر اجتماع شرایط قبيله<sup>۱</sup>.  
 و از این حدیث فهمیده می‌شود آغاز وقت وجوب غروب است، و به همین خاطر اجتماع شرایط، اندکی قبل از  
 غروب معتبر می‌باشد.

۸- و اما استمرار الوجوب الى الزوال، فليس عليه دليل واضح من الروایات  
 و اما استمرار (وقت) وجوب لظهر، دليل روشنی از روایات بر آن نیست  
 و لكنّه مشهور بين الاصحاب، فمن كان يرى حجية الشهرة الفتوائية امكنه الاستناد اليها في الحكم بذلك  
 و لكن قول به استمرار وقت تا ظهر، بين علما مشهور است، پس کسی که معتقد به شهرت فتواییه می‌باشد استناد به  
 شهرت فتواییه در حکم به استمرار تا ظهر برای او ممکن است.  
 الا ان تحقيق ذلك غير مهم بعد لزوم اخراجها بعد الزوال أيضاً،  
 جز این که چون پرداخت زکات بعد از زوال نیز واجب است تحقیق کردن در مورد حکم وجوب پرداخت تا زوال ،  
 مهم نیست.

ففي صحيح زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام : «رجل اخرج فطرته فعزلها حتى يجد لها أهلاً، فقال: إذا أخرجها من  
 ضمانه فقد برئ و إلا فهو ضامن لها حتى يؤديها الى أربابها»<sup>۲</sup>.  
 پس در صحیح زرارۀ از امام صادق (ع): «مردی فطریه‌اش را خارج نمود پس آن را کنار گذاشت تا اهلی را برای  
 فطریه‌اش بیابد، پس امام (ع) فرمودند: اگر فطریه را از ضمانش خارج کرده باشد پس ضمانش بری شده است و  
 گرنه ضامن فطریه است تا اینکه آنرا به صاحبانش بدهد».  
 و قد يستفاد من الصحيح استمرار وقت الوجوب الى ما بعد الزوال.  
 و ممکن است از صحیح زرارۀ استمرار وقت وجوب تا بعد از ظهر استفاده شود.  
 و اما ان من يصلي صلاة العبد يخرجه قلب ادائها،  
 و اما اینکه کسی که نماز عید می‌خواند فطریه‌اش را قبل از خواندن نماز باید خارج کند،  
 فلموثق اسحاق بن عمار: «سألته عن الفطرة، فقال: إذا عزلتها فلا يضرک متى أعطيتها قبل الصلاة أو بعد الصلاة»<sup>۱</sup> و غیره.

۱. لفظ «قبيل» اسم مصغر است و مصنف می‌خواهد با این لفظ باین مطلب اشاره کند که اگر یک لحظه اندک قبل از غروب هم این شرایط در  
 زکات دهنده جمع باشد کفایت می‌کند.

۲. یعنی همان طور که اخراج زکات فطره قبل از زوال واجب است بعد زوال نیز برای کسی که زکاتش را از اموالش جدا نکرده واجب است و  
 وجوب از گردن او ساقط نمی‌شود.

۳. وسائل الشیعه، باب ۱۳ من ابواب زکاة الفطرة، حدیث ۲.

به دلیل موثقه اسحاق بن عمار است : «از امام (ع) درباره فطریه پرسیدم، پس امام (ع) فرمودند: اگر آن را کنار گذاری، هر زمانی آنرا پرداخت نمایی قبل از نماز یا بعد از نماز به تو ضرری نمی‌رسد» و غیر این روایت.

SCO۱-۱۱:۸

### دلیل جواز تاخیر زکات فطره

در موثقه زراره بیان شده است کنار گذاشتن مال مهم است، اما زمان پرداخت آن مهم نیست. بنابراین فرد زکات - دهنده چه قبل از شروع نماز عید فطر چه بعد از نماز عید فطر اگر زکاتش را پرداخت نماید مشکلی ندارد.

### دلیل جواز تاخیر زکات از روی غرض عقلایی

در موثقه زراره غرض عقلایی شرط نشده است، اما به خاطر ادله دیگری این شرط معتبر می‌باشد. آن ادله عبارت است از:

**دلیل اول:** اگر فردی زکاتش را از روی سهل انگاری و بی‌اعتنایی به تاخیر بیندازد منجر به سستی در اداء واجب می‌شود و سستی در اداء واجب حرام است.

**دلیل دوم:** احتمال دارد مراد از «بعد الصلاة» در موثقه اسحاق بن عمار بعدیّت عرفی باشد و بعدیّت عرفی یعنی همان لحظاتی که نماز تمام می‌شود پرداخت زکات فطره واجب می‌شود. بنابراین اگر فردی فطریه‌اش را ۱۰ ساعت بعد از نماز پرداخت نماید «بعد الصلاة» صدق نمی‌کند. لذا ادله احتیاط به عدم جواز تاخیر پرداخت زکات حکم می‌نماید.<sup>۲</sup>

### دلیل عدم جواز تبدیل زکات فطره بعد از کنار گذاشتن

زمانی که مالی کنار گذاشته می‌شود متعین می‌گردد و در این صورت مال کنار گذاشته، تنها به صورت یک امانت در دست زکات دهنده باقی می‌ماند تا آن را به دست صاحبانش برساند. در شرع نیز دلیلی بر ولایت زکات دهنده نیست تا بتواند ولایت زکات دهنده بعد از کنار گذاری را ثابت نماید و او بتواند در مال کنار گذاشته تصرف کند و به جای آن بدلش را پرداخت نماید.

### دلیل اینکه ملاک وجوب زکات صدق عیال است

امام صادق (ع) در روایتی به عمر بن زید این چنین فرمودند : «کسی که عیال فردی باشد زکات فطره اش واجب است»، لذا از این روایت فهمیده می‌شود که زکات دهنده باید زکات هر کسی را که عیال او محسوب می‌شود پرداخت نماید.

۱. وسائل الشیعة، باب ۱۳ من ابواب زکاة الفطرة، حدیث ۴.

۲. اشکال : اگر روایتی دارای دو احتمال باشد از حجیت ساقط می‌شود و در روایت اسحاق هم بنا به گفته مصنف دو احتمال وجود دارد بنابراین هر دو احتمال ساقط می‌شود. در این هنگام باید سراغ اصول عملیه برویم و اصلی که در این جا جاری می‌شود برائت است نه احتیاط. به نظر می‌رسد بهترین کلامی که می‌توان گفت این است که چون روایات به عرف خطاب شده است بنابراین می‌گوییم مراد از روایت بعدیت عرفی است نه عقلی بنابراین روایت دارای دو احتمال نیست بلکه یک احتمال بیشتر وجود ندارد.

از صحیحۀ عمر بن یزید فهمیده می شود اگر بر میهمانی، عنوان عیال صدق کند میزبان باید زکات او را پرداخت نماید؛ زیرا در این روایت مورد سوال، زکات میهمان است و امام (ع) فرمودند: «اگر او جزء عیالات زکات دهنده محسوب شود در این صورت زکات او را باید پرداخت نماید».

### بر چه میهمانی عنوان عیال صدق می کند؟

اقوال در این مساله متفاوت است:

الف) شیخ طوسی و سید مرتضی: اگر فردی تمام ماه رمضان میهمان باشد در این صورت، عنوان عیال بر او صادق است.

ب) شیخ مفید: اگر فردی نیمه دوم ماه رمضان میهمان باشد، عیال بر او صادق است.

ج) ابن ادریس: اگر فردی دو شب آخر ماه رمضان میهمان باشد، عیال بر او صادق است.

د) علامه: اگر فردی شب آخر ماه رمضان میهمان باشد، عیال بر او صادق است.

ه) نظریه مصنف: ملاک عرف است، یعنی هر زمانی میهمان به قدری در خانه میزبان بماند که عرف بگوید او از عیالات میزبان محسوب می شود، زکات فطره اش بر عهده میزبان می گردد.

## تطبيق

- ۹- و اما جواز التأخير لغرض عقلائی مع العزل، فللموثق المتقدم  
و اما جواز تاخیر (پرداخت زکات) با کنار گذاری از روی غرض عقلائی، به خاطر موثقه اسحاق بن عمار است  
که گذشت (زیرا در این روایت بیان شده که مهم کنار گذاری زکات است نه زمان پرداخت زکات).  
و اما اعتبار الغرض العقلائی فی التأخیر، فلأجل أن لا يتحقق التهاون فی أداء الواجب.  
و اما معتبر بودن غرض عقلائی در تاخیر، به این دلیل است که در انجام واجب (یعنی زکات فطره) سستی محقق  
نشود.  
و الاحتیاط يقتضی الاسراع فی دفعها، لاحتمال كون المقصود من بعدیة الصلاة هو البعدیة العرفیة  
و احتیاط، سرعت جستن در پرداخت زکات را اقتضا می نماید، به دلیل اینکه احتمال دارد مقصود از بعدیت نماز  
(که در روایت ذکر شده) بعدیت عرفی باشد (و بعدیت عرفی با سرعت جستن مناسبت دارد نه تاخیر).  
۱۰- و اما عدم جواز تبدیلهای بعد العزل فلان ظاهر ما دل علی العزل تعینها به،  
و اما جایز نبودن عوض کردن زکات فطره بعد از کنار گذاشتن مال به دلیل این است که ادله ای که بر کنار گذاری  
زکات دلالت می نماید در تشخیص و تعیین زکات به سبب این جدا سازی ظهور دارد. (یعنی کنار گذاری مال سبب  
می شود که مال جدا شده، جزیی شود و جزیی قابل تغییر نمی باشد بر خلاف کلی).<sup>۱</sup>  
و لا دلیل علی الولاية علی التبدیل بعد ذلك.  
و دلیلی بر ولایت زکات دهنده بر تعویض مال بعد از کنار گذاری نیست.  
۱۱- اما دوران الوجوب مدار العیلولة فلصحیحة عمر بن یزید:  
اما دوران وجوب زکات حول عیال بودن به خاطر صحیحة عمر بن یزید است:

۱. اگر شما به فردی بگویید یک ماشینی به تو می فروشم با این خصوصیات، می توانید هر ماشینی را که واجد آن خصوصیات است به او بدهید،  
اما اگر به مشتری بگویید این ماشین را به تو می فروشم وقتی معامله صورت گرفت، نمی توان به جای ماشین فروخته شده ماشین دیگری به  
مشتری تحویل داد.

«سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يكون عنده الضيف من اخوانه فيحضر يوم الفطرة فقال: نعم الفطرة واجبة على كل من يعول من ذكر أو انثى صغير أو كبير حرّ أو مملوك»<sup>۱</sup> و غیرها.

«از امام صادق (ع) درباره مردی پرسیدم که نزد او میهمانی از برادرانش (یعنی برادران دینیش) می باشد پس روز فطر حاضر است (یعنی در روز عید فطر برادر دینیش نزد اوست). پس امام (ع) فرمودند: بله بر هر کسی از مرد یا زن، کوچک یا بزرگ، حر یا عبد که از عیال باشد زکات فطره واجب است» و غیر این روایت.

۱۲- و منه يتضح الحال في الضيف و ان وجوب دفع الفطرة عنه منوط بصدق كونه يعوله<sup>۲</sup>

از صحیحۀ عمر بن یزید وضعیت در میهمان روشن می شود و اینکه وجوب پرداخت زکات به جای میهمان منوط به صادق بودن این است که میهمان عیال میزبان باشد،

فإذا كان شخص ضيفا على غيره قبل حضور يوم الفطرة ثم حضر يوم الفطرة لزمته فطرته على المضيف فيما إذا صدق انه يعوله.

پس اگر شخصی قبل از فرا رسیدن روز فطر میهمانِ غیرِی شود سپس روز فطر فرا رسد در موقعی که صادق باشد میهمان، عیال میزبان می باشد فطریۀ میهمان بر میزبان واجب است.

فصدق عنوان الضيف وحده لا يكفي، كما لا يلزم بقاؤه طيلة شهر رمضان أو في النصف الأخير منه

پس صدق عنوان میهمان به تنهایی کافی نیست (بلکه باید صدق عیال نیز بشود)، همان طور که باقی ماندن میهمان (در خانۀ میزبان) در تمام ماه رمضان یا در نیمۀ دوم از رمضان لازم نیست (تا صدق عیال شود).

و غیر ذلك من الأقوال في المسألة.

و غیر این دو قول از اقوالی که در مساله هست. (یعنی اقوال دیگری برای صدق عیال نیز در مساله هست که به این اقوال نیازی نیست بلکه ملاک عرف است).

SCO۲-۲۰:۳۰

## دلیل یک صاع بودن مقدار فطره

صحیحۀ معاویه بن وهب بر این مدعا دلالت می نماید؛ زیرا در این روایت امام صادق (ع) فرمودند: «سنت در زکات فطره بر یک صاع است».

۲. وسائل الشیعة، باب ۵ من ابواب زکاة الفطرة، حدیث ۵.

۱. مرجع ضمیر در کونه، میهمان است و در یعوله میزبان است.



## اشکال

در صحیحۀ حلبی از امام صادق (ع) مقدار فطره، نصفِ صاع بیان شده است، بنابراین این صحیحۀ با صحیحۀ معاویه بن وهب تعارض دارد.

## جواب

چون علمای شیعه طبق صحیحۀ حلبی فتوا نداده‌اند، این صحیحۀ مهجور مانده است. بنابراین طبق این قاعدۀ اصولی که هر حدیثی که مورد عمل اصحاب واقع نشود از حجیت ساقط می‌شود، صحیحۀ حلبی نیز از حجیت ساقط می‌گردد، و لذا بر اساس صحیحۀ معاویه بن وهب مقدار زکات فطره یک صاع است.

## دلیل قوت غالب بودن مقدار واجب

امام صادق (ع) در صحیحۀ زراره و ابن مسکان این گونه فرموده: «فطرۀ هر قومی غذایی است که به عیالشان می‌دهند». در این روایت امام (ع) نفرمودند که فطره، هر غذایی است بلکه فرمودند غذایی که به عیالشان می‌دهند.

## اشکال

در روایات دیگری گفته شده زکات فطره عبارت است از غلات چهارگانه، کشک و... و نفرموده غذای غالب.

## جواب

این روایات بر مثالیت حمل می‌شود یعنی امام فرموده مثلاً شخصی قوت غالبش گندم است باید یک صاع گندم بدهد، یا فردی قوت غالبش جو است باید یک صاع جو بدهد. نه اینکه حتماً همه افراد می‌توانند گندم بدهند بلکه کسی می‌تواند زکات فطره اش گندم باشد که قوت غالبش گندم باشد، و شاهد این مطلب این است که بعضی روایات، ۶ غلات را به عنوان زکات معرفی کرده‌اند بعضی دیگر شیر و... را زکات فطره قرار داده‌اند.

## تطبیق

۱۳- و اما ان الفطرة صاع فلصحيحة معاوية بن وهب:

و اما این که فطره یک صاع است به دلیل صحیحۀ معاویه بن وهب است:

«سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في الفطرة: جرت السنّة بصاع من تمر أو صاع من زبيب أو صاع من شعير، فلما كان زمن عثمان و كثر الحنطة قومّه الناس فقال: نصف صاع من بر بصاع من شعير<sup>۱</sup> و غيرها.

«از امام صادق (ع) شنیدم که درباره فطره می فرمود: سنت به یک صاع از خرما یا یک صاع از کشمش یا یک صاع از جو جاری است، پس هنگامی که زمان عثمان بود و گندم فراوان بود، مردم گندم را قیمت گذاری کردند پس عثمان گفت: نصف صاع از گندم (معادل) یک صاع از جوست (یعنی ارزش گندم دو برابر جوست)<sup>۲</sup> و غیر این روایت.

و اما مثل صحیحة الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام: «صدقة الفطرة... عن كل إنسان نصف صاع من حنطة أو شعير أو صاع من تمر أو زبيب لفقراء المسلمين»<sup>۳</sup> و غيرها،

و اما مثل صحیحة حلبي از امام صادق (ع): «زكات فطره... از هر انسانی نصف صاع از گندم یا جو یا یک صاع از خرما یا کشمش برای مسلمانان فقیر است» و غیر این روایت،  
فساقط عن الحجية لهجرانها لدى الأصحاب.

به دلیل مهجور بودنش نزد اصحاب از حجیت ساقط است.

۱۴- و اما ان المدار على القوت الغالب - بالرغم من ان الوارد في بعض الروايات عنوان الغلات الأربع أو بإضافة غيرها كالأقط - فلصحيحة زرارة و ابن مسكان جميعا عن أبي عبد الله عليه السلام:

و اما این که ملاک بر غذای غالب است - بر خلاف اینکه در بعضی روایات عنوان غلات چهارگانه یا به علاوه غیر غلات چهارگانه مانند کشک (یعنی به غلات چهارگانه کشک نیز اضافه شده است) - به دلیل صحیحۀ زراره و ابن مسکان هر دو از امام صادق (ع) است:

«الفطرة على كل قوم مما يغذون عيالهم من لبن أو زبيب أو غيره<sup>۴</sup> و غيرها، فإنّ لأجلها يلزم حمل ما ورد فيه عنوان الغلات الأربع و نحوها على المثالية.

«فطره بر هر قومی غذاهایی است که به عیالشان می دهند مانند شیر یا کشمش یا غیر این دو» و غیر این روایت، زیرا لازم است به دلیل صحیحۀ زراره و ابن مسکان روایاتی را که در آن عنوان غلات چهارگانه و مانند آن (مثل کشک) است بر مثال حمل شود.

و يؤكد ذلك اختلاف الروايات في عدد المذكور فيها.

۱. وسائل الشيعة، باب ۶ من ابواب زكاة الفطرة، حديث ۸.

۱. البته قسمت آخر روایت و قیمت گذاری عثمان به استدلال ربطی ندارد بلکه صدر روایت مدعی مصنف را ثابت می نماید.

۲. وسائل الشيعة، باب ۶ من ابواب زكاة الفطرة، حديث ۱۱.

۳. مهجور بودنش به این است که علما بر طبق این روایت فتوا نداده اند.

۴. وسائل الشيعة، باب ۸ من ابواب زكاة الفطرة، حديث ۶.

و اختلاف روایات در عددی که در غلات چهار گانه است (یعنی بعضی از روایات زکات فطره را در ۵ غلات و بعضی در ۶ غلات و... قرار داده است) مثالیت را تاکید می‌نماید.

SC03-29:29

### سه کیلو بودن یک صاع

هر صاعی معادل چهار مد است و هر مد معادل سه چهارم کیلو است، لذا چهار تا سه چهارم مساوی با سه کیلو است.

### دلیل جواز دفع قیمت

بر اساس موثقه امام صادق (ع) فرمودند: نه تنها پرداخت قیمت به جای قوت غالب جایز است بلکه فرمودند پرداخت قیمت برای فقیر بهتر است چون می‌تواند هر چیزی که خواست با این پول بخرد.

### دلیل یکسان بودن مصارف زکات فطره مصارف زکات

زکات فطره نیز مصداق زکات و صدقه است، بنابراین آیه زکات شامل زکات فطره نیز می‌گردد.

### تطبیق

۱۵- و اما ان مقدار الصاع ما ذکر، فلان الصاع یساوی اربعة امداد، و المد ثلاثة ارباع الکیلو تقریباً.

و اما این که مقدار صاع آن چیزی است که ذکر شد (یعنی سه کیلو)، پس برای این است که یک صاع مساوی با چهار مد است و هر مد تقریباً سه چهارم یک کیلو است (لذا چهار تا سه چهارم مساوی با سه کیلو است).

۱۶- و اما اجزاء القیمة، فموثقة اسحاق بن عمار الصیرفی:

و اما مجزی بودن قیمت، به دلیل موثقه اسحاق بن عمار صیرفی است:

«قلت لابی عبد الله علیه السلام: جعلت فداک ما تقول فی الفطرة یجوز ان اودّیها فضة بقیمة هذه الاشياء التي سمیتها؟ قال: نعم، ان ذلك انفع له یشتري ما یرید»<sup>۱</sup> و غیرها

«به امام صادق (ع) گفتم: فدای تو بشوم درباره فطره چه می‌گویید؟ (آیا) جایز است که نقره‌ای به قیمت این اشیایی که آن‌ها را نامیدید پرداخت نمایم؟ امام (ع) فرمودند: بله، همانا پرداخت قیمت برای فقیر سودمندتر است (زیرا) هر چیزی را که بخواهد می‌خرد» و غیر این روایت.

۱۷. و اما ان مصرفها مصرف زکاة المال، فلانها مصداق للزکاة و الصدقة فی شملها اطلاق آیه الزکاة الواردة لیبان مصرفها و اما این که مصرف زکات فطره (همان) مصرف زکات مال است، برای این است که زکات فطره مصداق زکات و صدقه است پس اطلاق آیه قرآنی که برای بیان مصرف زکات بیان شده شامل زکات فطره می‌شود.

۱. وسائل الشیعة، باب ۹ من ابواب زکاة الفطرة، حدیث ۶.

## چکیده

۱. دلیل اینکه غروب، آغاز زمانِ وجوب زکات فطره است، صحیحۀ معاویه بن عمار است.
۲. دلیلی غیر از شهرت فتوایه بر پایان وجوب زکات تا ظهر روز عید نیست، و استناد به این دلیل تنها برای قائلین به حجیت شهرت فتواییه مفید است.
۳. دلیل پایان وقت وجوب زکات تا بعد از ظهر، صحیحۀ زراره است.
۴. دلیل وجوب کنارگذاری زکات قبل از نماز عید برای کسی که نماز می‌خواند، موثقه اسحاق بن عمار است.
۵. دلیل جواز تاخیر پرداخت زکات، موثقه اسحاق بن عمار است.
۶. دلیل اعتبار غرض عقلایی در تاخیر زکلت فطره دو چیز است:  
الف) عدم تحقق تهاون و سستی در انجام واجب.  
ب) مراد از بعدیت در روایت، بعدیت عرفی است که با تاخیر منافات دارد.
۷. دلیل عدم جواز تعویض زکات فطره‌ای که از اموال جدا شده است ظهور ادله جداسازی در تعین است.
۸. دلیل معتبر بودن صدق عنوان عیال، صحیحۀ عمر بن یزید است.
۹. ملاک صدق عیلوله در میهمان، عرف است.
۱۰. دلیل این که فطره یک صاع است، صحیحۀ معاویه بن وهب است.
۱۱. دلیل اینکه مقدار واجب زکات غذای غالب است صحیحۀ زراره و ابن مسکان است.
۱۲. چون یک صاع مساوی با چهار مد است و هر مد معادل سه چهارم یک کیلو، بنابراین یک صاع معادل سه کیلو است.
۱۳. دلیل مجزی بودن پرداخت قیمت، موثقه اسحاق بن عمار است.
۱۴. دلیل اینکه مصرف زکات فطره همان مصرف زکات مال است اطلاق آیه قرآن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرکز مدیریت حوزه های علمیّه خواهران

فقه

سطح ۲

کتاب الخمس

درس ۵۶

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد حسن خادمی

یکی از وظایف اجتماعی مسلمانان، پرداختن «خمس» است، که در برخی از چیزها، باید یک پنجم آنها را برای مصارف مشخصی به مجتهد جامع الشرائط بپردازند.

در هفت چیز، خمس واجب است؛ پرداخت خمس نیز مانند نماز و روزه از واجبات است و تمام افراد بالغ و عاقل که یکی از موارد هفت‌گانه را داشته باشند باید به آن عمل کنند.

در این کتاب، مسائل خمس در سه بخش موارد وجوب خمس، احکام مخصوص به مازاد بر مؤونه و کیفیت تقسیم خمس را مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

در این درس با طرح بخش اول که موارد وجوب خمس می باشد، بحث را آغاز کرده و به ادله وجوب آن اشاره خواهیم کرد؛ با طرح مستندات وجوب خمس در غنائم جنگی بحث را ادامه خواهیم داد؛ نقد و بررسی بخشی از ادله احکام خمس در معادن پایان بخش این درس خواهد بود.

١- ما يجب فيه الخمس ٢- أحكام خاصة بفاضل المؤونة ٣- كيف يقسم الخمس؟

١- ما يجب فيه الخمس

يجب الخمس فى سبعة أشياء: غنائم الحرب.

و المعادن إذا بلغت عشرين ديناراً. و مع الشك فى بلوغها ذلك لا يجب التخمس. و الخمس يتعلّق بالباقي بعد استثناء مؤونة التحصيل إذا كان المجموع بقطع النظر عن الاستثناء بالغا حدّ النصاب.

الكنز إذا بلغ عشرين ديناراً أو مأتى درهم و كان من الذهب أو الفضة المسكوكين. و الكلام فى المؤونة هو الكلام فى المعدن. ما اخرج من الماء بالغوص إذا بلغ ديناراً بعد استثناء المؤونة.

المال المختلط بالحرام إذا لم يتميّز و لم يعرف صاحبه و لا مقداره.

الأرض التى اشتراها الذمى من مسلم.

ما يفضل من مؤونة السنة.

و المستند فى ذلك:

١- اما أصل وجوب الخمس

فهو من ضروريات الدين. و قد دلّ عليه قوله تعالى: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...».

و لم يقع الخلاف بيننا و بين غيرنا فى اصل وجوبه فى الجملة، و إنما الخلاف فى عمومه لغير غنائم الحرب فقال غيرنا بالعدم و بذلك لا يبقى مورد للخمس فى زماننا أو يقل بيننا المعروف بيننا العموم لوجهين:-

الأول: ان الغنيمة لغة تعمّ مطلق الفائدة لا خصوص غنائم الحرب كما ورد ذلك فى قوله تعالى: «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ».

و السياق لا يدلّ على الاختصاص لإمكان أن يكون ذلك من باب تطبيق الكلّى على بعض مصاديقه.

الثانى: الروايات الخاصة الآتية فيما بعد ان شاء الله تعالى.

٢- و اما ثبوته فى غنائم الحرب، فهو القدر المتيقن من الآية الكريمة بل ذلك موردها.

٣- و اما المعادن، فلا إشكال فى وجوب الخمس فيها لصحيفة زرارة عن أبى جعفر عليه السّلام: «سألته عن المعادن ما فيها؟ فقال: كل ما كان ركازاً ففيه الخمس» و غيرها ممّا هو كثير. على ان إطلاق آية الغنيمة كاف.

٤- و اما اعتبار بلوغها عشرين ديناراً، فلصحيفة أحمد بن محمد بن أبى نصر: «سألت أبا الحسن عليه السّلام عمّا أخرج المعدن من قليل أو كثير هل فيه شيء؟ قال: ليس فيه شيء حتى يبلغ ما يكون فى مثله الزكاة عشرين ديناراً» إلّا انها معارضة بروايتها

الآخرى عن محمد بن علي بن أبي عبد الله عن أبي الحسن عليه السلام: «سألته عمّا يخرج من البحر من اللؤلؤ و الياقوت و الزبرجد و عن معادن الذهب و الفضة هل فيها زكاة؟ فقال: إذا بلغ قيمته ديناراً ففيه الخمس». و قد يجمع بينهما بحمل الثانية على الاستحباب و الأولى على الوجوب. فإن تمّ ذلك و الا طرحنا الثانية لشذوذها و عدم نسبة العمل بها الا الى أبي الصلاح الحلبي. و قد يقال: لا نحتاج الى جمع في البين بعد ضعف الثانية بجهالة راويها. و يمكن الجواب: إنّ رواية البنظي عنه -الذي هو أحد الثلاثة بل من أصحاب الإجماع- يرفعها الى مستوى الاعتبار.



## کتاب خمس

کتاب خمس یکی از ابواب مهم فقهی است که به یکی از واجبات مالی مسلمانان اشاره دارد. در این کتاب با ماهیت این حکم در اسلام آشنا می‌شویم و مسائل اساسی آن را در سه بخش پی می‌گیریم. بخش اول کتاب به ذکر مواردی اختصاص دارد که در شریعت مقدس اسلام متعلق خمس می‌باشند که همراه با ذکر این موارد به احکام و ادله آن نیز خواهیم پرداخت.

در بخش دوم به احکام مخصوص خمس در مازاد هزینه‌های زندگی اشاره خواهیم کرد؛ این مورد به دلیل عام البلوی بودن و داشتن احکام خاص به خود به صورت جداگانه و مفصل تر از موارد دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت. بخش سوم کتاب به کیفیت و چگونگی تقسیم خمس اختصاص خواهد داشت که تفصیلاً به موارد مصرف خمس به همراه ادله آن در این قسمت سخن خواهیم گفت.

### موارد هفت‌گانه وجوب خمس

#### ۱. غنائم جنگی

غنیمت‌های جنگی از مواردی است که به اتفاق تمامی مسلمین، خمس به آن تعلق می‌گیرد. آیه کریمه‌ای که به عنوان دلیل وجوب خمس در قرآن کریم به آن اشاره خواهیم داشت به همین مورد تصریح می‌کند.

#### ۲. معادن

یکی دیگر از مواردی که خمس به آن تعلق می‌گیرد، چیزهایی است که از معادن به دست می‌آید. البته باید توجه داشت که اشیاء به دست آمده از معادن در صورتی متعلق خمس قرار می‌گیرند که ارزش آن‌ها به بیست دینار برسد. و در صورتی که رسیدن ارزش آن‌ها به بیست دینار مورد شک واقع شود، تخمیس آن واجب نخواهد بود.

#### شیوه محاسبه خمس در معادن

همان‌گونه که اشاره شد حد نصاب معدن برای خمس ۲۰ دینار می‌باشد، لذا در صورتی که ارزش مجموع اشیاء به دست آمده از آن به این مقدار برسد خمس آن واجب خواهد شد. اما نباید از این نکته غفلت نمود که خمس به آن چه بعد از کسر هزینه‌های استکشاف معدن باقی می‌ماند تعلق می‌گیرد.

#### مثال

اگر شخصی برای استکشاف و استخراج معدنی ۱۵ دینار هزینه کند و مجموع ارزش آن‌چه از معدن به دست می‌آورد ۲۰ دینار باشد، وجوب خمس به دلیل به حد نصاب رسیدن ارزش معدن به عهده او می‌آید و لکن خمس به ۵ دیناری که بعد از کسر هزینه‌های استخراج معدن برای او باقی می‌ماند، تعلق می‌گیرد و او باید ۱ دینار به عنوان خمس پرداخت کند.

#### ۳. گنج

گنج نیز از مواردی است که در شریعت اسلام، متعلق خمس قرار داده شده است. البته گنج‌هایی که از مسکوکات طلا و نقره می‌باشند باید مورد تخمیس قرار بگیرند. حد نصابی که برای تعلق وجوب خمس به گنج در شریعت قرار داده شده است ۲۰ سکه طلا و یا ۲۰۰ سکه درهم می‌باشد.

روش محاسبه و چگونگی پرداخت خمس در گنج به همان بیانی است که در معادن گذشت، لذا به ذکر مثالی در این قسمت اکتفاء می‌کنیم.

### مثال

اگر شخصی برای به دست آوردن گنج ۱۵۰ درهم هزینه کند و گنجی که به دست می‌آورد ۲۰۰ درهم باشد، خمس آن واجب است زیرا گنج به حد نصاب خمس (۲۰۰ درهم) رسیده است و اما خمس تنها به ۵۰ درمی که بعد از کسر هزینه‌ها باقی می‌ماند تعلق می‌گیرد، در نتیجه این شخص باید ۱۰ درهم به عنوان خمس پرداخت کند.

### ۴. اشیاء به دست آمده از غواصی

چهارمین مورد خمس در شریعت مقدس اشیاء قیمتی هستند که با غواصی به دست می‌آیند. صاحب این اشیاء در صورتی که ارزش آن‌ها به یک دینار برسد، باید خمس آن را پرداخت کند.

قابل ذکر است که در این مورد نیز خمس به باقی‌مانده بعد از کسر هزینه‌های تحصیل تعلق خواهد گرفت.

### ۵. مال مخلوط به حرام

یکی از راه‌های تطهیر اموال انسان که با مال حرام مخلوط شده است، تخمیس آن می‌باشد و بعد از پرداخت خمس آن، مال حلال بوده و استفاده آن از نظر شرع منعی ندارد.

البته تطهیر اموال مخلوط به حرام از این راه دارای شرائطی است که به آن اشاره می‌کنیم:

#### الف: مشخص نبودن مال حرام

اگر مال حرامی که با مال انسان مخلوط شده است مشخص باشد و بتوان آن را تمییز داد، باید آن را به طور کلی از اموال شخصی جدا کنیم؛ زیرا خمس در صورتی مطهر این مال خواهد بود که مال حرام قابل تشخیص و تمییز نباشد و به هیچ وجه نتوان آن را از بقیه اموال تفکیک و جدا نمود.

#### ب: معلوم نبودن مقدار آن

شرط دیگری که در این مورد وجود دارد این است مقدار مال حرام نیز نباید معلوم باشد و الا شخص موظف است مقدار مال حرام را از مال خود جدا کند.

#### ج: مجهول بودن مالک

و اما شرط سوم تخمیس مال مخلوط به حرام، مجهول بودن مالک آن می‌باشد، زیرا در صورتی که مالک آن معلوم باشد باید با رضایت و مصالحه با وی تکلیف مال مشخص شود.

### ۶. زمین خریداری شده توسط ذمی از مسلمان

اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمانی خریداری کند باید خمس آن زمین را بپردازد.

### ۷. فاضل مؤونه یک سال

آنچه از هزینه‌های یک سال زندگی انسان اضافه می‌آید، هفتمین و آخرین موردی می‌باشد که خمس به آن تعلق می‌گیرد.

FG۱

## کتاب الخمس

۱- ما يجب فيه الخمس ۲- أحكام خاصة بفاضل المؤونة ۳- كيف يقسم الخمس؟

## کتاب خمس

۱- چیزهایی که در آن خمس واجب است. ۲- احکام مخصوص به آنچه از هزینه‌های زندگی اضافه می‌آید. ۳- کیفیت تقسیم خمس.

۱- ما يجب فيه الخمس

يجب الخمس في سبعة أشياء:

آن چه در آن خمس واجب است.

خمس در هفت چیز واجب می‌باشد:

۱- غنائم الحرب.

۱- غنائم جنگی.

۲- المعادن إذا بلغت عشرين ديناراً. و مع الشك في بلوغها ذلك لا يجب التخمس. و الخمس يتعلق بالباقي بعد استثناء مؤونة التحصيل إذا كان المجموع بقطع النظر عن الاستثناء بالغاً حدّ النصاب.

۲- معادن در صورتی که ارزش آن به بیست دینار برسد. و اگر در رسیدن ارزش آن به بیست دینار شک شود، خمس آن واجب نیست، و خمس به باقی مانده از معدن بعد از کسر هزینه‌های به دست آوردن آن تعلق می‌گیرد اگر مجموع آن با چشم پوشی از هزینه‌های تحصیل به حدّ نصاب برسد.

۳- الكنز إذا بلغ عشرين ديناراً أو مأتی درهم و كان من الذهب أو الفضة المسكوكين. و الكلام في المؤونة هو الكلام في المعدن.

۳- گنج در صورتی که به بیست دینار یا دویست درهم برسد و از طلا یا نقره سکه زده شده باشد. و کلام در هزینه‌های به دست آوردن آن همان گونه است که در معدن گفته شد.

۴- ما اخرج من الماء بالغوص إذا بلغ ديناراً بعد استثناء المؤونة.

۴- آن چه با غواصی به دست می‌آید در صورتی که ارزشش به یک دینار برسد، بعد از کسر هزینه‌های به تحصیل آن.

۵- المال المختلط بالحرام إذا لم يتمييز و لم يعرف صاحبه و لا مقداره.

۵- مالی که با حرام مخلوط شده است و تشخیص داده نمی‌شود و صاحب و مقدار آن معلوم نباشد.

۶- الأرض التي اشتراها الذمی من مسلم.

۶- زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

۷- ما يفضل من مؤونة السنة.

۷- آن چه از هزینه‌های یک سال زندگی اضافه بیاید.

## مستندات احکام خمس

### اصل وجوب خمس

اصل وجوب خمس یکی از ضروریات دین اسلام می‌باشد. آیه شریفه ۴۲ سوره انفال نیز بر وجوب این مهم دلالت می‌کند: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...»<sup>۱</sup>. (و بدانید یک پنجم هر آن چه به غنیمت می‌برید برای خدا و رسولش و خویشاوندانش و مساکین و ابن سبیل می‌باشد...).

لذا در اصل وجوب آن میان تمامی مسلمانان اتفاق نظر وجود دارد و آن چه باعث اختلاف آراء و انظار در این باب می‌باشد این مسئله است که آیا وجوب خمس تنها به غنائم جنگی که در آیه اشاره شده است اختصاص دارد و یا فوائد دیگری که از غیر جنگ نصیب انسان می‌شود نیز متعلق وجوب خمس می‌باشد؟

پاسخ غیر امامیه به این سوال منفی است و در نزد ایشان تنها مورد خمس، غنائمی است که از جنگ به دست می‌آید. بدیهی است که طبق رأی ایشان در زمان ما مورد و مصداقی برای خمس وجود نخواهد داشت.

و اما آنچه در بین مذهب امامیه با تبعیت از ائمه معصومین علیهم السلام مشهور می‌باشد این است که خمس منحصر به غنائم جنگی نیست و موارد دیگری نیز در شریعت مقدس اسلام مورد تعلق خمس قرار گرفته است.

مذهب امامیه بر این ادعای خود با تکیه بر دو مطلب اقامه دلیل می‌کند.

#### اول

واژه «غنیمت» عمومیت داشته و شامل هر فائده‌ای می‌شود و اختصاص به غنائم جنگی ندارد. شاهد این مدعا استعمال این لغت در عموم فوائد در لسان خود شارع مقدس می‌باشد: «تَتَّبِعُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ»<sup>۲</sup>. «شما برخوردار از زندگی دنیا را می‌جوئید و حال آنکه غنیمت‌های بسیار نزد خداست».

باید توجه داشت که واژه غنیمت هر چند در سیاق آیات جهاد ذکر شده است لکن این دلیلی بر اختصاص معنای آن به غنائم جنگی نخواهد بود زیرا این احتمال وجود دارد که ذکر غنائم جنگی از باب ذکر مصداق و تطبیق بوده باشد.

#### دوم

روایات خاصه‌ای که در هر یک از موارد هفت‌گانه خمس به آن اشاره خواهیم کرد، دلیل دیگری بر عدم اختصاص این حکم به غنائم جنگی می‌باشد.

### وجوب خمس در غنائم جنگی

همان‌طور که در مباحث اشاره شد قدر متیقن از آیه کریمه خمس «غنائم جنگی» می‌باشد بلکه مورد آیه شریفه به غنائم جنگی می‌باشد. لذا صریح آیه وجوب خمس دلالت بر وجوب آن در غنائم جنگی می‌کند.

### وجوب خمس در معادن

برای اثبات وجوب خمس در معادن به دو دلیل می‌توان نقسک نمود:

#### اول: اطلاق آیه شریفه خمس

۱. الأنفال: ۴۱.

۳. النساء: ۹۴.

بیان شد که معنای لغوی «غنیمت» عام بوده و شامل هر نوع منفعتی می باشد. با توجه به این نکته می توان به اطلاق آیه «غنیمت» برای اثبات آنچه از معدن به دست می آید، تمسک نمود زیرا بر این مورد نیز اطلاق فایده و منفعت می شود.

**دوم: صحیحۀ زراره**

«سألته عن المعادن ما فيها؟ فقال: كل ما كان ركازا ففيه الخمس»<sup>۱</sup>

زراره می گوید: «از امام باقر علیه السلام سوال کردم درباره معدن که حکم در آن چیست؟ حضرت فرمود: هر چیزی که منقوش باشد در آن خمس واجب است».

البته غیر این روایت، روایات دیگری نیز وجود دارد که به وجوب خمس در معادن تصریح نموده اند.

**حدّ نصاب معادن برای تعلق وجوب خمس**

اشاره شد که برای تعلق خمس به معادن باید ارزش اشیاء به دست آمده از آن به نصاب معینی برسد. در تعیین حدّ نصاب معادن دو روایت از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی وارد شده است که با بررسی آن ها به حدّ نصاب معادن پی خواهیم برد.

**صحیحۀ اول بزنطی**

أحمد بن محمد بن أبي نصر: «سألته أبا الحسن عليه السلام عما أخرج المعدن من قليل أو كثير هل فيه شيء؟ قال: ليس فيه شيء حتى يبلغ ما يكون في مثله الزكاة عشرين ديناراً»<sup>۲</sup>

«از امام کاظم علیه السلام درباره آن چه از معدن، کم یا زیاد اخراج می شود سوال کردم که آیا در آن حکمی هست؟ حضرت فرمود: در آن حکمی نیست تا این به مقداری برسید که زکات در آن واجب می شود یعنی بیست دینار».

همان طور که در این صحیحۀ تصریح شده است امام علیه السلام حدّ نصاب معدن برای تعلق خمس را ۲۰ دینار معین نموده اند. لکن در مقابل این روایت، روایتی دیگر از خود بزنطی وجود دارد مدلول آن با مدلول این روایت متعارض است.

**روایت دوم بزنطی**

أحمد بن محمد بن أبي نصر عن محمد بن علي بن أبي عبد الله عن أبي الحسن عليه السلام: «سألته عما يخرج من البحر من اللؤلؤ والياقوت والزبرجد و عن معادن الذهب و الفضة هل فيها زكاة؟ فقال: إذا بلغ قيمته ديناراً ففيه الخمس»<sup>۳</sup>.

محمد بن علی بن ابی عبدالله از امام کاظم علیه السلام نقل می کند: «از امام سوال کردم درباره چیزهایی که از دریا به دست می آید مانند لؤلؤ و یاقوت و زبرجد و از معادن طلا و نقره که آیا در این ها زکات واجب است؟ حضرت فرمود: هنگامی که ارزش آن به یک دینار برسد، خمس آن واجب است».

در این روایت حدّ نصاب معدن برای تعلق خمس «یک دینار» معین شده است و این با حدّی که در روایت اول مشخص شده بود «۲۰ دینار» معارض می کند.

۱. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب الأقالم الحديث ۳.

۲. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب ما يجب فيه الخمس الحديث ۳.

۳. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب ما يجب فيه الخمس الحديث ۵.

## حلّ تعارض

بعضی برای حلّ تعارض میان این دو روایت، صحیحه را حمل بر مقدار واجب نموده اند، یعنی اگر ارزش معدن به «۲۰ دینار» برسد خمس آن واجب می‌باشد و اگر ارزش آن به «یک دینار» برسد تخمیس آن مستحب خواهد بود. در صورتی که این جمع قابل قبول نباشد باید روایت دوم را به دلیل شاذ بودن کنار بگذاریم زیرا غیر از ابی صلاح حلبی کسی از فقهاء به این روایت عمل نکرده است.

### اشکال ضعف سند روایت دوم بزنی

در این میان عده‌ای نیز قائل شده‌اند که نیازی به جمع بین دو روایت نیست زیرا روایت دوم بزنی از شخصی به نام «محمد بن علی بن ابی عبدالله» می‌باشد که این شخص مجهول بوده و دلیلی بر وثاقت او در کتب رجالی وجود ندارد؛ در نتیجه سند روایت دوم به دلیل وجود او ضعیف شده و نمی‌تواند در با صحیحه معارضه کند.

### تصحیح سند روایت دوم

در جواب این اشکال باید بگوئیم که هر چند «محمد بن علی بن ابی عبدالله» شخصی مجهول می‌باشد لکن وجود «احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی» مشکل ضعف سند را جبران می‌کند و آن را معتبر می‌کند. زیرا بزنی به همراه صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر سه نفری است که درباره‌ی ایشان گفته شده است که از غیر ثقه روایت نقل نمی‌کنند. شیخ در «عده» گوید: «آن لایروی الا عن ثقه». و در «ذکری» آمده است: «انّ الأصحاب أجمعوا علی قبول مراسیله». بلکه باید اضافه کنیم که «احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی» از اصحاب اجماع می‌باشد. اصحاب اجماع به گروهی ویژه از راویان احادیث در سده‌های دوم و سوم هجری قمری که از بزرگان پرورش یافته مکتب امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السّلام به شمار می‌روند و بر تصدیق روایاتشان و نیز مقام علمی و فقاہتشان اجماع شده است، اطلاق می‌شود. لذا با وجود «احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی» سند روایت دوم معتبر بوده و ضعیف به شمار نمی‌آید.

## FG۲

### تطبیق

و المستند فی ذلک:

ادله‌ی احکامی که ذکر شد:

۱- اما اصل وجوب الخمس

فهو من ضروریات الدین. و قد دلّ علیه قوله تعالى: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...».

۱- اما اصل وجوب خمس، از ضروریات دین مقدس اسلام می‌باشد و قول خداوند عزوجل بر آن دلالت می‌کند: «و بدانید یک پنجم هر آن چه به غنیمت می‌برخ برای خدا و رسولش و خویشاوندانش و مساکین و ابن سبیل می‌باشد...».

و لم تقع الخلاف بيننا و بين غيرنا في اصل وجوبه في الجملة، و إنما الخلاف في عمومه لغير غنائم الحرب فقال غيرنا بعدم و بذلك لا يبقى مورد للخمس في زماننا أو يقل بينما المعروف بيننا العموم لوجهين:-

و بين شيعه و غير شيعه در اصل وجوب خمس اجمالاً اختلافی نیست. و همانا خلاف در عمومیت حکم وجوب آن برای غیر غنائم جنگی می باشد که غیر شيعه قائل به عدم وجوب آن می باشد و در این صورت در زمان ما موردی برای خمس باقی نمی ماند یا خیلی کم می باشد در حالی که معروف میان شيعه عمومیت وجوب آن می باشد به دو دلیل:

الأول: ان الغنيمه لغة<sup>۱</sup> تعمّ مطلق الفائدة لا خصوص غنائم الحرب كما ورد ذلك في قوله تعالى: «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ»<sup>۲</sup>.

اول: غنيمت از نظر لغت شامل تمامی فوائد می شود و اختصاص به غنائم جنگی ندارد هم چنان که در مطلق فوائد در کلام خداوند به کار رفته است: «شما برخورداری از زندگی دنیا را می جوئید و حال آنکه غریمت های بسیار نزد خداست». و السياق لا يدلّ على الاختصاص لإمكان أن يكون ذلك من باب تطبيق الكلّي على بعض مصاديقه. و سياق آیه خمس دلالت بر اختصاص آن به غنائم جنگی نمی کند، زیرا امکان دارد که از باب تطبیق کلی بر بعضی از مصادیق آن باشد.

الثاني: الروايات الخاصة الآتية فيما بعد ان شاء الله تعالى.

دوم: روایات خاصه ای که در مباحث بعدی خواهد آمد ان شاء الله.

۲- و اما ثبوته في غنائم الحرب، فهو القدر المتيقن من الآية الكريمة بل ذلك موردها.

۲- و اما وجوب خمس در غنائم جنگی، به دلیل قدر متیقن بودن این مورد از آیه کریمه است بلکه مورد آیه شریفه غنائم جنگی است.

۳- و اما المعادن، فلا إشكال في وجوب الخمس فيها لصحیحة زرارة عن أبي جعفر عليه السلام: «سألته عن المعادن ما فيها؟ فقال: كل ما كان ركازا ففيه الخمس»<sup>۳</sup> و غيرها ممّا هو كثير. على ان إطلاق آیه الغنيمه كاف.

۳- و اما معادن، اشکالی در وجوب خمس در آن نمی باشد به دلیل صحیحه زراره از امام باقر علیه السلام: «از امام سوال کردم درباره معادن که حکم در آن چیست؟ حضرت فرمود: هر چیزی که منقوش باشد در آن خمس واجب است». و غیر این صحیحه از روایاتی که بسیار هستند؛ علاوه بر این که اطلاق آیه غنیمت در اثبات وجوب خمس در معادن کفایت می کند.

۴- و اما اعتبار بلوغها عشرين ديناراً، فلصحیحة أحمد بن محمد بن أبي نصر: «سأل أبا الحسن عليه السلام عما أخرج المعدن من قليل أو كثير هل فيه شيء؟ قال: ليس فيه شيء حتى يبلغ ما يكون في مثله الزكاة عشرين ديناراً»<sup>۴</sup>

۱. ففي القاموس في مادة غنم: «غنم بالكسر ... الفوز بالشيء بلا مشقة». و في لسان العرب: «الغنم: الفوز بالشيء من غير مشقة». و في كتاب العين ۴: ۴۲۶: «الغنم: الفوز بالشيء في غير مشقة».

۲. النساء: ۹۴.

۳. وسائل الشيعة الباب ۱ من أبواب الأنفال الحديث ۳.

۴. وسائل الشيعة الباب ۳ من أبواب ما يجب فيه الخمس الحديث ۳.

۴- و اما اعتبار رسیدن ارزش آن به بیست دینار برای تعلق وجوب خمس به دلیل صحیحه احمد بن محمد بن ابی نصر می‌باشد: «از امام کاظم علیه السلام درباره آن چه از معدن، کم یا زیاد اخراج می‌شود سوال کردم که آیا در آن حکمی هست؟ حضرت فرمود: در آن حکمی نیست تا این به مقداری برسید که زکات در آن واجب می‌شود یعنی بیست دینار». *إلا أنها معارضة بروايته الاخرى عن محمد بن علي بن أبي عبد الله عن أبي الحسن عليه السلام: «سألته عما يخرج من البحر من اللؤلؤ و الياقوت و الزبرجد و عن معادن الذهب و الفضة هل فيها زكاة؟ فقال: إذا بلغ قيمته دینارا ففيه الخمس»*.<sup>۱</sup>

الا این که صحیحه بزنی با روایت دیگرش که محمد بن علی بن ابی عبدالله از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند معارض است: «از امام سوال کردم درباره چیزهایی که از دریا به دست می‌آید مانند لؤلؤ و یاقوت و زبرجد و از معادن طلا و نقره که آیا در اینها زکات واجب است؟ حضرت فرمود: هنگامی که ارزش آن به یک دینار برسد، خمس آن واجب است».

و قد يجمع بينهما بحمل الثانية على الاستحباب و الاولى على الوجوب. فإن نَقَّ ذلك و الا طرحنا الثانية لشذوذها و عدم نسبة العمل بها الا الى أبي الصلاح الحلبي.<sup>۲</sup>

و بعضی میان این دو روایات را با حمل دومی بر استحباب و حمل اولی بر وجوب جمع کرده‌اند، اگر این وجه جمع را قبول نکنیم روایت دوم را به علت شاذ بودن و عدم نسبت عمل به آن غیر از ابی صلاح حلبی کنار می‌گذاریم. و قد يقال: لا نحتاج الى جمع في البين بعد ضعف الثانية بجهالة راويها.

و بعضی گفته‌اند: احتیاجی به جمع بین دو روایت نیست بعد آن که سند روایت دوم به علت مجهول بودن راوی آن ضعیف می‌باشد.

و يمكن الجواب: إن رواية البنظي عنه -الذي هو أحد الثلاثة بل من أصحاب الإجماع- يرفعها الى مستوى الاعتبار. و می‌توان از این کلام جواب داد که روایت بزنی از وی - که بزنی یکی از سه نفر است بلکه از اصحاب اجماع می‌باشد - سند این روایت را معتبر می‌کند.

Sc02 → ۲۷:۴۸

۱. وسائل الشيعة الباب ۳ من أبواب ما يجب فيه الخمس الحديث ۵.

۲. الحدائق الناضرة: ۳۳۰/۱۲.



۱. خمس به غنائم جنگی، معادن، گنج، اشیاء قیمتی که با غواصی به دست می آید، مال مخلوط به حرام، زمینی که کافر ذمی از مسلمان خریداری کرده و مازاد هزینه‌های زندگی تعلق می‌گیرد.
۲. نصاب وجوب خمس در معدن و گنج رسیدن ارزش آن به ۲۰ دینار و در اشیاء به دست آمده از غواصی یک دینار می‌باشد.
۳. در صورت شک در رسیدن به حد نصاب، تخمیس واجب نیست.
۴. خمس در معدن، گنج و غواصی به آنچه بعد از کسر هزینه‌های تحصیل باقی می‌ماند تعلق می‌گیرد.
۵. گنج در صورتی که از مسکوکات طلا و نقره باشد، متعلق وجوب خمس می‌باشد.
۶. مال مخلوط به حرام باید قابل تمیز نباشد و مقدار و صاحب آن نامعلوم باشد.
۷. اصل وجوب خمس از ضروریات دین بوده و آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...» نیز بر آن دلالت می‌کند.
۸. اصل وجوب خمس بین مذاهب اسلامی مورد اتفاق بوده و اختلاف ایشان در عمومیت آن نسبت به غیر غنائم جنگی می‌باشد.
۹. امامیه وجوب خمس را مختص به غنائم جنگی ندانسته و عمومیت معنای لغوی «غنیمت» و روایات متعدد را به عنوان دلیل این مطلب به شمار می‌آورد.
۱۰. وجوب خمس در غنائم جنگی، قدر متیقن از آیه کریمه خمس بوده بلکه غنائم جنگی موردی که در آیه به آن اشاره شده است.
۱۱. اطلاق آیه «غنیمت» و صحیحۀ زراره از امام باقر علیه‌السلام دلیل وجوب خمس در معادن می‌باشد.
۱۲. صحیحۀ احمد بن ابی نصر بزنطی بر وجوب خمس م‌عادن در صورت رسیدن ارزش آن به بیست دینار، دلالت می‌کند.
۱۳. روایت دیگری از احمد بن ابی نصر وجود دارد که نصاب وجوب خمس در معادن را یک دینار عنوان می‌کند.
۱۴. برای رفع تعارض میان دو روایت بزنطی می‌توان روایت اول بر وجوب و روایت دوم را بر استحباب حمل نمود و یا روایت دوم را به دلیل شاذ بودن آن کنار گذاشت.
۱۵. مجهول بودن محمد بن علی بن ابی عبدالله در روایت دوم با وجود احمد بن ابی نصر که از اصحاب اجماع می‌باشد، باعث ضعف سند روایت نمی‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

فقا

کتاب انمخس

دس ۵۷

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد حسن خادمی

در مباحث گذشته کتاب خمس را آغاز کردیم و موارد هفت گانه آن را بیان کردیم. اصل وجوب خمس همان طور که در درس های قبل اشاره شد از ضروریات دین بوده و در بین مسلمین کسی با آن مخالفت نکرده است. از موارد خمس که در درس های گذشته مورد بحث و بررسی قرار گرفت، خمس غنائم حرب و خمس معادن بود. در خمس معادن از اعتبار رسیدن نصاب آن به بیست دینار سخن گفتیم و دلیل آن را نیز مورد بحث و بررسی قرار دادیم. در این درس و در ادامه بحث خمس در معادن به بررسی حکم صورت شرک در رسیدن معدن به حد نصاب وجوب خمس خواهیم پرداخت. در ادامه بحث درباره ملاک نصاب در خمس معادن سخن گفته و چگونگی محاسبه خمس در آن را مطرح خواهیم کرد. در پایان این درس نیز وارد بحث مستندات احکام خمس در گنج خواهیم شد و درباره دلیل نصاب آن بحث خواهیم کرد.

## متن عربى

٥- و اما عدم الوجود مع الشك

فلاستصحاب عدم بلوغ النصاب بنحو العدم النعتى إذا كان الاخراج تدريجيا أو بنحو العدم الأزلى- بناء على حجتيه- إذا لم يكن كذلك أو للبراءة مع تعذر الرجوع الى الاستصحاب.

٦- و اما تعلق الخمس بالباقي بعد استثناء مؤونة التحصيل، فلما ورد عن أبى جعفر الثانى عليه السلام : بنحو القانون ال كلى «الخمس بعد المؤونة»

على ان موضوع وجوب الخمس ليس إلّا الغنيمة و الفائدة- كما دلّت عليه آية الغنيمة- و انما وجب فى المعدن و نحوه لكونه مصداقا لها، و من الواضح ان العنوان المذكور لا يصدق إلّا على الباقي بعد استثناء المؤونة

٧- و اما ان المدار فى النصاب على ملاحظة المجموع دون خصوص الباقي - خلافا لصاحب الجواهر - فلأطلاق البلوغ فى صحيحة البزنطى المتقدمة.

٨- و اما تعلق الخمس بالكنز فمما لا إشكال فيه

لصحيحة ابن أبى عمير عن غير واحد عن أبى عبد الله عليه السلام: «الخمس على خمسة أشياء : على الكنوز و المعادن و الغوص و الغنيمة...». و نسى ابن أبى عمير الخامس و غيرها.

و لا يضر اشتمال السند على الارسال بعد كون المرسل ابن ابى عمير، و دلالة التعبير المذكور- عن غير واحد - عرفا على ثلاثة فما فوق، العدد الذى يبعد فيه بحساب احتمال الاجتماع على الكذب

٩- و اما اعتبار بلوغ عشرين دينارا او مأتى درهم، فلصحيحة أحمد بن محمد بن أبى نصر عن أبى الحسن الرضا عليه السلام : «سألته عما يجب فيه الخمس من الكنز، فقال: ما يجب الزكاة فى ملئه ففيه الخمس». بعد الالتفات الى ان الزكاة لا تجب إلّا فى عشرين دينارا مأتى درهم.

## یادآوری

در مباحث قبل بیان شد که خمس در هفت چیز واجب است:

۱. غنائم جنگی.

۲. معادن، در صورتی که قیمت آن به بیست دینار برسد و در صورت شک در رسیدن به این مقدار خمس آن واجب نمی‌باشد و بیان شد که خمس بعد از کسر هزینه‌های به دست آوردن معدن به باقی‌مانده آن تعلق می‌گیرد در صورتی که مجموع آن بدون کسر هزینه‌ها به حد نصاب خمس برسد.

۳. گنج، اگر نصاب آن به بیست دینار یا دویست درهم برسد به شرطی که از سکه‌های طلا یا نقره باشد.

۴. اشیاء قیمتی که با غواصی به دست می‌آید، به شرطی که ارزش آن یک دینار باشد.

۵. مالی که با مال حرام مخلوط شده باشد.

۶. زمینی که ذمی از مسلمان خریده است.

۷. آنچه از هزینه‌های یک سال زیاد می‌آید.

بحث در غنائم جنگی را نیز با بررسی مستندات آن مورد نقد و بررسی قرار دادیم. در بحث خمس معادن نیز درباره مستند اعتبار رسیدن ارزش آن به بیست دینار بحث کردیم، و اشاره شد که دلیل آن روایتی است که احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نقل کرده است.

در ادامه به روایت دیگر احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که با روایت اول او معارض می‌باشد، اشاره کردیم که حد نصاب را در تعلق وجوب خمس یک دینار بیان می‌کرد. و در حل تعارض آن بیان شد که می‌توان روایت دوم را حمل بر استحباب کرد. و اگر کسی این جمع را نپذیرفت این روایت را به علت شاذ بودن و عمل نکردن اصحاب به آن کنار می‌گذاریم.

در پایان نیز به بررسی سند روایت دوم پرداختیم و بیان شد که سند این روایت به خاطر مجهول بودن محمد بن علی بن ابی عبدالله ضعیف نمی‌باشد زیرا شخصی مثل احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از او روایت نقل می‌کند و بزنطی از صحابه‌ای است که شیخ طوسی و کشی او را از اصحاب اجماع دانسته‌اند و در حق ایشان گفته‌اند که اصحاب بر صحت روایاتی که احمد بن محمد بن ابی نصر نقل می‌کند، اجماع دارند.

۷:۰۹ → Sco ۱

## دلیل عدم وجوب خمس هنگام شک در رسیدن به حد نصاب.

در تبیین احکام وجوب خمس در خصوص معدن اشاره شد که در صورتی که ارزش مجموع آن چه از معدن اس تخراج می شود به ۲۰ دینار برسد، حکم وجوب خمس بر آن مترتب خواهد شد و در غیر این صورت وجوب خمس ندارد. همچنین بیان شد که اگر شخص در ارزش آن چه از معدن به دست آورده شک کند که آیا به ۲۰ دینار می رسد یا خیر، خمس بر وی واجب نیست. با توجه به این که معادن گاهی به صورت دفعی و یک جا استخراج شده و گاهی به صورت تدریجی و به مرور زمان دلیل عدم وجوب خمس در صورت شک را در هر دو صورت بررسی می کنیم. عدم وجوب خمس در صورت شک نسبت به معادنی که به صورت تدریجی استخراج می شوند به دلیل استصحاب عدم نعتی<sup>۱</sup> می باشد.

تطبیق استصحاب عدم نعتی در مقام به این گونه است: در زمان گذشته که مقداری از این معدن استخراج شده بود یقیناً ارزش آن به ۲۰ دینار نمی رسید، الان هم به رسیدن ارزش آن به ۲۰ دینار شک دارم، لذا همان یقین سابق خود مبنی بر عدم رسیدن ارزش آن به ۲۰ دینار را استصحاب می کنم. در نتیجه خمس بر چیزهایی که از معدن استخراج شده و ارزش آن با استصحاب از ۲۰ دینار کم تر است، واجب نیست. و اما اگر استخراج معدن به شکل دفعی و یک باره باشد و در رسیدن آن به حد نصاب خمس شک شود با استصحاب عدم ازلی<sup>۲</sup>، وجوب خمس آن نفی خواهد شد.

جریان استصحاب در مقام به این گونه است: در زمان سابق که معدن استخراج نشده بود چیزی نیز نبود که ارزش آن ۲۰ دینار بوده باشد در زمان لاحق که معدن استخراج شده است شک می کنیم که ارزش آن چه استخراج شده چه مقدار است؟ یقین سابق خود مبنی بر عدم ارزش ۲۰ دینار را استصحاب کرده و حکم به عدم وجوب خمس می کنیم. از آن جایی که حجیت استصحاب عدم ازلی میان علماء مورد بحث و اختلاف می باشد لذا برای عدم وجوب خمس در معادنی که به صورت دفعی استخراج می شوند و شک در ارزش آن ها وجود دارد به قاعده براءت تمسک می کنیم.

(FG۱)

### تطبیق

۵- و اما عدم الوجوب مع الشک

۵- و اما عدم وجوب خمس در صورت شک

۱. بیشتر بدانیم: استصحاب عدم نعتی از اصطلاحات اصولی است و کاربرد آن جایی است که اتصاف شیء به صفتی، مشکوک باشد که با اصل عدم اتصاف آن شیء بدان صفت، حکم به بقای عدم پیشین می شود.

۲. بیشتر بدانیم: اگر موضوعی دارای صفتی باشد که ملازم با ذات اوست، در جایی که شک شود که این موضوع آن صفت را دارد یا نه به استصحاب عدم ازلی تمسک می کنند به عنوان مثال زن (موضوع) اگر قرشی (صفت) باشد از اول قرشی است و اگر غیر قرشی باشد از ابتدا غیر قرشی است، در مواردی که شک می شود که زن قرشی است یا نه، استصحاب جاری می کنند به این بیان که این زن قبل از وجود قرشی نبود، بعد از اینکه موجود شد نمی دانیم با صفت قرشیّت موجود شده یا نه؟ یقین سابق «عدم کونها قرشیّه» و شک لاحق این است که شک داریم که الان که موجود شده متصف به قرشیّت است یا نه، که به این استصحاب، استصحاب عدم ازلی می گویند. و در نتیجه، آغاز زمان یائسگی این زن، سن پنجاه سالگی خواهد بود، نه شصت سالگی که ویژه زن قریشی است.

فلاستصحاب عدم بلوغ النصاب بنحو العدم النعتی إذا كان الاخراج تدریجیا أو بنحو العدم الأزلی - بناء على حجیته - إذا لم يكن كذلك

به دلیل استصحاب عدم رسیدن به حدّ نصاب به صورت استصحاب عدم نعتی در جائی که استخراج تدریجی باشد. و یا به شکل استصحاب عدم ازلی - بنا بر قول به حجیت آن - اگر استخراج تدریجی نباشد. أو للبراءة مع تعذر الرجوع الى الاستصحاب. یا به دلیل برائت اگر رجوع به استصحاب ممکن نباشد.

Sco ۲ ➔ ۱۳:۰۷

**دلیل تعلق خمس به باقی مانده معدن بعد از کم نمودن هزینه‌های به دست آوردن آن.**

تعلق خمس به باقی مانده از معدن بعد از کسر هزینه‌های تحصیل آن به دو دلیل می‌باشد:

**روایت محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری.**

طبق این روایت امام محمد تقی علیه السلام در جواب نامه بعضی از اصحاب که درباره خمس از ایشان سوال کرده بودند مرقوم فرمودند: «الخمس بعد المؤمنة» که این کلام حضرت به عنوان یک قانون کلی در باب خمس به شمار می‌آید که خمس بعد از کسر هزینه‌ها به مال تعلق می‌گیرد.

**عدم صدق فائده بر هزینه.**

دلیل دیگری که بر عدم تعلق خمس به هزینه‌های مصرف شده می‌توان اقامه کرد این است که در آیه شریفه‌ای که وجوب خمس بیان شده است حکم بر عنوان «غنیمت» مترتب شده است لذا در وجوب خمس تحقق عنوان «غنیمت» لازم است و روشن است که این عنوان بر هزینه‌های صرف شده مطابقت ندارد و فقط بر آنچه که بعد از کسر این هزینه‌ها باقی می‌ماند صدق می‌کند. (FG۲)

**تطبیق**

۶- و اما تعلق الخمس بالهاتی بعد استثناء مؤونة التحصیل، فلما ورد عن أبی جعفر الثانی علیه السلام : بنحو القانون ال کلی «الخمس بعد المؤمنة»<sup>۱</sup>

۶- و اما تعلق خمس به باقی مانده معدن بعد از کم نمودن هزینه‌های به دست آوردن آن.

به دلیل قول امام جواد علیه السلام که به صورت قانون کلی فرموده‌اند: «خمس بعد از کم کردن هزینه تعلق می‌گیرد».

علی ان موضوع وجوب الخمس لیس إلّا الغنیمة و الفائدة - كما دلّت علیه آیه الغنیمة - و انما وجب فی المعدن و نحوه لکونه

مصادقا لها، و من الواضح ان العنوان المذكور لا یصدق إلّا علی الباقی بعد استثناء المؤمنة

علاوه بر این موضوع وجوب خمس چیزی جز غنیمت و فائده نمی‌باشد -هم‌چنان که آیه غنیمت بر آن دلالت می‌کند- و

وجوب آن در معدن و مانند آن به این دلیل است که مصداق غنیمت و فائده می‌باشد و روشن است که عنوان فائده صادق

نیست مگر بر آنچه که بعد از کم کردن هزینه‌ها باقی می‌ماند.

۱. وسائل الشیعة الباب ۸ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۱.

### دلیل ملاحظه مجموعه معدن در محاسبه خمس.

در شیوه محاسبه خمس دو قول وجود دارد:

#### قول صاحب جواهر

نظر صاحب جواهر در محاسبه خمس به این گونه است که ابتداء باید هزینه‌های استخراج معدن را از آن چه که به دست آمده کسر کنیم سپس آن چه که باقی می‌ماند اگر به حد نصاب خمس رسید، حکم به وجوب خمس می‌کنیم.

#### قول مصنف

بر خلاف نظر صاحب جواهر، نظر مصنف در محاسبه خمس معدن این است که باید ابتداء مجموع آن چه از معدن استخراج شده را در نظر بگیریم و در صورتی که به حد نصاب رسید، خمس آن را از باقی مانده فواید بعد از کسر هزینه‌ها پرداخت کنیم.<sup>۱</sup>

دلیل محاسبه خمس به این شیوه اطلاق صحیحه بزنی است که امام کاظم علیه السلام در جواب خمس آن چه از معدن استخراج می‌شود به صورت مطلق فرمودند: «لیس فیہ شیء حتی یبلغ ما یکون فی مثله الزکاة عشرین دینارا»<sup>۲</sup>. با دقت در این روایت در می‌یابیم که حضرت وجوب خمس را به طور مطلق رسیدن ارزش معدن به ۲۰ دینار بیان فرمودند و سخنی از کسر هزینه‌ها در محاسبه آن نفرمودند.

#### تطبیق

۷- و اما ان المدار فی النصاب علی ملاحظه المجموع دون خصوص الباقي - خلافا لصاحب الجواهر<sup>۳</sup> - فلاطلاق البلوغ فی صحیحة البزنی المتقدمة.

۷- و اما این که معیار و ملاک در تعیین نصاب ملاحظه کردن مجموع می‌باشد نه خصوص آن چه که باقی می‌ماند سیر خلاف نظر صاحب جواهر - به دلیل اطلاق رسیدن به حد نصاب در صحیحه بزنی سابق می‌باشد.

### دلیل تعلق خمس به گنج.

مسأله تعلق خمس به گنج، از مسائلی است که کسی در آن اشکال نکرده است.

#### روایت ابن ابی عمیر

۱. بیشتر بدانیم: ثمره اختلاف نظر مصنف با صاحب جواهر را در ضمن مثالی دنبال می‌کنیم: اگر ارزش اشیاء استخراج شده از معدن ۲۰ دینار باشد و شخص برای به دست آوردن آن ۱۰ دینار هزینه کرده باشد، طبق نظر صاحب جواهر وجوب خمس به عهده او نمی‌آید زیرا آن چه برای او بعد از کسر هزینه‌ها باقی مانده است (۱۰ دینار) کمتر از نصاب خمس معدن است و اما طبق نظر مصنف خمس بر او واجب است زیرا مجموع آن چه از معدن به دست آورده (۲۰ دینار) به حد نصاب خمس رسیده است و باید آن را از مبلغ باقی مانده بعد از کسر هزینه‌ها پرداخت کند که با توجه به این که (۱۰ دینار) برایش باقی مانده باید (۲ دینار) خمس پرداخت کند.

۲. وسائل الشیعة الباب ۴ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۱. ترجمه روایت: «در آن خمس نیست تا این که به مانند مقداری برسد که زکات بر آن واجب است، که بیست دینار است».

۳. جواهر الکلام ۱۶: ۸۳.



از جمله روایاتی که می‌توان به عنوان دلیل این مطلب ارائه نمود صحیحۀ ابن ابی عمیر است که از چند تن از اصحاب نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «بر پنج چیز خمس واجب است: بر گنج‌ها و معادن و غواصی و غنیمت و...»؛ البته ابن ابی عمیر ذکر مورد پنجم را فراموش کرده است.

### بررسی سند روایت ابن ابی عمیر

سند این روایت همان‌گونه که در کتب روایی ذکر شده است عبارت است از: «عن ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه‌السلام». در این سند ابن ابی عمیر نام شخصی که از او روایت را نقل می‌کند بیان نمی‌کند لذا روایت او «مرسله» به شمار می‌آید و در حجیت روایات مرسله مباحث مفصلی در کتب رجالی مطرح شده است. لکن دو دلیل در این جا مانع از تضعیف سند این روایت می‌شود:

اولاً: راوی این روایت ابن ابی عمیر است که غالباً مرسلات او را حجت می‌دانند.

و ثانیاً: وی در ذکر سند می‌گوید: «من این روایت را از بیش از یک نفر برای شما نقل می‌کنم». تعبیر «عن غیر واحد» از نظر عرفی بر سه نفر و بیشتر از آن دلالت می‌کند و لذا احتمال اجتماع این عدّه بر دروغ گفتن در این باره، بعید به نظر می‌رسد.

### دلیل نصاب گنج.

اما دلیل این که گنج باید به بیست دینار یا دویست درهم برسد، تا خمس آن واجب شود به دلیل صحیحۀ احمد بن ابی نصر از امام رضا علیه‌السلام می‌باشد که می‌گوید: «از امام علیه‌السلام دربارهٔ خمس گنج سوال کردم و ایشان فرمودند: آنچه که در مثل آن زکات واجب است، خمس دارد».

مخفی نیست که زکات گنج در صورتی که بیست دینار یا دویست درهم باشد، واجب است و با توجه به فرمایش امام علیه‌السلام که نصاب آن را برای خمس همان نصاب زکات عنوان فرمودند، نتیجه می‌گیریم که نصاب آن بیست دینار و یا دویست درهم می‌باشد.

### تطبیق

۸- و اما تعلق الخمس بالکنز فمما لا إشکال فیه

۸- و اما تعلق خمس به گنج: از مسائلی است که بدون اشکال پذیرفته شده

لصحیحة ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبد الله علیه‌السلام: «الخمس علی خمسة أشياء: علی الكنوز و المعادن و الغوص و الغنیمة...». و نسی ابن ابی عمیر الخامس<sup>۱</sup> و غیرها.

و دلیل آن صحیحۀ ابن ابی عمیر از چند تن از اصحاب از امام صادق علیه‌السلام می‌باشد که: «بر پنج چیز خمس واجب است: بر گنج‌ها و معادن و غواصی و غنیمت و...»؛ که ابن ابی عمیر مورد پنجم را فراموش کرده است. و غیر این صحیحه.

۱. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب ما یجب فیه الخمس الحدیث ۷.

و لا يضر اشتمال السند على الارسال بعد كون المرسل ابن ابي عمير، و دلالة التعبير المذكور - عن غير واحد - عرفاً على ثلاثة فما فوق، العدد الذي يبعد فيه بحساب احتمال الاجتماع على الكذب.

و مشتمل بودن سند این روایت بر ارسال بعد از این که راوی ابن ابی عمیر است، ضرری نمی رساند. و تعبیری که در روایت آمده است « از بیش از یک نفر» عرفاً بر سه نفر و بیشتر دلالت می کند، عددی که به حساب احتمالات، اجتماع ایشان بر دروغ گفتن بعید می باشد.

۹- و اما اعتبار بلوغ عشرين ديناراً او مأتی درهم، فلصحيحة أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي الحسن الرضا عليه السلام: «سألته عما يجب فيه الخمس من الكنز، فقال: ما يجب الزكاة في مثله ففيه الخمس<sup>۱</sup>». بعد الالتفات الى ان الزكاة لا تجب إلا في عشرين ديناراً مأتی درهم.

۹- و اما اعتبار رسیدن گنج به حد بیست دینار یا دویست درهم، به دلیل صحیحۀ احمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام می باشد که می گوید: «از امام علیه السلام درباره خمس گنج سوال کردم و ایشان فرمودند: آنچه که در مثل آن زکات واجب است، خمس دارد». بعد از توجه به این که زکات جز در بیست دینار یا دویست درهم واجب نیست.

Sco ۵ ➔ ۳۰:۳۰

۱. وسائل الشیعة الباب ۵ من أبواب ما يجب فيه الخمس الحديث ۲.

## چکیده

۱. عدم تعلق وجوب خمس به معادن در صورت شک، به دلیل استصحاب عدم بلوغ نصاب به صورت استصحاب عدم نعتی در موارد استخراج تدریجی و استصحاب عدم ازلی در موارد استخراج دفعی می‌باشد.
۲. در صورت عدم پذیرش استصحاب عدم در نفی وجوب خمس معادن در صورت شک در نصاب، می‌توان به قاعده برائت تمسک کرد.
۳. تعلق خمس به باقی مانده معدن بعد از کسر هزینه‌ها، به دو دلیل است. روایت: «الخمس بعد المونه» و عدم صدق فائده و غنیمت مگر بر آن چه که بعد از کم کردن هزینه‌ها باقی می‌ماند.
۴. در تعیین حد نصاب معادن دلیل ملاحظه مجموع با قطع نظر از هزینه‌ها، اطلاق صحیحه بزنطی می‌باشد.
۵. تعلق وجوب خمس به گنج از مسائلی است که کسی در آن اشکال نکرده و صحیحه ابن ابی عمیر نیز بر آن دلالت می‌کند.
۶. ارسال در سند ابن ابی عمیر باعث ضعف سند آن نخواهد شد، زیرا مراسلات ابن ابی عمیر حجت است.
۷. تعبیر «عن غیر واحد» که ابن ابی عمیر در سند روایت خود ذکر می‌کند، عرفاً بر سه نفر و بیشتر دلالت می‌کند که اجتماع ایشان بر کذب بعید می‌باشد.
۸. دلیل نصاب گنج، صحیحه احمد بن ابی نصر می‌باشد که طبق این روایت امام رضا علیه السلام رسیدن گنج به مقداری که زکات بر آن واجب می‌شود را حد نصاب تعلق خمس به آن معین کردند و حد نصاب زکات گنج بیست دینار یا دویست درهم می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

فقا

کتاب انمخس

دس ۵۸

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد حسن خادمی

گنج یکی دیگر از موارد خمس بود که به بخشی از مستندات احکام آن مانند: اصل وجوب خمس در گنج و حد نصاب وجوب خمس در گنج، در درس قبل اشاره کردیم.

سپس در این درس بررسی مستندات احکام خمس گنج را ادامه می‌دهیم و دلیل اعتبار مسکوک بودن آن و چگونگی محاسبه آن را مطرح خواهیم کرد.

با بررسی مستندات احکام خمس اشیاء قیمتی که با غواصی به دست می‌آید و ادله وجوب خمس در مالی که با حرام مخلوط شده است بحث خود را ادامه خواهیم داد و بحث از دلائل وجوب خمس زمینی که کافر ذمی آن را از مسلمان خریداری کرده است و خمس آن چه از هزینه‌های زندگی در طول یک سال اضافه آمده است، پایان بخش مباحث ما در این درس خواهد بود.

- ١٠- واما اعتبار كونه من الذهب و الفضة المسكوكين، فلأن ذلك مقتضى التعبير فى الصحيحة السابقة، إذ الزكاة - فيما عدا الغلات و الأنعام - لا تجب إلّا فى الذهب و الفضة المسكوكين.
- ١١- واما ان المدار فى ملاحظة المؤونة هو المدار فى المعدن، فلوحدة النكتة.
- ١٢- واما وجوب الخمس فيما اخرج بالغوص فلصحيحة ابن أبى عمير المتقدمة و صحيحة عمّار الآتية و غيرهما.
- ١٣- واما اعتبار البلوغ ديناراً، فلصحيحة أحمد بن محمد بن أبى نصر عن محمد بن على بن أبى عبد الله المتقدمة فى المعادن.
- ١٤- واما استثناء المؤونة بنحو ما تقدم فلما تقدم.
- ١٥- واما وجوب الخمس فى المختلط، فلصحيحة عمار بن مروان: «سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : فيما يخرج من المعادن و البحر و الغنيمة و الحلال ا لمختلط بالحرام اذا لم يعرف صاحبه و الكنوز، الخمس». و غيرها.
- ١٦- واما اعتبار عدم التمييز فلانه مع فرضه يكون لكل من المالىين حكمه الخاص.
- ١٧- واما اعتبار الجهالة بصاحبه، فللصحيحة المتقدمة. و مع معرفته تصل النوبة الى التصالح لتعيين المقدار المجهول.
- ١٨- واما اعتبار الجهالة بمقداره، فلعدم احتمال وجوب اخراج الخمس على من علم بأن الحرام أكثر من الخمس بكثير أو أقلّ منه بكثير بل المفهوم من الصحيحة تقدير الحرام بالخمس تبعداً عند الجهل المطلق.
- ١٩- واما وجوب الخمس فى الأرض التى اشتراها الذمى من المسلم، فلصحيحة أبى عبيدة الحذاء: «سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: أيما ذمى اشترى من مسلم أرضاً فان عليه الخمس».
- ٢٠- واما فاضل المؤونة، فلم ينسب الخلاف فى وجوب الخمس فيه إلّا لابن الجنيد و ابن أبى عقيل لعبارة غير واضحة فى ذلك.
- و يدل على ذلك مضافاً الى إطلاق آية الغنيمة النصوص الخاصة التى كادت تبلغ حدّ التواتر، كموثقة سماعة : «سألت ابا الحسن عليه السلام عن الخمس فقال: فى كلّ ما أفاد الناس من قليل أو كثير».
- و إطلاقها مقيّد بما دلّ على كونه بعد المؤونة، كما فى صحيحة على بن مهزيار: «كتب إليه إبراهيم بن محمد الهمداني ... فكتب و قرأه على بن مهزيار: عليه الخمس بعد مؤنته و مؤونة عياله و بعد خراج السلطان».
- و عدم ثبوت وثاقة الهمداني لا تضرّ بعد قراءة ابن مهزيار بنفسه لجواب الإمام عليه السلام.

## دلیل شرطیت مسکوک بودن گنج در وجوب خمس

همان‌طور که اشاره شد در صحیحۀ احمد بن ابی نصر زمانی که ارزش گنج به مقداری برسد که متعلق زکات می شود خمس آن واجب می شود، از تعبیر «ما تجب الزکاة فی مثله» این مطلب نیز استفاده می شود که گنج در صورتی متعلق وجوب خمس می گردد که از مسکوکات طلا یا نقره باشد. زیرا در حکم وجوب زکات نیز این مطلب معتبر بوده و مقتضای تعبیر به «مثلیت» در این روایت، اعتبار آن در خمس نیز می باشد.

## دلیل ملاحظه مجموعه گنج در محاسبه خمس

همان‌طور که در بحث محاسبه خمس در معادن گذشت دو شیوه برای محاسبه خمس وجود دارد که مصنف بر خلاف صاحب جواهر شیوه دوم که ملاحظه مجموع در محاسبه خمس بود را انتخاب کردند و دلیل آن را اطلاق صحیحۀ بزنی عنوان کردیم. با توجه به این که در بحث گنج نیز، روایات بعد از رسیدن نصاب آن به ۲۰ دینار یا ۲۰۰ درهم به صورت مطلق حکم به وجوب خمس کرده اند، معیار ما در محاسبه خمس در گنج نیز همان معیار معادن خواهد بود و لذا برای محاسبه خمس، مجموع مسکوکات را در نظر می گیریم و اگر به حد نصاب رسید بعد از کسر هزینه های به دست آوردن آن، خمس باقی مانده آن را پرداخت خواهیم کرد. (FG۱)

## تطبیق

۱۰- و اما اعتبار کونه من الذهب و الفضة المسکوکین، فلأن ذلك مقتضى التعبير فى الصحیحة السابقة، إذ الزکاة- فیما عدا الغلات و الأنعام- لا تجب إلّا فى الذهب و الفضة المسکوکین.

۱۰- و اما اعتبار این که گنج از طلا یا نقره سکه زده شده باشد به دلیل اقتضای تعبیر در صحیحۀ سا بق می باشد، زیرا زکات در غیر غلات و حیوانات فقط در طلا و نقره سکه زده شده واجب می باشد.

۱۱- و اما ان المدار فى ملاحظة المؤونة هو المدار فى المعدن، فلوحة النکته.

۱۱- و اما این که معیار در ملاحظه مؤونه همان ملاک در معدن می باشد به دلیل وحدت نکته است.

Sco ۱ ➔ ۰۵:۳۶

## دلیل وجوب خمس در اشیاء به دست آمده از غواصی

دلیل وجوب خمس اشیاء قیمتی که از اعماق آب ها توسط غواصی به دست می آید نصّ شریف روایاتی است که ذکر خواهد شد.

## روایت احمد بن ابی نصر بزنی

در این روایت که در بحث معادن به آن اشاره شد از حکم خمس اشیاء قیمتی که از دریاها با غواصی به دست می آید سوال شده است که امام کاظم علیه السلام نیز در جواب می فرماید: «هنگامی که قیمت آن به یک دینار برسد، خمس آن واجب می شود»<sup>۱</sup>. این روایت می تواند یکی از ادله وجوب خمس در اشیاء به دست آمده از غواصی باشد.

## صحیحۀ ابن ابی عمیر

۱. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۵.

در بحث وجوب خمس در گنج نیز به صحیحۀ ابن ابی عمیر اشاره کردیم که مفاد آن بر وجوب خمس در اشیاء قیمتی به دست آمده از غواصی نیز دلالت می‌کند. زیرا در آن وارد شده بود: «بر پنج چیز خمس واجب است: بر گنج‌ها و معادن و غواصی و غنیمت و...»<sup>۱</sup>

### صحیحۀ عمّار

اما روایت دیگری که می‌توان بر وجوب خمس بر اشیاء قیمتی به دست آمده از غواصی ارائه کرد صحیحۀ عمّار است که در بحث وجوب خمس در مال مخلوط به حرام نیز به آن استناد خواهیم کرد. در این روایت عمّار نقل می‌کند: «از امام صادق علیه‌السلام شنیدم در آن‌چه از معادن و دریا استخراج می‌شود و...، خمس واجب است»<sup>۲</sup>.

### دلیل نصاب اشیاء به دست آمده از غواصی

در تعلق خمس به اشیاء قیمتی که با غواصی به دست می‌آید بیان شد که باید به ارزش یک دینار برسد، دلیل این مطلب روایت صحیحۀ بزنی است که از حکم خمس اشیاء قیمتی که از دریاها با غواصی به دست می‌آید سوال شده است که امام کاظم علیه‌السلام نیز در جواب می‌فرماید: «هنگامی که قیمت آن به یک دینار برسد، خمس آن واجب می‌شود»<sup>۳</sup>.

### دلیل استثناء موونه‌ها از پرداخت خمس

دلیل چگونگی محاسبه خمس و پرداخت آن از باقی مانده فواید بعد از کسر هزینه‌ها، همان بیانی است که در بحث معادن و گنج به صورت مفصل ارائه شد، لذا از تکرار مجدد آن خودداری می‌کنیم. (FG۲)

### تطبیق

۱۲- و اما وجوب الخمس فیما اخرج بالغوص فلصحیحة ابن ابی عمیر المتقدّمة و صحیحة عمّار الآتية و غیرهما.

۱۲- و اما واجب بودن خمس در آن‌چه با غواصی به دست می‌آید به دلیل صحیحۀ ابن ابی عمیر سابق و صحیحۀ عمّار است که خواهد آمد و غیر این دو صحیحۀ.

۱۳- و اما اعتبار البلوغ دینارا، فلصحیحة أحمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن علی بن ابی عبد الله المتقدّمة فی المعادن.

۱۳- و اما اعتبار رسیدن آن‌چه با غواصی به دست می‌آید به یک دینار، به دلیل صحیحۀ بزنی از محمد بن علی بن ابی عبدالله است که در بحث معادن بیان شد.

۱۴- و اما استثناء المؤمنة بنحو ما تقدم فلما تقدم.

۱۴- و اما استثناء هزینه‌ها به صورتی که گذشت به همان دلیلی است که در سابقاً بیان شد.

۱۱:۱۲ → Sco ۲

۱. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۷.

۲. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۶.

۳. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۵.



## دلیل وجوب خمس در مال مخلوط به حرام

مستند این مسأله صحیح‌ه‌ای است که عمار بن مروان به این بیان نقل می‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در آنچه از معادن و دریا استخراج می‌شود و غنیمت و مال حلال مخلوط با مال حرام هنگامی که صاحب آن مشخص نباشد و گنج‌ها، خمس واجب است».

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود یکی از مواردی را که امام علیه‌السلام برای وجوب خمس در این روایت بیان می‌فرماید، مال حلال مخلوط به حرام است که مالک آن نیز مجهول می‌باشد.

## دلیل اشتراط معلوم نبودن مال حرام از حلال

بدیهی است در صورتی که مال حرام با مال حلال مخلوط نشده باشد و هر یک از هم جدا باشند، هر کدام احکام مخصوص به خود را خواهند داشت به این معنی که مالی که برای خود انسان است که حکمش معلوم و مالی که صاحب آن مشخص نیست از طرف او صدقه داده می‌شود.

## دلیل اشتراط مجهول بودن صاحب مال

هم‌چنین روشن است در صورتی که صاحب مالی که مال انسان با او مخلوط شده است، مشخص باشد نمی‌توان با پرداخت خمس مالک آن مال شد؛ زیرا در این صورت باید با مصالحه‌ای که با مالک آن انجام می‌پذیرد وضعیت آن مشخص شود و شخص حق ندارد خمس مالی را بپردازد که مالک آن معلوم می‌باشد.

## دلیل اشتراط مجهول بودن مقدار حرام

در صورتی که انسان به مقدار مال حرامی که با اموالش مخلوط شده است، علم داشته باشد، دیگر مجالی برای تطهیر آن با خمس باقی نمی‌ماند زیرا مقدار مال حرام یا کمتر از مقدار مالی است که باید خمس آن را بپردازد که در این صورت با اخراج آن مال حرام دلیلی برای وجوب خمس باقی نمی‌ماند و یا مقدار آن بیشتر از خمسی است که باید پرداخت کند که در این صورت نیز دلیلی برای پرداخت خمس نمی‌باشد، زیرا آنچه از صحیح‌ه‌ عمار بن مروان فهمیده می‌شود این است که شارع در صورتی مکلفین را به اندازه‌گیری مال حرام با خمس متعبد کرده است که نسبت به میزان آن کاملاً بی‌اطلاع باشند. (FG۳)

## تطبیق

۱۵- و اما وجوب الخمس فی المختلط، فلصحیحة عمار بن مروان: «سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: فیما یخرج من المعادن و البحر و الغنیمة و الحلال المختلط بالحرام اذا لم یعرف صاحبه و الکنوز، الخمس<sup>۱</sup>». و غیرها.

۱۵- و اما واجب بودن خمس در مالی که با حرام مخلوط شده است به دلیل صحیح‌ه‌ عمار بن مروان است نقل می‌کند: «از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: در آنچه از معادن و دریا استخراج می‌شود و غنیمت و مال حلال مخلوط با مال حرام هنگامی که صاحب آن مشخص نباشد و گنج‌ها، خمس واجب است».

۱. وسائل الشیعة الباب ۳ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۶.

۱۶- و اما اعتبار عدم التمییز فلانه مع فرضه يكون لكل من المالین حکمه الخاص.

۱۶- و اما اعتبار این که مال حرام از مال حلال تشخیص داده نشود به این دلیل است که اگر از هم دیگر مشخص باشند هر یک حکم مخصوص به خود را خواهد داشت.

۱۷- و اما اعتبار الجهالة بصاحبه، فللصحيحة المتقدمة. و مع معرفته تصل النوبة الى التصالح لتعيين المقدار المجهول.

۱۷- و اما اعتبار مجهول بودن صاحب مال، به دلیل صحیحهای است که گذشت و با شناخت صاحب مال نوبت به مصالحه برای تعیین مقدار مال مجهول خواهد رسید.

۱۸- و اما اعتبار الجهالة بمقداره، فلعدم احتمال وجوب اخراج الخمس على من علم بأن الحرام أكثر من الخمس بكثير أو أقل منه بكثير بل المفهوم من الصحيحة تقدير الحرام بالخمس تعبدًا عند الجهل المطلق.

۱۸. و اما اعتبار مجهول بودن مقدار مال حرام، به دلیل عدم احتمال وجوب اخراج خمس برای کسی است که می داند مقدار مال حرام خیلی کمتر یا خیلی بیشتر از مقدار خمس است. بلکه آنچه از صحیحه فهمیده می شود این است که هنگامی مقدار حرام به اندازه خمس تعبداً معین می شود که نسبت به اندازه آن جهل مطلق وجود داشته باشد.

۱۹:۲۷ → Sco ۳

### وجوب خمس زمین بر کافر ذمی که آن را از مسلمان خریداری کرده

دلیل این مسئله صحیحۀ ابی عبیده حذاء می باشد که نقل می کند: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر ذمی از مسلمانی زمینی را بخرد، پس بر او خمس واجب است».

البته در صورتی که کافر ذمی از دادن آن خودداری کند، بر عهده حاکم شرع است که او را الزام به پرداخت آن نماید.

(FG۴)

### تطبيق

۱۹- و اما وجوب الخمس فی الأرض التي اشتراها الذمی من المسلم، فلصحيحة أبي عبيدة الحذاء: «سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إِيْمَا ذَمِّي اشْتَرَى مِنْ مُسْلِمٍ أَرْضًا فَانْ عَلَيْهِ الْخَمْسُ»<sup>۱</sup>.

۱۹. و اما واجب بودن خمس برای کافر ذمی که از مسلمانی زمینی را می خرد به دلیل صحیحۀ ابی عبیده حذاء می باشد که روایت می کند: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر ذمی که از مسلمانی زمینی را بخرد، پس بر او خمس واجب است».

۲۰:۴۵ → Sco ۴

### دلیل وجوب خمس در مازاد از هزینه ها.

در حکم وجوب خمس در مازاد از هزینه های زندگی غیر از ابن جنید و ابن عقیل کسی مخالفت نکرده است، البته لازم به ذکر است عبارتی که از ابن عقیل در مخالفت او با این حکم نقل می شود صراحت در این مطلب ندارد. در عین حال برای اثبات وجوب خمس در مازاد هزینه های زندگی به ادله ای تمسک شده است که به آن اشاره خواهیم کرد.

۱. وسائل الشيعة الباب ۹ من أبواب ما يجب فيه الخمس الحديث ۱.

در وجوب خمس در این مورد می توان به اطلاق آیه غنیمت تمسک کنیم، زیرا بر باقی مانده از هزینه های زندگی نیز، غنیمت صدق می کند.

### روایات متعدد

در خصوص این مسأله روایاتی نیز به دست ما رسیده است که تعداد این روایات به حدی است که نزدیک به حد تواتر<sup>۱</sup> می باشد.

به عنوان شاهد موثقه ای از عمار را مطرح می کنیم که این راوی نقل می کند: «از امام کاظم علیه السلام درباره خمس سوال کردم، پس حضرت فرمودند: در هر چیزی که مردم فایده ببرند، کم و یا زیاد باشد»<sup>۲</sup>.

همان گونه که در این روایت ملاحظه می شود حضرت بر هر فائده ای که نصیب مردم شود، به صورت مطلق، خمس را واجب دانسته اند. البته اطلاق این روایت با ادله ای که خمس را بعد از کسر هزینه های زندگی واجب دانسته اند، مقید می شود.

برای مثال صحیحۀ علی بن مهزیار از ادله ای است که دلالت بر وجوب خمس بعد از کسر هزینه ها دارد. علی بن مهزیار نقل می کند: «ابراهیم بن محمد همدانی به حضرت صاحب نامه ای نوشت و حضرت در جواب او نامه ای مرقوم فرمودند: خمس بر او بعد از هزینه هایش و هزینه های خانواده اش و خراجی که بمسلطان می دهد واجب است».

### رفع اشکال از عدم ثبوت وثاقت ابراهیم بن محمد همدانی

هر چند ما از احوالات و توثیق ابراهیم بن محمد همدانی، اطلاعی نداریم لکن از آن جایی که یکی از راویان موثق شیعه این روایت را نقل می کند و خود او نیز نامه را قرائت کرده است، اشکالی متوجه این روایت نخواهد شد.

### تطبیق

۲۰- و اما فاضل المؤمنة، فلم ینسب الخلاف فی وجوب الخمس فیہ إلّا لابن الجنید و ابن أبی عقیل لعبارة غیر واضحة فی ذلک<sup>۳</sup>.

۲۰. و اما وجوب خمس در آن چه که از هزینه های زندگی زیاد می آید، پس به کسی در این مطلب مخالفت نسبت داده نشده است غیر از ابن جنید و ابن ابی عقیل به خاطر عبارتی که در دلالتش بر این مطلب واضح نیست. و بدل علی ذلک مضافا الی إطلاق آیه الغنیمة النصوص الخاصة التي کادت تبليغ حدّ التواتر، کموثقة سماعة: «سألت أبا الحسن عليه السلام عن الخمس فقال: فی کلّ ما أفاد الناس من قليل أو كثير»<sup>۴</sup>.

۱. تواتر: خبر علم آور. تواتر عبارت است از اخبار جمع زیادی که- به لحاظ امتناع توافق آنان به طور عادت بر کذب- موجب اطمینان به درستی خبر گردد.

۲. وسائل الشیعة الباب ۸ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۶.

۳. جواهر الکلام ۱۶: ۴۶.

۴. وسائل الشیعة الباب ۸ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۶.

و دلالت می‌کند بر این حکم علاوه بر اطلاق آیه غنیمت، تصریح روایاتی که نزدیک است به حدّ تواتر برسند مانند موثقه سماعه: «از امام کاظم علیه‌السلام دربارهٔ خمس سوال کردم پس حضرت فرمودند: در هر چیزی که مردم فایده ببرند، کم و یا زیاد باشد».

و إطلاقها مقید بما دلّ علی کونه بعد المؤونة، كما فی صحیحة علی بن مهزیار: «کتب إلیه إبراهیم بن محمد الهمدانی ... فکتب و قرأه علی بن مهزیار: علیه الخمس بعد مؤنته و مؤونة عیاله و بعد خراج السلطان»<sup>۱</sup>.

و اطلاق این موثقه به آن چه که دلالت می‌کند خمس بعد از کم کردن هزینه‌هاست، مقید می‌شود. هم‌چنان که در صحیحۀ علی بن مهزیار آمده است: «ابراهیم بن محمد همدانی به حضرت صاحب نامه‌ای نوشت و حضرت در جواب او نامه ای مرقوم فرمودند: خمس بر او بعد از هزینه‌هایش و هزینه‌های خانواده‌اش و خراجی که به سلطان می‌دهد واجب است».

و عدم ثبوت وثاقت الهمدانی لا تضرب بعد قراءة ابن مهزیار بنفسه لجواب الإمام علیه السلام.

و عدم ثبوت وثاقت همدانی بعد از آن که خود ابن مهزیار جواب امام علیه‌السلام را قرائت کرده، ضرری نمی‌رساند.

Sc0 ۵→ ۳۰:۰۷

۱. وسائل الشیعة الباب ۸ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۴.

۱. دلیل اعتبار مسکوک بودن گنج برای تعلق وجوب خمس به آن، اقتضای تعبیر «ما تجب الزکاة فی مثله» در صحیحۀ احمد بن ابی نصر بزنطی می‌باشد، زیرا زکات در طلا یا نقره سکه زده شده واجب است.
۲. با توجه به اطلاق ادله وجوب خمس بر گنجی که به بیست دینار یا دویست درهم برسد، شیوه محاسبه خمس آن نیز مانند شیوه محاسبه در معادن می‌باشد.
۳. صحیحۀ ابن ابی عمیر و صحیحۀ عمّار دلیل وجوب خمس بر اشیاء قیمتی به دست آمده از غواصی می‌باشد.
۴. صحیحۀ بزنطی از محمد بن علی بن ابی عبدالله، نصاب وجوب خمس در اشیاء به دست آمده از غواصی را، یک دینار معین کرده است.
۵. صحیحۀ عمار بن مروان دلیل وجوب خمس در مال مخلوط به حرام است.
۶. دلیل اعتبار مجهول بودن صاحب مال، به دلیل صحیحۀ عمار بن مروان است و با شناخت مالک باید برای تعیین مقدار مال مجهول با وی مصالح شود.
۷. آنچه از صحیحۀ عمار بن مروان استفاده می‌شود این است که شارع مکلفین را به تقدیر مال حرام به خمس در صورت جهل مطلق، متعبد کرده است لذا در صورت معین بودن مقدار مال حرام حکم وجوب خمس بر آن مترتب نخواهد شد.
۸. دلیل وجوب خمس زمین بر کافری که آن را از مسلمانی خریداری کرده است، صحیحۀ ابی عبیده حدّاء می‌باشد.
۹. در حکم وجوب خمس در مازاد از هزینه‌های زندگی جز ابن جنید و ابن ابی عقیل کس دیگری مخالفت نکرده است.
۱۰. اطلاق آیه غنیمت و تصریح روایاتی مانند موثقه سماعه، ادله وجوب خمس در اموال مازاد بر هزینه های زندگی می‌باشد.
۱۱. اطلاق آیه غنیمت و موثقه سماعه که دلالت بر وجوب خمس در مازاد از مؤونه می‌کنند با ادله‌ای مانند مکاتبه ابراهیم بن محمد همدانی تقیید زده می‌شود و تعلق وجوب خمس مقید به بعد از کسر هزینه‌های زندگی می‌شود.
۱۲. عدم ثبوت وثاقت ابراهیم بن محمد همدانی در سند علی بن مهزیار باعث تضعیف روایت نمی‌شود زیرا خود علی بن مهزیار اقدام به قرائت نامه حضرت نموده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران

فقا

کتاب انمخس

درس ۵۹

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد حسن خادمی

در درس قبل بحث وجوب خمس در مازاد از هزینه های زندگی در طول یک سال را دنبال کردیم و به موثقه سماعه به عنوان یکی از ادله آن اشاره کردیم. در ابتدای این درس دلیل دیگری را درباره وجوب آن طرح و بررسی خواهیم کرد. در ادامه مباحث این درس به ذکر احکام اختصاصی خمس در مازاد از هزینه های زندگی خواهیم پرداخت. وجوب خمس در مطلق فوائده، ابتدای سال خمسی، زمان تعلق وجوب خمس و عدم وجوب خمس در مال کودک و دیوانه، از جمله احکام اختصاصی خمس در مازاد هزینه های زندگی هستند که به آن در این درس اشاره خواهیم کرد. ارائه و بررسی مستند وجوب خمس در مطلق فوائده، که شامل فوائده حاصل از غیر کاسبی نیز می شود، پایان بخش مباحث ما در این درس خواهد بود.

## متن عربى

و يدلّ على ذلك أيضا: ان المسألة عامّة البلوى، و لازم ذلك شدّة وضوح حكم المسألة فى عصر الأئمّة عليهم السّلام، و حيث لا يحتمل أن يكون ذلك الحكم الواضح هو العدم- و إلّا لما اتّفق الفقهاء إلّا من شدّد على الوجوب- فيلزم أن يكون هو الوجوب. و بهذه الطريقة يمكن التعويض عن التمسك بالإجماع ان أشكل عليه بأنّه محتمل المدرك .

أحكام خاصة بفاضل المؤونة

يجب الخمس فى مطلق الفائدة و ان لم تكن بالاكْتساب خلافاً للمشهور- إلّا الميراث المحتسب، و الهدية التى ليس لها خطر، و المهر، و عوض الخلع- بعد استثناء مؤونة السنة.

و مبدأ السنة بداية حصول الربح فى غير المكتسب و بداية التكبسب فيه.

و يتعلّق الخمس من بداية حصوله و ان جاز التأخير الى نهايتها ارفاقاً.

و لا خمس فى مال الصبى و المجنون.

و المستند فى ذلك:

١- اما وجوبها فى مطلق الفائدة

فلإطلاق آية الغنيمه و بعض النصوص كموثق سماعة المتقدم.

و احتمال الاختصاص بما كان من طويق الاكْتساب- اما لدعوى الاجماع، أو لدعوى ان المسألة ابتلائية فلو كان يجب فى مطلق الفائدة لاشتهر، أو لدعوى سقوط مثل موثق سماعة لإعراض المشهور أو لغير ذلك قابل للتأمل.

فانّ عبائر القدماء لم يصرّح فيها بالاختصاص المذكور و انما اقتصرت فى مقام التمثيل على الصناعات و التجارات و الزراعات، بل ان بعضها قد صرح فيه بالتعميم.

١. فى الغنية، ص ٥٦٩ «و يجب الخمس أيضاً فى الفاضل عن المؤونة الحول على الاقتصاد من كل مستفاد بتجارة أو زراعة أو صناعة أو غير ذلك من وجوه الاستفادة اى وجه كان.

و فى نهاية الشيخ، ص ١٩٦ «و يجب الخمس أيضاً فى جميع ما يغنمه الانسان من أرباح التجارات و الزراعات و غير ذلك.



در درس قبل به بررسی مستندات احکام وجوب خمس در هزینه های مازاد بر زندگی پرداختیم . اطلاق آیه غنیمت و روایاتی مانند موثقه سماعه، دلائلی بودند که برای اثبات وجوب خمس در این مورد به آن اشاره کردیم. البته اطلاق این ادله همان گونه که بیان شد با ادله ای مانند صحیحہ علی بن مهزیار که دلالت بر وجوب خمس بعد از کسر هزینه ها دارد، مقید می شود.

عامّ البلوی بودن این مسأله نیز یکی از ادله وجوب خمس در این مورد می باشد که در این درس به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.

Sco ۱ ➔ ۰۲:۱۷

## عامّ البلوی بودن مسأله وجوب خمس در مازاد

یکی دیگر از ادله‌ای که برای اثبات وجوب خمس در اموال مازاد از هزینه‌های زندگی به آن تمسک شده است، عمومیت ابتلای مردم به این مسأله می‌باشد. با این توضیح که لازمه ابتلای عموم مردم به این مسأله، وضوح حکم آن در زمان حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد؛ زیرا بسیاری از مردم جویای حکم آن بوده و به همین دلیل حکم آن میان ایشان واضح و معلوم بوده است.

از طرف دیگر احتمال این که حکم مسأله عدم وجوب باشد داده نمی‌شود، زیرا در این صورت همه فقها غیر از یک یا دو مورد نادر بر وجوب آن اتفاق نمی‌کردند.

لذا از ضمیمه عمومیت ابتلای مردم به این مسأله و وضوح آن در عصر معصومین علیهم السلام و اتفاق علماء بر وجوب می‌توان استفاده کرد که بر مازاد هزینه‌های زندگی خمس واجب است.

و استدلال بر این مطلب به گونه‌ای که بیان شد می‌تواند جایگزین تمسک به اجماع باشد، زیرا در تمسک به اجماع اشکال شده است که: احتمال دارد اجماع فقهاء بر وجوب خمس در مازاد هزینه‌های زندگی به دلیل روایاتی باشد که در این باب وارد شده است، در نتیجه اجماع محتمل المدرک<sup>۱</sup> می‌باشد و لذا باید روایات را که منشأ اتفاق علماء گردیده مورد بررسی قرار داد، تا اگر درست است مدلولش مورد پذیرش قرار گیرد و اگر درست نیست، مردود تلقی شود. (FG۱)

### تطبیق

و يدلّ علی ذلك أيضا: ان المسألة عامّة البلوی، و لازم ذلك شدّة وضوح حکم المسألة فی عصر الأئمّة علیهم السلام، و حیث لا یحتمل أن یكون ذلك الحکم الواضح هو العدم- و إلاّ لما اتّفق الفقهاء إلاّ من شدّ علی الوجوب- فیلزم أن یكون هو الوجوب. و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند: ابتلاء عموم مردم به این مسأله و لازمه این مطلب وضوح کامل این حکم در زمان ائمه علیهم السلام می‌باشد و از آن جا می‌رود که احتمال نمی‌رود که این حکم عدم وجوب باشد - و الاّ فقهاء غیر از چند مورد نادر اتفاق بر وجوب نمی‌داشتند- پس لازم می‌آید که حکم وجوب باشد.

و بهذه الطريقة یمكن التعویض عن التمسک بالاجماع ان أشکل علیه بانه محتمل المدرک.

و اگر تمسک به اجماع به دلیل محتمل المدرکی بودن آن اشکال شود امکان جایگزینی این شیوه با آن وجود دارد.

۰۸:۰۹ ➔ Sco ۲

## احکام اختصاصی خمس در مقدار زائد بر هزینه‌ها

### وجوب خمس در مطلق فوائد

مشهور از علماء فوائدی را که از غیر طریق اکتساب به دست می‌آید متعلق وجوب خمس نمی‌دانند؛ لکن مصنف بر خلاف نظر ایشان، تمامی فوائد را متعلق خمس می‌داند؛ چه فوائدی که از راه کسب و کار به دست آمده است و چه فوائدی که از غیر اکتساب به دست آمده باشد.

۱. اجماع مدرکی یا محتمل المدرک که مقابل اجماع تعبّدی است، حجّت نیست؛ زیرا حجّیت اجماع از جهت کشف قول معصوم علیه السلام است و از آن جا که مستند اجماع مدرکی یعنی دلیل لفظی و یا غیر لفظی، معلوم و در دسترس فقیه می‌باشد می‌تواند بدان مراجعه کند؛ تا اگر آن دلیل نزد وی معتبر باشد، طبق آن فتوا دهد و گرنه آن را ردّ کند.

## مستثنیات وجوب خمس در مازاد از مؤونه

البته از حکم وجوب خمس مواردی استثناء شده است که حتی کسانی که قائل به وجوب آن در مطلق فوائدها شده‌اند عدم تعلق خمس در این موارد را قبول کرده‌اند. این موارد عبارت‌اند از:

### ارث محتسب

ارث بردن فرزند از والدین یا زوجین از یکدیگر از موارد ارثی می‌باشد که گمان آن برای انسان وجود دارد، در این گونه موارد ارثی که به انسان می‌رسد متعلق وجوب خمس نمی‌باشد.

اما اگر به انسان از کسی که احتمال و گمان آن را نمی‌برد که ارثی برسد، خمس آن واجب خواهد بود.

### هدایا

به اشیائی که از طرف دیگران به انسان هدیه می‌شود، خمس تعلق نمی‌گیرد؛ البته شرط استثناء هدیه از وجوب خمس این است که هدیه ارزش بسیار زیادی نداشته و در حد متعارف باشد.

### مهریه و عوض طلاق خلع

آنچه را که زن از همسر خود به عنوان مهریه می‌گیرد و همچنین آنچه مرد در مقابل رضایت به دادن طلاق از همسر خود دریافت می‌کند، متعلق وجوب خمس نمی‌باشد.

### سال خمسی

ابتدای سال خمسی برای فوائدی که از راه کسب و کار به دست می‌آید، تحصیل اولین سود و برای فوائدی که از راه‌های دیگر به دست می‌آید، زمان به دست آمدن آن‌ها می‌باشد.

### زمان وجوب خمس

باید توجه داشت که وجوب خمس از همان زمان تحصیل فوائدها به عهده انسان می‌آید ولی شرع مقدس در حق مکلفین ارفاق نموده و تاخیر پرداخت آن را تا پایان سال اجازه داده است.

### عدم تعلق خمس به کودک و مجنون

حکم وجوب خمس مربوط به کسانی است که عاقل و بالغ باشند لذا اموال کودک و مجنون متعلق وجوب خمس نمی‌باشد. FG۲

### تطبیق

#### أحكام خاصة بفاضل المؤمنة

أحكام اختصاصی مقدار زائد بر هزینه‌ها

يجب الخمس في مطلق الفائدة و ان لم تكن بالاكْتساب خلافاً للمشهور - إلا الميراث المحتسب، و الهدية التي ليس لها خطر، و المهر، و عوض الخلع - بعد استثناء مؤونة السنة.

در مطلق فائده بعد از کم کردن هزینه‌های یک ساله زندگی، خمس واجب است هر چند بر خلاف نظر مشهور از غیر کاسبی کردن به دست بیاید. غیر از ارثی که رسیدن آن مورد گمان بوده، هدیه ای که ارزش بسیار زیادی نداشته باشد، و مهریه و عوض طلاق خلع.

و مبدأ السنة بداية حصول الربح في غير المكتسب و بداية التکسب فيه.

و اول سال خمسى، ابتدای به دست آمدن سود است در فوائدى که به غير کسب و کار به دست می آید، و ابتدای زمان کسب است در فوائدى که با کسب و کار به دست می آید.

و يتعلق الخمس من بداية حصوله و ان جاز التأخير الى نهايتها ارفاقاً.

و خمس از ابتدای زمان تحصیل فائده، واجب می شود و اگر چه تاخیر آن تا پایان سال ارفاقاً، جائز است.

و لا خمس في مال الصبي و المجنون.

و خمس به مال کودک و مجنون تعلق نمی گیرد.

۱۸:۰۲ → Sco ۳

### مستندات احکامی مذکور

#### دلیل وجوب خمس در مطلق فائده

کتاب (آیه غنیمت)

در اثبات وجوب خمس در مطلق فائده به دست آمده می توان به اطلاق آیه غنیمت تمسک نمود. زیرا وجوب خمس در این آیه بر عنوان غنیمت مترتب شده است و این عنوان بر هر فائده ای که انسان به دست بیاورد صدق می کند، حتی در مواردی که فوائد حاصله از غير کسب و کار باشد.

سنت (موثقه سماعه)

در روایتی که از سماعه نقل شده<sup>۱</sup> امام علیه السلام هر فائده کم و زیادی را به صورت مطلق متعلق وجوب خمس به شمار آورده و لذا اطلاق کلام حضرت شامل فوائد حاصل از غير تکسب نیز می شود.

#### ادله قائلین به اختصاص خمس به فوائد حاصل از کسب و کار

##### اجماع

یکی از دلایلی که قائلین به اختصاص خمس به فوائدى که از کار و کاسبی به دست می آید ادعای اجماع می باشد. ایشان مدعی هستند که بر عدم وجوب خمس در فوائد حاصل از غير کسب و کار اجماع وجود دارد.

##### عام البلوی بودن مسأله

از دیگر ادله ای که ایشان بر عدم وجوب خمس در فوائد به دست آمده از غير کسب و کار به آن تمسک می کنند این است که خمس فوائد حاصله از غير اکتساب یک مسأله ای بوده که عامه مردم با آن سر و کار دارند. و اگر واقعاً خمس در این قسم از فوائد هم واجب بود باید حکم آن میان مردم روشن و مشهور می شد. لذا عدم شهرت حکم میان مردم با توجه به ابتلای عموم ایشان به این مسأله دلالت بر عدم وجوب آن دارد.

۱. سماعه نقل می کند: «از امام کاظم علیه السلام درباره خمس سوال کردم پس حضرت فرمودند: در هر چیزی که مردم فائده ببرند، کم و یا زیاد باشد.» «وسائل الشیعه

الباب ۸ من أبواب ما يجب فيه الخمس الحديث ۶».

## سقوط حجیت دلالت موثقه به دلیل اعراض مشهور

قائلین به اختصاص وجوب خمس به فوائد حاصل از کسب و کار، موثقه عمار را که دلالت بر وجوب خمس در مطلق فوائد می‌کرد، به دلیل اعراض مشهور از آن، از درجه اعتبار ساقط می‌دانند.

### نظر مصنف

به نظر مصنف تمامی این ادله محلّ تأمل و اشکال می‌باشد و عدم تصریح قداماء به اختصاص وجوب خمس برای فوائد حاصل از کسب و کار، دلیل ضعف ادله این گروه می‌باشد؛ زیرا در صورتی که مطلب همان گونه‌ای بود که ایشان استدلال می‌کنند باید حداقل عدّه‌ای از فقهاء در کلام خود به آن اشاره و تصریح می‌کردند.

علاوه بر این که در مقابل عدّه‌ای نیز بر عدم اختصاص و عمومیت حکم نسبت به فوائد حاصل از غیر کسب و کار نیز تصریح کرده‌اند، که به عبارت دو تن از ایشان به عنوان شاهد، اشاره می‌شود:

### کلام ابن زهره

کلام ایشان در کتاب غنیه این است: «و خمس در مازاد هزینه‌های سال بر درآمد به دست آمده از فوایدی که با تجارت یا زراعت یا صناعت یا غیر این موارد به هر صورتی که باشد، واجب است»<sup>۱</sup>.

### کلام شیخ طوسی

کلام ایشان در کتاب نهایه این است: «و هم‌چنین خمس در تمامی آنچه انسان فائده می‌برد از سودهای تجارت ها و زراعت‌ها و غیر این موارد، واجب است»<sup>۲</sup>.

### تطبیق

و المستند فی ذلک:

۱- ام وجوبها فی مطلق الفائدة

فلإطلاق آية الغنيمه و بعض النصوص كموثق سماعة المتقدم.

و احتمال الاختصاص بما كان من طريق الاكتساب- اما لدعوى الاجماع، أو لدعوى ان المسألة ابتلائية فلو كان يجب فی مطلق الفائدة لاشتهر، أو لدعوى سقوط مثل موثق سماعة لإعراض المشهور أو لغير ذلك قابل للتأمل.

فان عبائر القداماء لم یصرّح فیها بالاختصاص المذكور و انما اقتصرت فی مقام التمثیل علی الصناعات و التجارات و الزراعات، بل ان بعضها قد صرح فیہ بالتعمیم<sup>۳</sup>.

مستندات احکامی که ذکر شد.

۱. الغنیه: ص ۵۶۹

۲. نهایه الشیخ: ص ۱۹۶

۳. ففی الغنیه، ص ۵۶۹ «و يجب الخمس أيضاً فی الفاضل عن المؤونة الحول علی الاقتصاد من کل مستفاد بتجارة أو زراعة أو صناعة أو غیر ذلك من وجوه الاستفادة ای وجه کان.

و فی نهایه الشیخ، ص ۱۹۶ «و يجب الخمس أيضاً فی جمیع ما یغنمه الانسان من أرباح التجارات و الزراعات و غیر ذلك.

۱- اما وجوب خمس در مطلق فائده به دلیل اطلاق آیه غنیمت و تصریح بعضی از روایات مانند موثقه سماعه سابق می‌باشد.

و احتمال اختصاص خمس به فوائدی که از طریق کسب و کار به دست می‌آید به ادعای اجماع یا به ادعای این که مسأله مورد ابتلاء بوده و اگر واجب می‌بود بین مردم مشهور می‌شد، یا به ادعای سقوط حجیت موثقه سماعه به دلیل روی گردانی مشهور از آن و غیر این موارد- محل تأمل می‌باشد، به دلیل این که در عبارات قدماء به این اختصاص تصریحی نشده است و فقط در مقام مثال آوردن بر صنعت‌ها و تجارت‌ها و کشاورزی‌ها اکتفاء نموده‌اند بلکه در بعضی از عبارات به عمومیت خمس برای فوائد غیر کسب نیز تصریح شده است.<sup>۱</sup>

Sco ۴ → ۲۷:۰۱

---

۱. برای مثال در غنیه آمده است: «و خمس در مازاد هزینه‌های سال بر درآمد به دست آمده از فوائدی که با تجارت یا زراعت یا صناعت یا غیر این موارد هر صورتی که باشد، واجب است».

و در نهایه شیخ آمده است: «و همچنین خمس در تمامی آنچه انسان فائده می‌برد از سودهای تجارت‌ها و زراعت‌ها و غیر این موارد، واجب است».

۱. لازمه عامّ البلوی بودن حکم خمس در هزینه های مازاد زندگی، وضوح حکم آن در زمان معصومین علیهم السلام می باشد و از آن جایی که فقهاء اتفاق بر وجوب آن دارند، می توان به عنوان دلیلی برای وجوب خمس در مازاد هزینه های زندگی به همین مطلب تمسک کرد.
۲. تمسک به اجماع برای اثبات وجوب خمس در مازاد هزینه های زندگی، به دلیل محتمل المدرکی بودن مورد اشکال قرار گرفته است.
۳. بر خلاف نظر مشهور خمس به فوائدی که از غیر کسب و کار به دست می آید، نیز تعلق می گیرد.
۴. ارث محتسب، هدیّه متعارف، عوض خلع و مهریه از مستثنیات وجوب خمس می باشند.
۵. اول سال خمسی برای فواید حاصل از کسب و کار ابتدای شروع به کار و در غیر آن زمان به دست آمدن فائده می باشد.
۶. خمس از ابتدای زمان تحصیل فائده، واجب می شود و اگر چه تاخیر آن تا پایان سال ارفاقاً، جائز است.
۷. به مال کودک نابالغ و مجنون خمس تعلق نمی گیرد.
۸. وجوب خمس در مطلق فائده به دلیل اطلاق آیه غنیمت و تصریح بعضی از روایات مانند موثقه سماعه می باشد.
۹. بعضی با تمسک به اجماع یا عام البلوی بودن مسئله و عدم شهرت حکم آن میان مردم و عدم حجیت موثقه سماعه در صدد نفی وجوب خمس از فوائدی هستند که از غیر طریق کسب و کار به دست می آید.
۱۰. با توجه به عدم تصریح قدمات به نفی وجوب خمس از فوائدی که به غیر کسب و کار به دست می آید، می توان ادله قائلین به عدم وجوب را نفی کرد.
۱۱. در بعضی عبارات قدمات مانند ابن زهره و شیخ طوسی، به وجوب خمس در فواید حاصل از غیر کسب و کار تصریح شده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرکز مدیریت حوزه های علمیّه خواهران

فقا

کتاب انمخس

دس ۶۰

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد حسن خادمی



در درس گذشته، ارثی که گمان آن برده می شده است و هدیه‌ای که ارزش فوق العاده‌ای ندارد از جمله مواردی بودند که از وجوب خمس استثناء شده بودند، شروع این درس با بررسی مستندات استثناء این دو مورد از وجوب خمس آغاز خواهد شد.

در ادامه به دلیل استثناء دو مورد دیگر از مستثنیات وجوب خمس، مهریه زن و عوض طلاق خلع خواهیم پرداخت. دلیل معیار یک ساله بودن محاسبه هزینه‌ها و شروع سال خمسی از دیگر احکام خمس در مازاد از هزی نه‌های زندگی هستند که در این درس به طرح و بررسی آن پرداخته شده و با ذکر مستند عدم وجوب خمس بر کودک و مجنون، مباحث احکام مخصوص خمس در مازاد هزینه‌های زندگی به پایان خواهد رسید. و سرانجام کیفیت تقسیم خمس و مصرف آن، پایان بخش مباحث این درس خواهد بود.

- ٢- و اما استثناء الميراث المحتسب و الهدية المذكورة، فلصحيحة على بن مهزيار حيث ورد فيها: «... فالغنائم و الفوائد يرحمك الله هي الغنيمة يغنمها المرء، و الفائدة يفيدها، و الجائزة من الإنسان للإنسان التي لها خطر، و الميراث الذي لا يحتسب...».
- ٣- و اما استثناء المهر و عوض الخلع، فقد وجه بعدم صدق الفائدة عليهما بعد كون الأول فى مقابل منح الزوجة زمام امرها بيد الزوج، والثانى فى مقابل تنازل الزوج عن الزوجية و حقوقها الثابتة له.
- ٤- و اما استثناء المؤونة، فلمكاتبة الهمدانى المتقدمة و غيرها. هذا فى غير مؤونة تحصيل الربح، و اما هى فلا يحتاج استثناءؤها الى دليل لعدم صدق الفائدة إلّا بلحاظ ما زاد عليها.
- ٥- و اما تقدير المؤونة بالسنة، فلإطلاق المقامى، فإن مؤونة الشخص تقدّر عادة بالسنة دون الشهور أو الأيام، و حيث إنّ النصوص اطلقت كلمة المؤونة فلا بدّ ان يكون ذلك من باب الحوالة على العادة المذكورة.
- ٦- و أما تحديد مبدأ السنة بما ذكر، فهو المشهور. و قد وجه بأن مصداق سنة الربح عرفا فى المكتسب هو بداية التكبسب، و فى غيره بداية حصول الفائدة.
- ٧- و أما أن التعلق من بداية حصول الفائدة، فلاستفادة ذلك من آية الغنيمة و موثقة سماعة المتقدمة، فإن ظاهر «فان لله خمس» و «ففيه الخمس» إن ذلك من حين صدق الغنيمة و الفائدة.
- و أما جواز التأخير إرفاقا، فقد استدللّ له بأنّ الخمس لما كان بعد استثناء المؤونة المقدرّة بسنة و هى تدريجية الحصول، فيلزم من ذلك جواز التأخير.
- ٨- و اما انه لا خمس على الصبى و المجنون، فلإطلاق القلم المرفوع لقلم الوضع أيضا و لا وجه لتخصيصه بقلم التكليف فيكون حاكما على الأدلة الأولى.
- و بعد هذا لا وجه لاحتمال توجه التكليف الى الولى، و على تقدير فرضه فهو منفى بالبراءة.
- كيفية تقسيم الخمس
- المشهور تقسيم الخمس الى سقّ أسهم ثلاثة منها للإمام عليه السّلام و ثلاثة لبنى هاشم و لا يلزم البسط عليهم.
- و فى كيفية صرف السهم المبارك للإمام عليه السّلام خلاف.

## دلیل استثناء ارث و هدیه از وجوب خمس

دلیل این مسأله روایتی است که علی بن مهزیار نقل می‌کند. در بخشی از این روایت آمده است: «...پس غنائم و فوائد خدا تو را رحمت کند- آن غنائمی است که مرد به غنیمت می‌برد و فوائدی است اسفاده می‌کند، و جائزه‌ای که از برای انسان می‌رسد و ارزش بسیار زیادی دارد و ارثی که گمان آن برده نمی‌شده است...»<sup>۱</sup>.  
طبق این روایت هدیه‌ای که ارزش بسیار زیادی دارد و ارثی که گمان آن برده نمی‌شود از موارد وجوب خمس می‌باشند که مفهوم آن می‌شود: در هدیه‌ای که متعارف است و ارزش بسیار زیادی ندارد و ارثی که گمان آن برده می‌شده است، خمس واجب نیست. لذا مفهوم این روایت دلیل استثناء این دو مورد از موارد وجوب خمس می‌باشد.

### تطبیق

۲- و اما استثناء المیراث المحتسب و الهدیه المذكورة، فلصحیحة علی بن مهزیار حیث ورد فیها: «... فالغنائم و الفوائد یرحمک الله هی الغنیمة یغنمها المرء، و الفائدة یفیدها، و الجائزة من الإنسان للإنسان التی لها خطر، و المیراث الذی لا یحتسب...»<sup>۲</sup>.  
۲- و اما استثناء ارثی که گمان آن داده می‌شده و هدیه‌ای که ارزش بسیار زیادی ندارد به دلیل صحیحة علی بن مهزیار می‌باشد زیرا در آن آمده است: «...پس غنائم و فوائد خدا تو را رحمت کند- آن غنائمی است که مرد به غنیمت می‌برد و فوائدی است که اسفاده می‌کند، و جائزه‌ای که از برای انسان می‌رسد و ارزش بسیار زیادی دارد و ارثی که گمان آن برده نمی‌شده است...».

Sco ۱ → ۰۳:۳۰

## دلیل استثناء مهریه و عوض خلع از وجوب خمس

عدم صدق فائده بر این دو عنوان دلیل عدم تعلق خمس به آن‌ها بیان شده است. زیرا مهریه‌ای که زن دریافت می‌کند در مقابل حق زوجیت و تمتعی است که به مرد واگذار می‌کند و از آن‌جائی که عرفاً به عوض اطلاق فائده نمی‌شود، به مهریه خمس تعلق نمی‌گیرد.

در مورد عوضی که مرد در طلاق خلع می‌گیرد، نیز این سخن می‌آید زیرا مرد در عوض دریافت آن از حقوق زوجیت خود عقب نشینی کرده و زوجه خود را طلاق می‌دهد.

### تطبیق

۳- و اما استثناء المهر و عوض الخلع، فقد وجه بعدم صدق الفائدة علیهما بعد کون الأول فی مقابل منحة الزوجة زمام امرها بید الزوج، والثانی فی مقابل تنازل الزوج عن الزوجية و حقوقها الثابتة له.  
۳- و اما برای استثناء مهریه و عوض خلع توجیه آورده شده است که فائده بر این دو صدق نمی‌کند؛ زیرا مهریه در مقابل واگذاری زن، سررشته امورش را به مرد می‌باشد و عوض خلع در مقابل عقب نشینی مرد از زوجیت و حقوقی که برای او ثابت است، می‌باشد.

Sco ۲ → ۰۷:۰۴

۱. وسائل الشیعة الباب ۸ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۵.

۲. وسائل الشیعة الباب ۸ من أبواب ما یجب فیہ الخمس الحدیث ۵.

## دلیل استثناء هزینه‌های زندگی از وجوب خمس

در مورد عدم تعلق خمس به هزینه‌هایی که برای زندگی مصرف می‌شود می‌توان به مکاتبه همدانی که در مباحث پیشین به آن اشاره شد تمسک نمود زیرا در آن وارد شده بود: «خمس بر او بعد از هزینه هایش و هزینه های خانواده اش و خراجی که به سلطان می‌دهد واجب است».

اما درباره عدم تعلق خمس به هزینه‌هایی که برای به دست آوردن درآمد و سود مصرف می‌شود باید بگوئیم که موضوع وجوب خمس «غنیمت» اساساً بر این هزینه‌ها صدق نمی‌کند، تا در پی دلیلی برای استثناء آن از حکم وجوب خمس باشیم. لذا در مورد عدم وجوب خمس در این گونه هزینه‌ها نیازی به دلیل نداریم.

### تطبيق

۴- و اما استثناء المؤمنة، فلمکاتبه الهمدانی المتقدمة و غيرها. هذا فی غیر مؤونة تحصيل الربح، و اما هی فلا یحتاج استثناءها الی دلیل لعدم صدق الفائدة إلا بلحاظ ما زاد علیها.

۴- و اما استثناء هزینه‌های زندگی به دلیل مکاتبه همدانی است که گذشت و غیر این مکاتبه . این دلیل برای غیر هزینه‌هایی است که برای به دست آوردن سود هزینه می‌شود و اما استثناء هزینه‌هایی که برای به دست آوردن سود مصرف می‌شود نیازی به دلیل ندارد زیرا فائده بر غیر مازاد آن صدق نمی‌کند.

Sco ۳ → ۱۰:۴۷

## دلیل محاسبه یک ساله هزینه‌ها

در هیچ روایتی به این که باید هزینه‌های یک سال در نظر گرفته شود اشاره‌ای نشده است، بلکه به صورت مطلق از کسر هزینه‌ها برای محاسبه خمس سخن گفته شده است. لکن از آن جایی که روایات ما به عرف القاء شده و در نزد عرف معمولاً برای برنامه‌ریزی و اندازه‌گیری هزینه‌ها سال در نظر گرفته می‌شود نه ماه و یا روز، اطلاق این روایات را حمل بر همان عادت عرفی کرده و ملاک محاسبه هزینه‌ها را در یک سال ملاک قرار می‌دهیم.

## دلیل ابتدای سال خمسی

و اما این که شروع سال خمسی در فوایدی که با کسب و کار به دست می‌آیند زمان تحصیل سود و در فواید حاصل از غیر کسب و کار اولین زمان به دست آمدن آن‌ها می‌باشد به دلیل شهرتی است که این قول میان علماء دارد. البته در توجیه آن عرفی بودن در نظر گرفتن ابتدای سال به گونه‌ای که ذکر شد، نیز بیان شده است.

## دلیل زمان تعلق وجوب خمس

در احکام خمس اشاره شد که وجوب خمس از همان ابتدای به دست آمدن فواید به عهده مکلف خواهد آمد برای این مسأله می‌توان به دو دلیل تمسک کرد:

### ۱. آیه خمس

ظاهر آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» بر وجوب خمس از هنگامی که فوایدی برای انسان حاصل می‌شود دلالت می‌کند.

۱. الانفال: ۴۱.

ظاهر موثقه سماعه «إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَارًا فَفِيهِ الْخُمْسُ»<sup>۱</sup> نیز بر وجوب خمس از زمانی که غنیمت و فائده صدق می کند که همان اولین زمان به دست آوردن آن باشد، دلالت می کند.

### جواز تأخیر پرداخت خمس تا پایان سال.

برای ارفاق شرع مقدس مبنی بر جواز تأخیر پرداخت خمس تا پایان سال خمسی چنین استدلال شده است که لازمه تعلق خمس به آن چه بعد از کسر هزینه های یک سال باقی می ماند، جواز تأخیر آن تا پایان سال است زیرا صرف هزینه ها در یک سال یک امر تدریجی است و برای این که انسان بتواند از مقدار خمس به صورت دقیق آگاه شود باید تا پایان سال صبر کند، تا مقدار مازاد هزینه های یک سال مشخص شود.

### تطبیق

- ۵- و اما تقدیر المؤمنة بالسنة، فلإطلاق المقامي، فإن مؤونة الشخص تقدر عادة بالسنة دون الشهر أو الأيام، و حيث إن النصوص اطلقت كلمة المؤمنة فلا بد أن يكون ذلك من باب الحوالة على العادة المذكورة.
- ۵- و اما این که باید هزینه های یک سال محاسبه شود به دلیل اطلاق مقامی است، زیرا هزینه ها معمولاً یک ساله محاسبه می شوند نه به صورت ماهانه یا روزانه و به دلیل این که روایات کلمه «مؤونه» را مطلق آورده اند ناگزیر این اطلاق باید از باب حواله به عرف و عادت مذکور باشد.
- ۶- و أما تحديد مبدأ السنة بما ذكر، فهو المشهور. و قد وجّه بأن مصداق سنة الربح عرفاً في المكتسب هو بداية التكبس، و في غيره بداية حصول الفائدة.
- ۶- و اما تعیین شروع سال خمسی به آنچه که ذکر شد، به دلیل قول مشهور می باشد و بعضی آن را این گونه توجیه کرده اند که مصداق سال سود، در کسب و کار نزد عرف شروع کسب می باشد و در غیر آن اولین زمان به دست آمدن فائده می باشد.
- ۷- و أما أن التعلق من بداية حصول الفائدة، فلاستفادة ذلك من آية الغنيمة و موثقة سماعه المتقدمة، فإن ظهر «فان لله خمسة» و «ففيه الخمس» إن ذلك من حين صدق الغنيمة و الفائدة.
۷. و اما تعلق وجوب خمس از اولین زمان به دست آمدن فائده، به دلیل استفاده این حکم از آیه غنیمت و موثقه سماعه سابق می باشد زیرا ظاهر «فان لله خمسة» و «ففيه الخمس» این است که وجوب خمس از همان زمانی است که غنیمت و فائده صدق کند.
- و أما جواز التأخير إرفاقاً، فقد استدلل له بأن الخمس لما كان بعد استثناء المؤمنة المقدره بسنة و هي تدرجية الحصول، فيلزم من ذلك جواز التأخير.

۱. التهذيب، ج ۴، ص ۱۲۴، ح ۳۵۶.

و اما برای جایز بودن تاخیر آن از باب ارفاق، استدلال شده است به این که ، از آنجائی که خمس بعد از کم کردن هزینه‌های یک سال زندگی می‌باشد و این امر به تدریج حاصل می‌شود، لذا لازمه این مطلب جائز بودن تاخیر پرداخت خمس می‌باشد.

Sco ۴ → ۲۰:۵۴

## دلیل استثناء اموال کودک و مجنون از وجوب خمس

در کتب احادیث روایتی از وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که به حدیث «رفع قلم» مشهور شده است در این روایت آمده است: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيْقَ وَ عَنِ الطُّفْلِ حَتَّى يَبْلُغَ» (از سه نفر قلم تکلیف برداشته شده است: از شخصی که خواب است تا وقتی بیدار شود و از مجنون تا وقتی که عاقل شود و از کودک تا هنگامی که به بلوغ برسد).

با توجه به این که شریک بودن خدا و رسول و ذوی القربی در منافی که انسان به دست می آورد یک حکم وضعی است و اطلاق این روایت نیز شامل رفع قلم نسبت به احکام وضعیه می شود، در نتیجه دلیل وجوب خمس از مجنون و کودک برداشته شده و دلیل رفع قلم حاکم بر آن خواهد بود.

بله اگر حدیث «رفع قلم» اختصاص به احکام تکلیفیه داشت، حکم وضعی وجوب خمس شامل کودک و مجنون نیز می شد. لکن دلیلی برای اختصاص حدیث به احکام تکلیفیه وجود ندارد.

### عدم وجوب خمس بر ولی کودک و مجنون

با توجه به بیانی که برای عدم وجوب خمس برای کودک و مجنون ارائه شد دلیلی نیز برای توجه تکلیف به ولی کودک یا مجنون نیز وجود ندارد. زیرا اصلاً حکمی (نه وضعی و نه تکلیفی) متوجه مجنون و کودک نشده است که ولی این دو متصدی انجام آن شود.

در عین حال اگر کسی در توجه تکلیف به ولی مجنون یا کودک شک کند، با قاعده براءت آن را نفی خواهیم کرد. FG۱

### تطبیق

۸- و اما انه لا خمس على الصبي و المجنون، فلاطلاق القلم المرفوع لقلم الوضع أيضا و لا وجه لتخصيصه بقلم التكليف فيكون حاکم على الأدلة الأولية.

۸- و اما این که مال کودک و مجنون خمس ندارد به علت شمول دلیل رفع قلم از کودک و مجنون برای قلم وضع می باشد و دلیلی برای اختصاص آن به قلم تکلیف وجود ندارد، پس دلیل رفع قلم حاکم بر ادله اولیه می باشد. و بعد هذا لا وجه لاحتمال توجه التكليف الى الولي، و على تقدير فرضه فهو منفي بالبراءة.

و با توجه به این مطلب دلیلی برای احتمال توجه تکلیف به ولی کودک یا مجنون وجود ندارد و فرض احتمال و شک در آن با قاعده براءت نفی خواهد شد. Sco ۵ ➔ ۲۶:۳۹

### کیفیت تقسیم خمس

مشهور علمای امامیه قائل شده اند که خمس به شش سهم تقسیم می شود، که سه سهم از آن متعلق به وجود مبارک امام علیه السلام می باشد و سه سهم دیگر برای بنی هاشم می باشد که باید برای مساکین و یتیم ها و ابن سبیل هائی که از بنی هاشم می باشند مصرف شود. البته در مصرف آن برای سادات لازم نیست که حتماً در بین همه ایشان به صورت مساوی تقسیم شود بلکه صرف آن در هر یک از سه گروهی که بیان شد، جائز است.

۱. بحار الأنوار: ج ۸۵، ص: ۱۳۴.

و در کیفیت مصرف سهم مبارک امام علیه السلام اختلاف نظر و اقوال متعددی وجود دارد که در ادامه بحث به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد. FG۲

### تطبيق

کیفیت تقسیم الخمس

کیفیت تقسیم خمس

المشهور تقسیم الخمس الی ستة أسهم ثلاثة منها للإمام علیه السلام و ثلاثة لبنی هاشم و لایلزم البسط علیهم.

طبق نظر مشهور خمس به شش سهم تقسیم می شود: سه سهم برای امام علیه السلام و سه سهم برای بنی هاشم. و لازم نیست که بر همه بنی هاشم تقسیم شود.

و فی کیفیت صرف السهم المبارک للإمام علیه السلام خلاف.

و در کیفیت مصرف سهم مبارک امام علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد.

Sco ۶ → ۳۰:۲۹



۱. استثناء ارث محتسب و هدیة متعارف به دلیل مفهوم صحیحہ علی بن مهزیار می باشد.
۲. عدم صدق فائده بر مهریه زن و عوض طلاق خلع، به عنوان دلیل استثناء این دو مورد از وجوب خمس بیان شده است.
۳. در استثناء هزینه‌هایی که برای زندگی مصرف می شود، می توان به مکاتبه همدانی تمسک کرد.
۴. استثناء هزینه‌هایی که برای به دست آوردن درآمد و سود مصرف می شود، نیاز به دلیل ندارد زیرا بر این هزینه‌ها فائده صدق نمی کند.
۵. با توجه به سکوت روایات از تعیین مقدار زمانی محاسبه هزینه‌ها و اطلاق کلمه «مؤونه» در روایات، چاره ای جز مراجعه به عرف در تعیین آن نداریم و عرف نیز عادتاً معیار محاسبه هزینه‌ها را یک سال قرار می دهد.
۶. دلیل تعیین شروع سال خمسی برای فواید حاصل از کسب و کار، ابتدای کسب و برای فواید حاصل از غیر آن، زمان حصول فائده، قول مشهور می باشد.
۷. ظاهر آیه خمس «فان لله خمس» و موثقه سماعه «ففيه الخمس» دلیل تعلق وجوب خمس از اولین زمان به دست آمدن فائده می باشد.
۸. وجوب خمس بعد از کم کردن هزینه‌های یک سال زندگی می باشد و این امر به تدریج حاصل می شود. لازمه این مطلب جائز بودن تاخیر پرداخت خمس تا پایان سال می باشد.
۹. شمول دلیل «رفع قلم» از کودک و مجنون نسبت به احکام وضعی، دلیل عدم تعلق وجوب خمس به اموال این دو می باشد.
۱۰. بعد از رفع حکم وضعی از کودک و مجنون دلیلی برای توجه تکلیف به ولی این دو وجود ندارد و بر فرض احتمال با قاعده براءت نفی خواهد شد.
۱۱. طبق نظر مشهور خمس به شش سهم تقسیم می شود: سه سهم برای امام علیه السلام و سه سهم برای بنی هاشم. و لازم نیست که بر همه بنی هاشم تقسیم شود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرکز مدیریت حوزه های علمیّه خواهران

فقا

کتاب انمخس

دس ۶۱

استاد: حجت الاسلام والمسلمین امینی

آموزشیار: محمد حسن خادمی

مشهور فقهاء خمس را به شش سهم تقسیم کرده‌اند که سه سهم آن را سهم امام و سه سهم دیگر را برای بنی هاشم قرار داده‌اند.

این درس را با بررسی مستندات این تقسیم بندی آغاز خواهیم کرد.

در توجیه مالکیت امام نسبت به سه سهم اول دو احتمال وجود دارد: این سهم ملک شخصی امام باشد از آن جهت که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و یا امام از این جهت که صاحب منصب امامت است مالک این سهم باشد. بررسی و تحلیل این دو احتمال در ادامه مباحث این درس مطرح خواهد شد.

در این که ظاهر آیه شریفه در مقام بیان مصرف خمس برای بنی هاشم می‌باشد یا بر مالکیت ایشان بر این سهم دلالت دارد، از اختلافاتی است که در مباحث امروز به طرح و بررسی آن خواهیم پرداخت.

کیفیت مصرف سهم امام علیه السلام در زمان غیبت آن حضرت از مسائل بحث برانگیزی است که معرکه آراء علماء می‌باشد که نقل چهارده قول در کتاب حدائق شاهد خوبی بر این مدعاست. اشاره‌ای اجمالی به این بحث پایان بخش مباحث ما در کتاب خمس خواهد بود.

والمستند فى ذلك:

١- اما التقسيم الى الستة -خلافًا لقول لم يعرف قائله منا بالتقسيم الى خمسة، بحذف سهم الله سبحانه - فلاية الغنيمة، فإنه بناء على إرادة مطلق الفائدة من الغنيمة فالأمر واضح، و اما بناء على اختصاصها بغنيمة الحرب فالدليل الدال على وجوب الخمس فى بقية الأقسام من دون بيان المصرف يدل على لزوم كون التقسيم بالنحو المذكور فى آية الغنيمة و إلا لأشير إلى غيره.

٢- و اما ان الثلاثة الاولى منها للإمام عليه السلام، فلصحيحة أحمد بن محمد بن أبي نصر عن الامام الرضا عليه السلام: « سئل عن قول الله عزّ و جل: و اعلموا انما غنمتم من شىء فان الله خمسهُ و لرسول و لذى القربى، فقيل له: فما كان الله فللمن هو؟ فقال: لرسول الله صلى الله عليه و آله وسلم، و ما كان لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فهو للامام. فقيل له: أفرأيت إن كان صنف من الاصناف اكثر و صنف اقل ما يصنع به؟ قال: ذلك الى الامام، أ رأيت ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كيف يصنع؟ أ ليس إنما كان يعطى على ما يرى؟ كذلك الامام.»

و على هذا فهى فى مثل زماننا ترجع الى امامنا المنتظر ارواحنا له الفداء.

و هذا واضح بناء على كون ملكية الامام عليه السلام لها ملكية شخصية، و أما بناء على كون ملكيته لها بما هو صاحب منصب - و أن كونه للإمام حيثية تقييدية لا تعليلية كما قد يدعم ذلك التعبير فى الصحيحة بالامام دون ابن رسول الله صلى الله عليه و آله - فهى راجعة اليه عليه السلام ايضا بما انه صاحب المنصب و يتصرف فيها الفقيه على كلا التقديرين من باب نيابته عن صاحب المنصب و هو الحجة المنتظر ارواحنا له الفداء.

٣- و أما بالنسبة الى الاسهم الثلاثة الأخيرة، فالمشهور أنها لخصوص بنى هاشم - خلافًا للعامة، و لربما ينسب الى ابن جنيد ايضا مع استغناء ذى القربى - و ادعى الضرورة على ذلك التى لا يحتاج معها الى دليل.

و بعض النصوص ذات السند ضعيف دلت على ذلك ايضا، و لا يضر ضعف سندها بعد الضرورة.

٤- و أما عدم لزوم البسط، فلأن الآية الكريمة بصدد بيان المصرف دون ملكية كل صنف لقرينتين:

أ- ان الوارد كلمة «اليتامى» و «المساكين» بنحو الجمع المحلى باللام، و لازم ذلك بناء على إرادة ظاهر الآية اس تبعاب جميع افراد اليتامى و المساكين، و هو لو كان ممكنا غير محتمل فى نفسه.

ب- يلزم حفظ حصة ابن السبيل لو لم يكن موجودا فى البلد و هو غير محتمل ايضا.

و بذلك يتعين كون المقصود بيان المصرفية.

٤- و اما كيفية صرف السهم المبارك للإمام عليه السلام زمن الغيبة

فقد نقل صاحب الحدائق فى ذلك أربعة عشر قولاً لا يجدى التعرض لها.

و المعروف بين جملة من المتأخرين ما يلى: إن الامر فى السهم المبارك يدور بين دفنه أو إيداعه مع الوصية به يدا بيد أو غير ذلك من الاحتمالات التى نقلها صاحب الحدائق التى يعرض فيها السهم المبارك للأتلاف بلا مبرر عقلائي، فلا بدّ و أن نتصرف

فيه بما نحرز معه رضا الامام عليه السلام، و ليس ذلك الا صرفه في تشييد الدين و دعائه، و من اوضح مصاديق ذلك صرفه في مجال الحوزات العلمية التي يحفظ الدين ببقائها.

و يلزم ان يكون ذلك تحت اشراف الفقيه بالدفع اليه أو استثنائه إما لضرورة ارتباط الناس بمقام المرجعية او لكون ذلك مقتضى النيابة عن الامام عليه السلام. و هذا ان لم يقتض الجزم باعتبار اشراف الفقيه، فلا اقل من احتمال، و هو كاف لعدم جواز تصرف الشخص في الاموال التي لا ترجع اليه الا مع احراز الرضا بنحو الجزم.

## مسئله‌ات احکام تقسیم خمس

### دلیل تقسیم خمس به شش سهم

#### آیه غنیمت

با توجه به آیه شریفه غنیمت: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ». خمس سهم خدا، رسول خدا، امام، یتیمان، مساکین و ابن سبیل می‌باشد. در مقابل این قول یک قول مخالفی نیز وجود دارد که با حذف سهم خدا از میان این شش سهم، قائل به تقسیم خمس به پنج سهم می‌باشد که البته قائل آن مشخص نمی‌باشد.

#### اشکال

در صورتی استناد به آیه شریفه غنیمت در اثبات شش سهم برای خمس صحیح است که این «غنیمت» در این آیه اطلاق داشته باشد و شامل همه اقسام خمس باشد، اما اگر ما «غنیمت» در این آیه شریفه را اختصاص به غنائم جنگی بدانیم، استناد به این آیه شریفه برای اثبات تقسیم خمس به شش سهم صحیح نخواهد بود.

#### جواب

در صورتی که آیه شریفه اختصاص به غنائم جنگی داشته باشد بر مدعای ما نیز دلالت خواهد داشت؛ زیرا در ادله و جوب خمس در اقسام دیگر سخنی از چگونگی تقسیم آن به میان نیامده است و همین امر سبب می‌شود که تقسیم خمس در اقسام دیگر آن نیز به همین گونه باشد که در آیه شریفه ذکر شده است زیرا در صورتی که غیر این بود، شارع حتماً آن را بیان می‌فرمود.

### دلیل اختصاص سه سهم اول به امام علیه‌السلام

#### صحیحۀ احمد بن محمد بن ابی نصر

در آیه شریفه «غنیمت» بیان شد که خمس به شش سهم تقسیم می‌شود که سه سهم آن برای خدا و رسول خدا و امام می‌باشد. در کیفیت تقسیم خمس نیز بیان کردیم که سه سهم اول برای امام می‌باشد، و سهم خدا و رسول نیز به ایشان اختصاص داده می‌شود. مستند این مطلب صحیحۀ احمد بن محمد بن ابی نصر می‌باشد که روایتی از امام رضا علیه‌السلام را در همین موضوع نقل می‌کند.

«از قول خداوند عزوجلّ سوال شد: و بدانید خمس آن چه را به غنیمت می‌برید برای خدا و رسولش و نزدیکان پیامبر، می‌باشد. پس گفته شد آن چه سهم خداست برای کیست؟ حضرت فرمودند: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن چه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، برای امام می‌باشد. پس سوال شد: نظر شما در جائی که گروهی بیشتر و گروهی کمتر باشند، چیست؟ چگونه باید عمل شود؟ حضرت فرمود: امر آن به دست امام است آیا ندیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه عمل می‌کرد؟ آیا این گونه نبود که به هر کس می‌خواستند، اعطاء می‌کردند؟ امام نیز همین گونه است.»<sup>۱</sup>

۱. وسائل الشیعة الباب ۲ من أبواب قسمة الخمس الحدیث ۱.

ظاهر این صیغیحه به روشنی بر اختصاص سه سهم اول برای امام علیه السلام دلالت دارد، لذا در زمان ما سهم امام متعلق به وجود مبارک امام عصر عج الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

### کیفیت ملکیت امام علیه السلام

در کیفیت ملکیت امام علیه السلام نسبت به سه سهم اول بحثی شده است که به طرح و بررسی آن می پردازیم. با توجه به روایتی که از امام رضا علیه السلام نقل شد، دو احتمال در سبب ملکیت امام وجود دارد:

#### ملکیت امام از باب حیثیت تعلیلیه<sup>۱</sup>

یک احتمال در روایت این است که مالکیت امام علیه السلام به این علت باشد که فرزند رسول خداست یعنی حیثیت تعلیلیه باعث مالکیت امام علیه السلام شده باشد در این صورت ملکیت سه سهم اول برای امام ملکیت شخصی به شمار می آید.

#### حیثیت تقییدیه<sup>۲</sup>

احتمال دیگر که در ملکیت امام داده می شود این است مالکیت وی به دلیل حیثیت تقییدیه باشد، یعنی امام مالک سه سهم می باشد به دلیل آن که صاحب منصب امامت می باشد و در واقع امام بودن او موضوعیت برای مالکیت داشته نه فرزند رسول خدا بودن، که در این صورت این اموال به امام علیه السلام ارجاع داده می شود از این جهت که او صاحب منصب امامت می باشد.

با توجه به تعبیر «امام» که در روایت آمده بود، احتمال دوم با ظاهر روایت مناسبت بیشتری دارد.

### تصرفات فقیه در سهم امام علیه السلام

باید توجه داشته باشیم که چه از حیث فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و چه از حیث صاحب منصب امامت بودن این سه سهم به امام علیه السلام می رسد و در زمان ما نیز به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف ارجاع داده می شود، و فقیه از آن حیث که از امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف نیابت دارد و نائب حضرت به شمار می آید می تواند در سهم امام علیه السلام تصرف کند.

### دلیل اختصاص سه سهم دیگر به بنی هاشم

#### شهرت فتوائی

مشهور علمای امامیه فتوا داده اند که سه سهم دیگر مخصوص به اولاد هاشم دارد در مقابل اهل سنت که سه سهم دیگر را مختص به اولاد هاشم نمی دانند. البته در میان فقهاء امامیه نیز به ابن جنید چنین نسبت داده شده است: در صورتی که بنی هاشم بی نیاز باشند این سه سهم به ایشان اختصاص ندارد.

۱. بیشتر بدانیم: حیثیت تعلیلیه عبارت است از علت و واسطه بودن در ثبوت حکم برای موضوع. حیثیت تعلیلیه، موضوع حکم را محدود نمی کند؛ در نتیجه بقای حکم وابسته به بقای آن نیست.

۲. بیشتر بدانیم: حیثیت تقییدی عبارت است از آنچه که موضوع حکم را مقید می کند؛ در نتیجه دایره موضوع محدود به آن می شود؛ بلکه در حقیقت، حیثیت تقییدی، موضوع حکم است، و در نتیجه بقای حکم منوط به بقای آن می باشد، مانند حقی که برای عنوان «عالم» قرار داده شده است. در اینجا عنوان «عالم» برای صاحب حق، حیثیت تقییدی به شمار می رود و موضوع آن، حق می باشد. در نتیجه با زوال آن عنوان، این حق نیز زایل می شود.

## ضرورت مذهب

در هر صورت بعضی اختصاص سه سهم دیگر را برای بنی هاشم از ضروریات مذهب به شمار آورده اند که در این صورت نیازی به اقامه دلیل برای آن نمی‌باشد.

## روایات

بر اختصاص سه سهم دیگر به بنی هاشم روایاتی ضعیف‌السندی نیز دلالت دارد که البته با توجه به ضروری بودن این مطلب ضعف سندی این روایات ضرری در اثبات مطلب نمی‌رساند.

## تطبیق

و المستند فی ذلک:

و مستندات این احکام عبارت است از:

- ۱- اما التقسیم الی الستة - خلافاً لقول لم يعرف قائله منا بالتقسيم الی خمسة، بحذف سهم الله سبحانه<sup>۱</sup> - فلا یة الغنیمة،
- ۱- اما تقسیم آن به شش سهم - بر خلاف قول تقسیم به پنج سهم با حذف سهم خداوند سبحانه و تعالی، که گوینده آن از اصحاب امامیه معلوم نیست - به دلیل آیه غنیمت می‌باشد؛  
فإنه بناء علی إرادة مطلق الفائدة من الغنیمة فالأمر واضح،  
زیرا بناء بر استفاده مطلق فوائد از غنیمت در این آیه که امر روشن است  
و اما بناء علی اختصاصها بغنیمة الحرب فالدلیل الدال علی وجوب الخمس فی بقية الأقسام من دون بیان المصرف یدل علی لزوم کون التقسیم بالنحو المذكور فی آیه الغنیمة و إلا لأشیر إلی غیره.
- و اما بناء بر اختصاص غنیمت به غنائم جنگی، دلیلی که بر وجوب خمس در بقیه موارد دلالت می‌کند در حالی که شیوه مصرف آن را بیان نمی‌کند، بر این امر دلالت می‌کند که باید تقسیم به همان صورتی باشد که در آیه بیان شده است و اگر غیر از این بود باید به آن اشاره می‌شد.
- ۲- و اما ان الثلاثة الاولی منها للإمام علیه السلام، فلصحیحة أحمد بن محمد بن أبی نصر عن الامام الرضا علیه السلام: «سئل عن قول الله عزّ و جلّ: و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة و للرسول و لذی القربی،
- ۲- و اما این که سه سهم اول از شش سهم برای امام علیه السلام می‌باشد به دلیل صحیحة احمد بن محمد بن أبی نصر از امام رضا علیه السلام می‌باشد که «سوال شد از قول خداوند عزوجل: و بدانید خمس آنچه را به غنیمت می‌برید برای خدا و رسولش و نزدیکان پیامبر، می‌باشد.
- فقیل له: فما كان لله فلمن هو؟ فقال: لرسول الله صلى الله عليه و آله وسلم، و ما كان لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فهو للإمام.
- پس گفته شد آنچه سهم خداست برای کیست؟ حضرت فرمودند: برای رسول خدا صلى الله عليه و آله و آن چه برای رسول خدا صلى الله عليه و آله می‌باشد، برای امام می‌باشد.

۱. جواهر الکلام ۱۶: ۸۹.



فقيل له : أفرأيت إن كان صنف من الاصناف اكثر و صنف اقل ما يصنع به؟ قال: ذلك الى الامام، أ رأيت ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كيف يصنع؟ أ ليس إنما كان يعطى على ما يرى؟ كذلك الامام»<sup>۱</sup>.

پس سوال شد: نظر شما در جایی که گروهی بیشتر و گروهی کمتر باشند، چیست؟ چگونه باید عمل شود؟ حضرت فرمود: امر آن به دست امام است آیا ندیدید که رسول خدا صلى الله عليه و آله چگونه عمل می کرد؟ آیا این گونه نبود که به هر کس می خواستند، اعطاء می کردند؟ امام نیز همین گونه است».

و على هذا فهى فى مثل زماننا ترجع الى امامنا المنتظر ارواحنا له الفداء.

و بنابراین سهم امام در مثل زمان ما به امام منتظر ارواحنا له الفداء ارجاع داده می شود.

و هذا واضح بناء على كون ملكية الامام عليه السلام لها ملكية شخصية،

و این مطلب بنابراین که ملکیت این سهم برای امام علیه السلام، ملکیت شخصی باشد روشن است.

و أما بناء على كون ملكيته لها بما هو صاحب منصب - و أن كونه للإمام حيثية تقيدية لا تعليلية كما قد يدعم ذلك التعبير فى

الصحيحة بالامام دون ابن رسول الله صلى الله عليه و آله - فهى راجعة اليه عليه السلام ايضا بما انه صاحب المنصب

و اما اگر ملکیت این سهم برای امام بناء بر صاحب منصب امامت بودن باشد - و این که سهم برای امام می باشد حیثیت

تقیدیه باشد نه تعلیلیه همچنانکه تعبیر به امام نه ابن رسول الله صلى الله عليه و آله نیز در صحیحه با همین مطلب

مناسبت دارد- پس در این صورت نیز به ایشان علیه السلام داده می شود از جهت این که صاحب منصب امامت است.

و يتصرف فيها الفقيه على كلا التقديرين من بلب نيابته عن صاحب المنصب و هو الحجة المنتظر ارواحنا له الفداء .

و فقیه در آن سه سهم تصرف می کند بنا بر هر دو مبنی، از جهت نیابت از صاحب منصب امامت که همان حجت منتظر ارواحنا له الفداء می باشد.

۳- و أما بالنسبة الى الاسهم الثلاثة الأخيرة، فالمشهور أنها لخصوص بنى هاشم - خلافا للعامة<sup>۲</sup>، و لربما ينسب الى ابن جنيد

ايضا مع استغناء ذى القربى - و ادعى الضرورة على ذلك التى لا يحتاج معها الى دليل.

۳- و اما نسبت به سه سهم دیگر، پس مشهور این است که آن ها هم به بنی هاشم اختصاص می یابد. - بر خلاف نظر

عامه و چه بسا به ابن جنید نیز نسبت داده می شود که در صورت بی نیازی ذوی القربی به ایشان اختصاص ندارد- و

ادعای ضرورت بر این مطلب شده است که با وجود آن احتیاج به دلیل نمی باشد.

و بعض النصوص ذات السند ضعيف<sup>۳</sup> دلت على ذلك ايضا، و لا يضر ضعف سندها بعد الضرورة.

و بعضی از روایاتی که سند آن ها ضعیف می باشد نیز بر این مطلب دلالت می کنند که البته ضعف سند آن ها بعد از

Sco ۱ ➔ ۱۸:۳۲

ضروری بودن مطلب، ضروری نمی رساند.

۱. وسائل الشیعة الباب ۲ من أبواب قسمة الخمس الحديث ۱.

۲. المحلى: ۳۲۷/۷، المغنی ۴۱۳/۶.

۳. من قبيل رواية ابن بكير عن بعض أصحابه. وسائل الشیعة الباب ۱ من أبواب قسمة الخمس الحديث ۲.

## دلیل عدم لزوم تقسیم میان همه اصناف بنی هاشم

دلیل عدم لزوم بسط این است که آیه شریفه غنیمت در مقام بیان مصرف سه سهم دیگر برای بنی هاشم می‌باشد و در مقام بیان این نیست که بنی هاشم مالک این سه سهم هستند.

برای اثبات این که آیه در مقام مصرف برای بنی هاشم می‌باشد و نه مالکیت ایشان به دو قرینه اشاره می‌کنیم:

### قرینه اول

در آیه شریفه «غنیمت» کلمه مساکین و یتامی با الف و لام آمده است که از ادات عموم است. در صورتی که ما آیه را در صدد ملکیت ایشان بدانیم، ظاهر آیه دلالت می‌کند که همه افراد یتیم و مسکین مالک آن خواهند بود و احتمال این معنی با فرض امکان آن، داده نمی‌شود. زیرا در این صورت باید تمام یتیم‌ها و مساکین سراسر عالم را در نظر بگیریم و سهم ایشان را به صورت مساوی در میان ایشان تقسیم کنیم!

### قرینه دوم

از سوی دیگر اگر ابن سبیل در شهر وجود نداشته باشد، با توجه به این که آیه را دال بر مالکیت او دانستیم، نمی‌توانیم در سهم او تصرف کرده و یا به دیگر اصناف بنی هاشم بدهیم؛ بلکه باید همیشه سهم او نگهداری شود تا هنگامی که ابن سبیل در شهر پیدا شود و این نیز مطلبی است که احتمال آن داده نمی‌شود. با توجه به دو قرینه‌ای که ذکر شد دلالت ظاهر آیه بر اصل مصرف شدن این سه سهم برای بنی هاشم تعیین پیدا می‌کند.

### کیفیت مصرف سهم امام علیه السلام

در این که سهم مبارک امام علیه السلام در زمان غیبت باید چگونه مصرف شود، معرکه آراء و نظریات علماء می‌باشد شاهد این مطلب محقق بحرانی است که در کتاب حدائق به چهارده قول از ایشان اشاره کرده است. البته طرح و بیان تمامی این اقوال خالی از فائده است لذا به ذکر آن چه میان متاخرین معروف است اکتفاء می‌کنیم.

### قول متاخرین

برخی قائل شده‌اند از آن جایی که این سه سهم، برای امام است ما حق تصرف در آن را نداریم لذا یا باید آن را دفن کرده تا هنگامی که حضرت ظهور کنند و از آن استفاده نمایند و یا باید آن را به صورت امانت حفظ کنیم و به نگهداری آن در نسل‌های بعد نیز وصیت کنیم تا هنگامی که با ظهور حضرت سهم ایشان به دست ایشان برسد.

### نظر مصنف

مصنف این اقوال و یا احتمالات دیگری مثل به دریا انداختن سهم مبارک امام و یا غیر آن را سبب در معرض نابودی قرار دادن سهم مبارک امام می‌داند و این احتمالات را فاقد هر گونه توجیه عقلانی معرفی می‌کند. لذا نظر ایشان در کیفیت مصرف سهم امام این است که باید این وجوهات را در مصارفی که قطع به رضایت حضرت در آن داریم، هزینه کنیم و احراز رضایت نیز باید به نحو قطعی باشد بصورتی که بدانیم اگر خود حضرت حاضر بودند در همین راه مصرف می‌کردند.

استفاده و جوهات برای استحکام دین یگانه مجالی است، که انسان قطع به رضایت حضرت در مصرف آن دارد که از روشن‌ترین مصادیق صرف و جوهات در تحکیم بنیان‌های دینی، هزینه آن در حوزه‌های علمی است که ضامن بقاء دین می‌باشند.

### لزوم نظارت فقیه در مصرف سهم امام علیه‌السلام.

البته باید توجه داشت که این تصرفات حتماً باید زیر نظر یک فقیه جامع الشرائط باشد و این جوهات به او ارجاع داده شود و یا با کسب اجازه او هزینه شود.

در لزوم نظارت و اشراف فقیه در مصرف وجوهات می‌توان به دو دلیل اشاره کرد:

#### ۱. ارتباط مردم با مقام مرجعیت.

اولین ضرورتی که سبب لزوم نظارت فقیه بر وجوهات شرعی می‌باشد، ارتباط مردم با ایشان می‌باشد. زیرا جدائی مردم از مراجع و علماء باعث کم‌رنگ شدن مذهب و تدین در میان ایشان و در نتیجه به خطر افتادن بنیان دین در جامعه می‌باشد.

#### ۲. اقتضای نیابت فقیه از امام علیه‌السلام.

دلیل دیگری که می‌توان برای لزوم اشراف فقیه در مصرف وجوهات بیان کرد اقتضای نیابت وی از امام معصوم علیه‌السلام می‌باشد.

ذکر این دو دلیل اگر نسبت به شرطیت اشراف فقیه در مصرف وجوهات شرعی، یقین آور نباشد حداقل در ایجاد احتمال شرطیت آن موثر خواهد بود و همین مقدار در عدم جواز تصرف در اموالی که به فقیه ارجاع داده نشده کفایت می‌کند. زیرا در غیر ارجاع آن به فقیه و اذن او در تصرف رضایت امام علیه‌السلام در مصرف آن احراز نمی‌شود و در صورت عدم احراز نیز تصرف در آن جائز نیست. بله در صورتی که شخصی بتواند رضایت امام علیه‌السلام به صورت یقینی احراز کند می‌تواند در سهم امام علیه‌السلام تصرف کند. FG۱

### تطبیق

۴- و أما عدم لزوم البسط، فلأن الآیة الکریمة بصدد بیان المصرف دون ملكیة کلّ صنف لقرینتین:

۴- و اما عدم لزوم تقسیم سه سهم دوم به این دلیل است که آیه کریمه در صدد بیان مصرف این سهم برای ایشان می‌باشد نه ملکیت هر یک از اصناف ایشان، و بر این مطلب دو قرینه وجود دارد:

أ- ان الوارد کلمة «الیتامی» و «المساکین» بنحو الجمع المحلی باللام، و لازم ذلک بناء علی إرادة ظاهر الآیة استیعاب جمیع افراد الیتامی و المساکین، و هو لو کان ممکنا غیر محتمل فی نفسه.

أ- آنچه در آیه وارد شده است کلمه «الیتامی» و «المساکین» به صورت جمع با الف و لام می‌باشد و لازمه قول به ملکیت طبق ظاهر آیه عمومیت تمامی افراد یتیم و مسکین می‌باشد و این مطلب اگر ممکن هم باشد، احتمال داده نمی‌شود.

ب- یلزم حفظ حصة ابن السبیل لو لم یکن موجودا فی البلد و هو غیر محتمل ایضا.

ب- حفظ مقدار سهم ابن سبیل در صورتی که در شهر موجود نباشد لازم است و این امر نیز احتمال داده نمی‌شود.

و بذلك يتعين كون المقصود ببيان المصرفية.

و بنابراین مقصود آیه در بیان مصرفیت تعیین پیدا می کند.

۴- و اما کیفیت صرف السهم المبارک للإمام علیه السّلام زمن الغيبة، فقد نقل صاحب الحدائق فی ذلك أربعة عشر قولاً<sup>۱</sup> لا یجدی التّعرض لها.

و اما درباره کیفیت مصرف سهم مبارک امام علیه السلام در زمان غیبت، صاحب حدائق چهارده قول نقل کرده است که پرداختن به آن فایده ای ندارد.

و المعروف بین جملة من المتأخرین ما یلی: إن الامر فی السهم المبارک یدور بین دفنه أو إیداعه مع الوصیة به یدا بید أو غیر ذلك من الاحتمالات التي نقلها صاحب الحدائق والتي یعرض فیها السهم المبارک للأتلاف بلا مبرر عقلائی،

و آنچه میان متأخرین معروف می باشد این است که: امر سهم مبارک امام علیه السلام دائر بین دفن آن یا به امانت نگه داشتن آن و وصیت به آن، نسل به نسل می باشد و یا غیر این احتمالات که صاحب حدائق نقل کرده و احتمالاتی که در آن سهم مبارک امام علیه السلام بدون هیچ توجیه عقلائی در معرض از بین رفتن قرار می گیرد.

فلا بدّ و أن نتصرف فيه بما نحرز معه رضا الامام علیه السلام، و لیس ذلك الا صرفه فی تشیید الدین و دعائمه، و من اوضح مصادیق ذلك صرفه فی مجال الحوزات العلمیة التي یحفظ الدین ببقائها.

پس چاره ای نیست از این که در آن به گونه ای که رضایت امام علیه السلام را احراز کنیم تصرف کنیم. و احراز آن ممکن نیست مگر مصرف آن در تحکیم دین و ارکان آن که از روشن ترین مصادیق آن مصرف آن در حوزه های علمیّه می باشد که با بقاء آن دین حفظ می شود.

و یلزم ان یکون ذلك تحت اشراف الفقیه بالدفع الیه أو استئذانه

و لازم است که این تصرفات زیر نظر فقیه باشد به این صورت که به او داده شود یا با اذن او مصرف شود.

إما لضرورة ارتباط الناس بمقام المرجعية أو لكون ذلك مقتضى النيابة عن الامام علیه السلام.

و دلیل این مطلب ضرورت ارتباط مردم با مقام مرجعیّت و یا به دلیل اقتضای نیابت فقیه از امام علیه السلام می باشد.

و هذا ان لم یقتض الجزم باعتبار اشراف الفقیه، فلا اقل من احتمالہ، و هو کاف لعدم جواز تصرف الشخص فی الاموال التي لا ترجع الیه الا مع احراز الرضا بنحو الجزم.

و این ادله اگر سبب یقین به شرطیت اشراف فقیه بر این گونه تصرفات نشود، لا اقل احتمال شرطیت آن داده می شود. و همین مقدار در عدم جواز تصرف شخص در اموالی که به فقیه ارجاع داده نشده است، کفایت می کند مگر در صورتی که رضایت امام علیه السلام در آن تصرف را به نحو یقین احراز کند.

Sco

۲→

۳۲:۲۷

۱. الحدائق الناضرة ۱۲: ۴۳۷.

۱. «آیه غنیمت» بنابر استفاده مطلق فوائد از آن، دلیل تقسیم خمس به شش سهم می باشد.
۲. در صورت اختصاص «آیه غنیمت» به غنائم جنگی، عدم تعرض ادله و جوب خمس نسبت به شیوه تقسیم در بقیه موارد، دلالت می کند که تقسیم باید به همان صورتی باشد که در آیه بیان شده است و الا بیان می شد.
۳. دلیل این که سه سهم اول از شش سهم برای امام علیه السلام می باشد به دلیل صحیحه احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام می باشد.
۴. با توجه به صحیحه احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام سهم امام در مثل زمان ما به امام منتظر ارواحنا له الفداء ارجاع داده می شود.
۵. دو احتمال در مالکیت امام نسبت به سه سهم داده می شود، یکی ملکیت شخصی امام و دیگری ملکیت امام به دلیل صاحب منصب امامت بودن، که احتمال دوم با ظاهر روایت مناسب تر است.
۶. طبق هر دو احتمال سه سهم از خمس به امام ارجاع داده می شود و فقیه از جهت نیابت از ایشان می تواند در آن تصرف کند.
۷. شهرت، ادعای ضرورت و دلالت بعض روایات، ادله اختصاص سه سهم دیگر به بنی هاشم می باشند.
۸. به دلیل ضروری بودن مسئله اختصاص سه سهم دیگر به بنی هاشم، ضعف سند روایات آن مضر نخواهد بود.
۹. ورود کلمات «الیتامی» و «المساکین» به صورت جمع با الف و لام و عدم احتمال حفظ مقدار سهم ابن سبیل در صورتی که در شهر موجود نباشد، از قرائنی هستند که بر تعیین بیان مصرفیت در آیه خمس برای بنی هاشم و نه مالکیت ای شان، دلالت می کند.
۱۰. درباره کیفیت مصرف سهم مبارک امام علیه السلام در زمان غیبت، صاحب حدائق چهارده قول نقل کرده است.
۱۱. قول معروف متأخرین درباره کیفیت مصرف سهم امام دائر بودن امر آن بین دفن یا به امانت گذاشتن و وصیت نگهداری آن نسل به نسل می باشد.
۱۲. لازمه قول متأخرین در سهم مبارک امام علیه السلام در معرض نابودی قرار دادن آن بدون هیچ توجیه عقلانی است.
۱۳. پس برای از بین نرفتن سهم مبارک امام علیه السلام باید در راهی که یقین به رضایت حضرت در آن داریم مصرف کنیم.
۱۴. تنها مجالی که احراز رضایت حضرت برای مصرف سهم امام علیه السلام در آن ممکن است، هزینه آن در تحکیم ارکان دین می باشد که از مصادیق بارزش مصرف وجوهات در حوزه های علمیه می باشد که بقاء آن ضامن صیانت از دین می باشد.
۱۵. تصرفات در سهم امام باید زیر نظر فقیه باشد به این صورت که وجوهات به وی داده شود یا با اذن او مصرف شود.
۱۶. دلیل لزوم اشراف فقیه بر مصرف وجوهات، ضرورت ارتباط مردم با مقام مرجعیت و یا اقتضای نیابت ایشان از امام معصوم علیه السلام می باشد.
۱۷. ادله لزوم اشراف فقیه بر مصرف وجوهات اگر باعث یقین به شرطیت آن نشود، لاقلاً احتمال شرطیت آن را ثابت می کند و همین مقدار در عدم جواز تصرف مالی که به فقیه ارجاع داده نشده است کفایت می کند.